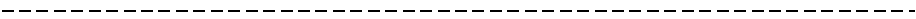
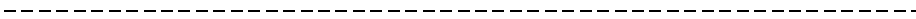


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# دیوان بدر چاچی

(زنده به سال ۷۴۵ هجری)

تحقیق و تصحیح

دکتر علی محمد گیتی فروز

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۸۷



کتابخانه، موزه و مرکز اسناد  
مجلس شورای اسلامی

---

---

**دیوان بدر چاچی**  
(زنده به سال ۷۴۵ هجری)  
تحقیق و تصحیح  
دکتر علی محمد گیتی فروز

---

---

حروفچین: ندا فرهادی  
صفحه‌آرا: محمود خانی  
نمونه‌خوانی: مهری خلیلی  
قلم‌های استفاده شده: لوتوس **زر یاقوت**  
کاغذ مورد استفاده: ۷۰ گرمی تحریر خارجی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی زاده  
لیتوگرافی: نقره آبی  
چاپخانه: فرشویه  
صحافی: نصر

چاپ اول: ۱۳۸۷  
شمارگان: ۱۰۰۰  
بها: ۶۸۰۰۰ ریال

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه، موزه و مرکز اسناد  
مجلس شورای اسلامی است.  
شاپک:

---

---

**انتشارات و توزیع:**  
میدان بهارستان - کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تلفن: ۱۸ - ۳۳۱۳۰۹۱۱؛ دورنگار: ۳۳۱۳۰۹۱۹

---

---

نشانی سایت اینترنتی: [WWW.Majlislib.com](http://WWW.Majlislib.com) (org)  
نشانی پست الکترونیکی: [Pajooresh@Majlislib.com](mailto:Pajooresh@Majlislib.com)

پیشکش به مادر عزیزتر از جانم

و همهٔ مادران که «زندگانی» را وقف «مهربانی» می‌کنند.



## به نام آنکه جان را فکرت آموخت

کتابخانه مجلس شورای اسلامی با پایه گذاری مرکز پژوهش، به تصحیح، چاپ و نشر آثار خطی و تحقیق در مباحث متن پژوهی و نسخه شناسی اهتمام گماشت و در این راستا با همکاری و یاری مصححان و متن پژوهان، توانست متون متعددی را عرضه نماید و آثاری را نیز در مباحث متن پژوهی و نسخه شناسی به زنجیره نشر ببیوندد. امیدواریم کوششهای مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی در انتشار متون نفیس و آثار ارزشمند دیگر، مستمر و مستدام باشد.

اثر حاضر، دیوان بدر چلچلی، یکی دیگر از دستنوشتههای ارزشمند کتابخانه مجلس شورای اسلامی است، که به اهتمام پژوهشگر ارجمند، جناب آقای دکتر علی محمد گیتی فروز، تحقیق و تصحیح شده، و اینک به پیشگاه ادب پژوهان و دانشوران عرضه شده است.

احمد جلالی

رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

## مقدمه مصحح

### شرح احوال

#### نام، لقب، زادگاه\*

چنانکه از نام بدر چاچی مستفاد می‌شود، ولادتش در شهر چاچ بوده است و چاچ نام شهری است از ماوراءالنهر که به تاشکند اشتها دارد. مجموعه اطلاعاتی که از تذکرها و تواریخ درباره نام و نسب و زندگی بدر چاچی به دست آمده، بسیار اندک است. نام او در تذکره صحف ابراهیم و مجمع الفصحا «بدرالدین

---

\*. درباره بدر چاچی ر.ک:

- ادبیات اسلامی هند، ج ۳، صص ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۵۲.

- تاریخ تفکر اسلامی در هند، صص ۱۱۱، ۱۰۷.

- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، صص ۲۰۴ - ۲۰۳.

- تذکره حسینی، ص ۶۵.

- تذکره روز روشن، ص ۱۰۰.

- تذکره صحف ابراهیم، ص ۹۱.

- تذکره مخزن الغرائب، ج ۱، صص ۳۰۵، ۳۱۸ - ۳۱۷.

- تذکره منتخب اللطائف، ص ۹۱.

- الذریعة الی تصانیف الشیعه، ص ۱۲۸.

- سفینه خوشگو، صص ۶۸ - ۶۷.

- عرفات العاشقین، صص ۱۹۰ - ۱۸۹.

- کلام بدر چاچ، صص ۱ - ۲۰.

- مجمع الفصحا، ج ۱، صص ۴۳۶ - ۴۳۹.

- منتخب التواریخ، ج ۱، صص ۲۴۱، ۲۲۲.

- هفت اقلیم، ج ۳، صص ۴۶۹ - ۴۶۸.



«چاچی»، در عرفات‌العاشقین «بدرالدین شاشی» (شاش، معرب چاچ است)، در منتخب‌التواریخ و هفت‌اقلیم «بدر شاشی»، در سفینه خوشگو «بدر چاچ»، در تذکره حسینی «بدرالدین چاچ» و در مخزن‌الغرائب و تذکره روز روشن «بدرالدین تاشکندی» آمده است. بدر در اشعارش، نام خود را به صورت «بدر»، «چاچی»، «بدر چاچی» و «بدر شاشی»<sup>۱</sup> آورده است:

- شاد باش ای بدر کز فضل اله و بذل شاه محنت دوران گذشت و نوبت احسان رسید  
- بدر چاچی چه کنی بزم خواقین جهان مجلس آن به که در او مائده دین سازی  
- چاچی که لفظ او شکرافشان‌تر از من است در باغ مدح طوطی نغمه سرای ماست  
- من سرگشته و زلف تو و شبهای دراز بدر شاشی و ثنای شه و الهام سروش  
فخرالزمان (فخر زمان) نیز لقبی است که محمد تغلق به وی داده بود و خود بدر نیز در اشعارش به این لقب اشاره کرده است:

- سلطان سلاطین جهان شاه‌محمد کامروز کمین بنده او فخر زمان است  
- بر این در بدر چاچی را سخن شیرین غلامی‌دان اگر چه خسرو عالم کند فخرالزمان نامش  
برخی از منابع متأخر نام او را «محمد» نوشته‌اند<sup>۲</sup>، ولی در تذکره‌هایی که در دسترس بود بدین نام اشاره‌ای نشده است. با توجه به اینکه نام ممدوح بدر «محمد» بوده، اگر نام بدر نیز «محمد» می‌بود، انتظار می‌رفت شاعر در اشعارش به این موضوع به تصریح یا کنایه اشاره‌ای کند چرا که این همنامی می‌توانست وسیله خوبی برای تقرّب به ممدوح به حساب آید.<sup>۳</sup>

در خلاصه‌الاشعار نام او به صورت «بدرالدین شاشی شروانی» آمده است و هرچند اشعاری که ذیل این نام نقل شده، در نسخه‌های دیوان بدر چاچی نیز دیده می‌شود ولی انتساب بدر به شروان به جهت اختلاط بدر چاچی با بدر شروانی (شاعر قرن نهم هـ.) است. راجع به این اشتباه بعضی تذکره‌نویسان در ادامه این نوشتار مطالبی خواهد آمد.

۱. صورت اخیر فقط در ابیات بخش «افزوده‌ها» دیده می‌شود.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۸۵۲؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۱۰۷.

۳. مؤلف کشف‌الاسرار از یک شعر تعمیمی (بیت ۲۶۸۵) نام «محمد» را استخراج کرده و آن را اشاره به نام ممدوح دانسته است. شاید کسانی بخواهند آن را نام بدر تلقی کنند که آن نیز اگرچه منفی نیست، ولی اشکال آنجاست که این بیت جزو بخش افزوده‌هاست و انتساب آن به بدر قطعی نیست.

## سفر به هند

نابسامانی‌هایی که پس از فتنه مغول گریبانگیر مردم شده بود، باعث گردید عدّه بسیاری از موطن خود کوچ کنند و در جستجوی مکانی آسوده‌تر برآیند. در این میان، هند هم بدان جهت که در آن روزها نسبت به ماوراءالنهر از امنیت و رفاه بیشتری برخوردار بود و هم از آنرو که پادشاه هند، محمد تغلق (ممدوح بدر) به مهاجران روی خوش نشان می‌داد، پذیرای میهمانان بیشتری شد. به گفته ابن بطوطه احترام محمد تغلق به خارجی‌ان تا به حدی بود که مقرر فرمود به آنها «عزیز» گویند نه «غریب»<sup>۱</sup>.

ادب دوستی خاندان تغلق انگیزه سفر به هند را برای شاعران و نویسندگان و هنرمندان مضاعف کرده بود، به گونه‌ای که به قول مؤلف تاریخ فرشته «در پادشاهی او من اوله الی آخره عظما و کبرا و هنروران و کشتی شکستگان به امید عواطف و مراحم او از عراق و خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و روم و عربستان به هندوستان می‌آمدند و زیاده از آنچه تصور کرده بودند نوازشها می‌یافتند»<sup>۲</sup>.

به گفته غیاث‌الدین رامپوری در مقدمه کاشف‌الاسرار، بدر در سال ۷۳۳ ه.ق از شهر چاچ به دارالخلافه دهلی وارد شد و ملازم و ندیم سلطان محمدشاه بن تغلق گشت. اگرچه در اردو دایرة معارف اسلامیّه آمده است که: بدر پس از ترک وطن خود راهی ایران شده و در دوران جانشینان هلاکو آنجا را وداع گفته و به هند روی آورده است<sup>۳</sup>، ولی در دیوان بدر هیچ اشاره‌ای درباره سفر به ایران نیست و در تذکره حسینی هم تصریح می‌شود که بدر از وطن خود به هند آمده است، این بیت بدر نیز مؤید آن است که بدر از ماوراءالنهر به هندوستان رفته:

به کردگار که ارواح ماوراءالنهر مرا به خسرو عالم به بندگی دادند

چنانکه گفته شد راجع به مذهب و جزئیات زندگی بدر اطلاعات چندانی در تذکره‌ها موجود نیست اما آنگونه که از اشعارش استفاده می‌شود وی اهل سنت بوده<sup>۴</sup> و

۲. تاریخ فرشته، ص ۲۳۶.

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۳.  
 ۳. اردو دایرة معارف اسلامیّه، ج ۴، ص ۱۵۹.  
 ۴.

شاه محمد آن ولیعهد خلیفه زمان کو چو امام چارمین شهر علوم را در است

نزد محمد تغلق موقعیت مطلوبی داشته، آنگونه که شاه او را بر سر خوان خوانده و به او «فقاع گلاب» داده و هنگام مجروح شدن بدر برای او دعای خیر کرده است.<sup>۱</sup>

قصیده ۴۶ حکایت از آن دارد که بدر به همراه جمال ملیح از سوی محمد تغلق به عنوان قاصد و سفیر به دربار قتلغ خان فرستاده می شود.<sup>۲</sup>

بدر چاچی منصب حکومتی هم داشته و در قصیده ۲ (بخش افزوده‌ها) از سعایت دشمنان و رقیبان سیاسی خود اظهار شکایت و دل‌تنگی کرده است.<sup>۳</sup> در برخی اشعارش به امام و مفتی و مدرّس بودن خود اشاره کرده و در جای دیگر خود را مذکّر مستمند خوانده که مجبور است بر سر منبر گدایی کند.<sup>۴</sup> همچنین بدر در قصیده ۴ (بخش افزوده‌ها) از قصد خود برای سفر حجّ سخن گفته است.<sup>۵</sup>

### اختلاط بدر چاچی با بدر جاجرمی و بدر شروانی

چنانکه گفته شد در بعضی تذکّره‌ها شرح حال بدر چاچی با بدر جاجرمی (متوفی به

.۱

|  |   |
|--|---|
| - بنده را شاه بر سر خوان خواند<br>گفتمش کساحتمای بیماری است<br>- شاید اگر از کمین کم رسدش دردسر<br>- دعاش کرد شهنشه به حقّ که جان بخشش | آنکه اصلش ز نسل جمشید است<br>گفت در صحت تو امسید است<br>بدر چو از مهر شاه یافت فقاع گلاب<br>شفاش ده که مرا بنده‌ای بسامان است |
|--|---|

.۲

|  |  |
|--|--|
| به سال «دولت شه» بود غرّه شعبان<br>خطاب کرد که ای بدر با جمال ملیح | که سوی مملکت دیوگیر شد فرمان<br>به نیک‌روز روان شو چو رستم دستان |
|--|--|

.۳

|  |                               |
|--|-------------------------------|
| عدو به حضرت خورشید دین حکایت کرد<br>این بیت از قصیده‌ای است که در بخش افزوده‌ها آمده، ولی قرائن سبک‌شناختی دالّ بر اصالت آن است. | که بدر وقت حکومت دیانتی ننمود |
|--|-------------------------------|

.۴

|   |  |
|---|--|
| - بخت امامت من از تخت تو سرفراز شد<br>- به شعر و به تدریس و تذکیر و فتوا<br>- ز جود توست که جز من نماند در عالم | نام مرا چه گردد ار بنده تاجور نهی<br>چه بود از جلالت که من آن ندیدم<br>مذکّری که کند بر سر منابر دقّ |
|---|--|

.۵

|   |                                 |
|---|---------------------------------|
| گرچه بدی کرده‌ام رو به حق آورده‌ام<br>مؤلف خلاصه‌الاشعار نیز - که شرح حال بدر چاچی و بدر شروانی را تخلیط کرده است - از سفر بدر به زیارت حرمین شریفین بعد از شصت سالگی خیر داده است. | نیت حجّ کرده‌ام گر بسپرد کردگار |
|---|---------------------------------|

سال ۶۸۶ ه.ق) و بدر شروانی (شاعر قرن نهم ه.) درآمیخته است. در سفینه خوشگو آمده است: «اگرچه دولت‌شاه او را از جام و شاگرد مجدالدین همگر فارسی می‌نویسد اما به تحقیق پیوسته که از جاجرم است» و پس از این مطلب، رباعی را که بدر جاجرمی برای خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان نوشته و رباعی را که خواجه در جواب وی انشاد کرده، آورده است،<sup>۱</sup> اما در پایان سخن وفات او را در هندوستان و در عهد محمد تغلق نوشته و برخی از اشعار بدر چاچی را نقل نموده؛ صاحب الذریعه متوجه اشتباه مؤلف سفینه خوشگو در خلط احوال بدر چاچی و بدر جاجرمی گردیده است، در تذکره صحف ابراهیم نیز تصریح شده که بعضی تذکره‌نویسان بدر چاچی و بدر جاجرمی را یکی دانسته‌اند.

در خلاصه‌الاشعار نیز چنانکه گفته شد، نام وی بدرالدین شاشی شروانی آمده است «و در عین آنکه تمام اشعار منقول در ذیل این نام از بدر چاچی است، خود او اولاً از اهل چاچ و ساکن شماخی شروان دانسته شده و ثانیاً به عهد تیمور منسوب گردیده و ثالثاً مرید کمال خجندی و از اقران مولانا کاتبی به شمار آمده و بر همین نهج ذکر احوال او از حقیقت دور افتاده است»<sup>۲</sup>.

بسیاری از اشعار بدر چاچی نیز که در فرهنگ‌ها به عنوان شاهد آمده، به اشتباه به بدر جاجرمی منسوب گردیده است؛ از آن جمله می‌توان به ابیات ۸۲۷، ۹۳۱، ۱۰۱۴، ۱۰۴۶ و ۲۱۶۲ که در لغت‌نامه به ترتیب ذیل «طرفا»، «سقیم»، «لباچه»، «پاغنده» و «بوره» آمده، اشاره کرد.

### سنّ بدر

در خلاصه‌الاشعار آمده است که مرگ وی سه سال پس از زیارت حرمین شریفین واقع گردید و چون در همانجا سفر بدر بعد از سنّ شصت سالگی دانسته شده، احتمالاً در

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۵۶۲.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۸۵۷.

هنگام مرگ قریب به شصت و چهار سال داشته؛ شارحان نیز از یک بیت تعمیه<sup>۱</sup>، سنّ او را هنگام سرودن این شعر شصت و شش سال یا شصت سال و نه ماه تشخیص داده‌اند!

### سال وفات بدر

وفات بدر در تذکره منتخب اللطائف سال ۷۴۱ ه.ق ذکر شده، ولی این تاریخ درست نیست، زیرا همانگونه که گفته شد بدر در اشعار خود به ماده تاریخ «دولت شه» (= ۷۴۵) اشاره کرده و این حاکی از آن است که دست‌کم تا تاریخ مذکور زنده بوده است؛ در سفینه خوشگو و تذکره صحف ابراهیم، مرگ وی در عهد سلطان محمد تغلق (۷۵۲-۷۲۵ ه.ق) ذکر شده است؛ مؤلف جامع اللغات سال وفات بدر را ۷۴۵ نوشته<sup>۲</sup> و در ادبیات اسلامی هند مرگ وی به سال ۷۴۸ ه.ق ذکر شده است.<sup>۳</sup>

از آنجا که در شعر بدر هیچ اشاره‌ای به مرگ محمد تغلق دیده نشده و سلاطین پس از وی نیز مورد ستایش قرار نگرفته‌اند، به نظر می‌رسد که بدر پیش از محمد تغلق دنیا را وداع گفته باشد، «بنابراین تاریخ وفاتش منحصر است بین دو سال ۷۴۵ و ۷۵۲ ه.ق که آخرین سال حیات محمد بن تغلق بوده است»<sup>۴</sup>، در نتیجه سخن مؤلف خلاصه الاشعار که وفات او را ۷۵۴ یا ۸۵۴ ه.ق نوشته، استوار نمی‌نماید.<sup>۵</sup>

### تعداد ابیات دیوان

تعداد ابیات دیوان بدر چاچی در عرفات العاشقین و مجمع الفصحا، دو هزار بیت و در خلاصه الاشعار، سه هزار بیت و در تذکره حسینی، «تخمیناً شش هزار بیت» ذکر شده است؛ تعداد ابیاتی که در اکثر نسخ خطی آمده و در طبع حاضر موجود می‌باشد بالغ بر دوهزار

۱. این زمان شاه جهان فخر زمانم نام کرد ربع و عشر از پنجه و چل رفت و شد با چار من

بیت فوق فقط در کاشف الاسرار و شرح عثمان خانی آمده است.

۲. به نقل از اردو دایرة معارف اسلامیة، ج ۴، ص ۱۶۰. ۳. ادبیات اسلامی هند، ص ۲۹.

۴. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۸۵۵.

۵. در همین منبع علت مرگ ابتلا به صرع و لقوه ذکر شده است؛ ظاهراً تاریخ اخیر، تاریخ وفات بدر شروانی است که مؤلف خلاصه الاشعار شرح حال او را با بدر چاچی خلط کرده است.

و صد بیت و نزدیک به عددی است که در عرفات العاشقین و مجمع الفصحا آمده، ولی اگر ابیاتی که در کاشف الاسرار و بعضی تذکره‌ها نیز آمده (بخش افزوده‌ها) در نظر گرفته شود این عدد به بیش از دو هزار و هشتصد و سی خواهد رسید و می‌توان آن را با رقمی که در خلاصه‌الاشعار ذکر شده قیاس نمود<sup>۱</sup>.

مؤلف منتخب التواریخ سرودن شاهنامه‌ای به نام محمد تغلق بالغ بر سی هزار بیت را به بدر نسبت داده و افزوده است: «همین که تاریخ منظوم است، غنیمت است»<sup>۲</sup>! از عبارت اخیر چنین برداشت می‌شود که کتاب مذکور باید در زمینه جنگها و لشکرکشی‌های محمد تغلق باشد؛ برخی از محققان متأخر نیز از وجود چنین شاهنامه‌ای خبر داده‌اند<sup>۳</sup> اما دکتر ذبیح‌الله صفا تصریح می‌کند که بدر جز همین دیوان موجود، مجموعه شعر یا منظومه دیگری نداشته است<sup>۴</sup>.

بدر چاچی دیوان اشعار خود را در سال ۷۴۵ ه.ق تدوین و تنظیم نموده و ماده تاریخ آن را بدین صورت بیان کرده است:

سال تاریخ عرب «دولت شه» بود به عقد کاسمان عقد سخنهای مرا داد نظام<sup>۵</sup>

### مضامین شعر بدر چاچی

بخش اصلی دیوان بدر چاچی شامل ۶۱ قصیده و ۳۶ قطعه و قصیده کوتاه و بالغ بر ۲۱۷۰ بیت است و اغلب آنچه در بخش افزوده‌ها آمده (شامل قصیده، غزل، قطعه و رباعی) اگرچه در هیچ کدام از نسخه‌های خطی دیده نمی‌شود، ویژگی‌های سخن بدر را داراست.

هنر و مهارت بدر چاچی بیشتر در سرودن قصیده است و قطعه‌های او عمدتاً متضمن

۱. در کتاب ادبیات اسلامی هند (ص ۲۹) تعداد ابیات قصاید او سی هزار بیت آمده که احتمالاً خطای مطبعی است!

۲. منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. بلوشه، در شرحی که بر نسخه دیوان بدر چاچی نوشته (نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۸۵۶)؛ سعید نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۰۴)؛ آنه ماری شیمیل (ادبیات اسلامی هند، ص ۲۹).

۴. البته از قطعه ۳۱ (بخش افزوده‌ها) چنین برمی‌آید که بدر در زمینه حکمت نیز تألیفی داشته است.

۵. مجموع اعداد حروف «دولت شه» به حساب جمل می‌شود: ۷۴۵.

تکرار ساده‌تر همان مضامینی است که در قصایدش وجود دارد. مقدمهٔ این قصاید غالباً دربارهٔ طلوع و غروب خورشید، آمدن بهار، وصف خزان، وصف آسمان شب، اوصاف معشوق، توصیف شراب و ساغر و دعوت به میگساری و توصیف قلم است و از این حیث، شباهت زیادی با قصاید سلف بدر یعنی خاقانی دارد. متن اصلی این قصاید به مدح ممدوح اختصاص دارد. بدر چاچی شاعری است مدّاح و همانند همهٔ شاعران درباری از اینکه چهار رکن هفت اقلیم را برای مبالغه در مدح به هم بریزد، هیچ ابایی ندارد؛ بدر در غالب این مدیحه‌ها به وصف شجاعت، بخشش و عدل ممدوح و اسب و شمشیر و قصر و قلم و ... وی می‌پردازد و برای بزرگداشت ممدوح تا بدانجا پیش می‌رود که با محاسن خود درگاه سلطان را جارو می‌کند<sup>۱</sup>. مسلماً چنین کسی اگر در راه ستایش ممدوح مرتکب ترک ادب شرعی شود و به ارزشها و باورهای دینی بی‌اعتنایی کند جای تعجب نخواهد بود، اگرچه آن ممدوح، در ظاهر به جهت شمشیر زدن در راه همان اعتقادات به «غازی» ملقب شده باشد. رواج و گسترش شعر خانقاهی در آن ایام باعث شده است که برخی مضامین و کلمات عرفانی در شعر بدر نیز راه یابد، نظیر کوی عشق، کلید در عرفان، ساقی بزم قدم<sup>۲</sup>، و ... و به خصوص قصیدهٔ ۳۶ با مطلع:

ای دل تشنه ساغر غم‌کش      ساغر غم به روی خرّم کش

که در آن دردها و غمهای عرفانی را در چهرهٔ شاهدهی می‌بیند و مخاطب را به عروسی با آن فرا می‌خواند:

شاهد درد را عروسی کن      نیل ردّ بر عذار مرهم کش

و ظاهراً با توجه به همین مضامین است که مؤلف تذکرهٔ مخزن‌الغرائب دربارهٔ شعر او

.۱

به دست هر همه، فزّاشه از محاسن بدر

.۲

- هر که در کوی عشق زد قدمی  
- کای بدر کلید در عرفان به کف آور  
- خیز که وقت سحر غمزده را می‌دهد  
- شمسوار ممالک ابید است  
- زان پیش که نه طارم شش روزه درافتد  
- می ز خمستان عشق ساقی بزم قدم

گفته است: «از چاشنی فقر نصیبی داشت» و مؤلف تذکره روز روشن نیز بدر را «درویشی آزادی مشرب و نیکوسیرت» می‌خواند، البته این نفخه‌های عرفانی سطحی و گذراست و غالباً به سموم مدح زایل می‌شود.

از دیگر موضوعات و مضامین شعر بدر می‌توان به غنیمت شمردن دم (بیت ۷۹۰)، ترک زهد (بیت ۳۳۱)، شکایت از اوضاع زمانه و در رنج بودن اهل هنر (ابیات ۲۷۹ تا ۲۸۲ و ۸۵۹ تا ۸۶۵)، ستایش خرد (ابیات ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۴)، بلندی طبع و استغنا (ابیات ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۲) و مذمت مدّاحی و ستایش از شاهان (ابیات ۱۷۸۹ و ۱۷۹۰) اشاره کرد.

از جمله موضوعاتی که در شعر بدر با آن مواجهیم، نظرات متناقضی است که شاعر درباره موضوع واحدی مطرح کرده؛ مثلاً او در ابیات بسیاری مخاطب را به میگزاری فرامی‌خواند و به وصف باده و ساغر می‌پردازد، ولی گاهی هم از شراب به «غسلین» و «آتش سرد خردسوز» تعبیر می‌کند (ابیات ۴۱۸ و ۱۷۸۴)، گاه قصیده‌ای را به بیان مقامهای موسیقی اختصاص می‌دهد (قصیده ۳۰) و گاهی از مخاطب می‌خواهد که از چنگ و دف اعراض کند و مطرب از سرپرده ازلی بخواهد (ابیات ۴۱۶، ۴۱۷ و ۴۲۰)، گاهی خواننده را به میگزاری و ترک زهد دعوت می‌کند (بیت ۳۳۱) و گاه او را به بی‌اعتنایی به باغ دنیا و بی‌توجهی به طارم مقرنس چرخ توصیه می‌کند (ابیات ۲۶۷ و ۲۶۸)، در بسیاری از ابیات در وصف معشوق داد سخن می‌دهد و گاه نیز در مذمت عشق و معشوق مجازی سخن می‌گوید (ابیات ۱۷۴۸، ۱۷۵۷، ۱۷۵۸، ۱۷۷۹ و ۱۷۸۰). به نظر می‌رسد برخی از این تناقض‌ها را باید نتیجه آن دانست که شاعر در «لحظه» زندگی می‌کند و عوالم درونی او در هر «حال» متأثر از محیط پیرامون است و در نتیجه:

گهی بر طارم اعلا نشیند      گهی در پیش پای خود نبیند

و بخشی از این تناقض‌ها را هم باید به دلیل متأثر شدن از جریانهای ادبی متنوع و متعدّدی دانست که در آن روزگاران مرسوم و متداول بوده است.



یکی دیگر از موضوعات مورد علاقه بدر «معمّاگویی» است<sup>۱</sup>، اکثر این معمّاها به نام قلم، جام، تیغ و نام ممدوح است؛ اگرچه به تعبیر زنده‌یاد علامه جلال‌الدین همایی، این کار به درد کسی می‌خورد که در گوشه‌ای مانند زندان بیکار افتاده باشد<sup>۲</sup>، ولی نباید از تفاوت و تغییر ذائقه‌های ادبی غافل بود، علاقه‌ای که شارحان هندی به حلّ اینگونه معمّاها نشان داده‌اند و تعریف و تمجیدی که پس از حلّ معمّاها از گوینده آن نموده‌اند، از رواج این شیوه سخن‌گویی در آن زمان و در آن سامان حکایت دارد<sup>۳</sup>؛ مگر نه این است که امروزه نیز برخی از شاعران و منتقدان، ابهام و پیچیدگی را از ضروریات شعر ناب می‌دانند!

انعکاس مستقیم یا غیرمستقیم اوضاع اجتماعی در شعر بدر ضعیف است و حوادث تلخی که در آن ایام بر سر مردم هندوستان وارد آمده در شعر وی منعکس نگردیده است، از جمله: قحطی هندوستان و شیوع وبا در میان لشکریان که باعث مرگ‌ومیر بسیاری از آنان شد<sup>۴</sup>؛ در حقیقت، دیوان بدر همچون شعر بسیاری از شاعران مدیحه‌سرا، آئینه دربار است نه آئینه اجتماع.

از جمله اشارات تاریخی شعر بدر می‌توان به فتح قلعه نگرکوت (قصیده ۴)، چتر سیاهی که بر سر سلطان بوده است (ابیات ۶۴۵، ۱۱۳۹، ۱۳۶۸ و ...)، تصویر باز یا هما بر چتر (ابیات ۱۹۰، ۳۰۰، ۳۱۵، ۴۳۲ و ...)، وجود فیل در لشکر (ابیات ۲۱۸ و ۳۰۴)، رسیدن خلعت و لوا از خلیفه و اینکه هر سال دوبار خلعت و لوای خلیفه می‌رسیده است (بیت ۶۳۸) و وصف آیین‌بندی شهر (قصیده ۲۸) اشاره کرد.

۱. ابیات ۸۹، ۹۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۷۸، ۵۱۳، ۵۷۶، ۶۸۴، ۸۰۶ و... دیده شود، از آنجا که اینگونه ابیات فاقد ارزش ادبی و هنری است، برای نمونه فقط تعدادی از معمّاها توضیح داده شده است.

۲. فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۳۴۴.

۳. گاهی شارحان یک معمّا را به چند صورت حل کرده‌اند یا یک بیت غیرمعمّا را به روش تعمیمه معنی کرده‌اند و گاه پس از حلّ معمّاها بسیار پیچیده، عبارت «لله درّ قائل» را بر زبان جاری کرده‌اند!

۴. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۱۲۲ و ۱۳۸، ابن بطوطه نقل می‌کند که در ایام قحطی هندوستان روزی سه زن را دیده که پوست اسبی را که ماهها پیش مرده بود تکه تکه کرده، می‌خوردند.

## شیوه شاعری

سروده‌های بدر چاچی از زمره دیریاب‌ترین و متکلف‌ترین اشعار ادب فارسی است؛ مؤلف مجمع‌الفصحاوی را دارای «طرزی غریب» خوانده و از این روست که «اکثر مردم هند فخر می‌کنند که فلان کس دیوان [بدر] چاچ را درس می‌گوید»<sup>۱</sup> و به جهت همین تصنع‌هاست که صاحب تذکره هفت‌اقلیم می‌گوید: «اگرچه شعرش نهایت دقت دارد اما از غایت پیچیدگی مفقود از مزه و کیفیت گردیده».

ادوارد براون، بدر چاچی را در کنار امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی به عنوان سه شاعری که در هندوستان اشتهار و احترامی تمام دارند و مردم هند مقام آنها را بعد از مولوی و سعدی قرار می‌دهند، یاد کرده است.<sup>۲</sup> عزیز احمد، اشعار بدر را نقطه تحوّل در توسعه سبک مخصوص هندی برشمرده<sup>۳</sup> و استاد سعید نفیسی، قصاید و قطعات وی را به سبک آذربایجانی دانسته و وی را آخرین شاعری که بدین سبک سخن سروده، معرفی کرده است.<sup>۴</sup>

بدر چاچی یکی از تواناترین مقلدان قصاید خاقانی است و شیوه بیان او بیش از هر کس به طرز خاقانی شباهت دارد؛ ماندگی شیوه سخن این دو شاعر تا به حدّی است که به راحتی می‌توان برخی ابیات بدر را که در آن به استقبال قصیده‌ای از خاقانی رفته است، در شعر خاقانی جای داد؛ انتساب این بیت مشهور بدر به خاقانی از شباهت مفردات و ترکیبات زبان این دو شاعر حکایت دارد:<sup>۵</sup>

آهوی آتشین را چون برّه در بر آرد      کافور خشک گردد با مشک تر برابر

۱. مخزن الغرائب، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. تاریخ ادبی ایران، ج ۳، از سعدی تا جامی، ص ۴۶۸.

۳. تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۱۱۱؛ نمونه‌ای از نازک‌خیالی‌های سبک هندی را در این بیت می‌توان مشاهده کرد:

درون پیرهش تب نیافت تاگیرد      اگرچه ناله نمودش که ره‌گربان است

۴. تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱، ص ۲۰۳.

۵. علاوه بر شباهت‌های مذکور که دلیل توجه بدر به شعر خاقانی است، وی یکبار نیز در چکامه‌ای که در آن به استقبال قصیده‌ای از خاقانی رفته، از لقب وی به تصریح یاد کرده و در مقام مقایسه شعر خود را بر شعر خاقانی ترجیح داده است:

افضل که از فرمان او بیرون نشد خاقان او      آب رخ دیوان او زین شعر غمرا ریخته  
که مراد از «افضل»، افضل‌الدین خاقانی است.

بنابراین اغلب ویژگی‌هایی که برای شعر خاقانی بر شمرده‌اند درباره شعر بدر چاچی نیز صادق است، از جمله:

بسیاری اطلاع و احاطه وی بر لغات فارسی و عربی و اصطلاحات فلاسفه و اطباء و دقت ادبی او در ترکیب الفاظ، سبب پوشیدگی آراء و افکار ساده وی گردیده... و به قضیت انصاف باید گفت رنج خوانندگان در ادراک مقاصد او با نتیجه‌ای که پس از غور و دقت و مراجعه به شروح حاصل می‌کنند برابر نیست... معلومات وی در قوت طبع وی بر ابداع این تراکیب دستیاری قوی بوده است چه، پس از تتبع و نظر ژرف بدین نتیجه می‌رسیم که رابطه معنوی بسیاری از آن مفردات در حال ترکیب، زاده تدبیر علمی و اطلاعات وسیع گوینده آنها می‌باشد<sup>۱</sup>...

یقین است که دقت و باریک‌اندیشی بسیار که خیال را از حد طبیعی بدان سو کشاند، مطلوب نیست و بدین جهت گاهی اندیشه وی به نظر، بیرون از اعتدال می‌آید و به لغز و معما می‌ماند، هرچند در همین حال توانایی طبع وی محسوس است ولی خواننده را به غرض اصلی که تأثر از خیال گوینده باشد، دسترسی نیست، با این همه ژرفی فکر، گمان می‌رود که استاد به مسامحه و سهل‌انگاری در مقام تشبیه هم گاهی متمایل می‌شده و با موافقت پاره‌ای جهات از تخلف بعض دیگر صرف نظر می‌کرده است چه، در دیوانش ابیاتی<sup>۲</sup> دیده می‌شود که همه دقیق تشبیه را دارا نیست<sup>۳</sup>.

سرودن قصاید طولانی، تجدید مطلع، انتخاب ردیف‌های دشوار<sup>۴</sup> (نظیر افتاد، گیرد، گرفت، ریخته و...)، به کارگیری قوافی کمیاب (نظیر بهق، وهق، عقق و... در قصیده ۳۹) و توسع معنی ردیف (به عنوان نمونه به معانی متعدد «گرفت» در قصیده ۱۴

۱. استاد فروزانفر «خانه باد» را مثال زده‌اند که در شعر خاقانی کنایه از «برج میزان» است و در شعر بدر می‌توان «فردخانه سرد وزیر» را در این بیت مثال آورد:

چو پادشاه جهانگیر عالم بالا به فردخانه سرد وزیر شد تنها  
که کنایه از برج سرطان است؛ به یادداشت بیت ۱۰۰ مراجعه شود.

۲. از شعر بدر می‌توان این بیت را شاهد آورد:

بین زنگی و رومی به هم این در دق و آن در ورم وز حلقشان هر صبحدم زین غصه صغرا ریخته  
که در آن از نور خورشید به «صغرا» تعبیر شده است.

۳. سخن و سخنوران، صص ۶۱۵ تا ۶۱۹ با تلخیص.

۴. گاه از رهگذر التزام همین ردیف‌ها، مجازهای زیبایی حاصل می‌شود نظیر «آوا ریختن» در این بیت:

بر لاله آن سنبل نگر در چنگ زاغ آن گل نگر چون من دو صد بلبل نگر از شوقت آوا ریخته  
که قابل مقایسه است با «شکر ز آوا ریختن» در شعر خاقانی، ر.ک: موسیقی شعر، ص ۱۴۲.

مراجعه شود) از دیگر ویژگی‌های شعر بدر است و ظاهراً او در اغلب موارد مذکور، شعر خاقانی را الگوی خویش قرار داده است.

زبان بدر چاچی از قرن هشتم، کهنه‌تر است. آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم و ساکن کردن برخی حروف متحرک به ضرورت وزن از نشانه‌های این کهنگی است؛ ظاهراً دور بودن بدر از ایران باعث شده تحولاتی که در عرصه زبان شاعران مقیم ایران روی داده بود، در شعر او راه نیابد.

بدر چاچی در آرایه‌مند کردن کلام خود از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، شعر او مشحون از صنایع لفظی و معنوی است از قبیل: ایهام، تشبیه، استعاره، مراعات نظیر، انواع جناس و... والحق که در صنعت ایهام<sup>۱</sup>، ذهنی خلاق و مبتکر دارد؛ ظرافت و هنر بدر در به کارگیری این ایهام‌ها، هنر و صنعت خواجه شیراز را فریاد می‌آورد، به طوری که با تأمل در شعر بدر می‌توان به ایهام‌ها و نکات تازه‌ای در شعر حافظ دست یافت<sup>۲</sup>، نظیر کاربرد دو پهلوی کلمه «زه» که در شعر بدر علاوه بر معنی «صوت تحسین» به «زه کمان» هم اشاره دارد:

زهی کمان تو را تیر آسمان صد پی      برای چرخ ز مه مشتری شود هر ماه

و به نظر می‌رسد که حافظ نیز در این بیت (دیوان، ص ۵۹۶):

طالع اگر مدد دهد دامتش آورم به کف      گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف  
ایهام تناسب بین «زه» و «کشیدن» را مورد توجه داشته باشد، کلمه «خیال» نیز که در شعر بدر چندین بار - از جمله در بیت زیر - با ایهام به معنی موسیقایی آن بکار رفته<sup>۳</sup>:

عروس زهره در ایوان برکشیده چرخ      خیال نسخه‌ی جاه تو می‌کند تحریر

۱. به فهرست کلمه‌ها و تعبیرهای ایهام‌ساز مراجعه شود.

۲. نگارنده برخی از این موارد را در مقاله‌ای جمع‌آوری و ارائه نموده است، مراجعه شود به «هزار نکته باریکتر ز مو (چند ایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز)»، پیک نور علوم انسانی، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۴.

۳. کلمه «خیال» به عنوان یک اصطلاح موسیقی در فرهنگها مشاهده نگردید، ولی مؤلف کاشف الاسرار آن را نوعی «سرود» و مؤلف تحفة الهمد آن را نوعی «تصنیف» معرفی کرده است؛ به یادداشت بیت ۹۷۴ مراجعه شود.

مورد توجه حافظ نیز بوده است (دیوان، ص ۶۱۰):

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال  
کثرت تشبیه و استعاره یکی دیگر از ویژگی‌های آشکار شعر بدر است. فزونی  
استعاره در اشعار او تا به حدی است که شعر به صورت چیستان و معما در می‌آید، نظیر  
این بیت:

مار زران‌دوده بین در دهنش مشک تر مورچه بین صد هزار در پی او بر قمر  
که در وصف قلم است و مار و مشک و مورچه و قمر به ترتیب استعاره از قلم،  
مرگب، سیاهی حروف و کاغذ است و در بسیاری از موارد چنانچه معنی مجازی یکی از  
کلمات دانسته شود، پی بردن به معانی استعاری کلمات دیگر آسان خواهد بود؛ مثلاً در  
این بیت:

مهمان کنم خیال رخسار را به آب شور در کاسه‌های نقره بر این سفره زرش  
اگر بدانیم که کاسه نقره استعاره از چشم است، پی بردن به اینکه آب شور و سفره زر  
به ترتیب استعاره از اشک و رخسار زرد است دشوار نخواهد بود. علاقه بدر به استعاره  
تا آنجاست که کلمه‌ای را که خود در مقام استعاره است به چیز دیگری تشبیه می‌کند،  
نظیر این بیت:

- تا بود لعل یار وقت سخن پاره آتشی که بر برد است

یا:

- ای زلف عنبرینت شمشاد لاله‌پرور عتاب شکرینت لعل ستاره دربر  
که در آنها لعل و عتاب که هر دو استعاره از لب معشوقند به ترتیب به پاره آتش و لعل  
مانند شده‌اند.

«مشبه به»ها در شعر بدر عمدتاً حسی است و از محیط پیرامون او انتخاب می‌شود و  
همین توجه شاعر به محیط اطراف باعث شده است که تصاویر شعر او «صبغه اشرافی»  
داشته باشد؛ ابن بطوطه که هنگام عبور از هند به دربار محمد تغلق راه یافته و سالها در  
آنجا اقامت کرده، کاخ سلطنتی را اینگونه توصیف می‌کند: «... در فاصله بین در دوم و در

سوم دگه بزرگی هست که نقیب النقباء عمود زرین در دست و کلاه زرین جواهرنشان که بر قلّه آن پر طاووس نصب شده بر سر، در آنجا می‌نشینند و نقیبان با دستارچه‌های زردوزی شده و کمرها و تازیانه‌هایی که دسته‌های زرین یا سیمین دارد در برابر او می‌نشینند<sup>۱</sup> و راجع به بارگاهی که برای سلام روز عید می‌زنند اینگونه گزارش می‌دهد: «... در داخل آن از ابریشم رنگین شبیه درختانی با گلهای شکفته درآورده‌اند. این درختان را در سه ردیف قرار می‌دهند و در فاصله هر دو درخت تختی زرین می‌گذارند که نازبالشی با پوشش مخصوص بر روی آن قرار دارد و سریر اعظم و بخوردان شاهی را بر صدر تالار جای می‌دهند و آن سراسر از زرناب ساخته شده با پایه‌های جواهرنشان... هر قطعه از سریر به علت سنگینی وزن طلا به وسیله چند تن حمل می‌شود، روی تخت و ساده‌ای می‌گذارند و چتری مرصع به جواهر بر فراز آن می‌افرازند»<sup>۲</sup>، بنابراین جای تعجب نخواهد بود اگر ببینیم دو کلمه زر و زرین در این دیوان بیش از سیصد بار و کلمه لعل بیش از هشتاد بار تکرار می‌شود! تصویری که بدر چاچی در ابیات زیر از گیسوان فروهشته معشوق ارائه کرده نیز ظاهراً ملهم از واقعیت است:

- زلفش به سیه رویی شد خصم شه عالم کز کنگره خورشید آویخت نگونسارش

- از زلف بتان کم شو آشفته که می‌دارند سرزیر دو هندو را از طرف مه آویزان

چرا که در تاریخ فرشته راجع به محمد تغلق می‌خوانیم: «... از همه رنگین تر آنکه خود به رسم شکار بیرون رفت و چندین هزار هزار رعیت را کشته و غارت کرده، فرمود که سرهای ایشان را بر کنگره‌های حصار آویختند»<sup>۳</sup> و از این قبیل است تصویری که در بیت زیر از چشم و مردمک چشم و ابرو ارائه کرده است:

حاجبان پیوسته در محراب زانرو آورند ترک مستی را که طفل هندوش اندر بر است

که ظاهراً با توجه به دقت و مراقبتی که سلطان محمد در امر اقامه نماز داشته، سروده شده است. ابن بطوطه در این باره می‌گوید: «سلطان درباره نماز و اقامه جماعت بسیار متعصب بود و ترک آن را سیاستی شدید می‌کرد... و هرکس هنگام اقامه نماز جماعت به

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۷۲.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. تاریخ فرشته، ص ۲۴۴.

مسجد نمی‌رفت، سیاست می‌شد»<sup>۱</sup>.

بدر در اشعار خود به ترکیب‌سازی نیز توجه خاصی داشته است. تجزیه و تحلیل دستوری این کلمات مرکب مجال دیگری می‌طلبد<sup>۲</sup>، در اینجا فقط به ذکر چند مورد اکتفا می‌شود:

قلزمِ دجله‌ حباب (بیت ۱۸۵)، سلطانِ کعبادُ غلام (بیت ۳۱۰)، آرشِ کمان رستم (بیت ۴۸۱)، آرشِ ابرش سپهر (بیت ۶۸۶)، بهرامِ نسل رستم (بیت ۷۶۶)، مریمِ کرم نخل و عیسی هنر عاذر (بیت ۸۲۰)، تیغِ منوچهرِ چهرِ مهر (بیت ۹۰۷) و این بیت که در آن هشت کلمه مرکب آمده است:

نبی‌نام و نبی‌مسند ملک‌قدر و ملک‌رفعت      خضر علم و سکندر جد عمز عدل و علی احسان  
در میان این کلمات مرکب، چند مورد با جزء پیشین «سر» ساخته شده است که بعضی از آن در فرهنگها مشاهده نمی‌گردد، نظیر: سرمائده (بیت ۴۲۳)، سر سُبجِه (بیت ۱۵۱۳)، سرغزل (بیت ۲۳۲۶)، سرگنبد (بیت ۱۲۳۴)، سرایره (بیت ۱۳۱۳) و ...  
بدر در ساختن کلمات مرکب از اعداد نیز استفاده فراوان نموده است، مراجعه به فهرست لغات و تعبیرات نشان می‌دهد که کلمه «هفت» (هفتم) بیش از شصت بار در این دیوان به کار رفته است.

ترکیب‌ها و تعبیرهای پارادکسی نیز در شعر بدر از بسامد نسبتاً بالایی برخوردار می‌باشد، از آن جمله است:

کمال نقصان (بیت ۳۷۳)، آتش سرد (بیت ۴۱۸)، آب خشک (بیت ۷۵۰)، آتش‌تر (بیت ۷۵۰)، بیوه زن پنج شویه (بیت ۱۰۴۶)، درست قلب (بیت ۱۱۴۴)، آب تشنه (بیت ۱۱۷۰)، کافور گرم و مشک سرد (بیت ۱۴۴۵)، برف خشک (بیت ۱۴۷۶)، چشمه بی‌نم (بیت ۱۵۵۶)، سایه خورشیدافروز (بیت ۲۰۷۵)، گویای خموش (بیت ۲۰۷۶)،

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۷۱.

۲. ساختمان برخی از کلمات مرکب در شعر خاقانی توسط دکتر معصومه معدن‌کن بررسی شده است که جهت مطالعه کلمات مرکب در شعر بدر قابل استفاده تواند بود، رجوع شود به ساغری در سنگستان (مجموعه مقالات)، «پرتوی از هنر و خلاقیت خاقانی»، ص ۹۸.

یخچه فروز آتش‌تر (بیت ۲۳۴۷) و آتش یخچه‌نما (بیت ۲۴۵۱). تعبیری نظیر «مِخَن آباد» (بیت ۹۲۰)، سایه انداختن بر آفتاب (بیت ۹۶۳)، مجمع دل‌های پریشان‌احوال (بیت ۱۲۱۴). از دو طرف رفتن چشمه و رسیدن چشمه به ماهی (بیت ۱۵۵۷) و آب دادن از آتش (بیت ۲۰۵۷) را نیز می‌توان از مقوله‌ی تعبیر متناقض‌نما به حساب آورد. بحث درباره‌ی شیوه‌ی شاعری بدر چاچی را با ذکر برخی از ویژگی‌های نادر شعر وی به پایان می‌بریم:

### برخی ویژگی‌های نادر شعر بدر چاچی

#### ساقط شدن کسره

روی زمین چو تیر شد راست به پشت کلک تو جز کجی که در کمان ابروی طاق دلبر است در بیت فوق، «کمان ابرو» بجای «کمان ابرو» به کار رفته است؛ غیاث‌الدین در کتاب لغت خود (غیاث‌اللغات) در مدخل «اضافت»، ساقط شدن کسره علامت اضافه را از آخر مضاف (با وجود مقدم بودن مضاف) در چند مورد جایز شمرده است از جمله: «الفاظی که در اواخر آن بعد مده نون باشد و علی‌العموم این قاعده فکاً اضافه در این قسم نون جایز نباشد مگر آنکه چند لفظ بر سمع موقوف باشند نه بر قیاس» و در ادامه همین بیت را از بدر چاچی مثال آورده است، البته توجیهی که غیاث‌الدین در کاشف‌الاسرار ارائه کرده، با آنچه در غیاث‌اللغات آورده متفاوت است؛ به یادداشت بیت ۳۴۶ مراجعه شود. نیست جز کلک تو طوطی شکرین منقاری که سوی روم به دریا رود از هندوستان در بیت بالا «طوطی شکرین منقار» به جای «طوطی شکرین منقار» به کار رفته است، البته در نسخه‌بدلها «طوطی شکر منقار» آمده که در این صورت نیازی به توجیه اسقاط کسره نیست.

ضمیر «این» برای اشاره به دورتر و ضمیر «آن» برای اشاره به نزدیکتر (برخلاف قاعده) خلق تو و قدر تو این حسن و آن علی دست تو و تیغ تو این یم و آن ذوالفقار مرجع ضمیر «این» و «آن» در مصرع اول به ترتیب «خلق» و «قدر» و در مصرع دوم،



«دست» و «تیغ» است.

باگوهر نظم من بحر سخن غیری  
 آبی ندهد هرگز در بزم شه عالم  
 کین برگ گل است آن خار این لعل خوشاب آن سنگ  
 این درّ تراست آن خاک این شهد و گلاب آن سم  
 مرجع ضمیر «این» در بیت اخیر، «گوهر نظم من» و مرجع ضمیر «آن»، «بحر سخن  
 غیری» می باشد؛ در بعضی از موارد فوق ضمیر «این» و «آن» در نسخه بدلها جابجاست و  
 شارحان برای رعایت ارجاع ضمیر «این» به نزدیکتر، ضبط نسخه بدلها را پذیرفته اند ولی  
 در برخی موارد از جمله بیت اخیر ضبط همه نسخه خطی و شروح یکسان است؛ در  
 یادداشت بیت ۶۹۰ نمونه این کاربرد در شعر سعدی نیز ارائه شده است.

#### زاید بودن ضمیر

- قمر در کهکشان مرغی است کش در آشیان شب  
 به گرد خرمن او ارزن زر بی شمار افتاد  
 با بودن ضمیر «او» در مصرع دوم، ضمیر «ش» (کش: که او را) در مصرع اول زاید  
 است.

- کان ماه دو هفته است که بر پنج هلالش

هر لحظه و را جانب پروین سفر افتد

- مر سلیمان را که کوس «ربّ هب لی» زد نخست

سر به مهرش مصحف از داوود خوش الحان رسید

- به تیغش بند بردارند و سر ببرند آنگاهی

سیه سازند رویش را چو خصم آل بهرامش

این ویژگی در قصایدی که ضمیر «ش» در پایان بیت آمده، بیشتر دیده می شود چرا که در  
 اینگونه موارد ضمیر «ش» جزء حروف قافیه محسوب می گردد و از تکرار آن گزیری  
 نیست؛ شارحان گاهی این ضمیرها را «زاید» و گاه جهت «تأکید» و گاهی نیز نتیجه

تحریف کاتبان دانسته‌اند و در برخی موارد اظهار داشته‌اند که: زیادت حرف «ش» در محاروه قدماء عجم بسیار آمده است!

ذکر ضمیر قبل از مرجع آن (اضمار قبل از ذکر)

- هست روزان و شبان بر تن زارش گریان با عدوی تو چه گرمی است تب سرما را  
مرجع ضمیر «ش» در «زارش»، «عدو» است که پس از آن آمده است.  
- شاید اگر از کمین کم رسدش دردسر بدر چو از مهر شاه یافت فقاغ گلاب  
مرجع ضمیر «ش» در «رسدش»، «بدر» می‌باشد.

استفاده از دو حرف اضافه برای یک متمم

به ... بر:

- ز رنج ریش که از نیش عقرب آمد بیش ز درد خویش به خود بر چو مار بیچان است  
- ز دستش مرغ زرین را چو از منقار قار افتاد سر زلف سیاه شب به مه بر تارتار افتاد

برای ... را:

- گشاده گویم عیدی است خلق را آن دم که بسته گردن خصمت برای قربان راست

از پی ... را:

- سپهر بر در او پرده نگارینی که راه بسته مدام از پی مخالف راست

مر ... را:

- کلک تو تا بر قمر شعر سیه بافته مر قصب پوده را کرد رفو ماهتاب

حذف حرف اضافه

- هم به تاریخی که مه بر سال هفصد شد فزون زمین سفر ماه محرم سابق شعبان رسید

یعنی: در ماه محرم

- تا زیر بال طوطی طاووس شب‌نما را هر صبح در رباید عنقای زرد شهپر

یعنی: تا از زیر بال...

- شاه سپاه هند که ماه است نام او پرکرد تشتهای زمرد درست زر

یعنی: ... از درست زر

به کار بردن «بر» به عنوان حرف اضافهٔ پسین: Post position

- چه راحتها بود آن دم که آید در برم دلبر اگرچه بازم از غمزه جراحتها نهد دل بر در بیت بالا «دل بر» به جای «بر دل» به کار رفته است.

«از» برای بیان مقایسه و نسبت

- قاف از ثباتش صخره‌ای قُلزُم ز دستش قطره‌ای  
عـرـش مـعـلـا دَـرَـهـای از عکس رای انـشـورـش  
- رخ خاک آب از او جوید هوا جویی است از سیلش  
د ف زر پـرـده زو یـا بـد ر بـا ب آ مـد از آن نامش  
«جویی است از سیلش» یعنی: جویی است نسبت به سیلش.

«از» برای بیان مقابله

- خاک جزیره در دهن بحر تلخ باد  
گر از کف یم تو کند شور و اضطراب  
«از کف» یعنی: در برابر کف ...

«از» به معنی عوض و بدل

- زهی کمان تو را تیر آسمان صد پی  
برای چرخ ز مه مشتری شود هر ماه

«از» به معنی «مال»، «سهم»

- خهی سپر که همه روی او بود پر تیغ  
زهی کمان که یکی نیمه زو بود از تیر

«از» برای استعانت و واسطه

- در گلستان آرزو شاخی است تر مدّاح تو  
گر قابلیت دارد او از آب عزّت پرورش

«تا» به معنی «همینکه»

- خط سفید کشد صبح تا فرو ریزد  
هزار نقطه زر از شب سیاه ورق  
- کیسه زر تا فتد از کمر ترک روز  
بر سر هندو نهد مه لگن پر درم

«جز به»

ای که اگر بر فلک رای تو حکم آورد هیچ نگوید فلک جز به لک الاختیار  
«جز به» حرف اضافه مرکب می باشد.

«در» برای تعلیل

- اطفال بین زرین سلب در مهد مینا خشک لب

در مهرشان پستان شب شیر مصفا ریخته

«در» برای مقایسه و نسبت

- در آن چشم شده کم صد هزار جم به خدم در آن سپاه درآمیخته فرشته به جان

«در» به معنی «به سوی»، «جانب»

- میل کرده در عمارت رای تو چون آفتاب عرض بنیادش تمامی میل کلی ساخته

«را» به معنی «با»

- شاهد درد را عروسی کن نیل رد بر عذار مرهم کش

«راست که» به معنی «همینکه»

- در نظر اختران سایه نمود آفتاب راست که بر سر فراخت چتر شه بحر و بر

«سوی» به معنی «به»

- تا که خزان سوی رزان در دهد آب زعفران پسر ز درست زر کند دامن سبزه زار را

که تا:

- بداد چرخ به هندو قبای مروارید که تا جمال بپوشید ترک زرد کلاه

به کار رفتن «تا» پس از «که» جنبه تأکیدی دارد.

«و» برای بیان استبعاد

- در ربض ملک تو صورت حال عدو خوک و ریاض بهشت، حایض و بیت الحرم

- آتش موسی و دود، باد مسیحا و گرد آبله و روی حور، شوره و باغ ارم

«و» برای بیان ملازمت

- ملک به تو لایق است هلک به دشمن بلی فرق فریدون و تاج، کاوه و سندان و دم

یک + اسم + ی

- کف شه پنج دریایی در او یک قطره آبی

که حلق خشک خصمان را ببايد شست ناکامش

- خرمن ماه ار فرو ریزد ز راه کهکشانشان

کم نگردهد یک جوی از دخل استحضار من

شاهد مثال در بیت نخست «یک قطره آبی» می‌باشد، اما تعبیر «پنج دریایی» نیز غیرمتعارف و قابل تأمل است.

استعمال «ی» شرط

- ور تصاعد کنده گرد براقیت سوی چرخ چشم عقرب شودی معدن نور از دبران

استعمال «می» به جای «ب» در فعل امر

- چو تیغ آفتاب از عدل عالم گیر و زر می‌بخش

که بر فرق سرت پیوسته ظل کردگار افتاد

- هر چند سپر داری از آه دلم می‌ترس

کز سینه مجروحان هر آه بود تیری

«نون» نفی بر سر «بای» تأکید

- مه چون سپر را نگذشته ماهی که در زیر تیرش کمان سان ندیدم

این بیت از قصیده‌ای است که در اکثر نسخ خطی نیامده است.

فعل مفرد با فاعل جمع

- در حلقه بزم تو تا گوش نهد جانها بحر خوش این قطعه درهای تر اندازد

فاعل «گوش نهد»، «جانها» می باشد.

آمدن صفت مبهم «هر» بر سر کلمه جمع

- در گرد او برای تماشای خلق را اظهار کرده هر فِرَق آیین خوبتر

هر همه:

- به دست هر همه، فَرّاشه از محاسن بدر که او چو قلب اسد کلب راه دربان است  
«هر همه» به معنی «همه» است و بیشتر در سخن شاعران و نویسندگان منطقه  
ماوراءالنهر به کار می رفته (از افادات شفاهی استاد دکتر شفیعی کدکنی به نگارنده)؛  
غیاث الدین «هر» را در این تعبیر زائد دانسته است.

همیشه تا:

- همیشه تا که ز دوران کلاه زر پوشد قبابی سبز مرصع شب سیاه ردا  
- همیشه تا که ز تأثیر مجمر زرّین بهار غالیه دان از نسیم باد صباست  
تعبیر «همیشه تا» - که غالباً در ابیات شریطه به کار می رود - خالی از حشو (تأکید)  
نیست چرا که با بودن کلمه «تا» به «همیشه» حاجتی نیست.

استعمال فعل ماضی به جای مضارع

به پیش آستان او به هفت اقلیم در رفعت

چو هفتم چرخ کس نامد که با او در دو چار افتاد

فعل ماضی «افتاد» در اینجا ظاهراً به جای «بیفتند» (مضارع التزامی) به کار رفته است.

- همیشه تا شه انجم در اوج رفعت خود به فردخانه سرد وزیر شد تنها

- همیشه تا شه مشرق به نیزه زرّین ز فرق زنگی شب تاج ماه را بر بود

در دو بیت اخیر فعل ماضی (شد، بر بود) به جای مضارع محقق الوقوع (می شود):

می رود، می رباید) به کار رفته است.

جمله حالیه

- از شهر دولت تو اجل را برون کند روی سیاه کرده فلک با برادرش

- گـردن بـسته عـرش سـرکش را      بـر در پـادشاه عـالم کش

#### چکیدن در معنی متعدی

- کامگاری که به جز کلک دبیرش نبود      گر نبات شکرآلوده چکد عنبر تر  
ماندن در معنی متعدی (گذاشتن)

- بیا و بر لب دریای وصل خود ما را      چو بحر، بیش به لبهای خشک تشنه ممان

#### استعمال کلمه «نگار» در معنی مفعولی (نگاشته)

- بانئی این عمارت آیین نگار او      روح القدس به امر شهنشاه نامور

#### تشویر کردن به جای تشویر دادن

- ز مکر طاعن طاعون گرفته ایمن باش      که بانگ سگ نکند نور ماه را تشویر

#### «تشبه کردن» در معنی تشبیه کردن

- رخ مریخ زان سرخ است کو خورشید انور را      تشبه کرد با چتر سیاه آل بهرامش  
در شروح به جای «تشبه»، «مشبه» آمده است؛ به یادداشت بیت فوق (۱۱۳۹)  
مراجعه شود و مقایسه گردد با به کار رفتن «تولاً» در معنی «مفوض» در بیت ۱۹۶۴.

#### استعمال «تولاً» در معنی «مفوض»

- هر جا که تاج و تختی است بادش به تو تولاً

هر جا که ملک ملکی است بادش به تو اضافه

#### «دویت» به جای «دوید»

- چو این خطاب ز ما پیش خان فرو خوانی      به دست بوس دویتش چو خامه سجده کنان  
«دویت»، استعمال کهن و نادری است از فعل «دوید» که تنها یک بار (همین بیت) در  
دیوان بدر چاچی به کار رفته است و قصد شاعر آن بوده که با آوردن «دویت» که به معنی  
«دوات» هم هست با «خامه» ایهام تناسب بسازد. شارحان، به این کاربرد خاص توجه  
نداشته و «دویت» را «دوات» معنی نموده‌اند و در توضیح این بیت، توجیه‌های نامربوطی

ارائه کرده‌اند؛ به یادداشت بیت ۱۴۰۴ مراجعه شود.

#### استعمال «ده و دو» به جای «دوازده»

- اصل پرده به جز ده و دو نیست راست و مایه و مخالف راست

#### تتابع اضافات

- در زیر بالِ بازِ زرِ چترِ آلِ شاه هفت آسمان ز یک مگس سبز کمتر است  
- فروغِ آینهٔ سینهٔ مبارکِ توست شروقِ پرتوِ شمعِ معارفِ سبحان

#### تعقید لفظی

- گوشهٔ ماه فلک را چو خمِ طرّهٔ تو پرچمِ رایت سلطان مظفر گیرد  
فاعل عبارت، «پرچم» است.  
- از شهر دولت تو اجل را برون کند روی سیاه کرده فلک با برادرش  
ترتیب عادی ارکان جمله اینگونه است: فلک، اجل را با برادرش (خواب) از شهر دولت تو بیرون می‌کند.

#### آوردن دو کلمه مترادف (حشو)

- این جشن شادی است که از حضرت امام آورده‌اند خلعت و فرمان معتبر  
- ای بر کنار گوشهٔ کندوری سخات خوان هزار کاسهٔ نه چرخ ماحضر  
در ابیات بالا تعبیر «جشن شادی» و «کنار گوشه» خالی از حشو (تأکید) نیست.

#### تخفیف کلماتی که کمتر به صورت مخفف آمده است

خواهد به جای خواهد:

- شب ز سر هلاکت ار سلسله بر سحر نهد مه ز قَصَبِ امان خواهد چادر مستعار را  
- طفل مرادت ار خواهد قلب مراتب جهان مادر خاک را مکان بر سر نه پدر نهی

خوهر به جای خواهر:

- روز و غا که از سر پرچم رایت ظفر سلسله‌های عنبرین بر سر سه خوهر نهی

شستن به جای نشستن (شستی بجای نشستی):



- که دید بادی شستی میان آب روان      که هشت ماهه مسافت رود به یک دو قدم

### اسکان متحرک

ساکن کردن حرف متحرک که در شعر به ضرورت وزن واقع می شود، از ویژگی های سبک خراسانی است که به ندرت در شعر دوره های بعد نیز راه یافته است:

- نمی رسد به گریبانش دست زنگی شب      که ترک روز به غایت بلندبالا شد  
- ای هفت طاق طارم بر آستانت مدغم      وی پنج شاخ دریا در آستینت مضمر

### زاید بودن یک حرف در تقطیع

- سه حرف است نام آن طوطی سلب کز تن زبان دارد  
دو بلبل زیر خود دارد که او را چارصد شد سر  
حرف «ت» در «است» از وزن خارج است.

### اختلاط رنگهای سبز و سیاه (نیلی)

- یا زردقواره است که بر جیب کبود است      یا بر سپر سبز ز بیجاده کمان است  
«سپر سبز» کنایه از آسمان شب است.  
- قد بنفشه چون سر زلف بتان شکسته شد      سرو پیاده جامه در نیل ز رنج آن گرفت  
از سبزی سرو به «نیلی» تعبیر کرده است. مؤلف کاشف الاسرار در توضیح این بیت نوشته است: رسم اهل ایران است که در ماتم جامه را سبز یا سیاه یا نیلی می کنند و در محاوره اهل فرس اطلاق هر یکی از این هر سه رنگ بر همدیگر می شود.

### ارغوان، زعفران

- سبزه ز شاخ ارغوان ریخته آب زعفران      تیغ تو چون حسود را دل بدرید و جان گرفت  
در بیت فوق، سبزه، شاخ ارغوان و آب زعفران به ترتیب استعاره از شمشیر، جسم دشمن و خون است؛ به کار رفتن ارغوان و زعفران به ترتیب برای بیان سرخی (خون) و زردی (نحیفی جسم) در شعر بدر و ادب فارسی نمونه های فراوان دارد، ولی در بیت فوق در همه نسخه خطی جای زعفران و ارغوان عوض شده است؛ در بیت زیر نیز فقط در

کاشف الاسرار و شرح عثمان‌خانی به جای زعفران، ارغوان آمده است:

- بس شاخ زعفران که دمد زین دو دانه مشک  
گر بر دمد ز گوشه کافور عنبرش  
به یادداشت بیت‌های ۴۵۳ و ۱۰۲۵ مراجعه شود.

«برآب» به معنی شتابان

- در آن جناب درآیند و رخ برآب نهند  
چو خاک بر در دارای ملک قتلغ خان  
«برآب» در بیت فوق به معنی بی‌درنگ و شتابان است؛ این تعبیر در شعری از انوری  
نیز آمده است

(لغت‌نامه، ذیل برآب نوشتن):

- به هرچه مفتی رایت قلم گرفته به دست  
قضا بر آب نویسد جواب فتوی را  
شارحان از معنی مذکور غفلت نموده، در توضیح بیت به اشتباه افتاده‌اند؛ به  
یادداشت بیت ۱۳۹۱ مراجعه شود.

استعمال کلمه «پر» در معنی «بسیار»

- عالم خرد و بزرگ آب از او می‌یابند  
او هم از گریه پر ساخته خود را بی‌آب  
- یکروزه عطای تو صد حاصل کونین است  
چون بخشش تو عمرت پر باد فراوان باد

تشبیه کردن خط معشوق به مار

- خط تو برگرد گل مار شکن در شکن  
چشم تو در باغ حسن آهوی نرگس چرا  
- تنم در دیده مردم چو مور زرد در جنبش  
خطت بر لاله چون مار سیه بر آتشی پیچان  
- ای بت ماه‌خد مارخط موی میان  
چند آخر به یکی موی کشی کوه گران  
مانند کردن زلف به مار و خط به مور در ادب فارسی نمونه‌های فراوان دارد، ولی  
مانند کردن خط به مار متداول و مشهور نیست؛ البته در بیت نخست در بعضی نسخه‌ها  
به جای خط، زلف آمده است ولی ضبط بیت دوم در همه نسخ و بیت آخر در اکثر نسخ  
مطابق صورت منقول است.

دیبا و ماه

- چنان شکوه تو زد خیمه بر سر عالم  
که ماه تاب نیارد به گرد دیبا شد

قدما تابش نور ماه را باعث پارگی و پوسیدگی کتان (قَصَب) می دانستند (به یادداشت بیت ۸۶ مراجعه شود)، اما بدر در این بیت از تقابل «دیبا» و «ماه» سخن گفته و مؤلف کاشف الاسرار دیبا را در اینجا عبارت از کتان دانسته است!

«رنگ» به معنی «مانند»

- بگرفتمش در بر چو چنگ من در نوازش او به جنگ

صد عنبر زنجیررنگ از مشک در پارِیخته

در بیت بالا «رنگ» در حکم یکی از ادات تشبیه و به معنی «مانند» به کار رفته است. زنجیررنگ: زنجیر مانند، شبیه زنجیر.

#### شب همه شب

- شب همه شب آسمان آبلهرو هندوی است حلقه به گوش از هلال بر در شاه عجم  
این تعبیر که در متون گذشته فراوان به کار رفته است، به معنی «سرتاسر شب» و «همه شب» می باشد نه «هر شب»؛ به یادداشت بیت مذکور (بیت ۱۲۸۱) مراجعه شود.

#### عالم صغرا

- همیشه تا کره خاک خنگ گردون را بساط عرصه میدان عالم صغراست  
برای «عالم»، صفت مؤنث (صغرا) آورده است.

به کار رفتن «معظم» به عنوان صفت برای «حصار»

- بر این حصار معظم شهنته عالم به شب درآمد با صد هزار عز و علا  
در لغت نامه آمده است: اگرچه مُعْظَم و مُعْظَم قریب المعنی هستند، اما اغلب نخستین در مورد اشخاص محترم و بزرگ و اشیاء مقدّس به کار می رود و دومین در مورد اماکن و شهرها و ...

#### ممدوحان بدر چاچی

همانگونه که پیشتر هم اشاره شد، بدر چاچی پس از آمدن به هند به دربار سلطان

محمد تغلق راه یافت و غالب اشعار خود را به مدح او اختصاص داد. در اینجا لازم است پیش از آنکه به معرفی ممدوحان بدر بپردازیم، مختصری درباره سلسله تغلقیه توضیح دهیم.

تغلقیه نام سلسله‌ای از سلاطین دهلی است که از سال ۷۲۰ تا ۸۱۵ ه.ق در آن سرزمین حکومت داشتند.<sup>۱</sup>

کلمه تغلق<sup>۲</sup> به ضمّ تاو سکون غین و ضمّ لام و سکون قاف، نام مؤسس سلسله تغلقی در هند است که غیاث‌الدین تغلق نام داشته و از نژاد «قرونیه» بوده است. در هند این اصطلاح را درباره کسانی به کار می‌برده‌اند که پدرشان ترک‌نژاد و مادرشان از نژاد هندو بوده است؛ مبارک، آخرین پادشاه سلسله خلجی دهلی به دست خسرو نام غلام خود کشته شد و تغلق که در مرزهای شمال غربی هند مأموریت داشت و چندین بار در برابر تاخت‌وتاز مغولان ایستادگی کرده بود و به همین جهت او را غازی ملک لقب دادند، به خونخواهی مبارک به دهلی تاخت و در بیرون شهر خسرو را شکست داد و سلسله تغلقی را تأسیس کرد.<sup>۳</sup>

سلسله تغلقیان از خاندان‌های ادب‌دوست و هنرپرور هند محسوب می‌شد و دربار آنان شاعران، نویسندگان و هنرمندان فراوانی را در خود جای داده بود که از آن جمله می‌توان به امیر خسرو دهلوی، سید حسن غزنوی، بدر چاچی و ضیاء‌الدین برنی (مؤلف تاریخ فیروزشاهی) اشاره کرد.

غیاث‌الدین در سال ۷۲۵ ه.ق با فرو ریختن بام بنایی که فرزندش محمد تغلق برای او ساخته بود جانش را از دست داد. در برخی منابع، فرو ریختن بام قصر و تعلل در نجات جان غیاث‌الدین، توطئه‌ای از جانب محمد تغلق تلقی شده است.<sup>۴</sup>

**سلطان اعظم، سلطان محمد تغلق شاه:** بعد از مرگ غیاث‌الدین، فرزندش محمد، وارث بلامنازع او شد. نام وی پیش از رسیدن به سلطنت «جونه» بود ولی چون به

۱. لغت‌نامه. ۲. تغلق در لغت به معنی سردار است.

۳. دیوان امیر خسرو دهلوی، مقدمه (به قلم استاد سعید نفیسی)، ص ۸.

۴. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۶۹؛ منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۵.

سلطنت رسید، نام محمد و کنیه ابوالمجاهد بر خود نهاد<sup>۱</sup>.

بدر چاچی غالب اشعار خود را در مدح این پادشاه سروده و در اشعار خود بارها به نام و کنیه او اشاره کرده و او را از تبار بهرام و جمشید خوانده است:

- ابوالمجاهد غازی محمد تغلق      که هندوی در او صد چو پادشاه خطاست  
- خدیو مشرق و مغرب محمد شاه بن تغلق      که خورشید است از تیغش میان نه سپر لرزان  
- خدایگان سلاطین محمد تغلق      ابوالمجاهد اعظم شهنشه بر حق  
- دارای هند کو راست کنیت ابوالمجاهد      سلطان محمدش خوان چون مرسل حجازی  
- چراغ دوده بهرام کاستان درش      فراز کنگره طاق هفت کیوان است  
- خدایگان جهان فخر آل بهرامی      که مشتری لقبش شاه مه جناب نهد  
- شاه بهرام نسب آنکه نماید چوبین      روز کین در نظرش خنجر صد رستم زال  
- رخ مریخ زان سرخ است کو خورشید انور را      تشبه کرد با چتر سیاه آل بهرامش  
- بنده را شاه بر سر خوان خواند      آنکه اصلش ز نسل جمشید است

او پادشاهی مقتدر بود که با جنگهای ممتد مشکلات فراوانی را که از اطراف برای دولت ممالیک دهلی پیش آمده بود، رفع کرد و متصرفات دولت مسلمان دهلی را حفظ نمود و برای آنکه قسمتهای جنوبی متصرفات آن دولت را در هند بهتر اداره کند پایتخت خود را به قلعه دیوگیری در ناحیه مرکزی آن سرزمین انتقال داد و آن را دولت آباد نامید. بعد از زوال دولت عباسی بغداد برای تقویت حکومت اسلامی هند دست ارادت به جانب خلفای عباسی مصر دراز کرد که تحت حمایت ممالیک مصری خلافت عباسی را در آن دیار ادامه می دادند. محمد تغلق نخست با ابوالریبع سلیمان بن احمد که با لقب المستکفی از سال ۷۰۱ تا ۷۴۰ ه.ق خلافت نمود، بیعت کرد و چون او درگذشت بیعت

۱. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۷۱؛ در همه نسخ خطی و شروح، کنیه او ابوالمجاهد آمده است، ابن بطوطه نیز که خود سالها با دربار این سلطان مرتبط بوده، کنیه او را ابوالمجاهد ثبت کرده است اما در چاپ سنگی قصاید بدر چاچی کنیه او «ابوالمجامد» آمده است. مترجم سفرنامه ابن بطوطه به فارسی ظاهراً با استناد به منبع اخیر «ابوالمجاهد» را تصحیف «ابوالمجامد» تصور کرده و آن را نتیجه خطای ناشران فرانسوی دانسته است (سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، یادداشت‌های مترجم، ص ۳۹۰).

خود را با جانشینش ابوالعباس احمد ملقب به الحاکم (۷۴۰ - ۷۵۳) تجدید نمود. این بیعتها تا پایان عمر او استوار ماند و به همین سبب او خود را ولی عهد خلیفه و مولی امیرالمؤمنین<sup>۱</sup> خواند و بدین ترتیب حکومت خود را نزد مسلمانان هند مشروع جلوه داد.<sup>۲</sup>

محمد تغلق پادشاهی دوستدار علم و فرهنگ بود و به گفته مؤلف تاریخ فرشته، مکاتبات و مراسلات فارسی و عربی را بر بدیهه چنان می نوشت که دبیران و منشیان را حیران می کرد، در همه علوم معقول، به خصوص طب و حکمت و نجوم و ریاضی و منطق مهارتی تمام داشت و در تشخیص مرض و غیره با اطبای عصر مباحثه می نمود، شعر فارسی به غایت نیکو می گفت و شعر قدما را خوب می فهمید. قوت حافظه اش آنگونه بود که هرچه را یکبار می شنید، فراموش نمی کرد و حکایات و داستانهای شاهنامه و امیرحمزه را بر سر زبان داشت.<sup>۳</sup>

اوصافی که در تاریخ فرشته آمده، البته مبالغه آمیز است ولی اینقدر هست که محمد تغلق به هنر و هنرمندان توجه مخصوصی داشته و به زبان فارسی تکلم می نموده و خود نیز شعر می گفته؛ ابن بطوطه در سفرنامه خود بعضی از جملات وی را عیناً نقل کرده است.<sup>۴</sup>

و به خاطر همین است که دربار وی مورد علاقه ادبای فارسی زبان بود و هنگامی که پایتخت را از دهلی به دولت آباد برد، کانون ادبیات و فرهنگ فارسی نیز نقل مکان کرد و

.۱

- ولی عهد خلیفه محمد تغلق  
- مولا امیرالمؤمنین سلطان محمد شاه دین  
۲. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش دوم، ص ۸۵۳.  
۳. تاریخ فرشته، ص ۲۳۷.  
۴. از جمله، هنگامی که رکن الدین، شیخ الشیوخ مصر که اموالش در مراجعت به مصر غارت گردیده بود، با دست خالی به نزد سلطان محمد برم می گردد، سلطان به مزاح به او می گوید:  
آمدی که زربری با دلبری صنم خوری، زر نبری و سر نهی (سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۶) که قابل مقایسه است با این شعر بدر:

عربده جوی می پرست تیغ به دست سخت مست آمده ای که سر برم سر نبری و سر نهی و ظاهراً بدر یا محمد تغلق هنگامی که این سخن را بر زبان رانده، به سخن آن دیگری توجه داشته است.

در این منطقه گسترش یافت.<sup>۱</sup>

در آخر عهد سلطان محمد چندان بغی و عصیان و خلل و فتنه ظهور کرد که اگر به تدارک یکی مشغول شدی دیگری از دست می‌رفت.<sup>۲</sup> وی در تاریخ بیست و یکم ماه محرم سال ۷۵۲ در کنار آب سند بدروود حیات گفت. این ابیات را در حال نزع گفته:

بسیار در این جهان چمیدیم      بسیار نعیم و ناز دیدیم  
اسبان بلند بر نشستیم      ترکان گران‌بها خریدیم  
کردیم بسی نشاط و آخر      چون قامت ماه نو خمیدیم<sup>۳</sup>

**سلیمان بن احمد بن علی مکنی به ابوالربیع و ملقب به مستکفی بالله:** سومین خلیفه عباسی در مصر به سال ۶۸۳ ه.ق در بغداد متولد شد. بعد از درگذشت پدرش به سال ۷۰۱ در مصر به نام او خطبه خواندند. وی امور خلافت را به دست سلطان الملک الناصر (محمد بن قلاوون) سپرد و خود به جنگ تاتارها رفت. در سال ۷۰۲ ه.ق وارد دمشق شد. سپس روابط او با سلطان به تیرگی گرایید و در سال ۷۳۸ ه.ق به شهر قوص در صعيد تبعید گشت و تا زمان مرگ در آنجا به سر برد. او مردی فاضل، شجاع و سخاوتمند بود و به همنشینی دانشمندان و ادیبان علاقه نشان می‌داد، خلافت وی که در واقع خلافتی ظاهری بود ۳۹ سال و دو ماه و سیزده روز به طول انجامید.<sup>۴</sup>

بدر در قصاید خود دوبار به نام این خلیفه اشاره کرده است:

ابوالربیع سلیمان عهد مستکفی      مدار شرع نبی شمع دوده خلفا  
ابوالربیع سلیمان خلیفه بر حق      که آستان درش آسمان عز و علاست

**ابوالعباس احمد بن مستکفی بالله مشهور به حاکم دوم:** چون حاکم بامرالله اول، ولایت عهد خلافت را به فرزند خود محمد، ملقب به مستمسک سپرد و محمد مستمسک در حیات پدر وفات کرد حاکم اول، ولایت عهد را به فرزند او ابراهیم واثق بن محمد مستمسک بن حاکم اول واگذار کرد، ولی چون او را نالایق دید وی را عزل نمود و

۲. منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۷.

۱. مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ص ۱۷۵.

۳. تاریخ فرشته، ص ۲۵۸. ۴. لغت‌نامه، ذیل مستکفی بالله.

ولایت عهد را به فرزند بلافصل خود ابوالربیع مستکفی بالله سپرد و او عم ابراهیم واثق بود. پس از مرگ حاکم اول، سلطان با مستکفی بیعت کرد لیکن ابراهیم واثق همواره میان مستکفی و سلطان ملک ناصر نمایی و تضریب می کرد تا آنجا که چون مستکفی فرزند خود، حاکم دوم احمد را به خلافت نصب نمود و سپس وفات کرد، سلطان عمل او را نپذیرفت و با ابراهیم واثق بیعت کرد. اما چون هنگام مرگ سلطان در رسید پشیمان شد و وصیت کرد تا ابراهیم واثق را عزل و با حاکم دوم بیعت کردند و این در محرم سال ۷۴۲ ه.ق بود... وی در طاعون نیمه سال ۷۵۳ ه.ق وفات یافت. از حوادث زمان او اینکه سلطان منصور را به نام شرب خمر و فساد اخلاق و رابطه با زنان پدر خویش خلع کرد... و پس از او برادرش ملک اشرف کجک را به تخت نشاندند و او را نیز در همان سال عزل کردند. از مطالب فوق برمی آید که در زمان حاکم دوم که پنجمین خلیفه عباسی مصر است، بر خلاف چهار خلیفه سابق، سلطه و قدرت حقیقی در دست خلیفه عباسی بوده، آنچنانکه در مدت خلافت خود چند سلطان را عزل و نصب کرده است، برخلاف خلفای پیشین که آلت اجرای مقاصد ممالیک مصر بوده اند.<sup>۱</sup>

بدر چاچی نام این خلیفه را چهار بار در قصاید خود ذکر کرده است:

- شاه دین احمد ابوالعباس امیرالمؤمنین      آنکه آل دوده عباس را سر دفتر است  
 - امام امت احمد که خسرو هندی      به جان غلام و به تن چاکر و به دل مولاست  
 - والی عصر احمد عباس امام حق      دارای دهر وارث پیغمبر بشر  
 - خلیفه بحق احمد امام ابوالعباس      که آفتاب زمین است و سایه یزدان  
 چنانکه گفته شد محمد تغلق (ممدوح بدر) با دو خلیفه عباسی مذکور (ابوالربیع سلیمان و ابوالعباس احمد) بیعت کرده بود. بدر یکبار این دو خلیفه را در یک قصیده (قصیده ۷) مدح کرده است.

**قتلغ خان:** از امرا و مقربان درگاه محمد تغلق بود. به قول مؤلف تاریخ فرشته، محمد تغلق نزد او مصحف و بعضی از کتب فارسی را خوانده و از او خط آموخته بود و به او

۱. لغت نامه، ذیل حاکم بامرالله.



شغل و کیلداری ارزانی داشته بود<sup>۱</sup> و این قتلغ خان ظاهراً همان کسی است که در سفرنامه ابن بطوطه، نام او به صورت قطلوخان ذکر شده و تصریح گردیده که معلّم سلطان بوده است. ابن بطوطه وی را اینگونه معرفی می‌کند: «قطلوخان کسی بود که بر سر عهد خود می‌ایستاد و مردم به قول او اعتماد فراوان داشتند، مقام و منزلت او پیش سلطان چندان بود که هر وقت وارد می‌شد او به علامت احترام بر پای می‌خاست و به همین جهت وی از آمدن به محضر سلطان خودداری می‌کرد تا او را کمتر به زحمت بیندازد مگر اینکه سلطان احضارش کرده باشد. قطلوخان مردی گشاده‌دست و کریم بود و به دست‌گیری از فقرا و مساکین رغبتی وافر داشت<sup>۲</sup>».

چنانکه از قصیده ۴۶ مستفاد می‌شود<sup>۳</sup>، بدر به همراه جمال ملیح از طرف محمّد تغلق به درگاه قتلغ خان فرستاده می‌شوند تا او را به نزد سلطان فراخوانند. بعضی از ابیات این قصیده از زبان محمّد تغلق خطاب به قتلغ خان سروده شده و در آنجا نیز ادب و احترامی که سلطان محمّد برای وی قائل بوده، آشکار است:

- در آن جناب درآیند و رخ برآب نهند      چون خاک بر در دارای ملک قتلغ‌خان  
- به شهد شسته دهان از زبان ما گویند      که ای ز گوهر لطف لب شکر خندان  
- فروغ آینه سینه مبارک توست      شروق پرتو شمع معارف سبحان

**ظهیر الجیوش:** منظور ملک خرم است که از سوی محمّد تغلق به ظهیرالجیوش ملقب شده بود.<sup>۴</sup> به گفته صاحب تاریخ فرشته، وی از امرای سلطان محمّد بوده که در فتنه‌ای که ملک طغی بر پا کرده بود، از سوی محمّد تغلق، با لشکر بسیار مأمور محاصره دولت‌آباد گردید. بدرچاچی یک جا در قصیده ۲۳، از او نام برده و او را معمار قلعه‌ای معرفی کرده است که در سال ۷۴۴ ه.ق ساخته شده:

- خرم‌آباد نام کردش شاه      چون ظهیرالجیوش شد معمار

۱. تاریخ فرشته، ص ۲۳۸. ۲. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳. با مطلع:

بسه سال «دولت شه» بود غزه شعبان      که سوی مملکت دیوگیر شد فرمان  
در عنوان این قصیده از «قتلغ» به عنوان برادر محمّد تغلق یاد شده است ولی چنین مطلبی در کتب تاریخی دیده نشد.  
۴. منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۶.

- شد تمام این عمارت خرم در محرم به هفصد و چل و چار و چون بدر در قطعه ۲۴ نیز از ساخته شدن قلعه‌ای به سال ۷۴۴ خبر داده و معمار آن را ظهیر دین خوانده است:

- شده به نام خلیفه به امر خسرو عهد بر این عمارت خرم ظهیر دین معمار پس ظهیرالجیوش و ظهیرالدین یکی هستند و کلمه «خرم» که در دو بیت فوق آمده به نام ظهیر الجیوش (ملک خرم) ایهام دارد.

در منتخب التواریخ، تذکره صحف ابراهیم، تذکره حسینی و تذکره منتخب اللطائف آمده است که بدر، مداح تغلق شاه (۷۲۵ - ۷۲۰ ه.ق) نیز بوده است و مؤلفان تذکره‌های عرفات العاشقین و مجمع الفصحا نیز تصریح کرده‌اند که بدر به غیر از محمد تغلق، دیگر سلاطین هند را هم مدح کرده است، ولی در آن مقدار از اشعار بدرچاچی که اینک در دسترس ماست، به جز افراد مذکور، مدح کس دیگری دیده نمی‌شود.

بدر در یک جا شخصی به نام ناصرالدین را هجو کرده (قطعه ۱) که هویت تاریخی او معلوم نیست، ولی از شعر بدر چنین برمی‌آید که از علمای تفسیر و حدیث بوده و خود را بر جارالله زمخشری فضل می‌نهاده است:

- ناصرالدین که از غلو علو مرقد خویش ساخت فرق را  
گفت فائق منم ز جارالله فضل بر نیک می‌نهد بد را

### درباره این تصحیح

در این تصحیح، چهار نسخه خطی و دو شرح که بر این دیوان نوشته شده؛ با یکدیگر مقابله گردیده است، چاپ سنگی قصاید بدرچاچ (با تحشیه لاله بدری ناتیه و تصحیح و تنقیح مولوی محمد هادی علی) نیز اگرچه مورد مقابله قرار نگرفته، همواره مد نظر بوده است و در چند مورد که ضبط نسخ خطی و شروح مشکوک بوده، به ضبط نسخه اخیر هم اشاره شده است.

قدیمی‌ترین نسخه‌ای که از دیوان بدر چاچی موجود می‌باشد - به استناد فهرست

نسخه‌های خطی فارسی استاد احمد منزوی - مربوط به سال ۱۰۳۱ ه.ق است که در پاکستان نگهداری می‌شود؛ متأسفانه با وجود مکاتبه با دانشگاه پنجاب و پیگیری‌های فراوان، تصویر این نسخه در اختیار ما قرار نگرفت و بدین ترتیب ما با استفاده از نسخه‌های موجود در کشور و دو شرح که اینک به معرفی آنها خواهیم پرداخت، کار تصحیح را انجام دادیم:

**نسخه «پا»:** اصل این نسخه در پاریس نگهداری می‌شود و فیلم آن به شماره ۱۳۰۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. تاریخ کتابت آن سال ۱۰۴۲ ه.ق است و در صفحه آخر آن آمده: «نسخه دیوان بدر به تاریخ چهارم جمادی الاولی سنه ۴۲... در... (ناخواناست) تحریر یافت».<sup>۱</sup>

از آن‌جا که تصویری که از این فیلم تهیه شده با زمینه سیاه و عبارات سفید است، استفاده از آن با دشواری‌هایی مواجه بود. این نسخه نسبت به نسخه‌های دیگر چند قصیده کمتر دارد که بعضی از آن - گویا توسط متأخران - در حاشیه افزوده شده است. از ویژگی‌های این نسخه می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱ - برخی کلمات، حرکت‌گذاری شده است. ۲ - حواشی سودمندی به خطی غیر از خط متن اصلی بر آن نوشته شده است. ۳ - دارای نسخه‌بدلهایی است که بعضی با علامت «ن» (نسخه) می‌باشد و برخی بدون علامت مذکور؛ متأسفانه با قاطعیت نمی‌توان گفت که کدام یک از این نسخه‌بدلها را کاتب اصلی نوشته و کدام یک کار متأخرانی است که این نسخه را با نسخه‌های دیگر مقابله کرده‌اند. ۴ - به ندرت برخی از کلمات، دستکاری شده است؛ در چنین مواردی ضمن اشاره به تصرفی که اعمال گردیده، با حدس و تقریب، ضبط صورت نخست بیان شده است.

**نسخه «آ»:** این نسخه متعلق به کتابخانه ملک و به شماره ۵۶۱۳ می‌باشد، در صفحه پایانی آن آمده است: «در کتابخانه نواب مستطاب جهانبانی سلالة دودمان چنگیزخانی،

۱. چون عبارت مذکور در فاصله بین ابیات نوشته شده، استاد منزوی آن را ملاحظه نکرده، این نسخه را بدون تاریخ معرفی فرموده‌اند.

نقاوه خاندان قآنی رحمانقلی سلطان بن رستم محمّدخان مرقوم قلم شکسته گردید تحریر فی شهر ذی قعدة الحرام سنه هزار و هشتاد و هشت، کاتب العبد محمّد حافظ غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه». مشخصات نسخه از این قرار است: ۷۲ برگ، ۱۵ سطر، ۱۴/۷ × ۲۶/۶، کاغذ ترمه، جلد رویه مغزی میشن سیاه، دارای یک سرلوح مذهب محو شده، مجدول به زر و شنگرف.<sup>۱</sup> کاتب این نسخه - که خطی خوش داشته - گاهی به جهت تزئین و رعایت قواعد زیباشناسی کتابت، نقطه‌های کلمات را کم یا زیاد کرده که این مطلب گاهی مشکل ساز بود. در این گونه موارد، اگر ضبط کلمه مورد نظر، در بقیه نسخه‌ها مختلف بود، آن را به همان صورت در پانویس نقل کرده‌ایم ولی اگر بقیه نسخه‌ها آن کلمه را یکسان ضبط کرده بودند، ضبط «آ» را نیز مطابق دیگر نسخه‌ها خوانده‌ایم، مثلاً «اگر کلمه «تیر» در نسخه «آ» بدون نقطه باشد و دیگر نسخ «تیر» آورده باشند، این کلمه را در «آ» نیز «تیر» تلقی کرده‌ایم ولی اگر در بعضی نسخه‌ها مثلاً «تیز» آمده باشد و در بعضی «تیر»، آنگاه ضبط «آ» را به همان صورتی که بوده (بدون نقطه) نقل کرده‌ایم، البته چون نگارش کلمه «تیر» بدون نقطه با رایانه امکان‌پذیر نبوده، کلمه به صورت (ر) نمایش داده شده است.

**نسخه «مل»:** تاریخ کتابت این نسخه سال ۱۲۴۱ ه.ق است. این نسخه نیز متعلق به کتابخانه ملک و به شماره ۵۵۵۵ می‌باشد. در صفحه پایانی این نسخه آمده است: «تمت الكتاب بعون الوهاب سنه ۲۴۱» و مشخصات آن این گونه است: ۷۳ برگ، ۱۴ سطر، ۲۰/۹ × ۱۵، کاغذ فستقی، جلد میشن تریاکی لایی.<sup>۲</sup>

اغلاط این نسخه بسیار کم است و اگرچه نسخه‌ای متأخر محسوب می‌شود ولی پیدا است که از روی نسخه‌ای قدیمی و منقح استنساخ شده است.

**نسخه «مچ»:** این نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی است و به شماره ۹۵۶ نگهداری می‌شود. در صفحه پایانی آن آمده است: «تحریر این کتاب در روز پنجشنبه

۱. مشخصات مربوط به نوع کاغذ و... از فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملک نوشته شده است.

۲. مشخصات مربوط به نوع کاغذ و... از فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملک نوشته شده است.

پونزدهم... (خوانا نیست) سنه ۱۲۴۹» و در جای دیگری نوشته شده است: «دیوان بدر چاچی در دارالخلافة تبریز بحسب الحکم نوشته شد نویسنده اش میرزا علی اکبر نفرشی تحریر این در روز پنجشنبه پونزدهم ذی قعدة سنه ۱۲۴۹».

این نسخه اگرچه به نسبت دیگر نسخ خطی کاملتر است، (از بین نسخه های خطی، قصیده ۴۱ تنها در همین نسخه آمده) ولی نسخه ای متأخر محسوب می گردد و گاه ملاحظه می شود که کلمه ای که در دیگر نسخ، مبهم و نامفهوم است، در این نسخه به کلمه ای ساده تغییر یافته، مثلاً "در بیت زیر:

- زهی سرای تو خابور کبریای ازل زهی در تو حریم سرادقات قدم

به جز «خابور» که در متن آمده، در بعضی نسخه ها «جابور» و «جابود» ضبط شده و همان گونه که در یادداشت این بیت گفته ایم همه این کلمات احتمالاً "مصخف کلمه دیگری باشد، ولی در نسخه «مج»، «ایوان» آمده و مشخص است که کلمه «ایوان» نتیجه تصرف کاتبانی است که صورت صحیح کلمه «خابور» را تشخیص نداده اند. این نسخه از تصحیف های بارد و ابیات مشوش خالی نیست.

نسخه «ک»: کاشف الاسرار<sup>۱</sup>، شرح قصاید بدر چاچ، تألیف غیاث الدین رامپوری، طبع دوم، لکهنو، مطبع نول کشور، ماه جولای سنه ۱۸۹۶ عیسوی، مطابق ماه صفرالمظفر سنه ۱۳۱۶ هـ، ۴۱۰ صفحه.

غیاث الدین در مقدمه این کتاب تصریح می کند که از مدتها قبل، قصد داشته است بر دیوان بدر چاچی «شرحی حامل المتن به قصاید ردیف وار به ترتیب حروف تهجی، مع اختلاف نسخ به جهت فرزند دلبند سعادت و صلاحیت پیوند محمد قمرالدین و ملا محمد مقبول خراسانی و دیگر طالبین به عبارت سهل و مختصر تألیف نماید». نگارش کاشف الاسرار به گفته غیاث الدین دو سال (۱۲۵۶ تا ۱۲۵۸ ه.ق) به طول انجامیده است. این کتاب از دو جهت ارزش فراوان دارد؛ یکی نکات و توضیحات عالمانه و دقیقی

۱. از استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر شفیعی کدکنی که علاوه بر معرفی این کتاب، آن را کریمانه در اختیار من گذاشتند، سپاس فراوان دارم.

که مؤلف در شرح و نقد ابیات آورده است و ما نیز در بخش یادداشتها، جای جای از آن استفاده نموده‌ایم، دو دیگر، اشمال این کتاب بر بیش از ۶۵۰ بیت که در هیچ کدام از نسخه‌های خطی دیده نمی‌شود (بخش افزوده‌ها).

مؤلف این کتاب، همان غیاث‌الدین رامپوری است که کتاب لغت او به نام غیاث‌اللغات از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار است و از ادیبان و لغت‌شناسان برجسته شبه قاره محسوب می‌شود.

نسخه‌ای از این کتاب که در اختیار من قرار داشت، متأسفانه چند صفحه پایانی (صفحه ۳۸۹ به بعد) را فاقد بود. پس از مدتها جستجو مطلع شدم که نسخه‌ای کامل از کتاب مذکور در کتابخانه مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی (ره) موجود است<sup>۱</sup>، اما از آنجا که مسئولان کتابخانه با تهیه عکس از صفحات مورد نیاز موافقت نمی‌کردند، به ناچار قسمتهای مذکور را رونویسی نمودم.

غیاث‌الدین در این کتاب پس از نوشتن هر بیت، لغات دشوار آن را معنی کرده و نکات و مشکلات آن را توضیح داده است. در برخی موارد نیز از نسخه‌بدلهایی خبر داده که ما آنها را با علامت «نک» (نسخه‌بدل «ک») نشان داده‌ایم.

اگرچه مؤلف کاشف‌الاسرار چند نسخه از دیوان را در اختیار داشته ولی ظاهراً نسخه‌های او نیز از قدمت چندانی برخوردار نبوده است. این مطلب از تغییر برخی لغات کم کاربرد به لغات مانوس و پرکاربرد، فهمیده می‌شود، مثلاً "در بیت زیر: شه انجم به شاه هند گویا نسبتی دارد که بر درساره هر دوزراندوده است ضرغامش در نسخه‌های خطی «درساره» (به معنی سردر، درگاه) آمده، ولی در کاشف‌الاسرار «دروازه» ضبط شده است یا در بیت زیر:

ز سبزه‌زار فلک چون دمید لاله زرد      که را بود ز گل سرخ و شاخ باده‌گزی  
در کاشف‌الاسرار به جای «شاخ باده»، «جام باده» آمده، ولی پیداست که «شاخ باده»

۱. به شماره: ۱۵۶/۶/۲۶، مشخصات این کتاب در آغاز معرفی نسخه «ک» با استفاده از همین کتاب، مرقوم گردید.

درست است و شاعر با آوردن کلمه «شاخ» (به معنی ظرف شراب)، ایهام تناسب میان شاخ و گل سرخ را مد نظر داشته است.

غیاث‌الدین در این تألیف سعی کرده است که خود را حتی‌المقدور به یک نسخه مقید کند چرا که بارها کلمه‌ای را در متن قرارداد، ولی در شرح گفته: «آنچه در دیگر نسخ آمده بهتر است»، اما گاهی هم از نسخه‌ی اساس خود عدول کرده و گفته است: «در این بیت اختلاف بسیار است، بهتر آن انتخاب شد».

**نسخه «ش»:** شرح قصاید بدر چاچ موسوم به شرح عثمان خانی، مؤلف این کتاب، محمد عثمان‌قیس فرزند حافظ غلام شاه خان بن محمد شرف‌الدین خان است که این کتاب را در مدت نه ماه در سال ۱۲۸۴ ه.ق به نام نواب محمد کلب علی خان صاحب بهادر تألیف کرده است.

این کتاب با چاپ سنگی در دو جلد (جلد اول ۵۳۲ صفحه، جلد دوم ۴۹۴ صفحه) در رامپور، مطبع حسنی محمد حسن خان طبع گردیده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره  $\frac{a}{218}$  موجود است. این نسخه فقط شامل قصاید است و اگرچه شارح در پایان جلد دوم تصریح کرده که به شرح قطعات خواهد پرداخت اما ادامه این شرح در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود نمی‌باشد؛ نسخه‌ای از جلد دوم این کتاب در کتابخانه آیت‌الله مرعشی (ره) مشاهده گردید اما در آنجا نیز فقط ۲۲ قطعه موجود است!<sup>۱</sup>

قیس در این شرح بسیاری از نکات بدیهی را هم توضیح داده و در خلال شرح، چندین رساله درباره‌ی طب و عروض و اخلاق و... نیز درج کرده است.

مؤلف شرح عثمان خانی همچنین گاهی آراء شارحان دیگر (دوست محمد، عظیم شاه) را نیز نقل می‌کند و غالباً نظر آنها را نادرست می‌شمرد. وی تنها از یکی از شارحان همواره به نیکی نام می‌برد و از او با عنوان «جناب ممدوح» یاد می‌کند؛ پس از اینکه کتاب کاشف‌الاسرار ملاحظه گردید، معلوم شد که منظور از جناب ممدوح، همان غیاث‌الدین

۱. به شماره ۵۳۶/۸/۲۲، در این نسخه تاریخ طبع، ۱۲۹۰ ه.ق ذکر شده است.

رامپوری است و به اغلب احتمال قیس از شاگردان وی بوده است .  
 متن اشعار بدر چاچی در این نسخه با آنچه در کاشف الاسرار آمده چندان تفاوتی ندارد  
 (ترتیب قصاید و ابیات در این دو نسخه یکسان است) و حتی توضیحات قیس نیز غالباً  
 بسط و تفصیل سخن غیاث‌الدین است، توجه مؤلف شرح عثمان خانی به کاشف الاسرار تا  
 آنجاست که گاهی غیاث‌الدین پس از شرح بیتی می‌گوید: اگر به جای این کلمه، فلان  
 کلمه بود بهتر بود؛ و پس از او، قیس، همان کلمه بهتر را وارد متن کرده است!  
 وی در شرح خود از نسخه‌بدلهایی هم خبر داده است که از آن‌ها باعلامت اختصاری  
 «نش» (نسخه‌بدل «ش») یاد کرده‌ایم .

در بخش یادداشت‌ها گاه عباراتی از کاشف الاسرار و شرح عثمان خانی عیناً نقل شده  
 است. اگرچه ممکن است نثر این دو کتاب برای مخاطب امروزی، نامأنوس و اندکی  
 دیرباب باشد اما علاوه بر رعایت جانب امانت، ارائه نمونه‌هایی از نثر فارسی دانان  
 شبه قاره خالی از لطف به نظر نرسید.

اشعار بدر چاچی علاوه بر نسخه‌های مذکور، در بعضی از تذکره‌ها (عرفات‌العاشقین،  
 مجمع‌الفصحا) نیز آمده است که در مواقع لزوم از آنها نیز استفاده نموده‌ایم و در جای خود  
 بدان تصریح کرده‌ایم.

در نسخه‌های مذکور حروف «گ» و «ژ» به صورت «ک»، «ز» نوشته شده بود و در  
 متن حاضر مطابق صورت اول تغییر یافت، البته گاهی تغییر رسم الخط و املاي کلمات،  
 بعضی تناسبهای ظاهری لغات را از بین می‌برد مثلاً در بیت زیر:

- چه راحتها بود آن دم که آید در برم دلبر      اگرچه بازم از غمزه جراحته‌ها نهد دل بر  
 در رسم الخط قدیم، «چه راحتها» به صورت «چراحته‌ها» نوشته می‌شده که با  
 «جراحته‌ها» در مصرع دوم نوعی جناس می‌سازد.

در میان نسخه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته، شباهت‌هایی که بین دو نسخه «پا» و  
 «مل» وجود دارد، حاکی از آن است که نسخه مادر آنها یکی بوده، مثلاً در بیت ۹۲۲  
 می‌بینیم که به جای «مرغ تجلی» در دو نسخه مذکور، «نورتجلی» آمده است که درست



نمی‌باشد) به یادداشت این بیت مراجعه شود).

ترتیب اشعار در هیچ کدام از نسخ خطی الفبایی نیست. در کاشف‌الاسرار و شرح عثمان خانی نیز ترتیب بر اساس حرف آخر بیت است.<sup>۱</sup> در کاشف‌الاسرار، ابتدا قصاید (۷۱ قصیده) و سپس قطعات (۱۰۵ قطعه) و در نهایت رباعیات (۳۷ رباعی) آمده؛ لازم به ذکر است آنچه توسط نگارنده با عنوان «غزلها» آمده، در کاشف‌الاسرار تحت عنوان «قطعه» ذکر گردیده است؛ عنوان قصاید نیز از شرح عثمان خانی نوشته شده است (بقیه نسخه‌ها فاقد عنوان است).

در این تصحیح برای نسخه «پا» به عنوان «اقدام نسخ» اعتبار قائل بوده‌ایم، اما آنجا که غلط فاحشی در آن راه یافته، همچنین در مواردی که اجماع و اتفاق بقیه نسخه‌ها، احتمال غفلت کاتب این نسخه را به ذهن متبادر می‌کرد، بر ضبط آن اصرار نورزیده‌ایم. پای‌بندی به ضبط اقدام یا اکثر نسخ گاهی باعث شده است که از جنبه‌های زیباشناسی شعر صرف نظر شود مثلاً<sup>۲</sup> در بیت زیر:

- طوطی پَران گردون در هوایش چرخ زن      دانه جمع آرش سحر عنقای زرّین شهپر است  
در یک نسخه به جای «پَران»، «نه بال» آمده که هم زیباتر است و هم در شعر بدر نمونه‌هایی دارد، اما به جهت رعایت قاعده مذکور، ضبط اقدام و اکثر نسخه‌ها را وارد متن کرده‌ایم.

آنچه در بخش «افزوده‌ها» آمده، شامل اشعاری است که صرفاً در کاشف‌الاسرار موجود است و برخی از آن در شرح عثمان خانی و یکی دو تذکره هم دیده شده؛ عمده آنچه در این بخش آمده، ویژگی‌های سخن بدر را داراست و به اغلب احتمال از آن بدر است. به نظر می‌رسد غیاث‌الدین رامپوری که فرهنگها و تذکره‌های زیادی در اختیار داشته، این ابیات را از آنجا جمع‌آوری کرده باشد. شباهت بعضی مضامین و ایهام‌های معهود در بخش اصلی و بخش افزوده‌ها از اصالت این ابیات خبر می‌دهد:

۱. البته قصیده شماره ۱، به جهت آنکه در حمد و ستایش باری تعالی است در همه نسخ خطی و هر دو شرح در آغاز دیوان آمده است، ما نیز آن را بر خلاف ترتیب الفبایی، تیمناً در صدر دیوان جای داده‌ایم.

بیت ۳۷۸ (اصلی):

- درون پیرهنش تب نیافت تاگیرد اگرچه ناله نمودش که ره گریبان است

بیت ۲۳۳۲ (بخش افزوده‌ها):

- تب خواست تا بگیردم از ضعف هم نیافت هرچند ناله راه نمودش به پیرهن

ایهام تناسب بین «پسته» و «بریان» که بارها در ابیات بخش اصلی مورد توجه قرار گرفته در بخش افزوده‌ها هم دیده می‌شود:

۱۳۵۴ (اصلی):

- ز پسته تو دل شور بخت ما بریان ز حلقه سر زلف تو کار ما بر هم

۲۴۷۲ (بخش افزوده‌ها):

- چون پسته زخم خنده از شوری بخت خود کز آتش غم دارم در سینه دلی بریان

علاوه بر آنچه در بخش افزوده‌ها آمده، گاهی در خلال قصیده‌ای که در نسخ خطی هم هست، در شروح، بیتی آمده که در هیچ نسخه‌ای نیست، این گونه ابیات را در متن آورده، اما با علامت [ ] مشخص کرده‌ایم و اگر شارح خود به الحاقی بودن بیت اشاره کرده است، آن را در پاورقی نقل نموده‌ایم.

از آنجا که بیشتر اشعار موجود در بخش «افزوده‌ها» صرفاً از کاشف‌الاسرار نقل شده و در این کتاب هم اغلاط مطبعی نسبتاً فراوانی راه یافته، تصحیح این ابیات با دشواری‌هایی مواجه بود، در چنین مواردی اگر با توجه به توضیحات غیاث‌الدین ضبط درست بیت مشخص می‌گردید، آن را تصحیح کرده‌ایم و در غیر این صورت، در بخش «یادداشتها» به مبهم و مشکوک بودن ضبط کاشف‌الاسرار اشاره کرده‌ایم.

در بخش «یادداشتها» لغات و تعبیراتی که نیازمند شرح و توضیح بوده، معنی شده و اگرچه قصد معنی کردن ابیات در کار نبوده، اما به نظر می‌رسد توضیح اصطلاحات علمی و معانی استعاری الفاظ، تا حد زیادی از غوامض سخن کاسته است.

برای نوشتن معنی کلمه‌ها و تعبیرها بیشتر از مجموعه گرانقدر لغت‌نامه دهخدا بهره جسته‌ام، گاهی با ذکر منبع و گاهی بدون ذکر آن و بدین ترتیب هر جا لغتی بدون ذکر

مأخذ معنی شده، مأخذ آن لغت نامه دهخداست. چنانچه معنی واژه‌ای از جای دیگری نوشته شده، مأخذ آن ذکر گردیده است؛ در چند مورد انگشت‌شمار که معنی دقیقی - متناسب با متن - برای لغت یا تعبیری در فرهنگها نیافته‌ام، معنی استنباطی خود را نوشته، آن را با علامت (م) (= مصحح) مشخص کرده‌ام.

برای جلوگیری از تکرار، غالباً "هر لغت یا تعبیر در اولین نوبتی که در دیوان به کار رفته معنی شده است؛ پس چنانچه معنی واژه‌ای در یادداشت همان بیت نباشد، می‌توان با مراجعه به فهرست لغات و تعبیرات، از شماره ابیاتی که کلمه مورد نظر در آن به کار رفته مطلع شد.

برای حل دشواری‌های شعر بدر، بیشتر از کشف‌الاسرار استفاده کرده‌ام و به یقین اگر شروع دیوان بدر و حواشی نسخ نمی‌بود، معانی بسیاری از ابیات پوشیده می‌ماند؛ در این توضیح‌ها هم غالباً چنانچه شرح مطلبی در یک جا آمده باشد، برای موارد بعد به همانجا ارجاع داده‌ام؛ این کار ضمن اینکه از تکرار جلوگیری می‌نماید، مضمونهای مکرر و مشابه را نیز در شعر بدر نشان می‌دهد.

در بخش فهرست «کلمه‌ها و تعبیرهای ایهام ساز» آن دسته از کلمات و تعبیراتی که در این دیوان، با ایهام به کار رفته، فهرست شده است. تهیه این فهرست - که ظاهراً کاری ابتکاری است - ضمن اینکه از تکرار توضیح ایهام‌های هر بیت جلوگیری می‌کند، کار محققان و جستجوگرانی را که قصد مقایسه ایهام‌های شعر بدر با شاعران دیگر را دارند، ساده می‌نماید.

درباره این فهرست دو نکته قابل ذکر است: یکی آنکه قصد ما آن نبوده است که همه مواردی را که یک کلمه با ایهام به کار رفته، استخراج کنیم، بلکه از هر کلمه یا تعبیر، اغلب به ذکر چند نمونه اکتفا شده است؛ دیگر اینکه، لطف ایهام به پوشیدگی آن است و بی‌تردید، بعضی ایهام‌های ظریف شعر بدر از چشم نگارنده پنهان مانده است و تأمل صاحب‌نظران در این دیوان با یافتن نکات بدیعی همراه خواهد بود.

در بخش «فهرست لغات و تعبیرات» هر آنچه که به نظر نگارنده ممکن بود در کار

جستجو و تحقیق به کار آید، فهرست شده است.

شاید برخی خوانندگان بر آن باشند که بعضی از این کلمات ارزش فهرست شدن نداشته است، از یک دیدگاه البته حق با آنان است، ولی نکات تازه‌ای که هنگام تصحیح این دیوان با آن مواجه شدم بر من روشن ساخت که اگر روزی امکان آن فراهم شود که همه لغات و تعبیرات (حتی حروف ربط و اضافه) متون گذشته استخراج و فهرست شود، این کار نه تنها بیهوده نخواهد بود بلکه کار پژوهش را بسیار ساده‌تر خواهد کرد؛ چرا که ممکن است کلمه‌ای (نظیر «خیال») ابتدا ساده و معمولی به نظر رسد، ولی هرگاه معلوم شود که این کلمه یک اصطلاح موسیقایی بوده و در شعر بدر چاچی و حافظ بارها با ایهام به کار رفته است (به یادداشت بیت ۹۷۴ مراجعه شود)، آنگاه یافتن نمونه‌های کاربرد آن در آثار دیگران و پی بردن به این نکته که این اصطلاح از چه زمانی متداول بوده، در صورتی به سهولت امکان‌پذیر خواهد بود که از متون گذشته، فهرست‌های جامعی تهیه شده باشد.

### سپاسگزاری

قبایی که بر قامت این دیوان دوخته‌ام، حریر و پرنیانی نیست که حشوی در میان داشته باشد، بلکه هر دو روی آستر است و به یقین لغزش‌های اینجانب از دیدگان تیزبین صاحب‌نظران پوشیده نخواهد ماند، چشم آن دارم که با یادکرد کاستی‌ها، مرا در رفع آن یاری بخشند.

در طول تدوین این دیوان - که به جهت مبتلا شدن به کارهای «دیوانی» - هشت سالی به درازا کشید، زحمت‌های فراوانی به بسیاری از دوستان و آشنایان داده‌ام که ذکر نام همه آنان در این مقال نمی‌گنجد، از یکایک آنان تشکر و برایشان آرزوی موفقیت می‌نمایم.

از دانشمند فرزانه جناب آقای دکتر شفیعی کدکنی که برخی منابع کمیاب را کریمانه در اختیار من گذاشتند و با وجود مشغله‌های علمی فراوان، ساعت‌ها از وقت گرانبهای

خود را صرف راهنمایی و پاسخگویی به سؤالات اینجانب نمودند و بدینگونه این افتخار را به من ارزانی کردند که نام ماندگارشان زینت بخش این نوشتار گردد، صمیمانه سپاسگزارم، خواهی آن است که باشد غم خدمتگارش.

همچنین از لنگرگاه شعر سنتی معاصر، جناب آقای دکتر مظاهر مصفا که با تشویق های پدرانه و اشارت های شاعرانه خود، مرا در این راه یاری دادند، از صمیم قلب قدردانی می نمایم. دیرزیاد آن بزرگوار خداوند.

از مدیریت و کارکنان مجموعه معزز کتابخانه مجلس شورای اسلامی به ویژه دوست فاضلم جناب آقای دکتر سیدمنصور طباطبائی که واسطه خیر این کار شدند و نیز از سرکار خانم مهری خلیلی که زحمت ویرایش های مکرر متن را با دقت و گشاده رویی انجام دادند، تقدیر و تشکر می نمایم. حسن سلیقه سرکار خانم ندا فرهادی نیز که حروف نگاری این اثر را به عهده داشتند، موجب امتنان و قدردانی است.

همچنین از همسر گرامیم که متن را با دقت و حوصله بازبینی نمودند و علاوه بر رفع اشتباهات چاپی، نکات سودمندی را یادآوری کردند، ممنون و سپاسگزارم.

این گفتار را با دعای خیر و آرزوی سلامتی برای مادر عزیزتر از جانم که در طول سالهای تحصیل، همواره یار و مشوق من بوده و زندگی خود را وقف محبت و مهربانی به من نموده است به پایان می برم؛ اینجانب موفقیت های کوچک و احتمالی خود را - پس از لطف خدا - مرهون فداکاری های آن بانوی بزرگ می دانم.

الحمد لله أولاً و آخراً

علی محمد گیتی فروز

دزفول - فروردین ۱۳۸۷

## فهرست علائم اختصاری

- آ: نسخه خطی، به شماره ۵۶۱۳، متعلق به کتابخانه ملک.
- پا: نسخه خطی، به شماره ۱۳۰۹، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ج: جلد.
- ج: جمع.
- ش: شرح قصاید بدر چاچ موسوم به شرح عثمان خانی، تألیف محمد عثمان قیس.
- ع: عرفات العاشقین (در بخش افزوده‌ها).
- ف.م: فرهنگ فارسی دکتر معین.
- ک: کاشف الاسرار، شرح قصاید بدر چاچ، تألیف غیاث الدین رامپوری.
- ل.ن: لغت نامه دهخدا.
- م: مجمع الفصحا (در بخش افزوده‌ها).
- م: مصحح (در بخش یادداشت‌ها).
- مج: نسخه خطی، به شماره ۹۵۶، متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- مل: نسخه خطی، به شماره ۵۵۵۵، متعلق به کتابخانه ملک.
- نش: نسخه بدل شرح عثمان خانی.
- نک: نسخه بدل کاشف الاسرار.



















قصاید

قصیده در حمد و نعت و گریز به مدح خلیفه  
روم و بعدش گریز در گریز به مدح ممدوح

۱ حمد آن سلطان عالم را که عالم‌پرور است  
 اُنس او در راه ایمان اِنس و<sup>۱</sup> جان را رهبر است  
 پادشاه پادشاهان جان‌نگار اِنس و جان  
 آنکه نامش بر زبان از آب حیوان خوشتر است<sup>۲</sup>  
 عالم ایجاد او را در نظام ممکنات<sup>۳</sup>  
 اهتمام نه عرض در عهده یک جوهر است  
 دایه مهر ورا<sup>۴</sup> بهر بلوغ سه پسر  
 خوابگاه چار زن در زیر این نه شوهر است  
 ۵ در سیاستگاه قهرش بر<sup>۵</sup> فضای کاینات  
 قطب را دایم جنازه<sup>۶</sup> بر سر سه دختر<sup>۷</sup> است  
 صبح خندان لب ز سهم تیغ هجرش<sup>۸</sup> هر سحر  
 با گریبان دریده زیر نیلی چادر است<sup>۹</sup>

۱. پا، مج: - و. ۲. پا، آ، مل، مج: - پادشاه است.

۳. ش: نظام کاینات؛ «نش» مطابق متن است.

۴. پا: مهر وی را. ۵. آ: در؛ «پا»: ناخواناست. ۶. «آ»: ناخواناست.

۷. پا: ناخواناست. ۸. مج، ک، ش: قهرش؛ نش: هجرش.

۹. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مل» به عکس است؛ این بیت در «مج» بعد از بیت «حاجبان پیوسته...» آمده است.



در وفای تشنگان<sup>۱</sup> راه مهرش آفتاب  
 بر سر این نه خم فیروزه زرین ساغر<sup>۲</sup> است<sup>۳</sup>  
 بر در عزّ تجلی<sup>۴</sup> جمال کبریاش  
 عاشقان را عقد مروارید<sup>۵</sup> بر طشت زراست  
 چهره زیبای انسان را به پرگار قدر<sup>۶</sup>  
 در شبستان عدمگاه از<sup>۷</sup> ازل صورتگر است  
 آنچنان<sup>۸</sup> آراسته مشاطه تقدیر او  
 ۱۰ زلف و<sup>۹</sup> عارض را که گویی در بهشتی کافر است  
 وانچنان<sup>۱۰</sup> پیراسته پیرایه تدبیر او<sup>۱۱</sup>  
 چشم و ابرو را که گویی در هلالی اختر<sup>۱۲</sup> است  
 حاجبان پیوسته در محراب زان رو آورند<sup>۱۳</sup>  
 ترک مستی را که طفل هندوش<sup>۱۴</sup> اندر بر است  
 از سخایش<sup>۱۵</sup> ماهرویان را میان آفتاب  
 درج دُرّ ناب از یک ذره<sup>۱۶</sup> یاقوت تراست  
 وز بهارش<sup>۱۷</sup> گلعداران را به بستان جمال  
 پسته<sup>۱۸</sup> مثل غنچه و بادام عین عبهر است  
 ۱۵ سبزه زار آسمان را در پناه عدل او  
 مرتع آهوی ماده سینه<sup>۱۹</sup> شیر نراست

۱. مل : + را.  
 ۲. پا: زرین چادر؛ مل: پیروزه زرین ساغر.  
 ۳. این بیت در حاشیه «پا» ثبت شده است.  
 ۴. آ: در بر عز تجلی؛ ک: از تمنای تجلی؛ مل، مع، ش: + و.  
 ۵. پا: عقده مروارید.  
 ۶. آ: سرکار قدر.  
 ۷. آ: از.  
 ۸. آ: وانچنان.  
 ۹. پا: - و.  
 ۱۰. ک: آنچنان.  
 ۱۱. پا: تقدیر او.  
 ۱۲. پا، مل: در هلال؛ آ: گویا در هلالی کافر.  
 ۱۳. پا: زیرو آورند.  
 ۱۴. آ، ک: هندویش؛ مع: هندیش.  
 ۱۵. مع: سحابش.  
 ۱۶. پا: یک قطره.  
 ۱۷. پا: در خیالش؛ آ: از صفاش؛ مل: وز حبابش؛ ک: از بهارش.  
 ۱۸. مع: بسته.  
 ۱۹. مع: بیشه.

طوطی پَران<sup>۱</sup> گردون در هوایش چرخ زن<sup>۲</sup>  
 دانه جمع آرش<sup>۳</sup> سحر عنقای زرین شهپر است  
 آن منزّه ز اوّل و آخر که در بدو وجود  
 عالم و آدم ز نور اوّل او انور است<sup>۴</sup>  
 آنکه روز<sup>۵</sup> بار عامش در فضای هر دو کون  
 حاجب دارالجلال خاص او پیغمبر است  
 پیشوای انبیا، خورشید روی والضحی  
 آنکه امت را شفاعت خواه روز محشر است  
 سایه بی<sup>۶</sup> سایه حق<sup>۷</sup>، آفتاب<sup>۸</sup> مه شکاف  
 آنکه خاک مقدمش<sup>۹</sup> بر فرق شاهان افسر است  
 پیش از<sup>۱۰</sup> آدم خاتم پیغمبری در دست داشت  
 زان نگینش را زیرجد در نسب نام آور است  
 هر سری کز خاک پایش آبروی خود نجست<sup>۱۱</sup>  
 باد پیمایی است کو چون بولهب در آذر است  
 او شهنشاہ شریعت بود<sup>۱۲</sup> منشورش کتاب  
 وین<sup>۱۳</sup> زمان قائم مقام او امام اکبر است  
 شاه دین احمد ابوالعبّاس امیرالمؤمنین<sup>۱۴</sup>  
 آنکه آل دوده عبّاس را سردفتر است

۱. ش: نه بال؛ نش: پران.  
 ۲. آ: بر هوایش چرخ زد؛ پا: در هوایش موج زن (حاشیه: بر نوایش).  
 ۳. آ: - آرش.  
 ۴. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است؛ مج: +  
 پادشاه پادشاهان جان نگار انس و جان آنکه نامش بر زبان از آب حیوان خوشتر است  
 ۵. مج: روزی.  
 ۶. مج: نی؛ ک، نش: سایه اش نی.  
 ۷. «سایه حق» در «آ» مخدوش است و «حق» در حاشیه «مج» افزوده شده.  
 ۸. مج: آفتابی.  
 ۹. مل، مج: مرقدش.  
 ۱۰. مل، ک، ش: ز.  
 ۱۱. پا، مل: بجست.  
 ۱۲. آ: بوده؛ مل، ش: + و.  
 ۱۳. مل، مج: این.  
 ۱۴. ک: میرالمؤمنین.

۲۵ آسمان شرع و<sup>۱</sup> ملت آفتاب ملک<sup>۲</sup> و دین<sup>۳</sup>  
 آنکه مر تخت خلافت را جمالش<sup>۴</sup> درخور<sup>۵</sup> است  
 آنکه<sup>۶</sup> از جان<sup>۷</sup> بیعت فرمان او بر<sup>۸</sup> دل نوشت  
 پادشاه شرق و<sup>۹</sup> غرب و حاکم بحر و بر است  
 بوالمجاهد<sup>۱۰</sup> ظل حق سلطان محمد کز شرف<sup>۱۱</sup>  
 دود شمع بزم او<sup>۱۲</sup> شمع رواق<sup>۱۳</sup> اخضر است  
 آن خضر علم و سکندر ملک و<sup>۱۴</sup> بهرام احترام  
 کز شرف نعل سمندهش به ز<sup>۱۵</sup> تاج قیصر است  
 آنکه هر شب حور عین با گیسوان عنبرین  
 در سرایش تا<sup>۱۶</sup> سحر از خاکروبان در است  
 ۳۰ شب بهانه است و کمی ماه هم افسانه‌ای است<sup>۱۷</sup>  
 با تو گویم روشن<sup>۱۸</sup> این معنی که دل را باور است  
 زهره را چادر سیه کرد و قمر را دف شکست  
 درّه<sup>۱۹</sup> عدلش کزو<sup>۲۰</sup> راقص به کام اژدر است  
 گرچه از عدلش سپر نفتاد روباروی<sup>۲۱</sup> تیر  
 تیر از سهمش مدام اندر کمان تاب آور است  
 تا درین نیلی قفس طاووس شب پیمای را<sup>۲۲</sup>  
 شاخ جدیش<sup>۲۳</sup> آشیان کرکس زرین پر<sup>۲۴</sup> است

- |                             |                              |   |
|-----------------------------|------------------------------|---|
| ۱. پا: - و.                 | ۲. پا: داد.                  | ۳. مج: - و.   |
| ۴. مج: جلالش.               | ۵. آ: زیور.                  | ۶. ش: وانکه.  |
| ۷. پا: دل؛ مل: وانکه هر دل. | ۸. ک: در.                    | ۹. پا، مل: - و.   |
| ۱۰. مل: ابوالمجاهد.         | ۱۱. آ: زوال؛ مج، ک، ش: جلال. | ۱۲. مل: - او.   |
| ۱۳. ک، ش: این نه رواق.      | ۱۴. پا: - و.                 | ۱۵. مل: - ز.  |
| ۱۶. آ: هر.                  | ۱۷. مج، ک، ش: افسانه است.    | ۱۸. مج: راست.   |
| ۱۹. مج: ذره (حاشیه: دره).   | ۲۰. آ، مل، ک، ش: کزان.       | ۲۱. آ: سر هفتاد رو باروی؛ مل: روبازوی؛ ک: رویاروی؛ در «پا» مخدوش است. ترتیب این بیت و بیت بعد در «پا» به عکس است. |
| ۲۲. آ: دادوش شب پیمای او.   | ۲۳. پا: عدلش.                | ۲۴. آ: کرکس سر؛ مج: نرگس پر؛ نش: ترکش پر.   |

تا کمان چرخ کیش تیر را مستقیل<sup>۱</sup> است  
 تا کمال بدر در<sup>۲</sup> اقبال شاه خاور است  
 ۳۵ حلقه در گوش<sup>۳</sup> در شه<sup>۴</sup> باد هر جا گردن است<sup>۵</sup>  
 خاک زیر پای سلطان باد هر جا سرور است  
 جامه زرین باد و سیرش بر عذار ماه باد  
 هر که را سودای مدحش همچو خامه در سراسر است  
 هر کجا روحانیان را مجلسی<sup>۶</sup> خاصی بود  
 لایق گوش سران این<sup>۷</sup> رشته پر گوهر است  
 مدحت آرای جناب شاه شرق و غرب باد  
 هر کجا طوطی شکرخای<sup>۸</sup> معنی<sup>۹</sup> گستر است<sup>۱۰</sup>



قصیده متضمن غروب خورشید و طلب شراب و تعریف معشوق و گریز  
 به مدح ممدوح و توصیف اسب و قلم و قصیده خود

محو شد نقطه زر دایره مینا را  
 جز خط جام میار از پی عشرت ما را  
 ۴۰ نسترن زار<sup>۱۱</sup> فلک کرد نهان لاله زرد<sup>۱۲</sup>  
 رو ز مه برفکن آن<sup>۱۳</sup> سنبل گل فرسا را  
 روی<sup>۱۴</sup> مه را ندهد نور ز آیینۀ خویش  
 گر به خورشید کنی<sup>۱۵</sup> عرض<sup>۱۶</sup> رخ زیبا را

۱. در «پا» مخدوش است. ۲. آ، مع، ک، ش: از. ۳. ک، ش: + از.  
 ۴. پا، مل: + ما. ۵. آ: گردنش؛ مع: گردنیست. ۶. مل، ک، ش: مجلس.  
 ۷. پا: - این. ۸. پا: شکرخوای؛ نش: شکرخا.  
 ۹. نش: معانی.  
 ۱۰. این بیت در «آ» و «مل» و «مع» نیست و در حاشیه «پا» آمده است؛ در «ک» این بیت بعد از «تا کمان چرخ...»  
 می باشد. ۱۱. مع: نسترن از. ۱۲. مل: زر.  
 ۱۳. مع: از. ۱۴. پا: نور (حاشیه: روی). ۱۵. مل: کند.  
 ۱۶. پا: عرضه.

حلقه زلف تو تا چند پریشان دارد  
 دل سرگشته آشفته<sup>۱</sup> پرسودا را  
 دانه خال رخت چند بر آتش دارد  
 مرغ پرسوخته جان من<sup>۲</sup> شیدا را  
 ترک مست تو که پیوسته کمان بر سر اوست  
 جان خود ساخته زنگی بچه زیبا<sup>۳</sup> را  
 شوربخت آن نفسی شد دل بریان که نهاد ۴۵  
 پسته لعل تو بر در<sup>۴</sup> شکرگویا را  
 چرخ<sup>۵</sup> از خط تو در تاب شد آن دم که کشید  
 گرد مه دام صفت مشک تر سارا را  
 بیم آن است<sup>۶</sup> که آشفته شوی گر گویم  
 از پریشانی زلف تو شهه والا را<sup>۷</sup>  
 آن شهشه که به جان بخشی شاهان جهان  
 برد خاک در او آب رخ عیسی<sup>۸</sup> را  
 وان سلیمان که به طغرای نفاذ امرش  
 برتر از نار نهد باد<sup>۹</sup> سریر ما را  
 وانکه بی امر جنیبت کش او از زر سرخ ۵۰  
 صبح<sup>۱۰</sup> بر صهوة<sup>۱۱</sup> اشهب<sup>۱۲</sup> ننهد<sup>۱۳</sup> هزارا<sup>۱۴</sup>

۱. ک، ش: دل آشفته و سرگشته و؛ نش: دل آشفته سرگشته.  
 ۲. مج: من جان.  
 ۳. مج: بینا؛ ک، ش: ترسا.  
 ۴. آ: در بر.  
 ۵. نک، نش، حاشیه پا: بدر.  
 ۶. آ، مج، ک، ش: ترسم آنست.  
 ۷. در «آ» عبارت «شه والا را» به خط دیگریست.  
 ۸. آ: عیا (بالای آن نوشته: عیسی).  
 ۹. پا: باد نهد پای (زیر آن عین متن را نوشته).  
 ۱۰. نک: چهره.  
 ۱۱. ک، ش: اشقر.  
 ۱۲. نک، ش: اشقر.  
 ۱۳. آ: بنهد.  
 ۱۴. مصراعهای دوم این بیت و بیت قبل در «آ» جایجاست؛ نش: مطابق متن.

تیر مینا سپر<sup>۱</sup> از رفعت قوس در او  
 در ثری دید<sup>۲</sup> سر طارم «او ادنی» را<sup>۳</sup>  
 در تک خندق خود دیده<sup>۴</sup> یکی ریگ کبود  
 قلعه حشمت او نه ربض مینا<sup>۵</sup> را  
 تیغ که برق سر خنجر او دید از<sup>۶</sup> مهر<sup>۷</sup>  
 چاک زد بر تن خود پیرهن خارا را  
 خسرو<sup>۸</sup> روی زمین، شاه محمد که کفش  
 قطره‌ای یافت ز موج دل خود دریا را<sup>۹</sup>  
 ۵۵ ای که از نعل سمند تو فلک هر سر ماه  
 حلقه در گوش کشد<sup>۱۰</sup> آبله رو<sup>۱۱</sup> لالا را  
 وی که گرگردبراقت سوی<sup>۱۲</sup> چرخ<sup>۱۳</sup> آرد روی<sup>۱۴</sup>  
 نور بخشد دبران<sup>۱۵</sup> مردمک اعمی را  
 آن قمر جبهه<sup>۱۶</sup> و شب پیکر<sup>۱۷</sup> خورشید مسیر<sup>۱۸</sup>  
 که در امروز پس پشت نهی<sup>۱۹</sup> فردا را  
 تیز گامی<sup>۲۰</sup> که به مشرق<sup>۲۱</sup> اگرش ها گویی  
 جز به مغرب<sup>۲۲</sup> الف وصل نیفتد ها را

۱. پا: صفت (حاشیه: سپر). ۲. آ، مج، مل: دیده.

۳. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» به عکس است.

۴. مج، ک، ش: دید. ۵. پا: اعلا؛ آ: دوا؛ مل: دورا. ۶. ک: ز.

۷. نش: قهر. ۸. پا، مل: خواجه. ۹. این بیت در «ک» بعد از «تیزگامی که ...» آمده است.

۱۰. مج: کند. ۱۱. مل، مج: آینه رو. ۱۲. ک: سو.

۱۳. مج: کرد. ۱۴. مج، ک، ش: رو.

۱۵. آ: بخشیده بران؛ در حاشیه «پا» دبرن آمده است. ۱۶. آ: جهت.

۱۷. مل، مج، ک، ش، + و. ۱۸. آ: منیر. ۱۹. ش: کند.

۲۰. مج، نک، نش: نصل گوشه؛ آ: فضل کوشی؛ نش: «ماه سیری» و «فصل بخشی».

۲۱. مج: ز مغرب. ۲۲. مج: مشرق؛ ک: به.

قلم کامروایی است زیانت که به طوع  
 جز در اثبات شهادت ننویسد لا را  
 ۶۰ گفت آن بحر که از غایت ند<sup>۱</sup> ماهی او<sup>۲</sup>  
 بیش<sup>۳</sup> با نون نکند ضم به<sup>۴</sup> سخن در یا را  
 ماهی کلک تو را بود عزیمت که نهاد  
 آسمان بر خط محور سر اژدرها را  
 مرکز جاه توگر عرضه<sup>۵</sup> دهد عرصه<sup>۶</sup> خویش  
 عوض نقطه<sup>۷</sup> نهد<sup>۸</sup> دایره<sup>۸</sup> عظم را  
 ز آستان<sup>۹</sup> تو به صد رتبه فروتر<sup>۱۰</sup> دیده  
 خسرو<sup>۱۱</sup> چرخ سر کنگره جوزا را  
 وقت آن است که از ساغر چشم افشانند  
 خصم بر طاس<sup>۱۲</sup> زرانوده<sup>۱۳</sup> رخ<sup>۱۳</sup> صهبا را  
 ۶۵ هست روزان و<sup>۱۴</sup> شبان بر<sup>۱۵</sup> تن زارش گریان<sup>۱۶</sup>  
 با عدوی تو چه گرمی<sup>۱۷</sup> است تب سرما<sup>۱۸</sup> را  
 هر که را آتش طبع تو برد آب از روی<sup>۱۹</sup>  
 خاکساری است که بر باد دهد دنیا را  
 به خدایی که بر این لوح زمردوش داد  
 از یکی میم زرانوده<sup>۲۰</sup> دو نون طاهرا را

۱. در «پا»: «ند» مخدوش است.

۲. آ: مر ماهی زر؛ مل: بدهائی زر؛ مج، ک، ش: ماهی زر.

۳. مل: - به.

۴. آ، مج: عرض؛ مل: عرصه.

۵. آ: دهد.

۶. آ: فرونتر.

۷. آ: فرونتر.

۸. آ: فرونتر.

۹. آ: فرونتر.

۱۰. آ: فرونتر.

۱۱. آ: فرونتر.

۱۲. آ: فرونتر.

۱۳. آ: فرونتر.

۱۴. آ: فرونتر.

۱۵. آ: فرونتر.

۱۶. آ: فرونتر.

۱۷. آ: فرونتر.

۱۸. آ: فرونتر.

۱۹. آ: فرونتر.

۲۰. آ: فرونتر.

که<sup>۱</sup> سر قاف<sup>۲</sup> جلالت عوض نقطه گرفت  
 وسعت عرصه نه دایره بالا<sup>۳</sup> را  
 قطع شمشیر سخن بر سر اعدای تو باد  
 گرچه<sup>۴</sup> در عهد تو خود سر نبود اعدا را  
 ۷۰ زانکه در رزمگه<sup>۵</sup> تیغ گذاران سخن  
 مقطع شعر نیفتد<sup>۶</sup> به ازاین دانا را  
 در شکرریز<sup>۷</sup> عروسان عبارت نفتاد<sup>۸</sup>  
 گوشواری به از این دانه<sup>۹</sup> سخن پیرا<sup>۱۰</sup> را

## ۳

## قصیده به صفت آفتاب و گریز به مدح ممدوح

بر سر چاه زهره بین آهوی<sup>۱۱</sup> زرنگار<sup>۱۲</sup> را  
 میل سوی کمان نگر ترک سنان گذار را  
 بر سر طاس آبگون سوی سرای مشتری  
 رقص کنان دوان<sup>۱۳</sup> نگر<sup>۱۴</sup> ساغر زرنگار را  
 رومی روز را<sup>۱۵</sup> ز سر رفت کلاه زر چو<sup>۱۶</sup> شد  
 ۷۵ صُدره نسیج یکشبه شاهد زنگبار را  
 نقطه زرد<sup>۱۷</sup> نا<sup>۱۸</sup> شده بر ورق سحر رقم  
 بوکه<sup>۱۹</sup> به دست آورم چون قلم آن نگار را

۱. پا: کر، مج: کز. ۲. پا، مل: طاق؛ نک، ش: جیم؛ نش: مطابق متن.  
 ۳. آ: والا. ۴. آ: ورچه. ۵. مل: رمزکه.  
 ۶. در «پا»: «نیفتد» مخدوش است. ۷. پا: سخن ریز (حاشیه: شکر).  
 ۸. ک، ش: نشانند. ۹. مج: گوش.  
 ۱۰. پا: سخن دانا (حاشیه: مطابق متن). ۱۱. ک، نک: آهو.  
 ۱۲. نک: زنگبار. ۱۳. مج، ک، ش: روان.  
 ۱۴. پا: طلب. ۱۵. پا: سرا. ۱۶. مج: چه.  
 ۱۷. ک، ش: زرچو. ۱۸. پا، نش: تا (حاشیه «پا»: چو باد زد).  
 ۱۹. آ: بلکه.



خیز که لاله زار شد سبزه فشاند نسترن<sup>۱</sup>  
 رو تو ز لاله بـرفکن سـنبل تابدار را  
 همچو سفینه جان به لب آمده در محیط غم  
 این همه هست و<sup>۲</sup> از توام<sup>۳</sup> نیست رجا<sup>۴</sup> کنار را  
 بُسَد<sup>۵</sup> حل شده<sup>۶</sup> سوی عقد گهر دوان<sup>۷</sup> شود<sup>۸</sup>  
 گرتو سوی شکر بری ساغر خوشگوار را  
 بدر پراز شفق کند این دو ستاره را ز غم  
 گرتو شکر فشان<sup>۹</sup> کنی لعل ستاره بار را  
 مار سیه چو حلقه زد گرد مه تو لاجرم  
 ۸۰ حرز بقای خود کنم مدحت شهریار را  
 حاکم طول و<sup>۱۰</sup> عرض ارض آنکه هزار طعنه زد  
 نعل سـم سـمند او تاج سفندیار را  
 والی عرصه جهان شاه محمد آنکه زد  
 بر سر طاق آسمان خیمه اعتبار<sup>۱۱</sup> را  
 ای به<sup>۱۲</sup> نثار بزم تو ریخته مطرب فلک  
 در لگن زمردین<sup>۱۳</sup> گوهر بی شمار را<sup>۱۴</sup>  
 هشتم هفت خوان چو شد کاسه خوان مجلس  
 شیر منون<sup>۱۵</sup> نگون کند حاسد گرگسار را

۱. پا: سبزه زار شد لاله فشاند نسترن (حاشیه: مطابق متن)؛ میج: فشان ز نسترن؛ مل: بستان نسترن؛ ک و ش: جهان نسترن؛ نش: بسان نسترن؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» به عکس است.  
 ۲. ک، ش: - و.  
 ۳. میج: توهم.  
 ۴. مل: زجا؛ ترتیب این بیت و بیت بعد در «پا» و «مل» به عکس است.  
 ۵. پا: + چو.  
 ۶. پا: شود.  
 ۷. میج، ک، ش: روان.  
 ۸. مل: شده.  
 ۹. آ: گهر فشان.  
 ۱۰. پا: - و.  
 ۱۱. پا: زرنگار (حاشیه: اعتبار).  
 ۱۲. مل، میج: ز.  
 ۱۳. آ: زمردی.  
 ۱۴. این بیت در «پا» نیست.  
 ۱۵. در «پا» مخدوش است (حاشیه: منون)؛ نک: هیون.

۸۵ دایره فلک کم از نقطه<sup>۱</sup> فتاد در میان  
 عرضه چو داد قدر<sup>۲</sup> تو صحن سرای بار را  
 شب ز سر هلاکت ار<sup>۳</sup> سلسله بر سحر<sup>۴</sup> نهد  
 مه ز قَصَب امان خواهد<sup>۵</sup> چادر مستعار را  
 در بر<sup>۶</sup> بحر جای بین زنگی زرد جامه را  
 سیم به زیر پای بین ترک سیه‌زار<sup>۷</sup> را<sup>۸</sup>  
 قهر تو گر خواص را منع کند کجا بود  
 میل برادر اجل زاده کوکنار را  
 [چون سر مهر نام توست ثور گرفت سنبله  
 تیرکن آخرش چو قوس شد به دو چله کار را  
 گشت به پنجه و یکی صورت نیم آخر آر  
 ۹۰ تاکه ز هشت جا کند بر سر یک هزار را<sup>۹</sup>  
 روی زمین ز راستی کلک تو کرد آنچنانک<sup>۱۰</sup>  
 بیش ندیده<sup>۱۱</sup> کس به چین زنگی<sup>۱۲</sup> زلف یار<sup>۱۳</sup> را  
 رو که ز مفلسی<sup>۱۴</sup> به جز تیغ تو نیست در جهان<sup>۱۵</sup>  
 قطره آب در جگر<sup>۱۶</sup> دشمن دلفگار را  
 تاکه خزان سوی رزان در دهد آب زعفران  
 پسر ز درست زر کند<sup>۱۷</sup> دامن سبزه‌زار را<sup>۱۸</sup>

۱. پا: لفظ. ۲. مل: عرضه جود قدر. ۳. پا، مج، ک: از.  
 ۴. ک: قمر. ۵. آ، مج: خواهد؛ ک، ش: دهد.  
 ۶. آ: + و. ۷. نش: سیه‌عذار.  
 ۸. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۹. دو بیت اخیر فقط در «ک» و «ش» آمده است.  
 ۱۰. پا: روی زمین ز روشنی تازه ترست آنچنان (حاشیه پا: روی زمین چو تیر شد از سر کلک تو چنانک): آ: روی  
 ملک ز راستی کلک تو راست آنچنان؛ مل: روی فلک ز روشنی کلک تو راست آنچنانک؛ مج: روی فلک  
 زردشتی کلک تو کرد آنچنان. ۱۱. ش: ندید.  
 ۱۲. مل: - زنگی. ۱۳. مل: نار؛ مج: تار.  
 ۱۴. مل: مفلس. ۱۵. ک، ش: میان. ۱۶. حاشیه «پا»: شکم.  
 ۱۷. مل: شود. ۱۸. ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» به عکس است.

تا به جبال<sup>۱</sup> در تموز ابر<sup>۲</sup> چو بحر<sup>۳</sup> شعر من  
 رشته پر دُرر کند سوزن نوک خار را<sup>۴</sup>  
 ۹۵ تا دم سرد زمهریر از رشحات منجمد  
 قبیله سیمگون کند قلعه<sup>۵</sup> کوهسار را  
 باد<sup>۶</sup> به تیغ تو رهین<sup>۷</sup> ملک<sup>۸</sup> سران<sup>۹</sup> ملک<sup>۱۰</sup> و<sup>۱۱</sup> دین  
 تا به خلیط شارعان<sup>۱۲</sup> منع کنند جار<sup>۱۳</sup> را  
 تادل سال، سال و مه<sup>۱۴</sup> از نسّمات لطف حق  
 غالیه در دهمن نهد<sup>۱۵</sup> زاهد روزه دار را  
 صدر<sup>۱۶</sup> تو باد جلوه گر روضه هشت باب را  
 خُلق<sup>۱۷</sup> تو باد طعنه گر<sup>۱۸</sup> بوی خوش بهار را  
 تا که عروس نظم<sup>۱۹</sup> را جلوه دهند<sup>۲۰</sup> راویان<sup>۲۱</sup>  
 بهتر از این نیافت کس دانه گوشوار<sup>۲۲</sup> را



### قصیده در فتح قلعه نگرکوت و گریز به مدح ممدوح و بیان جاه و حشم

۱۰۰ چو پادشاه<sup>۲۳</sup> جهانگیر عالم بالا  
 به فردخانه سرد<sup>۲۴</sup> وزیر شد تنها

۱. پا، آ: خیال. ۲. مج: در هوا بر. ۳. ک: آب.  
 ۴. مل: نوک سنان خار را؛ این بیت در «پا» بعد از «باد به تیغ...» آمده است.  
 ۵. مج: قلعه. ۶. نش: + رهین. ۷. نش: - هین.  
 ۸. مل، ک، ش: + و. ۹. ظاهراً «سرای» در «پا» به «سران» تغییر یافته؛ مل، ک، ش، مج: سرای.  
 ۱۰. نش: کفر. ۱۱. پا، مل، ک، ش: - و. ۱۲. آ: شاعران؛ مج: سارحان.  
 ۱۳. پا، آ، نش: خار را. ۱۴. ش: ماه. ۱۵. پا، مج: کند.  
 ۱۶. مج، ک، ش: صحن؛ نش: مطابق متن. ۱۷. مج: حلق.  
 ۱۸. نش: طعنه زن. ۱۹. نش: شعر.  
 ۲۰. آ، ش، نش: کنند؛ مل، مج: گرند؛ نش: جلوه دهند؛ نش: جلوه کنند.  
 ۲۱. نش: شاعران. ۲۲. ک، ش: شاهوار. ۲۳. ک، ش: شاه شرق.  
 ۲۴. پا: سردی.

گشاد حصن<sup>۱</sup> نگرکوت را که سنگین بود  
 شه زمانه به تاریخ «أدخلوا فیها»  
 زهی حصار که ربعی<sup>۲</sup> ز حلقه<sup>۳</sup> در اوست  
 محیط نه ربض<sup>۴</sup> هفت قلعه<sup>۵</sup> مینا  
 چه قلعه‌ای است که فرشی<sup>۵</sup> بود ز رفعت او  
 فضای عرصه<sup>۶</sup> بام رواق «او ادنی»  
 چو بام چشم بلند است باره مردم چشم<sup>۶</sup>  
 از آن<sup>۷</sup> سواد وی آمد میانه<sup>۸</sup> دریا  
 ۱۰۵ نهاد او ز صفا بود و آن صلابت داشت  
 که مرو را نه سکندر گرفت<sup>۱۰</sup> نه<sup>۱۱</sup> دارا<sup>۱۲</sup>  
 برون<sup>۱۳</sup> او همه دیوان منجنیق انداز<sup>۱۴</sup>  
 درون او همه حوران آفتابلقا<sup>۱۵</sup>  
 کبار او همه جاموس<sup>۱۶</sup> کرگدن گردن  
 صغار او همه طاووس عندلیب نوا  
 فریق او همه سرخیل کاروان جحیم  
 طریق او<sup>۱۷</sup> همه سرحد شاهراه فنا<sup>۱۸</sup>  
 سگان او همه شیران آسمان پیشه  
 کسان<sup>۱۹</sup> او همه غولان ازدها سیما

۱. مج: حسن؛ آ: حص. ۲. مل: ربع. ۳. پا: در او.  
 ۴. ک، ش: + و. ۵. نش: کسری.  
 ۶. مل: بلندست باز باره چشم؛ مج: بلندست و باره مردم چشم؛ ک و ش: بلندست و باز مردم چشم؛ نش:  
 بلندست و باز بر مردم. ۷. پا: که آن. ۸. مج: منانه دریا.  
 ۹. پا، مج: ک، - و. ۱۰. آ، ش، مل: + و. ۱۱. آ، ش: نی.  
 ۱۲. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» به عکس است. ۱۳. مج: بیرون.  
 ۱۴. مج: اندر. ۱۵. پا: همه پراز بتان حورلقا.  
 ۱۶. پا، مل: جاموش. ۱۷. پا: آن.  
 ۱۸. مل: نوا؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۱۹. مل: سکان؛ مج: کشان.

۱۱۰ بر این حصار معظّم شهنشہ عالم<sup>۱</sup>  
 به شب در آمد<sup>۲</sup> با صد هزار عزّ و علا  
 قطار موکب اقبال در توجّه<sup>۳</sup> روی<sup>۴</sup>  
 سواد<sup>۵</sup> لشکر ارواح در فضای<sup>۶</sup> قفا<sup>۷</sup>  
 صفی که چون مژده در پیش حاجبان<sup>۸</sup> می رفت  
 هزار کوکبه هر کوکبه هزار لوا  
 ز دود مشعله‌ها می نوشت بر مه، تیر  
 سواد آیت «اسری بعبده لیلا»  
 سلاح دار<sup>۹</sup> سهیل و کلاه دار قمر  
 سپاه دار سپهر و نگاهدار خدا  
 ۱۱۵ سنان کشیده عطارد که ای فلک سجده  
 زبان گشاده زبانا<sup>۱۰</sup> که ای زمانه دعا  
 زبان تیغ به خون حسود شه سیراب<sup>۱۱</sup>  
 دهان فتح به شکر جمال شه<sup>۱۲</sup> گویا  
 به تن مطاوع شرع محمد مرسل  
 به دل متابع<sup>۱۳</sup> امر خلیفه دنیا  
 ابوالربیع سلیمان عهد مستکفی  
 مدار شرع نبی شمع دوده خلفا  
 امام حق که شد او را محمد تغلق  
 به تن غلام و به دل<sup>۱۴</sup> چاکر و به جان مولا<sup>۱۵</sup>

۱. آ: اعظم؛ ک: والا.

۲. آ، مج، ش: در آمده؛ مل: + و.

۳. آ: او بوجه.

۴. ش: رو.

۵. پا، مل: سوار؛ مج: فضای.

۶. آ: قضای.

۷. پا: قضا.

۸. پا: حاجیان.

۹. پا: صلاح دار.

۱۰. پا: گشاد ز بانان؛ آ: کشیده زمانه؛ مل: گشاد زبانا؛ ش: کشیده زبانا.

۱۱. ک، ش: شد سیراب؛ در «پا» ظاهراً «شه سیراب» به «شد سیر است» تغییر یافته؛ نش: مطابق متن.

۱۲. ش: شد؛ نش: مطابق متن.

۱۳. پا، آ: مطابع.

۱۴. مج، ک، ش: به دل غلام و به تن.

۱۵. این بیت در «آ» نیست.

۱۲۰ اگر حصار گشاید بود به نام امام  
و گگر مدینه طرازد بود<sup>۱</sup> کسان و<sup>۲</sup> را  
زهی عطای تو پیرایه بند هفت اقلیم  
خههی لوای تو سایه نگار نه مرعا  
بساط بارگهت صد چو حاوی<sup>۳</sup> گردون  
غلام پایگهت صد چو پادشاه خطا  
فروغ سایه چتر سیاه تو خورشید  
فرود پایه تخت بلند تو جوزا  
بدان<sup>۴</sup> خدای که هر صبح افسر یاقوت  
نهاده<sup>۵</sup> بر سر این چرخ<sup>۶</sup> لاجورد قبا  
۱۲۵ که از مسیر دبور<sup>۷</sup> فراق حضرت شاه  
نه تار ماند<sup>۸</sup> و<sup>۹</sup> نه پود از ردای عشرت ما<sup>۱۰</sup>  
ز دور چرخ به دوران<sup>۱۱</sup> شاه می خواهد<sup>۱۲</sup>  
که بیش بدر نگردد ز آفتاب جدا  
به جز جناب شهنشاہ بدر چاچی را  
به حق<sup>۱۳</sup> حق که نباشد به هیچ جا ملجا<sup>۱۴</sup>  
همیشه تا که ز دوران کلاه زر پوشد<sup>۱۵</sup>  
قصبای سبز<sup>۱۶</sup> مرصع شب سیاه ردا

۱. مج: دهد. ۲. آ: او.

۳. مل، ک، ش: اطلس؛ مج: جادوی؛ نک، نش: مطابق متن.

۴. پا: به آن.

۵. آ، ک، ش: نهاد.

۷. پا: بودر.

۸. مل: مانده.

۹. مل، ک: -و.

۱۱. پا: فرمان.

۱۰. این بیت در حاشیه «پا» آمده است.

۱۳. ش: به حق که حق.

۱۲. آ: می خواند؛ ک، ش: می خواهم.

۱۵. مج: کلاه می پوشد.

۱۴. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده.

۱۶. پا: ز.

هزار سال بقا باد شاه<sup>۱</sup> عالم را  
ولیک ساعت آن سال<sup>۲</sup> ضِعف<sup>۳</sup> روز جزا  
۱۳۰ به حلقه‌های سران گوشواره<sup>۴</sup> جان باد<sup>۵</sup>  
شمار این سی و یک دانه لؤلوی لالا



### قصیده در بیان صبح و شب و وصف خامه و

#### گریز به مدح ممدوح

باز کبود است چرخ بال‌زنان در هوا  
مار<sup>۶</sup> سفید<sup>۷</sup> است صبح مهره<sup>۸</sup> زر در قفا  
مرغ سرانداز<sup>۹</sup> شد<sup>۱۰</sup> بلبله دم‌ساز شد  
زاغ سیه باز شد در قفس انزوا  
گرگ سحر نوک دم بر سگ جبار زد  
کاهوی<sup>۱۱</sup> زرد اسد با بره<sup>۱۲</sup> شد در چرا  
شاهد رومی است روز امرد هندی است شب<sup>۱۳</sup>  
این<sup>۱۴</sup> متألّم به دِقّ وان<sup>۱۵</sup> به ورم مبتلا  
سردمزاجی و دِقّ آبله‌ها بر سری<sup>۱۶</sup> ۱۳۵  
دِقّ رود امّا که نیست آبله‌ها را دوا

۱. آ: پادشاه. ۲. مچ: - سال؛ ش: روز. ۳. مل: هفت.  
۴. مل: گوشوار. ۵. مل: بادا؛ مچ: باز. ۶. آ: باز؛ مچ: ماه.  
۷. سپید. ۸. مل: مهر. ۹. آ: پرانداز.  
۱۰. نش: را. ۱۱. ک: کاهو. ۱۲. پا: زرد ای بابر (۴).  
۱۳. پا: شاهد هندی است شب امرد رومی است روز؛ مل: امرد زنگی است شب.  
۱۴. مل: آن. ۱۵. مل: وین.  
۱۶. آ: سردمزاجی و ذوق آبله‌ها بر سرای؛ مچ: سردمزاجی دل آبله‌های سری؛ ک، ش: بر سرش؛ در «پا»: ظاهراً «سری» به «سرش» تغییر یافته.

آبله جام نیست تا<sup>۱</sup> به دمی به شود  
 اینک<sup>۲</sup> نیش نوا بر رگ چنگ آزما  
 پسته‌لبی<sup>۳</sup> را نشان در پس بادام چنگ<sup>۴</sup>  
 تا دهد ابریشمش فندق تر را<sup>۵</sup> نوا  
 سوی مه چارده پنج مه نو فرست  
 تا سوی<sup>۶</sup> پروین برد<sup>۷</sup> از شفق تر<sup>۸</sup> عطا<sup>۹</sup>  
 جام که آبی<sup>۱۰</sup> است خشک آتش تر در شکم  
 در دهنش<sup>۱۱</sup> خاک بادار نکند میل ما<sup>۱۲</sup>  
 ۱۴۰ زین قدح ار یک دو دم نوش کنی صبحدم<sup>۱۳</sup>  
 از کف ساقی مهر در حرم کبریا  
 عقل تو گیرد کمال جان تو یابد وصال  
 غم شودت پایمال<sup>۱۴</sup> دل شودت باصفا<sup>۱۵</sup>  
 مستی جان بایدت می‌کده‌ای رو که هست<sup>۱۶</sup>  
 مطرب او روح قدس ساقی او مصطفی  
 ورتو به دنیا بهشت می‌طلبی رو ببین  
 مجلس سلطان عهد سایه لطف خدا

۱. پا: کو. ۲. پا: زانکه به؛ آ: بلکه به؛ مل: لیک به؛ مج: آبله.  
 ۳. آ: بسته لی. ۴. ک: خشک؛ نک: مطابق متن.  
 ۵. پا: در. ۶. ک: سو.  
 ۷. مج، نک: رود. ۸. حاشیه «پا»: غذا.  
 ۹. آ: پر. ۱۰. ک: آب است.  
 ۱۱. پا: شکمش (حاشیه: مطابق متن).  
 ۱۲. ترتیب این بیت و بیت قبل در «مل» به عکس است.  
 ۱۳. پا: دم به دم.  
 ۱۴. آ: سرکریز؛ مل: شب کریز.  
 ۱۵. مج، ک، ش: پرضیا؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۶. پا: او.



## مطلع دوم

سه خستی شبروند آینه‌ها در قفا  
 سیم‌طلب در میان زنگی زرین‌قبا<sup>۱</sup>  
 ۱۴۵ زرده<sup>۲</sup> شمشادوش<sup>۳</sup> سرکش<sup>۴</sup> سه مه عنان<sup>۵</sup>  
 آبخور او به هند<sup>۶</sup> تاختنش تا<sup>۷</sup> خطا  
 گه به رخ قیرگون فرق کشد بر قمر  
 گاه کند سرنگون در بر<sup>۸</sup> بحر آشنا  
 سلسله بندد ز شام بر<sup>۹</sup> سحر این ماه نو  
 غالیه سایید مدام عاج بدین<sup>۱۰</sup> کهربا  
 اول او مال دو نیمه پنجه دویم<sup>۱۱</sup>  
 سیوم<sup>۱۲</sup> او چارده هست بر این<sup>۱۳</sup> چل گوا  
 از صد و<sup>۱۴</sup> هفتاد او گر فکنی اندکی  
 باقی او را توان خواند یکی بی‌ریا  
 ۱۵۰ تختگه ماه را<sup>۱۵</sup> خسرو شیرین سخن  
 دستگه<sup>۱۶</sup> شاه را نوحط فرمانروا  
 [از شش و یک نکته سنج باز یکی زن به پنج  
 پس پی سوداش بر قلب یکی از دو تا<sup>۱۷</sup>]

۱. پا: لقا. ۲. مل: چرده. ۳. پا: شمشادقد.  
 ۴. ش: + و. ۵. پا: شیرین عنان؛ آ: سه سن عنان؛ مل: سرمه عنان؛ نش: سه تن غلام.  
 ۶. مج: او نهد. ۷. ک، ش: بر؛ نش: مطابق متن.  
 ۸. نش: + و؛ پا: بر. ۹. ک: هر. ۱۰. پا، آ: برین.  
 ۱۱. ک، ش: دوم. ۱۲. آ: سیم. ۱۳. آ، مل: بدین؛ مج، ک: است برین.  
 ۱۴. پا: - و. ۱۵. مج: ماه راز. ۱۶. پا: دستخط (حاشیه: مطابق متن).  
 ۱۷. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است.

## مطلع سوم

تا نزند<sup>۱</sup> بر دلی چشم تو تیر جفا  
 قوس تو را مشتری<sup>۲</sup> زهره به بیع<sup>۳</sup> وفا  
 زهره و ماه نوند<sup>۴</sup> هر دو به هم در قران  
 شد مه نو مُنخسف رگم رصدساز را  
 زلف تو از روی تاب<sup>۵</sup> سایه خورشیدپوش<sup>۶</sup>  
 لعل تو در آفتاب ذرّه<sup>۷</sup> پروین نما  
 ۱۵۵ بر رخ بدر<sup>۸</sup> اختران زان شفق آلوده اند<sup>۹</sup>  
 کز طرف روز تو روی نما شد<sup>۱۰</sup> دجا<sup>۱۱</sup>  
 خطّ تو برگرد گل<sup>۱۲</sup> مار شکن در<sup>۱۳</sup> شکن  
 چشم تو در باغ حسن<sup>۱۴</sup> آهوی نرگس چرا<sup>۱۵</sup>  
 مار سیاهت مرا مورچه زرد کرد  
 داد من آخر دهد<sup>۱۶</sup> شاه سلیمان لوا<sup>۱۷</sup>  
 شاه فلک آستان ماه ملک<sup>۱۸</sup> آستین<sup>۱۹</sup>  
 مهدی عیسی جبین موسی جماعتلا<sup>۲۰</sup>  
 آنکه ز فیض عطاش آزگدا شد غنی  
 وانکه ز فرط<sup>۲۱</sup> سخاش بحر غنی شد گدا

۱. مج: بزند. ۲. مج، مل: مشتریست. ۳. آ: تیغ.  
 ۴. مج: توند. ۵. مل: ناب. ۶. آ: خورشید تاب.  
 ۷. آ: سایه. ۸. مج: بد. ۹. آ: آلوده ماند.  
 ۱۰. پا: نماید. ۱۱. آ: دچار(؟).  
 ۱۲. پا: زلف تو بر روی تو (حاشیه: خطّ تو برگرد)؛ مل، نش: زلف تو بر روی گل.  
 ۱۳. ک: بر؛ ش: پر؛ نش: مطابق متن. ۱۴. آ: چین.  
 ۱۵. پا: نرگس آهو چرا. ۱۶. مل: رسد؛ پا: دهید (حاشیه: دهد).  
 ۱۷. پا: لقا. ۱۸. مج: فلک. ۱۹. مل: آشیان.  
 ۲۰. این بیت در حاشیه «پا» آمده است. ۲۱. آ، مج: دست.

۱۶۰ روز و غا چون گرفت قطره آبی به کف  
 بحر<sup>۱</sup> ز سهم آب شد بر تن خود چون هوا  
 وقت سخا بر فشاند بحر کف او دُرر  
 پر عرق<sup>۲</sup> سرد<sup>۳</sup> شد عارض ابراز حیا<sup>۴</sup>  
 هست فلک رخس او کز کف لکبخش او  
 پر ز درست زر است<sup>۵</sup> روی زمین چون سما<sup>۶</sup>  
 کفش گدای درش چون فکند میخ نعل<sup>۷</sup>  
 خاتم دستش کند حاتم<sup>۸</sup> دست<sup>۹</sup> سخا  
 بر سر والی روم چاکر او باج نه<sup>۱۰</sup>  
 بر سر خاقان چین بنده او پادشا<sup>۱۱</sup>  
 ۱۶۵ ای شده ز انعام تو در چمن از زرکشی  
 دامن خاتون گل پاره به هفتاد جا  
 چشمه خورشید را کز دو طرف می رود  
 بند<sup>۱۲</sup> کند حزم تو بر سر لای<sup>۱۳</sup> دجا  
 گرمی شب‌دیز تو ژاله‌فشان<sup>۱۴</sup> ابر شد  
 خنجر خونریز تو لاله‌فشان گندنا<sup>۱۵</sup>  
 گرد فضای نبرد گرز تو یک<sup>۱۶</sup> حمله کرد  
 جمجمه خصم<sup>۱۷</sup> شد<sup>۱۸</sup> گرد فنای فنا<sup>۱۹</sup>

۱. مح: ابر. ۲. پا: + از.

۳. پا: شرم (ظاهراً «سرد» به «شرم» تغییر یافته): مل: شرم.

۵. آ: درست و درست؛ مح: در است و درست؛ نش: درست و درست.

۶. آ: هوا. ۷. مل: لعل.

۹. ک، ش: وقت. ۱۰. آ، مج، مل، نش: تاج نه.

۱۲. مج: بنده. ۱۳. مل: لایی.

۱۵. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» به عکس است.

۱۶. ک، ش: چون. ۱۷. مج: + تو.

۱۸. مل: + از.

۱۹. این بیت در حاشیه «پا» آمده است.

گوشه ایوان تو حاوی هفت آسمان  
 بنده دربان تو خواجه هر دو سرا<sup>۱</sup>  
 ۱۷۰ تا که بود اوج خور بر سر ایوان ماه<sup>۲</sup>  
 باد در اوج شرف مملکت را بقا  
 هر مه یک سال او<sup>۳</sup> مدت یک دور چرخ<sup>۴</sup>  
 ساعت هر روز او<sup>۵</sup> هفته روز جزا<sup>۶</sup>



[ قصیده در ] بیان طلوع خورشید و ترغیب  
 معشوق به سوی عاشق و گریز به مدح ممدوح

نیزه کشید آتشین رومی زرین نقاب  
 کرد به یک دم زدن جیش حبش را خراب  
 از علم آفتاب قبه ماه اوفتاد<sup>۷</sup>  
 پرچم شب را گشاد از سر نیزه<sup>۸</sup> شهاب  
 چون ز خروش خروس طوطی نه بال چرخ  
 بیضه زر برکشید<sup>۹</sup> باز<sup>۱۰</sup> ز حلق<sup>۱۱</sup> غراب  
 ۱۷۵ کبک خرامان من رقص کنان چون خروس<sup>۱۲</sup>  
 مرغ صراحی به چنگ در ته<sup>۱۳</sup> دامن رباب

۱. در «مج» این بیت مقدم بر دو بیت قبل است و در «آ» و «مل» ترتیب این بیت و بیت قبل به عکس است.  
 ۲. مل: هفت آسمان. ۳. مج، ک، ش: تو. ۴. آ، حاشیه «پا»: اوج.  
 ۵. مل: را؛ ش: تو. ۶. ترتیب دو بیت اخیر در «ک» به عکس است.  
 ۷. پا: افتاد. ۸. پا: سبزه. ۹. ک و ش: زرین کشید.  
 ۱۰. آ: باد. ۱۱. مل: خلق. ۱۲. ک، ش: عروس؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۳. مل: طی.

از<sup>۱</sup> نم عَنَاب او رسته دو رشته گهر  
 در خم محراب<sup>۲</sup> او خفته دو مست خراب  
 در برم آمد چو جان دلبرم اما ز<sup>۳</sup> جَزَع  
 سوی عقیقش دوان<sup>۴</sup> دانه<sup>۵</sup> در خوشاب<sup>۶</sup>  
 گفت چنین زار کرد یکشبه هجر توام  
 کز دوشبه می چکد بر زر<sup>۷</sup> ما<sup>۸</sup> لعل ناب  
 گفتمش ای چون جهان از من بیدل جهان<sup>۹</sup>  
 بیش چو<sup>۱۰</sup> زلفین خویش روی ز ما بر متاب<sup>۱۱</sup>  
 ۱۸۰ بر لب مال بینه جام صفت دم به دم  
 بر رخ ما رو بینه<sup>۱۲</sup> طره صفت تاب تاب  
 چهره گشای صور نقش لب تا نیست<sup>۱۳</sup>  
 بر رخ پروین که دید از دو مه نو حجاب  
 جادوی<sup>۱۴</sup> زلفت ز مشک برگل تر خط کشید  
 مار سیه حلقه زد بر طرف آفتاب  
 شور بسی می کنم<sup>۱۵</sup> از لب شیرین تو  
 پیش شنه شاه ملک خسرو شیرین جواب  
 عیسی عرش آشیان موسی طور آستان  
 آدم مجلس جنان خضر سکندر جناب<sup>۱۶</sup>

۱. آ: -از. ۲. مج: مهرباب. ۳. آ: آمد.  
 ۴. مل، ک، ش: روان؛ نش: مطابق متن. ۵. آ: آمده.  
 ۶. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است. ۷. آ: در.  
 ۸. نش: من.  
 ۹. پا: بیدل چو جان؛ مل: مسکین جهان؛ ک، ش: گفتمش ای جان جان از من بیدل چنان؛ نک: گفتم چونی چنان  
 از من بیدل جهان؛ نش: مطابق متن. ۱۰. مج: ز.  
 ۱۱. این بیت در «آ» نیست؛ ترتیب این بیت و بیت بعد در «مل» به عکس است.  
 ۱۲. آ: روی نه؛ مج: رخ بینه. ۱۳. پا: بیست؛ آ، مل: نوشت. ۱۴. ک: جادو؛ مج: جای دو.  
 ۱۵. آ، مج: می کند؛ مل: می کند. ۱۶. آ، نش: قباب؛ مل: حباب.

## مطلع دوم

۱۸۵ ای کف لک بخش تو قُلْزُم<sup>۱</sup> دجله حباب  
 گرد<sup>۲</sup> سم رخس تو آب بقا در سراب<sup>۳</sup>  
 شاهِ محمد علم داد<sup>۴</sup> سپهرت<sup>۵</sup> لقب  
 حاکم روی زمین کرد<sup>۶</sup> امامت<sup>۷</sup> خطاب<sup>۸</sup>  
 دودهٔ عبّاس را شمع رخت داده<sup>۹</sup> نور  
 مسکن الیاس را بحر<sup>۱۰</sup> کفت داده<sup>۱۱</sup> آب  
 خُلق تو و قدر تو آن حسن و این علی<sup>۱۲</sup>  
 آتش شمشیر تو آب رخ بو تراب<sup>۱۳</sup>  
 پیکر بهرام چرخ مطبخی خاص توست  
 می کند اینک مدام برّه بر آتش کباب  
 ۱۹۰ باز که بر چتر تو بال گشاید بود<sup>۱۴</sup>  
 کرکس نه بال چرخ زیر پرش چون دُباب<sup>۱۵</sup>  
 برّه که در سایهٔ عدل<sup>۱۶</sup> تو پرورده شد  
 چون سر پستان مکد نوک ذناب<sup>۱۷</sup> ذناب<sup>۱۸</sup>  
 کلک تو تا بر قمر شعر سیه بافته<sup>۱۹</sup>  
 مر قَصَب پوده<sup>۲۰</sup> را کرد رفو<sup>۲۱</sup> ماهتاب

۱. مل، ک، ش: + و. ۲. ک، ش: کرد؛ نش: مطابق متن.  
 ۳. نش: رکاب. ۴. ک: داده. ۵. پا، مل: سپهرش.  
 ۶. مل: داد. ۷. پا، مل: امامش.  
 ۸. این بیت در «مل» بعد از «باز که بر...» آمده است. ۹. مل، ک، ش: داد.  
 ۱۰. آ، مج: ابر. ۱۱. مج، مل: برده؛ ک، ش: برد.  
 ۱۲. آ: این حسن بن علی؛ مل: این حسن و آن علی؛ مج: این حسن و این حسین؛ ک، ش: آن حسن و این حسین.  
 ۱۳. آ: تاب رخ تو بر آب. ۱۴. پا: مدام (حاشیه: بود)؛ نش: باز سر چترت از بال گشاید بود.  
 ۱۵. آ: رباب. ۱۶. آ، نش: لطف.  
 ۱۷. آ: بستان ملک نوک ز ناب؛ مل: شیر ز ناب؛ نک: نوک ز ناب؛ مج: نوک زبان؛ پا: ظاهراً «زبان» به «ذناب» تغییر یافته.  
 ۱۸. پا: ذناب؛ مل: ذناب. ۱۹. مل: تافته.  
 ۲۰. مل، ک، ش: پاره؛ نک، نش: سوده. ۲۱. پا: پوده کرده رقم.

عفو تو دیوانه‌وار گر به درک درشود  
سلسله‌داران او باز رهند از عذاب<sup>۱</sup>

### مطلع سوم

پرده‌کشی می‌کند بر دف زرین رباب  
چنگ مدار از قدح دست مگیر از رباب<sup>۲</sup>  
۱۹۵ چون دهن خاک یافت لؤلوی<sup>۳</sup> مینافروز  
از دهن شیشه ریز لعل زمردنقاب  
قُلْزُمُ آتش‌تن<sup>۴</sup> است دیو شهاب‌افکن است  
پیل کتاره‌زن است هیأت برق و سحاب<sup>۵</sup>  
شام<sup>۶</sup> ستاره‌فشان ابر سیاه و<sup>۷</sup> مطیر<sup>۸</sup>  
بدر شفق در دهن صورت جام و شراب  
ابر ز شعر سیه بر سر ما<sup>۹</sup> خیمه زد  
خیز تو خیمه بزن<sup>۱۰</sup> بر سر می چون حباب  
غم نکند دیده باز سوی کسی<sup>۱۱</sup> کو دمی  
از دهن جام<sup>۱۲</sup> شد همچو زبان کامیاب  
۲۰۰ چرخ ندارد به تاب<sup>۱۳</sup> جان کسی را که جست  
یک نفس از عمر خویش بر در سلطان مآب<sup>۱۴</sup>

۱. ترتیب سه بیت اخیر در «مل»: ۲، ۱، ۳ و در «مج»: ۲، ۳، ۱ می‌باشد.  
۲. پا، مل، ک، نش: شراب؛ مج: چنگ مگیر از قدح دست مدار از رباب.  
۳. مج: لولی مینافروز. ۴. آ: آتش‌زن. ۵. پا: هیبت برق سحاب.  
۶. آ: ماه. ۷. پا: -و. ۸. آ، مج، ک، نش: مطر.  
۹. مل: بر لب مه؛ ش: بر سر مه. ۱۰. مل: تو هم خیمه زن.  
۱۱. آ: روی کس؛ ک، ش: بر رخ آن. ۱۲. مج: کام.  
۱۳. مج: ثبات. ۱۴. مج: باب؛ این بیت در «پا» و «مل» بعد از «چون دهن...» آمده است.

ای نظر بخت تو شمع بقا را ضیا  
وی جگر خصم تو تیغ فنا را قِراب<sup>۱</sup>  
دین تو در اعتقاد پیشرو هفت امام  
رای تو در اجتهاد پس رو چارم کتاب  
فکر تو وقت بیان فرق به مویی نکرد<sup>۲</sup>  
جذر اصمّ را ز صفر بر سر لوح حساب<sup>۳</sup>  
نعل سمنندت که باد حلقه کش گوش چرخ  
آب سهامت<sup>۴</sup> ببرد ز<sup>۵</sup> افسر افراسیاب  
۲۰۵ ای به نفاذ امور بر سر تخت سرور  
بر همه<sup>۶</sup> شاهان عصر حکم تو مالک رقاب  
در زمن عدل تو مرقد و هم مِرّوحه است  
بـیچّه روباه را پـنجه شیران غاب  
موج عطای تو دید زان دهنش<sup>۷</sup> باز ماند  
یم که کفش بر سر است روز و<sup>۸</sup> شب از اضطراب  
حجّت قاطع نمود تیغ تو کز گرد ظلم  
روی زمین را کفت شست به یک قطره آب  
تا به ره معرفت<sup>۹</sup> سالک مرتاض راست  
توشه سیّوم یقین<sup>۱۰</sup> منزل هفتم لباب<sup>۱۱</sup>

۱. «مل»: - ای نظر بخت تو... قِراب.

۳. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است.

۵. آ: - ز. ۶. پا: هم.

۷. در «پا» ناخواناست (حاشیه: زان دهنش).

۹. آ، مل، حاشیه پا، نش: مغفرت.

۱۰. پا: بیوم یقین (حاشیه: حقّ الیقین)؛ آ، مج: سیّم یقین؛ نش: یوم یقین.

۱۱. ک، ش: ایاب؛ آ، نش: کتاب.

۲. آ: نمود؛ مج، ک، ش: ندید.

۴. آ: سهامت؛ نش: حسامت.

۸. مج: - و.



۲۱۰ ماه لوای تو باد شمع سرای ابد<sup>۱</sup>  
 روز بقای تو باد هفته یوم الحساب<sup>۲</sup>  
 شاید<sup>۳</sup> اگر از کمین<sup>۴</sup> کم رسدش درد سر  
 بدر چو از مهر شاه یافت فقاغ گلاب<sup>۵</sup>



### قصیده در صنعت جشن و گریز به مدح ممدوح و تعریف عدل او

بعید نیست که این جشن جنّت المأواست  
 صف ملائکه<sup>۶</sup> اینک ستاده بر<sup>۷</sup> چپ و راست  
 هزار اختر خورشیدتاج در سجده  
 هزار صفدر جمشید<sup>۸</sup> تخت بر یک پیاست  
 صفی که چون مژه در پیش حاجبان بینی  
 هزار کوکبه هر کوکبه<sup>۹</sup> هزار لواست<sup>۱۰</sup>  
 ۲۱۵ فضای عرصه یک سرستون بارگهش  
 محیط نه ربض<sup>۱۱</sup> هفت قلعه<sup>۱۲</sup> بالا<sup>۱۳</sup> است  
 سپهر بر در او پرده نگارینی<sup>۱۴</sup>  
 که راه بسته مدام از پی مخالف راست  
 درون پرده به هر گوشه ای که چنگ زنی  
 هزار مطرب گویای عندلیب نواست

۱. پا: تو باد (حاشیه: ابد)؛ مج: وجود.  
 ۲. آ: یوم حساب.  
 ۳. مل: شاه؛ مج: شاهد.  
 ۴. آ، ک، ش: از کمی.  
 ۵. پا، نک: نشان گلاب؛ آ: کرد صلاهی گلاب؛ مج: یافته چون گل گلاب.  
 ۶. آ، مل، مج: ملائک.  
 ۷. ک، ش: از.  
 ۸. مج: + و.  
 ۹. مج: کوکبی.  
 ۱۰. آ: نواست.  
 ۱۱. مج، ک، ش: + و.  
 ۱۲. مج: قله.  
 ۱۳. مل، مج: مینا.  
 ۱۴. ک، ش: نگارین است؛ آ: پرده ررکاری.

ز پیل کوه روان بین<sup>۱</sup> ز بوق<sup>۲</sup> نَفخهٔ صور  
 قیامتی است کز این هر دو در جهان برخاست<sup>۳</sup>  
 اگر نه خلد برین است این هزار ستون  
 چرا فضای<sup>۴</sup> درش عرصه‌گاه<sup>۵</sup> روز جزاست  
 ۲۲۰ بلی چنان<sup>۶</sup> حرم آباد<sup>۷</sup> آنچنان شاهی است<sup>۸</sup>  
 که او متابِع<sup>۹</sup> امر خلیفهٔ دنیاست  
 ابوالزبیع سلیمان خلیفهٔ برحق  
 که آستان درش آسمان عزّ و علاست  
 امام امت احمد که خسرو هندی  
 به جان غلام و<sup>۱۰</sup> به تن چاکر و به دل مولاست  
 ابوالمجاهد غازی محمد تغلق  
 که هندوی در او صد چو پادشاه<sup>۱۱</sup> خطاست  
 امیر باروی است آصف سلیمان‌دل  
 ندیم خاص وی استاد بوعلی سیناست  
 ۲۲۵ زهی سکندر کشورگشای عالمگیر  
 که نعل مرکب او<sup>۱۲</sup> به ز افسر داراست  
 ز طول و<sup>۱۳</sup> عرض جناب تو یک سرانگشت است<sup>۱۴</sup>  
 مسافتی که خرد را میان ارض و<sup>۱۵</sup> سماست  
 سپاه عدل تو تا صف کشید گرد جهان  
 ز قهر<sup>۱۶</sup> آنکه عدو در میانه ناپیداست<sup>۱۷</sup>

۱. ک: و. ۲. پا: شور (حاشیه: بوق)؛ آ: هر؛ مل: نای.

۳. پا، مل، مج: پیداست. ۴. آ: فنای. ۵. ک، ش: عرضه‌گاه؛ مل: حشرگاه.

۶. آ: جنان. ۷. ک، ش: + ز. ۸. مل، مج: شاهست.

۹. پا: این مطابع (حاشیه: متابِع).

۱۰. پا: - و. ۱۱. مج، نش: + چین و. ۱۲. مل: تو.

۱۳. پا: - و. ۱۴. پا، مج: - است. ۱۵. پا: - و.

۱۶. پا: «ز مهر» یا «ز بهر» (؟)؛ ک، ش: ز بهر.

۱۷. مل: میانه پیداست؛ حاشیهٔ «پا»: ز بهر آنکه عدو از میانه ناپیداست.

گشاده پنجه دهن باز شیر بر<sup>۱</sup> چرخ است  
 کشیده تیغ و<sup>۲</sup> کمر بسته کوه در صحراست  
 زبان تیغ تو جز حلق خصم تر نکند  
 از آنکه قطره آبی میانه دریاست  
 ۲۳۰ قلم که زرد قبا هندوی است در کف تو  
 اگرچه<sup>۳</sup> آبکش<sup>۴</sup> رومیان ماه قفاست  
 هزار بار سیه کرد<sup>۵</sup> چهره مه را  
 هنوز در سراو امتلای این<sup>۶</sup> سوداست  
 نگینه وار نشیند به چار بالش زر  
 چو حلقه بر در تو هر که را که<sup>۷</sup> پشت دوتاست  
 گشاده گویم<sup>۸</sup> عیدی<sup>۹</sup> است خلق را آن دم<sup>۱۰</sup>  
 که بسته<sup>۱۱</sup> گردن خصمت برای قربان<sup>۱۲</sup> راست  
 همیشه تا که ز تأثیر مجمر زرین  
 بهار، غالیه دان<sup>۱۳</sup> از<sup>۱۴</sup> نسیم<sup>۱۵</sup> باد صباست  
 ۲۳۵ گل سعادتت<sup>۱۶</sup> از خار نحس<sup>۱۷</sup> باد بعید  
 که سرو ذات<sup>۱۸</sup> تو بوستان ملک را<sup>۱۹</sup> آراست

- |   |                    |   |
|---|--------------------|---|
| ۱. پا: در.  | ۲. ش: - و.         | ۳. آ: - چه.                                     |
| ۴. پا: آبکشی.   | ۵. آ: کرده.        | ۶. مل: ابتلای این؛ مج: ابتلای آن.               |
| ۷. ش: هر کسی که؛ نش: مطابق متن.                                     | ۸. آ: گویم.        | ۹. ش: عید.                                      |
| ۱۰. مج: کاندم.  | ۱۱. مل: بست.       | ۱۲. آ: فرمان؛ در «پا» ناخواناست (حاشیه: قربان). |
| ۱۳. پا: غالیه بو؛ آ، مج: غالیه دار؛ ک، ش: غالیه بیز؛ نش: مطابق متن. | ۱۴. آ، ک، ش: - از. | ۱۵. ک، ش: + و.                                  |
| ۱۶. مج: سعادت.  | ۱۷. آ: خاربخش.     | ۱۸. نش: قد.                                     |
| ۱۹. پا: دین.  |                    |   |



### قصیده در صفت نُواح و قلعهٔ دهلی و گریز

#### به مدح ممدوح

سواد قلعهٔ دهلی اگرچه در دنیاست  
 هزار بار فزونتر ز جنت المأواست<sup>۱</sup>  
 چه قلعه‌ای<sup>۲</sup> است که قوسی<sup>۳</sup> ز حلقهٔ در او<sup>۴</sup>  
 محیط نه ربض<sup>۵</sup> هفت طارم اعلاست  
 چنان هوای درش در عُلوّ غُلوّ دارد  
 که قصر قیصرش از خشت آستان کسری است<sup>۶</sup>  
 به پیش قلعه<sup>۷</sup> ایوان بارگاهش قاف  
 نمود کمتر از آن نقطه‌ای که بر سرفاست<sup>۸</sup>  
 ۲۴۰ به پیش بحر سوادش ز بس که موزون است  
 ز روی معنی هر بیت او پر از شِعراست  
 بلد مگوی که بنیاد او پر از بلد<sup>۹</sup> است  
 از آنکه بارگه تخت والی<sup>۱۰</sup> دنیاست  
 خدایگان سلاطین محمّد تغلق  
 که کمترین غلامش هزار چون کسری است  
 تو را که سنبل مرغول بر کنار گلی<sup>۱۱</sup> است  
 به عارض تو چه روی<sup>۱۲</sup> آفتاب را دعواست

۱. هفت بیت اول این قصیده در «پا» نیست.

۳. آ: فرشی؛ مل، مج: قوس. ۴. ش: اوست.

۶. آ: آستان سراسر؛ مل: آستان سراسر.

۷. ک، ش: قله؛ نش: قبه؛ نک: مطابق متن.

۸. آ، مل: بر سر ماست؛ مج: که زیر فیست (؟).

۹. مج: به از خلد؛ ک، ش: پر از خلد؛ نک، نش: مطابق متن.

۱۱. مل، ک، ش: گل. ۱۲. مج، ک، ش: رو.

۲. مج: حلقه‌ای.

۵. ش، مج: + و.

۱۰. ک، ش: از آن که تختگاه شاه والی.

دهان توست که مویی ز ذره فرقی<sup>۱</sup> نیست  
 میان توست که گویی به موی آویزاست<sup>۲</sup>  
 ۲۴۵ کمند زلف تو با<sup>۳</sup> آفتاب با وجه<sup>۴</sup> است  
 خط سیاه تو با<sup>۵</sup> طرف ماه بامعناست  
 تو را نبات ازان رسته شد به گرد شکر  
 که بر کناره لاله زمردین<sup>۶</sup> افعی است  
 دو مار<sup>۷</sup> زلف تو ایمان شکار<sup>۸</sup> چون کفرند  
 خمار چشم تو مردم فریب چون تقوا<sup>۹</sup> است  
 مراسم بر طبق زر دو کاسه<sup>۱۰</sup> نقره  
 که سالهاست که لعل مذاب را مجراست  
 رخ تو صبح شب قدر یا مه<sup>۱۱</sup> عید است  
 لب تو خاک در شاه یا دم<sup>۱۲</sup> عیسی است  
 ۲۵۰ چو شام خط<sup>۱۳</sup> تو را بدر دید<sup>۱۴</sup> روشن شد  
 که بر کناره خورشید سایه طویی است<sup>۱۵</sup>

### مطلع دوم

تویی که قدر تو برتر ز طارم اعلاست  
 نصیب طالع<sup>۱۶</sup> جاهت عطیه کبراست

۱. ک، ش: فرقی.  
 ۲. مج: آویزیست؛ ک، ش: که کوهی به موی اندرو است؛ این بیت در «مل» نیست؛ در «پا» دو مصراع جایجاست!  
 ۳. آ: بر.  
 ۴. ک، ش: با وجهه.  
 ۵. آ، مج، ک، ش: بر.  
 ۶. آ: زمردی.  
 ۷. پا: - مار.  
 ۸. مج: ایمان شکاف؛ آ: مردم فریب.  
 ۹. پا: «تقوی» یا «لقوی» (۴)؛ نک: لغوی.  
 ۱۰. مل، مج: زرد کاسه.  
 ۱۱. آ: یا همه.  
 ۱۲. آ، مج: لب.  
 ۱۳. مل: زلف.  
 ۱۴. آ، مل: دید بدر.  
 ۱۵. ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۱۶. مل: طلعت.

کتابه علم<sup>۱</sup> رایته<sup>۲</sup> که رایت زد  
 سواد آیت اقبال و<sup>۳</sup> سوره بُشراست  
 نبی مثال ازان فایقی تو<sup>۴</sup> در<sup>۵</sup> عالم  
 که ذهن پاک<sup>۶</sup> تو کشف معضلات نبی است<sup>۷</sup>  
 اگرچه خصم تو در شست<sup>۸</sup> منجنیق بلاست  
 ولی ولی تو سرمست خمستان «بلی»<sup>۹</sup> است  
 ۲۵۵ فلک ز مهر تو هر صبح چاک زد خرقة  
 ببین که پاره او را ترنج زر درواست<sup>۱۰</sup>  
 چه قلعه‌ای است جلالت که باره‌ای از وی  
 محیط شش جهت و<sup>۱۱</sup> هشت روضه عقباست  
 به پیش قصر همایون تو رواق<sup>۱۲</sup> مسیح<sup>۱۳</sup>  
 چو حبس<sup>۱۴</sup> خانه قارون فرود قعر ثری<sup>۱۵</sup> است  
 تویی که از فلکت<sup>۱۶</sup> سایه خدا لقب است  
 تویی که از ملکت حاکم زمانه نداست  
 از آنکه هندوی شب جوهری پرسوداست  
 برای پیشکشت مه ز مشتری به شراست<sup>۱۷</sup>  
 ۲۶۰ در انتظام<sup>۱۸</sup> تراکیب گوهر عالم  
 نفاذ عدل<sup>۱۹</sup> تو چون فیض علت اولی است

۱. پا: علمی. ۲. مل: رایت؛ مج: رایته. ۳. آ: نک: - و.  
 ۴. پا: که. ۵. آ: بر. ۶. مج: صاف.  
 ۷. پا: مشکلات نباست (حاشیه: معضلات)؛ مج: مشکلات نبی است؛ آ: عالم بلاست.  
 ۸. آ: پشت؛ مج: شیب؛ ک، ش: دست.  
 ۹. آ: نک: بلا.  
 ۱۰. آ: زر زوراست؛ مل: زرداباست؛ مج: زر دروی است؛ در «پا» مخدوش است، ظاهراً زرد اباست.  
 ۱۱. مج: - و. ۱۲. آ: روان. ۱۳. سپهر.  
 ۱۴. آ: جنس؛ مل: خویش. ۱۵. آ: بلا. ۱۶. مل، مج: فلک.  
 ۱۷. آ: بسر است؛ مل: بسزاست.  
 ۱۹. آ: حکم.

همیشه تا کره خاک خنگ گردون را<sup>۱</sup>  
 بساط عرصه میدان عالم صغرا<sup>۲</sup> است  
 دلیل قافله سالار شرع رای تو باد  
 که نور خاطر تو شمع رهنمای هداست<sup>۳</sup>

۹

### قصیده در مذمت روزگار و گریز به مدح ممدوح

|  |  |
|--|--|
| هرکه غواص لجّه خرد است                             | قیمت افزای درّ جان <sup>۴</sup> خود است  |
| عاقلان نقص <sup>۵</sup> خویشان جویند <sup>۶</sup>  | گوش کن کین حدیث <sup>۷</sup> معتمد است   |
| نه پدر را ز چار <sup>۸</sup> مادر عصر <sup>۹</sup> | در کنار حدوٹ سه ولد است                  |
| جمله سرمست و غافلند و یکی <sup>۱۰</sup>            | طالب وصل ذات لم یلد است                  |
| ملحد است آنکه باغ دنیا خواست                       | ای موحد سرای <sup>۱۱</sup> تو لحد است    |
| چه کنی طارم مقرنس <sup>۱۲</sup> چرخ                | که خرابی او به یک لگد است                |
| بر سر بام چرخ پای مکوب                             | زانکه نه سقف چرخ بی عمد است              |
| دل عاشق سراچه گل <sup>۱۳</sup> نیست                | کارگاه جلالت صمد است                     |
| خانه دل بنای لم یزلی <sup>۱۴</sup> است             | نه برآورده آب است و جد است <sup>۱۵</sup> |
| دل فاسق خزانة حق نیست                              | گلخن دود آتش حسد است <sup>۱۶</sup>       |
| هرکه در کوی عشق زد قدمی                            | شهبسوار ممالک ابد است <sup>۱۷</sup>      |

۱. مل: کرده خاک خنگ گردون را(؟)؛ مج: خاک خشک گردد تر(؟).

۲. ش: ز عالم صغری است. ۳. مج: رهنمای تو باد. ۴. ک، نش: حال.

۵. مل: نقش. ۶. پا: خویش می جویند. ۷. مل: این سخن که.

۸. آ: چهار. ۹. پا: طبع (حاشیه: عصر).

۱۰. پا: سرمست غافلند نه یکی (حاشیه: غفلت اند و یکی)؛ آ: عاقلند و یکی؛ مل: قافلند و یکی؛ مج: ک: غافلند یکی.

۱۱. نش: سزای. ۱۲. حاشیه «پا»: منقش. ۱۳. آ: دل.

۱۴. مل: لم یلد؛ ش: لم یزل. ۱۵. پا: نه برآورده خانه و جد است (حاشیه: ابست).

۱۶. این بیت در حاشیه «پا» آمده است.

۱۷. این بیت در «ک» و «ش» بعد از «دل عاشق...» آمده است.

|  |  |
|--|--|
| <p>هر<sup>۲</sup>چه در جوف نیلگون رصد است<br/>         کاندرا آن شیشه پاره‌ای زبید<sup>۳</sup> است<br/>         لیک از آه صبیح زردخداست<br/>         او هم از مهر خور<sup>۵</sup> دوتاه‌قد است<sup>۶</sup><br/>         نه قیاسی است بلکه مجتهد است<br/>         جامه‌روز عید از نمداست<br/>         چشم موسی<sup>۱۲</sup> ز خاک در رمد است<br/>         نیک حال است هر کجا که بد است<br/>         تا به حدی<sup>۱۴</sup> که ماورای حد است<sup>۱۵</sup><br/>         کل در او پنجه است و<sup>۱۷</sup> نیم صد است<br/>         پنجه<sup>۱۸</sup> و پنج پنج را عدد است<sup>۱۹</sup><br/>         راست گیریش<sup>۲۰</sup> نهصدت<sup>۲۱</sup> نود است<br/>         از عدد نیست مبدأ<sup>۲۲</sup> عدد است<sup>۲۳</sup><br/>         ثلث جذری که شصت و پنج صد است<sup>۲۴</sup></p> | <p>نزد عقل آزمای شعبده‌ای<sup>۱</sup> است<br/>         آسمان شیشه‌ای است سرگردان<br/>         حور<sup>۴</sup> زرین قباست شاهد خور<br/>         بت شیرین لقاست بکر هلال<br/>         سبب قول<sup>۷</sup> علت<sup>۷</sup> اولی<br/>         خر<sup>۸</sup> به<sup>۹</sup> زرین جل است و<sup>۱۰</sup> عیسی را<br/>         دیده‌گاو روشن است<sup>۱۱</sup> هنوز<br/>         پایمال است هر کجا که سراسر است<br/>         بازگونه است جمله کار<sup>۱۳</sup> جهان<br/>         از یکی بازگونیش هم اینک<sup>۱۶</sup><br/>         [سی بود از حساب اندر یک<br/>         چپ نهادند عقد نهصد را<br/>         از یکی هم یکی طلب که یکی<br/>         هست او با دو صفر و نصف و دو چند</p> |
|--|--|

۱. ش: شعبده. ۲. ش: آن. ۳. مج، حاشیه «پا»: رمد.  
 ۴. ک، ش: گرچه. ۵. مل: خود.  
 ۶. در «پا»: ظاهراً «صداست»؛ این بیت در حاشیه «مج» آمده است.  
 ۷. آ: سبب قول و علت فعلی؛ مل: سست قولیست علت اولی؛ پا: بالای سطر بین «قول» و «علت» به خط الحاقی «است» اضافه شده.  
 ۸. مج: خور.  
 ۹. مل: - به. ۱۰. پا، مل، مج، ش: - و. ۱۱. مج: + و.  
 ۱۲. مج: نرگس. ۱۳. مل: کار جمله. ۱۴. ک: جایی.  
 ۱۵. مج: مادر احدست.  
 ۱۶. پا: که همان (حاشیه پا: باشگونیش هم آنک)؛ مج: بازگونیش بدانک؛ مل: بازگونه گیر شمار؛ ک، ش: دان آنکه؛ نش: دان اینکه. ۱۷. پا: - و.  
 ۱۹. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است.  
 ۲۱. مل، مج: نهصدش. ۲۲. مل: مبدع.  
 ۲۳. ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۲۴. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است.



هر یکی دانه زین طویله دُر<sup>۱</sup>      در خور گوش شاهد خرد است  
 دلِ پور نور بدر چاچی<sup>۲</sup> را      هر دم از روح<sup>۳</sup> قدسیان مدد است  
 ۲۹۰ زانکه او مادح شهنشاه<sup>۴</sup> است      که جهان از عطاش در<sup>۵</sup> رغد<sup>۶</sup> است  
 سایه حق که<sup>۷</sup> دست<sup>۸</sup> اقبالش      بر سر آفتاب چتر زد است  
 قلعه جاهش<sup>۹</sup> آن ربض دارد<sup>۱۰</sup>      که دو عالم درون<sup>۱۱</sup> چار<sup>۱۲</sup> حد است  
 خون خصمش که مار رُمحش ریخت      خون ماهی شمر که بی قود است  
 تا بود لعل یار<sup>۱۳</sup> وقت سخن<sup>۱۴</sup>      پاره<sup>۱۵</sup> آتشی که بر<sup>۱۶</sup> برد است  
 ۲۹۵ کمترین بنده<sup>۱۷</sup> شهنشاه باد      هر کجا<sup>۱۸</sup> حاکمی که بر<sup>۱۹</sup> سند است



### قصیده در تهنیت جشن عید و صفت اسب و مدح ممدوح

این جشن<sup>۲۰</sup> نیست مجلس فردوس اکبر است  
 کز فرّ عید و<sup>۲۱</sup> طلعت نوروز<sup>۲۲</sup> خوشتر است  
 این اطلس مرصع نه تو<sup>۲۳</sup> سپهر نیست  
 عکس فروغ چتر شه هفت کشور است  
 این تخت نیست عرش سپهر<sup>۲۴</sup> معظّم است  
 این<sup>۲۵</sup> شاه نیست عیسی<sup>۲۶</sup> ادریس منبر<sup>۲۷</sup> است

- |  |                        |                         |
|--|------------------------|-------------------------|
| ۱. پا: زر.   | ۲. حاشیه پا: شاشی.     | ۳. ش: فیض.              |
| ۴. آ، ک، ش: شهنشاهی.   | ۵. مل: پر.             | ۶. آ، مل: عدد؛ مج: مدد. |
| ۷. مل: ز.  | ۸. ش: چتر.             | ۹. مل: جاهت.            |
| ۱۰. ک: آنچه آن ربض است.  |                        |                         |
| ۱۱. پا، آ، درو (در «پا» بالای «درو» حرف «ز» یا «ن» نوشته شده)؛ مل: دروبه؛ ک، ش: دروچو. |                        |                         |
| ۱۲. آ: چهار.   | ۱۳. مج: بار؛ نش: پاره. | ۱۴. مج، نش: سحر.        |
| ۱۵. مج: یاره.  | ۱۶. مل، مج، نش: در.    | ۱۷. مج: بنده اش.        |
| ۱۸. آ: جا.   | ۱۹. مل: پر؛ آ: - بر.   | ۲۰. آ: حسن.             |
| ۲۱. مج: - و.   | ۲۲. ک: خورشید.         | ۲۳. پا: تو نه.          |
| ۲۴. آ: قلعه مصر؛ مج، ک، ش: قلعه عرش؛ نک: قله عرش.                                      |                        | ۲۵. مج: وین.            |
| ۲۶. نک: + و.   | ۲۷. مج: منظر.          |                         |

در مصر ملک<sup>۱</sup> یوسف موسی مهابت است  
 بر قصر دین محمد جبریل چاکر است  
 ۳۰۰ در زیر بال باز زر چتر آل شاه<sup>۲</sup>  
 هفت آسمان ز یک مگس سبز کمتر است  
 صفهای حاجبان که چو مژگان کشیده‌اند  
 هر صف هزار اختر<sup>۳</sup> خورشیدافسر است  
 زان<sup>۴</sup> چارگوشه مجمر زرین میان صحن  
 کز بوی او مشام ملایک معطر است  
 دودش سواد دیده حوران جنت است  
 عطرش بخار غالیه حوض کوثر است  
 پیل است کوه سایر و شیبه است<sup>۵</sup> نفخ صور  
 درگاه شه نمونه صحرای محشر است  
 ۳۰۵ عید آمده برای تماشای جشن شاه  
 بر در نشسته طالب پروانه در است<sup>۶</sup>  
 نوروز نیز آمده<sup>۷</sup> آورد<sup>۸</sup> عیدیی  
 یک سبزیزه کاهوی<sup>۹</sup> زردیش در بر است  
 خاتون نوبهار شده پای کوب جشن  
 موی سیه به قد سپیدش<sup>۱۰</sup> برابر است  
 زان مهر زر به پیش ترازو شرف<sup>۱۱</sup> گرفت  
 کانجا<sup>۱۲</sup> به<sup>۱۳</sup> وزن مشک به کافور همبر<sup>۱۴</sup> است

۱. پا، ک، ش: ملک مصر. ۲. مل: چتر شاه را.

۳. مل: هر یک هزار چتر ز خورشید؛ مج: هر صف بین پر اختر خورشید.

۴. ش: آن.

۵. پا: پیلیست کوه پیکر و شیریست؛ آ: سیلیست کوه سایر و پراست؛ مل: پیلیست کوهسار و هزبر است؛ مج: پیلیست کوه پیکر و سرنا ایست.

۶. ک، ش: ایدرست؛ نش: مطابق متن.

۷. ش: آمد و. ۸. آ: آورده. ۹. مج: کاهو.

۱۰. پا، مل: سفیدش. ۱۱. پا: سپر (حاشیه: شرف). ۱۲. ک، ش: کانجای.

۱۳. ک، ش: - به. ۱۴. مج: همسر.

در عرصهٔ زمانه به هر جا که راستی است  
 آن<sup>۱</sup> راستی به عدل شه دادگستر است  
 ۳۱۰ سلطان کیقباد غلام آن سکندری<sup>۲</sup>  
 کز آب خضر خاک در او فزونتر است  
 افعال او موافق<sup>۳</sup> رای امام شد  
 کاقوال<sup>۴</sup> او مطابق<sup>۵</sup> شرع پیمبر است  
 ای<sup>۶</sup> سروری که پشت هدی را ز روی<sup>۷</sup> فرق<sup>۸</sup>  
 نعل تکاور تو به از تاج سنجراست  
 نه<sup>۹</sup> سقف بی ستون که به شش روز شد تمام  
 در گوشهٔ هزارستون تو مضمراست<sup>۱۰</sup>  
 هر آیت کمال که پیش از<sup>۱۱</sup> تو حکم یافت  
 آن<sup>۱۲</sup> حکم منتسخ شده<sup>۱۳</sup> وان نسخه ابتر است<sup>۱۴</sup>  
 ۳۱۵ زرین همای چتر تو را در هوای ملک  
 نه بال چرخ ریشهٔ یک گوشهٔ پراست  
 از دام انتقام تو در آشیان عدل  
 شهbaz در حمایت بال کبوتر است  
 آن کس که چون قلم ننهد بر خط تو سر  
 در دستمال حادثه پابند<sup>۱۵</sup> مسطر است  
 چون خاتم<sup>۱۶</sup> آنکه بر در تو پشت حلقه کرد  
 دیوارهای خانه نگین وارث از زر است

۱. پا: از. ۲. آ: + است. ۳. آ، مل: مطابق.  
 ۴. پا: اقوال؛ مل، مج: و اقوال. ۵. پا: مطاب؛ آ، حاشیه: پا: موافق؛ مل: متابع.  
 ۶. ک، ش: آن. ۷. آ: به سوی. ۸. ک، ش: فخر.  
 ۹. آ، ک، ش: این. ۱۰. این بیت در حاشیهٔ «پا» آمده است.  
 ۱۱. مج: - از. ۱۲. پا: وان.  
 ۱۳. مل: نسخ گشته؛ ک، ش: منتسخ شد؛ نک: منسخ شد.  
 ۱۴. این بیت و ابیات بعدی این قصیده در «آ» نیست.  
 ۱۵. مل، مج، ک، ش: مانند.  
 ۱۶. پا: حاتم.

تیغ میان معرکه شد تیر آسمان  
 کانجا<sup>۱</sup> که او مقام نماید دو پیکر است  
 بازار تیز<sup>۲</sup> ظلم ز عدل تو کاسد است ۳۲۰  
 پهلوی چرب فسق ز زهد<sup>۳</sup> تو لاغر است  
 شکل جزیره در بر دریا بهانه‌ای<sup>۴</sup> است  
 شوریده‌ای است کز کف تو خاک بر سراسر است  
 تا منهنزم کند سپه<sup>۵</sup> زنگبار را  
 شمشیر زر که در<sup>۶</sup> کف سلطان خاور است  
 در پیش آب تیغ تو کمتر ز خاک باد  
 آن آتشی که هر شررش قصر قیصر است  
 بر سمت<sup>۷</sup> اختیار تو بادا مدار چرخ  
 تا قطب را مکان طرف خط محور است



قصیده [در] بیان موسم بهار و ترغیب معشوق به سوی می‌کنشی و

گریز به مدح ممدوح شیرین‌گفتار

در بر برّه‌ای<sup>۸</sup> صنم آهوی زر چراخور است ۳۲۵  
 جام طلب که بدر را پنج هلال درخور<sup>۹</sup> است  
 صبح که همچو صوفیان خرقه سبز می‌درد  
 آن همه آه سردش از<sup>۱۰</sup> بهر<sup>۱۱</sup> پیاله زر است

۳. پا: زر (حاشیه: زاهد).

۶. پا: بر.

۹. مل: در بر.

۲. پا، مج: تیر.

۵. مج: شه.

۸. پا: ای.

۱۱. آ، مج، نش: مهر.

۱. پا: آنجا.

۴. مل: بهانه.

۷. مج: سِمْط.

۱۰. ک، ش: سرد او.

زال پلاس پوش را کوست<sup>۱</sup> رگی و پوستی  
 آن<sup>۲</sup> همه ناله در رکوع از غم فندق تراست<sup>۳</sup>  
 بر ربط عیسوی نفس<sup>۴</sup> مرده با هزار جان  
 با همه ز<sup>۵</sup> آرزوی می زنده به صحبت خراست<sup>۶</sup>  
 طفل دریده گوش را روی تپانچه خوار بین  
 ناله کنان نوا طلب تا که به چنگ<sup>۷</sup> مادر است  
 همچو ملک مسیح را میل فلک از آن شده  
 کوست خمی که روز و شب خشت زرینش<sup>۸</sup> بر سر است  
 می خور و ترک زهد کن<sup>۹</sup> زانکه به گرد<sup>۱۰</sup> هفت خم  
 خنده از آن همی زند<sup>۱۱</sup> صبح که بر سر خور است  
 همچو حباب بر مخیز از سر باده دم به دم  
 کو همه وقت از این<sup>۱۲</sup> قبل بر سر خون<sup>۱۳</sup> شناور است  
 تا شب دل سیه رود<sup>۱۴</sup> صبح سفیدروی<sup>۱۵</sup> را  
 بر سر طاس<sup>۱۶</sup> لاجورد از زر سرخ ساغر است  
 روز به هیچ مجلسی بلبله دم نمی زند  
 زانکه دهان بلبله<sup>۱۷</sup> بسته به حکم داور است

۱. نک: زال پلاس پوش بین هست رگی و پوستی.  
 ۲. ترتیب این بیت و بیت بعد در «آ» به عکس است.  
 ۳. مل: جنگ؛ این بیت در «آ» مؤخر بر بیت بعد است.  
 ۴. مل: عیسوی تراست.  
 ۵. مج، ش: - ز.  
 ۶. آ: زنده نصیحت صراست.  
 ۷. مل: جنگ؛ این بیت در «آ» مؤخر بر بیت بعد است.  
 ۸. مج: زرش؛ ک، ش: خمی ز برجدی خشت زرینش.  
 ۹. مج: گو؛ ش: گیر.  
 ۱۰. ک: زیر.  
 ۱۱. آ: همی از آن زند.  
 ۱۲. مل، مج: زین؛ آ: کو چو مدام ازین؛ ک، ش: کو چو مدام زین.  
 ۱۳. پا: خوان؛ مج: + خم(؟).  
 ۱۴. پا: بهر شب سیاه رو؛ مل: تا دل شب سیاه رو.  
 ۱۵. مج: سپیدروی؛ ک، ش: سپیده روی.  
 ۱۶. آ: تاج.  
 ۱۷. آ: بلبلم.

۳۳۵ والی عرصه جهان سایه حق خدایگان  
 آنکه چراغ دولتش تا به ابد منور است  
 حاکم طول و<sup>۱</sup> عرض ارض آنکه دوام ملک او  
 هم ز ازل مقدم و هم ز ابد مؤخر است  
 شاه محمد آن<sup>۲</sup> ولیعهد خلیفه زمان<sup>۳</sup>  
 کو چو امام<sup>۴</sup> چارمین شهر علوم را در است  
 صفدر عرش آشیان<sup>۵</sup> آنکه سُرَادقِ فلک  
 در حرم جلال او زاویه محقر است  
 طایر وهم چون رسد<sup>۶</sup> سوی جناب<sup>۷</sup> حضرتش  
 زانکه هزارساله ره زان سوی طاق اخضر است  
 ۳۴۰ ای که کمینه<sup>۸</sup> مادحت مفتی چار ملت است  
 وی که کهنه<sup>۹</sup> چاکرت حاکم هفت کشور است  
 شش جهت و سه بعد را چون تو نژاد<sup>۱۰</sup> یک خلف  
 تا که به زیر نه پدر جنبش چار مادر است  
 بحر سخاوت تو را قلّه قبه حباب<sup>۱۱</sup>  
 از سر اوج موج این هفت محیط برتر است  
 هست میان معرکه تیغ تو تیر<sup>۱۲</sup> آسمان  
 زانکه به هر کجا رسد<sup>۱۳</sup> منزل او دو پیکر است  
 سیف تو شد تموز کین یاسج<sup>۱۴</sup> توست تیر مه<sup>۱۵</sup>  
 زانکه کمان چرخ از او گوشه نشین و<sup>۱۶</sup> مضطر است

۱. پا: - و. ۲. پا: - آن. ۳. مج: زمن.  
 ۴. ک: امیر. ۵. مل، مج، ک، ش: عرش آستان.  
 ۶. ک، ش: پرد. ۷. پا: جلال. ۸. مل: کهنه.  
 ۹. پا، مل: کمینه. ۱۰. پا: نبود (حاشیه: نژاد).  
 ۱۱. آ: چشمه حیات؛ پا: کمتر قبه حجاب (حاشیه: قله)؛ مل: کمتر قبه حباب.  
 ۱۲. آ: ببر. ۱۳. ک، ش: رود. ۱۴. پا، آ، مج: پاسخ؛ نش: ناچخ.  
 ۱۵. آ: تیر نه؛ نک، نش: مهر مه. ۱۶. پا، مج: - و.

تیر<sup>۱</sup> ز سهم تیر<sup>۲</sup> تو تاب گرفته در<sup>۳</sup> کمان ۳۴۵  
 از پی آتش<sup>۴</sup> این زمان میل به سوی آذر است  
 روی زمین<sup>۵</sup> چو تیر<sup>۶</sup> شد راست به پشت<sup>۷</sup> کلک تو  
 جز کجی<sup>۸</sup> که در کمان ابروی طاق دلبر<sup>۹</sup> است  
 خنجر اگر<sup>۱۰</sup> به چنگ<sup>۱۱</sup> تو نای زنی است جان ربا<sup>۱۲</sup>  
 بر سر نیزه خصم تو راقص کام اژدر است  
 خشکلبی که سرکشد از خط حکم تو دمی  
 چهره زرد او سیه چون سر خامه<sup>۱۳</sup> خوشتر است  
 در بر بحر کف تو زنگی زردجامه را<sup>۱۴</sup>  
 سه ختنی مه قفا<sup>۱۵</sup> جانب روم رهبر است<sup>۱۶</sup>  
 بر سر دشمنان تو کاسه لعل و<sup>۱۷</sup> خوان زر<sup>۱۸</sup> ۳۵۰  
 دیده خون گرفته و گونه روی اصفر است  
 بر سر طاس سیمگون یک شبه داشت خصم تو  
 وان شبه هر شب از عناکان هزار گوهر است  
 گرد نهنگ نیلگون<sup>۱۹</sup> حلقه زدند ماهیان  
 قُلْرُم پنج شاخه را قطره آب در بر است<sup>۲۰</sup>

۱. پا: + اجل؛ نش: + فلک. ۲. پا، نش: - تیر. ۳. پا، مل، نش: چون.  
 ۴. آ: می آیش. ۵. پا: زمان. ۶. ش: کلک.  
 ۷. پا: ز پشت؛ مل: نشست؛ ک، ش: به نوک. ۸. مج: کژی.  
 ۹. آ: اخضر. ۱۰. مج: او. ۱۱. مل: ز دست.  
 ۱۲. آ: پای ز نیست جان ربا؛ مل: نای ز نیست و جان ربا؛ مج: نای ز نیست جان ربا؛ ک، ش: نای ز نیست و جان ربا.  
 ۱۳. مج: خانه. ۱۴. ش: زنگی زردجامه را در کف همچو بحر تو.  
 ۱۵. آ: مهلقا.  
 ۱۶. این بیت در «پا» علاوه بر اینجا بعد از «همچو فلک...» نیز آمده و مصرع اول آن بدین صورت می باشد: زنگی زردجامه را در بر بحر کف تو؛ این بیت و بیت بعد در «آ» بعد از «روی زمین...» آمده است.  
 ۱۷. پا: - و. ۱۸. آ: خون خورد؛ مج: کان زر.  
 ۱۹. آ: سیمگون.  
 ۲۰. پا، ک، ش: در خور؛ ترتیب پنج بیت اخیر در «ک» و «ش» این گونه است: ۲، ۴، ۱، ۵، ۳.

روز مـصافـ خـنـجـرت لالهـ فـروز گـنـدناست<sup>۱</sup>  
 گاه طواف دلالت بر سرکوه صرصر است  
 کوه مگو اگرچه او شست در آب افکند<sup>۲</sup>  
 ماهی چرخ خوان که او منزل سعد اکبر است  
 شیر به دور حکم<sup>۳</sup> تو غاشیه دار روبه است ۳۵۵  
 باز به عهد عدل<sup>۴</sup> تو دانه کش<sup>۵</sup> کبوتر است  
 کار زمانه قلب شد از کف تو که این<sup>۶</sup> زمان  
 بحر غنی است مفلس و آز<sup>۷</sup> گدا توانگر است  
 طاق<sup>۸</sup> تو گفت عرش را کز تو بسی فروترم<sup>۹</sup>  
 گفت که خاک پای تو با<sup>۱۰</sup> سر من برابر است  
 تاکه سپهر آبگون<sup>۱۱</sup> لاف غلامی تو زد  
 از سر حسرت<sup>۱۲</sup> آتشی بر سر شاه<sup>۱۳</sup> خاور است  
 بکرگرانبهای من عقد دری است یکشبه  
 با تو نکاح کردمش زانکه به غمزه دلبر است  
 سروقدان<sup>۱۴</sup> حسن را بر لب<sup>۱۵</sup> جوی دلبری ۳۶۰  
 تاکه نبات سبزشان<sup>۱۶</sup> رسته به گرد شکر است  
 باد چو عمر روز و<sup>۱۷</sup> شب دلبر ملک در برت<sup>۱۸</sup>  
 کآینه بقای تو تا دم صور انور است

۱. مل: کنندناست؛ مج: کندناست.  
 ۲. آ، مل، ک: می نههد؛ ش: می کند.  
 ۳. ک، ش: عدل.  
 ۴. آ: عدل عهد؛ ک، ش: عهد حکم.  
 ۵. پا: دانه کشی.  
 ۶. پا: هر؛ مل: درین.  
 ۷. پا: مفلسی آز؛ آ: بهر غنی مفلس است آز؛ مل: عناست مفلس و آز؛ مج: بحر تو مفلس است آز.  
 ۸. آ، مج: خلق.  
 ۹. ش: فزون ترم.  
 ۱۰. پا: بر.  
 ۱۱. ک، ش: نیلگون.  
 ۱۲. نش: غیرت.  
 ۱۳. آ: چاه.  
 ۱۴. آ: سرو روان.  
 ۱۵. ش: سر.  
 ۱۶. پا: شیرسان؛ مل: سبزران.  
 ۱۷. پا: - و.  
 ۱۸. مج: در بر است.



دل چو قراضه پاره باد ار نه چو زر به مهر توست  
سینه چو مه دو نیمه<sup>۱</sup> باد ار نه ز مهر تو پر است

## ۱۲

## قصیده در تعریف لب و دهن و دندان معشوق و گریز به مدح ممدوح

بر آفتاب جمالش چو ذره تابان است  
دوپاره لعل که پوشنده سی دو دندان است  
در آن دهن سخنی نیست کوست جوهر فرد  
مرا بر این<sup>۲</sup> سخن ای جان هزار برهان است  
۳۶۵ به گرد شکر او رسته شد نبات مرا  
ز شوربختی خود دل چو پسته بریان است  
مدام مست و خراب است در خم محراب  
ببین که چشم سیاهش چه نامسلمان است  
به چشم حاسه مشک سیاه خال<sup>۳</sup> رخس  
اگرچه طفل حبش رشک کافرستان است  
مگو<sup>۴</sup> که قطره آبی بر آتش افتاده است  
بگو که ذره کفری<sup>۵</sup> میان ایمان است  
در آن میان که به مویی کشد دو کوه گران  
خرد که موی شکاف است نیز حیران است  
۳۷۰ مباد در دل بدر از چراغ جان نوری  
اگر ز مهر تو یک ذره ای به نقصان است

۳. ش: حال.

۲. ش: بدین.

۱. مج، ش: دو نیم.

۵. ک: کفر.

۴. ک: بگو.

چو جام از می وصل تو تلخکامی نیست  
 ولی ز چنگ<sup>۱</sup> سپهرم هزار افغان است  
 بیان حالت خود می‌کنم<sup>۲</sup> به شیرینی  
 به پیش خسرو عالم که کهف کیهان است<sup>۳</sup>

## مطلع دوم

وجود بدر چنان<sup>۴</sup> در کمال<sup>۵</sup> نقصان است  
 که پیش بدر هلال آفتاب تابان است  
 چو صبح خواب و<sup>۶</sup> خورش نی و هردم<sup>۷</sup> از آهش  
 سیاه، آیینه<sup>۸</sup> ماه، همچو قطران است  
 ۳۷۵ ز لاغری مژه را ماند و چو مردم چشم  
 درون خانه خود هم به حيله گردان است  
 ضعیف‌تر شد از آن<sup>۹</sup> موی دیده‌ای که ز درد  
 در آب دیده خود خوار و زار و پنهان است  
 ز<sup>۱۰</sup> مردمک کم و چون مردم ار ردا پوشد  
 ز یک پر مگس<sup>۱۱</sup> هفت تاه<sup>۱۲</sup> خفتان است  
 درون پیرهش تب نیافت تا گیرد  
 اگرچه ناله نمودش که ره گریبان<sup>۱۳</sup> است<sup>۱۴</sup>

۱. ک: جنگ. ۲. ک: خود را بگو.  
 ۳. مطلع اول این قصیده فقط در «ک» و «ش» آمده است.  
 ۴. آ: جهان.  
 ۵. مج: کمان. ۶. مج: - و.  
 ۷. پا: نیست هر دم.  
 ۸. آ: ز آینه. ۹. مج، ک، ش: شده‌زان، مل: شد وزان.  
 ۱۰. مل: چو. ۱۱. آ: مگسی.  
 ۱۲. آ، ک، ش: هفت تایی.  
 ۱۳. ش: در گریبان؛ نش: ره بدینسان.  
 ۱۴. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مج» به عکس است.

چو بویش از سبکی با خودش بخواهد برد<sup>۱</sup>  
 به هر کجا که صبا را هوای جولان است  
 به شکل<sup>۲</sup> تار بریشم که در بر چنگ است ۳۸۰  
 نزار و زار و<sup>۳</sup> پراز تاب<sup>۴</sup> و سخت نالان است  
 ز رنج ریش<sup>۵</sup> که از نیش عقرب آمد<sup>۶</sup> بیش<sup>۷</sup>  
 ز درد خویش به خود بر چو<sup>۸</sup> مار پیچان است  
 کمان مثال<sup>۹</sup> از آن روی پشت او گشته است<sup>۱۰</sup>  
 که در میان دو بازوش زخم پیکان است  
 چو از گرانی رنجش سبکسری<sup>۱۱</sup> آورد  
 طیب گفت که این از خواص بحران<sup>۱۲</sup> است<sup>۱۳</sup>  
 حبیب گفت که<sup>۱۴</sup> آثار علت سوداست<sup>۱۵</sup>  
 حسود گفت که سرسام زهرافشان<sup>۱۶</sup> است  
 حکیم گفت که از روی وقت، طالع او<sup>۱۷</sup> ۳۸۵  
 چو زلف تیره و آشفته و پریشان است  
 قوی ضعیف شد و سخت سست نبض بقاش<sup>۱۸</sup>  
 لبش کبود<sup>۱۹</sup> شد و چشم او دگرسان است

۱. آ: خود او نخواهد برد؛ مل: با خود آب خواهد برد؛ پا: چو بوی از سبکی با خودش نخواهد برد؛ ک، ش: از سبکی‌ها به خود بخواهد برد؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است.  
 ۲. پا: رسم. ۳. ک، ش: -و.  
 ۴. پا: نزار زار تر از تاب سخت؛ آ، مج: نزار و زرد و پر از تاب؛ مل: نزار و زرد و پر از درد.  
 ۵. پا: نیش. ۶. آ: آید. ۷. ش: پیش؛ نش: مطابق متن.  
 ۸. آ، مج، ش: همچو. ۹. مج: کمان وار.  
 ۱۰. آ: پشت برگشته است؛ ک، ش: او خم گشت. ۱۱. مل: بیک سری.  
 ۱۲. مج: هجران. ۱۳. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مج» به عکس است.  
 ۱۴. مج: -که. ۱۵. ک، ش: صفر است. ۱۶. مج: عنبرافشان.  
 ۱۷. ک، ش: روی طالعش دیدم؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۸. آ: نبض معاش؛ ک، ش: سست شد نبضش؛ در «پا» «نبض» در حاشیه اضافه شده است.  
 ۱۹. آ: گشوده.

خبر به خسرو عالم رسید<sup>۱</sup> در ساعت  
 جواب گفت هنوزش بقا فراوان است  
 هنوز خاک درماش سرمه چشم است<sup>۲</sup>  
 هنوز ابر کف ماش<sup>۳</sup> آب احسان<sup>۴</sup> است  
 هنوز بر در داخل<sup>۵</sup>، دود گلخن ماش<sup>۶</sup>  
 سواد سلسله زلف شاهد جان است<sup>۷</sup>  
 ۳۹۰ دعاش<sup>۸</sup> کرد شهنش به حق<sup>۹</sup> که جان بخشش<sup>۱۰</sup>  
 شفافش ده که مرا بنده ای بسامان است  
 ز آب مرحمت خویش بخش برگ و نواش  
 که شاخ گلین دین را هزارستان است  
 شفافش داد هم اندر زمان خداوندش  
 که او به جان و دل و تن<sup>۱۱</sup> غلام سلطان است  
 عدو چو شمع<sup>۱۲</sup> از این سوز<sup>۱۳</sup> شد به گریه و<sup>۱۴</sup> بدر<sup>۱۵</sup>  
 ز مهر خدمت<sup>۱۶</sup> سلطان چو صبح خندان است  
 خدایگان جهان کز مهابت تیغش  
 میان هفت سپر آفتاب لرزان است  
 ۳۹۵ شهی که خاک در او به دیده شاهان  
 هزار بار<sup>۱۶</sup> فزونتر ز آب حیوان<sup>۱۷</sup> است

۱. آ: + و؛ مل: شد است.

۲. مل، مج: در پاش سرمه چشم است؛ ش: خاک در ماست سرمه چشمش.

۳. مل: پاش. ۴. مج، ک، ش، مل: حیوان. ۵. آ: ادحول.

۶. آ، نک: ماست؛ مج: ماش. ۷. پا: - هنوز بر در... شاهد جان است.

۸. ک، ش: دعای. ۹. مج: - به حق؛ در حاشیه «پا» افزوده شده.

۱۰. مج: جان بخشا. ۱۱. پا، مج: که او کنون به دل و جان.

۱۲. پا: شنید (حاشیه: چو شمع). ۱۳. آ: شور.

۱۴. آ: - و. ۱۵. مل: درد. ۱۶. پا: حضرت.

۱۷. آ: باره. ۱۷. مج: به از سرمه صفاهان است.

شهی که بر در او پرده‌دار، فغفور است  
 شهی که بر سر<sup>۱</sup> او چتردار، خاقان است<sup>۲</sup>  
 شهی که تابع امر<sup>۳</sup> خلیفه عهد است  
 شهی که رافع رایات<sup>۴</sup> شرع یزدان است  
 ز سطح دایره جاه او یکی<sup>۵</sup> نقطه  
 محیط نه ربض<sup>۶</sup> چارطاق ارکان است  
 چراغ دوده بهرام کاستان درش  
 فراز کنگره هفت‌طاق کیوان است  
 همیشه تا کمی مه ز قرب<sup>۷</sup> خورشید است  
 چنانکه راستی روز و<sup>۸</sup> شب به میزان است  
 همیشه تا که شهنشاه هند را که مه است  
 هزار کاسه زرین به گرد<sup>۹</sup> نه<sup>۱۰</sup> خوان است<sup>۱۱</sup>  
 به گرد درگهش از خیل خاکروبان باد  
 هر آنچه در خم نه‌طاق و<sup>۱۲</sup> هفت‌میدان است  
 به دست هر همه، فراشه<sup>۱۳</sup> از<sup>۱۴</sup> محاسن بدر  
 که او چو قلب اسد کلب راه دربان است<sup>۱۵</sup>

۱. پا: شهی بر زر. ۲. این بیت در حاشیه «پا» آمده است.  
 ۳. پا، مج: امرش. ۴. مج: آیات. ۵. پا: اوست یک.  
 ۶. مج، ش: + و. ۷. پا: قرص؛ مل: نور. ۸. آ: - و.  
 ۹. ک: مثال. ۱۰. ش: هر؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۱. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ش» به عکس است. ۱۲. آ، مل، مج: - و.  
 ۱۳. آ: بفراشته؛ مل: افراشته. ۱۴. آ، ک، ش: - از.  
 ۱۵. ک، ش: که او ز قلب اسد خاکروب دربان است؛ نش: مطابق متن.



### قصیده در صفت ماه رمضان و گریز به مدح ممدوح

آن ابروی زرین<sup>۲</sup> هلال رمضان است  
یا غنغب سیمین صنم<sup>۳</sup> تنگ دهان است  
یا یاره سیمی است<sup>۴</sup> که بر<sup>۵</sup> ساعد زنگی است<sup>۶</sup> ۴۰۵  
یا ماهی سیمی<sup>۷</sup> است که در<sup>۸</sup> نیل روان است  
یا زردقواره است که بر<sup>۹</sup> جیب کبود است  
یا بر سپر سبز<sup>۱۰</sup> ز بیجاده کمان است  
یا پاره الماس سر خنجر برق است  
یا آیینه‌ای از زره<sup>۱۱</sup> کاهکشان است<sup>۱۲</sup>  
یا ابروی زال است که بر<sup>۱۳</sup> شهپر عنقا است<sup>۱۴</sup>  
یا یَشک<sup>۱۵</sup> سیه<sup>۱۶</sup> پیل شهنشاه جهان است  
یا حلقه گوش شه<sup>۱۷</sup> اقلیم عراق است  
یا نعل سم مرکب سلطان زمان<sup>۱۸</sup> است  
بر خوان فلک در<sup>۱۹</sup> نظر مردم صائم ۴۱۰  
که قرص درست است و<sup>۲۰</sup> گهی نیمه نان است

۱. ک، ش: این. ۲. پا، مع: + که. ۳. آ، مل: بت.  
۴. مل، ش، حاشیه: پا: سیمین ست؛ ک: سیم است. ۵. مل، ک، ش: در.  
۶. مل: ساعد زرین. ۷. مل: سیم؛ مع: شیم؛ ش: سیمین.  
۸. پا: بر. ۹. ک، ش: در. ۱۰. پا: زرد.  
۱۱. آ: آینه ار ره؛ مل: آینه ار زره؛ مع: آینه زر که بر؛ در «پا» مخدوش است.  
۱۲. این بیت در «ک» و «ش» نیست؛ متن مطابق چاپ سنگی قصاید بدر چاچ و با توجه به «آ» و «مل» می باشد.  
۱۳. مل: در. ۱۴. مع: عقابست.  
۱۵. آ، مل: اشک؛ مع: گرگ؛ در «پا» مخدوش است (حاشیه: یشک).  
۱۶. ک، ش، حاشیه: پا: سر. ۱۷. آ: سر. ۱۸. ش: جهان.  
۱۹. آ: بر. ۲۰. مع، ک، ش: - و.

مُعرض مشو از مصحف سی‌پارهٔ روزه<sup>۱</sup>  
 کو<sup>۲</sup> بر ورق جرم تو طُغرای امان است  
 آبی مشو از نار صیام<sup>۳</sup> ای دل بیمار  
 کو<sup>۴</sup> در قدح قالب تو شربت جان است  
 آشفته مشو بیش<sup>۵</sup> ز گیسوی نگاران  
 کان<sup>۶</sup> مار سپاه است که در<sup>۷</sup> لاله‌ستان است  
 بردار دل از خال سپاه رخ جانان  
 کان ذرّهٔ دودی است که سوزندهٔ جان است  
 از نرگس خوبان مطلب داروی جانها<sup>۸</sup> ۴۱۵  
 کان جادوی مستی<sup>۹</sup> است که با تیغ و سنان است  
 در جنگ شو<sup>۱۰</sup> از چنگ که موربخته زالی<sup>۱۱</sup> است  
 کژگردن و<sup>۱۲</sup> یکپای<sup>۱۳</sup> که گیسوی<sup>۱۴</sup> کشان است  
 دف گوش دریده<sup>۱۵</sup> که به صد زخم<sup>۱۶</sup> تپانچه  
 در چوب<sup>۱۷</sup> کشندش<sup>۱۸</sup> که هم از راه‌زنان است  
 می آتش سرد است<sup>۱۹</sup> خردسوز میارش  
 کز وی همه بی‌آبی و<sup>۲۰</sup> صد رنج و<sup>۲۱</sup> زیان است<sup>۲۲</sup>

۱. مج: روز. ۲. پا: کین.  
 ۳. پا: آتش صوم؛ مل، مج: ماه صیام؛ نش: یاد صیام.  
 ۴. مج: گر. ۵. ک، ش: پیش.  
 ۶. آ: کو. ۷. پا: بر؛ مج: - در.  
 ۸. آ، مل، ک، ش: دلها. ۹. مج، ک، ش: مست است.  
 ۱۰. پا: - شو؛ مج: مشو. ۱۱. مج: - و.  
 ۱۲. مج: - و. ۱۳. مج: یکسان؛ ک، ش: یکساق.  
 ۱۴. مل: گیسوش. ۱۵. پا: دریدی.  
 ۱۶. پا، آ: یک زخم (حاشیة پا: صد)؛ مج: صد زخمه.  
 ۱۷. آ: جوف. ۱۸. ک: کشیدش.  
 ۱۹. آ، ک، ش: سردیست. ۲۰. مج: - و.  
 ۲۱. مج: - و. ۲۲. ترتیب سه بیت اخیر در «ک» و «ش» بدین گونه است: ۱، ۳، ۲.

بـآده ز خُـمی خواه که در میـکده او  
 نی مشربه نی ساغر و نی<sup>۱</sup> کام و<sup>۲</sup> زبان است  
 ۴۲۰ مطرب ز سرپرده سلطان ازل خواه  
 کز نغمه او جان و<sup>۳</sup> خرد در دوران<sup>۴</sup> است  
 خدمت به در بارگه<sup>۵</sup> پادشهی کن  
 کـانجا همه عدل<sup>۶</sup> و<sup>۷</sup> کرم و<sup>۸</sup> امن و امن است  
 سلطان سـلاطین جهان شاه مـحمّد  
 کـامروز کمین<sup>۹</sup> بنده او فخر زمان است  
 سر<sup>۱۰</sup> مائده عمر ورا خوانچه خورشید  
 صدسال دگر ضامن ماه رمضان است



### قصیده در بیان رفتن شب و آمدن روز و گریز به مدح ممدوح

دوش چو شاهد حبش آینه در دهان گرفت  
 مطرب پنج شویه را مهر سه خواهران گرفت  
 ۴۲۵ ترک نسیج پوش مه<sup>۱۱</sup> ترک کلاه زرد گفت<sup>۱۲</sup>  
 قطب چو<sup>۱۳</sup> ز اطلس سیه خرقة<sup>۱۴</sup> طیلسان گرفت  
 باز سفید<sup>۱۵</sup> شد نـهان زاغ سیاه از طرب  
 پر زد و<sup>۱۶</sup> بیضه‌های زر جمله در آشیان گرفت

۱. آ: بی مشربه و ساغر و بی؛ مل: نی مشربه و ساغر و نی؛ ک: نی مشرب و نی ساغر و نی، ش: نی مشربه و نی ساغر و نی.  
 ۲. پا، مج: -و.  
 ۳. مج: -و.  
 ۴. پا: ضربان؛ آ: ورد زبان؛ نش: دور زنان.  
 ۵. آ: بارگهی.  
 ۶. آ: عذر؛ ک: عزم؛ ش: عز. ۷. پا: -و.  
 ۸. مج: -و.  
 ۹. نش: کھین. ۱۰. مج، ک، ش: بر.  
 ۱۱. نش: چرخ.  
 ۱۲. پا: زرکرد؛ ک، ش: زرگرفت؛ نک، نش: مطابق متن.  
 ۱۳. ک، ش: -چو.  
 ۱۴. مج، ک، ش: + و. ۱۵. مج: سپید.  
 ۱۶. مل، ش: پر زده.



قرص شکسته می‌نهد بر سر سفره بیشتر  
 دور فلک که<sup>۱</sup> طشت زر از سر هفت خوان<sup>۲</sup> گرفت  
 کرد سپاه ترک را لشکر هند منهزم  
 مه چو خدایگان از آن ملک همه جهان گرفت  
 خیز که باز زر بر سر چتر نیلگون  
 گشت پدید و<sup>۳</sup> باز مرغ از غم دل فغان گرفت  
 داشت در آستین نهان<sup>۴</sup> یاره<sup>۵</sup> زرد<sup>۶</sup> آسمان ۴۳۰  
 صبح دریده جیب از آن<sup>۷</sup> دامن آسمان گرفت  
 صبح چو تاج زر گرفت از کف خازن فلک  
 سوی جناب شه<sup>۸</sup> شد و<sup>۹</sup> روی بر<sup>۱۰</sup> آستان گرفت  
 پادشه جماعتلا احمد موسوی لقا<sup>۱۱</sup>  
 آنکه همای چتر<sup>۱۲</sup> او بر سر مه مکان گرفت

### مطلع دوم

خیز که بره در دهن لاله زرفشان گرفت  
 لاله ز ژاله<sup>۱۳</sup> در چمن لؤلوی بیکران گرفت  
 بس که سحاب بحر و بر بر سر کوه موج زد  
 کشتی لعل پاره<sup>۱۴</sup> را بر سر بادبان<sup>۱۵</sup> گرفت

۱. مل: چو. ۲. «هفت خوان» در «پا» مخدوش است.

۳. آ: بدیده باز؛ مل، مج: -و؛ پا: «باز» در حاشیه صفحه اضافه شده.

۴. مج: نهان در آستین. ۵. آ، مج: پاره. ۶. پا: + ز.

۷. مج: زان. ۸. مل: شاه. ۹. مل: -و؛ مج: شده.

۱۰. پا: در. ۱۱. پا: موسی احمدی لقا (حاشیه: موسوی)؛ آ: موسی لقا.

۱۲. پا: خیر. ۱۳. مل: جاله.

۱۴. مل، نک، نش: باده؛ در «پا» مخدوش است. ۱۵. آ: نردبان.

۴۳۵ غنچه<sup>۱</sup> چو دید ز آینه سر مه کم و<sup>۲</sup> سفیده<sup>۳</sup> پر<sup>۴</sup>  
 حقه<sup>۵</sup> غازه در<sup>۶</sup> سر<sup>۷</sup> پنجه<sup>۸</sup> و سمه سان گرفت  
 گیسوی شب برابر قامت ترک روز شد  
 مهجه<sup>۹</sup> زردچهره<sup>۱۰</sup> را خود شرف این<sup>۱۱</sup> زمان گرفت<sup>۱۲</sup>  
 قد بنفشه چون سر زلف بتان شکسته شد<sup>۱۳</sup>  
 سرو پیاده<sup>۱۴</sup> جامه در نیل ز رنج<sup>۱۵</sup> آن گرفت  
 سرو روان ما نگر<sup>۱۶</sup> بر لب<sup>۱۷</sup> جوی دلبری  
 در خم سنبل دو ته گوشه<sup>۱۸</sup> ارغوان گرفت  
 مجمر باغ و<sup>۱۹</sup> بوستان از سر زلف آن پری است<sup>۲۰</sup>  
 لاجرم از برای آن نکهت بوستان<sup>۲۱</sup> گرفت  
 ۴۴۰ گل چو گشاد طشت زر<sup>۲۲</sup> صبح کشید تیغ خور<sup>۲۳</sup>  
 بلبل<sup>۲۴</sup> از این قبل مگر<sup>۲۵</sup> وقت سحر فغان گرفت  
 بلبله گفت از سرم نیمه چرا بریده شد<sup>۲۶</sup>  
 گفت قدح که مر تو را خون دل رزان گرفت  
 فاخته گفت بید را لرزه چراست در برت  
 گفت صبا که مر ورا رنج غم<sup>۲۷</sup> خزان گرفت

- |  |                         |   |
|--|-------------------------|---|
| ۱. نش: صبح.  | ۲. مج: - و.             | ۳. مج: سپیده.                                       |
| ۴. مل: بیش.  | ۵. آ، ک، ش، نک، نش: بر. | ۶. مج، نک، نش: سرش.                                 |
| ۷. مل، ک، ش: جبهه؛ مج: حبه.  | ۸. مل: آن.              | ۹. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است. |
| ۱۰. مل: باغ (حاشیه پا: پیاده)؛ نش: سیاه.   | ۱۱. مج: دید.            | ۱۲. آ: رنگ؛ پا: بهر.                                |
| ۱۳. آ، مج: روان عادل؛ ک، ش: روان عالمی؛ در «پا»: پیش از «نگر» ناخواناست، ظاهراً: من. | ۱۴. ش: سر.              | ۱۵. مج: خوشه.                                       |
| ۱۶. آ، او پرست؛ مل، مج، ش: آن پر است؛ نش: مطابق متن.                                 | ۱۷. آ: خور.             | ۱۸. مل: جاودان (حاشیه «پا»: بوستان).                |
| ۱۹. آ، مل: زر.   | ۲۰. مج: طبل.            | ۲۱. نش: بریده اند.                                  |
| ۲۲. مج: کمر؛ ش، نک: نگر؛ نش: مطابق متن.  | ۲۳. نش: بریده اند.      |   |
| ۲۴. پا: دل (حاشیه: غم).  |                         |   |

گفت سمن که لاله را خرقه چراست غرق<sup>۱</sup> خون  
گفت چمن که مرورا قهر خدایگان گرفت  
آنکه به روز معرکه فرق لوای رفعتش  
گوشه آفتاب را چون خط دلستان گرفت  
۴۴۵ تیر ز سهم نساوک جعبه انتقام او  
قامت خود<sup>۲</sup> هزار پی بر صفت کمان گرفت  
بر سر قصر قدرش از بیم<sup>۳</sup> مساس آسمان  
شکل خم هلال را<sup>۴</sup> قامت پاسبان گرفت  
راه پر از ستاره شد خنجر او چو برق زد<sup>۵</sup>  
خود قمر دوپاره شد سهم چو در کمان گرفت  
ای تو مهی که خنجرت صدمه<sup>۶</sup> هفت خوان شکست  
وی تو شهی که چاکرت ملکت هفت خوان<sup>۷</sup> گرفت  
قطره آب در بر<sup>۸</sup> بحر کف تو موج زد  
آتش غصه خصم را جمله<sup>۹</sup> خانمان گرفت<sup>۱۰</sup>  
۴۵۰ خامه زردجامه چون<sup>۱۱</sup> خصم تو کرد سرکشی  
دهر سیاه کرد رخ دهره سر زبان گرفت  
کلک هلال<sup>۱۲</sup> قامتت بهر صلاح ملک و<sup>۱۳</sup> دین  
از حبشه بلال<sup>۱۴</sup> اوش سجده کنان اذان گرفت

۱. مل، مج: غرقه. ۲. آ: او. ۳. پا: قدر قدرتش ميم.  
۴. ک: او. ۵. آ: برف را. ۶. مج: صدمت.  
۷. آ، ک، ش: خان؛ نش: مطابق متن. ۸. پا: + است.  
۹. آ: خان و مان؛ مل: خان و خان.  
۱۰. مصرع دوم در «ش» به جهت پارگی کاغذ معلوم نیست ولی از توضیحات چنین برداشت می شود که مطابق متن بوده است. ۱۱. آ: سان.  
۱۲. مل: سیاه. ۱۳. مج: - و.  
۱۴. مل: هلال.

برق سحاب خنجرت دید<sup>۱</sup> عدوی تیره دل<sup>۲</sup>  
 بر لب بام چشم از آن<sup>۳</sup> هر مژه ناودان گرفت  
 سبزه<sup>۴</sup> ز<sup>۵</sup> شاخ ارغوان<sup>۶</sup> ریخته آب<sup>۷</sup> زعفران<sup>۸</sup>  
 تیغ تو چون حسود را دل<sup>۹</sup> بدید و<sup>۱۰</sup> جان گرفت  
 پرچم بیرق تو شد گیسوی هفت خواهران<sup>۱۱</sup>  
 چون مه رایتت به خور روز و غا<sup>۱۲</sup> قران<sup>۱۳</sup> گرفت  
 ۴۵۵ ولوله چیست<sup>۱۴</sup> در جهان اینکه<sup>۱۵</sup> شهنشہ زمان<sup>۱۶</sup>  
 تیغ نفاذ عدل زد<sup>۱۷</sup> ملکت جاودان گرفت  
 تا که بود به هر سحر مشغله<sup>۱۸</sup> خروس<sup>۱۹</sup> صبح  
 اینکه عروس صبحدم مشعله در دهان گرفت  
 ورد زبان انس و جان باد همین که شاه هند  
 پایه تخت بخت را بر سر فرقدان گرفت



### قصیده در بیان اوصاف معشوق و تعریف بهار بوستان و گریز به مدح سلطان زمان

بیا ای مه که در گلبن<sup>۲۰</sup> نوای مرغ زار افتاد  
 ز افغان دل بلبل صدا در مرغزار افتاد

- |  |                      |                      |
|--|----------------------|----------------------|
| ۱. آ، مل: دیده.                                      | ۲. مج: تیر دل.       | ۳. ک، ش: زان.        |
| ۴. مج: نیزه.   | ۵. آ، ز.             | ۶. مج، ک، ش: زعفران. |
| ۷. مج: آمد.  | ۸. مج، ک، ش: ارغوان. | ۹. مل: تن.           |
| ۱۰. مج: -و.  | ۱۱. مج: اختران.      | ۱۲. آ، مل: دغا.      |
| ۱۳. پا: فغان.  | ۱۴. مج: جست.         | ۱۵. ک، ش: آنکه.      |
| ۱۶. مج: جهان.  | ۱۷. ک: او؛ ش: زو.    | ۱۹. پا: خروش.        |
| ۱۸. آ، پا، مج: مشعله (در حاشیه «پا» مشغله معنی شده). |                      |                      |
| ۲۰. ک، ش: گلشن.                                      |                      |                      |

به بوی مجمر لاله دل مرغ پری خوان<sup>۱</sup> را<sup>۲</sup>  
 دهد از سبزه آرامی<sup>۳</sup> سمن<sup>۴</sup> کو سایه دار<sup>۵</sup> افتاد  
 نمکدان زر<sup>۶</sup> از ماهی به سوی برّه مایل شد ۴۶۰  
 چه شورشها که در بازار گرم نوبهار افتاد  
 چو دل گل دید<sup>۷</sup> از شادی درون باغ جان بشکفت  
 چو گل زر دید از خنده ستان بر روی خار افتاد  
 میان شاهدان باغ ای سرو سهی اینک  
 بنفشه خادم<sup>۸</sup> کژگردن نیلی شاعر افتاد<sup>۹</sup>  
 خروس<sup>۱۰</sup> صبح اگر<sup>۱۱</sup> از لعل تاجی<sup>۱۲</sup> بر جبین دارد<sup>۱۳</sup>  
 عروس لاله را از مشک خالی<sup>۱۴</sup> بر عذار افتاد  
 تو را در غنچه نسرين است<sup>۱۵</sup> بر برگ سمن سنبل  
 از این غم لاله را از باد در سینه<sup>۱۶</sup> غبار افتاد  
 به قدّ چون سرو آزادی در آغوش<sup>۱۷</sup> از آن گیرم ۴۶۵  
 که این بنده ز راه بوسه<sup>۱۸</sup> دایم بر<sup>۱۹</sup> کنار افتاد  
 چمن را از گل و بلبل چو شد برگ و نوا حاصل  
 چو من او را هوای مدح شاه کامگار افتاد<sup>۲۰</sup>

۱. مل، ک، ش: نواخوان؛ نک، نش: مطابق متن.  
 ۲. پا: - را.  
 ۳. مج: سبزه آرای.  
 ۴. ک، ش، حاشیه «پا»: چمن؛ نک، نش: مطابق متن.  
 ۵. آ: سایه وار.  
 ۶. پا: زار.  
 ۷. مج: - دید.  
 ۸. ک، ش: خادمی.  
 ۹. پا: - میان شاهدان... شعار افتاد.  
 ۱۰. مج: خروسی.  
 ۱۱. مج، ک، ش: گر.  
 ۱۲. مل: تاج.  
 ۱۳. ک، ش: تاجی دارد او بر سر.  
 ۱۴. مل: داغی؛ مج: عالی.  
 ۱۵. آ، مج: + و.  
 ۱۶. پا: لاله را در سینه باد از (حاشیه: مطابق متن).  
 ۱۷. آ: سرو آزاد و در آنکو کشت.  
 ۱۸. آ، نش: تو شه.  
 ۱۹. پا: در.  
 ۲۰. ادامه این قصیده در «پا» نیست.

## مطلع دوم

چو دوش از سقف مینا رنگ طشت زرنگار افتاد  
 فلک را کاسه‌های نقره در دریای قار افتاد  
 دل دریا سوی لب بر که باز آن کشتی زرین  
 ز موج<sup>۱</sup> تیره دریای پر دُر بر<sup>۲</sup> کنار افتاد  
 به خشت خم<sup>۳</sup> عمارت کن سواد قلعه دل را  
 که خشت زرّ سرخ<sup>۴</sup> از برج این نیلی حصار افتاد  
 ۴۷۰ گل سیمین<sup>۵</sup> مه بشکفت چون ز ابر سیاه شب  
 هزاران قطره باران<sup>۶</sup> بر این نه<sup>۷</sup> سبزه زار افتاد  
 قمر در کهکشان مرغی است کش در آشیان شب  
 به گرد خرمن او<sup>۸</sup> ارزن زر بی شمار افتاد  
 از این خضرای پر عبهر چو شیر<sup>۹</sup> چرخ سر بر کرد  
 فلک مینای پرگوهر چو تیغ شهریار افتاد  
 محمّد شاه بن<sup>۱۰</sup> تغلق که در منشور امام او را  
 لقب سلطان اعظم خواند<sup>۱۱</sup> حاسد دلفگار افتاد

## مطلع سوم

ز دستش مرغ زرین را چو از<sup>۱۲</sup> منقار قار افتاد  
 سر زلف سیاه شب به مه بر تار تار افتاد

- |  |                  |              |
|--|------------------|--------------|
| ۱. مج: موی.                                | ۲. مل، ک، ش: در. | ۳. نش: غم.   |
| ۴. مج: بخ.                                 | ۵. آ: نسرين.     | ۶. ش: سيمين. |
| ۷. مج: بروی.                               | ۸. آ، مج: + را.  | ۹. مج: تير.  |
| ۱۰. آ: شاه دین (در حاشیه به خط دیگری: بن). | ۱۱. آ: + و.      |              |
| ۱۲. ک، ش: که در.                           |                  |              |

۴۷۵ ز تو قیعیش مشام روح سازد لخلخه آن دم  
 که بر نقره ز شاخ زعفران مشک تتر افتاد  
 به این مطلع که در تشبیه کلکش در خط آوردم  
 بر اینای زمانم تا قیامت اعتبار افتاد  
 حسود بادپیمایش که چون<sup>۱</sup> می خوار شرع آمد  
 چو آتش خاک بستر شد چو آتش چوب خوار<sup>۲</sup> افتاد  
 نیاز جیب خالی<sup>۳</sup> زد چو دامن بوسه بر پایش  
 طراز آستین وارش<sup>۴</sup> ز دست شه<sup>۵</sup> یسار<sup>۶</sup> افتاد  
 به دارالضرب سلطانی<sup>۷</sup> درم ریزان ملکش را<sup>۸</sup>  
 نقوش سگه نامش<sup>۹</sup> شه دار مدار<sup>۱۰</sup> افتاد<sup>۱۱</sup>  
 ۴۸۰ سیاووشی که صد افراسیابش حلقه در گوش است<sup>۱۲</sup>  
 فلک رخی<sup>۱۳</sup> که از لک بخشیش صد ننگ و عار افتاد  
 زهی آرش کمان رستم<sup>۱۴</sup> که سهم تیر تو چون دید  
 مه سیمین سپر در پای<sup>۱۵</sup> اسبت<sup>۱۶</sup> نعل وار افتاد  
 خدیو تاج دارانی و آن کوه همچو تیغ تو  
 دورویی کرد در ملکت سر او<sup>۱۷</sup> تاج دار افتاد  
 بنای قلعه قدرت<sup>۱۸</sup> چو مگه ثابت ارکان شد<sup>۱۹</sup>  
 صفای مشرب عیشت<sup>۲۰</sup> چو زمزم خوشگوار افتاد

۱. آ، مل: او. ۲. آ: چوب خار؛ مل: خون خوار؛ مج: چوب خور.  
 ۳. آ: خاکی؛ مل: بیازی حسب حالی؛ مج: نیازی حالی(؟)؛ نش: «نیازی» و «چاکی».  
 ۴. آ، مل، مج: آستین دارش. ۵. آ: شر. ۶. مل: نثار؛ آ: بیار.  
 ۷. آ: سلطان. ۸. مل، ش: ملکت را؛ مج: - ملکش را؛ نش: مطابق متن.  
 ۹. ش: نامت را. ۱۰. مل، مج: دارالمدار؛ ش: دار و مدار؛ نش: دارامدار.  
 ۱۱. این بیت در «ک» و «ش» بعد از «خدیو تاجدارانی...» آمده است.  
 ۱۲. آ: درگوشش. ۱۳. مج: تختی. ۱۴. مل: رستم کمان آرش.  
 ۱۵. مج: - در پای. ۱۶. مل: اسب؛ مج: آسیب. ۱۷. مل: سزای.  
 ۱۸. مل: عیشت. ۱۹. مج: بنای قلعه ثابت قدرت چونکه ارکان شد(؟).  
 ۲۰. مل: عشرت.

چو یک برج هزاراستون تو صد<sup>۱</sup> بیستون آمد  
 به سندان در او کوه را دعوی چه<sup>۲</sup> کار افتاد  
 به پیش آستان او<sup>۳</sup> به هفت اقلیم در رفعت ۴۸۵  
 چو هفتم چرخ کس نامد که با او در دوچار افتاد<sup>۴</sup>  
 از آن گل ز اطلس نه<sup>۵</sup> ته برون آرد زر دهده<sup>۶</sup>  
 که بازش در دل از سودای بزمتم خارخار افتاد  
 فلک شب با قمر می‌گفت سلطان زرفشانی کرد  
 مرا در جیب و در دامن<sup>۷</sup> درست زر هزار افتاد<sup>۸</sup>  
 الا تا زلف بگشاید نگار و عاشقان گویند  
 که بر روی قمر زنجیرهای مشکبار افتاد  
 سرای کبریایت را زگردون حلقه<sup>۹</sup> در باد  
 که بنیاد طرب آباد ملکت استوار افتاد  
 چو تیغ آفتاب از عدل عالم‌گیر و زر می‌بخش<sup>۱۰</sup> ۴۹۰  
 که بر فرق سرت پیوسته ظل کردگار افتاد  
 سخنهای مرا در گوش آرای خسرو عالم  
 کزین عقد گهر هر دانه شیرین گوشوار افتاد

۱. مج: چون. ۲. مج: چو؛ نش: ز. ۳. ش: تو.  
 ۴. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است. ۵. نک: ته.  
 ۶. ک: زرانده؛ نک: مطابق متن. ۷. ش: دامان.  
 ۸. ترتیب این بیت و بیت قبل در «مج» به عکس است. ۹. مل: زر.  
 ۱۰. آ: عالمگیر زربخشی؛ مج: چو تیغ آفتاب از عدل گیرد زر می‌بخش (۴).





قصیده در حمد ذات باری عزّ اسمه و ترغیب تعشّق به سوی او و  
مذمّت و بی‌ثباتی غیر او و گریز به مدح ممدوح

از نام تو بر<sup>۱</sup> کام و<sup>۲</sup> زبانها شکر افتد  
وز بوی<sup>۳</sup> تو در گلشن جانها شرر افتد  
بر یاد تو ناهید اگر چنگ سراید<sup>۴</sup>  
صد قطب به رقص آید و از<sup>۵</sup> چرخ در افتد  
خورشید چنان مست شد از ساغر مهتر<sup>۶</sup>  
کو را خبری نیست که بر بام و در افتد<sup>۷</sup>  
بهرام ز سهم تو چنان خسته که هر شام ۴۹۵  
بر چهره او خون جگر را گذر افتد  
هر دل که نشد تشنه دریای<sup>۸</sup> وصال  
سنگی است که در شعله نار سقر افتد  
وان جان که نشد سوخته آتش مهتر  
خاکی است که از قعر ثری بر اثر<sup>۹</sup> افتد<sup>۱۰</sup>  
در دایره مهر<sup>۱۱</sup> تو هرگز نشود جمع  
آن را که نظر بر ورق ماه و خور افتد<sup>۱۲</sup>  
چون صبح که زد یک نفس از سینه پر سوز<sup>۱۳</sup>  
کی<sup>۱۴</sup> میل به خواب آید و<sup>۱۵</sup> مهرش به خور افتد

۱. مج، ک، ش: در. ۲. مل، مج: -و؛ در «پا» نیز «و» خارج از سطر آمده.  
۳. نک: روی. ۴. حاشیه پا: نوازد. ۵. پا: وز.  
۶. مج: بزم. ۷. مج: از بام درافتد؛ این بیت در «ک» نیست ولی شرح آن آمده است!  
۸. پا: دیدار. ۹. پا: زیرتر.  
۱۰. این بیت در حاشیه «پا» آمده است؛ مل، آ: -وان جان که... بر اثر افتد.  
۱۱. آ: خط؛ این بیت در «مج» بعد از «بهرام ز سهم...» آمده است.  
۱۲. این بیت در «مج» بعد از «بهرام ز سهم...» آمده است. ۱۳. ک، ش: از پرتو نورت.  
۱۴. مج: کو. ۱۵. پا: -و؛ مل، مج: آرد.

۵۰۰ هر صیغ خطابی کندم مرغ سحرخوان<sup>۱</sup>  
 چون آتش وجدش همه در<sup>۲</sup> بال و<sup>۳</sup> پرافتد  
 کای بدر کلید در عرفان به کف آور<sup>۴</sup>  
 زان<sup>۵</sup> پیش که نه طارم شش روزه در افتد<sup>۶</sup>  
 اندیش<sup>۷</sup> از آن روز که از زلزله صور  
 مُنشَقّ شود این گنبد و این<sup>۸</sup> خشت زرافتد  
 تا چند تو را از هوس زلف دلارام  
 بر طشت زرافاز دانه عبهر<sup>۹</sup> دُرر<sup>۱۰</sup> افتد<sup>۱۱</sup>  
 زان زلف پریشان مشو انجم صفت از مهر  
 کان زلف نه شامی است که گرد<sup>۱۲</sup> سحر افتد  
 ۵۰۵ هندوی سیاهی است که از جنبش بادی  
 از کنگره ماه<sup>۱۳</sup> نگونسار در افتد  
 ابروش کمانی است که هر تیر کزو جست  
 تا پوست<sup>۱۴</sup> خبردار شود بر<sup>۱۵</sup> جگر افتد  
 وان<sup>۱۶</sup> خال بلایی است سیه کز سبب او  
 در عالم ایمان تو صد شور و شر افتد  
 کام<sup>۱۷</sup> لب شیرین خود<sup>۱۸</sup> ای دوست مکن تلخ  
 آن دم که تو را در<sup>۱۹</sup> قدح می نظر افتد

- |   |                    |                           |
|---|--------------------|---------------------------|
| ۱. مج: سحرخیز.                                | ۲. مج: بر.         | ۳. پا: - و.               |
| ۴. مج: آورد.                                  | ۵. پا: زین.        |                           |
| ۶. مج: روز برفتد؛ این بیت در حاشیه «مج» آمده. |                    | ۷. آ: بندیش.              |
| ۸. مج، ک، ش: آن.                              | ۹. نک، نش: عنبر.   |                           |
| ۱۰. ک، ش: گهر؛ نک، نش: مطابق متن.             |                    | ۱۲. مل، نک: گردش.         |
| ۱۱. این بیت در حاشیه «مج» آمده است.           |                    | ۱۵. ش: در؛ نش: مطابق متن. |
| ۱۳. آ: عرش.                                   | ۱۴. ک، ش: تا سینه. | ۱۸. آ: + و.               |
| ۱۶. مل: آن.                                   | ۱۷. ک، ش: + و.     |                           |
| ۱۹. آ، مج: بر.                                |                    |                           |

کان ماه دو هفته است که بر<sup>۱</sup> پنج هلالش<sup>۲</sup>  
 هر لحظه ورا جانب پروین سفر<sup>۳</sup> افتد  
 ۵۱۰ در میکده ای رو که یکی قطره ز<sup>۴</sup> جامش  
 بر<sup>۵</sup> عرش چکد<sup>۶</sup> تا به ابد بی خبر افتد  
 وز<sup>۷</sup> نغمه اُطروبه او چرخ زند رقص<sup>۸</sup>  
 رقصی که کلاه زرش از فرق سر افتد<sup>۹</sup>  
 ورا بر<sup>۱۰</sup> برد بوی بخارش<sup>۱۱</sup> به سر<sup>۱۲</sup> کوه  
 دامن به سر آید ز میانش کمر افتد  
 برگیر<sup>۱۳</sup> یکی را به دو در چار یکی کن<sup>۱۴</sup>  
 کز نه نودش جانب دو چل گذر افتد<sup>۱۵</sup>  
 در مجلس خسرو نه همانا<sup>۱۶</sup> که کسی را  
 زین قطعه شیرین هوسی<sup>۱۷</sup> بر<sup>۱۸</sup> شکر<sup>۱۹</sup> افتد  
 ۵۱۵ چون بدر میدان کاملم<sup>۲۰</sup> اندر ره انشا  
 در بحر سخن گر به<sup>۲۱</sup> از این در تر افتد<sup>۲۲</sup>

۱. پا: در؛ مج: یا. ۲. مل، ک، ش: هلالست؛ نک: مطابق متن.  
 ۳. ش: گذر. ۴. ش: - ز.  
 ۵. مج، ک، ش: گر. ۶. پا: فتد؛ مج، ک، ش: خورد.  
 ۷. مج: در. ۸. در «پا» بعد از «زند» خوانا نیست؛ ظاهراً: خوش.  
 ۹. ک، ش: برافتد؛ نش: مطابق متن. ۱۰. ک، ش، حاشیه پا: باد. ۱۱. مل: بهارش.  
 ۱۲. آ، حاشیه پا: بسوی. ۱۳. مج: بردار. ۱۴. مج: یکی رکن.  
 ۱۵. آ: - برگیر یکی را... چل گذر افتد. ۱۶. ک: بهمانا؛ نک: مطابق متن.  
 ۱۷. پا، مج، آ: هوس. ۱۸. آ: اندر. ۱۹. مل: دگر.  
 ۲۰. مج: کامله. ۲۱. پا: گرچه؛ مل: گریه.  
 ۲۲. آ: بدر افتد؛ ش: به بر افتد؛ ک: - چون بدر میدان... در تر افتد.



قصیده در بیان خندیدن مطلوب و اوصافش و گریستن خود

و گریز به مدح ممدوح

لعلت از خنده شکر از دُر تر برگیرد<sup>۱</sup>  
 جَزعم از گریه دُرر بر طبق<sup>۲</sup> زر گیرد  
 جز سر زلف تو بر عارضت ای حورسرسشت  
 ملک فردوس که دیده است که کافر گیرد  
 دلبر<sup>۳</sup> نرگس شوخ تو به چشم مردم  
 ترک مستی است که هندو بچه در برگیرد  
 چین زلف تو به هر حلقه که مشک افشان شد<sup>۴</sup>  
 ز آتش غم جگر سوختگان در گیرد<sup>۵</sup>  
 ۵۲۰ ای پری چهره که بر بوی<sup>۶</sup> وصال<sup>۷</sup> لاله  
 بر سر آتش تر دانه عنبر گیرد  
 ابروی طاق<sup>۸</sup> تو پیوسته به یک جفت<sup>۹</sup> کمان  
 بر سر چشمه نور<sup>۱۰</sup> آهوی عبهر گیرد<sup>۱۱</sup>  
 گوشه ماه فلک را چو خم طره تو  
 پرچم رایت سلطان مظفر گیرد

۱. مج: درر تر گیرد.  
 ۲. پا: گریه که دُرر بر طبق؛ آ: گریه ز در بر طبق؛ مج: گریه در زیر طبق.  
 ۳. آ: دلبریا؛ مج: دلبر از.  
 ۴. آ: شد مشک افشان؛ ک، ش: مشک افشانند.  
 ۵. ک، ش: برگیرد.  
 ۶. پا، آ، مل: روی؛ نک: مطابق متن.  
 ۷. نک: جمالت.  
 ۸. ک: طاق ابروی؛ نک: مطابق متن.  
 ۹. آ: خوب.  
 ۱۰. پا: خور.  
 ۱۱. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است.

## مطلع دوم

مرغ چون رقص‌کنان باز<sup>۱</sup> نوا برگیرد  
 لب پر از خنده کند صبح و<sup>۲</sup> دف زر گیرد  
 تا مگر دلشدگان را به کنار آید عمر<sup>۳</sup>  
 دهن بلبله هر دم لب ساغر گیرد  
 ۵۲۵ آسمان<sup>۴</sup> سفره گلریز چو<sup>۵</sup> بردارد صبح  
 در دهان خنده‌زنان<sup>۶</sup> قرص مزعفر گیرد  
 رومی زردسپر چرخ سیه‌جوشن را  
 به سر نیزه کلاه قمر از سر گیرد<sup>۷</sup>  
 آسمان پیشکش خسرو آفاق کند  
 زین زر صبح چو<sup>۸</sup> بر صهوة اشقر گیرد  
 حامی مرکز نه دایره مولی الخلفا  
 آنکه بر خلق خدا خُلق پیمبر گیرد  
 ذات او مُحیی آثار بنی‌عبّاس است  
 لیک در صفّ و غا تیغ چو حیدر گیرد  
 ۵۳۰ بر خط محور اگر حرز عزیمت خواند  
 سی و یک مهرة زَرین ز یک اژدر گیرد  
 ای که طاق در بارت که محیط فلک است  
 وتر<sup>۹</sup> قوس جلال از خط<sup>۱۰</sup> محور گیرد

۱. آ: با تو.

۲. مل: - و.

۳. آ: آرد باز؛ ک، ش: آید یار؛ نش: به نوا آرد باز.

۴. آ: که.

۵. پا: خنده‌کنان.

۶. مل: که.

۷. مل: در بر.

۸. ک، ش: جلالت خط؛ نش: مطابق متن.

۹. پا: ز آسمان.

۱۰. پا: از زر گیرد (حاشیه: از سر).

بیست و یک پیکر نورند در ایوان شمال  
 همه را رای تو از خاک فروتر گیرد<sup>۱</sup>  
 شاهد سلطنت<sup>۲</sup> خیمه زنگاری<sup>۳</sup> را  
 در عروسی بقا تکمه<sup>۴</sup> چادر گیرد  
 گر بشارت طلبد نور حقش پیش آید  
 ور ولایت طلبد ملک سکندر گیرد  
 به سر<sup>۵</sup> تیغ تو کاند<sup>۶</sup> صف میدان خلاف ۵۳۵  
 خصم بی دین تو بید است که خنجر گیرد  
 سر نهد خصم تو در<sup>۷</sup> پای تو از<sup>۸</sup> روی نیاز  
 تیغ تو لطف کند زود سرش برگردد  
 آن غزالی<sup>۹</sup> که ورا گرگ سحر پیش رو است<sup>۱۰</sup>  
 خانه در عهد تو در کام غضنفر گیرد  
 باز چتر تو به پرواز چو پر باز کند<sup>۱۱</sup>  
 آشیان بر سر نه قبه اخضر گیرد  
 سقف بالای گل افشان اولی اجنحه را  
 در خم سایه یک گوشه شهپر گیرد  
 بدر بر شاه زمین سمط لالی افشاند ۵۴۰  
 تا چو شاه فلکش در زر<sup>۱۲</sup> و<sup>۱۳</sup> زیور گیرد  
 پایه تخت مربع و شش باد فلک  
 تا خرد اعدل اشکال مدور گیرد

۱. ترتیب این بیت و بیت قبل در «مل» به عکس است.

۲. آ، نش: سلطنت؛ پا: سلطنت، به خط دیگری دو نقطه به آن اضافه شده.

۳. ک: زرنگاری. ۴. نک: یک ته؛ نش: در ته. ۵. مج: سپر.

۶. ش: اندر. ۷. آ، مل، مج: بر.

۸. مج: که. ۹. آ: غزالی. ۱۰. آ، مل: پیش گرفت.

۱۱. مل: زد. ۱۲. مل: زد. ۱۳. مل: - و.

خضم شه باد سیه روی و<sup>۱</sup> پریشان خاطر<sup>۲</sup>  
تا سر زلف شب از روی سحر برگیرد



قصیده در بیان برآمدن خطّ مطلوب و اوصافش و تباهی  
مصنّف در تعشّق او و رسیدن به درجه حقیقت  
از مجاز و گریز به مدح ممدوح

نبات سبز چو بر شکر تو پیدا شد  
عقیق ساده تو در پناه مینا شد  
به جز دهان تو در عین آفتاب که دید  
که ذره ای ز شفق مطلع ثریا شد  
۵۴۵ مه دوهفته شود از کنار شب پیدا  
شبت ز گوشه ماه دوهفته پیدا شد  
هلال راست تر از<sup>۳</sup> فرق بود پیوسته  
بگویمت که چو ابرو بخم چه معنا شد  
ز<sup>۴</sup> مهر زلف و رخت کرد عزم<sup>۵</sup> بیداری  
شبی درازتر از<sup>۶</sup> ماه دید دوتا شد  
دو ترک مست کمانها کشیده تا پس<sup>۷</sup> گوش  
که گرد چین سپه زنگ آشکارا شد  
ز سهمشان<sup>۸</sup> دل سرگشته و<sup>۹</sup> پریشانم  
به زیر مشک زره شکل ماه فرسا شد

۱. ش: - و. ۲. مج، ک: احوال. ۳. آ: راست ترا.  
۴. ش: به. ۵. پا: کرده عمر (حاشیه: بود)؛ مج: کرد عمر؛ آ، مل: کرد غمزه.  
۶. پا: دراز تو را. ۷. ک، ش: بن. ۸. آ: سهم آن.  
۹. آ، مج: - و.

۵۵۰ زُخت گلی است که در بوستان<sup>۱</sup> جانها رُست  
 لبَت مُلی است که داروی درد دلها شد  
 دهان توست که مویی ز ذرّه فرقش نیست  
 میان توست که کوهی<sup>۲</sup> به موی<sup>۳</sup> دروا شد  
 بریخت<sup>۴</sup> ابر دو چشمم بهار<sup>۵</sup> مروارید  
 تو را چو بر طرف لاله سبزه<sup>۶</sup> پیدا<sup>۷</sup> شد  
 تنم ز ضعف<sup>۸</sup> چنان<sup>۹</sup> شد که هر شبی تا روز  
 گرفته<sup>۱۰</sup> دامن آهم به طاق خضرا شد  
 دمم به بوی لبَت آتشی است در دهنم  
 که هر زبانه او افسر زبانا شد  
 ۵۵۵ گدای لعل تو بودم ولیک بی‌مَنّت  
 ز نقد عین خودم وجه زر مهیا شد  
 اگر جهان همه تن زر شود به جو نخرد  
 چو بدر مفلس درگاه حق تعالی شد  
 برای دولت دنیا و عزّت عقبا<sup>۱۱</sup>  
 توجّهش به جناب خدیو دنیا شد<sup>۱۲</sup>

## مطلع دوم

چو شاه شرق به سوی سریر جوزا شد  
 سپر به پیش کمان رفت و ترکش آرا<sup>۱۳</sup> شد

- |  |   |               |
|--|---|---------------|
| ۱. پا: گلستان.   | ۲. آ: کویی.                                 | ۳. میح: میان. |
| ۴. میح: + ز.   | ۵. مل: بحار.                                | ۶. مل: سبز.   |
| ۷. آ، مل: صحرا.  | ۸. پا، مل: ضعیف.                            | ۹. آ: توان.   |
| ۱۰. آ، میح: گرفت.  | ۱۱. آ، مل، میح، ک، ش: عزت دنیا و دولت عقبی. |               |
| ۱۲. پا: توجّهش به خدیو بلاد (۴) دنیا شد (حاشیة پا: توجّهش به جناب خدیو دانا شد). |   |               |
| ۱۳. میح: ترکش آسا.   |   |               |



نمی‌رسد به گریبانش دست زنگی شب  
 که<sup>۱</sup> ترک روز به غایت درازبالا<sup>۲</sup> شد  
 ۵۶۰ چه<sup>۳</sup> ساغری است زراندوده خور که از تف او  
 چو باد<sup>۴</sup> جمله تن آب<sup>۵</sup> آتش اجزا شد  
 چه دوستی است به ما جام باده را<sup>۶</sup> که مدام  
 ز دست می‌رود آن ساعتی که بی‌ما شد<sup>۷</sup>  
 میار<sup>۸</sup> بلبله کان رومی است خون‌آشام  
 که سجده‌هاش همه پیش پای ترسا شد  
 تو جام می ز خمستان لایزالی نوش  
 که خاک جرعه او جان<sup>۹</sup> جمله اشیا شد  
 مآب<sup>۱۰</sup> خود به جناب خدایگان می‌ساز  
 که کار و بار دو عالم بدو تولا شد<sup>۱۱</sup>  
 ۵۶۵ میان دایره حلقه در او عرش  
 به شکل نقطه موهوم ناهمایا<sup>۱۲</sup> شد  
 چو قصر حلم<sup>۱۳</sup> وی افکند سایه برگردون  
 خور از تحرک قسری<sup>۱۴</sup> خود مبراً<sup>۱۵</sup> شد  
 تویی که از کفت آزگدا توانگر شد  
 تویی که بر درت ایام پیر برنا شد

۱. مل: ز. ۲. ک، ش: بلند بالا. ۳. مج: چو.  
 ۴. آ: باد. ۵. مل: + و. ۶. مل: - را.  
 ۷. مج: می‌باشد. ۸. مج: میان. ۹. آ: جام.  
 ۱۰. آ: بآب. ۱۱. این بیت در حاشیه «پا» آمده و «بدو تولا شد» مخدوش است.  
 ۱۲. آ: ناهمانا؛ مج: ناهمایا.  
 ۱۳. آ، مل: حکم؛ در «پا» روی «حلم» خط خوردگی وجود دارد، ممکن است «حکم» به «حلم» تغییر یافته باشد.  
 ۱۴. آ: قسری. ۱۵. آ، مل: مهرا.

گرفت<sup>۱</sup> دست برادر برون گریخت اجل  
 از آن دیار که عدل تو کارفرما شد  
 لوای قدر<sup>۲</sup> تو سر ز<sup>۳</sup> آسمان چنان بر کرد<sup>۴</sup>  
 که افتراق دویی از میان جوza شد  
 ۵۷۰ چو دامن علمت<sup>۵</sup> رقص کرد بر سر غول  
 چو راقصش<sup>۶</sup> دهن مارِ چرخ مأوا شد  
 رسول عزم<sup>۷</sup> تو چون بر براق قدر<sup>۸</sup> نشست  
 نخست گام که زد بر ز اوج<sup>۹</sup> ادنی شد  
 علو قصر جلالت چنان غلو<sup>۱۰</sup> دارد  
 که آستان درش جفت طاق بالا<sup>۱۱</sup> شد  
 ز دستبرد تو آن دم که کلک زرداندام  
 سیاهروی و<sup>۱۲</sup> نگون سر به سان<sup>۱۳</sup> اعدا شد  
 ردای زر به کتف برفکنند<sup>۱۴</sup> یک هندو  
 ز زنگبار سوی چین به راه<sup>۱۵</sup> دریا شد  
 ۵۷۵ که در میان سه فندق یکی سیه بادام<sup>۱۶</sup>  
 دویده<sup>۱۷</sup> بر طبق ماه مست و شیدا شد  
 اگر چه دویم<sup>۱۸</sup> او را دو از یکی کم شد  
 یکیش آخر و<sup>۱۹</sup> مجذور دوش مبدا<sup>۲۰</sup> شد

- |                                 |                            |                    |
|---------------------------------|----------------------------|--------------------|
| ۱. آ، مج، ش: گرفته.             | ۲. آ: قصر.                 | ۳. پا: ترا.        |
| ۴. مل: افراخت.                  | ۵. پا: علمش.               | ۶. آ: راقص.        |
| ۷. مج: قدر.                     | ۸. پا: عدل.                | ۹. آ: رواق.        |
| ۱۰. مل: علو.                    | ۱۱. مل: والا.              | ۱۲. مل، ک، ش: -و.  |
| ۱۳. مج: سیاهرو و نگون سار همچو. | ۱۴. آ، ک، ش: برفکننده.     | ۱۶. پا: سیه اندام. |
| ۱۵. ک: ز دست.                   | ۱۷. پا: دو دیده؛ مج: دوید. | ۱۹. مج، ک، ش: -و.  |
| ۱۸. آ، ش: دوم.                  | ۲۰. ک: پیدا.               |                    |

چنان شکوه تو زد<sup>۱</sup> خیمه بر سر عالم  
 که ماه تاب نیارد به گرد دیبا<sup>۲</sup> شد  
 همیشه تا شه انجم در اوج<sup>۳</sup> رفعت خود  
 به فردخانه<sup>۴</sup> سرد<sup>۴</sup> وزیر تنها شد  
 رواق<sup>۵</sup> قلعه مرفوع قدرت ایمن باد  
 ز کسرها که در ایوان قصر<sup>۶</sup> کسری شد

۱۹

قصیده در بیان خریدن کنیزک گلفام شیرین کلام و گریز به

مدح سلطان و کنایه به طلب انعام قیمت آن از آن

۵۸۰ به باغ ملک یمینم<sup>۷</sup> گلی به بار آمد  
 که پیش عارض او ماه شرمسار آمد  
 ز مهر مشتری او شدم که آن مه را  
 نجوم زیر دو<sup>۸</sup> یاقوت آبدار آمد<sup>۹</sup>  
 کمند طرّه او بر کنار لاله<sup>۱۰</sup> تر  
 چو سنبل<sup>۱۱</sup> است که از باد<sup>۱۲</sup> بیقرار آمد  
 خدنگ غمزه او در خم کمان ابرو  
 ستاره ای است که در<sup>۱۳</sup> ماه نو به کار آمد

۱. پا: شد (حاشیه: زد). ۲. پا: دنیا.  
 ۳. ک، ش: ز اوج و. ۴. پا، مل: سردی.  
 ۵. مل: روان.  
 ۶. ک، ش: طاق.  
 ۷. حاشیه پا: یقینم؛ مل: همینم.  
 ۸. مل: ریزدو.  
 ۹. مج: - ز مهر مشتری... آبدار آمد.  
 ۱۰. مل: کناره لاله او؛ آ، مج: کناره لاله.  
 ۱۱. مج: سنبل.  
 ۱۲. مج: باده.  
 ۱۳. مل: با ماه (بالای آن: از)؛ مج: از ماه.

سواد خال رخس در بیاض دیده من  
 چو زنگی است که بر طرف لاله زار آمد  
 چو پسته گشت دل شوربخت من بریان ۵۸۵  
 که<sup>۱</sup> تنگ شکر او لعل دُر نثار آمد  
 شکسته شد دل خورشید همچو مه به دو نیم<sup>۲</sup>  
 به دست بدر در آن دم که آن نگار آمد  
 به چنگ طرّه او دل چنان مقید شد  
 که از سراچه دل ناله های زار آمد  
 چو شاخ مردی ما نرد امتحان دریاخت<sup>۳</sup>  
 بساط حسن ورا نقش دو سه بار آمد  
 قرار بیع<sup>۴</sup> به صدحیله گشت بر نهصد  
 اگرچه قیمت آن ماه<sup>۵</sup> صد هزار آمد  
 ۵۹۰ بدان خدای که در دامن فلک ز عطاش  
 هزار تنگه زر هر شب آشکار آمد<sup>۶</sup>  
 ز فیض مکرمتش حقه عقیق<sup>۷</sup> دهان  
 صدف مثال پراز درّ شاهوار آمد<sup>۸</sup>  
 به نعل سمّ سمندت<sup>۹</sup> که پیش گوهر او  
 درست مغربی شرق<sup>۱۰</sup> کم عیار<sup>۱۱</sup> آمد  
 که<sup>۱۲</sup> بدر<sup>۱۳</sup> بدره چو بگشاد نیم حاصل شد  
 که بود ضعیف کل آن دم<sup>۱۴</sup> که در شمار آمد

۱. مج: چو. ۲. مج: بدوشم.  
 ۳. پا: چو شاخ مردمی امتحان تو می باخت (؟)؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است.  
 ۴. آ: بیعه. ۵. ش: + و؛ نش: مطابق متن. ۶. پا: - بدان خدای که... آشکار آمد.  
 ۷. مج: + و. ۸. ترتیب این بیت و بیت قبل در «مل» به عکس است.  
 ۹. مج: سمندش. ۱۰. ک، ش: مهر. ۱۱. مج: مغزوی مشرق و کم عیار (؟).  
 ۱۲. آ: به. ۱۳. پا: بدره. ۱۴. مل: اندام.

هوای وجه زرم کرد زردروی چنان<sup>۱</sup>  
 که نقدِ عین روان گشت و<sup>۲</sup> در کنار<sup>۳</sup> آمد  
 ۵۹۵ ولی به وقت<sup>۴</sup> سحرگه<sup>۵</sup> که<sup>۶</sup> رومی خندان  
 گرفته<sup>۷</sup> خنجر زر سوی زنگبار آمد  
 ندای هاتف غیب از سرادقات جلال  
 به گوش<sup>۸</sup> هوش من خسته<sup>۹</sup> دلفگار<sup>۱۰</sup> آمد  
 که روی زرد مکن<sup>۱۱</sup> بدر<sup>۱۲</sup> قلب با خود دار  
 که وقت تربیت شاه کامگار آمد<sup>۱۳</sup>  
 خدایگان سلاطین دین محمد شاه  
 که بحر پیش کفش ساقط اعتبار آمد  
 شه<sup>۱۴</sup> ستاره سپاه<sup>۱۵</sup> آفتاب ماه<sup>۱۶</sup> کلاه<sup>۱۷</sup>  
 که ز آسمان لقبش ظلّ کردگار آمد  
 ۶۰۰ فلک جنیت خاصش شده است از سر مهر  
 که آفتاب بر او زین زرنگار آمد  
 بنای قلعه جاهش چنان رفیع افتاد  
 که قعر خندق او اوج نه حصار آمد  
 نهاد افسری از<sup>۱۸</sup> شاهوار مروارید  
 که او به بندگی شاه حلقه‌وار<sup>۱۹</sup> آمد

۱. پا: چنانکه؛ آ، ش: زرم زردروی کرد چنان؛ میج: زرم زردروی کرد چنانکه؛ ک: کرد روی من بچنان.

۲. ک: - و. ۳. مل: به کار. ۴. آ: برفت.

۵. پا: سحرگاه؛ میج: سحر. ۶. پا: - که. ۷. ک، ش: گرفت.

۸. میج: + و. ۹. آ: + و. ۱۰. پا: فگار.

۱۱. آ: بکن. ۱۲. میج، ش: + و.

۱۳. این بیت در متن «پا» با جابجائی «بدر» و «قلب» مقدم بر بیت قبل آمده؛ ولی در حاشیه، مطابق متن ثبت شده است. ۱۴. میج: شب. ۱۵. ک، ش: سپه.

۱۶. میج: بدر. ۱۷. ش: رکاب. ۱۸. پا، آ، مل، میج، ک: افسر زر.

۱۹. آ، ک، ش: حلقه‌دار؛ نش: حلقه‌وار؛ میج: قلعه‌دار؛ حاشیه پا: تاجدار.

به حلقه‌ای که سران گوش استماع نهند<sup>۱</sup>  
چو نعل اسب<sup>۲</sup> شه این دانه گوشوار آمد

۲۰

قصیده در بیان اوصاف مطلوب و گردیدن صبح و ترغیب آن  
به سوی می‌نوشی و بیان تپش خود در شبهای هجران  
و گریز به مدح ممدوح

چویار پاره<sup>۳</sup> شب را بر<sup>۴</sup> آفتاب نهد  
ز مشک حل شده بر روی ماه تاب<sup>۵</sup> نهد  
شفق به سوی<sup>۶</sup> ثریا روان شود آن دم  
که<sup>۷</sup> ماه بر لب<sup>۸</sup> خود ساغر شراب نهد  
زهی<sup>۹</sup> مهی که شکرخنده تو پروین را  
میانه دوهلال از شفق نقاب نهد  
به کوی مصطبه<sup>۱۰</sup> رو پیش از آنکه دست<sup>۱۱</sup> سحر  
طفاوه<sup>۱۲</sup> بر در<sup>۱۳</sup> طربال<sup>۱۴</sup> هفت باب<sup>۱۵</sup> نهد<sup>۱۶</sup>

- |  |  |                                |
|--|--|--------------------------------|
| ۱. مج: کنند.                             | ۲. پا: کو است (۴).                             | ۳. آ: پاره پاره؛ مل: یار یاره. |
| ۴. مج: در.                               | ۵. مج: آفتاب.                                  | ۶. پا: بر روی؛ مج: بروی.       |
| ۷. مج، ک، ش: چو؛ نش: مطابق متن.          | ۸. آ: سر.                                      |                                |
| ۹. ک، ش: تو آن.                          | ۱۰. پا: میکده (حاشیه: مصطبه).                  |                                |
| ۱۱. پا، مل: وقت.                         | ۱۲. پا، مل: طغاره؛ حاشیه پا: پیاله؛ نش: نقاره. |                                |
| ۱۳. آ: سر.                               | ۱۴. نش: غربال.                                 |                                |
| ۱۵. پا: هفت ناب؛ آ: هفت باب؛ نش: هفت آب. |  |                                |
| ۱۶. نش: +                                |  |                                |

هزار خوشه پروین ز آفتاب نهد

هلال یکشبه را چون قریب بدر کنی  
شارح تصریح کرده که در بعضی نسخ نیست.

ز مهر آیینه لولی زن<sup>۱</sup> سفیده فروش<sup>۲</sup>  
 ز فرق خود قَصَب زرد ماهتاب نهد  
 شود خروس خروشان چو چرخ<sup>۳</sup> طوطی رنگ  
 هزار بیضه به زیر پر غراب<sup>۴</sup> نهد  
 ۶۱۰ تو خون دختر رز خور که بی تو دور فلک  
 پیاله بر کف ایام بی حساب نهد<sup>۵</sup>  
 اگر ز گوشه ماه تو شب دمد روزی  
 چه داغها که<sup>۶</sup> غمت بر دل خراب نهد  
 شب فراق تو چشمم جز این چه کار کند  
 که گرد سفره زر کاسه های آب نهد  
 به جز دو هندوی سیمین قبای من نبود  
 کسی که بر طبق زر در خوشاب نهد  
 چو بدر از لب تو کام خود<sup>۷</sup> ندید آن به  
 که روی سوی<sup>۸</sup> در شاه کامیاب نهد  
 ۶۱۵ خدایگان جهان فخر آل بهرامی  
 که مشتری لقبش شاه مه جناب<sup>۹</sup> نهد  
 روایح رَوَحَات ضریبتش به اثر<sup>۱۰</sup>  
 عُذوبت<sup>۱۱</sup> ضَرَبی در فروع صاب<sup>۱۲</sup> نهد<sup>۱۳</sup>

۱. پا: لولی وش؛ (حاشیه پا: مطابق متن).  
 ۲. پا، ش: سفیده فروش.  
 ۳. مل: صبح.  
 ۴. نش؛ عقاب.  
 ۵. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مل» به عکس است.  
 ۶. ک: ز؛ نک: مطابق متن.  
 ۷. مج: دل.  
 ۸. مج، ک، ش: رو بسوی.  
 ۹. ک، ش: مه رکاب.  
 ۱۰. آ: خرابیش باثر؛ مل: درجات ضرابتش باثر؛ مج: عزجات ضرابتش باثر.  
 ۱۱. ک: حلاوت.  
 ۱۲. آ: عذاب داب؛ مج: فروع حاب.  
 ۱۳. پا: - روایح روحات... فروع صاب نهد.

به گنج دست شه آن زردرنگ افعی چیست  
 یکی هلال که بر مه ز شب خضاب نهد<sup>۱</sup>  
 تویی که منقل سیمین مه بر آتش خور  
 ز مهر<sup>۲</sup> بزم تو قلب اسد کباب نهد  
 صنم<sup>۳</sup> ز خط تو توحید بر زبان راند<sup>۴</sup>  
 ستم ز خامه<sup>۵</sup> تو تیغ<sup>۶</sup> در قراب نهد  
 ۶۲۰ ز لطف مخترعات روایت تو سروش  
 اساس وحی سوی پنجمین کتاب نهد  
 به خاک<sup>۷</sup> پای<sup>۸</sup> تو کآن آتشی که آبی شد  
 سزاست پیش تو گر روی بر تراب نهد  
 ز مهر بزم تو<sup>۹</sup> در پیشگاه خیمه سبز  
 سپهر کرسی زرین آفتاب نهد<sup>۱۰</sup>  
 شریک حزم<sup>۱۱</sup> تو جز<sup>۱۲</sup> قاف کس نشان نهد  
 وشیک<sup>۱۳</sup> عزم تو در قطب انقلاب نهد  
 به دور عیش تو مرعش حمامه<sup>۱۴</sup> را از امن  
 تذرو عدل تو بر هامة<sup>۱۵</sup> عقاب نهد<sup>۱۶</sup>  
 ۶۲۵ و بیص<sup>۱۷</sup> خنجر تو از خواص آب حیات  
 هزار تعبیه در لَمعه سراب نهد

۱. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مَج» به عکس است.  
 ۲. ک، ش: بهر.  
 ۳. مل: منم.  
 ۴. مل: رانم.  
 ۵. مَج: خانه.  
 ۶. پا: تیغ تو.  
 ۷. آ: یاد.  
 ۸. پاک.  
 ۹. مَج: - تو.  
 ۱۰. این بیت در مَج پس از «به دور عیش... آمده است.  
 ۱۱. ک، ش: حلم؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۲. پا: چون.  
 ۱۳. آ: رشیک؛ مَج: و شک.  
 ۱۴. آ، مَج: مرعیش ها مه؛ ک، ش: مرعیش خانه.  
 ۱۵. آ: در سایه.  
 ۱۶. نش: بدور عدل تو حمامه در پر شاهین  
 ۱۷. پا: ز بیض؛ آ: دبیض؛ مل، مَج: ز فیض.  
 تدور مسکنی در سایه عقاب نهد (؟)



همیشه تا که یکی چین زلف یار از مشک  
 به گرد یاسمن تر<sup>۱</sup> هزار تاب نهد  
 همیشه تا طبق سبز، کاسه زر را  
 میانه چیه<sup>۲</sup> ناهید وقت آب نهد  
 لوی قدر تو را آنچنان جلالت باد  
 که بر کناره مه گوشه طناب نهد



### قصیده در بیان عشرت و بشارت رسیدن خلعت و فرمان شاه روم

و گریز به مدح ممدوح که محمد شاه تغلق است

جبرئیل از طاق گردون آبشروا<sup>۳</sup> گویان رسید  
 کز خلیفه سوی سلطان خلعت و فرمان رسید  
 همچنان کز بارگاه کبریای لایزال<sup>۴</sup> ۶۳۰  
 از پی عَزَّ مُحَمَّدَ آیت قرآن رسید  
 مر سلیمان را که کوس رَبِّ هَبْ لِي زِدْ نَحْسْت  
 سر به مهرش مصحف از داوود خوش الحان رسید  
 شاه را بر<sup>۵</sup> کَلَّ عَالَمِ حَکْمِ مَطْلُوقِ دَادِ اِمَامِ  
 وین<sup>۶</sup> خبر بر هفت<sup>۷</sup> کشور بر همه شاهان<sup>۸</sup> رسید  
 نسخه فرمان شاهان جهان منسوخ شد  
 کاصل توقیعات دارالملک جاویدان رسید

۱. آ: تو.

۲. آ: حد.

۳. نک، نش: بشروا؛ در «آ» «ابشروا» به خط دیگرست.

۴. پا: ذوالجلال (حاشیه: لایزال).

۵. آ: چون.

۶. ش: این.

۷. مل، ک، ش: در.

۸. مع: عالم (?).

جاه<sup>۱</sup> حاسد را چو چاه یوسفی<sup>۲</sup> بی آب کرد  
 خلعت مصری که از کنعان به هندستان رسید<sup>۳</sup>  
 حاسدا، آتش نژادا<sup>۴</sup> خاک بر سر کن چو باد ۶۳۵  
 کز خضر سوی سکندر چشمه حیوان رسید<sup>۵</sup>  
 ملک را بازو قوی شد دین سرافرازی نمود  
 شرع را حرمت<sup>۶</sup> فزود و رونق ایمان رسید<sup>۷</sup>  
 کیش داران ضلالت را هوای دین گرفت  
 پیشوایان شریعت را حیات جان رسید  
 راست عید مؤمنان آمد که هر سالی دو بار  
 از امیرالمؤمنین خلعت سوی سلطان رسید  
 زان نثارها که بر فرق رسولان کرد شاه  
 چرخ را از تنگه های لعل نه انبان<sup>۸</sup> رسید  
 آسمان با هفت دامن از طرب<sup>۹</sup> در چرخ شد<sup>۱۰</sup> ۶۴۰  
 صبح با یک طشت زرین آستین افشان<sup>۱۱</sup> رسید<sup>۱۲</sup>  
 آن یکی پیغمبر است و آن دگر<sup>۱۳</sup> باشد رسول  
 نیست کفر این می توان بر سر این برهان رسید<sup>۱۴</sup>  
 هم به تاریخی که مه بر<sup>۱۵</sup> سال هفصد<sup>۱۶</sup> شد فزون  
 زین سفر ماه محرّم سابق شعبان رسید

۱. آ: چاه. ۲. آ، مع: یوسفش.  
 ۳. این بیت در «ک» بعد از «ملک را بازو...» آمده است. ۴. آ: آتش نهادا.  
 ۵. دو بیت اخیر در «ش» جابجاست.  
 ۶. مع: رونق؛ پا: روشن (ذیل آن: حرمت).  
 ۷. دو بیت اخیر در «پا» جابجاست.  
 ۸. ک، ش: نه دامان. ۹. پا: تو؛ آ: - از طرب؛ مل: در تردد؛ مع: زودتر؛ نک: دُر برفت و.  
 ۱۰. پا: چرخ کبود؛ مل: خرج شد؛ نک: چرخ زد.  
 ۱۱. مل: بر سرش پنهان.  
 ۱۲. ترتیب این بیت و بیت قبل در «آ» به عکس است. ۱۳. مل: وان یکی.  
 ۱۴. پا: می توان گفتن که این برهان رسید (حاشیه: می توان بر سر این پنهان رسید)؛ آ، مل: پنهان رسید.  
 ۱۵. پا، نش: ماه از؛ نش: نه بر. ۱۶. آ، مل: هفتصد.

راست گویم ماه حق سوی جناب ظلّ حق  
صبح وار از آفتاب ملک و<sup>۱</sup> دین خندان رسید  
دف به کف بریط<sup>۲</sup> به دوش اطروبه وحدت<sup>۳</sup> به چنگ  
رقص زن مانند چرخ از صاحب دوران<sup>۴</sup> رسید  
۶۴۵ قبه چتر سیاه<sup>۵</sup> آل بهرام این زمان  
بر سر ایوان هفتم طارم کیوان رسید<sup>۶</sup>  
آفتاب ظلم بر چرخ تغلب<sup>۷</sup> تیز<sup>۸</sup> بود  
رفت تاب تیغ او چون<sup>۹</sup> سایه یزدان رسید  
آستین عدلش از نه دامن افلاک خواست  
عذر هر تابی که از مهتاب برکتان رسید  
از تعجب گفته اند اسب<sup>۱۰</sup> سلیمان است<sup>۱۱</sup> باد  
تا به یکروزه<sup>۱۲</sup> دو ماهه راه را بتوان رسید  
این عجب تر بین که یکران شهنشه دم به دم  
چار ماهه بعد را در یک قدم آسان رسید  
۶۵۰ از سم یکران او گاو زمین آن بار یافت  
کز فشارش چون طبق در<sup>۱۳</sup> پای او کوهان رسید  
گرد سمش توتیا<sup>۱۴</sup> در چشم مهر و مه فشاند  
صیت نعلش هم به گوش قیصر و خاقان رسید

۱. پا، مل، مج: - و. ۲. آ، مل، مج، ک، نش: رایت.

۳. مل: حدت؛ مج: بریط (حاشیه مج: وحدت). ۴. پا: دیوان.

۵. مج: سیه از. ۶. این بیت در «مل» مقدم بر بیت قبل است.

۷. مج: تظلم. ۸. آ: تیر.

۹. پا: رفت تاب او چو نور از (حاشیه: مطابق متن).

۱۰. مج: است؛ حاشیه پا: آب؛ ش: کاسب. ۱۱. ش: بود.

۱۲. ک: یک روزی. ۱۳. ک، ش: بر. ۱۴. پا: طوطیا.

بدر ناگه شمع بزم شاه را گفت آفتاب  
 شمع را بر سر ز غیرت آتش سوزان رسید  
 لاف رفعت می‌زدی با<sup>۱</sup> فرق گرزش لاجرم  
 سرزنشهای گران بر چرخ سرگردان رسید  
 از بن دندان برون شد آرزوی تخت عاج  
 چون نشست خصم بر پیل از سر دندان رسید  
 هر که از حکم چو تیرش گوشه‌گیرد<sup>۲</sup> چون کمان ۶۵۵  
 زود ترکش گیر کان<sup>۳</sup> بدکیش را قربان رسید  
 کوه را کاهی<sup>۴</sup> شمر آن دم که صور افغان گرفت<sup>۵</sup>  
 بیشه را یک ریشه دان چون تیشه بزّان رسید  
 درد اسلامی که در<sup>۶</sup> دل داشت شاهنشاه هند  
 از ولیّ المسلمین آن<sup>۷</sup> درد را درمان رسید<sup>۸</sup>  
 آسمان تا خلعت عبّاسیان در بر کشید  
 شاه مشرق را چو مه یک<sup>۹</sup> نوبت جولان رسید  
 از خلیفه بر توالی باد سلطان را<sup>۱۰</sup> خِلع<sup>۱۱</sup>  
 همچنان کز مهر انور بر مه<sup>۱۲</sup> تابان رسید  
 کافر گر در سرابستان هندستان چو بدر ۶۶۰  
 طوطی زیبا و<sup>۱۳</sup> قرآن‌خوان<sup>۱۴</sup> معنی دان رسید<sup>۱۵</sup>

۱. مل: بر. ۲. آ: گوشه‌گیری. ۳. پا، مل: چون.  
 ۴. مل: کاه. ۵. پا: کند. ۶. مج: بر.  
 ۷. پا، ک: این.  
 ۸. این بیت در «آ» بعد از «آسمان تا...» و در «مل» و «ک» و «ش» بعد از «از خلیفه...» آمده است.  
 ۹. مل: نک. ۱۰. آ: -را.  
 ۱۱. ک، ش: خلاع؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۲. آ: انوار مه. ۱۳. مل، مج: زیبای؛ ک، ش: گویا و.  
 ۱۴. آ، ک: + و. ۱۵. این بیت در «ک» و «ش» بعد از «آسمان تا...» آمده است.

دوش کز دوش<sup>۱</sup> سحر<sup>۲</sup> گیسوی شب یک سو فتاد<sup>۳</sup>  
 این خطاب خوش به گوش هوش این پژمان<sup>۴</sup> رسید  
 شاد باش ای بدر کز فضل اله و<sup>۵</sup> بذل شاه  
 محنت دوران گذشت و<sup>۶</sup> نوبت احسان رسید



### قصیده در بیان جلوه کردن شاهد خورشید و ترغیب آرایش و

#### می‌نوشی به مطلوب و گریز به مدح ممدوح

مهچۀ زرین نمود جبهه<sup>۷</sup> صبح ای نگار<sup>۸</sup>  
 خیز<sup>۹</sup> ز مه برفکن سلسله مشکبار  
 ترک تو گر یک نظر افکند آید پدید  
 زین دو عروس حبش بچۀ رومی هزار  
 ۶۶۵ مردم دیده<sup>۱۰</sup> تویی دور ز چشمم مرو  
 آب ز رویم مبر<sup>۱۱</sup> هر نفسی اشکوار<sup>۱۲</sup>  
 در شکن زلف خویش با همه آشفتنگی  
 این دل سرگشته را بیش پریشان مدار  
 بو که به باغ وصال سرو تو آید به بر  
 ناشده روی تو را دامن گل زیر خار  
 مورچۀ زرد شد پیکر من تا تو را  
 مار سیه حلقه زد بر طرف لاله زار

۱. مل: گوش. ۲. پا: فلک (حاشیه: سحر). ۳. آ: نهاد.

۴. پا: حیران (حاشیه: پژمان). ۵. پا: -و. ۶. ک: گذشته؛ ش: به سر شد.

۷. نش: خیمه. ۸. مج، ک، ش: آشکار. ۹. پا: +و.

۱۰. مج: چشمم. ۱۱. حاشیه پا: مریز.

۱۲. پا: ای اشکبار (حاشیه: مطابق متن)؛ ک، ش: نفس از اشکبار؛ نک: مطابق متن.

جَزَعِ مَرَا دُرِّا تَر بَر زَبِر طَاس<sup>۲</sup> زَر  
لَعْل تَو رَا دَر شُكْر عَقْد دُر اَبْدَار<sup>۳</sup>

## مطلع دوم

۶۷۰ هیچ کمان دیده‌ای گوشه تیر ای نگار  
کز سپر زر شود خانه او چون<sup>۴</sup> نگار<sup>۵</sup>  
گشت ز دِق<sup>۶</sup> در گداز رومی شمشیر باز<sup>۷</sup>  
در ورم افتاد باز زنگی<sup>۸</sup> آینه دار<sup>۹</sup>  
فرق سحر دیر یافت شانه زرین از آنک  
سر<sup>۱۰</sup> به درازی کشید شب چو سر زلف یار  
مرغ صراحی طلب کز طرب مرغ صبح  
باز شد از حلق زاغ بیضه زر آشکار<sup>۱۱</sup>  
بلبله مرغی است کش<sup>۱۲</sup> از تک<sup>۱۳</sup> چشم تذرو  
جام برون آورد ارزن زر<sup>۱۴</sup> بی شمار  
۶۷۵ صبح دویم<sup>۱۵</sup> تیغ زد<sup>۱۶</sup> یک دم از آن خون طلب  
کو ببرد در<sup>۱۷</sup> نفس<sup>۱۸</sup> ز آینه دل غبار

۱. ش: لعل؛ نش: مطابق متن. ۲. مج، ک، ش: طشت.

۳. این بیت در «پا» بعد از «هیچ کمان دیده‌ای...» آمده است.

۴. ک، ش: خون؛ نک، نش: مطابق متن. ۵. پا، مل: بهار (حاشیه پا: نگار).

۶. آ: دف. ۷. آ: شمشیر زن. ۸. آ: در دم باده بار لولی.

۹. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است. ۱۰. پا، مل: شب.

۱۱. آ، مل، مج: - مرغ صراحی طلب... بیضه زر آشکار؛ در «پا» ترتیب این بیت و بیت بعد به عکس است.

۱۲. مل: کیش. ۱۳. پا، مل: سر؛ مج، حاشیه پا: ته؛ نک: چه.

۱۴. آ: پر؛ ک، ش: تر. ۱۵. مج، ک، ش: دوم. ۱۶. آ: تیغ زن.

۱۷. پا: یک. ۱۸. مل: دمی.

آتش تر<sup>۱</sup> ز آب خشک سوی شکر بر که نیست<sup>۲</sup>  
 خشک و تر این جهان همچو جهان پایدار<sup>۳</sup>  
 سر ز خط می مگیر کآیت او روشن است<sup>۴</sup>  
 تا نشوی چون قلم سرزده روزگار  
 هست جهان برگذار<sup>۵</sup> اینک<sup>۶</sup> از این روی صبح  
 کشتی رومی کشد<sup>۷</sup> بر لب<sup>۸</sup> دریای<sup>۹</sup> قار  
 زین زراندوده<sup>۱۰</sup> یافت صهوه صبح این زمان<sup>۱۱</sup>  
 از پی آن تا شود خسرو مشرق سوار

## مطلع سوم

۶۸۰ پنج مه نونگر حامل یک زردمار  
 مورچه آشفته بین در پی او صد قطار<sup>۱۲</sup>  
 بوسه<sup>۱۳</sup> دهد ماه را هندوی زرین لباس  
 سجده کند<sup>۱۴</sup> سیم را رومی عودی<sup>۱۵</sup> ازار  
 چون به سر نیزه ای<sup>۱۶</sup> دود<sup>۱۷</sup> برآرد ز<sup>۱۸</sup> چین<sup>۱۹</sup>  
 از ره دریا رود باز سوی زنگبار

۱. پا: دل. ۲. ک، ش: هست. ۳. ک، ش: بیمدار.  
 ۴. آ: ما مگیر کاتب او روشن است؛ مل: کاینه روشن است؛ مج: کایت روشن است.  
 ۵. مج، ک، ش: برگذر؛ مل: برکه ای. ۶. پا: اینکه؛ ک، ش: بین که.  
 ۷. آ، مل: کشید؛ مج، ک، ش: زر می کشد. ۸. پا: سر.  
 ۹. مج: دریا و. ۱۰. پا: زر آلوده. ۱۱. ک، ش: صهوه یکران صبح.  
 ۱۲. مج، ک، ش: هزار. ۱۳. پا: نور. ۱۴. مج: کنم.  
 ۱۵. مج: عیدی. ۱۶. ش: تیره ای؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۷. مج: رود. ۱۸. آ، مل: به.  
 ۱۹. پا: نیزه دو درخت بر آرد ز چین (؟).

طفل به<sup>۱</sup> سودای شیر گریه کند باک نیست  
 شب چو به روز آورد زرد<sup>۲</sup> شود هم نزار  
 در<sup>۳</sup> پس مجذور دو، نیمه پنجه شمر  
 سیوم<sup>۴</sup> او خود یکی ست<sup>۵</sup> یعنی دو چاربار  
 ریخته<sup>۶</sup> بر برف خشک ابر سیه برقوش<sup>۷</sup> ۶۸۵  
 چون به برش درکشید بحر کف شهریار  
 مهر منوچهر چهر، آرش ابرش سپهر<sup>۸</sup>  
 جعفر<sup>۹</sup> فغفور، داور دارا مدار<sup>۱۰</sup>  
 شاه محمدلقب احمد حیدر حسب<sup>۱۱</sup>  
 آن<sup>۱۲</sup> به امام زمان بیعت او استوار  
 دولت بیدار او بر دل رز حمله کرد<sup>۱۳</sup>  
 دست برادر گرفت کرد ز عالم فرار  
 ای که شه اختران هر سحر از مهر تو  
 خیمه زرین زند بر سر نیلی حصار  
 خلق تو و قدر تو این حسن و آن علی<sup>۱۴</sup> ۶۹۰  
 دست تو و تیغ تو این یم و آن<sup>۱۵</sup> ذوالفقار  
 گر قصب از فرق تو یابد مویی<sup>۱۶</sup> مدد  
 از سر مه برکشد پیرهن مستعار

۱. مل، مج: ز. ۲. مج: زر. ۳. مل: از.  
 ۴. پا: سویم؛ آنپرم (؟). ۵. ش: - است. ۶. مل: ریخت.  
 ۷. مج: در تر؛ ک، ش: دودتر. ۸. آ: ارس سه. ۹. پا: سنجر؛ مج: قیصر.  
 ۱۰. مل: احمد حیدر شعار؛ ک، ش: حیدر احمد شعار؛ نک: مطابق متن.  
 ۱۱. آ، مج، ک، ش: نسب. ۱۲. پا: زان. ۱۳. پا: کر؛ آ: برد؛ مج، ک، ش: زد.  
 ۱۴. آ، مج، ک: آن حسن و این علی؛ ش: آن حسن و این علی ست.  
 ۱۵. آ، مج، ک، ش: آن یم و این. ۱۶. مل: موسی؛ آ: لمدار مولی (؟).



در حرم آباد ملک مادح و<sup>۱</sup> خصم توآند  
این<sup>۲</sup> ز سخا<sup>۳</sup> تاج دار، وان<sup>۴</sup> ز سخط<sup>۵</sup> تاج دار<sup>۶</sup>  
هر که<sup>۷</sup> تهی جیب بود<sup>۸</sup> دامن جودت گرفت  
چون علم آستین یافت ز دست<sup>۹</sup> یسار  
ساغر می بر کف آر خنده زنان همچو صبح  
یاد وفات نگار بیش به خاطر میار<sup>۱۰</sup>  
آب ز نرگس مبارگرچه ز بستان ملک ۶۹۵  
داد گلی<sup>۱۱</sup> را به باد این فلک خاکسار  
بر سر کوی<sup>۱۲</sup> هنوز سبزلباسان چو سرو  
از غم دل می کنند لاله به فندق فگار<sup>۱۳</sup>  
صد مه مجروح بین از ضرر<sup>۱۴</sup> ماه نو  
صد گل رخسار<sup>۱۵</sup> بین خسته ز<sup>۱۶</sup> برگ چنار<sup>۱۷</sup>  
بیش در این خاکدان<sup>۱۸</sup> جمع شدن<sup>۱۹</sup> روی نیست  
خاطر خود را چو زلف<sup>۲۰</sup> بیش<sup>۲۱</sup> پریشان مدار  
تا سوی<sup>۲۲</sup> جیش<sup>۲۳</sup> حبش حمل برد یک تنه  
با سپر آتشین رومی خنجرگذار

۱. مج: -و. ۲. آ: آن. ۳. مج، ک، ش: سخط.  
۴. آ: این؛ مج: آن. ۵. مج، ک، ش: سخا. ۶. پا، مل: باجدار.  
۷. مج، ک، ش: آنکه. ۸. پا: تهی دست بود (حاشیه: مطابق متن)؛ آ: از تهی جیب جود.  
۹. مج: دست. ۱۰. ک، ش: مدار. ۱۱. مج: داد چو گل.  
۱۲. مل: کویت؛ ک، ش: گورش. ۱۳. آ، مل: نگار.  
۱۴. مل: ضریر؛ در «پا» مخدوش است، ظاهراً: حرز. ۱۵. مل: رخساره.  
۱۶. آ: -ز؛ ک، ش: به. ۱۷. مج: خیار.  
۱۸. در «پا» پسوند «دان» مخدوش است. ۱۹. مج: شدی.  
۲۰. در «پا» به جای «چو زلف» کلمه ای ناخوانا مختوم به «ار» آمده است.  
۲۱. پا: هیچ. ۲۲. پا: شوی. ۲۳. مج: عیش.

۷۰۰ تا به<sup>۱</sup> حساب جمل نیمه نیم است کل  
 ماه به نور است شب، گل به نثار است<sup>۲</sup> خار<sup>۳</sup>  
 باد به تأیید حق پرچم منجوق تو  
 زلف و شاقان<sup>۴</sup> فتح در تفتق کارزار  
 گرچه در این بحر شعر یافت بسی عقد<sup>۵</sup> در  
 شاهد معنی نیافت بهتر ازین گوشوار



### قصیده در تعریف عظمت و کلانی و صفایی و شفافی قلعه

#### و معماران و گریز به مدح ممدوح

۷۰۵ ای فلک هیأت<sup>۵</sup> ملک معمار  
 خشت زرین آستانه تو<sup>۷</sup>  
 عرصه نه رواق<sup>۹</sup> هفت اقلیم  
 کرده روح الامین چو حورالعین  
 نقش ایوان تو گذرگه دل<sup>۱۱</sup>  
 مفتیان<sup>۱۳</sup> از درون به گفت و به<sup>۱۴</sup> گوی<sup>۱۵</sup>  
 بر در و<sup>۱۷</sup> بام تو کمر بسته  
 در نظر کعبه جنان<sup>۶</sup> آثار  
 قلعه<sup>۸</sup> زرد نه کبود حصار  
 چار رکن تو را یکی دیوار  
 در و<sup>۱۰</sup> سقف تو را به دست نگار  
 صوت سندان تو در آ و در آ<sup>۱۲</sup>  
 عالمان<sup>۱۶</sup> از برون به گیرو به دار  
 چون عطار د هزار خدمتکار<sup>۱۸</sup>

۱. آ: ز.  
 ۲. آ، مل: بشمارست؛ در «پا» مخدوش است.  
 ۳. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۴. آ، مج، ک، ش، حاشیه پا: عروسان.  
 ۵. مل، مج، ک، ش: + و.  
 ۶. پا: جهان (حاشیه: جنان)  
 ۷. آ: + ست.  
 ۸. مج، ش، نک: قله؛ ک، نش: قبه؛ نک: مطابق متن.  
 ۹. مج، ک، ش: + و.  
 ۱۰. «پا»: ظاهراً مطابق متن بوده؛ «درو» به «نقش» تغییر یافته.  
 ۱۱. مل، ک، ش: بر آ و گذر؛ حاشیه پا: بیا و.  
 ۱۲. آ: - نقش ایوان تو... در آ و در آ.  
 ۱۳. ک، ش: عالمان.  
 ۱۴. آ، مج: - به.  
 ۱۵. آ: گو.  
 ۱۶. مل، مج، ک، ش: عاملان.  
 ۱۷. پا: - و.  
 ۱۸. ک: - بر در و بام... خدمتکار.

- ۷۱۰ می‌برند از گزارهای<sup>۱</sup> خطت  
 می‌کنند از کتابه‌های درت<sup>۳</sup>  
 آن سلیمان که تخت<sup>۴</sup> او را باد  
 وان امام بحق که کرد به طوع  
 خرّم آباد نام کردش شاه  
 بنده<sup>۱۱</sup> خاص خسرو<sup>۱۱</sup> عالم  
 شد تمام این عمارت خرّم  
 یکشبه است این دُر<sup>۱۳</sup> که بدرش سفت<sup>۱۴</sup>
- آبروی<sup>۲</sup> نمونه‌های بهار  
 نظم مدح خلیفه را تکرار  
 تا ابد بر جبین<sup>۵</sup> بخت<sup>۶</sup> قرار<sup>۷</sup>  
 شاه<sup>۸</sup> عالم به بندگیش اقرار<sup>۹</sup>  
 چون ظهیرالجیوش شد<sup>۱۰</sup> معمار  
 صفدر دین یگانه ابرار  
 در محرّم به هفصد و چل<sup>۱۲</sup> چار  
 درخور گوش سروران<sup>۱۵</sup> دیار



### قصیده در بیان خطاب می‌نوشی به معشوق ساقی به

#### وقت سحر و گریز به مدح ممدوح

- بر سر این سبزخوان خور چو نهد قرص زر  
 خشک‌لبان را میار<sup>۱۶</sup> مائده جز لعل تر  
 ماه دو هفته است جام پنج هلالش غلام  
 با<sup>۱۷</sup> شفق او را مدام سوی ثریا ببر<sup>۱۸</sup>  
 ۷۲۰ بلبله مرغی است کش از سر منقار خون<sup>۱۹</sup>  
 می‌چکد و می‌دمد<sup>۲۰</sup> ارزن‌تر بر اثر

۱. مج: آن گذارهای؛ املاي این کلمه در همه نسخه و شروح «گذار» است؛ به یادداشت این بیت مراجعه شود.  
 ۲. پا: ابروی تو. ۳. مج: درست.  
 ۴. مج: بخت.  
 ۵. آ: جبینت. ۶. آ: - بخت.  
 ۷. پا، آ: اقرار.  
 ۸. مج: شام. ۹. پا: قرار.  
 ۱۰. مج: چون.  
 ۱۱. ک: خسروی. ۱۲. پا: - و.  
 ۱۳. مل، ک، ش: دری.  
 ۱۴. پا: گفت. ۱۵. مل: خسروان.  
 ۱۶. مل، حاشیه پا: مباد.  
 ۱۷. آ، مج، مل: بی. ۱۸. پا: ظاهراً ببر (حاشیه: گذر)؛ آ، مج: میر.  
 ۱۹. آ، مل، مج: خویش؛ ک، ش: دم.  
 ۲۰. پا، ک، ش: می‌دهد؛ مج: می‌دود.

خون خروس آر<sup>۱</sup> پیش، پیش که از<sup>۲</sup> حلق زاغ  
بیضه زر برکشد طوطی طاووس پر  
کشتی زر در شکم دارد مقلوب یم  
خیز و<sup>۳</sup> روانش ببر سوی لب ای<sup>۴</sup> سیمبر<sup>۵</sup>  
طاسک سیمین ماه تیره و بی<sup>۶</sup> آب شد  
صبح چو بر کف نهاد ساغر زرین خور<sup>۷</sup>  
در نظر اختران سایه نمود آفتاب  
راست که<sup>۸</sup> بر سر<sup>۹</sup> فراخت چتر شه بحر و بر<sup>۱۰</sup>

## مطلع دوم

۷۲۵ مار<sup>۱۱</sup> زراندوده بین در دهندش مشک تر  
مورچه بین صد هزار در<sup>۱۲</sup> پی او بر قمر<sup>۱۳</sup>  
زردقبا زنگی است آبکش<sup>۱۴</sup> رومیان  
تا نکند سرکشی سلسله دارش<sup>۱۵</sup> نگر<sup>۱۶</sup>  
وقت دویدن کشد خال سیه<sup>۱۷</sup> بر جبین  
گاه غنودن نهد آینه در زیر سر

۱. آ: از. ۲. مل: - از؛ در «پا» مخدوش است.  
۳. مل: - و. ۴. مل: - ای.  
۵. ترتیب دو بیت اخیر در «پا» به عکس است. ۶. ک، ش: بی تاب.  
۷. پا: چو زر. ۸. مچ، ک، ش: چو. ۹. ش: سر بر.  
۱۰. مچ: چتر به بحر و بر؛ مل: بین این مطلع و مطلع‌های بعدی، قصیده به مطلع «غرابی کز دهن انداخت دوش آن بیضه‌های زر...» فاصله انداخته است. ۱۱. مل: ماه.  
۱۲. ک، ش: از.  
۱۳. این بیت و ابیات بعدی این قصیده در «آ» نیست و در «مل» این مطلع مؤخر بر مطلع بعد است؛ شش بیت ابتدای این مطلع با ترتیبی متفاوت با متن فوق در حاشیه «پا» آمده، ترتیب ابیاتی که در متن «پا» آمده از اینقرار است: ۷۲۴، ۷۳۸ تا ۷۴۸، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۲، مصرع دوم ۷۳۵ در کنار مصرع اول ۷۳۶، ۷۳۷.  
۱۴. مچ، پا: آبکشی. ۱۵. ش: دارد.  
۱۶. مل: تا بکشد هر کسی سلسله دارش کمر؛ ش، نش: کمر. ۱۷. نک: آبروی.

ماهی زر در دهن عنبر تر کرد و خواست  
تا به سوی مه برد<sup>۱</sup> بحر<sup>۲</sup> گرفتش به بر  
سیر هلال<sup>۳</sup> فلک هست<sup>۴</sup> مگر تا شفق  
رفتن آن ماه نو هست ز شب تا سحر  
رفته به یک تاختن از حبشه تا به چین<sup>۵</sup> ۷۳۰  
داده به کافور خشک تحفه<sup>۶</sup> از مشک تر  
یک<sup>۷</sup> الف از پنج نون تا نرود سوی میم<sup>۸</sup>  
سربه خطش ناورند<sup>۹</sup> جمله حروف دگر  
بر زیر برف خشک برق ولی<sup>۱۰</sup> ابرپاش  
در شکن دام مشک مرغ ولی دست پر<sup>۱۱</sup>  
حاسد شه بینواست<sup>۱۲</sup> زردتن و روسیه  
دست زده شیفته<sup>۱۳</sup> سرزده و<sup>۱۴</sup> مختصر  
مهدی هوداقتدا<sup>۱۵</sup> شاه سلیمان ظفر<sup>۱۶</sup>  
احمد<sup>۱۷</sup> یوسفالقا حیدر<sup>۱۸</sup> ادریس فر  
ای شه جمشیدبخت وی مه خورشیدتخت<sup>۱۹</sup> ۷۳۵  
وی<sup>۲۰</sup> بت ناهیدرخت بزم تو را جلوه گر  
خیر و شر کاینات<sup>۲۱</sup> رای تو را منتظر  
خشک و تر ممکنات<sup>۲۲</sup> خوان تو را ماحضر

۱. ک، ش: رود؛ پا: پرد. ۲. مل: تحفه؛ مج: سخت. ۳. مج: هلاک.  
۴. ک، ش، پا: نیست. ۵. ک، ش، پا: تا تختن.  
۶. مج: تخته؛ ک، ش: طره ای؛ نک: طبله ای؛ پا: ریخته. ۷. مل: آن.  
۸. مج: هم. ۹. مج: ناورد. ۱۰. مل: دل.  
۱۱. پا، مل: در شکم دام مشک مرغ دل دست بر؛ حاشیه پا: مطابق متن.  
۱۲. ک، ش: نی و هست. ۱۳. ک، ش: زشت رو و سست دل.  
۱۴. مل: -و. ۱۵. ک، ش: اقتدار. ۱۶. پا: سلیمان لوا.  
۱۷. پا: حیدر. ۱۸. پا: صفدر.  
۱۹. پا: - ای شه... خورشیدتخت؛ حاشیه پا، مج: ای شه جمشیدتخت وی مه خورشیدبخت.  
۲۰. پا، مج: ای. ۲۱. حاشیه پا: ثابتات.  
۲۲. حاشیه پا، مل: کائنات؛ مج: روزگار؛ نش: ثابتات.

خامه تو ماه را پای نهد بر جبین  
 خنجر تو کوه را دست<sup>۱</sup> زند بر کمر<sup>۲</sup>  
 چنند دل حاسدان تیر تو آرد به دست  
 چون همه عمرش بود از<sup>۳</sup> دل دشمن گذر  
 دشمن اگر همچو مار سر نهد<sup>۴</sup> بر خطت  
 کژدم مرگش زند<sup>۵</sup> بر رگ جان نیشتر  
 ۷۴۰ شام<sup>۶</sup> در ایوان تو زنگی سیمین کمان<sup>۷</sup>  
 صبح به میدان تو رومی زرین سپر<sup>۸</sup>  
 تا که به هنگام سیر<sup>۹</sup> تیر کند این ندا  
 کآهوی ماده گریخت از دهن شیر نر<sup>۱۰</sup>  
 در زمن<sup>۱۱</sup> عدل تو زید که زد عمرو<sup>۱۲</sup> را  
 نیست به جز<sup>۱۳</sup> مبتدا هیچ کسی را خبر<sup>۱۴</sup>

## مطلع سوم

ای شب آشفته را بسته به گرد سحر  
 پسته لعل تو را رسته<sup>۱۵</sup> نبات از شکر

۱. ش: دشنه؛ نش: زخم. ۲. ک: در جگر؛ نک: در کمر. ۳. مج: بر؛ ک، ش: در.  
 ۴. مج: بنهد. ۵. مل: نهاد؛ مج: نهد. ۶. پا، مج: ماه.  
 ۷. پا: سیمین سر است.  
 ۸. این بیت علاوه بر متن در حاشیه «پا» هم آمده و کل بیت مطابق متن است. حاشیه «پا» بعد از بیت «شام در ایوان...» این بیت را افزون دارد:  
 خامه ز دست تو ریخت آب حیات از نبات  
 برگ بنفشه دمیدگرد عذار قمر  
 در «مج» این بیت مقدم بر بیت «دشمن اگر...» آمده است. ۹. نک: خواب.  
 ۱۰. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است. ۱۱. مل: رد زمن.  
 ۱۲. پا: عمر. ۱۳. مج: چو تو.  
 ۱۴. این بیت و بیت «شام در ایوان...» در «ش» جایجايند.  
 ۱۵. مج: بسته.

روی به رویم بنه آینه‌وار و مگیر<sup>۱</sup>  
 آن طبق لعل را از<sup>۲</sup> زیر طشت زر  
 ۷۴۵ سفره<sup>۳</sup> زرین یکی کاسه نقره است دو  
 در تک هر<sup>۴</sup> کاسه‌ای یک شبه و صد گهر  
 آن گهر آرامش شورش<sup>۶</sup> دریای دل  
 وان شبه آرایش<sup>۷</sup> صحن سرای بصر  
 مردم چشم منی بی سببی<sup>۸</sup> همچو اشک<sup>۹</sup>  
 دور ز چشم مرو آب ز رویم مبر  
 سوزن عیسی<sup>۱۰</sup> مشو بخیه به رویم منه  
 پیرهن غم مدوز پرده<sup>۱۱</sup> شادی<sup>۱۲</sup> مدر  
 زلف چو زنجیر تو کرده چو خصم شهم  
 آینه‌وش روبه‌رو قفل صفت دربه‌در<sup>۱۳</sup>

## ۲۵

قصیده در بیان آمدن موسم بهار و ترغیب می‌نوشی به سوی دلدار و  
 تعریف آن بسیار و گریز به مدح سایه کردگار

۷۵۰ چون رفت سوی ماهی از دلو چشمه خور<sup>۱۴</sup>  
 در آب خشک ما را پیش آر آتش<sup>۱۵</sup> تر

۱. پا: از رو مگیر؛ ک، ش: نگر؛ نش: آینه‌سان وا مگیر.  
 ۲. ک، ش: بر؛ نش: مطابق متن.  
 ۳. مج، ک: خوانچه؛ مل: شیشه؛ در «پا» ظاهراً «شیشه» به «سفره» تغییر یافته.  
 ۴. مل: یک.  
 ۵. ک: وان.  
 ۶. پا، مل: سوزش.  
 ۷. مج: آرایشی.  
 ۸. مل: بی شب (۴).  
 ۹. پا: منی دور ز چشم مباح (حاشیه: مطابق متن).  
 ۱۰. پا، مل: زرین.  
 ۱۱. ک، ش: صدره.  
 ۱۲. پا: شاهی.  
 ۱۳. این بیت فقط در «ک» و «ش» و حاشیه «پا» آمده است.  
 ۱۴. آ، ک، نش: زر.  
 ۱۵. مل: آتشی.

زان پیش کآسمان را خیاط صبح دوزد  
 بر خرقه کبودش یک پاره<sup>۱</sup> مُعصفر<sup>۲</sup>  
 زان پیش کآسمان را طبّاخ صبح<sup>۳</sup> بنهد<sup>۴</sup>  
 بر<sup>۵</sup> هفت خوان گردون یک طاسک مُزعفر<sup>۶</sup>  
 خور با سیاه‌چشمان وقت سپیده<sup>۷</sup> جامی  
 کز جرعه خاک مجلس پوشد لباس احمر  
 دریا میان زورق صد بار موج<sup>۸</sup> خون زد  
 بر پشت ماهیانش یک دم سوی لب آور  
 روشندان ندیدند<sup>۹</sup> یک ذره‌ای تفاوت ۷۵۵  
 از آفتاب گردون تا آفتاب ساغر  
 آهوی آتشین را چون برّه در بر آرد<sup>۱۰</sup>  
 کافور خشک گردد با مشک تر برابر  
 شب زنگی است گریان آینه‌ایش بر<sup>۱۱</sup> کف<sup>۱۲</sup>  
 صبح است ترک خندان دستار زرد<sup>۱۳</sup> بر سر  
 بگریخت ادهم شب زین پلنگ بر<sup>۱۴</sup> پشت  
 چون بست شاه مشرق هرّای زر بر اشقر

## مطلع دوم

ای زلف عنبرینت شمشاد<sup>۱۵</sup> لاله‌پرور<sup>۱۶</sup>  
 عنّاب شگّرینت لعل<sup>۱۷</sup> ستاره در بر

- |  |   |
|--|---|
| ۱. مج: یکپار.  | ۲. پا، مل: مزعفر؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است. |
| ۳. ک، ش: چرخ.  | ۴. پا: بندد.                                      |
| ۶. پا: معصفر؛ آ: - زان پیش کآسمان را طبّاخ... مزعفر. | ۷. آ، مل: سفیده.                                  |
| ۸. آ: قاصد ز موج.                                    | ۹. ک، ش: ندیده.                                   |
| ۱۱. مل، نک: در.                                      | ۱۰. مل: آید؛ مج: افتد.                            |
| ۱۲. ک، ش: آینه‌اش بکف بر.                            | ۱۳. آ، مل: سیم.                                   |
| ۱۴. آ: در؛ مج: - بر.                                 | ۱۵. ش: + و.                                       |
| ۱۷. ش: + و.  | ۱۶. آ: سایه‌پرور.                                 |



۷۶۰ دل‌های شوربختان بریان ز پسته<sup>۱</sup> توست  
تا آن نبات سبزت رسته به<sup>۲</sup> گرد شکر  
در عنبر تو لاله، در پسته<sup>۳</sup> تو لؤلؤ  
در غنچه<sup>۴</sup> تو نسرین بر یخچه<sup>۵</sup> تو آذر  
چون سرو در بر آ ای<sup>۶</sup> تازه بهار خوبی<sup>۷</sup>  
تا عاشقان بی برگ<sup>۸</sup> بینند سرو در بر  
روزی که سر برآرد شب از کنار ماهت  
بر روی بدر بینی غلطان<sup>۹</sup> هزار اختر  
آن سرشکسته زنگی از سرکشی به چین شد  
بر گرد روم صف<sup>۱۰</sup> زد از زنگبار لشکر  
۷۶۵ سر حد نیمروز است شام خط تو از<sup>۱۱</sup> چین  
خورشید نیمروز است رویت چو رای<sup>۱۲</sup> داور  
بهرام نسل رستم، ادریس فضل عیسی  
اقلیم بخش احمد، کشورگشا چو<sup>۱۳</sup> حیدر  
بر آستان جاهت<sup>۱۴</sup> جبریل خویشتن را  
صد ساله راه دیده از کاینات برتر  
ای<sup>۱۵</sup> هفت طاق طارم بر آستانت مدغم  
وی<sup>۱۶</sup> پنج شاخ دریا در آستینت مضمّر

۱. پا، مل: - ست. ۲. آ، مل، مج: است. ۳. آ، مج، ک، ش: بسند.

۴. پا: چون سروگر برآیی؛ آ: گر سرو در برآری؛ مل: چون سرو در برآیی؛ ک، ش: چون سرو در برم آ.

۵. پا: با آن بهار خوبی؛ مل: با این بهار خوبی؛ مج: تازه نهال خوبی؛ ک، ش: ای نوبهار خوبی.

۶. مل: بی بر؛ ک، ش: بیدل. ۷. در «پا» «غلطان» خوانده نمی شود.

۸. پا، مل: سر. ۹. مل: در؛ ش: بر. ۱۰. آ: روی.

۱۱. مج، ک، ش: کشورگشای؛ در «آ» «گشاچو» به «گشای» تغییر یافته.

۱۲. آ، ک، ش: جاهش؛ مل: بامش. ۱۳. پا: این.

۱۴. پا: وین؛ مل: ای.

ای بنده خلیفه در پیش تخت<sup>۱</sup> بخت  
 نایب هزار خاقان حاجب<sup>۲</sup> هزار قیصر  
 ۷۷۰ ای مادح جنابت مفتی چار ملت  
 وی خادم رکابت مخدوم هفت کشور<sup>۳</sup>  
 از جامه<sup>۴</sup> کمالت یک نم هزار دریا  
 وز<sup>۵</sup> نامه جلالت یک خط هزار دفتر  
 در رزم، تیغ بهرام از حمله<sup>۶</sup> تو چوین  
 در بزم، ساغر خور با ساقی تو درخور  
 گر بر خط نفاذت نه دایره نگرده  
 حکک باد نقطه قطب از حرف خط<sup>۷</sup> محور  
 رایت چو رایت افراخت در شامگاه<sup>۸</sup> هیجا  
 مه خاک کرد<sup>۹</sup> بر سر از دست آن تکاور  
 ۷۷۵ آن ابر برق سیرت آن<sup>۱۰</sup> باد کوه صورت  
 آن نار بحرپرداز<sup>۱۱</sup> آن<sup>۱۲</sup> آب گردگستر  
 یکران و زین خاصت آب روان و<sup>۱۳</sup> گلین<sup>۱۴</sup>  
 پیل و<sup>۱۵</sup> در سرایت کوه روان و<sup>۱۶</sup> محشر  
 نعل براق رزمت ابروی شاه مغرب  
 دود چراغ بزمتم روی<sup>۱۷</sup> عروس خاور

۱. مج: + و. ۲. مل: صاحب.

۳. ترتیب سه بیت اخیر در «مل» به عکس است.

۴. پا، آ، مل، ک، ش: خامه؛ متن مطابق ضبط فرهنگ جهانگیری و «مج» می باشد.

۵. مج: در. ۶. ک، ش: با خنجر. ۷. آ: دال.

۸. ک: شاهراه؛ در «ش» مخدوش است. ۹. ش: کرده.

۱۰. پا، مج: وان. ۱۱. پا: بحرگردپرداز؛ مل، ک، ش: بحرپرور.

۱۲. پا: این؛ مج: وان. ۱۳. آ، مل: - و. ۱۴. مج، ک، ش: گلشن.

۱۵. آ: - و. ۱۶. مل: - و.

۱۷. پا: نور (حاشیه: روی)؛ ک، ش: خال.

در خوابگاه خلقت<sup>۱</sup> ذات تو بود مقصود  
 تحریک نه پدر را بالای چار مادر  
 گر عدل تو نبودی این پنج شویه مطرب  
 با قطب جمع گشتی در<sup>۲</sup> مرقد سه خواهر  
 ۷۸۰ جز صورت سعادت گر چرخ پیشت آرد<sup>۳</sup>  
 هم حقه‌هاش بشکن هم پرده‌هاش بر در  
 مقطع طلب نمودم سر پیش داشت خصمت  
 در شعرها کم افتد مقطع از این نکوتر  
 تا زیر بال طوطی طاووس شب‌نما را  
 هر صبح در ریاید عنقای زردشپهر  
 بادا چو طایر قدس در صیدگاه هیجا  
 پرواز باز چترت بالای چرخ اخضر



قصیده در بیان آمدن روز و رفتن شب و ترغیب می‌نوشی به

ممدوح و گریز به مدح

غرابی کز دهان<sup>۴</sup> انداخت دوش آن بیضه‌های زر  
 ربودش از قضا<sup>۵</sup> ناگه عقاب آتشین شهپر  
 ۷۸۵ خروس آنکه خروشان شد که این نه بال طوطی را  
 نهان شد بال<sup>۶</sup> طاووس از نهیب باز زرین‌پر

۱. ش: خلوت؛ نش: مطابق متن.

۲. پا: گر صورت سعادت این چرخ پست دارد.

۳. مج: قفا. ۴. نش: باز.

۲. مج: بر.

۴. آ، مج، ش: دهن.

درون بلبله خون شد مدار ای حور<sup>۱</sup> در بندش  
 که آن مرغی است فردوسی که دارد در<sup>۲</sup> دهان کوثر  
 سپیده جام زرین<sup>۳</sup> را از آن بر طاس سبز<sup>۴</sup> آرد  
 که از دست سیه‌چشمان به لب‌گیری می‌احمر  
 ز فرق زنگی‌گریان فتد دستار سیمایی  
 چوباز آن رومی خندان نههد بر سر کلاه زر  
 به دست آر، ای صنم جامی که در میخانه شادی  
 یکی خشت سر<sup>۵</sup> خم بهتر از صد تاج اسکندر  
 ۷۹۰ غنیمت‌دار<sup>۶</sup> این دم را که دور جام مینا را<sup>۷</sup>  
 نه دارش ماند و نی<sup>۸</sup> دارا نه قصرش ماند و نی<sup>۹</sup> قیصر  
 کنشت نامرادی نیست الا مجلس دنیا  
 بهشت جاودانی نیست الا حضرت داور  
 ولی عهد امام حق محمد شاه بن تغلق  
 که ظلّ رایت رایش بود صد چون شه خاور<sup>۱۰</sup>

### مطلع دوم

چه راحتها بود آن دم که آید در برم دلبر<sup>۱۱</sup>  
 اگرچه بازم از غمزه جراحتهها نههد<sup>۱۲</sup> دل بر<sup>۱۳</sup>

۱. ک، ش: خواجه؛ در «پا» «حور» به «خواجه» تبدیل شده. ۲. ک، ش: ریزد از.

۳. ک، ش: زردی. ۴. پا: صبح. ۵. مل: زر.

۶. ک، ش: دان تو.

۷. مج، ک، ش: مینایی؛ در «پا» ظاهراً «مینا را» به «مینایی» تغییر یافته؛ نک: مطابق متن.

۸. مج، ک، ش: ماندنی؛ مل: ماندونه.

۹. ش: ماندنی؛ مج: ماند نه؛ پا: نه دارا ماند نه دارش نه خسرو ماند نه؛ در «پا» روی «دارا» حرف «خ» (= مؤخر) و روی «دارش» حرف «م» (= مقدم) آمده است.

۱۰. مل، مج، ک، ش: چون صد شه خاور؛ آ: برد چون صد سپه خاور.

۱۱. پا: دلبرم در برم. ۱۲. پا، ش: زند.

۱۳. پا: بر سر (حاشیه: دلبر)؛ مج: در برم؛ ک، ش: از سر.

برای شوری بختم لیش در پسته دُر بسته<sup>۱</sup>  
 برای تلخی عیشم نباتش رسته از شگر<sup>۲</sup>  
 زهی صیح جبینت<sup>۳</sup> را دو اختر در دو ماه نو ۷۹۵  
 خهی<sup>۴</sup> باغ عذارت را دو لاله در دو نیلوفر  
 زهی ترک کمان ابرو که چشمت<sup>۵</sup> راست پیوسته  
 سنانها گرد برگرد<sup>۶</sup> دو لولی<sup>۷</sup> طفل بازیگر  
 تو آن سروی که می داری دو سی نسرين به یک غنچه<sup>۸</sup>  
 من آن نالم<sup>۹</sup> که می بارم دو صد نسرين<sup>۱۰</sup> ز یک<sup>۱۱</sup> عبهر<sup>۱۲</sup>  
 لب ت را در شفق پروین و<sup>۱۳</sup> بدر از مهر او هر دم  
 همه رو اشک چون پروین همه تن<sup>۱۴</sup> دیده چون ساغر  
 من سرگشته را زلفت<sup>۱۵</sup> چه رو<sup>۱۶</sup> آشفته می دارد<sup>۱۷</sup>  
 پریشانی او بر<sup>۱۸</sup> شد به<sup>۱۹</sup> عهد شاه بحر و بر

### مطلع سوم

چه بحر است آنکه<sup>۲۰</sup> در آب<sup>۲۱</sup> روان موجش زند آذر ۸۰۰  
 کنارش در میان سر<sup>۲۲</sup> میانش مسکن اژدر

۱. پا: در بسته در پسته.
۲. این بیت در «پا» قبل از «غنیمت دار...» و در «آ» و «مل» بعد از آن آمده؛ «پا» در حاشیه بیت قبل نیز آن را ثبت کرده و به جای «عیشم»، «عمرم» آورده است.
۳. مل: جنیبت.
۴. آ: چهی.
۵. نک: دو چشمت.
۶. آ، مل: + و.
۷. مج، ک، ش: هندو.
۸. آ: سه نسرين در یکی غنچه؛ ک، ش: تو آن سروی که داری سی و دو نسرين به یک غنچه؛ نک: دو نسرين در یکی غنچه.
۹. پا: تاکم؛ ش، نک: ابرم؛ نش و حاشیه «پا»: مطابق متن.
۱۰. پا: لؤلؤ.
۱۱. ش، نک: دو.
۱۲. آ: عنبر.
۱۳. پا: - و.
۱۴. ش: رو.
۱۵. پا: گفت از.
۱۶. آ، مل، مج: چرا.
۱۷. پا: می داری.
۱۸. آ: پر؛ ک، ش: چو بیرون.
۱۹. ک: ز.
۲۰. مج: اینکه.
۲۱. آ: ابر.
۲۲. پا: از میان تیر؛ آ: در میان تیر و؛ مل: در میان قیر و.

محیط پنج شاخ از وی برد یک قطره زان<sup>۱</sup> هر دم<sup>۲</sup>  
 که خواهد کز<sup>۳</sup> رخ عالم بشوید گرد شور و شر  
 زبان کردار<sup>۴</sup> چون رویم به بوی خون<sup>۵</sup> زراندوده  
 مژده دیدار<sup>۶</sup> چون چشمم همه رویش<sup>۷</sup> پر از گوهر  
 ز هجرش سنگ بگدازد به وصلش زر بسی<sup>۸</sup> نازد  
 اگر روزی سرفرازد رباید از ملوک افسر  
 فروزد لاله‌ها آن دم که در برگ چنار آید<sup>۹</sup>  
 دهد بر<sup>۱۰</sup> مردم دیده خیالش<sup>۱۱</sup> برگ بید تر<sup>۱۲</sup>  
 چو<sup>۱۳</sup> چرخ ار تابشی آرد<sup>۱۴</sup> همه رویش پراختر بین<sup>۱۵</sup> ۸۰۵  
 به هند ار نسبتی دارد ز زنگش تیره دل بنگر  
 سه حرف<sup>۱۶</sup> است<sup>۱۷</sup> نام آن<sup>۱۸</sup> طوطی سلب کز تن زبان<sup>۱۹</sup> دارد  
 دو بلبل زیر خود دارد که او<sup>۲۰</sup> را چارصد شد سر  
 برهنه گر<sup>۲۱</sup> برون آید چو ایمن از در خانه  
 دراندازد سر از غیرت<sup>۲۲</sup> قفای دشمن ابتر<sup>۲۳</sup>

۱. مل: خون. ۲. ک، ش: محیط پنج شاخ آن دم برد یک قطره آب از وی.  
 ۳. مج، ک، ش: از. ۴. ش، پا: + و (در «پا»، «و» خارج از سطر نوشته شده).  
 ۵. ک، ش: سرش گوی؛ حاشیه پا: همه از خون.  
 ۶. ک، ش، پا: + و (در «پا» خارج از سطر نوشته شده). ۷. پا: رویم.  
 ۸. آ، ک، ش: همی. ۹. پا: آرد. ۱۰. مل، مج: با.  
 ۱۱. آ: حیاتش. ۱۲. پا: اندر. ۱۳. مل: به؛ ش: ز.  
 ۱۴. ک، ش: دارد. ۱۵. مل: پراختر دان؛ مج: بر اختران.  
 ۱۶. ک: حرفی. ۱۷. آ، مج، ک: - است. ۱۸. آ، مج: این.  
 ۱۹. آ: گویی زبان. ۲۰. ک، ش: پر دارد که آن؛ در «پا» ظاهراً «خود» به «پر» تغییر یافته.  
 ۲۱. مج: چون. ۲۲. پا: ز غیرت سر؛ آ: ز سر غیرت.  
 ۲۳. آ، مج: سرور؛ ک، ش: پر شر؛ نک: کافر.

## مطلع چهارم

چه برق است آنکه برف خشک می پوشد به<sup>۱</sup> ابر تر  
 چه فرق<sup>۲</sup> است آنکه سر در مشک دارد چون خورد خنجر  
 چو<sup>۳</sup> شمع ار سر بیزندش<sup>۴</sup> به روی سیم هر ساعت  
 ازار<sup>۵</sup> عنبرین پوشد<sup>۶</sup> نگار کهرابایگر  
 بریزد<sup>۷</sup> بر<sup>۸</sup> عذار صبح ماه نو شب تیره ۸۱۰  
 فشانده<sup>۹</sup> برگل بادام شاخ زعفران عنبر  
 به زنگستان<sup>۱۰</sup> رود از چین چو مفلس گردد<sup>۱۱</sup> آن رومی  
 خرامان می رود در چین کشان در پای خود معجز<sup>۱۲</sup>  
 مثلث باشدش نام و<sup>۱۳</sup> مثلث راست در مرکز  
 چو از مرکز برون آید مربع گیردش در بر  
 یکی دان حرف آخر را دویم را<sup>۱۴</sup> نیمه پنجه  
 ولیکن حرف اول را به جز مجذور دو مشمر  
 چو این ماهی زرین را به بحر کف برد خسرو  
 مر او را پنج ماه نو به سوی مه شود رهبر  
 خدیو عرصه عالم محمد شاه بن<sup>۱۵</sup> تغلق ۸۱۵  
 که در بزم جهانداری سکندر زیبدش چاکر  
 پشنگ جنگ و قدرخان قدر و دارارای و آرش رش  
 سیاوش وش مؤیدید تهمتن تن مظفر<sup>۱۶</sup>

- |  |                        |                    |
|--|------------------------|--------------------|
| ۱. مج: ز.                                    | ۲. پا: برق.            | ۳. مج: چه.         |
| ۴. مج: بوندش.                                | ۵. مج: عذار.           | ۶. آ، مج: بو شد.   |
| ۷. پا: ببندد (حاشیه: بریزد)؛ آ: پریزاد.      |                        | ۸. آ: - بر.        |
| ۹. ش: فشانده.                                | ۱۰. آ، مج: بر ترکستان. | ۱۱. مل: گردد مفلس. |
| ۱۲. آ: او معجز؛ مج: خود بحر.                 |                        | ۱۳. مل: نامی.      |
| ۱۴. آ: دویم خوان؛ مل: دوم دان؛ ک، ش: دوم را. |                        | ۱۵. مج: دین.       |
| ۱۶.  |                        |                    |

از این پس فتنه را پاسش<sup>۱</sup> به سگین می دهد تسکین  
 از این پس ظلم را عدلش به خنجر می برد خنجر<sup>۲</sup>  
 تن<sup>۳</sup> یکران رزمش را قدم لاقح<sup>۴</sup> بود لایق  
 کف ساقی بزمش را پیاله<sup>۵</sup> خور بود درخور  
 به سوی صدرش از سدره ملک صد سال رهبر<sup>۶</sup> شد  
 به چشمش نیز میلی بود از او<sup>۷</sup> تا آستان در  
 درش عرش و عدو قارون، کفش دریا قلم<sup>۸</sup> موسی  
 دلش مریم کرم نخل و<sup>۹</sup> دمش عیسی هنر<sup>۱۰</sup> عاذر  
 تبسم کرد جام او پر از دُر شد عقیق آری  
 به وقت خنده مه رویان نمایند از شفق اختر<sup>۱۱</sup>  
 سلیمان ملکتا مانع به عهدهت رَبِّ هَبْ لِي شد  
 وگرنه<sup>۱۲</sup> تخت بخت را نهادی بر<sup>۱۳</sup> کتِف صرصر  
 تو آن حیدر<sup>۱۴</sup> توان شاهی که گر طوق سگان خواهی  
 دوالش<sup>۱۵</sup> آهوی ماده کشد از پشت شیر نر

→

- مل: پشن جنگ و قدرخان قدر و دارا رای و آرش وش  
 سیاوش هش موید ید علی رخس و مظفر فر  
 آ: ز سنگ جنگ قدرخان قدر دارای آرش ارس  
 سیاوش وش موید ید سکندر در مظفر فر  
 مچ: پشنگ جنگ و قدرجان قدر دارای رای آرش  
 سیاوش هش موید ید تهمتن مظفر فر  
 ک، ش: پشنگ شنگ؛ نش: پشن شنگ؛ در «پا» حرف «و» در هر سه مورد خارج از سطر نوشته شده و به جای  
 «تهمتن تن»؛ «علی رخس» آمده است.
۱. مل، حاشیه پا، نک: باسش.
  ۲. پا، مل، مچ: خنجر.
  ۳. مل: شهی.
  ۴. پا، مل: رامح.
  ۵. پا: صد راه بیرون شد (حاشیه: رهبر)؛ مل: صد راه برتر شد؛ ک، ش: صد ساله ره بر شد.
  ۶. پا: زو؛ ک، ش: زان.
  ۷. مل: دریای و ید.
  ۸. پا: کرم یحیی.
  ۹. مل: منم.
  ۱۰. آ: احمر.
  ۱۱. مل: نی.
  ۱۲. مچ: در.
  ۱۳. ک، ش: صدری؛ نک: مطابق متن.
  ۱۴. آ: دوانش.



مگر صبح دویم<sup>۱</sup> زین رو<sup>۲</sup> جنیبت دار خاصت شد  
 که هرّای زران‌دوده نهد بر صّهوه اشقر<sup>۳</sup>  
 چنان روی زمین شد راست از کلک تو پیوسته ۸۲۵  
 که خم هرگز نبیند چشم جز در<sup>۴</sup> ابروی دلبر  
 عدو حشوی<sup>۵</sup> است بس بارز ز دفتر رو برون آرش<sup>۶</sup>  
 که مجلس بی‌نوا بهتر<sup>۷</sup> چو مطرب را شود دف تر  
 کسی کو روی گل بیند به طرفا طرف نندازد<sup>۸</sup>  
 کسی کو توتیا یابد<sup>۹</sup> کشد در دیده خاکستر<sup>۱۰</sup>  
 عروس زهره تا از مهر چنگ سیمگون مه<sup>۱۱</sup>  
 دف زربین کند پنهان به زیر نیلگون چادر  
 ترا بادا به بزم ملک جام خوشدلی بر کف<sup>۱۲</sup>  
 کلاه سلطنت بر سر دواج<sup>۱۳</sup> مغفرت<sup>۱۴</sup> در بر



### قصیده در بیان مذمت اولیای ریاکار و عدم آگهی از معرفت خالق

#### لیل و نهار و گریز به مدح سایه کردگار

۸۳۰ قطب از آن<sup>۱۵</sup> کرد عزیمت سوی خطّ محور  
 کاژدهایی است بر او با سی<sup>۱۶</sup> و یک مهره زر

۱. ک، ش: دوم.  
 ۲. در «پا» «زین» مخدوش است؛ مل، حاشیه پا: زان رو.  
 ۳. مج: اشعر.  
 ۴. پا: از.  
 ۵. ک: حشو.  
 ۶. آ: ز دفتر زود بیرون کن («بیرون کن» به خط دیگری است)؛ مل: رو از دفتر بیرون آرش.  
 ۷. آ، مل، مج: خوشتر.  
 ۸. پا، مل: به هر خاری نظر دارد (حاشیه پا: به طرفا طرف بندازد)؛ مج: به هر خارش نظر دارد؛ ک، ش: طرف اندازد؛ نک: کسی کو روی گل بیند نظر بر طرف خار آرد.  
 ۹. آ: توتیا باید.  
 ۱۰. ترتیب چهار بیت اخیر در «ک» و «ش» ازین قرار است: ۳ و ۴ و ۱ و ۲.  
 ۱۱. مل: + را.  
 ۱۲. مل: به ملک ملک جام خوشدلی در کف؛ مج: جام خور می بر کف.  
 ۱۳. مج: قبا.ی.  
 ۱۴. پا: معرفت؛ مج، ک، ش: مفخرت؛ مل: سروری.  
 ۱۵. ک، ش: زان.  
 ۱۶. مل: ماهی؛ این قصیده در «پا» نیست.

مار در جنبش و<sup>۱</sup> قطب از حرکت خالی نیست<sup>۲</sup>  
 نعلش<sup>۳</sup> از آن<sup>۴</sup> چرخ زنان گرد سر سه دختر  
 قطب پیروزه ردا<sup>۵</sup> بر سر خط<sup>۶</sup> رفته ز هوش  
 راقص زردقبا خفته به کام از در<sup>۷</sup>  
 بیست و یک پیگر نورند در ایوان شمال  
 همه چون گوش دلارام مرصع زیور<sup>۸</sup>  
 در میان همه سرحلقه این طایفه قطب  
 لیک<sup>۹</sup> از وی نبود تیره تری<sup>۱۰</sup> یک پیگر  
 ۱۳۵ حارس صومعه او شب و روز است دو خرس<sup>۱۱</sup>  
 دورتر اکبر<sup>۱۲</sup> و نزدیکتر او اصغر  
 بر در بارگه عزت او کیکاووس  
 همچو چاووش نهاده است کلاهی بر سر  
 بر در مطبخ خاصش به کف برساوش<sup>۱۳</sup>  
 سر غولی است<sup>۱۴</sup> به غایت گره و زشت نظر<sup>۱۵</sup>  
 پیش او پییر جدی راهنمای قبله  
 عابدی را که سوی کعبه نباشد رهبر  
 گرد سرحلقه خود جمله مریدان ز اخلاص  
 گشته<sup>۱۶</sup> رقااص<sup>۱۷</sup> و رداشان ز پلاس<sup>۱۸</sup> اخضر

۱. آ: - و. ۲. نش: جای نشست. ۳. مج: نقش.  
 ۴. ک، ش: زان. ۵. ک، ش: فیروزه ردا. ۶. آ: قطب بیرون ز دوایر سر خط.  
 ۷. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ش» به عکس است. ۸. مل: پیگر.  
 ۹. ک، ش: لیکن. ۱۰. مل: تیره تر.  
 ۱۱. ک، ش: او هست شب و روز دو خرس: مج: شب و روزند دو خرس؛ آ: حارص صومعه او شب و روزست  
 دوش (؟). ۱۲. مل: - و. ۱۳. مج: برشاوس؛ مل: ترساوس.  
 ۱۴. ک، ش: غول. ۱۵. آ: - بر در مطبخ... زشت نظر.  
 ۱۶. ش: گشت. ۱۷. مل: - و. ۱۸. مل، مج: لباس.

۸۴۰ هر یکی دوخته بر خرقه خود چند درست<sup>۱</sup>  
 همچو ما خُفیه<sup>۲</sup> ندارند زر از یکدیگر  
 بر در بار جلال احدی شیخ و مرید  
 همه صافی دم و وافی قدم و فرمانبر  
 همه در معرفت کنه کمالش حیران  
 همه در منزلت عز و جلالش مضطر  
 همه در میکده خاص وصالش بیخواب  
 همه در بتکده مهر<sup>۳</sup> جمالش بیخور<sup>۴</sup>  
 شب و روزند ثناخوان خداوند جهان  
 صبح و شامند دعاگوی خداوند بشر

### مطلع دوم

۸۴۵ تانبات لب<sup>۵</sup> تو رسته نشد<sup>۶</sup> گرد شکر  
 کام من تلخ چو ساغر نشد<sup>۷</sup> از خون جگر  
 عقده<sup>۸</sup> زلف تو را دایره مه به کنار  
 نقطه لعل تو را عقد ثریا در بر  
 پسته شور تو مشهور به قسم<sup>۹</sup> منطق  
 نرگس شوخ تو مغرور<sup>۱۰</sup> به اقسام نظر  
 گر سر زلف تو زنجیر نبستی بر ماه  
 به تسلسل نکشیدی به جهان دور قمر  
 ای لب میوش تو ساغر جان را لایق  
 وی شب سرکش تو گوشه مه را درخور

۱. مج: در است. ۲. آ: خفته. ۳. مج: + و.  
 ۴. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۵. ک: لب. ۶. آ: بشد؛ ک: نشد رسته به. ۷. ک: شده.  
 ۸. ش: حلقه. ۹. ک، ش: فن. ۱۰. مل: معروف.

۸۵۰ پرستاره شود آن روز رخ بدر ز<sup>۱</sup> مهر<sup>۲</sup>  
 که برآید شب آشفته تو را<sup>۳</sup> گرد سحر  
 لعل مل نوش تو همچون<sup>۴</sup> لب<sup>۵</sup> خسرو شیرین  
 مشک گل پوش تو چون خامه<sup>۶</sup> شه<sup>۶</sup> ماه سپر<sup>۷</sup>  
 حاکم مشرق و مغرب که به منشور امام  
 بر سر جمله سلاطین جهان شد داور<sup>۸</sup>  
 شام در پایگهش<sup>۹</sup> هندوی گلریز قبا  
 صبیح در بارگهش رومی زرین مغفر  
 پادشاهی که به جز تخت و<sup>۱۰</sup> سریرش نبود  
 بر سر عرش اگر جلوه کند روزی خور<sup>۱۱</sup>  
 آفتابی که به جز رای وزیرش<sup>۱۲</sup> نبود  
 گر مهی را<sup>۱۳</sup> به شب چارده بینند<sup>۱۴</sup> انور  
 کامگاری که به جز کلک دبیرش نبود  
 گر نبات<sup>۱۵</sup> شکرآلوده چکد عنبرتر<sup>۱۶</sup>  
 قصرش آن چرخ که بر کنگره<sup>۱۷</sup> یک برجش  
 عرصه هفت سما یافت<sup>۱۸</sup> کم از یک اختر

۱. مج، ک: از. ۲. مل: شود از مهر رخ بدر آن روز.  
 ۳. مل، مج: - را. ۴. ش: همچو. ۵. نش: لعل درپاش.  
 ۶. مج: مه. ۷. آ: ماه سپر. ۸. ک، ش: سرور.  
 ۹. ک، ش: کارگهش؛ نک، نش: مطابق متن. ۱۰. مل، مج: - و.  
 ۱۱. مج: گر نبات شکرآلوده کند روزی خور، (مصراع دوم این بیت و مصراع دوم دو بیت بعد در «مج»  
 جابجاست). ۱۲. مج: وزیر. ۱۳. مل، مج: جز.  
 ۱۴. آ: بیند؛ مج: نبینند. ۱۵. آ: نباتی.  
 ۱۶. ک، ش: چکاند عنبر؛ مج: بر سر عرش اگر جلوه کند روزی خور؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «مج» به عکس  
 است. ۱۷. ک، ش: کنگره برجش عقل؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۸. مج: تافت.

ای چو خورشید سُرادق زده بر اوج شرف  
وی چو شمشیر زده بحر کفت<sup>۱</sup> موج گهر  
اندر این دم که ز دور فلک شیشه نهاد  
همچو جامند به خون غرقه<sup>۲</sup> مدام اهل هنر  
۸۶۰ ذرّه وارند هواجوی و<sup>۳</sup> پریشان فضلا<sup>۴</sup>  
صبح وارند نشسته جهلا بر سر خور  
به دو دیده نتوانند رخ عیسی دید<sup>۵</sup>  
چار گشته همه را گوش سوی نغمه خر  
عمرو<sup>۶</sup> اگر از زدن زید بمیرد هرگز  
مبتدا را نکنند<sup>۷</sup> از سر آن<sup>۸</sup> حال خبر  
از پی نان همه را دیگ تهی بر سر بار  
چون تنور است درونشان ز حسد پر ز شرر  
تا مسیحا رخ خورشید نبیند چون صبح  
هر یکی برکشد از حنجر خود صد خنجر  
۸۶۵ آن یکی خرس جرس وار به سیرت چون سگ  
وین یکی خوک نجس خوار و به صورت چو قمر  
نیست جز مجلس تو چرخ کواکب افروز  
نیست جز حضرت تو حاکم عالم پرور  
سرور ملک تویی گردن ماران بشکن  
صفدر شرع تویی پرده جهال بدر  
موسی عصر تویی صحبت فرعون مجوی  
عیسی دهر تویی عشوه دجال مخر

۱. آ، مج: کف.

۲. مل، ک، ش: غرق.

۳. مج: -و.

۴. ک، ش: پریشان و هواجو فضلا.

۵. آ: نتوان دید رخ عیسی را.

۷. مج: نکند.

۸. مل، ش: این.

تا برآید زره از خود زران‌دوده مهر  
 زیر تیر است قمر گاه کمان گاه سپر  
 باد تا دور قضا رایت فتحت منصور ۸۷۰  
 مشتری بنده و مه خادم و گردون چاکر  
 به سر ملک تو این یکشبه عقد گهر  
 که برآورد ضمیر دلم از بحر فگر<sup>۱</sup>

## ۲۸

قصیده در مبارکباد رسیدن [ن] خلعت عباسیه به پادشاه هند و وصف  
 آیین‌بندی شهر و گریز به مدح خسرو دهر

دوش آن زمان که خسرو زرین‌قبای خور  
 درمی‌کشید خلعت عباسیان به بر  
 شاه سپاه هند که ماه است نام او  
 پر کرد طشتهای زمرد درست زر  
 یعنی رسید خلعت و<sup>۲</sup> فرمان سلطنت  
 از حضرت خلیفه به دارای بحر و<sup>۳</sup> بر  
 والی عصر<sup>۴</sup> احمد عباس امام حق ۸۷۵  
 دارای دهر وارث پیغمبر بشر  
 فرمان صدور یافت که آیین دلفریب  
 پیدا کنند کله‌نگاران پره‌رنر  
 در جوف چار قبه ز آیین<sup>۵</sup> که بسته شد  
 نه چرخ بود یک مگس سبز در نظر

۲. پا: - و.  
 ۵. مل: آذین.

۱. ازبیت ۸۶۳ تا ۸۷۱ فقط در «ک» و «ش» آمده است.  
 ۳. پا: - و.  
 ۴. مج: عهد.

هر قبه نوعروس زرانلدوده<sup>۱</sup> پيرهن  
 هنگامه دار مجلس حوران نغمه گر  
 خياط چرخ دوخته بر دامن قباش<sup>۲</sup>  
 از پرده های سبب زرانلدوده آستر  
 ۸۸۰ بهر بساط صحن سرايش که جنتی<sup>۳</sup> است  
 طاووس هشت بال<sup>۴</sup> مرصع گشاده پر  
 در<sup>۵</sup> برجهاش طارم نه طاق سایه جوی  
 بر حوضهاش<sup>۶</sup> کوثر<sup>۷</sup> فردوس رشک بر  
 در صفه هاش شاعر طرازان<sup>۸</sup> شعریوش  
 در طاقهاش زخمه نوازان زهره فر<sup>۹</sup>  
 فراش آستان در او به آستین<sup>۱۰</sup>  
 صدران با عمامه و<sup>۱۱</sup> شاهان با کمر<sup>۱۲</sup>  
 در گرد او برای تماشای<sup>۱۳</sup> خلق را  
 اظهار کرده<sup>۱۴</sup> هر فرق<sup>۱۵</sup> آیین خوبتر<sup>۱۶</sup>  
 ۸۸۵ بانئ آیین عمارت<sup>۱۷</sup> آیین نگار او  
 روح القدس به امر شهنشاہ نامور  
 این جشن شادی است که از حضرت امام  
 آورده اند خلعت و<sup>۱۸</sup> فرمان معتبر

- |  |                               |                 |
|--|-------------------------------|-----------------|
| ۱. مج: زرانلدود.                               | ۲. مل، مج: قیاس.              | ۳. آ: جنت.      |
| ۴. مل: باغ.                                    | ۵. پا، مل: از.                | ۶. ک: حوضه هاش. |
| ۷. آ، مج: + و.                                 | ۸. مج: + و.                   |                 |
| ۹. ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» به عکس است.  | ۱۰. مل: در و پاسبان عرش.      |                 |
| ۱۱. پا: - و.                                   | ۱۲. پا، مل: دادگر.            | ۱۳. مج: تماشاہ. |
| ۱۴. مج، ک، ش: کرد.                             | ۱۵. ک، ش: طرف؛ نش: مطابق متن. |                 |
| ۱۶. ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» به عکس است. | ۱۷. مل، مج، ک، ش: + و.        |                 |
| ۱۸. پا: - و.                                   |                               |                 |

مضمونش<sup>۱</sup> اینکه<sup>۲</sup> در کنف حفظ شاه باد  
 بر<sup>۳</sup> روی خاک باقی و فانی<sup>۴</sup> و خشک و تر  
 اقلیم ترک و روم و خراسان و چین و شام<sup>۵</sup>  
 مأمور امر شه ز بد<sup>۶</sup> و نیک و خیر و شر  
 گر چتر سبز بایدهش اینک لباس چرخ  
 ورتاج لعل<sup>۷</sup> بایدهش اینک عذار خور  
 القاب شه که بر سر منبر برد<sup>۸</sup> خطیب ۸۹۰  
 سلطان شرق و غرب و<sup>۹</sup> شهنشاه بحر و<sup>۱۰</sup> بر  
 سلطان دین محمد تغلق جهان عدل  
 ماه زحل مکانت و<sup>۱۱</sup> شاه مسیح فر  
 خلعت<sup>۱۲</sup> به رنگ مردمک چشم داد امام  
 تانور شرع در دل مردم کند اثر  
 ای بر<sup>۱۳</sup> قبای جاه تو از روی کبریا<sup>۱۴</sup>  
 از اختران لالی و از مه ترنج زر  
 ای برکنار<sup>۱۵</sup> گوشه گندوری<sup>۱۶</sup> سخات<sup>۱۷</sup>  
 خوان<sup>۱۸</sup> هزار کاسه نه چرخ ماحضر<sup>۱۹</sup>

۱. آ: مضمون. ۲. مج: آنکه. ۳. مل: در.

۴. ک، ش: آبی و بادی.

۵. پا: روم خراسان چین شام؛ آ، مل: ترک و شام و خراسان و چین و روم؛ ک، ش: ترک و روم و خراسان و هند و شام.

۶. پا: مأمور شد ز عدل بد؛ مل: مأمور امر شه به بد؛ ک، ش: مأمور امر شاه بد.

۷. پا: سرخ؛ ش: لعل تاج. ۸. مل: نزد؛ مج: شود. ۹. مج، ک، ش: -و.

۱۰. پا: -و. ۱۱. پا: -و. ۱۲. آ: خلقت.

۱۳. آ: در. ۱۴. مج: راه کبریا؛ مل: نور کبریا.

۱۵. مل: + و. ۱۶. مج: کندور بی. ۱۷. آ: سحاب.

۱۸. مل، مج: خوانی. ۱۹. این بیت در «پا» بعد از «سلطان دین...» آمده.



۸۹۵ در بیثه مهابت عدل تو<sup>۱</sup> ز اه تمام  
ایمن شده است آهوی ماده ز شیر نر  
تا در ریاض حسن و<sup>۲</sup> جمال بتان بود  
بادام عین عبهر<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> پسته پر<sup>۵</sup> از شکر  
بادا به لعل حل شده اندوده<sup>۶</sup> خصم را  
بام و در سراچه بر<sup>۷</sup> مردم بصر  
رویش سیاه باد و زبانش بریده<sup>۸</sup> باد  
چون خامه<sup>۹</sup> هر که از خط<sup>۱۰</sup> حکمت<sup>۱۱</sup> کشید سر<sup>۱۲</sup>  
تا زیر تیر چرخ که تابش بود به قوس<sup>۱۳</sup>  
هر ماه<sup>۱۴</sup> گه سپر شود و گه کمان قمر<sup>۱۵</sup>  
۹۰۰ پی برده<sup>۱۶</sup> باد<sup>۱۷</sup> در دل بی<sup>۱۸</sup> مهر دشمنان  
پیگان انتقام تو را<sup>۱۹</sup> ناوک سحر<sup>۲۰</sup>  
ز اقبال آفتاب کمالی<sup>۲۱</sup> به بدر باد<sup>۲۲</sup>  
کز نقص روزگار نبیند دگر اثر

- 
۱. مج: عدلت. ۲. آ، مج، ک، ش: - و. ۳. آ، ک، ش: نرگس.  
۴. پا، مج: - و. ۵. مج: تر. ۶. مج: اندوه.  
۷. در «پا» ظاهرأ: سراچه سر؛ آ: بادام و در سراچه بر؛ مل: بام و در و سراچگک؛ مج: بام در سراچه بر؛ ک، ش:  
بام و در سرای چه بر. ۸. آ: دراز. ۹. مج: خانه.  
۱۰. پا: سر. ۱۱. ک، ش: حکمش. ۱۲. آ، ش: کشیده.  
۱۳. آ: تازه بر هر چرخ که پاش بود نقوش (۴). ۱۴. پا: + نو.  
۱۵. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مل» به عکس است. ۱۶. آ: بی پرده.  
۱۷. آ: + بر. ۱۸. آ: - بی.  
۱۹. ک، ش: چون؛ نک: مطابق متن. ۲۰. پا: - پی برده باد... ناوک سحر.  
۲۲. آ: داد.

۲۹

## قصیده در بیان آمدن روز و رفتن شب و تعریف خورشید

## و گریز به مدح ممدوح

چو شاهباز سحر باز کرد<sup>۱</sup> شهپر نور  
 به سوی غرب، غراب ظلام کرد نفور  
 سرای دهر شد الحان سرای سرتاسر<sup>۲</sup>  
 ز بس خروش خروس و<sup>۳</sup> نوای نای طیور<sup>۴</sup>  
 چو تیر تیر ظلام از کمان چرخ انداخت<sup>۵</sup>  
 ز ترس ترس زران دوده تیغ یعنی هور<sup>۶</sup>  
 ۹۰۵ درید<sup>۷</sup> زهره زهره چو دهر دهره زر  
 نمود جیش حیش را ز<sup>۸</sup> مغفر فغفور  
 به هند راه فرار و قرار<sup>۹</sup> زد شه زنگ<sup>۱۰</sup>  
 چو قوقه کله شاه چین نمود از دور  
 ز سهم تیغ منوچهرچهر<sup>۱۱</sup> مهر گرفت  
 قبول رونق اقبال<sup>۱۲</sup> سام<sup>۱۳</sup> شام<sup>۱۴</sup> فتور<sup>۱۵</sup>  
 سپهر چتر<sup>۱۶</sup> زران دوده می زند<sup>۱۷</sup> هر صبح  
 ز مهر ماه سلاطین و<sup>۱۸</sup> آفتاب صدور

- |  |                           |                                    |
|--|---------------------------|------------------------------------|
| ۱. مل: کرد باز.                                    | ۲. مج: الحان سراسر تا سر. | ۳. مج: - و.                        |
| ۴. آ: - سرای دهر شد... نای طیور.                   |                           | ۵. آ: ظلام او کمان جراح نواخت (۴). |
| ۶. مج: دور.  | ۷. آ، مج: دریده.          | ۸. مل: چو.                         |
| ۹. آ، ک: فرار قرار؛ مل: فراز فرار؛ ش: فراره فراره. |                           | ۱۰. آ: صد رنگ.                     |
| ۱۱. مل، ک: چهره.                                   | ۱۲. پا: اسلام و.          | ۱۳. آ، ش، نک: شاه.                 |
| ۱۴. آ: راه.  | ۱۵. مل: نفور.             | ۱۶. ش: تیغ؛ نش: مطابق متن.         |
| ۱۷. نش: می نهد.                                    | ۱۸. پا، آ: - و.           |                                    |

## مطلع دوم

بیا که بر<sup>۱</sup> شکرست رسته شد نبات ای حور<sup>۲</sup>  
 دمید مشک سیاهت ز گوشه<sup>۳</sup> کافور  
 ۹۱۰ به زیر لعل تو پنهان دو رشته مروارید  
 فراز سرو بلندت<sup>۴</sup> دو نرگس مخمور  
 رخت گلی که بود مرهم دل خسته  
 لب مُلی که بود داروی<sup>۵</sup> تن<sup>۶</sup> رنجور  
 ز<sup>۷</sup> شکر تو ننهان کرده<sup>۸</sup> روی مروارید  
 بر آفتاب تو پیدا شده شب<sup>۹</sup> دیجور  
 ز ماه عارض تو<sup>۱۰</sup> برزده<sup>۱۱</sup> ستاره خوی  
 چنانکه بر ورق لاله لؤلوی منشور<sup>۱۲</sup>  
 از آن ز مهر تو چون صبح می زدم دم سرد  
 که چرخ بر فنک عارضت<sup>۱۳</sup> کشیده سمور  
 ۹۱۵ چو مار زلف تو بر خویش بدر می پیچد<sup>۱۴</sup>  
 که گرد ماه تو آشفته از چه شد صف مور  
 به مَهْمَه غمت ار<sup>۱۵</sup> سال و مه<sup>۱۶</sup> حزین بودم<sup>۱۷</sup>  
 شدم به فرّ قدوم خدایگان مسرور  
 ولیّ عهد خلیفه محمد تغلق  
 خدایگان سلاطین دین جم جمهور

۱. آ: - بر.

۲. آ: خور.

۳. ک: شوشه؛ مج، نک: صفحه؛ نک: مطابق متن.

۴. ک: دارو.

۵. ش: دل؛ نش: مطابق متن.

۶. ش: به.

۷. ش: شیبی.

۸. پا، مل: کرد؛ ک: گشته.

۹. ک، ش: سرزده.

۱۰. آ: منشور؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «ش» به عکس است.

۱۱. پا: بر گل رخسار تو (حاشیه: مطابق متن).

۱۲. آ: منشور؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «ش» به عکس است.

۱۳. پا: می پیچد.

۱۴. آ، مل، مج، ش: سالها.

۱۵. ک، ش: از.

۱۶. آ، مل، مج، ش: سالها.

۱۷. پا: بدم.

ز عدلش<sup>۱</sup> از دهن مار در امان راقص  
 ز<sup>۲</sup> لطفش از سرطان معتدل مزاج عبور<sup>۳</sup>  
 پی نظاره بزمش که باغ<sup>۴</sup> فردوس است  
 فلک شده همه دیده چو خوشه انگور<sup>۵</sup>  
 ۹۲۰ زهی شکوه تو کرده به دستکاری<sup>۶</sup> عدل  
 خرابه<sup>۷</sup> مَحْن آباد خاک را معمور<sup>۷</sup>  
 ز آستان تو شِبری<sup>۸</sup> است در نظر تا عرش  
 به چشم خصم تو میلی است در میان تانور  
 صفات<sup>۹</sup> ذات تو بر تخت ای همای شرف<sup>۱۰</sup>  
 چو ظل مرغ<sup>۱۱</sup> تجلی است در نشیمن طور  
 چو نصب شد<sup>۱۲</sup> علم<sup>۱۳</sup> فتح رفع قدرت را  
 به کسر حادثه ضم گشت حاسد<sup>۱۴</sup> مجرور  
 به دست خازن اقبال جاودان تو داد  
 عروس ملک کلید در سراچه سور<sup>۱۵</sup>  
 ۹۲۵ ز خاک شاید اگر زر زریروار دمد<sup>۱۶</sup>  
 که<sup>۱۷</sup> جود جود تو دایم چو دیمه شد منشور<sup>۱۸</sup>

- 
۱. پا: به عهدش (حاشیه: ز عدلش).  
 ۲. پا: به.  
 ۳. پا، مل: دهور (حاشیه: پا: عبور).  
 ۴. ش: رشک.  
 ۵. پا: فلک شد همه تن دیده خوشه انگور.  
 ۶. مج: گردیده دستکاری؛ مل: کرد زدستیاری؛ ک، ش: به دستکاری.  
 ۷. این بیت در حاشیه «پا» ثبت شده است.  
 ۸. مل: شیری؛ مج: شهری؛ ک، ش: مویی.  
 ۹. مج: صفای.  
 ۱۰. مل: همایون فر.  
 ۱۱. پا، مل: نور.  
 ۱۲. ش: گشت.  
 ۱۳. مج: عالم.  
 ۱۴. مج: دشمن.  
 ۱۵. آ: نور.  
 ۱۶. «زریروار دمد» در «آ» به خط دیگری است.  
 ۱۷. آ، مل، پا: ز؛ مج: چو.  
 ۱۸. آ: مستور؛ در «پا» ظاهر؛ چو مکه شد مطبور؛ این بیت در حاشیه «پا» ثبت شده است.

ورای سینه خصمت خراب کم باشد  
 به دور عدل تو از بس که دهر شد معمور<sup>۱</sup>  
 به دست توست یکی رومی سیه دستار  
 که در ممالک معنی است این زمان<sup>۲</sup> دستور  
 جهان پناها یک نکته از رهی بشنو  
 که در ره خرد آثار آن شود مشهور<sup>۳</sup>  
 سری مده سقطی را که فرق می نکند  
 سَرار را ز شرار<sup>۴</sup> و سرور را ز سُرور<sup>۵</sup>  
 نهاده دیگ تهی بر سر و ز بی آبی<sup>۶</sup> ۹۳۰  
 درون او همه آتش گرفته همچو تنور  
 چه<sup>۷</sup> در حساب بود آن کسی که نشناسد  
 صحیح را ز سقیم و صحاح<sup>۸</sup> را ز کسور  
 همیشه تا که سراپرده دار چرخ زند  
 به صبح خیمه زرین بر این<sup>۹</sup> معلق سور<sup>۱۰</sup>  
 مباد یک دم خالی<sup>۱۱</sup> چو<sup>۱۲</sup> بوستان جنان<sup>۱۳</sup>  
 سرای تو ز سریر و سریر تو ز سرور

۱. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است.

۲. پا، مل: خوش زبان (حاشیه پا: این زمان)؛ مج: حالیا.

۳. مل: مهشور.

۴. پا، مل: شراره را ز شرار؛ ک، ش، حاشیه پا: سراب را ز شراب؛ نش: مطابق متن.

۵. مل: ز سرور؛ مج: سرور را رشته زر (۴)

۶. آ، مل، مج، ش، نک: بی نانی؛ نک، نش: بی برگی، بی آبی؛ نش: بی تابی.

۷. مج: چو.

۸. پا: سهام.

۹. پا: بدین.

۱۰. مج: ستور (۴).

۱۱. مج: خالی یکدم.

۱۲. مج، ک، نش: به؛ نک: مطابق متن.

۱۳. مج، ک، نش: جهان.



### قصیده به خطاب مطلوب در مقامات موسیقی و

#### ترغیب مباشرت به پادشاه

|   |  |                                  |
|---|--|----------------------------------|
| <p>ای مهت را ز غالیه زنجیر<br/>آخر<sup>۱</sup> شب ره حسینی ساز<br/>مایه وقت<sup>۲</sup> طلوع نور دهد<br/>سپر زر به نیزه<sup>۳</sup> چون برسد<br/>چاشتگه در عراق ساز آهنگ<br/>راست گویم ره مخالف را<br/>بوسلک را<sup>۴</sup> نواز بعد زوال<br/>روی گلگون خور چو زرد شود<br/>شام چون زد چو باز پرده<sup>۵</sup> قار<br/>وقت خفتن مخالفک<sup>۶</sup> بنواز<br/>درع از پرده<sup>۷</sup> صفاهان<sup>۸</sup> ساز<br/>ساز هنگام نیمشب ای ماه<br/>وانگهی همچو چنگ بر در شاه<br/>آنچنان گز<sup>۹</sup> بر<sup>۱۰</sup> لطیفش<sup>۱۱</sup> را</p> | <p>آفتاب به زیر پرده<sup>۱۲</sup> قیر<br/>صبحدم<sup>۱۳</sup> پرده<sup>۱۴</sup> رهاوی<sup>۱۵</sup> گیر<br/>پیش برجیس آفتاب ضمیر<sup>۱۶</sup><br/>پرده<sup>۱۷</sup> راست گیر بی تأخیر<sup>۱۸</sup><br/>تا شوی<sup>۱۹</sup> بر سریر عیش امیر<br/>در زوال ای صنم<sup>۲۰</sup> مدار حقیر<br/>ای ضمیر تو آفتاب منیر<br/>ساز عشاق<sup>۲۱</sup> پند من بپذیر<br/>در نوا ساز ای بت کشمیر<sup>۲۲</sup><br/>تا نکو رفته<sup>۲۳</sup> باشدت شبگیر<br/>چون شهاب افکند ز آتش تیر<br/>در نهانند از قلیل و<sup>۲۴</sup> کثیر<br/>به نوازش درآ چو شکر و شیر<br/>که بنفشه برون دمد<sup>۲۵</sup> ز حریر</p> | <p>۹۳۵</p> <p>۹۴۰</p> <p>۹۴۵</p> |
|---|--|----------------------------------|

۱. مل: آخری. ۲. مج: نام. ۳. پا: پرد ز هاوی.  
 ۴. پا، مل، ک، ش: تا به وقت. ۵. مل: منیر؛ مج: نظیر.  
 ۶. آ، مج: سه نیزه؛ مل: زر سبزه؛ در «پا» ظاهراً «به نیزه» به «سه نیزه» تغییر یافته.  
 ۷. این بیت در «مل» بعد از «بو سلک را...» آمده است. ۸. مل: بر شوی.  
 ۹. پا: شنم؛ آ: اصم. ۱۰. ک، ش: بو سلیکی؛ مج: بوسلیک.  
 ۱۱. آ، ک، ش: + و. ۱۲. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است.  
 ۱۳. پا، مل: مخالفت (در «پا»؛ روی لام، فتحه دارد: مخالفت). ۱۴. مل: - رفته.  
 ۱۵. مل: سپاهان. ۱۶. پا: - و.  
 ۱۷. مل، نک، نش: کن؛ ک، ش: کش؛ نک، نش: مطابق متن. ۱۸. مل: بزیر؛ پا: سر؛ مج: بره.  
 ۱۹. مل: نطقش. ۲۰. مل، مج: دهد.

لعل سیماب<sup>۱</sup> ریزش ار جوید      به سوی<sup>۲</sup> دَر سفته<sup>۳</sup> تو مسیر  
 کوش تا غنچه<sup>۴</sup> تو شیر<sup>۵</sup> مکد      از سر خوان استخوان تأثیر  
 زانکه برلوح چرخ مسطور<sup>۶</sup> است      شاه دین آفتاب عرش سریر  
 شاه عالم محمد تغلق      آنکه او راست کردگار نصیر

۳۹

### قصیده در بیان رفتن آفتاب و برآمدن ماهتاب و اوصاف آنها و گریز به مدح ممدوح

چو سبزخوان فلک<sup>۷</sup> زر<sup>۸</sup> نهران کند در قیر  
 میان لای<sup>۹</sup> سیه مه رود<sup>۱۰</sup> چو کاسه شیر  
 ز مهر زورق<sup>۱۱</sup> سیمین ماه بر جوشد<sup>۱۲</sup>  
 هزار چشمه سیماب از این<sup>۱۳</sup> کبود غدیر  
 ز تاب این سپر آتشین<sup>۱۴</sup> که تیغ زن است<sup>۱۵</sup>  
 که شبروان<sup>۱۶</sup> را در چشم می نماید تیر<sup>۱۷</sup>  
 ۹۵۵ دراز شد زره عنبرین شب<sup>۱۸</sup> پی آن<sup>۱۹</sup>  
 که می رود سپر زرد<sup>۲۰</sup> در کمان<sup>۲۱</sup> چون تیر  
 خهی سپر که همه روی او بود پر تیغ<sup>۲۲</sup>  
 زهی کمان که یکی نیمه زو بود از تیر<sup>۲۳</sup>

۱. پا، مل: سیراب (حاشیه پا: سیماب).  
 ۲. ک: بسو.  
 ۳. آ: سفینه.  
 ۴. پا: - تو؛ آ: که؛ مچ: شیر.  
 ۵. مچ: تو.  
 ۶. مل: مستور.  
 ۷. آ، ک، نش، حاشیه پا: طبق.  
 ۸. پا: سر (حاشیه: زر).  
 ۹. مچ: لاله.  
 ۱۰. پا: می رود.  
 ۱۱. آ: ساغر.  
 ۱۲. مچ: بر خوشه.  
 ۱۳. مل، مچ، ک، ش: زین.  
 ۱۴. ک: آتشینه.  
 ۱۵. ک، ش: - که.  
 ۱۶. مل، مچ: شبران.  
 ۱۷. پا: به چشم شیر مهر بیشه می نماید تیر (؟) (حاشیه پا: مطابق متن).  
 ۱۸. پا: + از.  
 ۱۹. پا، آ، مل: آنک.  
 ۲۰. مچ: زر.  
 ۲۱. مچ: کان.  
 ۲۲. مل: در.  
 ۲۳. ک، ش: که یکی نیمه ای بود زو تیر.

به وقت صبح که در پیشگاه خیمه سبز  
شب سیاه قبا زد ز زر سرخ سریر  
روان شدند همه ساکنان عالم قدس  
به خاکبوسی درگاه پادشاه کبیر

## مطلع دوم

به بوی مجمر زرین آفتاب منیر  
گشاد<sup>۱</sup> قافله سالار صبح تنگ<sup>۲</sup> عبیر  
ز حلق زاغ مگر بیضه<sup>۳</sup> آتشین افتاد ۹۶۰  
که باز، مرغ سحر می کند هزار نفیر  
تذرو جام به خون خروس شوید روی  
در آن چمن<sup>۴</sup> که زند عندلیب چنگ<sup>۵</sup> صغیر<sup>۶</sup>  
ز سبزه زار<sup>۷</sup> فلک چون دمید<sup>۸</sup> لاله زرد  
که را بود ز گل سرخ و شاخ باده<sup>۹</sup> گزیر  
تو آن مهی که یکی تار<sup>۱۰</sup> زلفت<sup>۱۱</sup> اندازد  
ز سایه بر طرف آفتاب صد زنجیر  
عروس صبح برانداخت زلف شب از روی  
تو نیز سلسله عنبرین ز مه برگیر

۱. ک، ش: گشاده. ۲. مج: مشک. ۳. مج: کمر بند.

۴. آ: در انجمن. ۵. ک، ش: بانگ و؛ نک، نش: مطابق متن.

۶. نک: صغیر. ۷. مج: سبزه وار.

۸. پا: ز سبزه خوان فلک چون شکفت (حاشیه: سبزه زار).

۹. مل: سرخ شاخ و باده؛ ک: و جام باده؛ ش، نک: گل سرخ جام باده؛ نش: گل سرخ و شاخ سبز.

۱۰. آ، مل، ک، ش، حاشیه پا؛ مج: چین؛ نک، نش: مطابق متن. ۱۱. مج: زلف.



۹۶۵ تو ماه عالم حسنی و زلفت آن شامی است<sup>۱</sup>  
 که هست در خم زنجیرش آفتاب اسیر<sup>۲</sup>  
 خط تو با سر کلک دبیر شاه یکی ست  
 که هر دو چهره مه را سیه کنند به<sup>۳</sup> قیر  
 شهنشهی که به روی حمل سر مریخ  
 بدوخت قوس هلالش زده به گوشه تیر  
 به کَلْ عالم مانند او کدام بود  
 که تخت لعل فشانش بود چو عرش منیر<sup>۴</sup>  
 خدایگان سلاطین محمد تغلق  
 سپهر تیر دبیر، آفتاب<sup>۵</sup> ماه وزیر  
 ۹۷۰ مدار شرع رسول آنکه او به امر امام  
 بر اهل جمله عالم ولی شده است و امیر  
 زهی محیط که در جنب<sup>۶</sup> جیب<sup>۷</sup> قوس<sup>۸</sup> درت  
 چو نقطه دایره آسمان نموده<sup>۹</sup> حقیر  
 قیاس گنبد مایل به حلقه در تو  
 چنانکه در ثخن<sup>۱۰</sup> حامل آمده تدویر<sup>۱۱</sup>  
 ز پشت نه پدر و چار مادر و<sup>۱۲</sup> سه طفل  
 نژاد چون تو جوان در کنار<sup>۱۳</sup> عالم پیر

۱. پا: شامی؛ مج: شاهی ست؛ ک: شام است.  
 ۲. پا: زنجیر زلفش آفتاب اسیر (۴).  
 ۳. پا: چو؛ مج: ز.  
 ۴. دو بیت اخیر فقط در «ک» و «ش» آمده است.  
 ۵. پا: + و.  
 ۶. پا: جیب.  
 ۷. آ: جنب؛ مل، پا: خشت.  
 ۸. مل: قصر؛ پا: قصرش (۴).  
 ۹. مج، ک، ش: نمود.  
 ۱۰. آ، مل: سخن؛ مج: سخن؛ در «پا» ظاهراً «سخن» به «ثخن» تغییر یافته؛ حاشیه پا: «ثخن» معنی شده.  
 ۱۱. مل: تدبیر؛ دو بیت اخیر در «پا» جابجاست.  
 ۱۲. ک، ش: - و؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۳. مج: کنام.

عروس زهره در ایوان برکشیده چرخ<sup>۱</sup>  
خیال نسخه<sup>۲</sup> جاه تو می‌کند تحریر<sup>۳</sup>  
غبار لشکر آفاق‌گرد صیت تو را<sup>۴</sup> ۹۷۵  
بسی دوید<sup>۵</sup> و نه دریافت چرخ باد مسیر  
کسی که پیروی تو به جان نکرد چو<sup>۶</sup> قوس<sup>۷</sup>  
چه سهم‌ها خورد از تیرجعبه<sup>۸</sup> تقدیر<sup>۹</sup>  
ملازم<sup>۹</sup> است که بر خصم کار دشوارست  
دلیلش آنکه علی‌الکافین غیر یسیر<sup>۱۰</sup>  
ز مکر طاعن طاعون گرفته ایمن باش  
که بانگ سگ نکنند<sup>۱۱</sup> نور ماه را تشویر  
کجا درد درع<sup>۱۲</sup> آهنی<sup>۱۳</sup> ز خنجر بید  
کجا برد زره چرخ سهم تیر حصیر<sup>۱۴</sup>  
ز قدر اول هر شانزده کواکب را ۹۸۰  
سم<sup>۱۵</sup> سمند تو کرده به چار مه تسخیر  
ز آب تیغ تو ایمن شده است از<sup>۱۶</sup> دوران<sup>۱۷</sup>  
مقعر فلک ماه از مساس اثیر<sup>۱۸</sup>  
همیشه تا که در این نه چراغ‌واره<sup>۱۹</sup> سبز  
چراغ ماه شود از دم سحرگه تیر

۱. آ: بر ایوان سرکشیده چرخ؛ ک، ش: دبیر تیر بر ایوانت سرکشیده به چرخ؛ نک، نش: مطابق متن.  
۲. پا: نقطه. ۳. مل: تقریر.  
۴. مل: ترت.  
۵. مل: دویده. ۶. مل، مج: -و.  
۷. ک، ش: نکرده چو.  
۸. مج: که نخورد او ز جعبه تقدیر.  
۹. آ: تلازمی؛ مج: تلازم.  
۱۰. مل: عسر عسیر؛ مج: عسیر یسیر.  
۱۱. آ، مج، ک، ش: ندهد.  
۱۲. حاشیه پا: درق.  
۱۳. آ، مج، ک: آهین.  
۱۴. مل، مج: عصیر.  
۱۵. مل: سیم سمند.  
۱۶. نک، نش: در.  
۱۷. مج: دوبان.  
۱۸. این بیت در حاشیه «پا» آمده.  
۱۹. نک: درین بزم نه چراغ سپهر.

شموع<sup>۱</sup> مجلس اقبال پادشاه جهان  
ز نور مشعل<sup>۲</sup> قدس باد عکس‌پذیر<sup>۲</sup>



### قصیده در تعریف شراب و محبوب و بیان احوال پرملال خود و گریز به مدح ممدوح

آن بدر شفق‌خور بین پروین همه رخسارش  
در پنج مه نو بین هر لحظه گرفتارش ۹۸۵  
آن زورق دریادل تا جز سوی لب نرود  
ماهی‌بچگان باشند<sup>۳</sup> هر سوی نگهدارش  
مرغی است کش از دیده گاورسه<sup>۴</sup> زر روید<sup>۴</sup>  
زان روی چکان بینی خون از سر<sup>۵</sup> منقارش  
موج دل صد قُلزُم یک قطره ز<sup>۶</sup> تأثیرش  
شمع لگن چارم یک ذره ز انوارش  
از غایت بی‌آبی از دست رود هر دم  
با آنکه نباشد خود جز<sup>۷</sup> آبکشی کارش  
در<sup>۸</sup> نرگس چشم ما صد نسترن افروزد  
زان گل که درخت عقل<sup>۹</sup> بی‌بر<sup>۱۰</sup> بود<sup>۱۱</sup> از خارش  
سه حرف که نامش راست از<sup>۱۲</sup> جذر ده است اوّل ۹۹۰  
برگیر یکی از وی<sup>۱۳</sup> با چار<sup>۱۴</sup> بخوان چارش<sup>۱۵</sup>

۱. مج: شموع. ۲. ک، ش: نورپذیر؛ نک: مطابق متن.  
۳. ش: باشد؛ مل: بینی. ۴. ک، ش: ریزد؛ مج: کاه ز سر زر ریزد.  
۵. ش: هر. ۶. ک: - ز.  
۷. آ: بی.  
۸. ک، ش: از؛ نک، نش: دو. ۹. مل، مج: گل.  
۱۰. مج: گل.  
۱۱. ک، ش: شود. ۱۲. نش: دو.  
۱۳. مل: یکی ز اول؛ نک، نش: مطابق متن.  
۱۴. آ، ک، ش، نش: ناچار.  
۱۵. نش: چارش؛ مج: - سه حرف که نامش... بخوان چارش.

تا غنچه پرنسرين با لاله قرين گردد  
 چون سرو خرامان شو<sup>۱</sup> در برگ چنار آرش  
 هر چند میان خلق آبی است مدام<sup>۲</sup> او را  
 در مجلس شه باری<sup>۳</sup> بی ما نبود بارش<sup>۴</sup>

## مطلع دوم

پروین ز چه پنهان شد<sup>۵</sup> در لعل شکر بارش  
 زنجیر که بست از شب گرد مه رخسارش  
 از نرگس بیینایی<sup>۶</sup> آب<sup>۷</sup> بقم<sup>۸</sup> افشانم  
 گر سبزه دمد روزی بر صفحه گلنارش<sup>۹</sup>  
 چون فرق سر شانه صد شاخ کنم دل<sup>۱۰</sup> را  
 گر یک سر مو<sup>۱۱</sup> از وی بینم شده بیزارش  
 بر آینه مه بین آشفته صف<sup>۱۲</sup> مورش  
 پیچیده بر آتش بین از دود سیه مارش<sup>۱۳</sup>  
 آهی که زخم چون صبح آلوده به خون باشد  
 آن دم<sup>۱۴</sup> که پدید آید بر آینه زنگارش  
 دانم نشود<sup>۱۵</sup> چون گل<sup>۱۶</sup> از بند خود<sup>۱۷</sup> آزاده  
 گر<sup>۱۸</sup> سنبل تر روید بر طرف<sup>۱۹</sup> سمن زارش

۹۹۵

۱. آ: شد. ۲. آ: اینست مدار؛ ک، ش: آبست مدام.  
 ۳. ش: آری. ۴. مل، مج: یارش. ۵. پا: - شد.  
 ۶. ک، ش: بیخوابی. ۷. پا: آبی. ۸. آ: بغم.  
 ۹. پا، مل: رخسارش. ۱۰. مل: خود. ۱۱. آ، مل، مج، ک: موی.  
 ۱۲. پا: آشفته صفت. ۱۳. آ: کارش؛ مج، ک: بارش. ۱۴. آ: به.  
 ۱۵. آ: نشوی؛ مج: نشوم؛ در «پا» «نشوی» به «نشوم» تبدیل شده. ۱۶. ش، مج، حاشیه پا: سرو.  
 ۱۷. مج: غم. ۱۸. آ، ک، ش: ار. ۱۹. مج: گرد.

یک ذره ز مهر او نقصان نشود در بدر<sup>۱</sup>  
آن روز که بر آرد بر صبح شب تارش  
۱۰۰۰ زلفش به سیه رویی شد خصم شه<sup>۲</sup> عالم  
کز<sup>۳</sup> کنگره خورشید آویخت نگونسارش  
فرمانده بحر و بر شاهنشہ دریادل  
کز بذل سحاب آید هنگام سخا عارش  
بر باد سلیمان را آن روز توان دیدن  
کو را جولان<sup>۴</sup> باشد بر مرکب رهوارش  
چون دفتر گل بادا نه<sup>۵</sup> دایره صد پاره  
گر<sup>۶</sup> همچو قلم ننهد سر بر خط اقرارش  
ای<sup>۷</sup> خسرو شیرین خط<sup>۸</sup> لیلی است سر کلکت<sup>۹</sup>  
مجنون به زنجیر است<sup>۱۰</sup> ماه<sup>۱۱</sup> از غم رفتارش  
۱۰۰۵ بدگوی تو چون چوگان<sup>۱۲</sup> گر از خط تو سر<sup>۱۳</sup> تافت  
پابسته در آهن بین چون صورت پرگارش  
آن را که تب کینت بگرفت<sup>۱۴</sup> برد مالک  
تا بر طبق دوزخ شربت دهد از نارش  
مهری که فلک دارد در سینه نهان از تو  
بر خلق جهان کرده<sup>۱۵</sup> هر صبحدم اظهارش  
وجهی که عدو دارد این است ز<sup>۱۶</sup> نقد<sup>۱۷</sup> عین  
کز جنع<sup>۱۸</sup> عقیق<sup>۱۹</sup> افتد<sup>۲۰</sup> بر روی چو دینارش

- |   |                              |                |
|---|------------------------------|----------------|
| ۱. حاشیه پا: من.                                    | ۲. مل: دل.                   | ۳. مل، مج: کر. |
| ۴. پا: کو راه میان (حاشیه: مطابق متن).              | ۵. آ: آن.                    | ۶. آ: کو.      |
| ۷. نک: آن.  | ۸. پا، نک: لب.               | ۹. نک: کلکش.   |
| ۱۰. پا، مل: مجنون چو بزنجیری؛ مج: مجنون است بزنجیر. | ۱۱. ش: مه.                   | ۱۲. مج: سکان.  |
| ۱۳. ک، ش: + بر.                                     | ۱۴. آ، مل، مج، ش: بگرفته.    | ۱۵. مل: گردد.  |
| ۱۶. مج: که؛ مل: چو.                                 | ۱۷. آ، نش، مج: نور؛ مل: حور. | ۱۸. مج: چرخ.   |
| ۱۹. پا: + تر.                                       | ۲۰. پا: - افتد.              |                |

ماه سر خرگاهت<sup>۱</sup> کو سر به فلک افراشت<sup>۲</sup>  
 فرقی نبود یک مو از گنبد دوارش  
 ۱۰۱۰ گردد ز سر تمکین داوود سلیمان فر  
 هر بنده که در دیوان عون<sup>۳</sup> تو شود یارش  
 بسیار به روز آرد<sup>۴</sup> شب ماه<sup>۵</sup> سر کلکم  
 تا شاهد مدح تو شد محرم اسرارش  
 تا گنبد مینا را در دود سیاه شب  
 صد شمع بر افروزد<sup>۶</sup> از ثابت و<sup>۷</sup> سیارش<sup>۸</sup>  
 صد مشعله می خواهم افروخته روز و شب  
 در دوده اقبال<sup>۹</sup> از حضرت جبارش



قصیده در بیان تشابیه طلوع صبح و خورشید و تعریف محبوب  
 و چیستان شمشیر و گریز به مدح ممدوح<sup>۱۰</sup>

صبح است رومی<sup>۱۱</sup> کله زرد بر سرش  
 شب هندوی کباچه<sup>۱۲</sup> گلریز<sup>۱۳</sup> در برش  
 ۱۰۱۵ رومی همین زمان شب زنگی نژاد را  
 بیرون کند ز عرصه عالم به خنجرش  
 زاغ سیاه را ز هوا در ربود<sup>۱۴</sup> باز  
 عنقای سبزیال زراندوده<sup>۱۵</sup> شهپرش

- |  |                               |
|--|-------------------------------|
| ۱. پا: ماهی سر خرگاه است؛ مج: ماه سرخرگاه است. | ۲. آ، مج: برداشت؛ ک، ش: دارد. |
| ۳. مل: عود.                                    | ۴. آ: آورد.                   |
| ۶. پا: برافروزند؛ آ: زر افروزد؛ مل: زرافروزند. | ۷. پا: - و.                   |
| ۸. مل: ستارش.                                  | ۹. مج، ک: اقبالش.             |
| ۱۰. پا: - صبح است رومی ... غصه پرورش.          | ۱۱. مل: + و.                  |
| ۱۲. آ: لباده.                                  | ۱۳. مل: گل.                   |
| ۱۵. مج: زر اندود.                              | ۱۴. آ: در ربوده.              |

باد صبا پیری زده وار است و<sup>۱</sup> شیفته  
 زان دم<sup>۲</sup> که زیر دامن صبح است مجمرش  
 شب سایه دار<sup>۳</sup> بود به بوی خلاص او  
 نغمه سراسر مرغ سحر بردف زرش  
 مار سپید مهره<sup>۴</sup> گرفته است زیر<sup>۵</sup> دم  
 تا<sup>۶</sup> چون عمود، شاخ گوزن است بر سرش  
 ۱۰۲۰ آهوی شیربیشه<sup>۷</sup> دم گرگ در دهن  
 بگرفته و روان<sup>۸</sup> شده دایم برابرش  
 این<sup>۹</sup> منزلت<sup>۱۰</sup> که داده شد آهوی ماده<sup>۱۱</sup> را  
 بر شیر نر شناس ز شمشیر داورش

### مطلع دوم

#### به تعریف مطلوب

آن ماه را که زیر هلال است اخترش  
 سنبل دمیده بر طرف لاله ترش  
 بر<sup>۱۲</sup> دُرَج لعل قفل زمرد پدید شد<sup>۱۳</sup>  
 یعنی نبات رسته شد<sup>۱۴</sup> از<sup>۱۵</sup> گرد<sup>۱۶</sup> شگرش  
 مهمان کنم خیال رخس را به آب شور  
 در<sup>۱۷</sup> کاسه‌های نقره برین<sup>۱۸</sup> سفره زرش

- |                                      |                                |                  |
|--------------------------------------|--------------------------------|------------------|
| ۱. مل، ک، ش: - و.                    | ۲. آ، مل: آندم.                | ۳. آ: سایه‌وار.  |
| ۴. مل، ش: سفید مهره؛ مج: سپید و قهر. | ۵. ک: گرفته بزیر.              |                  |
| ۶. آ، نش: یا؛ مج: با.                | ۷. نک: سبز بیشه؛ نش: شیر پیشه. |                  |
| ۸. مج، ک: دوان.                      | ۹. مل، مج: آن.                 | ۱۰. مج: منزل.    |
| ۱۱. مج: ماه.                         | ۱۲. ک، ش: از.                  | ۱۳. آ: پدید کرد. |
| ۱۴. ک، ش: شده.                       | ۱۵. ک، ش: - از.                | ۱۶. مل: تنگ.     |
| ۱۷. مل، مج، ک، ش: بر.                | ۱۸. ک، ش: درین.                |                  |

۱۰۲۵ بس شاخ زعفران<sup>۱</sup> که دمد زین دو دانه مشک  
 گبر بردمد ز گوشه کافور عنبرش  
 بدر از<sup>۲</sup> ستاره ریخت شفق چون طلوع کرد  
 پروین میانه دو هلال سخنورش  
 تا از مه دو هفته خود دور ماند<sup>۳</sup> بدر  
 ماه<sup>۴</sup> چهار<sup>۵</sup> هفته فزون شد<sup>۶</sup> ز<sup>۷</sup> پیکرش  
 ای چشم شوخ مست تو تیغی که در نیام<sup>۸</sup>  
 خون ریزد آنچنان که توان گفت کافرش  
 آن زلف را که برگل تر<sup>۹</sup> شاخ سنبل است  
 فرآشه<sup>۱۰</sup> ساز بر در شاه مظفرش

## مطلع سوم

## در معمای شمشیر

۱۰۳۰ آن بحر بین که قطره آبی است در برش  
 او جمله تن کف است و<sup>۱۱</sup> نهنگی<sup>۱۲</sup> شناورش  
 کف بر سر است قُلْزُم از آن بحر<sup>۱۳</sup> روز و شب  
 در صورت جزیره<sup>۱۴</sup> نگر خاک بر سرش  
 ماهی او زر است و<sup>۱۵</sup> نهنگش زمرّد است  
 این یکزبان و آن دو زبان هم<sup>۱۶</sup> مسخرش<sup>۱۷</sup>

۱. ک، ش: ارغوان. ۲. آ: ار. ۳. مج: مانده.  
 ۴. مل: ماهی؛ مج: ماهی. ۵. مج: چار. ۶. آ: گشت.  
 ۷. آ: -ز.  
 ۸. آ: در میان؛ مل: ای ترک چشم مست تو تیغ که در نیام؛ ک، ش: ای ترک چشم مست ترا تیغ در نیام.  
 ۹. آ: گل و بر. ۱۰. مل، نک: فراش. ۱۱. مل: -و.  
 ۱۲. مل: نهنگ. ۱۳. مل: بهر. ۱۴. آ: حویزه.  
 ۱۵. مل: -و. ۱۶. ک، ش: شد.  
 ۱۷. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ش» به عکس است.



گر آن نهنگ سبز<sup>۱</sup> برون آید از میان<sup>۲</sup>  
 آب روان کناره<sup>۳</sup> نماید ز آذرش  
 ماهی اگر دمی به سخن سرکشی کند  
 دامی نهند بر قمر<sup>۴</sup> از مشک آذرش  
 ۱۰۳۵ سه<sup>۵</sup> شاخ از محیط به هم سر برآورند<sup>۶</sup>  
 تا دانه‌های درّ تر افتد ز حنجرش<sup>۷</sup>  
 مرغی ز کهرباست که در آشیان<sup>۸</sup> سیم  
 باشد ز قار بر سر منتقار شهپرش  
 زرد و<sup>۹</sup> زبان بریده<sup>۱۰</sup> سیه روی و<sup>۱۱</sup> سرنگون  
 هر دم نگر چو<sup>۱۲</sup> خصم شهنشاه کشورش  
 آن حاکم زمان که در القاب سلطنت  
 خواند<sup>۱۳</sup> خلیفه بعد مجاهد سباغرش<sup>۱۴</sup>  
 دادش حکومت همه روی زمین امام  
 از شرق تا به غربش و<sup>۱۵</sup> از بحر تا برش  
 ۱۰۴۰ وقت غروب تا نبود<sup>۱۶</sup> نقص طاعتی  
 در عصر عدل پرور انصاف گسترش  
 خورشید را ز جانب مشرق خبر دهند<sup>۱۷</sup>  
 ز آبی باغ امر که<sup>۱۸</sup> نار است درخورش  
 گردون به هر مهی کشد از بهر<sup>۱۹</sup> او دو بار  
 در گوش خویش حلقه ز<sup>۲۰</sup> نعل تکاورش

- |  |   |
|--|---|
| ۱. آ، نک: تیز.                         | ۲. مل: آمد از میان (روی آن «نیام» نوشته). |
| ۳. آ، مل: کنار.                        | ۴. مج: کمر.                               |
| ۶. مج: بر درآورند.                     | ۵. مج: بر.                                |
| ۷. مج: بر درآورند.                     | ۸. ش: آشیانه.                             |
| ۹. مج: -و.                             | ۱۰. آ: زبان برید.                         |
| ۱۱. مج: -و.                            | ۱۱. مج: -و.                               |
| ۱۲. مل: چه.                            | ۱۳. مل: خوانده؛ آ: خواهد.                 |
| ۱۴. آ: سباغرش؛ مج: مفاخرش؛ نش: مشاعرش. | ۱۵. مل: -و.                               |
| ۱۶. مل: بود.                           | ۱۷. مج: دهد.                              |
| ۱۹. ک، ش: مهر.                         | ۱۸. مل: تابی به امر شاه که.               |
|  | ۲۰. آ، مج: -ز.                            |

ای دستت آن محیط که عرش است قطره‌اش<sup>۱</sup>  
 وی قدرت آن سپهر که چرخ است اخترش  
 از شهر دولت تو اجل را برون<sup>۲</sup> کند  
 روی سیاه کرده<sup>۳</sup> فلک با برادرش  
 ۱۰۴۵ برجیس دیده<sup>۴</sup> سرمه خاک در تو را  
 از فرق کاینات به صد میل برترش  
 تا وقت شام بیوه‌زن<sup>۵</sup> پنج شویه را  
 پاغنده<sup>۶</sup> در<sup>۷</sup> کنار نهد چرخ اخضرش  
 بادا چو غوزه دیده<sup>۸</sup> خصمت سپیددل<sup>۸</sup>  
 وز<sup>۹</sup> تاب غم شکسته<sup>۱۰</sup> دل غصه‌پرورش

۳۳۶

### قصیده در بیان طلوع خورشید و چیستان قلم

#### و گریز به مدح خسرو عالم

آن رومی خندان نگر دستار زرین بر سرش  
 خضر مبارک دم نگر<sup>۱۱</sup> دیبای کحلی در برش  
 صبح است خضر خوش‌لقا خور<sup>۱۲</sup> چشمه آب<sup>۱۳</sup> بقا  
 یک دم چو زد بر یاد ما ظلمت برون شد از برش<sup>۱۴</sup>

۱. آ: قطره‌ای؛ مل: قطره. ۲. مج: بیرون. ۳. مج: رویش سیاه کرد.  
 ۴. آ: دید. ۵. مج: بیوه‌زنی. ۶. آ، مج، مل، ش: باغنده.  
 ۷. آ، مج: بر. ۸. مل: خصمش سپیده دل. ۹. مل: در.  
 ۱۰. مل: کشیده. ۱۱. مج: بین. ۱۲. مج: بر.  
 ۱۳. ش: آبی.  
 ۱۴. آ: یکدم بخور بر یاد ما؛ مج: یکدم بخورد از یاد ما ظلمت برون شد از سرش؛ ک، ش: یکدم بخور از باده تا ظلمت برون کن از برش؛ در «پا» «برش» درحاشیه صفحه قرار گرفته و خوانده نمی‌شود.

۱۰۵۰ زان روی کآینه<sup>۱</sup> است صبح اسکندر آیین است صبح  
 بل خسرو چین است صبح از زر کلاهی بر سرش<sup>۲</sup>  
 زاغ سیه با بیضه‌ها می‌کرد بازی در هوا  
 بریود ناگه از قضا<sup>۳</sup> سیمرغ زرین شهپرش  
 برداشت گردون تیغ زر زد کهکشان را بر کمر<sup>۴</sup>  
 کز چار زنگاری سپر بگذشت<sup>۵</sup> نوک خنجرش  
 چون از دم گرگ سحر آهوی زر برداشت سر  
 افشانده شد<sup>۶</sup> خون جگر بر روی<sup>۷</sup> خاک<sup>۸</sup> از خنجرش<sup>۹</sup>  
 آن دم که طاس آسمان برداشت جام زرفشان  
 بردش افق سوی دهان بر یاد بزم<sup>۱۰</sup> سرورش<sup>۱۱</sup>

### مطلع دوم

#### در تعریف قلم

۱۰۵۵ آن زنگی گریان نگر زربفت دیبا در برش<sup>۱۲</sup>  
 وان<sup>۱۳</sup> برق ابرافشان نگر بر برف<sup>۱۴</sup> باران<sup>۱۵</sup> گوهرش  
 ترکی<sup>۱۶</sup> میان رومیان گنگی سخن چین بیزبان<sup>۱۷</sup>  
 در<sup>۱۸</sup> روی می‌مالند از آن سیمابه خاکسترش<sup>۱۹</sup>

- |  |                   |                          |
|--|-------------------|--------------------------|
| ۱. پا، آ: کابین.   | ۲. پا: - بر سرش.  | ۳. پا: قفا (حاشیه: قضا). |
| ۴. آ: قمر.   | ۵. ش: نگذشت.      | ۶. پا: بین.              |
| ۷. در «مل» «روی» مخدوش است.  | ۸. پا: - خاک.     |                          |
| ۹. ک، ش: خنجرش.  | ۱۰. پا: یاد زم.   |                          |
| ۱۱. جای دو مصرع در «مچ» به عکس است و در انتهای مصرع دوم کلمه «خنجرش» افزوده شده. |                   |                          |
| ۱۲. پا، مل: بر سرش.  | ۱۳. مل: آن.       | ۱۴. آ: برق.              |
| ۱۵. نک: تازان.   | ۱۶. مل: ترک.      |                          |
| ۱۷. آ: سخن دان بی زبان؛ حاشیه پا: با زبان.                                       | ۱۸. مچ، ک، ش: بر. |                          |
| ۱۹. ک، ش: زان هر دم سیه خاکسترش.   |                   |                          |

گر سوی تاریکی<sup>۱</sup> رود آب بقاش<sup>۲</sup> از سر<sup>۳</sup> دود<sup>۴</sup>  
 زیر قدم مفرش شود آینه اسکندرش  
 آن شاهد<sup>۵</sup> عودی نقاب آورد<sup>۶</sup> در چین<sup>۷</sup> در ناب  
 در<sup>۸</sup> سر درآمد<sup>۹</sup> از شتاب<sup>۱۰</sup> در پاکشان شد معجزش  
 بر مه چو آن زینه تیر آویزه‌ها بندد ز قیر  
 طفلی بود بر روی شیر از دیده ریزان جوهرش<sup>۱۱</sup>  
 ۱۰۶۰ آن ماهی<sup>۱۲</sup> مشکین زبان در پنج دریا شد روان<sup>۱۳</sup>  
 بر چهره ماه از دهان می ریخت هر دم عنبرش  
 آهن زبانش می دهد زر طیلسانش می دهد  
 نقره مکانش می دهد در بزم شاه کشورش

## مطلع سوم

در خنده گلروی<sup>۱۴</sup> مرا پروین فشانده<sup>۱۵</sup> شکرش  
 در<sup>۱۶</sup> گریه هندوی<sup>۱۷</sup> مرا سیماب ریزد بر زرش  
 این نرگس پرستن از مهر آن ماه ختن  
 هندوست سیمین پیرهن بچگان<sup>۱۸</sup> رومی در برش<sup>۱۹</sup>  
 سرو مرا بر گرد مه حلقه زند<sup>۲۰</sup> مار سیه  
 چون افتد آن مشک دوتنه بر طرف<sup>۲۱</sup> گلبرگ ترش

- |                  |  |                  |
|------------------|--|------------------|
| ۱. مل: طاوسی.    | ۲. پا: بقا.                                  | ۳. مل: سبز.      |
| ۴. آ، ک، ش: رود. | ۵. مج: ش: شاهی.                              | ۶. آ: آورده.     |
| ۷. آ: حبش.       | ۸. پا، مج: چون؛ مل: بر.                      | ۹. مج: سرور آمد. |
| ۱۰. مج: شباب.    | ۱۱. ک، ش: گوهرش؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده. |                  |
| ۱۲. مج: ماه.     | ۱۳. پا: در پنج دریا روان.                    | ۱۴. مج: گلروئی.  |
| ۱۵. پا: بریزد.   | ۱۶. ش: وز.                                   | ۱۷. مج: هندوئی.  |
| ۱۸. ک، ش: طفلان. | ۱۹. مج: بر درش.                              | ۲۰. پا، مل: زده. |
| ۲۱. مل: گرد.     |  |                  |

۱۰۶۵ آن پسته خندان نگر و<sup>۱</sup> ان چشمه حیوان نگر  
 وان یخچه‌ها<sup>۲</sup> پنهان نگر در آتش جان‌پرورش<sup>۳</sup>  
 در خون<sup>۴</sup> نشسته<sup>۵</sup> شیر بین برگ لاله قیر بین  
 از سایه صد زنجیر بین بسته بر اطراف خورش  
 تا شور افتد در جهان در پسته<sup>۶</sup> دارد دُر نهران  
 تا تلخ گردد کام جان رسته<sup>۷</sup> نبات از شگرش<sup>۸</sup>  
 بر لاله عنبر بیخته<sup>۹</sup> بر صبحدم شب ریخته  
 سرزیر بین<sup>۱۰</sup> آویخته از ماه نو صد<sup>۱۱</sup> اخترش  
 آن دم که زد آن بیوفا بر فرق دل تیغ جفا<sup>۱۲</sup>  
 کردم دل مجروح را مرهم به مدح داورش  
 ۱۰۷۰ مولا امیرالمؤمنین سلطان محمد<sup>۱۳</sup> شاه دین  
 بل آفتاب مهر و کین از ظل یزدان افسرش<sup>۱۴</sup>  
 ادریس جنت‌آشیان برجیس کیوان آستان  
 یوسف‌رخ و عیسی‌مکان<sup>۱۵</sup> روح<sup>۱۶</sup> ملائک چاکرش  
 پیش در او آسمان ترکی<sup>۱۷</sup> است ازرق‌طیلسان  
 از نقره خامش کمان وز زر پخته مغفرش

۱. ک، ش: - و. ۲. پا: - ها؛ آ: لحجه‌ها؛ مج: بچها؛ نش: لولو.

۳. این بیت در «مج» بعد از «تا شور...» آمده. ۴. ک: خوان.

۵. آ، مل، ش: بسته؛ ک: پسته؛ نک و نش: «نشسته» و «بسد». ۶. مل: بسته.

۷. مل: رشته. ۸. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است.

۹. مل: ریخته. ۱۰. پا: پا زیر سر. ۱۱. ک، نش: دو.

۱۲. مج: تیغ جفا بر فرق دل آن بی‌وفا. ۱۳. پا، مل: عالم.

۱۴. پا: روح‌الملائک چاکرش (حاشیه: از ظل یزدان)؛ مل: روح و ملائک چاکرش.

۱۵. پا: یوسف‌رخ عیسی‌مکان؛ آ: یوسف‌رخ عیسی‌مکان.

۱۶. پا، مل: از ظل یزدان افسرش؛ ک، ش: + و. ۱۷. مج: ترک.

قاف از ثباتش<sup>۱</sup> صخره‌ای قُلْزُم ز دستش قطره‌ای  
 عرش مَعْلَا ذَرّه‌ای از عکس<sup>۲</sup> رای انورش  
 گر حکم راند بر فلک<sup>۳</sup> آید ندا که<sup>۴</sup> الامرلک  
 و رجام خواهد از ملک<sup>۵</sup> خورشید باشد<sup>۶</sup> در<sup>۷</sup> خورش<sup>۸</sup>  
 ۱۰۷۵ سر زیر دریای عرب در کشتی زرّین<sup>۹</sup> عجب  
 می‌خواست کآید سوی لب شد پنج ماهی رهبرش<sup>۱۰</sup>  
 از گاو درمرغش فشان وز مرغ در ماهی چکان  
 با مهرخی سوی دهان هر دم به عشرت می‌برش<sup>۱۱</sup>  
 ای صفدر عرش آشیان<sup>۱۲</sup> طاق درت را این زمان  
 قوسی<sup>۱۳</sup> است خطّ کهکشان جیب<sup>۱۴</sup> است قطر<sup>۱۵</sup> محورش  
 از عدلت<sup>۱۶</sup> ار بودی<sup>۱۷</sup> روا<sup>۱۸</sup> بر چار مادر کدخدا  
 این مطرب سه پرده را کی پنج بودی شوهرش  
 شاهها جم اعظم تویی فرمانده<sup>۱۹</sup> عالم تویی  
 گاه<sup>۲۰</sup> سخا آن یم تویی کافلاک<sup>۲۱</sup> باشد معبرش  
 ۱۰۸۰ درگلستان آرزو شاخی است تر<sup>۲۲</sup> مدّاح تو  
 گر<sup>۲۳</sup> قابلیت دارد او از<sup>۲۴</sup> آب عزّت<sup>۲۵</sup> پرورش

۱. آ: بنایش؛ پا: «نباتش» یا «ثباتش» (۴).  
 ۲. مل: سنگ.  
 ۳. آ، مج، ک، ش: ملک.  
 ۴. مل: - که.  
 ۵. آ، مج، ک، ش: فلک.  
 ۶. آ: باید.  
 ۷. مج: - در.  
 ۸. مج: ساغرش.  
 ۹. آ، مج: زرای.  
 ۱۰. ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» و «مل» به عکس است.  
 ۱۱. مل: - از گاو در... عشرت می‌برش.  
 ۱۲. آ، مج: زرای.  
 ۱۳. ک، ش: قوس.  
 ۱۴. مل: برجی؛ پا: خطی (حاشیه پا: «جیب است» و «چله است خط».)  
 ۱۵. ک، ش: خط.  
 ۱۶. آ: عدل.  
 ۱۷. مل، ک، ش: نبود.  
 ۱۸. پا: ردا.  
 ۱۹. مج: فرمان دو.  
 ۲۰. آ، مل: کان.  
 ۲۱. آ: افلاک.  
 ۲۲. مل: بر.  
 ۲۳. مل، ک: ور.  
 ۲۴. آ، مج، ک، ش: با.  
 ۲۵. مج: عشرت.

## ۳۵

## قصیده در تشابیه زلف و رخ و خط و لب و دندان و

## چشم معشوق و گریز به مدح ممدوح

ای شام سر زلف<sup>۱</sup> تو بر مه<sup>۲</sup> شده سرکش  
 شمشاد خطت<sup>۳</sup> را گل سوری شده مفرش  
 یاقوت به آب از مدد آن در<sup>۴</sup> سیراب  
 خورشید به تاب از غم آن چهره مهوش<sup>۵</sup>  
 هر<sup>۶</sup> دوده که خط تو کشد بر ورق ماه  
 دودی است که زد بر<sup>۷</sup> دل هر سوخته آتش  
 چشم تو که از غمزه زند تیر جگردوز  
 ترکی است کمان بر سر هندویچه در کش<sup>۸</sup>  
 ۱۰۸۵ تا پر به جگر در شد و پیکان سوی دل رفت  
 هر ناوک جان دوز<sup>۹</sup> که انداخت ز ترکش<sup>۱۰</sup>  
 آن شیشه می را که تو داری به کش<sup>۱۱</sup> اندر<sup>۱۲</sup>  
 رندانه روی تا ز<sup>۱۳</sup> تو رندانه کشندش<sup>۱۴</sup>  
 آن<sup>۱۵</sup> عقرب شبرنگ که مه منزل او شد  
 صد نیش زده بر دل ریش من غمکش  
 با یاد تو حقا که جگر سوختگان را  
 در سینه سر نیش تو چون نوش بود خوش

۱. پا: زلفت. ۲. پا: ماه. ۳. آ، مل: قدت.  
 ۴. نش: گل. ۵. آ: معرش. ۶. ش: آن؛ نش: مطابق متن.  
 ۷. مع: در. ۸. آ: زرکش. ۹. مل: جانسوز.  
 ۱۰. آ: تا پر به جگر... ز ترکش. ۱۱. مع: آرنده.  
 ۱۲. مع: آرنده. ۱۳. مع: ناز.  
 ۱۴. مل: رندان بکشندش؛ آ، ک، ش: - آن شیشه می... رندانه کشندش؛ این بیت در «مع» بعد از «تا پر به...» آمده است؛ ترتیب دو بیت اخیر در «پا» به عکس است.  
 ۱۵. مل: از.

درکش قدح می که جنیبت کش گردون  
 هرّای زرانلدوده<sup>۱</sup> برافکنده<sup>۲</sup> بر ابرش  
 ۱۰۹۰ بر طاس فلک ساغر مهري که<sup>۳</sup> نهد خور  
 هر صبح به یاد من محنت زده درکش  
 ور<sup>۴</sup> تشنه لیبی ز آتش<sup>۵</sup> اندیشه ایام  
 از خاک در شاه جهان آب بقا چش<sup>۶</sup>  
 آن شاه که در معرکه خاک سم رخشش  
 تاج سر رستم شده<sup>۷</sup> آب رخ آرش  
 ماه سر منجوق گماتش<sup>۸</sup> ز رخ<sup>۹</sup> خویش  
 آیینه زر بست<sup>۱۰</sup> بر این طاق منقش  
 ای صیت جلال تو سبق برده در<sup>۱۱</sup> آفاق  
 زان سبزکیوتر که برد نامه ز مرعش<sup>۱۲</sup>  
 ۱۰۹۵ در قصر همایون توکز عرصه سقش<sup>۱۳</sup>  
 طول فلک از عرض وی افتاد یکی رش  
 حاسد چو ستون راست<sup>۱۴</sup> نیاید<sup>۱۵</sup> که سرش را  
 نجار قضا زود قلم زد به سرش<sup>۱۶</sup>  
 در<sup>۱۷</sup> وقت قران با سپر خور<sup>۱۸</sup> ز تفاوت<sup>۱۹</sup>  
 پنهان نشود<sup>۲۰</sup> تیره<sup>۲۱</sup> شب از دیده اعمش

۱. آ: پرای زرانلدوده. ۲. مج، ک، ش: برافکند. ۳. پا: مهر تو.

۴. آ، مل، مج: در.

۵. مج: تشنه بسی آتش.

۶. پا: کش (حاشیه پا: چش؛ در «مل» نیز «کش» بوده، روی آن: چش).

۷. آ، مل، مج: شد و. ۸. پا، نک: کمانش؛ مل: کمالش (؟)؛ آ، مج، نک: کمالش.

۹. ش: به سر. ۱۰. آ: زریست؛ پا: زریفت (حاشیه: بست).

۱۱. مج: بر؛ ک: برد بر. ۱۲. مل: دانه ز مرغش؛ مج: نامه مرغش؛ نک، نش: چو مرعش.

۱۳. ک، ش: سطحش. ۱۴. پا: است. ۱۵. ش: نماید؛ پا: نیامد.

۱۶. پا: به سرش فش؛ آ: به سرش (؟). ۱۷. ک، ش: تا.

۱۸. ک، ش: زر. ۱۹. مل: نفاذت؛ مج، نش: تقارب.

۲۰. نش: بشود. ۲۱. نش: تیر؛ در «آ» ظاهراً «تیر» به «تیره» تغییر یافته.



تا بر سر هندوی شب از جرم خور و<sup>۱</sup> صبح  
 زربفت عمامه است که سیمین بودش فش<sup>۲</sup>  
 خورشید بقا باد سیه روی عدو را<sup>۳</sup>  
 از خَسف چو ماهی که<sup>۴</sup> برآید ز چه کش



قصیده در تنبیه و تعلیم رو آوردن به حضرت حق عزوجل  
 و هیچ و نابود پنداشتن لذات دنیای بی‌اصل

|      |  |   |
|------|--|---|
| ۱۱۰۰ | ای دل تشنه <sup>۵</sup> ساغر غم کش                 | ساغر غم <sup>۶</sup> به روی خرّم کش               |
|      | رخ به درگاه لایزالی آر                             | خط <sup>۷</sup> ردّ بر جبین عالم <sup>۸</sup> کش  |
|      | ضربت تیغ عشق <sup>۹</sup> هر دم خور                | شربت جام غم دمامد کش                              |
|      | نه خُم لاجورد گردون را                             | در صبوح فنا به یک دم کش                           |
|      | چون ز جام وصال مست شوی                             | خیمه بر فرق هفت طارم کش                           |
| ۱۱۰۵ | خاک پای محمد آر به کف                              | توتیا در دو چشم آدم کش                            |
|      | در ربا جام از کف موسی                              | بر <sup>۱۰</sup> سر طور عشق دردم <sup>۱۱</sup> کش |
|      | آن گلیم از کلیم بازستان                            | در <sup>۱۳</sup> سراه تمام بلعم کش                |
|      | حور را از قصور بیرون آر <sup>۱۴</sup>              | روح را ز آستین مـریم کش                           |
|      | برکش از جیب <sup>۱۵</sup> عیسوی <sup>۱۶</sup> سوزن | شتران را طویله در سم <sup>۱۷</sup> کش             |

۱. پا، مج: - و. ۲. مل: قش.

۳. ک، ش: خورشید بقا باد شه و روی عدویش؛ نک: مطابق متن.

۴. در «آ» بعد از «ماهی که» سفید است.

۵. آ، مج، ک، ش: تیره؛ نک، نش: مطابق متن.

۶. آ: دست.

۷. پا: آدم.

۸. آ، مل، ک، ش: حاشیه پا: می.

۹. پا: بیم (حاشیه: عشق).

۱۰. پا، ک: به (حاشیه پا: بر). ۱۱. مل: دم دم؛ حاشیه پا: همدم.

۱۲. ک، ش: این. ۱۳. ک، ش: بر.

۱۴. پا: کن. ۱۵. پا: جام (حاشیه: جیب). ۱۶. ک، ش: عیسی آن. ۱۷. پا، مل: در هم.

|      |   |  |
|------|---|--|
| ۱۱۱۰ | سایه رحمت خدایی <sup>۱</sup> را<br>صبح بسیار می‌زند خنده<br>زین <sup>۲</sup> زرین خنگ چارم را<br>شاهد درد را عروسی کن<br>گردن بسته عرش سرکش را<br>هر دُری را که بدر چاچی <sup>۸</sup> سفت | در <sup>۳</sup> سَر آتش جهتم کش<br>جیب او گیر <sup>۴</sup> سوی ماتم کش <sup>۵</sup><br>نیمشب در <sup>۷</sup> سرین ادهم کش<br>نیل ردّ بر عذار مرهم کش<br>بر در پادشاه عالم کش<br>رشته جان بیار و در هم کش |
|------|---|--|



### قصیده در تهنیت رسیدن فرمان و خلعت شاه روم به شاه هند که

#### ممدوح مصنّف باشد و گریز به مدح ممدوح

چو شاه شرق پیدا شد<sup>۹</sup> به کف یک<sup>۱۰</sup> لعل‌گون<sup>۱۱</sup> جامش  
سپاه شام پنهان شد ز سهم برق صمصامش  
عروس صبح مهرآور چو گل زد بی دهن خنده  
که از شادی درست<sup>۱۲</sup> زر برون افتاد از کامش  
فراز چتر مروارید زان شد باز<sup>۱۳</sup> زرین‌پر  
که مرغ صبح را یک دم نبود از ناله آرامش  
مقالاتی<sup>۱۴</sup> که رفت از صدق در اول ملاقاتی  
به صبح دویمین<sup>۱۵</sup> مه را نخست این بود پیغامش

۱. مل: الهی. ۲. مل، ک، ش: بر. ۳. ک، ش: + از؛ نک: مطابق متن.  
۴. آ، ک، ش: + و. ۵. آ: ما هم کش؛ مل: - صبح بسیار... ماتم کش.  
۶. مل، ک، ش: جل؛ در «پا» ظاهراً ابتدا «زین» بوده، روی آن «جل» نوشته‌اند، (حاشیه پا: جل).  
۷. مج، ک، ش: بر؛ در «پا» ظاهراً «در» به «بر» تغییر یافته است. ۸. حاشیه پا: شاشی.  
۹. آ: شد پیدا. ۱۰. آ: - یک. ۱۱. مل: لاله‌گون؛ مج: سیمگون.  
۱۲. ش: درستی. ۱۳. آ: شد زان ماه. ۱۴. آ: ملاقاتی.  
۱۵. مج، ک، ش: دویمی.

۱۱۲۰ که دوش آن دم که شاهنشاه زرین چتر مشرق را  
لباس<sup>۱</sup> آل عبّاسی رسید از جانب شامش<sup>۲</sup>  
زحل با مشتری می‌گفت بیعت‌نامه خسرو  
چو پیش تخت شد عرضه خلیفه کرد اکرامش<sup>۳</sup>  
چو بر مضمون وقوف افتاد فرمان امام آن<sup>۴</sup> شد  
که بر اقطاع هفت اقلیم نافذ باد احکامش  
سریر<sup>۵</sup> از فرق خورشیدش بساط از تاج جمشیدش<sup>۶</sup>  
علم ز<sup>۷</sup> اقبال جاویدش لقب<sup>۸</sup> سلطان ایامش  
دو صاحب‌ملکت<sup>۹</sup> و<sup>۱۰</sup> دینش دو حاجب<sup>۱۱</sup> عزّ و<sup>۱۲</sup> تمکینش  
دو نایب‌عدل و احسانش دو کاتب فکر<sup>۱۳</sup> و<sup>۱۴</sup> الهامش  
۱۱۲۵ فراز کاینات آنجا برند<sup>۱۵</sup> ایوان قدرش را  
که نتواند مساحت کرد بال مرغ اوهامش<sup>۱۶</sup>  
وزیر ملکت<sup>۱۷</sup> شه را ز حضرت مرحمت این شد<sup>۱۸</sup>  
که بر<sup>۱۹</sup> منشور برّ و بحر<sup>۲۰</sup> جاری باد اقلامش  
دبیر<sup>۲۱</sup> خاص خسرو را ز والی<sup>۲۲</sup> این خطاب آمد  
که زلف<sup>۲۳</sup> عارض مه باد تحریرات ارقامش<sup>۲۴</sup>

۱. پا: لباسی از. ۲. آ: که دوش آن دم که... جانب شامش.  
۳. آ: احرامش. ۴. آ: او؛ مج، ش: این.  
۵. مج: - از تاج جمشیدش. ۶. آ، مج، ک، ش: - ز.  
۷. آ: مملکت؛ مل، مج: ملک؛ ک، ش: ملت.  
۸. مل: کفت. ۹. آ: مملکت (در حاشیه «آ» کل مصراع مطابق متن است).  
۱۰. پا، آ: - و. ۱۱. صاحب (در حاشیه «آ» کل مصراع مطابق متن است).  
۱۲. پا، آ: - و. ۱۳. ک، ش: روح. ۱۴. مل: - و.  
۱۵. ک، ش: بز؛ نک، نش: بدید؛ نش: برند؛ مج: پدید؛ آ: بزپ (؟)؛ در «پا» ظاهراً «برند» به «زدند» تغییر یافته.  
۱۶. آ: ایوامش. ۱۷. آ: مملکت.  
۱۸. پا: این خطاب آمد (حاشیه: ز عزت مرحمت این شد). ۱۹. مل: در.  
۲۰. پا: بحر و بر. ۲۱. آ: ز سر (حاشیه: دبیر). ۲۲. پا: دیوان؛ نک: واهب.  
۲۳. آ: + و؛ نک، حاشیه پا: زیب. ۲۴. پا: مه را بود تحریر ارقامش.

برای مطبخ<sup>۱</sup> خاصش امام آن<sup>۲</sup> ملک<sup>۳</sup> تعیین کرد  
 که نقد هر دو عالم بود<sup>۴</sup> رُبْع عُشر انعامش  
 امیرالمؤمنین فرمود تا<sup>۵</sup> هر جمعه بر<sup>۶</sup> منبر  
 به هفت اقلیم برخوانند<sup>۷</sup> شاهنشاه اسلامش  
 ۱۱۳۰ زهی رستم کمان جمشید<sup>۸</sup> آرش تیر بهرامی  
 که پیش تیغ او چوین نماید خنجر سامش  
 به استقبال فرمانی که از<sup>۹</sup> پیش امام آمد  
 برهنه پا و سرکرده<sup>۱۰</sup> چو ایمان داد اسلامش<sup>۱۱</sup>  
 خلائق پیش و پس پویان<sup>۱۲</sup> ملایک ذکر حق گویان  
 ز جَزَع شه شده غلطان گهر بر نقره خامش<sup>۱۳</sup>  
 گه از<sup>۱۴</sup> ذکر<sup>۱۵</sup> و<sup>۱۶</sup> ثنای حق شکر<sup>۱۷</sup> می ریخت یاقوتش  
 گهی بر لعل می بارید مروارید بادامش  
 چو شه پوشید خلعت را به رنگ مردم دیده  
 میان روز ما دیدیم<sup>۱۸</sup> شب را با مه تامش<sup>۱۹</sup>  
 ۱۱۳۵ فلک را دیدم آن ساعت به نه دامن درست زر  
 نثارافشان به هر جانب دوان<sup>۲۰</sup> در زیر اعلامش

- 
۱. مج: مطبخ. ۲. آ: این. ۳. مج: شهر.  
 ۴. آ: باد. ۵. ش: در. ۶. مج: در.  
 ۷. آ، مل، مج: هم خوانند؛ ک، ش: برخوانید؛ نش: می خوانند.  
 ۸. آ: نور. ۹. آ: سر برده؛ مج: سرگردان.  
 ۱۰. آ: گریان. ۱۱. ک، ش: برد اکرامش؛ آ: ورد اسلامش.  
 ۱۲. آ: ز چرخ شه شد غلطان گهر را نقره خامش.  
 ۱۳. آ، مل: شکر. ۱۴. ش: گهی.  
 ۱۵. آ، مل، ک، ش: می دیدیم؛ مج: می دیدم.  
 ۱۶. پا: و. ۱۷. مل: گهر.  
 ۱۸. پا: مه بامش؛ آ: پایه بامش؛ این بیت در «مل» و «پا» بعد از «ز آئین ها که...» آمده است.  
 ۱۹. مل، ک، ش: روان. ۲۰.

ز آینه‌ها<sup>۱</sup> که شد بسته<sup>۲</sup> ندیدم یک سر مویی  
 سر هر قبه<sup>۳</sup> را فرقی ز هفتم طاق<sup>۳</sup> نه<sup>۴</sup> بامش  
 حسود ملک<sup>۵</sup> را دیدم ز روی غم پس افتاده  
 پـریشان حال گـردیده چو گیسوی دلارامش<sup>۶</sup>  
 کف شه پنج دریایی<sup>۷</sup> در او یک قطره آبی  
 که حلق خشک خصمان<sup>۸</sup> را باید شست<sup>۹</sup> ناکامش  
 رخ<sup>۱۰</sup> مریخ<sup>۱۱</sup> زان سرخ است کو خورشید انور را  
 تشبه<sup>۱۲</sup> کرد<sup>۱۲</sup> با چتر سیاه<sup>۱۳</sup> آل بهرامش  
 ۱۱۴۰ محمد شاه بن تغلق که چون بر تخت حکم آید<sup>۱۴</sup>  
 کند الهام ربّانی ز راز غیب الهامش  
 محیط نقطه عالم که با آن پردلی<sup>۱۵</sup> دریا  
 همه تن آب شد از شرم فیض بخشش عامش  
 الا تا شاه انجم<sup>۱۶</sup> را بر این نه قلعه بالا<sup>۱۷</sup>  
 نهد تاج زرین<sup>۱۸</sup> بر سر چهارم تخت<sup>۱۹</sup> اجرامش<sup>۲۰</sup>  
 دواج عمر در بر باد<sup>۲۱</sup> و تاج سلطنت بر سر  
 فلک در پایه<sup>۲۲</sup> تختش ملک در صف خدامش

۱. پا: آذین ها. ۲. مج: بسته شد. ۳. ک، ش: + و.  
 ۴. مل: تا. ۵. ک، ش: شاه؛ نک: مطابق متن.  
 ۶. ترتیب این بیت و بیت بعد در «پا» به عکس است. ۷. پا: دریای؛ مل، ک، ش: دریا و.  
 ۸. مل: - را. ۹. مج: سست. ۱۰. مل: برخ.  
 ۱۱. پا: خورشید (حاشیه: مریخ).  
 ۱۲. آ: شباهت کرده؛ مل: تشبه کرده؛ ک، ش: مشبه کرد.  
 ۱۳. آ، مل، مج: سپید؛ ک، ش: سفید؛ نک: مطابق متن. ۱۴. پا، آ، مل، مج، نک: آمد.  
 ۱۵. آ: پر دل. ۱۶. در «پا» «انجم را» مخدوش است.  
 ۱۷. مج، نش: مینا. ۱۸. مل، ک، ش: تاجی ز زر. ۱۹. ش: + و.  
 ۲۰. مج: نهد تاج زر زیر سر به چارم بخت اجرامش؛ آ: - الا تا شاه... اجرامش؛ ترتیب این بیت و بیت بعد در  
 «مل» و «مج» به عکس است. ۲۱. در «پا» «باد و» مخدوش است.  
 ۲۲. پا: سایه.

الاتا آتشین شیر<sup>۱</sup> پلنگاندام را هر شب  
 چو زر پخته می‌تابد درست قلب از خامش  
 ۱۱۴۵ سیه‌روی که چون خامه کشد سر از خطش بادا<sup>۲</sup>  
 زبان ببریده شق کرده<sup>۳</sup> چو کلک زرداندامش<sup>۴</sup>  
 براین<sup>۵</sup> در بدر چاچی<sup>۶</sup> را سخن شیرین غلامی دان  
 اگرچه خسرو عالم<sup>۷</sup> کند<sup>۸</sup> فخرالزمان<sup>۹</sup> نامش



### قصیده در لغز ابر و تشابیه آن و گریز به مدح سلطان

سیه‌پیلی است خنجرزن جهنده آتش از کامش  
 فتد از حمله‌ها<sup>۱۰</sup> اشکش درد از نعره‌ها خامش<sup>۱۱</sup>  
 ز اطلس پرده‌ها سازد عمارت زران‌دوده  
 چو زیر هفت چتر سبز باشد سیر و آرامش  
 زهی دیو<sup>۱۲</sup> شهاب‌افکن که با چندین<sup>۱۳</sup> سیه‌روی  
 به شرط ربّ پرستی<sup>۱۴</sup> می‌رسد کافر به<sup>۱۵</sup> انعامش

۱. پا: شیری؛ مل: سیری.

۲. مج: سر از خطش کشد بادا؛ آ، مل، ک، ش: از خط حکمش؛ «خطش بادا» به «خط حکمش» در «پا» تغییر یافته.

۳. مج: زبان بریده شق کرده؛ مل: ببریده‌اش بادا؛ آ: ببریده بادش؛ ک، ش: ببریده باد و شق؛ در «پا» «ببریده شق کرده» با خط زدن «کرده» و افزودن «باد و» بالای سطر، مطابق ضبط «ک» تغییر یافته.

۴. پا: زر اندامش؛ مج: ورز اندامش.

۵. پا: «بدین» یا «برین» (؟)؛ مج: درین.

۶. آ: بود.

۷. پا: عادل.

۸. مل: شاشی.

۹. مج: فخر آن زمان.

۱۰. مج: چشم‌ها.

۱۱. آ: درآد از نعره‌ها کامش.

۱۲. مج، ک: دیوی.

۱۳. آ، مج: چندان؛ ش: چندی.

۱۴. مل، مج، نک، نش: بت پرستی؛ در «پا» ظاهراً «رب» به «بت» تغییر یافته است.

۱۵. آ، مج: ز.

۱۱۵۰ به فتح‌الباب<sup>۱</sup> بگشاید در رحمت<sup>۲</sup> ولی هر دم  
طناب خیمه زَرین فتد در<sup>۳</sup> روزن بامش<sup>۴</sup>  
اگر بر روز زور<sup>۵</sup> آرد بپوشد<sup>۶</sup> چهره خورشید<sup>۷</sup>  
وگر در شبروی آید بود بر روی مه گامش  
رخ خاک آب از او<sup>۸</sup> جوید هوا جوئی است از سیلش<sup>۹</sup>  
دف زر پرده زو یابد<sup>۱۰</sup> رباب آمد از آن نامش<sup>۱۱</sup>  
پر از لعل و زمرد گشت<sup>۱۲</sup> طشت خاک سرتاسر  
چو مروارید باریده<sup>۱۳</sup> ز اندام سیه‌فامش  
چو بحر دست شه را دید در عین گهر باری  
چکیده از حیا خویهای<sup>۱۴</sup> سرد از هفت اندامش  
۱۱۵۵ محیط نقطه عالم که با<sup>۱۵</sup> آن پردلی<sup>۱۶</sup> دریا  
همه تن آب شد از شرم فیض بخشش عامش

### مطلع دوم

#### در بیان بودن آفتاب و مریخ در برج اسد

- 
۱. آ: فتح باب. ۲. مل: خیبر. ۳. مل: بر؛ ک: از.  
۴. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مخ» به عکس است. ۵. آ: روز؛ مل: رو.  
۶. آ: نپوشد. ۷. آ، مل، ک: خورشیدش؛ ش: خور را.  
۸. پا: رخ خاکی از آن؛ مل: آب از آن؛ ک، ش: آب زو.  
۹. آ، مخ: گیرد هوا جوئیست زان میلش؛ میل: زان سیلش؛ ک، ش: گیرد هوا خوش باد زو خواهد؛ نک، نش: گیرد  
هوا جوئیست زان سیلش. ۱۰. آ: باید.  
۱۱. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ش» به عکس است. ۱۲. آ، مخ: گشته.  
۱۳. مل: ناسفته؛ ک، ش: می بارد.  
۱۴. مل: چکیده حیا از خواهی (؟)؛ مخ: چکیده در حیط خوی‌های (؟).  
۱۵. پا: به. ۱۶. آ: بر دل.

چه شیر است آنکه در آتش پلنگ آساست اندامش  
 گرفته مرورا<sup>۱</sup> در<sup>۲</sup> برز<sup>۳</sup> اوج خویش بهرامش  
 مر او را آهوی زردی دونده<sup>۴</sup> در دم گرگی  
 سموری<sup>۵</sup> در عقب پیویان سگان بر<sup>۶</sup> گوشه بامش  
 ز سیم خام می سازد قمر هر ماه یک طوقش<sup>۷</sup>  
 چو زر پخته می تابد درست قلب از خامش  
 شه انجم به شاه هند گویا<sup>۸</sup> نسبتی دارد  
 که بر در ساره<sup>۹</sup> هردو زران دوده<sup>۱۰</sup> است ضرغامش  
 ۱۱۶۰ شهنشاهی که در رفعت به بزم سلطنت گشته  
 محیط چرخ را حاوی حباب عارض جامش  
 به روز رزم خاتون ظفر گیسوی حوران را  
 به جای پرچم آویزد<sup>۱۱</sup> فراز فرق اعلامش<sup>۱۲</sup>  
 سمنش باد آتش پای آهن خای خاراسم  
 که گردون گوشه ای باشد ز قوس<sup>۱۳</sup> حلقه کامش<sup>۱۴</sup>  
 گر اسب باد پای جم دو ماهه رفت در روزی  
 مسافت چار مه دیدند<sup>۱۵</sup> در تحریک یک<sup>۱۶</sup> گامش  
 زهی اسکندر آیینی که در میدان آیینه  
 قُلائی<sup>۱۷</sup> سرکش زربفت جامه<sup>۱۸</sup> خامه شد رامش

۱. مح: او را. ۲. آ: در. ۳. مل: در؛ آ: در؛ مج: دور(؟).  
 ۴. آ: دواند. ۵. مل: سمور. ۶. آ، مل، مج: در.  
 ۷. پا: طبق (حاشیه: طوقش را). ۸. مج: گویی.  
 ۹. مل: در شاره؛ پا: در ستاره؛ ک، ش، حاشیه پا: دروازه؛ نک، نش: دربار.  
 ۱۰. آ: هر در زران دود. ۱۱. پا: اندازد (حاشیه: آویزد).  
 ۱۲. این بیت در «ک» بعد از «گر اسب...» آمده است. ۱۳. آ، مل، نک: نقش.  
 ۱۴. ک، ش، نک: گامش. ۱۵. ش: چار ماهه دید. ۱۶. مج: هر.  
 ۱۷. مل: قلاء؛ آ، نش: قلاع؛ مج: قلائی.  
 ۱۸. پا: جامه؛ مج: جام؛ آ، ک، ش: خام.



۱۱۶۵ عجب بین کان سیه روی<sup>۱</sup> سخن چین را به ملک چین<sup>۲</sup>  
 گرفته سر سه رومی روی و می آرند از شامش<sup>۳</sup>  
 به روم آورد<sup>۴</sup> از ظلمت چو ذوالقرنین آب خضر  
 اگر<sup>۵</sup> چه از<sup>۶</sup> لب یم گشته<sup>۷</sup> هر دم خشکتر<sup>۸</sup> کامش  
 به تیغش<sup>۹</sup> بند<sup>۱۰</sup> بردارند و سر ببرند آنگاهی<sup>۱۱</sup>  
 سیه سازند رویش را چو خصم آل بهرامش  
 خداوند خداوندان محمد شاه بن تغلق  
 که شاهنشاه هفت اقلیم خوانند اهل ایامش  
 دوصد ملک سلیمان گم شود در<sup>۱۲</sup> یک شق<sup>۱۳</sup> ملکش  
 دوصد خوان فلک<sup>۱۴</sup> یک کاسه<sup>۱۵</sup> کندوری عامش  
 ۱۱۷۰ حُسامش قطره آبی<sup>۱۶</sup> است تشنه<sup>۱۷</sup> در میان بحر<sup>۱۸</sup>  
 که می گردد بدان تر<sup>۱۹</sup> حلق بدخواهان<sup>۲۰</sup> بدنامش  
 به سحر خود زبان بندی کند مر جان اعدا را  
 که مینایی است پرجوهر زبان لعل آشامش  
 اگر ماهی زردی<sup>۲۱</sup> شد که دریا جوست کلک او  
 نهنگ<sup>۲۲</sup> سبز دان کآب روان جوی<sup>۲۳</sup> است صمصامش

۱. پا، آ: سیه روی. ۲. پا: سخن چینی به ملک هند (حاشیه: چین).  
 ۳. پا: گرفته مروارسه رو می آرند در شامش؛ آ: گرفته در سرسه روز می آرند؛ مل: گرفته در سرسه رو می و آرند؛  
 مج: گرفته در سرسه رو می آرند؛ نک، نش: گرفته در سرسه مه همی آرند.  
 ۴. آ: آرند؛ در «پا» مخدوش است، ظاهراً مطابق متن. ۵. مل: وگر.  
 ۶. ک، ش، مل: بر. ۷. پا: گشت. ۸. ک، ش: خشک و تر.  
 ۹. پا: تیغ (حرف «ش» ذیل مصراع افزوده شده). ۱۰. آ: تند.  
 ۱۱. آ، مل: برند وانگاهی؛ مج، ک، ش: برند آنگاهش.  
 ۱۲. ک، نش: کم شود از؛ نک: مطابق متن.  
 ۱۳. آ، مل، مج، نک: صف؛ ش، ک، نش: سوی؛ نک: مطابق متن. ۱۴. مج: نمک.  
 ۱۵. آ: + بر؛ ک، ش، مج: + از. ۱۶. پا: آب. ۱۷. آ: سسه؛ ک، مل، مج، ش: بسته.  
 ۱۸. مج، ش: یم؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۹. آ: بدان در؛ ک، ش: که می کردند زان تر؛ نک: مطابق متن. ۲۰. آ: + و.  
 ۲۱. مج، ک، ش: زرین. ۲۲. مج: نهنگی. ۲۳. مل، مج: جویی.

در آن موضع که دریا خاک بر سر کرد از دستش  
 اگر از ما نشان جویی<sup>۱</sup> جزیره<sup>۲</sup> است این زمان نامش  
 زهی سلطان دین پرور خهی<sup>۳</sup> خورشید عالمگیر<sup>۴</sup>  
 که از مه طاس پرچم بست<sup>۵</sup> بر اعلام اسلامش  
 ۱۱۷۵ در اتمام امور ملک و<sup>۶</sup> دین از بارگاه قدس  
 چو فیض علّت اولیٰ رسد<sup>۷</sup> پیوسته الهامش  
 الا<sup>۸</sup> تا خط مغرب را شفق شد سرخ اعرابش  
 الا<sup>۹</sup> تالوح گردون را<sup>۱۰</sup> زراننده<sup>۱۱</sup> است ارقامش  
 کتاب زیج<sup>۱۲</sup> شاهی را که از تو<sup>۱۳</sup> معتبر نبود  
 چو تقویم کهن منسوخ باد آیات احکامش

## ۳۹

## قصیده در تعریف محبوب و گریز به مدح ممدوح

زهی ز شرم رخت روی مه گرفته بهق  
 فکنده زلف تو از شب بر آفتاب وهق  
 به غمزه جزع تو نرگس نمود<sup>۱۴</sup> از بادام  
 به خنده لعل تو نسرين نشانده<sup>۱۵</sup> بر<sup>۱۶</sup> فُستق  
 ۱۱۸۰ درست گشت که بر چرخ رویت ای خورشید  
 به وقت طلعت پروین شود دوپاره<sup>۱۷</sup> شفق

- |  |  |                |
|--|--|----------------|
| ۱. پا: خواهی.                                | ۲. پا، آ: حریر است.  | ۳. آ، ک: زهی.  |
| ۴. مج: گردون من؛ ش: گردون فر؛ نش: مطابق متن. | ۵. آ: پشت.   |                |
| ۶. مل: - و.                                  | ۷. پا: فیض ارغای غیبی می رسد (۴) (حاشیه: مطابق متن).       |                |
| ۸. مج: ای.                                   | ۹. مج: الی.  | ۱۰. مج: - را.  |
| ۱۱. مج: زرانده.                              | ۱۲. آ: رنج.  | ۱۳. آ، مج: وی. |
| ۱۴. آ، مل: نموده.                            | ۱۵. آ، مل، ش: فشانده؛ مج، ک: فشانده.                       |                |
| ۱۶. مل، ش، مج، ک: از.                        | ۱۷. پا: طلعت خورشید شد دوپاره (حاشیه: پروین)؛ مج: تو پاره. |                |

ترا از آن دو شکر در عقیق مروارید  
 مرا از این دو شبه سوی زر دوان<sup>۱</sup> زیبی<sup>۲</sup>  
 ز پسته<sup>۳</sup> تو به عمر ار<sup>۳</sup> یکی شکر خواهم<sup>۴</sup>  
 به یخچه لعل تو گیرد روان سر فندق  
 لآلیی که بر اوراق لاله شد منشور<sup>۵</sup>  
 عذار نازک توست از ترشحات عرق  
 شکسته شد دل پر مهر بدر از آن<sup>۶</sup> روزی  
 که بردمید<sup>۸</sup> ز صبح تو حلقه وار غَسَق  
 ۱۱۸۵ مقید است به زنجیر زلف تو خورشید  
 چو بدر بر در انعام حاکم مطلق  
 خدایگان سلاطین محمد تغلق  
 ابوالمجاهد اعظم شهنشه برحق

### مطلع دوم

نهاد<sup>۹</sup> کاسه زر خور بر این کبود طبق  
 نماند سفره گلریز سبزه<sup>۱۰</sup> را رونق  
 قمر ستام مرصع گشاد<sup>۱۱</sup> از ادهم  
 چو صبح زین<sup>۱۲</sup> زرانندوده بست بر ابلق  
 به شاه چین عوض اطلس<sup>۱۳</sup> سیاه دهد  
 فلک عمامه زریفت و<sup>۱۴</sup> جبهه ازرق

۱. ش: روان. ۲. پا، مل: زنبق؛ (حاشیه پا: زیبی)؛ آ: رنق.  
 ۳. پا: از. ۴. آ: خواهد. ۵. پا: مسطور (حاشیه: منشور).  
 ۶. آ: بد. ۷. آ، مع، ک، ش: زان. ۸. ک، ش: بردمیده.  
 ۹. آ: نهاده. ۱۰. مل: سبزه. ۱۱. مع: گشاده.  
 ۱۲. پا: چو زین صبح. ۱۳. مع: مطلب. ۱۴. پا: -و.

۱۱۹۰ خط سفید<sup>۱</sup> کشد صبح تا فرو ریزد  
 هزار نقطه زر<sup>۲</sup> از شب سیاه ورق<sup>۳</sup>  
 سفید<sup>۴</sup> آینه بنمود<sup>۵</sup> رخ نهان کردند<sup>۶</sup>  
 سمنبران حریم زمردی<sup>۷</sup> جوسق<sup>۸</sup>  
 طلوع شمس و سواد شب و<sup>۹</sup> بیاض سحر  
 چو بیضه‌ای که براندازد<sup>۱۰</sup> از دهان عقق  
 فلک هزارستون شهشه هند است  
 که صبح بر در او رومی است<sup>۱۱</sup> زرد درق<sup>۱۲</sup>  
 شهشهی که کفش پنج شاخه<sup>۱۳</sup> دریایی است  
 که نه<sup>۱۴</sup> محیط روان اندر اوست یک زورق

## مطلع سوم

۱۱۹۵ زهی ز شرم کفت روی بحر غرق عرق  
 ز ابر جود تو باغ وجود سبزورق  
 زمین جود تو خود را چو<sup>۱۵</sup> آسمان دیده  
 پراز درست<sup>۱۶</sup> زر سرخ روی هفت طبق  
 لوای فتح تو را نصب آنچنان کردند<sup>۱۷</sup>  
 که گیسوی سر غول<sup>۱۸</sup> است پرچم بیرق

- |   |                           |                     |
|---|---------------------------|---------------------|
| ۱. مل، مج: سپید.                              | ۲. ک: زرد.                | ۳. مل: درق.         |
| ۴. آ: سفیده؛ مل: سپیده؛ مج: سپهر؛ ک، ش: سپید. | ۵. ک: + و.                | ۶. آ: کردند.        |
| ۷. مل، ک، ش: زمردین؛ مج: زمردین.              | ۸. آ: چو سق.              | ۹. مج: - و.         |
| ۱۰. مل: در اندازد.                            | ۱۱. مج: رومی است و.       | ۱۲. آ، مل: زرد فوق. |
| ۱۳. آ، مل، مج: شاخ.                           | ۱۴. آ: از.                | ۱۵. آ، مج، نش: بر.  |
| ۱۶. آ: + و؛ مج: پراز آراست.                   | ۱۷. مج: آنچنان نصب کردند. | ۱۸. پا، مج: غولی.   |

حصار قدر ترا رفع بر طریقی شد  
 که چرخ ریگ کبود<sup>۱</sup> است در تک<sup>۲</sup> خندق  
 دو ماهه<sup>۳</sup> بود به روزی مسیر مرکب<sup>۴</sup> جم  
 که در نَبی به نَبی<sup>۵</sup> گفت مُخبر اصدق<sup>۶</sup>  
 ۱۲۰۰ سمند خوش رو خسرو به یک قدم که زند  
 چهار ماهه<sup>۷</sup> رود بر بساط خاک الحق  
 ز جود توست که جز من<sup>۸</sup> نماند در عالم  
 مذکری که کند بر سر منابر دَق<sup>۹</sup>  
 به بدر<sup>۱۰</sup> بدره زر درخور است چندانی  
 که از اُلف شود جذر مال او مُنطق  
 همیشه تا اثر عین ثور آن باشد  
 که نُور نور برد از حدیقه‌های حدق  
 چو کلک روی سیه پیش از آنکه سر ببرند<sup>۱۱</sup>  
 سر زبان اعادی به تیغ بادا شق  
 ۱۲۰۵ ز چنگ مهر<sup>۱۲</sup> تو آن<sup>۱۳</sup> کس که کرد سر خم باد  
 چو نای حلق گرفته میان خلق خَلَق<sup>۱۴</sup>

۱. آ: کبودی. ۲. پا، ک، ش: ته. ۳. آ: ماه.

۴. آ، مج: موکب.

۵. در «پا»: ظاهراً «نبا به نبی» به «میان نبی» تغییر یافته است: آ: که در -ا به نبی.

۶. مج: مخیر اصدق (۴).

۷. آ: بچار ماهه؛ ش: چهار ماه.

۸. پا، مج: خرمن. ۹. آ: - زجود توست... منابر دَق.

۱۰. پا: بدره. ۱۱. مل، مج: برند. ۱۲. آ: قهر.

۱۳. مج: هر.

۱۴. پا: حلق بریده میان خلق حلق؛ آ: میان خلق حلق؛ مج: حلق پریده میان خلق خسق؛ نک: خلق خنق.



### قصیده در بیان موسم بهار و گریز به مدح

#### سلطان سخاوت شعار

صفر زیور دهد از نقطه زرین هر سال  
 الفی را که در او عین بود گوشه دال  
 ثور<sup>۱</sup> باز از دهن بره گل زرد گرفت  
 در چراگاه پر از نرگس این سبزلال<sup>۲</sup>  
 غنچه در خنده چو صبح از پی آن است که هست  
 هردو را جیب پر از زر طلا مالامال  
 دفتر سبز مجلد که گلش جامع شد  
 هست شیرازه<sup>۳</sup> او<sup>۴</sup> زرد و ورقها همه آل  
 ۱۲۱۰ لاله را خرقه به خون غرق<sup>۵</sup> و<sup>۶</sup> بنفشه ز غمش  
 چون مصیبت زده کج گردن<sup>۷</sup> و نیلی سربال<sup>۸</sup>  
 شب یکی زنگی پستی که بود آبله روی<sup>۹</sup>  
 روز رومی درازی که بود بس به جمال<sup>۱۰</sup>  
 روز با تاج<sup>۱۱</sup> زر و شب به قبای گلریز  
 شب و روزند غلامان شه<sup>۱۲</sup> خوب خصال

۱. آ، ک، ش، حاشیه پا: گاو. ۲. مل: خیال؛ مج: فیال؛ در «پا» مخدوش است (حاشیه پا: تلال).

۳. آ: تو. ۴. مل: - و.

۵. آ: غرقه. ۶. مل، مج، آ: - و.

۷. آ: کزگردن.

۸. پا: گردن همچون سربال؛ مل: گردن نیلی سر و بال؛ مج: گردن دنبلی سربال؛ ش: گردن نیلی سربال؛ دو بیت

زیر فقط در «ش» آمده، ولی شارح گفته: «اغلب که الحاقی باشد»:

باز چل پر چو برین زاغ سیه مخلب زد رفت طاووس یکی بال سفیدی پربال

مشک شد سرد و به کافور شده گرمی پیش چون به جوزا شد این قرص که دلوست و بال

۹. ک، ش: آبله رو. ۱۰. آ: بود او بجمال؛ مج: بکمال.

۱۱. مل: + و. ۱۲. پا: شهی.

## مطلع دوم

ای عقیق شکرا لوده تو پسته مثال  
 شوربخت این<sup>۱</sup> دل بریان که ندید از تو وصال  
 روی تو مطلع انوار<sup>۲</sup> سراپرده حسن  
 زلف تو مجمع دلهای پریشان احوال  
 ۱۲۱۵ نرود زین دو سیه بالش گرد دیده<sup>۳</sup>  
 نقش دیباچه رویت که کشیده است<sup>۴</sup> خیال  
 در خیم ماه نوت سوخته<sup>۵</sup> دل مردم را  
 حرکتهای ستاره<sup>۶</sup> به یمین و به<sup>۷</sup> شمال  
 دهنت دید<sup>۸</sup> خرد گفت که بی هیچ سخن  
 سر میم است که بر نقطه فرد<sup>۹</sup> آمد دال  
 چرخ پر دیده<sup>۱۰</sup> چو<sup>۱۱</sup> بر نرگس تو چشم انداخت  
 گفت صادی است که<sup>۱۲</sup> بر<sup>۱۳</sup> حلقه<sup>۱۴</sup> نون یافت مجال<sup>۱۵</sup>  
 زلف تو سایه چو<sup>۱۶</sup> برگوشه<sup>۱۷</sup> خورشید افکند<sup>۱۸</sup>  
 گشت چون چتر شهنشاه جهان میمون فال  
 ۱۲۲۰ آن<sup>۱۹</sup> محمد علم و جم چشم و عیسی دم  
 وان قضارای و<sup>۲۰</sup> قدر قدرت<sup>۲۱</sup> و<sup>۲۲</sup> خورشید نوال

۱. مل: آن.

۲. ش: + و.

۳. آ: بالش از دیده من؛ مل: دو شبه تابش کرد ارنده؛ پا: چه گفت که دلها بر بودست به مکر(؟).

۴. پا: نمودست (در حاشیه پاکل بیت مطابق متن است)؛ مج: نرود زین دو... خیال.

۵. مج: ک: سوخت.

۶. آ: سیاره.

۷. پا: نه.

۸. ک، ش: دیده.

۹. آ، مل: فرود.

۱۰. پا: پر دید.

۱۱. آ: که؛ مل: چه.

۱۲. مل: + و(؟).

۱۳. مج، ک، ش: در.

۱۴. آ، مج: نقطه.

۱۵. مل: جمال.

۱۶. مل: چه.

۱۷. مل: چشمه؛ ک: سطحه.

۱۸. ک: انداخت.

۱۹. مج: وان.

۲۰. آ، مل، مج: قدر رایت.

۲۱. آ: - و.

۲۲. آ: - و.

شاه<sup>۱</sup> بهرام‌نسب آنکه نماید چو بین  
روز کین در نظرش خنجر صد رستم<sup>۲</sup> زال  
سرکشی کرد قلم همچو حسودش زان روی<sup>۳</sup>  
سرنگونسار چو زلف است<sup>۴</sup> سیه‌روی چو خال  
ای کفت پنج محیطی که به یک قطره<sup>۵</sup> آب<sup>۵</sup>  
شست<sup>۶</sup> از روی زمین گرد عدوی بدحال  
خصم بدکیش تو را خنجر تو قربان کرد  
تیر را از پی آن وصل کمان گشت و بال<sup>۷</sup>  
اندر آن روز که از نعره<sup>۸</sup> مردان نبرد ۱۲۲۵  
در دل کوه چو سیماب در افتد زلزال<sup>۹</sup>  
آسمان یک مگس<sup>۱۰</sup> سبز نماید در چشم  
چون همای سرچتر<sup>۱۱</sup> تو گشاید پر و بال  
فرق کرسی قدم پیل تو باشد آن دم  
روح قدسی یزک<sup>۱۲</sup> جیش تو گردد آن حال<sup>۱۳</sup>  
زُمح تو مار ولی حامی او ده ماهی  
خننگ تو چرخ ولی حامل او چار هلال  
پیلت از سرزنش گرز و سنانت دیده  
عَظَم و اندام عدو را چو سبوس و غربال<sup>۱۴</sup>

۱. مل: سام. ۲. آ، مل: + و. ۳. ک، ش: زانرو.

۴. آ، مل، ک، ش: + و. ۵. ک، ش: ای کفت پنج محیط است که از قطره آب.

۶. آ، مل، ک، ش: شسته.

۷. آ: از پی وصل تو کمان گشت و بال؛ مج: کمان کرد و بال؛ مل: تیر را از پی آن خصم گشت و بال (۴).

۸. آ: ناله. ۹. پا: فتد از زلزال؛ مل: چه سیماب در افتد.

۱۰. مل: مگسی. ۱۱. مج: چشم. ۱۲. مل: یزکی.

۱۳. مج: زانخال. ۱۴. نک: بدون «و» در مصرع دوم.



۱۲۳۰ جان اعدای تو در آینه تیغ آن دم<sup>۱</sup>  
 صورت لای سیاهی بود و<sup>۲</sup> آب زلال  
 صورتت سوره برّ رایت تو آیت فتح<sup>۳</sup>  
 کرمت دشمن مال و غضبت<sup>۴</sup> دشمن مال<sup>۵</sup>  
 آن کتابی است شها مدح تو کز تقریرش  
 طوطی ناطقه در<sup>۷</sup> هفت زبان گردد لال<sup>۸</sup>  
 کفّه کفّ تو را دید ترازوی فلک  
 نقده<sup>۹</sup> هر دو جهان یافت از او<sup>۱۰</sup> یک مثقال<sup>۱۱</sup>  
 پایه تخت<sup>۱۲</sup> تو پیرایه هفتم ایوان  
 سایه چتر<sup>۱۳</sup> تو سرگنبد هفتم طربال<sup>۱۴</sup>  
 ۱۲۳۵ زردرو خصم تو می گفت منم ز<sup>۱۵</sup> آل علی  
 لاجرم از پی آن شرم سیه شد رخ آل<sup>۱۶</sup>  
 تا به شام از مدد جنبش چارم ایوان<sup>۱۷</sup>  
 گوی زر بر سر میدان<sup>۱۸</sup> افق آرد حال<sup>۱۹</sup>  
 زخم چوگان اجل<sup>۲۰</sup> بر سر بدگوی تو باد  
 خاصه هنگام و غا در صف<sup>۲۱</sup> میدان قتال

۱. مج: تیغ اندام. ۲. پا، آ: آن.  
 ۳. مج: آینه فتح؛ پا: صورتت سوره فتح است ظفر در همه وقت. ۴. مج: غضب.  
 ۵. آ: حال. ۶. آ: این. ۷. مل، مج، ش: با.  
 ۸. ترتیب دو بیت اخیر در «پا» و «مج» به عکس است؛ ک: - آن کتابی است... گردد لال.  
 ۹. مل: نقره. ۱۰. آ، مل، مج: درو.  
 ۱۱. این بیت در «ک» و «ش» مقدم بر «صورتت سوره...» آمده است.  
 ۱۲. مل: سایه بخت. ۱۳. مل، مج، نش: تخت؛ ک، ش: بخت؛ آ: حت.  
 ۱۴. مج، ک، ش: هشتم طربال؛ نش: بر گنبد هشتم طربال؛ آ: هفتم رمال؛ مل: هفتم طرتال.  
 ۱۵. مج: - ز. ۱۶. آ: مال؛ ش: سیه رخ شد آل؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۷. پا: چوگان؛ آ: میدان. ۱۸. آ، مل: چوگان. ۱۹. نک: «باشد حال» و «آرد چال».  
 ۲۰. آ: ازل. ۲۱. ش: بر سر.

۴۹۱

قصیده در بیان عدم عشرت و بی‌ثباتی کار و بار جهان گذران  
و گریز به مدح سلطان دوران<sup>۱</sup>

بجز صبح رومی خندان ندیدم  
بجز روز در زیر نیلی‌عماری  
۱۲۴۰ مه<sup>۲</sup> چون سپر را نبگذشته<sup>۳</sup> ماهی  
شه شرق روزی به خود برنیامد  
زویای<sup>۴</sup> نه چرخ را طوف کردم  
مگر زهره<sup>۵</sup> پنج شوی است زالی<sup>۶</sup>  
غزالی زراندوده<sup>۷</sup> ضیغم<sup>۸</sup> عَرین را  
۱۲۴۵ به بهرام بدرام<sup>۹</sup> کردم نظر تیز  
به بازار سعد فلک مشتری را  
به چندین زراندوده شمع منور  
چو بر اوج طاق نهم رخت بردم  
روان در حَضیض زمین میل کردم  
۱۲۵۰ بجز مرکز خاک یک گوی ساکن  
یکی شسته دل<sup>۱۰</sup> بر سرخاک مفروش<sup>۱۱</sup>  
جهانگرد جم‌مرکب بادپا را<sup>۱۲</sup>  
گلستان باغ الهی که<sup>۱۳</sup> او را

بجز شام زنگی گریان ندیدم  
سپیداشتر زردکوهان ندیدم  
که در زیر تیرش کمان‌سان ندیدم  
که در غریش از زنگ پنهان ندیدم  
که آن هیچ یک را<sup>۱۴</sup> بسامان ندیدم  
که جز ناله زارش افغان ندیدم  
بجز در دم گِردگ پویان ندیدم  
به دستش بجز تیغ بران ندیدم  
بجز بایع<sup>۱۵</sup> مکر و<sup>۱۶</sup> عدوان ندیدم  
ضیایی در آن هشتم‌ایوان ندیدم  
بجز پایه تخت سلطان ندیدم  
که دل را بدان<sup>۱۷</sup> ذروه شادان ندیدم  
میان خم هفت چوگان ندیدم  
بجز شاهد آب جانان ندیدم<sup>۱۸</sup>  
بجز زیر رانش خرامان ندیدم  
بجز نار بر طرف بستان<sup>۱۹</sup> ندیدم

۱. پا، آ، مل: - «بجز صبح رومی ..... یکی طوطی شگرافشان ندیدم».

۲. ش: مهی. ۳. مج: بیکدست.

۴. مج: که از سر سریرا. ۵. مج: زنگی.

۶. نک، نش: پدرام. ۷. مج: ک: مانع.

۸. ک: دلی را بدان؛ ش: که دل را در آن؛ نک: مطابق متن. ۹. مج: یکی بر شست دل (؟).

۱۰. ک، ش: مفرش. ۱۱. مج: بجز سایه آب پچان ندیدم.

۱۲. مج: باد را من. ۱۳. مج: نش: بجز با شکوفه زمستان.

۱۴. مج: - که.

گر این<sup>۱</sup> چار زن زیر نه شوهرانند  
 ۱۲۵۵ ز آغاز گون و<sup>۳</sup> سرانجام گیتی  
 لب دوست را پسته دیدم در او نقل  
 ز نامردمی ترک سرمست او را  
 نظر سوی خال سیاهش نکردم  
 بجز عنبرین<sup>۵</sup> زلف او هندوی را<sup>۶</sup>  
 ۱۲۶۰ اگر چند بیگانگی کرد با من  
 از آن کربت غربتم شهدا هست<sup>۸</sup>  
 به هر جا که چون قطب کردم سکونت<sup>۱۰</sup>  
 از آن روی رویم زرین شد که بر رخ  
 ولیکن به هر جا که رفتم در آن ملک  
 ۱۲۶۵ به شعر و به تدریس و تذکیر<sup>۱۴</sup> و فتوا  
 سزاوار خود را پس از شکر یزدان  
 به جانش چو<sup>۱۶</sup> خاقان چین بنده کردم  
 چو بر فرق چترش نظر باز کردم  
 چه<sup>۱۹</sup> راحت رسان یافتم<sup>۲۰</sup> برخلاق<sup>۲۱</sup>  
 ۱۲۷۰ به صف غلامان او برگزیدم<sup>۲۲</sup>  
 به تکرار مدحش بجز بدر چاچی

سه فرزند را دایه<sup>۲</sup> جزشان ندیدم  
 نهادی به از نوع انسان ندیدم  
 که جز دل از آن پسته بریان ندیدم  
 ز<sup>۴</sup> محراب خفتن پشیمان ندیدم  
 که طفل حبش در گلستان ندیدم  
 به مه برشدن هیچ امکان ندیدم  
 وفایش<sup>۷</sup> با خویش چندان ندیدم  
 که از خویش<sup>۹</sup> جز نیش حرمان ندیدم  
 بجز غربت<sup>۱۱</sup> از چرخ گردان ندیدم  
 بجز در سیراب<sup>۱۲</sup> غلطان ندیدم  
 بجز خویشتن<sup>۱۳</sup> هیچ سلطان ندیدم  
 چه بود از جلالت<sup>۱۵</sup> که من آن ندیدم  
 بجز خدمت شاه کیهان ندیدم  
 که کارش بجز عدل و<sup>۱۷</sup> احسان ندیدم  
 همایش بجز مهر تابان ندیدم<sup>۱۸</sup>  
 محیط کفش را که پایان ندیدم  
 بجز قیصر و رای و<sup>۲۳</sup> خاقان ندیدم  
 یکی طوطی شگرافشان ندیدم

۱. مج: کزین.

۲. مج: سایه.

۴. مج: به.

۵. مج: عنبر.

۷. ک، ش: جفایش؛ نش: مطابق متن.

۹. ک، ش: دوست.

۱۰. مج: سیانت (۴).

۱۲. مج: سیماب.

۱۳. مج: خویش را.

۱۵. مج: بود آن حلاوت.

۱۶. ش: که.

۱۸. این بیت در «مج» بعد از «به صف... آمده است.

۲۰. ش: - یافتم.

۲۱. ش: + رسید (۴).

۲۳. مج: - و.

۳. مج: کوی.

۶. ک: زلف هندوی او را.

۸. ک، ش: از آن جان پرغم بازار مانده.

۱۱. مج: عبرت.

۱۴. ک، ش: به تذکیر و تدریس.

۱۷. مج: - و.

۱۹. مج: چو.

۲۲. ک: برنشستم.



قصیده در بیان طلوع خورشید و ترغیب می‌نوشی به

محبوب و گریز به مدح ممدوح

بر ورق لاجورد نقطه زر شد<sup>۱</sup> رقم  
 سوی لب ما میار جز خط جام ای صنم  
 زاغ سیه تا نهاد بیضه زر<sup>۲</sup> از<sup>۳</sup> دهان  
 بلبله را می‌چکد از سر منقار دم  
 جام چو ماه<sup>۴</sup> تمام شد سوی<sup>۵</sup> پروین روان  
 ماه نوش در<sup>۶</sup> قفا هم شفقش در شکم  
 کف چو برآمد ز جام، جام برآمد به<sup>۷</sup> کف ۱۲۷۵  
 راست<sup>۸</sup> چو زرین صدف سینه<sup>۹</sup> پر از قلب یم  
 نقد روان ده بها وز زر قلب آر لعل<sup>۱۰</sup>  
 تا دلت از غم رهد خاتم او ساز فم  
 خیز که وقت سحر غمزده را می‌دهد<sup>۱۱</sup>  
 می ز خمستان عشق ساقی بزم قدم  
 از پی تشنه لبان<sup>۱۲</sup> طاس فلک برکشید<sup>۱۳</sup>  
 ساغر زرین خور از دهن صبحدم  
 دوش که قوس هلال چون زه سیمین نمود  
 گشت پر از گوی زر جیب قبای ظلم

- |                            |                  |                            |
|----------------------------|------------------|----------------------------|
| ۱. پا: خورشید؛ مج: زرد شد. | ۲. مج: زرد.      | ۳. پا: در.                 |
| ۴. پا: ماهی.               | ۵. پا: شوی.      | ۶. مج: از.                 |
| ۷. آ، ش: ز.                | ۸. ک: داشت.      | ۹. ک: شیشه؛ نک: مطابق متن. |
| ۱۰. مل: نعل.               | ۱۱. پا: می‌دهند. | ۱۲. آ، ک، ش: تشنه‌دلان.    |
| ۱۳. مل: برکشد.             |                  |                            |

۱۲۸۰ در عوض تاج لعل<sup>۱</sup> داد مه<sup>۲</sup> از کهکشان  
 قطب سیه‌پوش را جبّه<sup>۳</sup> زرین علم  
 شب همه شب آسمان آبله‌رو هندوی است  
 حلقه‌به‌گوش از هلال بر در شاه عجم  
 سایه لطف اله<sup>۴</sup> خسرو عالم‌پناه  
 ماه ستاره‌سپاه شاه محمد علم<sup>۵</sup>

### مطلع دوم

گر نکشیدی ز زنگ زلف تو بر<sup>۶</sup> چین حشم  
 ترک تو پیکان ناز آب ندادی به سم  
 آتش گویای توست تکیه‌گه دُر خشک<sup>۷</sup>  
 سنبل بویای توست خم‌زده گرد<sup>۸</sup> بقم  
 ۱۲۸۵ مه به کمند آورد سنبل تو هر نفس  
 یخچه پدید<sup>۹</sup> آورد آتش تو دم‌به‌دم  
 هست بر اثبات حسن چشم تو نصّ جلی  
 دارد از آن روی نون<sup>۱۰</sup> بر سر صادی رقم  
 چاه زرخدان توست از لب ما خشک‌تر<sup>۱۱</sup>  
 چند برد آب چاه چاه تو از قلب یم<sup>۱۲</sup>

۱. آ: زر. ۲. مج: مر. ۳. مج: جیبه.  
 ۴. پا: خدا. ۵. ترتیب این بیت و بیت قبل در «آ» به عکس است.  
 ۶. مل: پر. ۷. آ: تر و خشک؛ مج: در و خشک؛ ش، نک: در تر؛ نک، نش: در و مشک؛ نش: مطابق متن.  
 ۸. مج: کرده. ۹. مج: بدید.  
 ۱۰. آ: داد از آنروی نون؛ مج: دارد زانروی؛ مل: داد از آنروی دو نون.  
 ۱۱. مج: خشک و تر.  
 ۱۲. پا: چند برد چاه تو آب رخ از قلب یم؛ ک، ش، حاشیه پا: چند برد آب چاه چاه تو از قلب نم؛ مل: آب ماه چاه تو از قلت یم؛ آ: قلب سم؛ نش: آب ما چاه تو از قلب یم.

دیده بدر<sup>۱</sup> اختران ریخت ز مهت<sup>۲</sup> چو دید  
 روی<sup>۳</sup> تو از خور فزون لعل تو از ذره کم  
 شحنه ابروی تو داد<sup>۴</sup> به حاجب کمان  
 تا نبرد<sup>۵</sup> ترک مست دست به تیغ ستم  
 ۱۲۹۰ خاصه به عدل شهی کو به سر تیغ زد<sup>۶</sup>  
 گردن بیداد را چون سر خامه قلم<sup>۷</sup>

## مطلع سوم

ای کف و<sup>۸</sup> شمشیر تو<sup>۹</sup> قطره آبی و یم  
 قطره تو نار بار از<sup>۱۰</sup> یم تو بحر نم  
 بحر ز دست تو خاک بر سر خود کرده بود<sup>۱۱</sup>  
 گرد جهان آن نشان شد به جزیره علم  
 رومی سودایی است کلک تو کز راه<sup>۱۲</sup> بحر<sup>۱۳</sup>  
 مشک به چین می برد از حبشه دم به دم  
 هر که کند سرکشی از خط حکمت چو شمع  
 باد به دود فنا روی سیه چون قلم  
 ۱۲۹۵ تیغ تو را با قضا سر<sup>۱۴</sup> قدر در میان  
 خنگ<sup>۱۵</sup> تو را چون قلم ماه به زیر قدم<sup>۱۶</sup>

۱. آ: بد. ۲. مل: چو مهت. ۳. مج: رای.  
 ۴. آ: داده. ۵. پا: نزند (حاشیه: نبرد). ۶. ک، ش: کرد.  
 ۷. مل: خامه رقم؛ مج: خانه علم. ۸. آ، مج: - و.  
 ۹. ک، ش: توست. ۱۰. ک، ش: وز. ۱۱. ک، ش: زان.  
 ۱۲. پا: - راه. ۱۳. پا: + دست. ۱۴. پا: ببر.  
 ۱۵. آ: چنگ. ۱۶. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است.

قدر تو را جائی باش<sup>۱</sup> بر سر ایوان عرش  
 خصم تو صاحب<sup>۲</sup> فراش زان<sup>۳</sup> سوی کتم عدم  
 ملک به تو لایق است هُلک<sup>۴</sup> به دشمن بلی<sup>۵</sup>  
 فرق فریدون و تاج، کاوه و<sup>۶</sup> سندان و دم  
 در ربض ملک تو صورت حال عدو  
 خوک و ریاض بهشت حایض و بیت‌الحرم<sup>۷</sup>  
 آتش موسی و دود باد مسیحا و گرد  
 آبله و روی حور<sup>۸</sup> شوره و<sup>۹</sup> باغ ارم  
 ۱۳۰۰ خیر و شر ملک و<sup>۱۰</sup> دین تابع فرمان توست  
 تا به تو تفویض یافت حکم امام‌الأمم<sup>۱۱</sup>  
 ای ز خلیفه ولی گناه نفاذ امور  
 وی ز لطیفه علی<sup>۱۲</sup> وقت<sup>۱۳</sup> عطا و کرم<sup>۱۴</sup>  
 رایت و رای تو را نام گزرفته امام  
 شمس سماء‌الهدی<sup>۱۵</sup> ظلّ اله‌التّعم<sup>۱۶</sup>  
 فتح تو تا نصب کرد بیرق رفعت<sup>۱۷</sup> عدو  
 گاه به جرّی<sup>۱۸</sup> است قید، گاه به کسری<sup>۱۹</sup> است ضم  
 پیش ضمیرت چو صفر هیچ حسابی نیافت  
 بر سر لوح بیان عقده جذر اصمّ

۱. یا: جای باد (حاشیه: باش).  
 ۲. یا: جای (حاشیه: صاحب).  
 ۳. ک، ش: آن؛ پا: از.  
 ۴. مج: ملک.  
 ۵. مل: سزا؛ مج: یکی.  
 ۶. مج: - و.  
 ۷. پا، آ، مل، مج، ک: بیت‌الحرام.  
 ۸. آ، مل، ک، ش: خور.  
 ۹. مج: سوره.  
 ۱۰. مج: - و.  
 ۱۱. پا: امام امم در «آ» به جای این مصراع، مصراع دوم بیت بعد را آورده.  
 ۱۲. مج: عمل.  
 ۱۳. ک، ش: گاه.  
 ۱۴. این بیت در «آ» قبل از بیت پایانی آمده است.  
 ۱۵. پا: سماء هدا.  
 ۱۶. مج، ک، نش: اله‌النسم؛ آ: - النعم؛ نک: مطابق متن.  
 ۱۷. آ، مل، ک، ش: رفع.  
 ۱۸. ک، ش: جر.  
 ۱۹. آ، ک، ش: کسر.

۱۳۰۵ راست شد از عدل تو روی زمین آنچنانک<sup>۱</sup>  
 چشم نبیند بجز ابروی<sup>۲</sup> دلدار خم  
 گویی فراش توست<sup>۳</sup> صبح که وقت سحر  
 قَبَّهٔ زر می‌زند<sup>۴</sup> بر سر نیلی خیم  
 گرچه به میدان خاص بسته بر خنگ تنگ<sup>۵</sup>  
 حامل تخت تو باد صهوهٔ یکران جم<sup>۶</sup>  
 چرخ کلید بقا<sup>۷</sup> در کف حکمت نهاد  
 در به در آمد چو قفل دشمن تو لاجرم  
 کیسهٔ زر تا فتد<sup>۸</sup> از کمر ترک روز  
 بر سر هندو نهد مه لگن پردرم  
 هر که قراضه مثال<sup>۹</sup> بیعت شه را شکست ۱۳۱۰  
 باد چو زر<sup>۱۰</sup> درست چهرهٔ زردش دژم<sup>۱۱</sup>  
 تا لگن آسمان مشعله دار شب است  
 دود چراغ تو باد شمع سرای قدم  
 حاسد بدمهر باد در تب<sup>۱۲</sup> لرزه چو مهر  
 در حد خود تا کشد<sup>۱۳</sup> روز<sup>۱۴</sup> دق و شب<sup>۱۵</sup> ورم

۱. پا: آنچنان. ۲. مچ: ابرو.

۳. آ: کوی فراش نسب؛ ش: گوی که فراش توست.

۴. آ، مچ: بسته بر اشهب دو تنگ (در «آ» به خط دیگری است)؛ مل: خاص نسبه هبلی ست تنگ؛ حاشیهٔ پا:

اشهب؛ ک، ش: گرچه به میدان خواص بسته بر اسب تو تنگ. ۵. آ: خم.

۶. مل، مچ، ک، ش: نفاذ. ۷. پا، مچ: تا فتند؛ آ: یافتند. ۸. پا: قراضه مثل.

۹. مچ: + و. ۱۰. پا: زرم؛ مچ: درم. ۱۱. ک، ش: + و.

۱۲. آ: خور تا کشد؛ ک: در تن خود او کشد؛ ش: در تن خود تا کند؛ حاشیهٔ پا: در حسد خود کشد.

۱۳. حاشیهٔ پا: گاه. ۱۴. حاشیهٔ پا: گاه. ۱۵.



۴۹۳

## قصیده در وصف عظمت درگاه و تخت و خیمه و غیره

## و گریز به مدح ممدوح

ای حلقه درگاهت سردایره عالم  
 در یک شق ملک تو<sup>۱</sup> صد عرصه ملک جم  
 ای پایه تخت را کرسی فلک هشتم  
 وی دامن چترت را سایه فلک اعظم  
 ۱۳۱۵ سطحی<sup>۲</sup> که وقارت راست هر نقطه ز<sup>۳</sup> خط او  
 کوهی است که در حرفش صد قاف بود مُدغم  
 آن<sup>۴</sup> خیمه که جاهت زد در دامن او دیدند  
 خشک و تر عالم را از یک سر سوزن کم  
 آن بحر گهربار است دستت<sup>۵</sup> که به گاه جود<sup>۶</sup>  
 بر سبزه شط<sup>۷</sup> اوست<sup>۸</sup> دریای فلک یک نم<sup>۹</sup>  
 روزی که مه رایت افراخت<sup>۱۰</sup> مه رایت<sup>۱۱</sup>  
 حور از<sup>۱۲</sup> سر<sup>۱۳</sup> زلف خود بر بسته<sup>۱۴</sup> بر او پرچم  
 گر قهر تو گردانند تأثیر ز خاصیت  
 ز آتش نهراسد شیراز می نگریزد غم  
 ۱۳۲۰ آن جمعه که از نامت لفظی<sup>۱۵</sup> نبرد<sup>۱۶</sup> خطبه  
 تکبیر امامت<sup>۱۷</sup> باد با صور قیامت ضم

۱. مل، مج: در یک تتق ملکت.  
 ۲. مج: بستنی؛ حاشیه پا: قوسی.  
 ۳. آ، مج: ز.  
 ۴. مج: این.  
 ۵. مل: دستی.  
 ۶. پا: که.  
 ۷. مل: مد؛ آ: حد؛ ک، ش: عد.  
 ۸. پا: شط او.  
 ۹. مل: یک یم؛ آ، مج: شبنم.  
 ۱۰. نش: + به.  
 ۱۱. مل: رویت.  
 ۱۲. آ، نک: جوزا؛ مل: خور از؛ مج: جوز از؛ ک: جوزاء.  
 ۱۳. ک: ز.  
 ۱۴. پا: بر بست.  
 ۱۵. مل: نوری؛ ک، ش: لطفی؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۶. آ: ببرد.  
 ۱۷. مل، ک، ش: اقامت؛ نش: مطابق متن.

با گوهر نظم من بحر سخن غیری<sup>۱</sup>  
 آبی ندهد هرگز در بزم شه عالم  
 کین برگ گل است آن خار این<sup>۲</sup> لعل خوشاب<sup>۳</sup> آن سنگ  
 این دُر تراست<sup>۴</sup> آن خاک این شهد و گلاب<sup>۵</sup> آن سم  
 این شاخ نبات است آن شوراب سرشک خر<sup>۶</sup>  
 این آب حیات است<sup>۷</sup> آن زهر<sup>۸</sup> دهن ارقم<sup>۹</sup>  
 این قهقهه روح است آن<sup>۱۰</sup> قعقه کاغذ<sup>۱۱</sup>  
 این زمزمه داوود<sup>۱۲</sup> آن دمدمه سردم<sup>۱۳</sup>  
 ۱۳۲۵ هرجا دهن مؤمن از فاتحه فاتح<sup>۱۴</sup> شد  
 ترسای جُنُب باشد از دم زند از آردم<sup>۱۵</sup>  
 شیری که ز زر دارد در ساره<sup>۱۶</sup> داخلت<sup>۱۶</sup>  
 بر تارک شیرچرخ سرینجه زند هر دم  
 تا بر طبق ماه است کلک دو زبان را سر  
 شمشیر دو رویت باد بر جان عدو هر دم<sup>۱۷</sup>

۱. پا: گوهر طبع من سحر سخن غیری؛ مج: نظم من سحر سخن غیری؛ ش: بحری سخن عرشى.  
 ۲. مج: وین. ۳. مل: لعل ترست. ۴. پا: + و؛ مل: در خوشاب.  
 ۵. مج: شهد گلاب. ۶. مل: این شاخ نبات توست آن سبزه یکشاخی؛ نش: سرشک غم.  
 ۷. مل: توست. ۸. آ، مج: آب.  
 ۹. پا، آ: این مصراع را ندارند و به جای آن مصراع دوم بیت بعد آمده است؛ حاشیه پا: مطابق متن؛ ترتیب دو بیت اخیر در «مل» به عکس است. ۱۰. مج: وان.  
 ۱۱. این مصراع در حاشیه «پا» آمده است؛ آ: - این قهقهه روح... کاغذ.  
 ۱۲. مج، ش: داوودی. ۱۳. مج، ش: اردم؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۴. مل، مج: فایح؛ آ: فایح. ۱۵. آ، مل: زند از آدم؛ پا: زند آذر دم؛ ک، ش: زند زند اردم.  
 ۱۶. پا: زره دارد در سایه اقبال؛ آ: در ساره احوالت؛ مل: در ساره احوالت؛ ک، ش: درباره داخلت.  
 ۱۷. آ، مل، مج: همدم.

۴۹۶

## قصیده در وصف علم و اسب خوش‌قدم ممدوح شیرین‌دم

بیا که رایت سلطان شهنشاه عالم  
 گذشت از فلک<sup>۱</sup> چار طاق<sup>۲</sup> نه طارم  
 بیا که حلقه درگاه شاه دایره‌ای است  
 که در میانش کم از نقطه‌ای بود عالم  
 ۱۳۳۰ به باد<sup>۳</sup> مرکب شه را چگونه وصف کنم  
 که باد کوکب نعلش نگین خاتم جم<sup>۴</sup>  
 که دید بادی شستی<sup>۵</sup> میان آب روان<sup>۶</sup>  
 که هشت ماهه<sup>۷</sup> مسافت رود به یک دو قدم  
 زهی سکندر دارا غلام<sup>۸</sup> سام<sup>۹</sup> حُسام  
 زهی<sup>۱۰</sup> محمد موسی کف و<sup>۱۱</sup> مسیحادم  
 زهی سرای تو خابور<sup>۱۲</sup> کبریای ازل  
 زهی<sup>۱۳</sup> در تو حریم سرادقات قدم  
 غلام حلقه به گوش تو پادشاه<sup>۱۴</sup> عرب  
 گدای تره فروش تو مقتدای عجم

۱. آ: + و. ۲. مل، مج، ک، ش: + و.  
 ۳. آ، مل، ک، ش: بیا که؛ در «پا» ظاهراً «بیا که» به «بباد» تغییر یافته.  
 ۴. ترتیب این بیت و بیت بعد در «پا» به عکس است.  
 ۵. آ: بادی جستی؛ مج: بادی سستی؛ پا، مل: کشتی بادی؛ حاشیه پا: بادی شستی؛ ش: شستی بادی؛ نک، نش:  
 باری شستی. ۶. حاشیه پا: او را. ۷. آ: شصت ماهه؛ ش: هشت ماه.  
 ۸. مل، ک: + و. ۹. مج: + و. ۱۰. پا: خهی.  
 ۱۱. مج: - و.  
 ۱۲. مل: جابور؛ در «پا» ظاهراً «جابور» یا «جابود» به «حاصور» تغییر یافته؛ آ: جابود؛ مج، نک، نش: ایوان.  
 ۱۳. مج، ش: خهی. ۱۴. مل، ک، ش: باد شاه.

۱۳۳۵ نگیینه‌وار نه‌د<sup>۱</sup> چار بالاش زرین<sup>۲</sup>  
 کسی که دست تو را بوسه داد چون خاتم<sup>۳</sup>  
 هزار بچه رومی به هر شبی زاید  
 ز بهر<sup>۴</sup> خدمت تو آسمان به هفت شکم  
 چو دید دولت بیدارت<sup>۵</sup> از جهان بگریخت  
 گرفته دست برادر اجل به خیل و حشم  
 نه فتنه ماند و<sup>۶</sup> تعدی نه ظلم ماند<sup>۷</sup> و<sup>۸</sup> جفا  
 نه سقم ماند و<sup>۹</sup> تکسر<sup>۱۰</sup> نه جور ماند و ستم  
 الم ندیده<sup>۱۱</sup> ز لطف<sup>۱۲</sup> زبان به<sup>۱۳</sup> استفهام  
 کز آن الم<sup>۱۴</sup> خبری نیست مبتدا را هم<sup>۱۵</sup>  
 ۱۳۴۰ زبان‌بریده و تن‌زرد و<sup>۱۶</sup> روسیه بادا  
 کسی که سرکشد از خط حکم تو چو قلم  
 به کارخانه<sup>۱۷</sup> گردون وکیل رفعت توست<sup>۱۸</sup>  
 که رخت<sup>۱۹</sup> بخت خرد مشتری به بیع<sup>۲۰</sup> سلم  
 بر آستان تو یک حج مثال<sup>۲۱</sup> صد عمر<sup>۲۲</sup> است  
 که پایگاه تو آمد چو پیشگاه حرم

۱. آ: دهد؛ مج: بود؛ در «پا» ظاهراً «زند» به «نهد» تبدیل شده. ۲. مج: زریش.  
 ۳. آ: حاتم. ۴. حاشیه پا: مهر. ۵. ک: بیدارش؛ ش: بیدار.  
 ۶. پا: -و. ۷. مل: باد. ۸. پا: -و.  
 ۹. پا، آ: -و. ۱۰. آ: دیگر؛ مج، ک، ش: تکبر؛ نک: مطابق متن.  
 ۱۱. آ، مج، ش: ندید. ۱۲. پا: لطف. ۱۳. ک، ش: -به.  
 ۱۴. مج: علم. ۱۵. مج: ضم. ۱۶. مل، ک: -و.  
 ۱۷. مج: نگارخانه. ۱۸. ک، ش: ز رفعت در توست.  
 ۱۹. آ، مج: + و. ۲۰. آ، مل: + و.  
 ۲۱. آ، مل: فدای؛ ک، ش: فداش؛ حاشیه پا: بجای؛ نش: مطابق متن.  
 ۲۲. مج، ک، ش: عمره.

لوای فتح تو را نصب آنچه‌ان کردند  
که افسر سرغول است<sup>۱</sup> طاسک پرچم<sup>۲</sup>

### مطلع دوم

چو ترک امرد مه<sup>۳</sup> شد سوار بر ادهم  
سپهر بر سرش افشانده<sup>۴</sup> طشتهای درم  
۱۳۴۵ کلاه نقره خامش به اختران مرصوع  
قبای اطلس سبزش به<sup>۵</sup> کهکشانشان معلم  
ردای عودی او از ترنج زریاشی<sup>۶</sup>  
ضیای چهره او از طلوع صبح دژم  
گشاده<sup>۷</sup> تابش او تنگهای دیبه زرد<sup>۸</sup>  
کشیده<sup>۹</sup> بر سر او شام سایبان ظلم  
چو چنگ می شود از قرب دف و لیک ریاب  
فروتر است<sup>۱۰</sup> ز هر دو به اتفاق امم  
گهی شود چو کمان و گهی سپر گه تیر  
چو روی و ابروی<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> زلف زره‌نگار صنم  
۱۳۵۰ مگر شهنش هندی است از آن<sup>۱۳</sup> نهاده<sup>۱۴</sup> هر سو  
هزار کرسی زرین بر<sup>۱۵</sup> این کبود خیم

۳. پا: امردشه؛ آ: آمرومه.

۲. آ: رخم.

۱. مج: + و.

۵. مل: ز.

۴. ش: افشانده.

۷. ش: گشاد.

۶. آ، مل: زر لاشی؛ مج: زر لاشی؛ ش: زر ناشی.

۹. پا، مج: کشید؛ ش: گشاد.

۸. آ: دیبه زر؛ ک، ش: کیسه زر؛ مل: نیکهای دینه زرد.

۱۱. پا، ش: ابرو.

۱۰. پا: فراترست؛ مج: فزونترست.

۱۴. مج: زند.

۱۳. مل، ک، ش: زان.

۱۲. مج: - و.

۱۵. ک: در.

## مطلع سوم

چو ماه من کشد از هند گرد<sup>۱</sup> ترک چشم  
 ز ملک سینه برآرد دمار لشکر غم  
 شفق مثال به خوناب دل کنم مرقوم  
 کتیبه‌های<sup>۲</sup> غمش را کتابه‌های علم<sup>۳</sup>  
 زهی لب گهر تر نشانده<sup>۴</sup> بر<sup>۵</sup> یاقوت  
 خطت ز غالیه زنجیر بسته<sup>۶</sup> گرد بقم  
 ز پسته<sup>۷</sup> تو دل شوربخت ما<sup>۸</sup> بریان<sup>۹</sup>  
 ز حلقه<sup>۱۰</sup> سر زلف تو کار ما بر هم  
 ۱۳۵۵ به جز دهان تو ای آفتاب<sup>۱۱</sup> مهرانگیز<sup>۱۲</sup>  
 که دیده ذره که پروین در او بود مُدغم<sup>۱۳</sup>  
 به جز دو زلف تو ای زهره<sup>۱۴</sup> هلال ابرو  
 که دید سایه که بر آفتاب گیرد خم<sup>۱۵</sup>  
 کم آمدی<sup>۱۶</sup> و نشد<sup>۱۷</sup> تیره بدر<sup>۱۸</sup> از پی آنک  
 تو ماهی و چه عجب باشد ار<sup>۱۹</sup> مه آید کم  
 چو کلک خسرو ملک است خط شیرینت  
 که هر دو بر ورق ماه می‌کشند<sup>۲۰</sup> رقم  
 خدایگان سلاطین محمد تغلق  
 گزیده خلفا بوالمجاهد اعظم

- |                      |  |
|----------------------|--|
| ۱. مل: سوی.          | ۲. پا، مج، نک: کتابهای؛ نک: صحیفه‌های.                                   |
| ۳. مل: الم؛ مج: قلم. | ۴. پا: که گهر بر نشانده.   |
| ۶. مل، ک، ش: بست.    | ۵. مج، ک، ش، پا: در.   |
| ۹. پا: گریان.        | ۷. مج: لب.   |
| ۱۱. مل: ماهتاب.      | ۸. مج: من.   |
| ۱۴. مل: غم؛ مج: چم.  | ۱۰. مج: کارها در هم؛ ک، ش: کار ما در هم؛ آ: - ز پسته تو... کار ما بر هم. |
| ۱۷. ش: بدر تیره.     | ۱۲. آ: عالمگیر.  |
|                      | ۱۳. ک، ش: بود در و مدغم.   |
|                      | ۱۵. مل: - و.   |
|                      | ۱۶. پا: بشد؛ مل: نشده.   |
|                      | ۱۸. پا، ش: از.   |
|                      | ۱۹. پا: می‌کنند.   |

۱۳۶۰ اگر سحاب کف تو نمی<sup>۱</sup> نمی<sup>۱</sup> دادش  
 ثمر سمر<sup>۲</sup> نشدی از نمای گزم<sup>۳</sup> کرم  
 چنان<sup>۴</sup> ز آتش تیغ تو گرد ظلم گداخت<sup>۵</sup>  
 که روی آب نگرده ز<sup>۶</sup> سیر باد دژم  
 مباد آینه عمر تو دمی تیره  
 اگرچه صورت بی چارصد<sup>۷</sup> برآرد دم<sup>۸</sup>

۴۵

### قصیده در مظهر کل و مستغنی بودن خود و گریز به مدح ممدوح

ما گرچه در یم قدم از قطره کمتریم<sup>۹</sup>  
 ملک دو گون را به یکی جو نمی خریم  
 و<sup>۱۰</sup> برکشیم دهره قهر از میان حکم  
 چون تیغ مهر نه شکم چرخ بردریم  
 ۱۳۶۵ از نوک زُمح حلقه ربای مه نویم  
 وز نعل اسب حلقه کش گوش قیصریم  
 آنجا که عرض مرتبه خسروان دهند  
 دارای تخت<sup>۱۱</sup> مملکت صد<sup>۱۲</sup> سکندریم<sup>۱۳</sup>

۱. مج: نم. ۲. پا: شجر شجر (حاشیه پا: مطابق متن); آ، مج: ثمر ثمر؛ مل: شمر سمر.  
 ۳. مج، ک، ش: نهال کرم. ۴. ک، ش: جهان؛ نش: مطابق متن.  
 ۵. آ، مل، ک، ش: انداخت؛ نش: مطابق متن.  
 ۶. مل: صورتت از چارصد؛ نش: صور به پی چارصد.  
 ۷. ترتیب دو بیت اخیر در «مل» به عکس است.  
 ۸. پا: دریای قدرتیم هم از زره کمتریم (حاشیه پا: مطابق متن).  
 ۹. ۱۰. پا، آ، مل، مج: در.  
 ۱۱. مج، مل: + و. ۱۲. مل، ک: مملکت سد.  
 ۱۳. پا: سکندریم؛ آ: - آنجا که عرض ... صد سکندریم.

در هر نبردگاه که کوس یلان<sup>۱</sup> زدیم<sup>۲</sup>  
 بر حنجر<sup>۳</sup> عدوی بداندیش خنجریم  
 چون مهر اگر<sup>۴</sup> چه سایه چتر سیاه ماست  
 پیرایه بند شش جهت و<sup>۵</sup> هفت کشوریم<sup>۶</sup>  
 چون ماه اگر<sup>۷</sup> چه نعل سم بادپای ماست  
 بر فرق سروران همه عالم افسریم  
 ۱۳۷۰ زال زمانه گرچه به دستان<sup>۸</sup> رستم است  
 سیمرغ را تمیمه<sup>۹</sup> بازوی<sup>۱۰</sup> شهپریم<sup>۱۱</sup>  
 گر مشتری غلام در ماست لایقیم  
 ور آفتاب جام کف ماست درخوریم  
 آنجا که بحر فضل<sup>۱۲</sup> تلاطم زند دُریم  
 و آنجا<sup>۱۳</sup> که شهر علم عمارت شود دریم  
 بر یاد شاهد حرم<sup>۱۴</sup> آباد لایزال  
 چون صبح، جام مهر به وقت سحر خوریم  
 در انقیاد طایع<sup>۱۵</sup> امر خلیفه ایم  
 وز<sup>۱۶</sup> اعتقاد تابع<sup>۱۷</sup> شرع پیمبریم  
 ۱۳۷۵ در امتثال امر عبودیت اله  
 موقوف پنج نوبت الله اکبریم

۱. ش: بلا. ۲. مج: زدند؛ ک، ش: زنده؛ نش: مطابق متن.  
 ۳. آ، مل: خنجر؛ مج: حنجره. ۴. ک، ش: گر. ۵. آ، مل: - و.  
 ۶. مج: - چون مهر اگرچه... هفت کشوریم؛ مصرع دوم این بیت و بیت بعد در «پا» جابجا می‌باشد و با گذاشتن عدد تصحیح شده. ۷. مل، ک: گر؛ مج: چون ابرگر.  
 ۸. ک، ش: + چو. ۹. مج: + و. ۱۰. ک، ش: بازو و.  
 ۱۱. ترتیب دو بیت اخیر در «پا» و «مل» به عکس است. ۱۲. مل: فیض.  
 ۱۳. پا، مج: آنجا. ۱۴. آ: بر یاد شاه خرم. ۱۵. آ، مل: تابع.  
 ۱۶. آ، مل، ک، ش: در. ۱۷. پا: طایع.



وقت نماز خسته و گریان و<sup>۱</sup> بیخودیم  
 گاه نیاز مفلس و محروم و مضطربیم  
 بر آستان بارگه ذوالجلال او  
 هستی ز ما مجوی که از نیست کمترین



قصیده در بیان رفتن بدر و جمال ملیح و دیگر مردمان به قلعه دولت آباد  
 نزد قتلغ خان<sup>۲</sup> برادر ممدوح مصنف و پوشانیدن خلعت  
 فرستاده شاه روم به محمدشاه تغلق

به سال دولت شه بود<sup>۳</sup> غره شعبان  
 که سوی مملکت دیوگیر شد فرمان<sup>۴</sup>  
 خطاب کرد که ای بدر با جمال ملیح  
 به نیک روز روان شو چو رستم داستان  
 ۱۳۸۰ نصیر باد شما را برنده در مقصد  
 حفیظ باد شما را خدای هر دو جهان  
 تو دیوگیر مخوانش که دولت آباد است  
 که چار طاق در اوست هشت باغ<sup>۵</sup> جهان  
 ز خط مملکت ما اگرچه یک نقطه<sup>۶</sup> است  
 هزار مملکت جم در او شده<sup>۷</sup> پنهان

۱. پا: -و.

۲. ش: تغلق (ظاهراً خطای مطبعی است. با توجه به بیت ۱۳۹۱ تصحیح شد).

۳. آ: +و.

۴. مخ: شعبان؛ «پا» این بیت را در اینجا ندارد و به خط الحاقی به اشتباه بر سر قصیده به مطلع «روان شد باز...»

آمده است. ۵. ک، ش: باب. ۶. آ، ش: نقط.

۷. ک، ش: شده درو.

حصار او ز علو آنچنان غلو دارد  
 که حلقه در او راست آسمان سندان  
 فضای<sup>۱</sup> عرصه یک برج چار ارکانش  
 محیط نه ربض سبز هفت<sup>۲</sup> شادروان  
 ۱۳۸۵ فضای او چو رخ یار پر<sup>۳</sup> گل و سنبل  
 هوای او چو نسیم بهار مشکافشان<sup>۴</sup>  
 نوای نغمه اطروبه بقا شنوند<sup>۵</sup>  
 ز طوطیان شکرخای هر<sup>۶</sup> سرابستان  
 غراب او چو<sup>۷</sup> ز چنگ عقاب برد<sup>۸</sup> نوا  
 چو حلق نای و<sup>۹</sup> عروق رباب<sup>۱۰</sup> خوش الحان  
 ز روی روح فزایی سراب<sup>۱۱</sup> او برده  
 چو خاک درگه ما<sup>۱۲</sup> آب چشمه حیوان<sup>۱۳</sup>  
 چو ماه رایت اقبال رزم ما کرده  
 به تیر چرخ سر تیغ کوههاش قران  
 ۱۳۹۰ چو لعل<sup>۱۴</sup> دوست نبات زمین او عنبر<sup>۱۵</sup>  
 چو آب چشم<sup>۱۶</sup> حصات<sup>۱۷</sup> فلات<sup>۱۸</sup> او مرجان  
 در آن جناب درآیند و رخ بر آب نهند<sup>۱۹</sup>  
 چو خاک بر در دارای ملک قتلغ<sup>۲۰</sup> خان

۱. آ، مل، ک، نش: فنای. ۲. آ، مل: هفت سبز؛ ک، ش: سبز و هفت.

۳. مج: مایه بر. ۴. پا: - فضای او چو رخ ... مشکافشان.

۵. پا، مل: شنود. ۶. پا، مج: آن سرابستان؛ «آن» در «پا» ذیل عبارت افزوده شده.

۷. مج، ک، ش: که. ۸. مج: برده. ۹. مج: - و.

۱۰. آ، مل: زبان؛ در «پا» ظاهراً «زبان» به «رباب» تغییر یافته؛ ک، ش: حلق نای عراقی ز نای.

۱۱. مل: شراب. ۱۲. پا: + ز. ۱۳. مل: رضوان.

۱۴. مل، نش: زلف. ۱۵. نک، نش: بسد. ۱۶. آ، مل: چشمه.

۱۷. مج: حصایت. ۱۸. پا: قلاب؛ آ، مل، مج: قلات.

۱۹. مل: درآیند رخ بر آب نهند؛ مج، ک، ش: درآیند و رخ بر آب نهند.

۲۰. مل: + و.

به شهد شسته دهان<sup>۱</sup> از زبان ما گویند<sup>۲</sup>  
 که ای ز گوهر لطف<sup>۳</sup> لب شکر خندان  
 فروغ آینه سینه مبارک توست  
 شُروق پرتو شمع معارف سبحان  
 توئی خلاصه اهل قراضه<sup>۴</sup> ایجاد  
 توئی نُفاسه اصل<sup>۵</sup> عراضه انسان  
 ۱۳۹۵ کف جواد تو آن قُلزُم گهر موج است  
 که قطره‌ای بود از وی محیط بی‌پایان  
 بیا<sup>۶</sup> و<sup>۷</sup> بر لب دریای وصل خود ما را  
 چو بحر بیش به لبهای خشک تشنه ممان  
 اگر تو راست بر اوج جلال<sup>۸</sup> خود میلی  
 چو آفتاب به سوی<sup>۹</sup> شمال گرد روان<sup>۱۰</sup>  
 بیا و سرمه‌صفت بر بیاض دیده بمال  
 سواد خلعت فرخنده امام زمان<sup>۱۱</sup>  
 بیا و چون مژه بر طرف بام چشم بنه<sup>۱۲</sup>  
 ۱۴۰۰ بیاض آیت منشور والی دوران  
 خلیفه بحق<sup>۱۳</sup> احمد امام ابوالعبّاس  
 که آفتاب زمین است و<sup>۱۴</sup> سایه یزدان  
 ز عدل اوست که می‌گیرد آهوی زرین  
 به هر سحر دم سیمین گرگ را به دهان

۱. ش: زبان. ۲. مچ، ک، ش: گوئید؛ در «پا» ظاهراً «گویند» به «گویند» تغییر یافته.  
 ۳. آ، مچ، نش: لفظت. ۴. پا: نقاوه (حاشیه: اصل قراضه).  
 ۵. مل: اهل. ۶. مل: بیاد؛ مچ: بیار. ۷. مل: -و.  
 ۸. پا: جمال (حاشیه: جلال). ۹. مل: روی.  
 ۱۰. آ، مل، مچ: روگردان؛ نش: شوگردان. ۱۱. پا: -بیا و سرمه‌صفت ... امام زمان.  
 ۱۲. پا: منه. ۱۳. ک، ش: بحق خلیفه. ۱۴. پا: -و.

ز سهم خنجر او دان که تیر سوخته دید  
 میان هفت سپر<sup>۱</sup> آفتاب را<sup>۲</sup> لرزان  
 تو جهد ورز و<sup>۳</sup> به درگاه قاهره<sup>۴</sup> پیوند  
 از آن<sup>۵</sup> سپس تو و ما و<sup>۶</sup> بقای جاویدان  
 چو این<sup>۷</sup> خطاب ز ما پیش خان فرو خوانی<sup>۸</sup>  
 به دستبوس دویتش<sup>۹</sup> چو خامه سجده‌کنان  
 ۱۴۰۵ به هر خطی که کشد سر نهید همچو قلم  
 به هر عطا که دهد جان دهید<sup>۱۰</sup> بر سر آن  
 همیشه تا که شه<sup>۱۱</sup> انجم از ولایت شرق  
 به ملک غرب به یک روز می‌رسد آسان  
 ز یمن تابش خورشید ملک<sup>۱۲</sup> لم‌یزلی  
 مباد از سر خان دور سایه سلطان<sup>۱۳</sup>  
 قَمَطْرَه<sup>۱۴</sup> شکر است اینکه بدر چاچی<sup>۱۵</sup> گفت  
 سَمِیْطَه دُرر است اینکه سفت<sup>۱۶</sup> فخرزمان

### مطلع دوم<sup>۱۷</sup>

چو در نُهوض<sup>۱۸</sup> شود موبک جلالت خان  
 به سوی تختگه شاه بحر و بر سلطان

- |  |                                  |                               |
|--|----------------------------------|-------------------------------|
| ۱. ش: سپهر.  | ۲. آ: شد.                        | ۳. مج، ش: - و.                |
| ۴. مل: قادری.  | ۵. ک، ش: وزان.                   | ۶. ک: ماء؛ مج: سپس که سو (۴). |
| ۷. آ، مج: آن.  | ۸. ک، ش: خوانید.                 |                               |
| ۹. پا: دویدش؛ مل: دوالش؛ مج، ک، ش: دواتش.                          | ۱۰. آ، ک: نهید.                  |                               |
| ۱۱. مج: شد.  | ۱۲. آ، مل، ک، ش، حاشیه پا: شرق.  |                               |
| ۱۳. پا: دوران (حاشیه: سلطان)؛ مج: یزدان.                           | ۱۴. مل: قمیطه؛ پا: ظاهراً قمیطر. |                               |
| ۱۵. نک: شاشی.  | ۱۶. مج: سخت.                     |                               |
| ۱۷. این مطلع در حاشیه «پا» آمده است و چهار بیت آغاز آن، ناخواناست. |                                  |                               |
| ۱۸. آ: نحوض.   |                                  |                               |

۱۴۱۰ خبر کنید جهان را که خواجه می آید  
 چو آفتاب منور ز<sup>۱</sup> سایه یزدان  
 به صد هزار پیاده به صد هزار سوار  
 به صد هزار سنان و به صد هزار کمان  
 جمال لعل و ش خواجه در عماری سیم  
 چنان که ماه رود در طریق کاهکشان  
 رکابدار<sup>۲</sup> قمر، تیر چرخ<sup>۳</sup> ترکش دار  
 شرابدار<sup>۴</sup> خضر، راهبر<sup>۵</sup> چراغ امان  
 به نقد سعد شود مشتری<sup>۶</sup> او برجیس  
 به تیررای اگر بر<sup>۷</sup> کشد کمان گمان<sup>۸</sup>  
 ۱۴۱۵ به گاه عجله<sup>۹</sup> یکران سوارش ار خواهد  
 ز کام فیل<sup>۱۰</sup> به یک دست برکشد<sup>۱۱</sup> دندان  
 وگر<sup>۱۲</sup> پیاده<sup>۱۳</sup> او بر زمین فشارد<sup>۱۴</sup> پای  
 به پای گاو زمین چون طبق فتد کوهان  
 به نیزه این<sup>۱۵</sup> کله مه رباید از سر شب  
 به بیلک آن<sup>۱۶</sup> کمر کوه برکنند<sup>۱۷</sup> ز میان  
 در آن حشم شده کم<sup>۱۸</sup> صد هزار جم به خدم  
 در آن سپاه درآمیخته فرشته به جان<sup>۱۹</sup>

۱. ک، ش: به؛ نش: مطابق متن.  
 ۲. نش: زمان.  
 ۳. آ، مع: در.  
 ۴. ک، نش: بگمان؛ «پا»: به نقد سعد... گمان؛ نک: مطابق متن.  
 ۵. ک، ش، پا: حمله؛ نک: مطابق متن.  
 ۶. مل، ک، ش: پیل.  
 ۷. پا: می کشد.  
 ۸. ک، ش: اگر.  
 ۹. آ: فشاند.  
 ۱۰. ش: آن.  
 ۱۱. آ، ش: این.  
 ۱۲. مع: برکشد.  
 ۱۳. ک، ش: گم.  
 ۱۴. پا: - در آن حشم شده... فرشته به جان؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «آ» و «مع» به عکس است.

در آن چشم دو مسیحای موسوی<sup>۱</sup> سخند  
 همه به عمر و<sup>۲</sup> به دولت چو بخت<sup>۳</sup> شاه جوان<sup>۴</sup>  
 ۱۴۲۰ خدایگان سلاطین محمد تغلق  
 که آفتاب و سحاب است در بیان و بنان<sup>۵</sup>  
 همای چتر ورا سایه بر سر خورشید  
 لوای قدر ورا پایه<sup>۶</sup> بر سر کیوان  
 همیشه تا که الف راست عین<sup>۷</sup> گوشه دال  
 همیشه تا که ضیا کاست چشم را دبران<sup>۸</sup>  
 همیشه تا که ز باد است آب در زنجیر  
 همیشه تا ز<sup>۹</sup> حباب است باد در زندان  
 عدوی بارگه شاه باد در شب و روز  
 چو ماه در ورم و دقّ چو مهر در یرقان



قصیده در مناجات باری تعالی عزّ اسمه و بیتابی خود در غم او و تعریف  
 عشق حقیقی و هجو عشق مجازی و گریز به مدح ممدوح

۱۴۲۵ ای یاد تو روح روح<sup>۱۰</sup> وی نام تو جان جان  
 در کنه جلال تو عقل و<sup>۱۱</sup> دل و<sup>۱۲</sup> جان<sup>۱۳</sup> حیران

۱. آ: موسی. ۲. پا: -و. ۳. مج: تخت.  
 ۴. پا، مج: جهان. ۵. پا: از بیان و بنان؛ آ: در بیان و بیان؛ مج: در بیان بیان.  
 ۶. پا، مج: پای؛ ش: سایه. ۷. مج: جیم.  
 ۸. پا: جدی راست چشم بر دبران؛ مج: حیاراست چشم بر دبران. ۹. مج: که.  
 ۱۰. نک: راح. ۱۱. پا: -و. ۱۲. پا: -و.  
 ۱۳. مج، نک: دین.

سرمست وصال<sup>۱</sup> را هرگز نبود صحو<sup>۲</sup>  
 مجروح فراق را هرگز نبود درمان  
 بیدای جمالت<sup>۳</sup> را هرگز نبود سرحد  
 دریای جلالت را هرگز نبود پایان  
 در بحر غمت غوآص لالای دو<sup>۴</sup> چشم ماست  
 صد لؤلوی تر اینک بر طشت زرش غلطان  
 دوشینه مرا از عرش<sup>۵</sup> این مژده<sup>۶</sup> همی آمد  
 کای بدر جگرخسته وی تیره دل نادان<sup>۷</sup>  
 ۱۴۳۰ در<sup>۸</sup> خوان کسان<sup>۹</sup> تا کی ناخوانده روی چون خور<sup>۱۰</sup>  
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی<sup>۱۱</sup> مهمان  
 از<sup>۱۲</sup> زلف بتان کم شو آشفته که می دارند  
 سرزیر دو هندو را از طرف مه آویزان<sup>۱۳</sup>  
 بر خویش مپیچ از غم بر<sup>۱۴</sup> عارضشان کان خط  
 ماری است سیه خفته بر<sup>۱۵</sup> گوشه لالستان  
 چون تلخی عمر تو زان پسته شیرین<sup>۱۶</sup> است  
 چون پسته<sup>۱۷</sup> مکن خود را بر<sup>۱۸</sup> آتش غم بریان

۱. آ، مج: خیالت. ۲. پا، مج: سهوی؛ حاشیه پا: صحو.  
 ۳. آ، مج، ک، ش: خیالت. ۴. آ: ز.  
 ۵. پا، مل: عشق.  
 ۶. آ، مج، ک: نعره؛ ش: ناله؛ در «پا» ظاهراً «مژده» به «نعره» تغییر یافته.  
 ۷. مل: دل و نالان، ش: نالان؛ مج: ای تیره دل نالان.  
 ۸. مج، ش، ک: بر.  
 ۹. ک: کسی.  
 ۱۰. مل: خس؛ در «پا» «خور» به «خس» یا به عکس تغییر یافته.  
 ۱۱. مل: نیمشب؛ ک: در نیمشب.  
 ۱۲. ک، ش: در.  
 ۱۳. پا، مل: طاق مه آویزان (حاشیه پا: از طرف مه تابان)؛ آ: مه آویزان.  
 ۱۴. مج: بی.  
 ۱۵. ش: در.  
 ۱۶. پا: سیراب.  
 ۱۷. ک: پست؛ نک: مطابق متن.  
 ۱۸. آ: در.

زان پستهٔ مرجان‌وش<sup>۱</sup> لب خشک مشو<sup>۲</sup> کافتد  
 مرجان تو را صد غم از دیدن آن مرجان<sup>۳</sup>  
 آن چشم در آن ابرو زان است که تا بینی<sup>۴</sup> ۱۴۳۵  
 مـحـراب سـیه گـشته از دود دل مستان  
 چوگان دو زلفش را یک گوی<sup>۵</sup> در او<sup>۶</sup> چاهی  
 تا یوسف دلها را در<sup>۷</sup> چاه کند زندان  
 ای بدر بدان<sup>۸</sup> چوگان خود را تو به چه مفکن<sup>۹</sup>  
 بی آب<sup>۱۰</sup> مکن خود را در حالگه ایمان  
 هر دل که یکی‌گو شد میدان شریعت را  
 در حال شود ایمن از ضربت نه چوگان<sup>۱۱</sup>  
 گر حور جنان خواهی نک<sup>۱۲</sup> ساقی بزم عشق  
 و ر باغ جنان خواهی جو<sup>۱۳</sup> خاک در سلطان  
 اجری ده شام و روم جزیه‌خور<sup>۱۴</sup> ترک و<sup>۱۵</sup> چین ۱۴۴۰  
 فرمانده شرق و غرب<sup>۱۶</sup> یعنی شه هندوستان  
 تا کاسهٔ سیمین است مه بر طبق مینا<sup>۱۷</sup>  
 تا طشت عقیق خور باشد سر<sup>۱۸</sup> این نه خوان

۱. آ: نوش. ۲. ک، ش: در شور مشو.  
 ۳. ترتیب دو بیت اخیر در «مل» و «ک» و «ش» به عکس است. ۴. مج: که می بینی.  
 ۵. ش: + و. ۶. آ، مج، ک: آن. ۷. آ، مج: از؛ مل: زان.  
 ۸. آ: بران. ۹. پا، مل: چون گوی به چه مفکن.  
 ۱۰. ش: بیحال. ۱۱. این بیت در حاشیهٔ «پا» آمده است.  
 ۱۲. آ، مج، مل: یک؛ در «پا» «یک» به «نک» تبدیل شده؛ حاشیهٔ پا: جو؛ ک، ش: شو.  
 ۱۳. ک، ش: سور جهان خواهی شو خاک؛ مل: چون. ۱۴. مل: جزیه نه.  
 ۱۵. پا: - و. ۱۶. آ، مج: بحر و بر. ۱۷. آ: مینان.  
 ۱۸. آ، مج: عقیقی هست خور بر سر؛ مل: عقیق خور هست بر سر؛ ک، ش: عقیقین است خور بر سر.



از مائده ریزان<sup>۱</sup> باد در مجلس<sup>۲</sup> او فغفور  
 وز<sup>۳</sup> حلقه به گوشان باد<sup>۴</sup> بر درگه او خاقان  
 دانم که ز روی صدق<sup>۵</sup> باور نکند خسرو  
 شیرین تر از این قطعه در معرفت یزدان  
 صد ملک سلیمانی بر باد شود<sup>۶</sup> تا حشر  
 هرگز نشود تیره آب رخ این دیوان



### قصیده در بیان استواری لیل و نهار و کمی روز و بیشی

#### شب و آمد [ن] سرما و گریز به مدح سایه کردگار

۱۴۴۵ روان شد<sup>۷</sup> باز خشت<sup>۸</sup> زر ز چاه زهره در میزان  
 که با کافور گرم از وزن مشک سرد شد یکسان  
 سپر خنجر زنان<sup>۹</sup> چون تیر بیرون شد ز کیش تیر  
 که اینجا بی سپر<sup>۱۰</sup> هرگز نباشد تیر را<sup>۱۱</sup> جولان  
 ز<sup>۱۲</sup> وصل خود به فصل تیر ماهان نوبهاری ده<sup>۱۳</sup>  
 که چون گل می درم جیب و چو بلبل می کنم افغان<sup>۱۴</sup>

۱. مج: ایمان. ۲. پا: بر درگه. ۳. مل: از: ک: در.  
 ۴. مج: - باد.  
 ۵. پا: این مدح اگر از صد باور نکند سلطان (حاشیه: دانم که ز روی صدق).  
 ۶. آ، مج: شده؛ پا: شود، ولی ظاهراً دستکاری شده؛ حاشیه پا: شد و.  
 ۷. آ: - «روان شد باز خشت ... بدگوش بود سرگشته چوگان».  
 ۸. مج: خشک؛ ک، ش: دلو؛ نک، نش: مطابق متن. ۹. مج: سر خنجر زبان.  
 ۱۰. ک، ش: سه پر؛ نک، نش: مطابق متن. ۱۱. مل: در.  
 ۱۲. مل: به. ۱۳. پا، مل: تیره ماه آن نوبهاری ده؛ ک: تیر ماهان را بهاری ده.  
 ۱۴. مج: الحان.

فـرـوـغ لـالـه خـور داد باغ صـبـح<sup>۱</sup> را آبـی<sup>۲</sup>  
 تـو لـالـه از پـیـالـه خـور ز بـسـتـان داد خـود بـسـتـان  
 مـیـی کـز صـفـوت دـردش<sup>۳</sup> هـلـال عـید را بـیـنی  
 در ایـام کـلـوخ انـداز یـعـنی آخـر شـعـبان  
 ۱۴۵۰ اگـرچـه رومـی خـنـدان در آزار دق است این دم<sup>۴</sup>  
 گـرـفـتـار<sup>۵</sup> ورم گـشـته است ایـنک زنگـی گـریـان  
 بـه نـزد صـبـح خـور شـید است جـمـشـید دـیـار چـین  
 بـه نـزد اخـتران مـاه است شـاهـنـشـاه هـنـدو سـتـان  
 در این شـش مـه چـو صـبـح ای مـه<sup>۶</sup> دـهـل بـر بـام دـهـلی زن  
 کـه هـنـدو سـتـان در افزون گشت<sup>۷</sup> و<sup>۸</sup> چـین افتاد در نقصان  
 نـبـیـنـد کـس ز گـرد ظـلم گـرد خـاک یـک ذرّه  
 ز تـیغ آفتاب مـلک یـعـنی سـایـه یـزدان

## مطلع دوم

زهی خور شید از مهـرت شده چون ذرّه سرگردان  
 بـه گـرد شـمع رخصارت چـو پروانه چراغ جان  
 ۱۴۵۵ تـو را در لـعل تـرا ز خـنـده مـرواریدها ساکن  
 مـرا بـر طـشت زـر از گـریـه مـرواریدها غـلـطـان<sup>۹</sup>  
 مـرا از<sup>۱۰</sup> تب ز غـم هـر دم کـبـودیـها نـمـاید لب  
 تـو را از شـادی این غـم سـپـیدیـها<sup>۱۱</sup> کـنـد دـنـدان

۳. مل، مج: دورش.

۶. ک، ش: شه.

۸. مل، ک: -و.

۱۱. مل: سفیدیها.

۲. نش: تابی.

۵. مل، مج: گرفتاری.

۷. ک: در افزون است.

۱۰. ش: در.

۱. پا: صحن باغ.

۴. پا: آندم؛ مل: امروز.

۹. مل: ریزان.

تنم در<sup>۱</sup> دیده مردم چو مور<sup>۲</sup> زرد در جنبش  
 خطت بر لاله چون مار<sup>۳</sup> سیه بر آتشی<sup>۴</sup> پیچان  
 شده بی<sup>۵</sup> لعل تو هر دم چو شکر شاخ شاخ از غم  
 دل بریان که من دارم چو پسته با<sup>۶</sup> لب خندان<sup>۷</sup>  
 چو دل شد<sup>۸</sup> بستۀ مهتر بکش<sup>۹</sup> دشنه بکش<sup>۱۰</sup> تشنه  
 چو ناوک بر<sup>۱۱</sup> جگر دارد مگو ترکش بکن قربان<sup>۱۲</sup>  
 ۱۴۶۰ تو شاه جمله خوبانی و شام پرچم زلفت  
 بر از خورشید می تابد<sup>۱۳</sup> چو ماه رایت سلطان  
 محمد شاه بن تغلق که برتر شد ز اقبالش<sup>۱۴</sup>  
 لوای آل بهرامی ز اوج طارم کیوان  
 یگانه شهسوار<sup>۱۵</sup> هفت میدان زمین، شاهی<sup>۱۶</sup>  
 که گرد خاک، بدگوش بود سرگشته<sup>۱۷</sup> چوگان  
 نبی نام و نبی مسند ملک قدر<sup>۱۸</sup> و فلک رفعت  
 خضر علم و سکندر جد<sup>۱۹</sup> عمر عدل و علی احسان<sup>۲۰</sup>

۱. مل: از. ۲. مل: چون موری. ۳. مل: ماری.  
 ۴. مل، میج: آتش. ۵. پا: بر. ۶. پا، مل: بر.  
 ۷. ترتیب دو بیت اخیر در «ش» به عکس است. ۸. ک، ش، پا: شد دل.  
 ۹. ک، ش: مکش. ۱۰. پا، ک، ش: مکش. ۱۱. ک، ش، پا: در.  
 ۱۲. مل، ک، ش: مکن قربان؛ نش: بجای جمیع صیغۀ منفی، صیغۀ مثبت هم یافته شده؛ پا: - چو دل شد... بکن  
 قربان؛ با حاشیۀ «پا» مقایسه شد.  
 ۱۳. پا: پراز خورشید می ماند؛ مل، میج: به از خورشید می تابد؛ ک، ش: در آن خورشید می تابد؛ نک: «به از»، «بر  
 آن» و «مه از»؛ متن تصحیح قیاسی است با توجه به ضبط «پا» و «نک».  
 ۱۴. پا: که چون بر تخت حکم آمد. ۱۵. پا، مل: شهسواری.  
 ۱۶. آ: سایی.  
 ۱۷. مل، ک، ش: + چون؛ میج: + چو؛ ترتیب دو بیت اخیر در «پا» به عکس است.  
 ۱۸. پا: خلق. ۱۹. مل: سد. ۲۰. پا: ایمان.

به ملکت احمد مرسل به شوکت حیدر غازی<sup>۱</sup>  
 به صفوت<sup>۲</sup> عیسی مریم به هیبت موسی عمران  
 ۱۴۶۵ زهی بخت بلندت را قدم بر تارک کرسی<sup>۳</sup>  
 زهی<sup>۴</sup> نعل سمندت را شرف بر تاج نوشروان  
 تو آن شاهی که در عالم شد از خورشید روشن تر  
 که شمع دوده عبّاس از عدل تو شد تابان  
 تو سلطان السّلاطینی<sup>۵</sup> و آن حرمت غلامت را<sup>۶</sup>  
 که مغفردار شد فغفور و ترکش دار شد خاقان  
 شه زرّین قبای خور ز فرّاشان خاص توست  
 که بانه خیمه می‌گردد به گرد هفت شادروان  
 برای مطبخ خاص تو صبح پرنیان کسوت  
 سحرگه خیمه زرّین زند بر بام هفت ایوان  
 ۱۴۷۰ بساط بارگاه تو یکی بیدای بی سرحد  
 محیط پنج شاخ تو یکی دریای بی پایان  
 غباری را که از رخسار<sup>۷</sup> شاهان بر درت افتد<sup>۸</sup>  
 به گیسوی سیاه حور روبد هر سحر<sup>۹</sup> رضوان  
 به ده نوعش<sup>۱۰</sup> مساحت کرد نه گردون حصار  
 یکی خشتش<sup>۱۱</sup> فزون آمد ز سه بعد و<sup>۱۲</sup> چهار ارکان  
 ز کوه حلیم تو بر خورگر افتد<sup>۱۳</sup> ذره ای سایه  
 ز دور قسری و طبعی<sup>۱۴</sup> نگردد بیش سرگردان

۱. آ: صفدر عادل. ۲. پا: صورت. ۳. آ: گردون.

۴. مج: مل: خهی. ۵. مل، ک، ش: سلطان سلاطینی.

۶. مج: غلامت راست؛ ش: غلامان راست؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «مل» مقلوب است.

۷. آ: ارضاد (؟)؛ ش: رفتار. ۸. مج: آید. ۹. پا: صبحدم.

۱۰. مج: نوح. ۱۱. مج: خشمش. ۱۲. آ: -و.

۱۳. ک: فتدگر.

۱۴. پا: ز دور قصر عالیت؛ مل: ز دور قسی و طبعی؛ مج: ز دور قمری و طبعی.

به دوران تو افزونی نجوید بیش ماه نو  
 در ایام تو شب‌دزدی نیارد کرد تابستان<sup>۱</sup>  
 ۱۴۷۵ سر کلک دبیرت را چو کاغذ از گنَب آرند<sup>۲</sup>  
 قَصَب‌بافی کند هر شب قمر در خدمت<sup>۳</sup> کتّان  
 گر آن ماهی زرّین را کشد بحر کفت در بر<sup>۴</sup>  
 روان بر روی برف<sup>۵</sup> خشک ابر تر شود باران  
 اگر دشمن کشد گردن<sup>۶</sup> به خنجر حنجرش<sup>۷</sup> بر در<sup>۸</sup>  
 که از گردن‌کشی گشته است بر ربط آنچنان نالان  
 چو چنگ ار<sup>۹</sup> راست ننهد رگ<sup>۱۰</sup> مخالف بر درت آن به  
 که از راه نوا افتد چو پرده بر در حرمان  
 کسی کز جام<sup>۱۱</sup> احسانت نبرد از درد و غم<sup>۱۲</sup> دردی  
 به خاک پای دربان‌ت که هرگز نیستش درمان  
 ۱۴۸۰ ز رفیع‌قدر تو حاسد چنان افتاد در پستی  
 که عیسی<sup>۱۳</sup> خواند قارون را فراز خویش آن نادان<sup>۱۴</sup>  
 ز نعل<sup>۱۵</sup> باد پای توست بر گاو زمین باری  
 که افتاد از فشارش چون طبق در<sup>۱۶</sup> پای او کوهان

۱. آ: به ایام تو شب‌دزدی نیاردست بتابستان (۴).

۲. پا، آ: از کتب آرند؛ مل: برکفت دارد؛ مج: از کتان آرند. ۳. آ: حرمت.

۴. پا: اگر ماهی زرین را به بحر کف برد خسرو؛ آ: اگر آن ماهی زرین کشد؛ مل: بهر کفت در بر.

۵. پا: بحر؛ مج: در روی برف؛ این بیت در «مل» بعد از «چو چنگ ...» آمده است.

۶. مل: خنجر. ۷. آ: خنجرش. ۸. آ: در بر؛ مج: را بر؛ ک، ش: بر زن.

۹. پا، آ، ک: از. ۱۰. مج: سر. ۱۱. ش: ظلم.

۱۲. پا: نپردازد ز غم؛ مل، ک، ش: درد غم. ۱۳. پا، مل: موسی؛ حاشیه پا: عیسی.

۱۴. آ، مل: خویش آبادان؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «مل» مقلوب است.

۱۵. آ: ز نعل.

۱۶. مل، ک، بر: آ: این مصرع را ندارد به جای آن مصرع دوم بیت بعد آمده است.

همیشه تا بود در زیج<sup>۱</sup> شاهی معتبر این رسم  
 که باشد خمسه مسروقه<sup>۲</sup> در سلخ مه آبان<sup>۳</sup>  
 مه تابان رایت باد دایم چون مه رایت<sup>۴</sup>  
 که گرد خَسف ننشیند براو از جنبش دوران<sup>۵</sup>

۴۹۹

### قصیده در آمدن خزان و رسیدن میوه‌های تر و گریز به مدح ممدوح

تیر بین در جولان از سپر تیغ‌کشان<sup>۶</sup>  
 خه زهی<sup>۷</sup> تیر کز او گوشه‌نشین است کمان  
 سهم این<sup>۸</sup> تیر چنان رفته<sup>۹</sup> که در قلعه<sup>۱۰</sup> باغ  
 شاخ، زرین سپر<sup>۱۱</sup> آویخته از نوک سنان  
 زاغ لولی بچه صُدره سیمین<sup>۱۲</sup> در بر  
 در نوا کرد سرا پرده زربفت خزان<sup>۱۳</sup>  
 سایگی آن صنم<sup>۱۴</sup> چادر کحلی در سر<sup>۱۵</sup>  
 چون عروسان بصر دایه رومی<sup>۱۶</sup> بچگان

۱. آ، مج: رنج. ۲. مج: سرو قد. ۳. مل: آنان.  
 ۴. مل: رویت. ۵. پا: - همیشه تا بود... از جنبش دوران.  
 ۶. پا: تیر بین در ره جولان سپر تیغ‌کشان؛ مج: تیر بین از سپر تیغ‌کشان در جولان.  
 ۷. ک: چه خهی؛ نک: چه زهی؛ پا: ظاهراً «چه» به «خه» تغییر یافته.  
 ۸. ک، ش: آن. ۹. پا، مل: رفت. ۱۰. پا، مل: گوشه؛ حاشیه پا: قلعه.  
 ۱۱. مل: بسر. ۱۲. ک، ش: پشمین؛ نک، نش: مطابق متن.  
 ۱۳. پا: نهران.  
 ۱۴. پا: تا یکی آن صنم (حاشیه: هست زنگی صنمی)؛ آ: تا یکی از صنمی؛ مل: سا یکی آن صنم؛ مج، ش: صنمی؛  
 نک: تاک زنگی صنمی. ۱۵. آ، مل، مج، ک، ش: بر سر.  
 ۱۶. مج: رای.

در بر شاهد آبی است شکرگون مخمل  
 گوی گویی است ز زرا<sup>۱</sup> در خم مشکین چوگان  
 سیب شکل زنج یار و<sup>۲</sup> به معنی لب یار  
 کز برون لعل نمای<sup>۳</sup> است<sup>۴</sup> درون شهدنشان<sup>۵</sup>  
 ۱۴۹۰ شکل امروزه است<sup>۶</sup> به هم رویاروی<sup>۷</sup>  
 جانب نای روان<sup>۸</sup> بهر نوای دل و<sup>۹</sup> جان  
 نار بر دار برآورده<sup>۱۰</sup> سر خون آلود  
 وانکه<sup>۱۱</sup> بید است<sup>۱۲</sup> کشد خنجر زرین ز میان<sup>۱۳</sup>  
 دیده ابر<sup>۱۴</sup> درافشان چو عقیق لب یار  
 ساعد شاخ<sup>۱۵</sup> زرافشان چو کف شاه جهان

### مطلع دوم

ای بت ماه خد<sup>۱۶</sup> مار<sup>۱۷</sup> خط<sup>۱۸</sup> موی میان<sup>۱۹</sup>  
 چند آخر به یکی موی کشی کوه گران  
 پرده روی<sup>۲۰</sup> ثریای تو یک ذره شفق  
 برق چهره مهر<sup>۲۱</sup> تو یکی پاره دخان

۱. پا: گویی گوییست زرش؛ ظاهراً «گوی» در «پا» به «گویی» تغییر یافته؛ ک: گویی گوییست؛ ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۲. پا: - و.  
 ۳. پا: لعل فشان؛ مل، میج، ک: لعل نمائست.  
 ۴. مل، آ: + و.  
 ۵. میج، مل: شهدفشان.  
 ۶. پا: شکل عود است دو امروزه؛ مل: چو عود است.  
 ۷. آ: رو بر روی؛ مل: روباروی؛ میج، ک، نش: روبارو.  
 ۸. پا: رای زدن.  
 ۹. پا: - و.  
 ۱۰. ک، ش: برآورد.  
 ۱۱. میج: زانکه.  
 ۱۲. مل: بیدست و؛ میج: بیدست.  
 ۱۳. ترتیب دو بیت اخیر در «پا» به عکس است.  
 ۱۴. مل، نک: بدر.  
 ۱۵. آ، مل، میج: باغ.  
 ۱۶. پا: رخ؛ مل، ک، ش: + و.  
 ۱۷. میج: مور.  
 ۱۸. مل، ک، ش: + و.  
 ۱۹. آ: مورمیان.  
 ۲۰. میج: رای.  
 ۲۱. پا: + از.

۱۴۹۵ شکن زلف تو را لاله تر در شمشاد  
 لعل دُر پاش تو را یخچه در آتش پنهان  
 ذره ذره به سر تیغ فنا باد قَطیع<sup>۱</sup>  
 در دل بدر اگر مهر تو گیرد نقصان  
 خیز<sup>۲</sup> چون صبح دمی زن به شکر خنده<sup>۳</sup> ز می<sup>۴</sup>  
 پیش کو<sup>۵</sup> ساغر زر باز برآرد ز دهان<sup>۶</sup>  
 شفق می سوی پروین نرود تا نکند  
 یک مه چارده با پنج هلال تو قران  
 کشتی زر چو به دریای نگون غرقه<sup>۷</sup> شود  
 جهد آن کن که نماید به سوی لب جولان  
 ۱۵۰۰ هر که باده ز خمستان الهی نوشد<sup>۸</sup>  
 در خورش ساغر خور شد<sup>۹</sup> چو<sup>۱۰</sup> کف شاه جهان  
 حاکم روی زمین اجرده<sup>۱۱</sup> هفت اقلیم  
 خسرو تختگه کل ممالک سلطان  
 ای<sup>۱۲</sup> فریدون فر<sup>۱۳</sup> آرش روش<sup>۱۴</sup> سام حُسام  
 آبتین آب<sup>۱۵</sup> مؤیدید<sup>۱۶</sup> گرشاسب توان

۱. ک، ش: بادا قطع؛ نک: مطابق متن. ۲. آ: + و.  
 ۳. آ: خند. ۴. مل، مج، نک، نش: خنده دمی.  
 ۵. نک: کش؛ در «پا» «کین» بوده، به «کو» مبدل شده است.  
 ۶. ک، ش: پیش کین ساغر زر بار برآید ز نهان؛ نک، نش: کل مصراع مطابق متن.  
 ۷. ک، ش: غرق. ۸. پا: نوشید.  
 ۹. مل، پا: در خور ساغر خورشید؛ مج، آ: در خورش ساغر خورشید.  
 ۱۰. آ: - چو؛ مل: + ز؛ در «پا» «چو» ذیل سطر اضافه شده است. ۱۱. مل، مج، ک، ش: اجرده.  
 ۱۲. مل، پا: آن. ۱۳. ک، ش، مل: + و. ۱۴. مل: دارا روش و؛ مج، ش: + و.  
 ۱۵. مل، مج، ک: + و. ۱۶. مل، مج، ش: + و.



چرخ زرین کله<sup>۱</sup> سبز قبا با همه جاه  
 همچو نی پیش سر کلک تو بر بسته<sup>۲</sup> میان  
 نیست از عدل<sup>۳</sup> سر تیغ تو جز خط و شکر<sup>۴</sup>  
 کاغذین جامه کسی بر سر<sup>۵</sup> بازار جهان  
 ۱۵۰۵ نیست جز کلک تو طوطی شکرین منقاری<sup>۶</sup>  
 که سوی روم به دریا رود از هندوستان  
 چون کمان دید<sup>۷</sup> که دلجوی عدو شد تیرت  
 هر دم از خانه برون<sup>۸</sup> می کشدش<sup>۹</sup> از پی<sup>۱۰</sup> آن  
 قرص خور ز<sup>۱۱</sup> آتش از آن نیزه کشد<sup>۱۲</sup> تا هرگز<sup>۱۳</sup>  
 نرسد دشمن بی آب تو را دست به نان  
 ای که از عدل تو شیر آجم آهو بره را  
 بی زبان<sup>۱۴</sup> پروردش در دهن خود چو زبان<sup>۱۵</sup>  
 به خلاف تو اگر دشمن بیدین دم زد<sup>۱۶</sup>  
 نیست گلدسته اقبال تو را هیچ زیان  
 ۱۵۱۰ کایمن است از شرر نار مجوسی یاقوت<sup>۱۷</sup>  
 فارغ است از ضرر صرصر دی باغ جنان

۱. آ: کله؛ مل، ک، ش: + و؛ مج: کل و.  
 ۲. آ: بیم؛ مج، ش: سهم؛ نش: مطابق متن.  
 ۳. مل: همه؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است؛ ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» مقلوب است.  
 ۴. مل: خط ارش؛ مج: خط قلم.  
 ۵. آ، مج، ک، ش: شکر منقاری؛ نش: شکر گفتاری.  
 ۶. آ، مج، ک، ش: شکر منقاری؛ نش: شکر گفتاری.  
 ۷. ش: دیده.  
 ۸. مل، مج، ش: می کشدش.  
 ۹. آ: دل.  
 ۱۰. آ: جانب.  
 ۱۱. مج: - ز.  
 ۱۲. آ: نیزه (تیره؟) کند؛ آ، مج: تیر کند؛ نش: تیره کند؛ در «پا» ظاهراً «کشد» به «کند» تغییر یافته.  
 ۱۳. آ: مرکز.  
 ۱۴. مل، ک، ش: بی زبان.  
 ۱۵. آ: پروردش در بر خود همچو زبان؛ در دهن خود زمان.  
 ۱۶. مج: زند.  
 ۱۷. آ: با قرب.

گر به بیجاده رسد عکس نگین تو شبی  
 درکشید خرمن مه را ز ره کاهکشان  
 و<sup>۱</sup> تصاعد<sup>۲</sup> کندی گرد بُراقت سوی چرخ<sup>۳</sup>  
 چشم عقرب شودی معدن نور از<sup>۴</sup> دَبَران<sup>۵</sup>  
 ای ثناهای<sup>۶</sup> تو سرفاتحه<sup>۷</sup> هر زن و مرد  
 وی دعاها<sup>۸</sup>ی تو سرسُبحه<sup>۹</sup> هر پیر و جوان  
 باغ فردوس مجو بزم بیارای<sup>۱۰</sup> و ببین  
 نقل<sup>۱۱</sup> شگر مطلب شعر مرا گیر و بخوان  
 ۱۵۱۵ وقت آن شد که ز سرمائده<sup>۱۲</sup> انعامت  
 بدر چون صبح نهد کاسه زر بر سر خوان  
 زرگریهاست درین یکشبه عقد گهرم  
 بهر پیرایه<sup>۱۳</sup> مدح تو ز خاتون بیان<sup>۱۳</sup>  
 تا به زین زر خورشید<sup>۱۴</sup> مزین باشد  
 صَهوه<sup>۱۵</sup> چرمه پدram زرانندوده عنان<sup>۱۵</sup>  
 تا بود زاغ ورم دار و حواصل<sup>۱۶</sup> مدقوق  
 چونکه شاهین زرانندوده رود<sup>۱۷</sup> در میزان

۱. مل، مج: در. ۲. پا: تفاعد. ۳. پا: برق (حاشیه: چرخ).

۴. ش: - از؛ در «پا» مخدوش است.

۵. ک، ش: +

نام پاکت به سر شرع به انصاف نهد  
 هم سر معرفت و باز حقیقت بمراد  
 و هر دو شارح پس از توضیح این تعمیم که از آن نام «شاه محمد» حاصل می شود، گفته اند: «اغلب که الحاقی  
 باشد».

۶. پا: ثنای (حاشیه: ثناهای).

۷. مج: هر فاتحه.

۸. پا: دعا.

۹. پا: - و.

۱۰. آ، مل، ک، ش: بیارا.

۱۱. مل، نک: بنان.

۱۲. ک، ش: هر مائده.

۱۳. آ، مل: + و.

۱۴. آ: تا برین ذره چو خورشید.

۱۵. پا: چو اصل: آ، ورم وار حواصل.

۱۶. مج: صَهوه جرم زرانندوده پدram عنان.

۱۷. پا: بود.

باد از صرصر تو بیخ<sup>۱</sup> تو بر<sup>۲</sup> بستر مرگ  
 خصم بی برگ تو چون برگ رزان در یرقان



### قصیده در بیان طلوع خورشید و رفتن شب و گریز به مدح ممدوح

۱۵۲۰ ز باز آتشین مخلب چو مرغ صبح شد نالان<sup>۳</sup>  
 غراب شب به زیر طشت کرد آن بیضه‌ها<sup>۴</sup> پنهان<sup>۵</sup>  
 مگر باز از دهان صبح جام زر پدید آمد<sup>۶</sup>  
 که مرغ باده را چون کبک شد منقار خون افشان  
 نسبیج یکشبه را برد رونق شعر سیمایی  
 که نارد نقش‌بند روح تاب رنگ‌ریز کان<sup>۷</sup>  
 مگر با مشتری می‌کرد بیعت‌نامه خسرو<sup>۸</sup>  
 که زهره آن درست زر چو پیدا کرد در میزان<sup>۹</sup>  
 نهان شد مشتری از پیش و<sup>۱۰</sup> سودا از میان برخاست<sup>۱۱</sup>  
 فرو بستند نقادان علوی را<sup>۱۲</sup> در دگان<sup>۱۳</sup>  
 ۱۵۲۵ تو گر نقد روان خواهی دلم قلب است باز آرش  
 که از سودای زلف توست این صفرای دل ای جان  
 ندارم وجه زر جز اشک و<sup>۱۴</sup> نقد عین ما این است<sup>۱۵</sup>  
 مران چون اشکم از<sup>۱۶</sup> روی<sup>۱۷</sup> و به وصل این نقد را بستان

۱. پا: قهر؛ ک، ش: غم. ۲. پا: سر؛ ک، ش: پیش تو بر؛ نک، نش: مطابق متن.  
 ۳. نک: خندان. ۴. ک، ش: کرده بیضه‌ها.  
 ۵. پا: - ز باز آتشین مخلب ... حاکم کیهان. ۶. ک: آید.  
 ۷. آ، مل، مج: زیرکان. ۸. ک، ش: می‌کرد سودا جوهری شب؛ نک: مطابق متن.  
 ۹. آ: میدان؛ مج: پدید آورد در میدان. ۱۰. مج: - و.  
 ۱۱. مل، مج: برخواست. ۱۲. آ، مج، ک، ش: راه.  
 ۱۳. ترتیب این بیت و بیت بعد در «آ» به عکس است. ۱۴. ک، ش: - و.  
 ۱۵. مل: من اینست؛ مج: با ما نیست. ۱۶. مل: از اشک چون.  
 ۱۷. مج: - و.

مرا بر ساحل دریا ز موج خون دل گشته  
 مژه چون شاخ<sup>۱</sup> مرجانی کز او بر زر فتد مرجان  
 ترا بر پسته گویا نباتی<sup>۲</sup> رسته بر<sup>۳</sup> شگر  
 که با<sup>۴</sup> شورابه‌های اشک دلها را کند بریان  
 دو حاجب<sup>۵</sup> روز و شب پیوسته در تابند از غیرت  
 که دایم خوابگه سازند<sup>۶</sup> در محرابها مستان  
 ۱۵۳۰ بجز چشم خود از مردم نبینی روی مستی را  
 ز عدل خسرو عالم یگانه حاکم کیهان<sup>۷</sup>

### مطلع دوم

درست زر رواجی یافت باز از چشمه میزان<sup>۸</sup>  
 ز روی وزن شد کافور خشک و مشک تر<sup>۹</sup> یکسان  
 چو هم بالای ترک روز شد جعد سیاه شب  
 فزونی سوی جعد آید<sup>۱۰</sup> چو در بالا فتد نقصان  
 مه از<sup>۱۱</sup> میزان عدل شاه انجم راستی می جست  
 کمی<sup>۱۲</sup> در جانب چین شد فزونی سوی<sup>۱۳</sup> هندوستان<sup>۱۴</sup>  
 اگر خورشید را جمشید چین گفتن مجاز آمد  
 به تحقیق است شاهنشاه هندوستان مه تابان<sup>۱۵</sup>

۱. مل: چشم. ۲. مل: نبات. ۳. ک، ش: از.  
 ۴. مل: بر. ۵. مج: صاحب. ۶. ک، ش: دارند.  
 ۷. ک، ش: دوران. ۸. آ: حیوان؛ مج: یافت از کفه میزان.  
 ۹. مل: کافور روز و مشک شب؛ ک، ش: کافور و مشک روز و شب؛ پا: - درست زر... یکسان.  
 ۱۰. پا: جعد آمد. ۱۱. ش: ز مه. ۱۲. مج: یکی.  
 ۱۳. آ: شاه.  
 ۱۴. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مل» به عکس است؛ پا: - مه... هندوستان.  
 ۱۵. پا: شاهنشاه اندر ملک هندوستان.

۱۵۳۵ خدیو مشرق و مغرب محمد شاه بن تغلق  
 که خورشید است از تیغش میان نه<sup>۱</sup> سپر لرزان  
 در آن روزی که از گرد سپه ابر سیه جوشد  
 ز برق تیغها گردد هوا را تیرها باران  
 ز رعد<sup>۲</sup> کوس دریا زد<sup>۳</sup> برای<sup>۴</sup> خصم چنگ<sup>۵</sup> مرگ  
 بسان<sup>۶</sup> برق درتازد کمیت شاه در میدان  
 فتد در پای یکرانش قضا را سر، قدر را تن  
 گدازد از تف تیغش فلک را دل، ملک را جان  
 قمر بر<sup>۷</sup> قبضه قوسش نگارد صورت درقه  
 عطار د بر<sup>۸</sup> سر تیرش ببارد<sup>۹</sup> زهر در پیکان  
 ۱۵۴۰ کند ناهید پیرایه ز خود و درع شه<sup>۱۰</sup> پیدا  
 شود خورشید چون سایه به زیر خود<sup>۱۱</sup> شه<sup>۱۲</sup> پنهان  
 ورا با چار ماه نو به زیر ران یکی گردون  
 ورا در حفظ ده ماهی به بحر کف یکی ثعبان  
 رباید خود<sup>۱۳</sup> را تیرش ز فرق صبح خنجر  
 زن ستاند گرز را<sup>۱۴</sup> رُمحش ز دست رستم دستان  
 به یک حمله چنان سهمی فتد در<sup>۱۵</sup> نه فضای چرخ  
 که بگریزند از هر شش سوی عالم چهار ارکان<sup>۱۶</sup>

۱. آ: ده. ۲. پا: عدل. ۳. آ: در ل زد؛ مل، ش: سازد.  
 ۴. ک، ش: به نای. ۵. آ: حنک؛ مج: خنگ. ۶. مج: میان.  
 ۷. آ: در. ۸. آ: در. ۹. پا: ن سازد؛ آ: نیارد؛ ک: بیارد.  
 ۱۰. پا: پیرانه به خود درع شه (بالای «خود» ظاهراً «از» افزوده اند)؛ آ: ز خود بر درع شه.  
 ۱۱. مج، ک، ش: چتر. ۱۲. پا: خود (حاشیه: شه). ۱۳. پا: شیر.  
 ۱۴. مج: کرکرا.  
 ۱۵. ش: سهم افتد اندر؛ در «پا» بجای «سهمی فتد» ظاهراً «سیمین قدی» آمده و خط خورده است (حاشیه پا: سهمی فتد).  
 ۱۶. ک، ش: که بگریزند از تیرش دو عالم سوی چهار ارکان؛ این بیت در «ش» بعد از «کند ناهید...» آمده است.

قبای غم<sup>۱</sup> کشد در بر ز قهرش زنگی گریان<sup>۲</sup>  
 کلاه زر نهد بر سر ز مهرش رومی خندان  
 ۱۵۴۵ ز رفع رایت فتحش سر دشمن فتد در جرّ  
 بدان وجهی که از حرکت نیابد روز حشر اسکان<sup>۳</sup>  
 برای نصرتش انجم مالیکوار با مردم<sup>۴</sup>  
 به پیش حاجبان صفها کشیده راست چون مژگان  
 به آب تیغ شه شد راست روی خاک بر وجهی  
 که خم هرگز نبیند چشم جز در ابروی جانان  
 زهی داد جهان را داده<sup>۵</sup> گرزگاو سار تو  
 که پشت شیرخونی<sup>۶</sup> گشته از بار چرا ناوان<sup>۷</sup>  
 ز سهم پنجه شیر علم در بییشه رزمت  
 فتد شیر فلک بر خاک همچون<sup>۸</sup> شیر شادروان  
 ۱۵۵۰ فلک پیل سیاهت را کبود انبان پر خاک است<sup>۹</sup>  
 که افکنده ست بر چرخش به بازی از سر دندان  
 چنان باری است بر فرق زمین از پایه<sup>۱۰</sup> تخت  
 که ساکن گشت این یک گوی با تحریک نه چوگان  
 الا تا بر سر<sup>۱۱</sup> چوگان مشکین گوی سیمین است  
 که چاهی در میان دارد به زیر چشمه حیوان

۱. مج: زر.

۲. آ، مج، نک، نش: باکی.

۳. پا: نیابد گردش اسکان (حاشیه: روز حشر)؛ آ: امکان؛ مج: نیاید روز حشر امکان.

۴. پا: برای نصرتش مردم ملکوار از سر انجم؛ با علامت «خ» (= مؤخر) و «م» (= مقدم) تصحیح شده.

۵. آ: داد؛ مل: داده جهان را داد؛ ک، ش: دادی جهان را داده. ۶. آ: حولی؛ مل: چوبی؛ مج: خونین.

۷. پا: بار تو در دوران؛ آ: سار حرا اوان (؟)؛ مل، نش: بار خر نادان؛ مج: بار حرار الوان؛ نش: بار جزا ناوان؛

ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» مقلوب است. ۸. آ: همچو.

۹. آ: بر حالست؛ مل، مج: بر خاکست.

۱۰. آ: سایه.

۱۱. مل: تا در خم.

از آن چه روی بدخواهان شه بی آب تر بادا  
ز غم همچون<sup>۱</sup> سر چوگان<sup>۲</sup> زلف یار سرگردان



### قصیده در برآمدن خورشید و غایب شدن شب و گریز به مدح ممدوح

خور چو نهد قرص زر بر سر این سبز<sup>۳</sup>خوان  
سفره گلریز را باز کند شب نهان  
۱۵۵۵ نشکنند این<sup>۴</sup> قرص زر لیک از او بشکند  
کاسه سیمین ماه بر طبق آسمان  
چشمه بی نم<sup>۵</sup> برد لای دجا را ز خاک  
زانکه میان محیط از دو طرف شد روان<sup>۶</sup>  
چشمه به ماهی رسید<sup>۷</sup> پنج مه نو فرست  
تا به ثریا کند<sup>۸</sup> بدر شفق خور قران  
در عمل<sup>۹</sup> ساحری کرد عزیمت<sup>۱۰</sup> خطت  
مار سیه حلقه زد بر<sup>۱۱</sup> طرف گلستان  
نیست جز ابروی تو ماه نوی در<sup>۱۲</sup> سحر  
نیست بجز چشم تو مشتربی در کمان  
۱۵۶۰ آن<sup>۱۳</sup> نه خط و عارض است و آن نه بنفشه است و گل<sup>۱۴</sup>  
شاخ تر سنبل است بر ورق ارغوان<sup>۱۵</sup>

۱. آ، ش: همچو؛ نش: ازین خم چون.

۲. پا: هفت.

۳. مج: آن.

۴. مل: نهان.

۵. مل: عملی.

۶. مل، مج: در.

۷. پا: آن.

۸. مل: بنفشه است گل؛ آ، مج: بلکه بنفشه است و گل؛ ک، ش: عارضست آن نه بنفشه است و گل.

۹. ترتیب این بیت و بیت بعد در «پا» و «مل» به عکس است.

۱۰. پا: + چو.

۱۱. مج: بی‌یم.

۱۲. مج: برد.

۱۳. پا: عظیمت ( حاشیه: عزیمت).

۱۴. آ: ماه تویی بر؛ مج: بر؛ ک، ش: هر.

ترک تو خفته مدام در خم محراب<sup>۱</sup> مست  
 هست بر آن<sup>۲</sup> معصیت روی سیاهش نشان  
 مردم از انصاف شاه مایل<sup>۳</sup> طاعت شدند  
 بیش به روی فساد<sup>۴</sup> چشم‌گشادن توان  
 خضر سکندرنگین<sup>۵</sup> هود مسیحاجیین  
 شاه ملک آستین ماه فلک آستان  
 شاه محمد علم ماه ستاره چشم  
 آدم موسی قدم احمد حیدرتوان<sup>۶</sup>  
 ۱۵۶۵ پرچم منجوق تو<sup>۷</sup> در شکن خود گرفت  
 گوشه خورشید را همچو خط دلستان  
 ای که به روز نبرد خنجر بهرام چرخ  
 پیش تو چوبین بود<sup>۸</sup> در صف کین چون کمان<sup>۹</sup>  
 روز و غای تو مرگ نالش<sup>۱۰</sup> نای عدو  
 در شب عدل تو گرگ بالش<sup>۱۱</sup> پای شبان  
 حلقه درگاه توست دایره‌ای کاندرا او  
 کم بود از نقطه‌ای عرصه هر دو جهان  
 روح قدس خواست تا روی نهد بر درت  
 بر شده صد ساله راه از قَمَم<sup>۱۲</sup> لامکان

۱. مل: مهرباب. ۲. ک، ش: این.

۳. پا: خلق ز انصاف مایل؛ ش: شه مایل.

۴. پا: فناده. ۵. ک: سکندر نشان. ۶. ک: حیدر احمدتوان.

۷. پا: چوبی بود؛ آ: چوبین نمود.

۸. پا: بیکمان؛ مج، ک، ش، حاشیه پا: میان.

۹. مل، مج: مالش؛ ک، ش: مرگ و نالش.

۱۰. آ، مل، مج: بالش؛ ک، ش: گرگ و مالش.

۱۱. پا: از دم (حاشیه: طرف)؛ در «مل» مخدوش است.



۱۵۷۰ تا زیر چار زن جنبش نه شوهر است  
 مادر عالم نژاد مثل تو صاحب قران<sup>۱</sup>  
 ورد سحرگاه توست رُقیه<sup>۲</sup> الیاس و<sup>۳</sup> خضر  
 مفلس درگاه توست<sup>۴</sup> خازن دریا و کان  
 بحر عقولی<sup>۵</sup> نه دُر شهر علومی نه دَر  
 باغ امانی نه<sup>۶</sup> گل روح امینی نه جان  
 هر که کشد چون قلم سر ز خط حکم تو  
 روی سپاهش کنند چون بیرندش زبان  
 خیر و شر ملک را<sup>۷</sup> حکم تو را داد امام  
 کز تو سرفراز شد<sup>۸</sup> دوده عبّاسیان<sup>۹</sup>  
 ۱۵۷۵ تا ز خروش خروس بر لب<sup>۱۰</sup> طشت کبود  
 بیضه زر افکنند زاغ سیه از دهان  
 پایه تخت تو باد بر سر مه سرفراز  
 قبه چتر تو باد بر سر خور سایبان

## ۵۲

## قصیده در تعالی شاعرانه و گریز به مدح ممدوح شاهنشاه زمانه

وجه زر از روی دارد جَزَع<sup>۱۱</sup> لؤلؤبار من  
 قلب شد نقد روان زان روی در بازار من

۱. ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» مقلوب است.  
 ۲. پا: - و.  
 ۳. پا: - و.  
 ۴. مج: تو.  
 ۵. مج: + و.  
 ۶. مج: - نه.  
 ۷. پا، مج: - را.  
 ۸. پا: شده سرفراز.  
 ۹. در حاشیه «پا» این بیت نیز آمده است:  
 خیر و شر ملک از حکم تو تنفیذ یافت      تا به تو تفویض یافت حکم امام زمان  
 ۱۰. آ، مج، ک، ش: بر سر.  
 ۱۱. پا: چشم لولو بار (حاشیه: جَزَع)؛ مج: چرخ.

هندوی کیوان به من نفروخت شادی را از آنک<sup>۱</sup>  
 مشتری ننهاده<sup>۲</sup> نقد رایجی در بار من  
 پیش از آن<sup>۳</sup> کین بیضه زرین فتد بر طشت زر<sup>۴</sup>  
 در خروش آید خروس از ناله‌های زار من  
 ۱۵۸۰ هر سحر مانند شمع از اندک<sup>۵</sup> عمر خویش  
 صبح را در خنده آرد گریه بسیار من  
 همچو آه سرد صبح و<sup>۵</sup> گریه‌های گرم شمع  
 آتش اندر خود<sup>۶</sup> زند دود دل‌افگار من  
 با همه مهری که دارد صبح خنجر می‌کشد  
 تا چه بازیا کند این<sup>۷</sup> بدگهر در کار من  
 خاکسارم بادپیما آبرویم رفته است  
 گو برو تا شادمان گردد دل اغیار من  
 گو روان شو سوی<sup>۸</sup> چشم از درد بی‌آبی مرا  
 دانه دانه خون دل از سینۀ پرنار<sup>۹</sup> من  
 ۱۵۸۵ گو سپر گرد آفتاب<sup>۱۰</sup> و گو عطارد تیر شو  
 سر نخواهد تافت این<sup>۱۱</sup> قد کمان آثار من<sup>۱۲</sup>  
 در<sup>۱۳</sup> کمان چرخ گر<sup>۱۴</sup> آتش زند تیر سحر  
 خم نگرده<sup>۱۵</sup> حلقه‌ای از جوشن مقدار من

۱. مل: آن. ۲. مج: نهاده. ۳. مل: ازین، ش: پیش زان.  
 ۴. پا: بیفتد ز آسمان؛ مل: فتد از آسمان؛ مج، ک: در طشت زر، نش: طشت روز.  
 ۵. مج: -و. ۶. پا، آ، مل: خور.  
 ۷. آ: خود، این بیت در «آ» بعد از «خرمن مه...» آمده است. ۸. نش: در دو.  
 ۹. آ: ر بار؛ مج: پر بار. ۱۰. پا: گرد آسمان؛ نش: گیر آفتاب.  
 ۱۱. مج: زین. ۱۲. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» مقلوب است.  
 ۱۳. مل، مج: از. ۱۴. آ: اگر. ۱۵. پا: کم نگرده؛ آ: خم نگیرد.

صَرَصْر صور ار<sup>۱</sup> فلک را<sup>۲</sup> هفت دامن بردرد<sup>۳</sup>  
 رشته زر آغشته ندهد<sup>۴</sup> گوشه دستار من  
 خرمن ماه ار<sup>۵</sup> فرو ریزد ز راه کهکشان  
 کم نگردد یک جوی از دخل استحضار من  
 رِبِع<sup>۶</sup> رِبِع چار شش جهت را خمس یافت  
 عاشر نه تخته<sup>۷</sup> باغ از عشر یک انبار من  
 ۱۵۹۰ عرصه باغ دو عالم را مساحت کرد وهم  
 بسوه ای<sup>۸</sup> دیدش رقم در<sup>۹</sup> دفتر احرار<sup>۱۰</sup> من  
 نصف رِبِع عشر آمد در ترازوی خرد<sup>۱۱</sup>  
 تر و خشک هر دوگون از حاصل ادرار من  
 من که<sup>۱۲</sup> در فتوا سبق بردم ز برجیس، آفتاب  
 نه لگن از تنگه های<sup>۱۳</sup> لعل کرد ایثار من  
 بیست و یک<sup>۱۴</sup> دان پیکر زربفت کسوت در شمال<sup>۱۵</sup>  
 سینه پرنورشان<sup>۱۶</sup> گنجینه اسرار من  
 قدسیان<sup>۱۷</sup> اندر نماز آیند و<sup>۱۸</sup> باشد<sup>۱۹</sup> دایما  
 سُبحه اورادشان<sup>۲۰</sup> سِمط<sup>۲۱</sup> دُر اشعار من<sup>۲۲</sup>

۱. پا: - ار؛ مل، مج، ک، ش: از.  
 ۲. مل، مج: - را؛ ک، ش: گر.  
 ۳. مج: پرورد.  
 ۴. آ، ک، ش: رشته زر غشته ندهد؛ مل: رشته زر غشته ندرد؛ نش: رشته ای را رعشه ندهد.  
 ۵. مل: از؛ ک، ش: مه گر. ۶. آ: ربع.  
 ۷. مل: نه تخت.  
 ۸. پا، آ، مج: نشوه؛ مل: ظاهراً «بسته»؛ نش: نشره.  
 ۹. ک: از.  
 ۱۰. مل: احضار؛ مج: جزار؛ ک، ش: جزار.  
 ۱۱. آ، مج: چو.  
 ۱۲. در نسخه «پا» «نه» خوانده نمی شود؛ در نسخه «آ» مخدوش است، ظاهراً: نکتهای؛ مج: از اشکهای.  
 ۱۳. آ: بست و یک.  
 ۱۴. ۱۵. پا: در شمار.  
 ۱۶. آ: پر نور در؛ ک: پر نور آمد از؛ ش: پر نورند از؛ نک: مطابق متن؛ ترتیب این بیت و بیت بعد در «آ» مقلوب است.  
 ۱۷. پا: صوفیان.  
 ۱۸. پا، مل، مج: - و.  
 ۱۹. پا: تا شد. ۲۰. آ: اوراد ایشان.  
 ۲۱. ک، ش: سلک؛ نش: مطابق متن.  
 ۲۲. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مج» و «ک» و «ش» به عکس است.

۱۵۹۵ مصحف نه جلد با هفت آیت زر ماه را  
هر مهی سی پاره دید<sup>۱</sup> از غیرت انوار من  
عقل کل را در دبیرستان اسرار ازل  
طفل ابجدخوان شمرده جان معنی دار من  
از شراب لایزالی دوستگانی ها دهد<sup>۲</sup>  
جان سرمستان حضرت<sup>۳</sup> را دل هشیار من  
شاهبازان رواق کبیریا را زُقه<sup>۴</sup> داد  
طوطی سدره نشین از شکر گفتار من  
من چو شمع از خود سرفرازم<sup>۵</sup>، چراغ آفتاب  
روز و<sup>۶</sup> شب پروانه گرد<sup>۷</sup> سرای تار<sup>۸</sup> من  
۱۶۰۰ در<sup>۹</sup> سواریها که باشد صادقان<sup>۱۰</sup> را نیم شب  
صبح را در خواب مانده<sup>۱۱</sup> خاطر بیدار من  
در سر سودانمای<sup>۱۲</sup> مرغ گل خوار<sup>۱۳</sup> قلم  
جان عیسی می نگارد عطسه افکار من  
از دوایر هشت<sup>۱۴</sup> عظمی راست در هیات بیان<sup>۱۵</sup>  
حاوی هر هشت<sup>۱۶</sup> عظمی نقطه پرگار من

۱. آ: گشت؛ مج: کرد. ۲. مج: دوستانی می دهد؛ ک: دوستکامیها دهد؛ نک: مطابق متن.  
۳. مج: عالم. ۴. آ: زرقه.  
۵. مج: + و؛ مل: سرفرازم؛ ک، ش: برافروزم؛ نک: مطابق متن. ۶. پا: - و.  
۷. مج: گردد در؛ ک: گردد بر؛ نک: شد گرد؛ ش: گردد تصدق بر. ۸. پا، مل: یار؛ آ: تار؛ مج: یار.  
۹. مج، ک، ش: زان؛ نش: آن؛ نک، نش: مطابق متن. ۱۰. مج: قاصدان.  
۱۱. پا: ماند؛ نک: بیند؛ نش: دارد.  
۱۲. ک، ش: از سر سودانمایی؛ نش: از سر سودانمای؛ نک: مطابق متن.  
۱۳. مج: گل خار؛ ک: گل خوار؛ نک: مطابق متن. ۱۴. مل: هست.  
۱۵. پا: تحت بیان؛ آ: هیات جان. ۱۶. مل: شب.

این دعاوی<sup>۱</sup> جمله نامشروع گفتم زین سپس<sup>۲</sup>  
 ذیل عفو<sup>۳</sup> کردگار و دست استغفار من  
 خاک بر سر باد و<sup>۴</sup> آتش در جگر گر بعد از این  
 این چنین جرأت<sup>۵</sup> نماید نفس شیطان سار من  
 ۱۶۰۵ کمترم<sup>۶</sup> زان مور<sup>۷</sup> کو را سایه نبود بر<sup>۸</sup> زمین  
 نیست را هستی بود<sup>۹</sup> در معرض آثار من<sup>۱۰</sup>  
 من کمم زان موی کو را حلقه سازد بر سراب<sup>۱۱</sup>  
 شاهد این حال شد<sup>۱۲</sup> اشک<sup>۱۳</sup> و تن بیمار من<sup>۱۴</sup>  
 بادپیما خاک بی‌آبی بدم گرد جهان  
 بر<sup>۱۵</sup> در سلطان فروغی یافت کار و بار من  
 [این زمان شاه جهان فخر زمانم نام کرد  
 ربع و عشر از پنجه و چل رفت و شد<sup>۱۶</sup> با چار من<sup>۱۷</sup>]  
 تا نگشتم<sup>۱۸</sup> بر در حکمش چو خاتم حلقه پشت<sup>۱۹</sup>  
 چون نگین زرین نشد بام و<sup>۲۰</sup> در و دیوار من  
 ۱۶۱۰ زین سپس گوش من و نعل سم یکران شاه  
 حلقه اشراف ملک<sup>۲۱</sup> و<sup>۲۲</sup> دانه شهوار من

۱. ک، ش: سخنها؛ نک، نش: مطابق متن.  
 ۲. مل: زین سبب.  
 ۳. پا، مل: لطف.  
 ۴. مج، ش: -و.  
 ۵. آ: خوارت.  
 ۶. ک، ش: من کمم.  
 ۷. پا: موی.  
 ۸. پا: در.  
 ۹. آ: برد.  
 ۱۰. ترتیب دو بیت اخیر در «پا» و «مل» مقلوب است.  
 ۱۱. پا: حلقه گردد بر سراب؛ مل: زان مور کو را حلقه گردد بر تراب؛ مج: کمترم زان موی کو را حلقه سازی بر شراب؛ ک: کمترم زان موی کو را حلقه سازی در شراب؛ ش: کمترم زان موی کو را حلقه سازد قطره آب.  
 ۱۲. آ: من؛ ک: بس؛ ش: - شد.  
 ۱۳. ش: + است.  
 ۱۴. ترتیب دو بیت اخیر در «آ» مقلوب است.  
 ۱۵. مج: از.  
 ۱۶. نک، نش: رفته شد.  
 ۱۷. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده و «ش» افزوده است: «اغلب که الحاقی باشد».  
 ۱۸. مل: بگشتم.  
 ۱۹. پا: بست؛ آ: - پشت؛ مل: حلقه وار.  
 ۲۰. آ، مج: -و.  
 ۲۱. آ: ملکت.  
 ۲۲. پا: -و؛ ک: این.

## ۵۳

## قصیده در بیان آمدن شب و کواکب و تشابیه آن و

## گریز به مدح ممدوح، سلطان دوران

نماز شام که سلطان هند یعنی ماه  
گرفت<sup>۱</sup> عرصه اقلیم هند را به<sup>۲</sup> سپاه  
بداد<sup>۳</sup> چرخ<sup>۴</sup> به هندو قبای مروارید  
که تا جمال بپوشید<sup>۵</sup> ترک زرد کلاه  
نمود جوهری شب به مشتری سودا  
ز بهر<sup>۶</sup> آنکه درست زرش دهند<sup>۷</sup> پگاه  
زمان ضمان شده<sup>۸</sup> در سود شب زیانی نیست  
که بر درست زرش صبح صادق است گواه  
گرفت روی زمین را سُرَادِقِ گلریز<sup>۹</sup> ۱۶۱۵  
چو چتر سایه حق، آفتاب<sup>۱۰</sup> عرش پناه<sup>۱۱</sup>  
ابوالمجاهد اعظم<sup>۱۲</sup> ولی عهد امام<sup>۱۳</sup>  
خدایگان سلاطین دین، محمدشاه  
محیط نقطه عالم جهان عدل و کرم  
مدار شرع محمد اساس دین اله  
قضا توان<sup>۱۴</sup> قدر قدرتی که بر در او  
شهی گدای شود در زمان گدایی شاه<sup>۱۵</sup>

۱. پا، مل: گرفته. ۲. پا: ز.  
۳. آ، ک، ش: نداد.  
۴. مج: چرخ. ۵. مل: بپوشد ز؛ ک، ش: نپوشید.  
۶. پا: مهر. ۷. پا: دهد.  
۸. آ، مل، مج: شد و. ۹. آ: سراق گلریزی.  
۱۰. مج: افتدت (?). ۱۱. ش: چتر.  
۱۲. در «پا» «اعظم» مخدوش است. ۱۳. آ: زمان.  
۱۴. مل، ک، ش: + و. ۱۵. ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» مقلوب است.

زهی کمان تو را تیر آسمان صد پی<sup>۱</sup>  
 برای<sup>۲</sup> چرخ ز مه مشتری شود<sup>۳</sup> هر ماه  
 ۱۶۲۰ قضا چو خواست که هم تک شود نفاذت را  
 قدر به طنز<sup>۴</sup> بگفتش زهی دماغ تباه  
 حصار جاه تو آن آب یافت در<sup>۵</sup> رفعت  
 که چرخ دلو<sup>۶</sup> کبودی نمودش از تک<sup>۷</sup> چاه  
 چو دیده<sup>۸</sup> انجم از آن بر سرند پیوسته  
 که پیش تخت تو چون حاجبان نهند جباه  
 غبار خیل<sup>۹</sup> تو با خط دلبران ماند  
 که هر دو گوشه خورشید می کنند سیاه  
 ز مهر بزم تو در<sup>۱۰</sup> چار طاق زنگاری  
 ز زر سرخ عمود<sup>۱۱</sup> سحر زند خرگاه<sup>۱۲</sup>  
 ۱۶۲۵ سحاب دست تو هر جا که گشت در باران  
 نبات رسته شود چون شکر به جای گیاه  
 شبان عدل تو در مرغزار قهاری<sup>۱۳</sup>  
 به شیر داده<sup>۱۴</sup> دهان بند از دم روباه  
 چو چنگ جمله رگه‌هاش برکشند<sup>۱۵</sup> ز<sup>۱۶</sup> پوست  
 برون ز<sup>۱۷</sup> پرده شرع از زند مخالف راه  
 صریر<sup>۱۸</sup> کلک تو ز اسرار آسمان واقف  
 ضمیر روشنت از راز اختران آگاه<sup>۱۹</sup>

۱. مل: نی. ۲. پا: به پیش (حاشیه: برای). ۳. مل، ک، ش: شده.  
 ۴. پا: طعنه (حاشیه: طنز). ۵. مل: از. ۶. مل، مج، ک، ش: ریگ.  
 ۷. مج: ته؛ پا: تک، ولی ظاهراً دستکاری شده. ۸. پا: دید.  
 ۹. آ، مج: کلک. ۱۰. ک، ش: بر.  
 ۱۱. آ، مل، مج: عمودی. ۱۲. این بیت در «آ» بعد از «چو چنگ...» آمده است.  
 ۱۳. مج: کهنساری. ۱۴. مل، مج: داد.  
 ۱۵. پا: برکشید؛ مل: برکشد. ۱۶. مل، ک، ش: از.  
 ۱۷. آ، مل، ک، ش: - ز؛ پا: برون ز (؟). ۱۸. مج: سریر.  
 ۱۹. مج: راه اختران و آگاه.

کم از ستاره نموده بر آستان درت  
 شکوه قلعهٔ قلعی<sup>۱</sup> عمارت نه تاه  
 ۱۶۳۰ همیشه تا<sup>۲</sup> سر زنجیر زلف یار بود  
 چو هندویی که فتد<sup>۳</sup> سرنگون ز<sup>۴</sup> گوشهٔ ماه  
 ز رشک اشک اعادی ز<sup>۵</sup> روی محنت باد  
 چو برگ لاله که هر لحظه می فتد بر کاه  
 خدای معطی آمال<sup>۶</sup> توست عزوجل  
 اله حافظ اعمال<sup>۷</sup> باد عمّ الّاه

## ۵۴

قصیده در بیان آمدن شب و کواکب و تشابیه آن و تبیین  
 حال معشوق سوخته جان و گریز به مدح شاه زمان

تا تنگه‌های<sup>۸</sup> لعل شد بر طشت مینا ریخته  
 بر روی روز از زلف شب مشک است هر جا ریخته  
 در کام دیو هفت سر بین لعبتان سیمبر<sup>۹</sup>  
 خاک سیه زین غم نگر<sup>۱۰</sup> بر فرق دنیا ریخته  
 ۱۶۳۵ مه در نسج یکشبه<sup>۱۱</sup> بزّاز<sup>۱۲</sup> سیمابی کله  
 نک<sup>۱۳</sup> زرد فوطه تهبه ته هنگام سودا ریخته  
 آن<sup>۱۴</sup> چنگ بین مصنوع<sup>۱۵</sup> دف از<sup>۱۶</sup> بیت<sup>۱۷</sup> مطرب در شرف  
 بل ماهی دان از<sup>۱۸</sup> صدف زیور بر<sup>۱۹</sup> اعضا ریخته

- |                                       |                                  |                           |
|---------------------------------------|----------------------------------|---------------------------|
| ۱. آ، مج: دهلی.                       | ۲. پا: چون.                      | ۳. آ، ش: بود.             |
| ۴. آ: به.                             | ۵. ک، ش: به.                     | ۶. مج: اعمال.             |
| ۷. ک: احوال؛ نک: مطابق متن.           | ۸. آ: تنکنای؛ مج: تنک نای.       |                           |
| ۹. پا: سیمتن؛ مل: سیمتر.              | ۱۰. آ: مگر.                      | ۱۱. مل: نک سیه؛ مج: تکیه. |
| ۱۲. آ: بر سر ز؛ مل: بر سرد؛ مج: بزار. | ۱۳. آ: ک؛ مج، ش، نک: یک.         |                           |
| ۱۴. ش: این.                           | ۱۵. ش، نک: مصبوغ؛ نش: مطابق متن. |                           |
| ۱۶. آ: در.                            | ۱۷. پا: صوت (حاشیه: بیت).        | ۱۸. آ، ک، ش: کز.          |
| ۱۹. پا: ز.                            |                                  |                           |



موی سر غول است<sup>۱</sup> شب یا زلف مرغول است<sup>۲</sup> شب  
 بل مشک محلول است<sup>۳</sup> شب بر دشت و صحرا ریخته  
 شب زنگی سیمین سرش بچگان رومی در برش  
 وز زعفرانی<sup>۴</sup> معجزش شد آب دیبا<sup>۵</sup> ریخته  
 اطفال بین زرین سلب در مهد مینا خشک لب  
 در<sup>۶</sup> مهرشان پستان شب شیر مصفا ریخته  
 ۱۶۴۰ بین زنگی و رومی<sup>۷</sup> به هم این<sup>۸</sup> در دق و آن<sup>۹</sup> در ورم  
 وز<sup>۱۰</sup> حلقشان هر صبحدم زین غصه صفرا<sup>۱۱</sup> ریخته  
 زرین صدف تا در بره است<sup>۱۲</sup> نقره به عنبر همسر<sup>۱۳</sup> است  
 وز ابر دریا در بر<sup>۱۴</sup> است لؤلؤ به هرجا ریخته  
 آن نقطه یاقوت سان چون بر الف گردد روان<sup>۱۵</sup>  
 اوراق گیل بینی<sup>۱۶</sup> از آن بر لوح<sup>۱۷</sup> غبرا ریخته  
 چون رومی زرین سپر کرده<sup>۱۸</sup> حمایل در<sup>۱۹</sup> کمر<sup>۲۰</sup>  
 زنگی ز دست آن<sup>۲۱</sup> خیر از معده<sup>۲۲</sup> سودا ریخته<sup>۲۳</sup>  
 چون کیش تیر از جرم خور پیش کمان دارد سپر  
 بینی ز شمشیر سحر برق آتش آسا ریخته<sup>۲۴</sup>

۱. پا: سیه غولیت؛ مج: سرغولیت؛ مل: سیه غول است.  
 ۲. پا، مج: مرغولیت.  
 ۳. پا، مج: محلولیت.  
 ۴. آ: زعفران.  
 ۵. مل: دنیا.  
 ۶. مل، ک، ش: وز.  
 ۷. مج: برومی و زنگی؛ ک، ش: رومی و زنگی.  
 ۸. آ، ک، ش: آن.  
 ۹. پا، مل: و آن؛ آ، ک، ش: این.  
 ۱۰. مل: در؛ مج: بس.  
 ۱۱. پا: سودا (حاشیه: صفرا).  
 ۱۲. پا، مل، مج: بر است.  
 ۱۳. آ: به عینه عنبر؛ مل، مج، نش: همبر.  
 ۱۴. آ: در تر؛ مل، ک: پر در؛ در پا «در» مخدوش است و بجای «بر»، «پر» آورده.  
 ۱۵. آ: تا نقطه یاقوت سان چون ابرکف بینی روان.  
 ۱۶. آ: را بین.  
 ۱۷. پا: خاک.  
 ۱۸. آ، مل: گیرد.  
 ۱۹. ش: بر.  
 ۲۰. مج: در نگر.  
 ۲۱. ک، ش: این.  
 ۲۲. مج: جوف.  
 ۲۳. در «ک» و «ش» این بیت و بیت «زرین صدف» جابجایند.  
 ۲۴. این بیت در «آ» نیست و در «پا» بعد از «میزان ز مهر...» آمده؛ در «مل» ترتیب دو بیت اخیر به عکس است.

۱۶۴۵ آن شاهد تبلرزه دار<sup>۱</sup> سرطانش چون<sup>۲</sup> سازد نزار  
 آتش شود بر خاک<sup>۳</sup> و خار از تَفِّ حَمًّا ریخته  
 آن آهوی آتش فشان شیرش چو گیرد<sup>۴</sup> در دهان  
 زردآب و خون گردد روان<sup>۵</sup> در جوف خارا ریخته  
 در چاه<sup>۶</sup> زهره ز آفتاب دلو زر آرد ماهتاب<sup>۷</sup>  
 تا گزردد آب التهاب از روی گرما ریخته  
 میزان ز مهر مهر زر کافور را با مشک تر  
 یک وزن کرده هر<sup>۹</sup> سحر زر بی محابا ریخته<sup>۱۰</sup>  
 چون دست خورشید کرم جمشید افزیدون علم  
 آن<sup>۱۱</sup> هر دم از خاک قدم آب مسیحا ریخته  
 ۱۶۵۰ [با سه دو پنجه را بین آحاد و صفرش هم قرین  
 هشتاد را با هشت بین نه از یکی واریخته<sup>۱۲</sup>]  
 مولا امیرالمؤمنین سلطان محمد شاه دین<sup>۱۳</sup>  
 هم برده<sup>۱۴</sup> آب آبتین هم فرّ دارا ریخته  
 چون از خلیفه شاه را منشور آمد بالوا  
 شد باز نور «وَالصَّحٰی» بر فرق «طاها» ریخته  
 کفر از جهان برداشته تخم سعادت کاشته  
 جودی که در دل داشته بر فرق دلها<sup>۱۵</sup> ریخته

۱. مج: لرزدار. ۲. مج: ار. ۳. ک، ش: خس.  
 ۴. پا: گردد. ۵. مج: زردآب خون بینی از آن.  
 ۶. آ، مل: چار. ۷. آ، مل: - ز.  
 ۸. نش: در چاه زهره آفتاب آورد دلو زر ناب.  
 ۹. مل: یک وزن گردد در. ۱۰. آ: - با سه دو پنجه... از یکی واریخته.  
 ۱۱. پا، مل: کان. ۱۲. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است.  
 ۱۳. سلطان عالم کز جبین؛ مل: سلطان عالمگیر چین.  
 ۱۴. مج: برد. ۱۵. آ: داما (۴)؛ ک، ش: دنیا؛ نش: دلها.

## مطلع دوم

آمد مه من بر<sup>۱</sup> شفق عقد ثریا ریخته  
 بر لاله از بادام تر لؤلوی لالا ریخته  
 ۱۶۵۵ بر لعل غلطان زیبخش برگل دوان<sup>۲</sup> ده فندقش  
 وز عنبرافشان زورقش بر خاک دریا ریخته  
 بادام او برکه نشان<sup>۳</sup> عتاب او سرکه فشان<sup>۴</sup>  
 بچگان رومیوش از آن هندوی مینا<sup>۵</sup> ریخته  
 از زخم ناخن بر عَبَب<sup>۶</sup> ماه از شفق کرده<sup>۷</sup> سلب  
 من ساغر غم از<sup>۸</sup> تعب بر جان شیدا ریخته  
 گفتم دلت غمگین چرا ماه نوت پرچین چرا  
 وان<sup>۹</sup> رشته پروین<sup>۱۰</sup> چرا بر ماه رخشا<sup>۱۱</sup> ریخته  
 گفتم که در بزم طلب<sup>۱۲</sup> من مست عشقت روز و شب  
 تو با دگر کس از طرب در جام صهبا ریخته  
 ۱۶۶۰ یاد آر زان<sup>۱۳</sup> نوشین لبان چون گل به خاک اندر خزان<sup>۱۴</sup>  
 وان سنبل مرغولشان از روی زیبا ریخته  
 گر بایدت جام طرب از ساقی وحدت طلب  
 کان می شود بی دست و لب<sup>۱۵</sup> در کام جانها ریخته  
 آن<sup>۱۶</sup> باده بی پیمانه دان و<sup>۱۷</sup> آن شمع بی پروانه دان  
 در کام هر بیگانه دان زو<sup>۱۸</sup> بی محابا ریخته

- |                  |   |                  |
|------------------|---|------------------|
| ۱. مل: در.       | ۲. آ: روان.   | ۳. مج: فشان.     |
| ۴. مج: نشان.     | ۵. ک: بینا.   | ۶. مج، نش: عنب.  |
| ۷. ک، ش: بسته.   | ۸. مج، ش: زین.  | ۹. آ، ک، ش: وین. |
| ۱۰. آ: پرچین.    | ۱۱. پا، آ، مج: رخشان(؟)؛ «رخشان» در «آ» به خط دیگرست. |                  |
| ۱۲. مج، پا: طرب. | ۱۳. مج: از آن؛ پا: زین.                               | ۱۴. مج: جهان.    |
| ۱۵. ک: پا.       | ۱۶. ک: وان.   | ۱۷. مج: -و.      |
| ۱۸. مج، پا: زر.  |   |                  |

می داد پندم آن صنم وز<sup>۱</sup> سوز سینه دم به دم  
 بر<sup>۲</sup> زعفران آب بقم از<sup>۳</sup> چشم شهلا ریخته  
 بگرفتمش در بر چو چنگ من در<sup>۴</sup> نوازش او به جنگ  
 صد عنبر زنجیر رنگ از مشک<sup>۵</sup> در پا ریخته<sup>۶</sup>  
 ۱۶۶۵ گفتم منم<sup>۷</sup> بر<sup>۸</sup> روی تو آشفته تر از<sup>۹</sup> موی تو  
 ای از شب گیسوی تو چشمم<sup>۱۰</sup> ثریا ریخته  
 بگری است خم مریم سیر<sup>۱۱</sup> مهد مسیحش جام زر  
 خون دل مریم نگر در پای ترسا ریخته  
 جام است عیسی بی گمان نک<sup>۱۲</sup> بهر نور جسم و جان<sup>۱۳</sup>  
 مرغ گلینش<sup>۱۴</sup> از دهان یاقوت حمرا ریخته  
 شکل حباب از روی می چون بر گل رخسار خوی  
 می آتش و<sup>۱۵</sup> بر فرق وی آخچه است<sup>۱۶</sup> گویا ریخته  
 ساغر خور<sup>۱۷</sup> پروین فشان بر پنج ماه نو دوان  
 هر دم شفق را از دهان روز<sup>۱۸</sup> تماشا ریخته  
 ۱۶۷۰ ماییم بر خاک درت سرگشته تر از عنبرت  
 ای آتش بادآور<sup>۱۹</sup>ت آب رخ ما ریخته

۱. مج: از. ۲. ش: وز. ۳. مج: بر.  
 ۴. مج: با. ۵. پا: چنگ. ۶. مج: دریا ریخته؛ در «پا» مخدوش است.  
 ۷. مج: صنم. ۸. مج: در. ۹. مج: چون.  
 ۱۰. مج: ک، ش: چشم. ۱۱. مج: خم مریم به بر؛ ک: بگریست خم را می به بر؛ نک: مطابق متن؛ نش: نکراست خم مریم سیر.  
 ۱۲. ش، نک، پا: بل؛ نش: مطابق متن. ۱۳. مج: نور چشم شان؛ پا: نور چشم و جان.  
 ۱۴. پا: مرغ بهر گلشن (؟). ۱۵. مج: -و.  
 ۱۶. مج: -ست؛ ک، ش: صد یخچه؛ نک: مطابق متن؛ در «ش» آمده است: «بعضی این بیت را به تبدیل مصرع ثانی بعد از بیت مابعد نوشته اند: من آتشی بر فرق دی از صهب بویا ریخته».  
 ۱۷. ش: چو مه؛ نک: «خور و پروین» و «ساغر جو خورشید» (؟)؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۸. مج: روزی.

بر لاله آن سنبل نگر در چنگ<sup>۱</sup> زاغ آن گل نگر  
 چون من دوصد بلبل نگر از شوق آوا ریخته  
 خالت به چشم آن کافر است کز جور او مردم نرست<sup>۲</sup>  
 یک زنگی آتش پرست آب دو لالا ریخته<sup>۳</sup>  
 تو سروبالا از شکر قفلی<sup>۴</sup> نهاده بر دُر  
 من پیل بالا از دُر<sup>۵</sup> بر شاه والا ریخته<sup>۶</sup>  
 سلطان محمد کز ظفر تیغش گرفته<sup>۷</sup> بحر و بر  
 خصم از شبه بر<sup>۸</sup> طشت زر درهای بیضا<sup>۹</sup> ریخته<sup>۱۰</sup>  
 ۱۶۷۵ در صحن بارت سرکشان صفها زده موسی و شان  
 بر طور تخت بی گمان<sup>۱۱</sup> نور تجلی ریخته  
 در شأنت آیات کرم بر خوانت انواع نعم  
 بر جانت انوار قدم ایزد تعالی ریخته  
 ای مهدی آخر زمان با آن کف دریانشان<sup>۱۲</sup>  
 آب سلاطین جهان یا برده ای یا<sup>۱۳</sup> ریخته  
 از مشتری انگشتری<sup>۱۴</sup> در عنصر<sup>۱۵</sup> خنصر گزین  
 مهتر<sup>۱۶</sup> چو بر مهر نگین سعد موقفا ریخته

۱. پا: جنگ. ۲. مج: بر است؛ نک: تر است.  
 ۳. پا، مل: -گفتا که در بزم طلب... لالا ریخته (این ابیات در حاشیه «پا» آمده‌اند).  
 ۴. مج: قفل. ۵. مج: پیل بالا در در؛ ک، ش، حاشیه پا: گهر؛ نک: «درر» و «سیم و زر».  
 ۶. این بیت و بیت بعد هم در متن و هم در حاشیه «پا» آمده. ۷. پا، مل: نهاده (حاشیه پا: گرفته).  
 ۸. مج: شه پر. ۹. پا: لالا (حاشیه: بیضا).  
 ۱۰. در «پا» این بیت و در «مل» دو بیت اخیر بعد از «در حلق خشک...» آمده است؛ آ: -گفتا که در بزم طلب...  
 بیضا ریخته. ۱۱. مج: تخت کهکشان؛ ش: بخت بی گمان.  
 ۱۲. آ، مل، ش: دریافشان. ۱۳. مل: یا برده و یا؛ مج: با برده ما.  
 ۱۴. آ: انگشترین. ۱۵. مل: + و؛ ک، ش: بنصر و؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۶. پا: مهرش.

تا یوسف زَیْن سلب از گرگ سیمابی<sup>۱</sup> ذنب  
 بر صُدره<sup>۲</sup> عودئ شب<sup>۳</sup> اشک زلیخا ریخته  
 ۱۶۸۰ بادا فلک یکران تو اوج سما میدان تو  
 وز<sup>۴</sup> قَبْهَ ایوان تو عرش معلّا ریخته  
 افضل که از فرمان او بیرون نشد<sup>۵</sup> خاقان او  
 آب رخ دیوان او زین شعر غرّا ریخته

## مطلع سوم

ای دستت آب روی یم<sup>۶</sup> زان<sup>۷</sup> پنج دریا ریخته  
 تیغت شرارات ستم<sup>۸</sup> بر جان اعدا ریخته  
 در<sup>۹</sup> حلق خشک دشمنان از آتشین<sup>۱۰</sup> آب روان  
 وز<sup>۱۱</sup> چشمه نوک سنان زهر<sup>۱۲</sup> مفاجا ریخته  
 لطفت به قهرت ضم شده در حیّز<sup>۱۳</sup> عالم شده  
 احراق دوزخ کم شده اوراق طوبی ریخته<sup>۱۴</sup>  
 ۱۶۸۵ رزمت چو شد آراسته<sup>۱۵</sup> گرد از جهان برخاسته<sup>۱۶</sup>  
 خورشید چون مه کاسته نورش ز<sup>۱۷</sup> اعضا ریخته<sup>۱۸</sup>

۱. مل: سما؛ مج: سمایی. ۲. مج: کرتیه. ۳. آ: نسب.  
 ۴. پا: از؛ آ: زر. ۵. ش: شده. ۶. مل، حاشیئه پا: آب ابر و یم.  
 ۷. مل: در. ۸. حاشیئه پا: شرار و آب سم. ۹. پا، مل: بر.  
 ۱۰. ک، ش: زد آتش از آب روان؛ نش: چون آتش و آب روان. ۱۱. مل، مج: در.  
 ۱۲. مل، مج: آب؛ پا: آب زهر (ظاهراً روی «آب» خط کشیده شده).  
 ۱۳. نش: در چنبر. ۱۴. مل: لطفت... طوبی ریخته.  
 ۱۵. پا: پیراسته؛ مل: رزمت سپر آراسته؛ ک، ش: عزمت سپه آراسته؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۶. مج: برخواسته. ۱۷. مل: بر.  
 ۱۸. ترتیب دو بیت اخیر در «مج» به عکس است.

قهرت<sup>۱</sup> چو شمشیر آخته بر چرخ فرق<sup>۲</sup> انداخته  
 سوزن ز تف بگداخته<sup>۳</sup> از<sup>۴</sup> جیب عیسی ریخته<sup>۵</sup>  
 آن رومی زنگی جبین از شام رفته سوی چین<sup>۶</sup>  
 در پیش تو درّ ثمین هم مشک سارا<sup>۷</sup> ریخته<sup>۸</sup>  
 برمه چو آن<sup>۹</sup> زرینه تیر آویزه ها بندوق ز قیر  
 طفلی<sup>۱۰</sup> بود بر روی شیر از دیده سودا ریخته<sup>۱۱</sup>  
 ای یوسف خورشیدچهر<sup>۱۲</sup> ای آرش ابرش سپهر  
 مه نعل تو بر روی مهر<sup>۱۳</sup> از روی<sup>۱۴</sup> غوغا ریخته<sup>۱۵</sup>  
 آن کوه تن<sup>۱۶</sup> دریاپرست<sup>۱۷</sup> کابش بسان آتش است<sup>۱۸</sup> ۱۶۹۰  
 در معرکه از زخم دست انجم ز جوزا ریخته<sup>۱۹</sup>  
 کلکت طباشیر<sup>۲۰</sup> هنر داده بر<sup>۲۱</sup> اهل بحر و بر  
 تیغت تباشیر ظفر شرقا و غربا ریخته<sup>۲۲</sup>  
 آن<sup>۲۳</sup> زردمار سرسیه راقص شده بر روی مه  
 چون ماه نو در دست شه بر صبح شب را<sup>۲۴</sup> ریخته

۱. نک: نصرت. ۲. مل: برق؛ ک، ش، مج: بر فرق چرخ.  
 ۳. مج: + و. ۴. مل، ک: در.  
 ۵. مصرعهای دو بیت اخیر در «پا» جابجاست.  
 ۶. پا: ظاهراً «برده مشک چین» بوده و مطابق متن تغییر یافته؛ مل: آن زنگی رومی جبین از شام برده مشک چین.  
 ۷. مج، ک، ش: بر زر سارا. ۸. ترتیب دو بیت اخیر در «مج» به عکس است.  
 ۹. مل: این؛ پا: «این» یا «آن» (۴).  
 ۱۰. مج: طفل.  
 ۱۱. در «پا» «از دیده سودا ریخته» مخدوش است. ۱۲. مج: + و.  
 ۱۳. در «پا» ظاهراً «شب» به «مهر» تغییر یافته.  
 ۱۴. مج، ک، ش: از روز؛ نش: نعل تو مه بر روی شب در روز؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۵. مل: - ای یوسف ... غوغا ریخته. ۱۶. نش: کوهکن.  
 ۱۷. پا: آتش پرست.  
 ۱۸. ک: کابش نشان آذرست؛ مج: کامش بسان آتش پرست؛ ش: کامش نشان آذرست؛ نش: کابش میان آذر است.  
 ۱۹. مل: - آن کوه تن ... جوزا ریخته. ۲۰. مج: تا تیر؛ ش: تباشیر.  
 ۲۱. مل، ک، ش: به. ۲۲. پا: طباشیر ظفر خاور ز غربا ریخته؛ مل: - ای یوسف ... غربا ریخته.  
 ۲۳. مج: ای. ۲۴. مج: هر صبح شب را؛ ک: شبها.

قصر<sup>۱</sup> تو را هفت آسمان کسری ز خشت آستان<sup>۲</sup>  
 زو گرد حسرت<sup>۳</sup> هر زمان بر طاق کسری ریخته<sup>۴</sup>  
 چرخ برین در عصمت روح‌الأمین در خدمت  
 گرد براق حشمت بر اوج «آدنسی» ریخته



### قصیده در صنعت قلعهٔ دهلی و گریز به مدح ممدوح

۱۶۹۵ شکوه قلعهٔ قلعی<sup>۵</sup> عمارت نه ته<sup>۶</sup>  
 نمونه‌ای است ز برج حصار قلعهٔ شه  
 محیط هفت فلک را ز نقطه‌ای کم یافت  
 میان دایرهٔ حلقهٔ در او مه  
 زهی حصار که<sup>۷</sup> در وی چهی بنا کردند  
 فلک چو ریگ کبودی نمود در ته<sup>۸</sup> چه  
 ز شرم خواست فرو رفتن آسمان به زمین  
 ولیک از سر مهر آفتاب گفتش مه  
 بهانه‌ای است<sup>۹</sup> غروب آفتاب را هر شب<sup>۱۰</sup>  
 صریح با تو بگویم که نیست شک و<sup>۱۱</sup> شبه  
 ۱۷۰۰ چو آسمان به سوی قصر شاه کرد نظر  
 ز رفعتش ز سر آسمان فتاد کله

۱. پا: قصری. ۲. مل: خصری ترا هفت آسمان کرسی جناب آستان.

۳. مج، ک: حیرت؛ ش: زان گرد حیرت.

۴. ترتیب بیست بیت اخیر در «ک» و «ش» متفاوت است، به یادداشت این ابیات مراجعه شود.

۵. مج: شکوفه قلعه دهلی. ۶. پا: نه تو.

۷. ک، ش: چو.

۸. آ، مل، ک، ش: تک. ۹. ش: بهانه است.

۱۰. آ، مل، ک: شام.

۱۱. ک، ش: - و؛ نک، نش: مطابق متن.



خدايگان سلاطين دين<sup>۱</sup> محمد شاه<sup>۲</sup>  
 شهی که روح امين را به مدح اوست شَره  
 بر آستان جلالش بسی غلامانند  
 که از شرف سوی خاقان نمی‌کنند نگه  
 زهی ز جود<sup>۳</sup> تو پنجه گرفت<sup>۴</sup> صورت شصت<sup>۵</sup>  
 خهی به فکر<sup>۶</sup> تو نه گشت<sup>۷</sup> از یکی تا ده<sup>۸</sup>  
 سرآستین حمایت اگر دراز کنی  
 شود ز دامن گه دست کهربا کوته  
 ۱۷۰۵ ز بهر<sup>۹</sup> آنکه نهد روی بر سم خنگت<sup>۱۰</sup>  
 به شکل نعل شود مه بر آسمان هر مه<sup>۱۱</sup>  
 غبار اسب<sup>۱۲</sup> تو با خط دلبران ماند  
 که هر دو چهره خورشید می‌کنند سیه  
 زمین بساط کف پای توست زان رو شد  
 چوهفت<sup>۱۳</sup> فرش مدور<sup>۱۴</sup> میان نه خرگه<sup>۱۵</sup>  
 حسود تیشه چو بر<sup>۱۶</sup> بیشه خلافت زد  
 نهاد بر سر خود دست خویش چون برمه<sup>۱۷</sup>  
 کسی که از دربار تو اجتناب کند  
 از این<sup>۱۸</sup> بتر چه بود، لا اله الا الله

۱. آ، مل، ک، ش: - دین. ۲. آ، مل، ک، ش: تغلق. ۳. مج: به فکر.  
 ۴. مج: گرفته. ۵. آ: سی است؛ مج: شست. ۶. آ، مل: ز فکر؛ مج: ز جود.  
 ۷. آ، مل: گشته. ۸. این بیت در «مج» بعد از «ز بهر آنکه... آمده است.  
 ۹. مل: مهر. ۱۰. مج: اسبت. ۱۱. پا: - زبر... هر مه.  
 ۱۲. آ، ش، نک: کلک. ۱۳. ک، ش: هشت.  
 ۱۴. مل، ک، ش: مزعفر؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۵. پا، مل: میان خرگه مه؛ آ: میانه خرگه.  
 ۱۷. پا: دست خویشتن برمه («دست» در حاشیه اضافه شده)؛ مل: هر مه.  
 ۱۸. ک، ش: آن.

۱۷۱۰ همیشه تا که بود طالبان عقبا را  
 به به بارگاه عبودیت اله وله  
 ستاده باد به تأیید نصرت یزدان  
 به گرد قلعه جاه تو صد هزار سپه  
 بمان تو تا به ابد<sup>۱</sup> در جهان که تازه تر است  
 جناب سدره<sup>۲</sup> مآب تو از جنان<sup>۳</sup> صد ره



### قصیده در بیان طلوع خورشید و روز و غروب شب و کواکب

#### و گریز به مدح ممدوح

باز از کلیچه زر شد جیب صبح پاره  
 شعر سیه به در کرد چرخ کبودخاره  
 شب را که بود حامل شیرش<sup>۴</sup> روان شد از مهر  
 خاتون روزش<sup>۵</sup> آورد از لعل گاهواره<sup>۶</sup>  
 ۱۷۱۵ بگریخت لشکر زنگ از حد چین چو بگرفت  
 تیغ برهنه در<sup>۷</sup> کف آن طفل شیرخواره  
 بر روی شاهد خور کو مهر شاه دارد<sup>۸</sup>  
 لولی شب سپیده برمی کند دوپاره<sup>۹</sup>

۱. ابتدای این بیت در «آ» مخدوش است.

۲. مخ: صدره.

۳. مل: جهان.

۴. مل: روشن.

۵. آ: شیری.

۶. این بیت در «مل» بعد از «بر روی شاهد...» آمده است.

۷. آ: بر.

۸. مخ: داور.

۹. پا: پر می کند دوپاره؛ آ: دوباره؛ ک: گویی که شب همی کرد اسپند از ستاره؛ ش: گویی که شب سپندی می کرد از

ستاره؛ نک، نش: لولی شب سپیده نو می کند دوباره.

سلطان هفت اقلیم دارای چار ملت  
 ای از حصار جاهت نه قلعه نیم‌باره<sup>۱</sup>  
 در گلستان جاهت<sup>۲</sup> از بس که زرکشی<sup>۳</sup> کرد  
 شد نو عروس گل را دامن هزارپاره  
 هشتم رواق گردون در طاق کبریایت<sup>۴</sup>  
 زرین هزار شمع است در یک چراغ‌واره  
 ۱۷۲۰ از خلق نافه‌بویت<sup>۵</sup> فردوس یک شمامه  
 وز تیغ روضه‌رنگت دوزخ یکی شراره  
 در<sup>۷</sup> گلستان بختت<sup>۸</sup> یک برگ هشت روضه  
 بر آسمان<sup>۹</sup> تختت<sup>۱۰</sup> نه چرخ یک ستاره  
 خرد و بزرگ عصرند در خلعت تو اینک<sup>۱۱</sup>  
 گه در ردای زرین گه در قباى خاره<sup>۱۲</sup>  
 گر بر<sup>۱۳</sup> میان نبندد دشمن کمر به خدمت  
 خورشید هم‌چو کوهش بر سر زند کتاره<sup>۱۴</sup>  
 تیر دعاگشادم شب در<sup>۱۵</sup> دوام عمرت  
 چون ناوک سحر کرد<sup>۱۶</sup> از نه سپر‌گذاره

۱. مل، مج: پاره؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است.

۲. ک، ش: از گلستان جودت؛ مج: - جاهت.

۳. مج: سرکشی.

۴. مج: کبریائی ست.

۵. مج: نافه بوئی ست.

۶. آ، مج: از.

۷. ک، ش: از.

۸. مل: تختت.

۹. مل: بختت؛ ترتیب این بیت و بیت بعد در «پا» به عکس است.

۱۰. مل: آنک.

۱۱. مل: گاهی ردای زرین گاهی قباى خاره؛ ش، نک: گه در ردای زرین گه در قباى خاره؛ نش: مطابق متن؛

۱۲. آ، مل: در.

۱۳. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مج» به عکس است.

۱۴. آ، مل، مج، ک، ش: بر.

۱۵. مل، مج: کتاره؛ آ: سر بر زند کتاره.

۱۶. مل: سحرگه.

۱۷۲۵ تا هفت جلد مصحف با<sup>۱</sup> هفت آیت زر  
 مه را به تیغ قهرت<sup>۲</sup> هر مه کند سپاره<sup>۳</sup>  
 در عرض و طول ، ملکت بادا چنان که باشد<sup>۴</sup>  
 زان چارگوشه تخت عالم یکی کناره<sup>۵</sup>  
 از جمع راست طبعان هر جا که حلقه باشد<sup>۶</sup>  
 در گوش سروران باد زین دانه گوشواره



### قصیده در چیستان خربزه و گریز به مدح ممدوح

چه چرخ است آنکه چون گردد دو پاره  
 بود هر پاره بدری کز کواکب  
 ۱۷۳۰ کمانی را کزو سازی<sup>۹</sup> به خنجر  
 به طفلی تاج او از زرّ ده ده  
 چو<sup>۱۲</sup> او بچگان رومی کس ندارد  
 چه<sup>۱۳</sup> کرده است آخر این شیرین که خسرو  
 شهنشاه<sup>۱۶</sup> جهان<sup>۱۷</sup> سلطان محمد  
 فرو ریزد از او عقد<sup>۷</sup> ستاره  
 هلالش را مُحاق افتد هماره<sup>۸</sup>  
 زهی پیدا شود از هر کناره  
 به پیری کسوتش<sup>۱۰</sup> زربفت خاره<sup>۱۱</sup>  
 نهان در جوف زرّین گاهواره  
 زند در<sup>۱۴</sup> پهلوی او ده گتاره<sup>۱۵</sup>  
 که از تیغش<sup>۱۸</sup> بود خور یک شراره

۱. پا: زان؛ مج: زرین. ۲. آ، مل، ک، مهت؛ نک: مطابق متن.  
 ۳. آ، مج: سی پاره؛ نک: «دوپاره» و «سه پاره»؛ پا: گر تو کنی اشاره مه را کند دو پاره (حاشیه پا: مه را به تیغ مهت هر مه کند سپاره). ۴. پا: باشند؛ ک، ش: در طول و عرض ملکت باد آنچنانکه باشد.  
 ۵. مصرع دوم این بیت در «آ» نیست و بجای آن مصرع دوم بیت بعد آمده است.  
 ۶. آ: از جمع... باشد. ۷. مل: عقدی. ۸. آ: شماره.  
 ۹. مج: کرو سازد؛ در «پا» «کزو» مخدوش است. ۱۰. مل: گیسویش.  
 ۱۱. ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۱۲. در «پا» ظاهراً «چو» به «جز» تغییر یافته.  
 ۱۳. پا: چو. ۱۴. آ، ک، ش: بر. ۱۵. آ، مج: کناره.  
 ۱۶. شهنشاهی. ۱۷. ش: زمان. ۱۸. مج: فش (؟).

|  |   |      |
|--|---|------|
| بود چون <sup>۲</sup> خربزه <sup>۳</sup> گردون بیاره <sup>۴</sup> | همی تا در زراعتگاه <sup>۱</sup> دنیا    | ۱۷۳۵ |
| دونیمه باد و <sup>۵</sup> آنگه پاره پاره                         | عدو چو خربزه از تیغ قهرش                |      |
| نهد از جرم خور <sup>۷</sup> زرین عصاره                           | همی تا صبحدم در خوان <sup>۶</sup> گلریز |      |
| برون آید ز مشرق یکسواره  | به شمشیر برهنه شاه خاور                 |      |
| ستاره <sup>۹</sup> از شفق تابد <sup>۱۰</sup> ستاره <sup>۱۱</sup> | همی تا از لب و دندان مهری <sup>۸</sup>  |      |
| چو خاتون حبش بر دست یاره   | همی تا از مه نو شب نماید                | ۱۷۴۰ |
| فراز قلعه <sup>۱۲</sup> این هفت باره <sup>۱۲</sup>               | طناب خیمه <sup>۱۳</sup> اقبال شه باد    |      |



### قصیده در اوصاف معشوق حقیقی و توجه به سوی آن و نصیحت

#### خویش و مذمت معشوقان مجازی و گریز به مدح سلطان غازی

ای در دل هر سنگی از نور<sup>۱۳</sup> تو تأثیری  
 سرمست هوای تو<sup>۱۴</sup> در صومعه هر پیری  
 ظاهر شده بر عاشق<sup>۱۵</sup> گرد سرکوی تو<sup>۱۶</sup>  
 هر ذره<sup>۱۷</sup> خاککی را خاصیت اکسیری  
 مستان صبح آن دم کردند خروش از غم<sup>۱۷</sup>  
 کز صبح جمال تو بنمود تباشیری<sup>۱۸</sup>

۱. پا: ضراعتگاه (؟)؛ آ: نازد زراعتگاه.  
 ۲. پا: خون.  
 ۳. مل: خورپزه.  
 ۴. آ: نثاره؛ مل: نثاره؛ مج: نش: دوپاره؛ ک، ش: نثاره.  
 ۵. مج: - و.  
 ۶. مج: + و.  
 ۷. آ: خود.  
 ۸. ک، ش: مهری.  
 ۹. آ: ستاده؛ نش: به خنده.  
 ۱۰. آ: یارد، مج: ک، ش، نش: ریزد.  
 ۱۱. ترتیب شش بیت اخیر در «ک» و «ش» از این قرار است: ۲ و ۳ و ۶ و ۱ و ۵.  
 ۱۲. مل، مج: هفت پاره.  
 ۱۳. مج: ثور؛ ک، ش: مهر؛ نش: «درد» و «نور».  
 ۱۴. نش: هوا نبود.  
 ۱۵. ک، ش: + از؛ آ، مل: + در.  
 ۱۶. آ، مل، ک، ش: کویت.  
 ۱۷. آ، ک، ش: مستان صبح غم کردند خروش آن دم.  
 ۱۸. در «پا» «تباشیری» مخدوش است؛ در «آ» بعد از «ظاهر شده... آمده است» مج: - مستان صبح... تباشیری.

۱۷۴۵ نتوان به فسون بستن مانند پری داران<sup>۱</sup>  
 دیوانه کویت را در خانه به<sup>۲</sup> زنجیری<sup>۳</sup>  
 رنجور غمت ماییم<sup>۴</sup> عشق تو طیب ما<sup>۵</sup>  
 از ادویه رحمت بفرست طباشیری<sup>۶</sup>  
 هرچند سپر داری از آه دلم می ترس  
 کز سینه<sup>۷</sup> مجروحان هر آه بود<sup>۸</sup> تیری  
 ای بلبل دل کم شو صید صنم خاکی  
 کو بروق لاله دامی<sup>۹</sup> نهد<sup>۱۰</sup> از قیری<sup>۱۱</sup>  
 چون مار<sup>۱۲</sup> میچ از غم از خط سیاه او  
 کو قافله موری است<sup>۱۳</sup> صفها زده بر شیری<sup>۱۴</sup>  
 ۱۷۵۰ چون مردمی در آن چشم بینی که بود او را<sup>۱۵</sup>  
 در صورت آهویی دو جادوی کشمیری  
 مرغان الهی را با زُقه<sup>۱۶</sup> روحانی  
 در دام کجا آرد نفس از پی انجیری<sup>۱۷</sup>  
 رو شاهد قدسی جو از گلشن روحانی<sup>۱۸</sup>  
 کو را نبود بر رو<sup>۱۹</sup> گلگونه تزویری

۱. مل: پری رویان؛ مج: پریواران؛ نش: پریزادان.  
 ۲. ش: - به.  
 ۳. ترتیب دو بیت اخیر در «پا» به عکس است.  
 ۴. مل: + و.  
 ۵. مج، ک، ش: ماست.  
 ۶. ترتیب دو بیت اخیر در «پا» به عکس است.  
 ۷. ش: دسته.  
 ۸. آ: همراه بود.  
 ۹. پا، آ، مل، مج: داغی.  
 ۱۰. ش: بود.  
 ۱۱. در «ک» بعد از این بیت به ترتیب ابیات «مرغان الهی...» و «رنجور غمت...» آمده است.  
 ۱۲. حاشیه پا: نامه.  
 ۱۳. آ، ک، ش: مورست؛ مج: موری.  
 ۱۴. این بیت در «آ» بعد از «چون مردمی...» آمده است.  
 ۱۵. پا: چون مردمک چشمست (چشمت؟) آن راکه تو می بینی؛ مل: چون مردم در چشم بینی؛ مج: مردمی زان چشم بینی؛ ک، ش: چون مردمک چشمش بینی؛ نش: چون مردمی زان چشمی بینی.  
 ۱۶. آ، مل: زرقه.  
 ۱۷. آ: تأثیری؛ این بیت در «آ» بعد از «نتوان به فسون...» و در «ش» بعد از «ای بلبل...» آمده است.  
 ۱۸. آ: سبحانی.  
 ۱۹. آ، مل: روی.

از عقل به در شد بدر<sup>۱</sup> با<sup>۲</sup> فعل گذشت از اسم<sup>۳</sup>  
 تایافت ز حرف عشق سررشته تقدیری<sup>۴</sup>  
 الفاظ ورا گویی عقد شکرآلوده  
 از<sup>۵</sup> سحر حلالش خوان در صورت تذکیری<sup>۶</sup>  
 گوهر به نثار آرد دُرها<sup>۷</sup> همه بار آرد<sup>۸</sup> ۱۷۵۵  
 تا نقش خیال مدح زو یافته تحریری  
 من ماح سلطانم<sup>۹</sup> جایم<sup>۱۰</sup> صف دربانان  
 زین مرتبه جانم<sup>۱۱</sup> را پیرایه توقیری<sup>۱۲</sup>



قصیده در بیان تنافر از معشوقان مجازی و مذمت آنها و ترغیب به جانب  
 معشوق حقیقی و اوصاف آن و گریز به مدح سلطان

ای مست باده عشق در مجلس مجازی  
 تا کی کنی به غفلت با زلف یار بازی  
 چند از خط<sup>۱۳</sup> و<sup>۱۴</sup> عذارش شمشاد و<sup>۱۵</sup> لاله چینی  
 چند از دهان و<sup>۱۶</sup> چشمش بادام و<sup>۱۷</sup> پسته سازی

۱. مج: عقل. ۲. پا: تا (حاشیه: بالفعل); آ: تا; مل: ل.

۳. آ: سم.

۴. پا: درس عشق سرمایه تقریری; آ: در رشته تقدیری; ک، ش: سرمایه تحریری; نک: ز سر عشق سر رشته تقدیری; نش: مطابق متن. ۵. مج، ک، ش: رو.

۶. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است. ۷. ک: دریا.

۸. ش: دربارد; نش: بار آرد; نش: در رشته جان درها بسیار کشیده دل.

۹. مل: سلطان را. ۱۰. پا: جانم. ۱۱. آ: جایم.

۱۲. آ، مل: تدبیری; مج: توقیری. ۱۳. نک: قد.

۱۴. مج، مل: - و. ۱۵. مج: - و. ۱۶. مج: - و.

۱۷. مج: - و.

زان چشم گیر عبرت کاندلر خم دو محراب  
 با مردمان سرمست آبی است<sup>۱</sup> بی<sup>۲</sup> نمازی  
 ۱۷۶۰ زان زلف گیر پندی کاؤل شکسته دل شد<sup>۳</sup>  
 وانگاه کرد از حسن با<sup>۴</sup> ماه سرفرازی  
 رویش بسان<sup>۵</sup> روز است اما<sup>۶</sup> بر آن کناره  
 آشفته و<sup>۷</sup> سیاه است شبهاش از<sup>۸</sup> درازی  
 آن دم که صور قهرش نای عراق سازد  
 دستت نگیرد ای دل زلف بت طرازی  
 تا یک کلیچه زر روزی به دست آری  
 شبها چو روی گردون با دیده‌های<sup>۹</sup> بازی  
 امروز گیر عبرت زان پادشاه عادل<sup>۱۰</sup>  
 سلطان تخت غزنی محمود شاه غازی  
 ۱۷۶۵ کو چتر ماه سایش کو لشکر<sup>۱۱</sup> جهانگیر  
 کو تیغهای<sup>۱۲</sup> هندی کو مرکبان تازی  
 گر سرگشای گردی<sup>۱۳</sup> صندوق مرقدش را  
 در شک<sup>۱۴</sup> شوی و گویی محمودی<sup>۱۵</sup> یا ایازی  
 در بارگاه شاهی خدمت گزین کز امرش  
 موران کنند ماری<sup>۱۶</sup> جغدان کنند بازی  
 در سگنه قبولش زر خلاص گردی  
 گر نقد قلب خود را در نار<sup>۱۷</sup> غم گدازی

۱. آ: اینست. ۲. پا: بس. ۳. مل: شکسته گردد.  
 ۴. ک، ش: بر. ۵. آ، مل: نشان. ۶. پا، آ، مچ، ک، ش: از ما؛ نش: مطابق متن.  
 ۷. مچ: -و. ۸. پا: با. ۹. مل، مچ: دیده‌ها چه.  
 ۱۰. مل: عالم. ۱۱. آ: شکر. ۱۲. آ: نغمه‌های.  
 ۱۳. مل: سرگشاده گردد. ۱۴. پا: شکر. ۱۵. مل، مچ، ک، ش: محمود.  
 ۱۶. آ: موران کشتند باری. ۱۷. آ: بار.



بی واسطه کند حق هر صبح این خطابت  
 کای تشنه سوی ما آی وی<sup>۱</sup> مرده دل نمازی<sup>۲</sup>  
 ۱۷۷۰ زان<sup>۳</sup> روز کافتابت<sup>۴</sup> گردد سیاه غم خور<sup>۵</sup>  
 تا پیش هشت<sup>۶</sup> میدان بر عرش اسب تازی<sup>۷</sup>  
 گر مدح حق سرایی شبها چو بدر چاچی  
 اُطُروبهُ بقا را هر صبحدم نوازی  
 حمد خدای خوانی<sup>۸</sup> مقبول گون گردی  
 چون مدح شاه گویی<sup>۹</sup> بر عالمی بنازی<sup>۱۰</sup>  
 دارای هند کو راست کنیت ابوالمجاهد  
 سلطان محمّدهش خوان چون مرسل حجازی<sup>۱۱</sup>  
 گردد چو گل وجودت گر بخشش تو بینی<sup>۱۲</sup>  
 صد لک دهد به جودت گر سوی مال تازی<sup>۱۳</sup>  
 ۱۷۷۵ آن سر<sup>۱۴</sup> که یک سر مو<sup>۱۵</sup> از خطّ شه<sup>۱۶</sup> کشد سر  
 صد شاخ باد فرقش چون شانه‌های رازی<sup>۱۷</sup>  
 ای شاعر ار ندانی اِکفا<sup>۱۸</sup> ز نوع اِقوا<sup>۱۹</sup>  
 در<sup>۲۰</sup> دفتر مصادر هذا منم تو هدی<sup>۲۱</sup>

۱. مل: - وی؛ ک، ش: ما وی. ۲. مل، ک، ش: بمازی؛ مج: نمازی.  
 ۳. آ، مل: کان. ۴. مل: آفتابت؛ ک، ش، پا: کافتابش.  
 ۵. مج: خوار. ۶. مل: هفت؛ مج: هست. ۷. این بیت در حاشیه «پا» آمده است.  
 ۸. مل: حمد ورا بخوانی. ۹. مل: خوانی.  
 ۱۰. پا، آ، مج: - حمد ... بنازی؛ در «مل» بعد از «گردد چو گل ...» آمده است.  
 ۱۱. مج: مجازی. ۱۲. پا: بیند؛ مل: بخشش بینی؛ ک: جبهتش بینی؛ ش: جبهه‌اش بینی.  
 ۱۳. ک، ش: یازی؛ نش: مطابق متن. ۱۴. مج: - سر؛ آ، مل، ک، ش: تن.  
 ۱۵. مل: موی. ۱۶. ک، ش: تو. ۱۷. مج: شانه‌ها درازی.  
 ۱۸. مل: اکفی. ۱۹. پا، مج: اقوی؛ آ، مل: اقوی.  
 ۲۰. آ، مل: بر. ۲۱. آ: - منم تو هدی.



قصیده در بیان عدم قیام حسن مجازی و توجه به سوی معشوق  
حقیقی و گریز به مدح ممدوح

تا کی ای ماه شفق پرده پروین سازی  
شام را بر طرف روم پراز چین سازی  
خسروان را که به جان شیفته وصل تواند  
زان دو بیجاده تر<sup>۱</sup> لقمه شیرین سازی  
تا کی ای عاشق سرگشته به وهم خطشان<sup>۲</sup>  
از دو رخساره خود سفره زرین سازی  
زلف یار است<sup>۳</sup> یکی حلقه زده مار سیاه<sup>۴</sup> ۱۷۸۰  
چند پیوسته ز غم ابروی پرچین سازی<sup>۵</sup>  
لب یار است عقیقی به دو سی<sup>۶</sup> مروارید  
حقیقه<sup>۷</sup> دیده چرا در آگین سازی  
عین<sup>۸</sup> خوبان نبود در خم<sup>۹</sup> نون جز سر صاد<sup>۱۰</sup>  
الف قامت خود چند سر سین<sup>۱۱</sup> سازی  
غمزه دوست سنانی است به زهر آلوده  
دل خود را چه سبب خسته زوبین سازی  
کوزه باده سفالی است پراز<sup>۱۲</sup> آتش تر  
سینه خویش چرا مشرب غسلین<sup>۱۳</sup> سازی

۱. پا: - تر.

۲. مل: این عاشق سرگشته بود هم خطشان؛ ش: به وهم خط آن؛ نش: مطابق متن.

۳. پا: یاریست؛ آ: تاریست. ۴. مج: حلقه زده بر سر ماه؛ ک، ش: سیه.

۵. این بیت در «ک» و «ش» بعد از «عین خوبان...» آمده است. ۶. پا، آ، مج: سه.

۷. مل: حلقه. ۸. پا، آ، مج: عشق؛ مل، ک، ش: چشم (متن مطابق حاشیه «پا» می باشد).

۹. آ: غم. ۱۰. مج: جز مرصاد.

۱۱. مج، ک، ش: شین؛ نش: مطابق متن. ۱۲. ش: - از.

۱۳. پا: غمگین (حاشیه: غسلین)؛ مل: غسلین.

۱۷۸۵ شہسورای تو<sup>۱</sup> چون صبح یکی دم باشد  
 تا کی از زر طلا غاشیہ زین<sup>۲</sup> سازی  
 ملک داری تو چون مهر یکی روز<sup>۳</sup> بود  
 تہ بہ تہ چند سراپردہ رنگین سازی  
 جای آسایش و<sup>۴</sup> خفتن نتواند بودن  
 جز در آن خانہ کہ یک لحظہ بہ میتین<sup>۵</sup> سازی  
 زین ہمہ مال کہ داری بہ تو نانی ندهند  
 جز دو کرباس و یکی خشت کہ بالین سازی<sup>۶</sup>  
 بدر چاچی چہ کنی بزم خواقین جہان  
 مجلس آن بہ کہ در او<sup>۷</sup> مائدہ دین سازی  
 ۱۷۹۰ با ہمہ تلخی فکرت ز پی ہر خسرو  
 چند فرہاد صفت قصہ شیرین سازی  
 لیک سرسُبحہ<sup>۸</sup> اوراد ملائک گردد  
 مدحتی<sup>۹</sup> کز پی سلطان سلاطین سازی  
 جہد آن کن کہ ز خاک در گردون سایش  
 سرمہ مردمک چشم جہان بین سازی  
 آستان درش آن روز توانی بوسید  
 کہ قدمہای خود از تارک پروین سازی  
 ملک ای<sup>۱۰</sup> شاہ جہان<sup>۱۱</sup> باد کہ تا صبح نُشور  
 ہمچو خورشید بہ ہر روز نوآیین<sup>۱۲</sup> سازی

۱. پا: + کہ. ۲. مچ، ک: زرین. ۳. ک: روزہ.

۴. آ، مل، مچ: - و.

۵. آ: مسسن(؟)؛ مچ: مہ طین؛ ک، نش: بہ تمکین؛ ش: بہ پیشین؛ مل، نش: تہ طین.

۶. آ: - زین ہمہ ... بالین سازی؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «مل» بہ عکس است.

۷. آ: کہ درین. ۸. آ، مچ: حلقہ؛ مل: پنچہ. ۹. مل: مدحت.

۱۰. نک: - ای. ۱۱. ک، ش: چنان؛ نش: مطابق متن.

۱۲. پا، آ: تو آیین.

۶۹

## قصیده در بیان اوصاف معشوق و گریز به مدح ممدوح

۱۷۹۵ چند به گرد برگ گل حلقه<sup>۱</sup> مشک تر نهی  
 چند به<sup>۲</sup> آتش غم داغ بر این جگر نهی  
 اشک شفق مثال من زین دوستاره می رود  
 چند شب<sup>۳</sup> دراز را بر افق سحر نهی  
 از طبقات جزع من ریخت بسی عقیق تر  
 چند دوپاره لعل را بر زیر گهر<sup>۴</sup> نهی  
 لعل تو را نبات تر رسته چنانکه گویا  
 پاره<sup>۵</sup> مشک سوده را بر زیر شکر نهی  
 صورت حال خال تو هست ز روی امتحان  
 کز شب تیره نقطه ای بر ورق قمر نهی  
 ۱۸۰۰ زنگی خال روی تو مردم دیده من است  
 آب زیادتش<sup>۶</sup> شود روی به رویم ار نهی  
 هر سحری ز مهر تو نوع دگر فغان کنم<sup>۷</sup>  
 هر نفسی به رگم من قاعده دگر نهی  
 عربده جوی<sup>۸</sup> می پرست<sup>۹</sup> تیغ به دست<sup>۱۰</sup> سخت مست  
 آمده ای که سر برم، سر نبری<sup>۱۱</sup> و سر نهی

۱. پا: ز.

۲. آ: بر؛ مل، ک، ش: ز.

۳. مج: شبی.

۴. مل: شکر.

۵. پا: ورق قمر (حاشیه: بر زیر شکر).

۶. پا: زیاد بش (؟)؛ مل: زیاده تش؛ ک، ش: زیاده تر.

۷. پا: داغ دگر به دل نهم (حاشیه: فغان کنم).

۸. آ، مل، ک، ش: + و.

۹. مج، حاشیه پا: بت پرست. ۱۰. آ: تیغ کشیده؛ ک، ش: + و.

۱۱. پا: ببری.

مهر<sup>۱</sup> تو مهر می‌نهد بر دل بدر روشن است<sup>۲</sup>  
 اینکه<sup>۳</sup> بقا کجا دهد<sup>۴</sup> نقش که<sup>۵</sup> بر شرر نهی  
 پشت کجا کند<sup>۶</sup> فلک سوی تو گر تو روی خود  
 سوی جناب حضرت خسرو بحر و بر نهی  
 ۱۸۰۵ اول دین و شرع و ملک آخر کبریا و فتح  
 غایت جاه و علم اوست چارم دورش<sup>۷</sup> ار نهی<sup>۸</sup>  
 شاه محمد آن<sup>۹</sup> ولی عهد خلیفه زمان  
 آنکه<sup>۱۰</sup> کف و را لقب قَلْبُ پَر در نهی  
 حاکم طول و عرض ارض<sup>۱۱</sup> آنکه ز عدلش از جهان<sup>۱۲</sup>  
 ظلم سیاه‌خانه را رخت سفر به در نهی  
 وانکه<sup>۱۳</sup> ز خوان جود او پیش رسول آرزو  
 خشک و تر دو گون را سفره ماحضر نهی  
 وانکه نسیم<sup>۱۴</sup> خلق او چون<sup>۱۵</sup> به مشام جان رسد<sup>۱۶</sup>  
 عنبر گاو بحر را هم نفس بخر<sup>۱۷</sup> نهی  
 ۱۸۱۰ کشتی قالب تو را ز آب<sup>۱۸</sup> روان جدا کند<sup>۱۹</sup>  
 گریم<sup>۲۰</sup> بازگونه<sup>۲۱</sup> را<sup>۲۲</sup> بر لب خود دگر نهی  
 دست<sup>۲۳</sup> تو را چو گردن چنگ به زهد بشکند<sup>۲۴</sup>  
 گر تو<sup>۲۵</sup> بریشمین<sup>۲۶</sup> رسن بیش به پشت خر نهی

- |  |                                       |                               |
|--|---------------------------------------|-------------------------------|
| ۱. مج: قهر.  | ۲. مل: بدر روز و شب.                  | ۳. مل: بین که؛ مج، ک، ش: رنگ. |
| ۴. آ، مل: نهد.   | ۵. ش: چو.                             | ۶. پا، مل، ش: نهد.            |
| ۷. ش: دور.   | ۸. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است. |                               |
| ۹. آ: آن.  | ۱۰. پا: وانکه.                        | ۱۱. مج: عرض.                  |
| ۱۲. ک، ش: این زمان.                                      | ۱۳. ک، ش: آنکه.                       | ۱۴. ک، ش: شمیم.               |
| ۱۵. پا: گر.  | ۱۶. آ: رسید.                          | ۱۷. آ: سحر؛ مج: بخور.         |
| ۱۸. پا: زان.   | ۱۹. مل: کنند.                         | ۲۰. مج: + و؛ آ: گویم.         |
| ۲۱. آ، مج: باز گونه.                                     | ۲۲. مج: - را.                         | ۲۳. ک، ش: پشت.                |
| ۲۴. آ: برند و بشکند؛ مل: برند و بشکند؛ ک، ش: بزور بشکند. | ۲۵. آ: چه.                            |                               |
| ۲۶. پا: بریشم.   |                                       |                               |

ز اشک و<sup>۱</sup> رخ حسود او<sup>۲</sup> فرق کجا کند خرد  
 گر تو طویله‌های دُر<sup>۳</sup> بر سر طشت زر نهی  
 رایت فتح شاه شد نصب<sup>۴</sup> چنانکه پیش او  
 رفع حروف قاف را از حرکات جرّ نهی  
 ای شه آسمان بقا وی مه مشتری لقا  
 ای که سریر<sup>۵</sup> چرخ را زیر قدم چو خور<sup>۶</sup> نهی  
 ۱۸۱۵ روز و غا<sup>۷</sup> که از سر<sup>۸</sup> پرچم رایت ظفر  
 سلسله‌های عنبرین بر سر سه جوهر<sup>۹</sup> نهی  
 آیت احتشام را بر علم بقا کشی  
 رایت احترام را بر کتف ظفر نهی  
 گاو زمین دو ته<sup>۱۰</sup> شود پای چو بر زمین زنی<sup>۱۱</sup>  
 شیر فلک نهان شود سهم چو بر وتر<sup>۱۲</sup> نهی  
 سینه ماه شقّ شود تیر چو در کمان کشی<sup>۱۳</sup>  
 تیغ ز دست خور فتد دست چو بر سپر نهی  
 طفل مرادت ار خواهد<sup>۱۴</sup> قلب مراتب جهان  
 مادر خاک را مکان بر سر نه پدر نهی  
 ۱۸۲۰ قصر جلالت ار کند قصر<sup>۱۵</sup> مدار<sup>۱۶</sup> آسمان  
 مطلع آفتاب را بر خط<sup>۱۷</sup> باختتر نهی

- |   |                                       |                      |
|---|---------------------------------------|----------------------|
| ۱. مل: -و.  | ۲. مل: را.                            | ۳. آ: زر؛ مل: خور.   |
| ۴. مج: قَصَب.   | ۵. نش: حریر.                          | ۶. آ: خر.            |
| ۷. مج: وفا.   | ۸. مل: شرف.                           |                      |
| ۹. پا: چون قمر (حاشیه: سه جوهر)؛ آ: بر تبه چون مهر (؟)؛ مج: سه جوهر؛ ک، ش: بر رخ ماه و خور؛ نش: شاه خور؛ نک، نش: مطابق متن. |                                       | ۱۰. ک، ش: دو تا.     |
| ۱۱. مل: نهی.  | ۱۲. مج: بر بر نهی.                    | ۱۳. پا: بر کمان نهی. |
| ۱۴. مج، ک، ش: دهد.  | ۱۵. پا: کسر؛ آ: فر؛ مل: قصد؛ نک: قسر. |                      |
| ۱۶. پا: بدار.   | ۱۷. آ: سر.                            |                      |

رفعت کوه حلم تو بر سر عرش تیغ<sup>۱</sup> زد  
 شاید اگر مَجْرَه را در<sup>۲</sup> عوض کمر نهی  
 چون لب یار<sup>۳</sup> در دهان شاخ شکر شود روان<sup>۴</sup>  
 گر کف پای خویش را بر خس پی سپر<sup>۵</sup> نهی  
 بخت امامت من از تخت تو سرفراز شد  
 نام مرا چه گردد ار بنده تاجور نهی  
 آتش طبع من ببرد<sup>۶</sup> آب همه سخنوران  
 بر همه شاید ار مرا قدر رفیع تر نهی

۱. آ، ک، ش: قبه.

۲. پا: بر.

۳. آ: مار.

۴. مج: روان شود.

۵. پا: بر کف بی بصر (حاشیه: خس پی سپر).

۶. مج: برد.

## قطعه‌ها و قصاید کوتاه



در هجو ناصرالدین که هم‌عصر و با بدر مخالف  
و بسیار متکبر و لافزن بود، گفته

ناصرالدین که از غلّو<sup>۱</sup> علّو ۱۸۲۵  
گفت فائق<sup>۲</sup> منم ز جارالله  
نیک<sup>۴</sup> باشد اگر دلش رنجد  
زانکه نیک<sup>۶</sup> است آنکه<sup>۷</sup> در مجلس  
چون سلف<sup>۱۰</sup> را هیجا تواند کرد<sup>۱۱</sup>  
۱۸۳۰ بولهب در لهب از آن افتاد  
خاک بر فرق آنکه از سر جهل  
نسک<sup>۱۴</sup> در چشم آنکه نشناسد  
اُف<sup>۱۵</sup> بر آن راصدی<sup>۱۶</sup> که زیر حضيض  
مرقد خویش ساخت فرقد را  
فضل بر نیک می‌نهد<sup>۳</sup> بد را  
بدرگر<sup>۵</sup> گفت نیکی صد را  
گنده...س زن<sup>۸</sup> لقب نهد خود را<sup>۹</sup>  
خلفی کو نداند ابجد را  
که<sup>۱۲</sup> ز خود دید کم محمد را  
فرق نکند ز روی،<sup>۱۳</sup> عسجد را  
از مس سوخته زی‌رجد را  
رقمی داد بُعد ابعد را<sup>۱۷</sup>

۱. میج: + و. ۲. مل: قائم؛ میج: فارغ. ۳. مل: می‌نهم.  
۴. پا: + بد. ۵. آ، مل، میج: اگر. ۶. مل: نیکی؛ میج، نش: نیک نام.  
۷. ک: اینکه. ۸. پا: زان. ۹. ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» به عکس است.  
۱۰. در «مل» «گفت» به «کرد» تبدیل شده.  
۱۱. «روی» در «پا» مخدوش است؛ حاشیه‌ی پا: زرد وی.  
۱۲. آ، مل، ک، ش: سنگ؛ میج: سک، در «پا» ظاهراً «نسک» به «سنگ» تغییر یافته.  
۱۳. پا: مخدوش است (حاشیه: اُف)؛ نش: تف.  
۱۴. آ، مل، ک، ش: سنگ؛ میج: سک، در «پا» ظاهراً «نسک» به «سنگ» تغییر یافته.  
۱۵. پا: مخدوش است (حاشیه: اُف)؛ نش: تف.  
۱۶. مل: حاسدی.  
۱۷. میج: - اُف بر آن ... ابعد را.

|   |   |      |
|---|---|------|
| روشن است این مباحثه <sup>۲</sup> بدر را | گر به خورشید <sup>۱</sup> لاف زد خفّاش                    |      |
| تیره نکند رخ زمرد را                    | کآبگینه <sup>۳</sup> به آب کینه خویش                      | ۱۸۳۵ |
| آن سزا مملکت <sup>۴</sup> مخلّد را      | خاصه در بزم پادشاه جهان                                   |      |
| بر سر اوج مهر مسند را <sup>۷</sup>      | وانکه <sup>۵</sup> چون صبح می کند <sup>۶</sup> هر دم      |      |
| قهر او <sup>۸</sup> خنجر مُهّند را      | وانکه بر فرق آفتاب زند                                    |      |
| طی کند دفتر مسود را                     | پیروی امرش <sup>۹</sup> از فلک هر صبح                     |      |
| ورق زرد <sup>۱۰</sup> نسه مجلد را       | سر کلکش چو مه دوپاره کند                                  | ۱۸۴۰ |
| هندوی پیر و ترک امرد را                 | تا به روز و <sup>۱۱</sup> به شب مشابّهت <sup>۱۲</sup> است |      |
| لاله تر نهد لقب خدّ را <sup>۱۳</sup>    | تا که شاعر به زیر سنبل زلف                                |      |
| بر قد شه قبای سرمد را                   | باد خیاط چرخ <sup>۱۴</sup> دوزنده                         |      |



### در بیان اوصاف ممدوح و تعریف خامه

ای محمّد فرو<sup>۱۵</sup> حیدردل و<sup>۱۶</sup> عبّاس شکوه  
 آبتین<sup>۱۷</sup> آب و<sup>۱۸</sup> مؤیدید و<sup>۱۹</sup> جمشید<sup>۲۰</sup> الو  
 ۱۸۴۵ ای ز حکم تو برافزوده همه شرع رسول  
 وی ز عدل تو برآسوده همه خلق خدا

۱. میج: خور. ۲. پا: این که مباحثه (؟)؛ آ: مناخسته؛ ک، ش: معامله.  
 ۳. آ، میج، مل، ک، ش: آبگینه. ۴. مل: مملکت. ۵. ک، ش: آنکه.  
 ۶. میج: می زند؛ ک، ش: می نهد. ۷. این بیت در حاشیة «پا» آمده است.  
 ۸. در نسخه «پا» مخدوش است، ظاهراً «قهر» خط خورده و «او» به «قضا» تبدیل شده (حاشیه: قهر او).  
 ۹. پا: بروی زمزش (؟)؛ آ، ک، ش: پیرو امرش؛ نک، نش: نیّر امرش. ۱۰. نش: جلد.  
 ۱۱. مل: - و. ۱۲. آ، مل، ک، ش: مناسبت. ۱۳. آ: خود را.  
 ۱۴. آ، مل، ک، ش: دهر. ۱۵. آ: - و. ۱۶. آ: - و.  
 ۱۷. آ: آستین. ۱۸. مل، آ، ک، ش: - و. ۱۹. مل، آ، ک: - و.  
 ۲۰. مل: گرشاسب.

پنج دریا که در او سبز نهنگی باشد  
 کف و<sup>۱</sup> شمشیر به آب<sup>۲</sup> تو<sup>۳</sup> بود روز و غا<sup>۴</sup>  
 زر<sup>۵</sup> شد از ابر<sup>۶</sup> کف تو عوض دُر<sup>۷</sup> باران  
 باز مانده است از آن روی دهان دریا  
 خامه<sup>۸</sup> صاحب<sup>۹</sup> دیوان تو در نظم امور  
 شب به روز آر هلالی شده انگشت‌نما  
 گرد برگرد یکی زنگی زربفت سلب  
 رومیان سرب به سر آورده همه ماه قفا  
 ۱۸۵۰ زردماری است سیه سر که چو در کف آید<sup>۹</sup>  
 بر رخ ماه<sup>۱۰</sup> فشانند ز دهن مورچه‌ها  
 باد تا چرخ کند از سپر ماه کمان  
 نعل یکران تو تاج سر خاقان خطا  
 روشن است اینک<sup>۱۱</sup> چو خورشید نگردد تیره  
 آفتاب فلک<sup>۱۲</sup> ملک تو<sup>۱۳</sup> تا روز قضا<sup>۱۴</sup>



### در تعریف لوا و توصیف عطا و دیگر اوصاف لانتهاى ممدوح

ای قامت لوای تو را سدره متتها  
 بر چرخ کبریای تو گردون کم<sup>۱۵</sup> از سُها

- |              |   |
|--------------|---|
| ۱. معج: - و. | ۲. مل: تو آبی؛ معج: - بآب؛ ک، ش: پرآب.      |
| ۳. مل: که.   | ۴. ترتیب دو بیت اخیر در «مل» به عکس است.    |
| ۵. ک، ش: در. | ۶. آ، مل، معج: زر شده ز ابر؛ نش: مطابق متن. |
| ۷. ک، ش: نم. | ۸. مل: حاجب.                                |
| ۱۰. مل: روز. | ۹. آ: آمد؛ مل: آرند.                        |
| ۱۳. مل: ملک. | ۱۱. مل: آنکه.                               |
|              | ۱۲. معج: + و.                               |
|              | ۱۴. ک، ش: جزا.                              |
|              | ۱۵. پا: - کم.                               |

یک دانه در لفظ تو را غبن فاحش است  
 ۱۸۵۵ گرز مشتری به نقد دو عالم کند بها  
 حرز عزیمت ار سوی گردون دمی، رود<sup>۱</sup>  
 ماهی چرخ بر خط محور چو اژدها  
 ز انساب توست گوهر بهرام را شرف  
 ز القاب توست منیر اسلام را بها<sup>۲</sup>  
 خنگی<sup>۳</sup> است مر تو را که ز شرقش چوها کنی<sup>۴</sup>  
 در غربت<sup>۵</sup> آورد نرسیده الف به ها  
 ملک بقات را چو ازل نیست انقلاب  
 بحر عطات را چو ابد نیست انتها  
 دعوی مثل کرد عدو مثل آینه  
 از بسند آهنین<sup>۶</sup> نتواند شدن رها<sup>۷</sup>  
 ۱۸۶۰ آن مالها<sup>۸</sup> که خصم ز دیوان رزق خویش<sup>۹</sup>  
 در سالها گرفت علیها و مالها<sup>۱۰</sup>  
 طبخ ملک دشمن باآز را بدید<sup>۱۱</sup>  
 چون از ناشتا ز سر خوان اشتها  
 بعد از هزار سال به بام زحل رسد  
 گر پاسبان ز<sup>۱۲</sup> قصر تو خستی کند رها<sup>۱۳</sup>

۱. آ: رود دمی؛ مج: همی رود؛ ک: دمی دود.

۲. ترتیب این بیت و بیت قبل در «آ» به عکس است.

۳. پا: گر خنگ خویش را تو ز مشرق رها کنی؛ مج: رها کنی.

۴. آ: تا غربت؛ ک، ش: در مغرب.

۵. آ: نالها.

۶. پا، مل: جدا.

۷. مج: آهنی.

۸. پا، مل: جدا.

۹. حاشیه پا: خورد.

۱۰. پا: دشمن بیباک را براند؛ آ: بی آزر را ندید؛ مج: بی آزر را بدید؛ ک: طبخ هلك دشمن پرآز را بدید؛ نک، نش:

۱۱. آ: تا غربت؛ ک، ش: در مغرب.

۱۲. آ: نالها.

۱۳. پا، مل: جدا.

مطابق متن.

حاسد برای مقطع این قطعه<sup>۱</sup> سر نهاد  
 زین خوبتر نیفتد<sup>۲</sup> مقطع شهنشها



### در تعریف ممدوح و دوده چراغ او

سلطان چار بالش و<sup>۳</sup> شش گوشه<sup>۴</sup> سپهر  
 ای سایه‌ای ز چتر سیاه تو آفتاب  
 ۱۸۶۵ از دوده چراغ تو یک ذره هفت شمع  
 از<sup>۵</sup> بحر پنج شاخ تو نه چرخ<sup>۶</sup> یک<sup>۷</sup> حباب  
 عالم ز جام عدل تو نوعی شده است مست  
 کان مست را به عمر<sup>۸</sup> نبیند کسی<sup>۹</sup> خراب<sup>۱۰</sup>  
 خاک جزیره در دهن بحر تلخ باد  
 گر از کف یم<sup>۱۱</sup> تو کند شور و اضطراب<sup>۱۲</sup>  
 تدبیر اهتمام<sup>۱۳</sup> مثال تو امر کرد  
 تا تشنه را زلال دهد لَمْعَةُ سراب<sup>۱۴</sup>  
 تأثیر<sup>۱۵</sup> انتقام جلال تو جبر<sup>۱۶</sup> کرد  
 تا زعفران غم آرد و شادی برد شراب<sup>۱۷</sup>

- |   |                |                   |
|---|----------------|-------------------|
| ۱. پا: قطع.   | ۲. آ: که دید.  | ۳. مل، ک، ش: - و. |
| ۴. مل، نک، نش: روزه.  | ۵. آ، ش: وز.   | ۶. پا: بحر.       |
| ۷. آ، مل، مج: چون.  | ۸. آ: غمزه.    | ۹. مج: کس.        |
| ۱۰. پا: - عالم ز جام ... کسی خراب.  |                |                   |
| ۱۱. مج، ک، ش: یم کف؛ آ: کرد هر از یم (؟).                                   |                |                   |
| ۱۲. پا: شور و انقلاب؛ مج: شور اضطراب.                                       | ۱۳. مل: + و.   |                   |
| ۱۴. پا: - تدبیر اهتمام ... لَمْعَةُ سراب.                                   | ۱۵. پا: تدبیر. |                   |
| ۱۶. آ، مل: خیز؛ مج: حلال تو حکم؛ در «پا» ظاهراً «جبر» به «امر» تغییر یافته. |                |                   |
| ۱۷. مل: سراب؛ مج: شادی کرد اب (؟)؛ نش: برد سُداب.                           |                |                   |

۱۸۷۰ در قصر<sup>۱</sup> بهر فرق غلامت ز<sup>۲</sup> مهر خویش  
 در کارگاه خویش قَصَبِ باف ماهتاب<sup>۳</sup>  
 شاهها دو حاجبند که پیوسته کرده‌اند  
 ترکان مست را خم محراب جای خواب  
 ناراستی که آن دو سیه‌روی می‌کنند<sup>۴</sup>  
 بر مردمی که نور بصر را دهند آب  
 داد فسادشان ندهد هیچ قاضی  
 الا زبان خنجر سلطان کامیاب



#### قطعه هذا در چیستان ابر است

پیر<sup>۵</sup> گل‌کار ترش‌روی که گریان گریان  
 روز و شب تنها از ساحل دریا<sup>۶</sup> کشد آب<sup>۷</sup>  
 ۱۸۷۵ آنکه گر<sup>۸</sup> عکس شود قوت حرام است به شرع  
 وانکه گر رقص کند صوت دف آید<sup>۹</sup> ز<sup>۱۰</sup> رباب  
 طشت زر بر رخ خود پرده عودی بندد<sup>۱۱</sup>  
 مردمک‌وار اگر<sup>۱۲</sup> از شبه بارد می‌ناب<sup>۱۳</sup>  
 چون خط دوست کشد بر ورق مه پرده  
 چون سر زلف نهد بر رخ خورشید نقاب

۱. نک، نش: مصر.  
 ۲. پا: بحر فرق غلام تو؛ آ، مل: غلام تو.  
 ۳. مل: آفتاب؛ ک: خیش قَصَبِ بافت ماهتاب.  
 ۴. مل: می‌کند.  
 ۵. مج: ابر؛ نش: پیل.  
 ۶. مل: - از ساحل دریا.  
 ۷. پا: - پیر... آب.  
 ۸. پا: ار.  
 ۹. آ، مج: آرد.  
 ۱۰. پا: به.  
 ۱۱. مج: بر رخ عودی خود پرده بندد (؟).  
 ۱۲. آ، مل، مج: که گر؛ پا: گر.  
 ۱۳. پا: یک شبه رومی باب؛ ک: در ناب؛ نک، نش: مطابق متن.

بیر دزنده که بر شیر فلک آرد روی<sup>۱</sup>  
دیو غرنده که از جنبش او جست شهاب  
عالم<sup>۲</sup> خرد<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> بزرگ آب از او می‌یابند<sup>۵</sup>  
او هم از گریه پر ساخته خود را بی‌آب  
۱۸۸۰ پیل مست سیه تیغ‌زن سلطان است  
که<sup>۶</sup> به یک حمله جهان را کند از اشک<sup>۷</sup> خراب



قصیده در بیان ترک تعلقات دنیا و متوجه شدن به سوی عقبا و طلوع  
و غروب خورشید و برآمدن و رفتن روز و شب و  
گریز به مدح ممدوح

ای مرغ صبح بال برافشان<sup>۸</sup> که جان گداخت  
کز چنگ ناله باز رهد دل به یک نواخت<sup>۹</sup>  
بر رخ چو دف طپانچه احوادث کی خورد  
آن کز نوا قفا زد و با چنگ غم بساخت<sup>۱۰</sup>  
طی کن بساط تیره که با<sup>۱۱</sup> نوعروس صبح<sup>۱۲</sup>  
هر زر که داشت شب<sup>۱۳</sup> همه در راه مهر باخت  
از آه آتشین سحر بگر چرخ را  
هر عقد عنبرینه که بودش همه<sup>۱۴</sup> گداخت

۱. ک: رو. ۲. آ: عالمی. ۳. پا: خورد.  
۴. پا: - و. ۵. در «پا» مخدوش است: (ظاهراً زو می‌یابند).  
۶. مع: کو. ۷. ک، ش: یشک. ۸. ک، ش: بال و پر افشان.  
۹. پا: ناله رهد دل تنگ را نواخت (حاشیه پا: مطابق متن).  
۱۰. ک، ش: آن کو نوای درد زد و چنگ غم نواخت: نش: مطابق متن.  
۱۱. ک، ش: از. ۱۲. آ، مل: مهر. ۱۳. آ: او.  
۱۴. پا، مع: سحر (حاشیه پا: همه).

۱۸۸۵ سلطان یکسواریه چین هم به جنگ زنگ  
 بر نقره‌خنگ نیزه زرین گرفته تاخت<sup>۱</sup>  
 جیش حبش به گتم عدم منهزم شدند<sup>۲</sup>  
 آن دم که آسمان علم روم<sup>۳</sup> برفراخت  
 صبح از پی جنیبت خاص شهشهی  
 این سبزخنگ را ز زر سرخ ساخت ساخت  
 سلطان شرق و غرب که هر سالش<sup>۴</sup> آورند  
 از حضرت امام زمان خلعت<sup>۵</sup> نواخت  
 غم روی درکشید چو جام طرب گرفت  
 ظلم از جهان گریخت چو شمشیر عدل آخت  
 ۱۸۹۰ دوشینه مرگ بر سر بالین خصم رفت  
 نوعیش خسته یافت<sup>۶</sup> که کس را نمی شناخت<sup>۷</sup>



### قطعه هذا در بیان مدح ممدوح

تو آن شاهی که کلکت بر رخ ماه  
 ز قعر پنج دریا عنبر انداخت  
 به روز عید تیر شهریاری  
 به یزدان گر کسی زین بهتر<sup>۸</sup> انداخت  
 به غیرت<sup>۹</sup> چون کمان را برکشیدی  
 ز سهمت کرکس گردون<sup>۱۰</sup> پر انداخت  
 چنان بشکست تیرت هر کدو را<sup>۱۱</sup>  
 که ذره ذره در<sup>۱۲</sup> روی خور انداخت

۱. مع: باخت. ۲. مع، ک، ش: شده. ۳. مع: نور.  
 ۴. مل: سایش. ۵. مل: + و. ۶. مع، ک، ش: دید.  
 ۷. ترتیب این بیت و بیت قبل در «ک» و «ش» به عکس است.  
 ۸. پا: گرکشی زین شهپر؛ ظاهراً «بهتر» به «شهپر» تغییر یافته. ۹. ک، ش: عزت.  
 ۱۰. مل: زرین. ۱۱. پا: عدو را؛ مل: از تیرت کدو را؛ ک، نش: مرکدو را.  
 ۱۲. ک، ش: بر.



|   |  |
|---|--|
| <p>۱۸۹۵ در آن<sup>۱</sup> میدان<sup>۲</sup> مردی بار دیگر<br/>         کدوی زرنگار<sup>۴</sup> صبحدم را<br/>         چنان از هیبت<sup>۶</sup> گردون بلرزید<br/>         اگر شمشیر شه خود نیست صوفی<br/>         سواد چشم خصمت زنگی<sup>۹</sup> دان<br/>         در اطراف جهان معمار<sup>۱۱</sup> جودت<sup>۱۲</sup><br/>         ز مدحت در دهان اهل معنی</p> | <p>چو عزمت خواست تیر<sup>۳</sup> دیگر انداخت<br/>         فلک از بام میناگون در انداخت<sup>۵</sup><br/>         که بهرام از کف خود خنجر انداخت<br/>         به رزم آخر<sup>۷</sup> چرا<sup>۸</sup> چندین سر انداخت<br/>         که مروارید بر<sup>۱۰</sup> طشت زر انداخت<br/>         بنای نامرادی را برانداخت<sup>۱۳</sup><br/>         زیان بدر چاچی<sup>۱۴</sup> شکر انداخت</p> |
|---|--|



در تعریف خود

ای راننده بر زبان مبارک هزار بار  
 کامروز همچو فخر زمان در جهان کجاست  
 مثلش زمین ندارد و<sup>۱۵</sup> بر روی آسمان  
 جز<sup>۱۶</sup> در شب<sup>۱۷</sup> چهارده او را<sup>۱۸</sup> نشان کجاست  
 بدر است و<sup>۱۹</sup> باز در خور بدر است<sup>۲۰</sup> صدهزار  
 کاندر زمان چو او به زبان درفشان<sup>۲۱</sup> کجاست  
 چون بحر کامل است و<sup>۲۲</sup> ز<sup>۲۳</sup> هر فن به جوی فضل<sup>۲۴</sup>  
 از لفظ<sup>۲۵</sup> او لطیف‌تر آب روان کجاست

- |   |                       |   |
|---|-----------------------|---|
| ۱. آ: این.                                | ۲. مل: + که؛ مج: + ز. | ۳. مج: تیری.                                  |
| ۴. مج: زرنگاری.                           | ۵. مل، ک: برانداخت.   | ۶. مل، مج، ک: هیبت.                           |
| ۷. مل، ک، ش: اندر.                        | ۸. مج: - چرا.         | ۹. آ: خصمت را یکی.                            |
| ۱۰. آ، مل، مج: در.                        | ۱۱. آ: معمور.         | ۱۲. مج: جود است.                              |
| ۱۳. مج: در انداخت.                        | ۱۴. حاشیهٔ پا: شاشی.  | ۱۵. پا: - و.                                  |
| ۱۶. آ: تا.                                | ۱۷. مل: شبی.          | ۱۸. مل: - را.                                 |
| ۱۹. ک، ش: - و.                            | ۲۰. مل: بدره است.     | ۲۱. در «پا» «فشان» مخدوش است (حاشیه: درفشان). |
| ۲۲. ک، ش: به.                             | ۲۳. مل: بجوی فیض.     | ۲۴. مل، مج، ک، ش: - و.                        |
| ۲۵. آ: لطف؛ در پا «ازلفظ» خوانده نمی‌شود. |                       |   |

در اہتمام شرع محمد بہ غیر او<sup>۱</sup>  
 مفتیٰ با صلابت<sup>۲</sup> حیدربیان<sup>۳</sup> کجاست<sup>۴</sup>  
 جزوی کہ بیگمان کمان<sup>۵</sup> بگذرد بہ<sup>۶</sup> صبح  
 تیر دعاش بر سپر<sup>۷</sup> آسمان کجاست  
 جزوی کہ با محاسن خود خاک این جناب  
 در ہر صباح و شام بروید بہ جان کجاست<sup>۸</sup>  
 جزوی کہ فخر نام وی از خاک این در است<sup>۹</sup>  
 یک نکتہ دان<sup>۱۰</sup> دین طلب<sup>۱۱</sup> شرع دان کجاست  
 ۱۹۱۰ آن را کہ پادشاہ خطابش<sup>۱۲</sup> چنین کند<sup>۱۳</sup>  
 شک<sup>۱۴</sup> باشد از ز خویش نپرسد<sup>۱۵</sup> کہ جان کجاست



### قطعة ہذا در بیان خواندن پادشاہ بدر را برای طعام و

#### عذر او از بیماری

بندہ را شاہ بر سر خوان خواند<sup>۱۶</sup>      آنکہ اصلش ز نسل جمشید است  
 گفتمش کاحتمای<sup>۱۷</sup> بیماری است<sup>۱۸</sup>      گفت در صحت<sup>۱۹</sup> تو امید است  
 قرص ما<sup>۲۰</sup> خور کہ بہ شوی روزی<sup>۲۱</sup>      بدر فربہ ز قرص خورشید است

۱. آ: بغیر محمد او.      ۲. ش: + و.  
 ۳. مل، مج: زیان؛ نش: توان.  
 ۴. این بیت در «پا» بعد از «جزوی کہ بیگمان...» و در «مل» بعد از «جزوی کہ با محاسن...» آمده است.  
 ۵. پا، ش: بیگمان گمان؛ نش: مطابق متن.  
 ۶. مج: ز؛ حاشیہ پا: چو.  
 ۷. در «پا» ظاہراً «بر» بہ «از» تغییر یافته.  
 ۸. پا، مج: - جزوی کہ با... کجاست.  
 ۹. آ: خاک این نداشت.      ۱۰. مل: + و؛ آ: یک ملک دان؛ مج: ملک ران و؛ ک، ش: نکتہ فہم و.  
 ۱۱. مل، ک، ش: + و.  
 ۱۲. مل: خطابی.  
 ۱۳. پا: چنان.  
 ۱۴. مج، ک، ش: سگ.      ۱۵. مل، مج، ک، ش: پرسد.  
 ۱۶. آ: شاہ خواند و بر سر خواند؛ مل: شاہ خواند بر سر خواند؛ مج: شاہ خوان بر سر خوان؛ ک: خواست.  
 ۱۷. ک، آ، ش: احتمای؛ مل: کاهتمای؛ مج: کاحتمال.  
 ۱۸. مل: بیمار است.  
 ۱۹. مج: صحبت.      ۲۰. مج: با.  
 ۲۱. آ، مج، ک، ش: آری.



در بیان مدح ممدوح

|  |  |
|--|--|
| سایه حَقّ <sup>۱</sup> ای <sup>۲</sup> که شاه اختران           | بندۀ رای تو گشت <sup>۳</sup> و <sup>۴</sup> درخور است <sup>۵</sup> |
| چرخ اگر <sup>۶</sup> از تخت <sup>۷</sup> تو در تاب شد          | بحر هم از دست تو کف بر سر است                                      |
| دست آن بحری که در گرد مصاف                                     | قطره آبی مدامش در بر است   |
| تخت آن چرخ‌ی که در یک برج او                                   | نه فلک کمتر ز جرم اختر است   |
| زیورش القاب <sup>۸</sup> سلطانی <sup>۹</sup> توست <sup>۹</sup> | هر کجا در مصر جامع منبر است  |
| جید او در زیر بار جود توست                                     | هر کجا گردنکشی در کشور است <sup>۱۰</sup>                           |
| نه محیط چرخ با آن چشمه‌ها <sup>۱۱</sup>                        | آتش تیغ تو را خاکستر است   |



در تعریف معشوق و مطرب

|  |  |
|--|--|
| ای که در <sup>۱۲</sup> نغمه‌های ابریشم                           | سرد ده فندقت <sup>۱۳</sup> هلال‌نماست                            |
| اصل پرده بجز ده و دو <sup>۱۴</sup> نیست                          | راست و مایه و <sup>۱۵</sup> مخالف راست                           |
| از عراق و حسینی و <sup>۱۶</sup> عشاق                             | بوسلیک و <sup>۱۷</sup> مخالفک <sup>۱۸</sup> بنواست <sup>۱۹</sup> |
| تو <sup>۲۰</sup> نهانند در <sup>۲۱</sup> صفاهان <sup>۲۲</sup> زن | وز <sup>۲۳</sup> رهاوی حساب خود کن راست                          |

۱. مل، ک، ش: حقی. ۲. پا: آن؛ مل، ک، ش: - ای. ۳. مل: گشتن. ۴. مل: - و. ۵. مل: تو گشتن در خور است. ۶. ک، ش: گر. ۷. مج: دست. ۸. مج: عقد. ۹. آ: سست (؟)؛ مل، ش: بس است؛ مج: تست؛ نش: مطابق متن. ۱۰. پا: - جید... کشور است. ۱۱. آ، مل، مج، ش: چشمها. ۱۲. مل، مج: بر. ۱۳. مل: فندق. ۱۴. در نسخه «پا» ظاهراً «ده و دو» به «دو و ده» تغییر یافته. ۱۵. مج: - و؛ پا: او («او» بالای سطر اضافه شده). ۱۶. پا: - و. ۱۷. پا: - و. ۱۸. آ، مل: مخالفت. ۱۹. نک: بوسلیک است و زیر هم بنواخت. ۲۰. مج: در. ۲۱. پا: بر. ۲۲. آ: سپاهان؛ ک: خراسان؛ نک: مطابق متن. ۲۳. مل: در.

۱۹۲۵ سلک<sup>۱</sup> این نظم گرچه شیرین است زیورش خاک پای خسرو ماست

## ۱۲

## در مدح و فخر خود گفته

بر فرق ماه دامن سبز<sup>۳</sup> ردای ماست  
 آن جام زر که بر سر طاس<sup>۵</sup> زمرد است  
 نه قلعه<sup>۷</sup> مدور قلعی<sup>۸</sup> نهاد چرخ  
 چرخ برین که عرش مجید است نام او  
 آن مشتری که نقد بقا راست مشتری  
 در صف آن نبرد که مردان خوردند درد<sup>۱۱</sup>  
 نه سقف پر جلاجل مینا<sup>۱۲</sup> نمای گون<sup>۱۳</sup>  
 در شاهراه شرع که پایان پدید<sup>۱۵</sup> نیست  
 آن هندوی سیاه که مه در کنار اوست  
 [گفتم ز چشم ما مرو ای آب دیده بیش  
 وان در آبدار که بر طشت زر نهاد<sup>۲۰</sup>  
 هر ناوک بلا که کمان قضا گشاد  
 چاچی که لفظ<sup>۲۲</sup> او شکر افشان تر از من است<sup>۲۳</sup>

۱۹۳۰  
 ۱۹۳۵

در جیب صبح تکمه<sup>۴</sup> زرد قبای ماست  
 در گرد هفت<sup>۶</sup> دایره گردان برای ماست  
 سندان حلقه<sup>۷</sup> در خلوت سرای ماست  
 دندان<sup>۸</sup> کلید در کبریای ماست  
 فراش خاکپاش<sup>۹</sup> فضای فنای<sup>۱۰</sup> ماست  
 شکل هلال، نعل سم بادپای ماست  
 بر<sup>۱۴</sup> گردن جمازه نصرت درای ماست  
 تیر<sup>۱۶</sup> کمان چرخ، سنان<sup>۱۷</sup> عصای ماست  
 زلف<sup>۱۸</sup> عذار شاهد زهره لقای ماست  
 گفتا خیال بین لب دریا چه جای ماست<sup>۱۹</sup>  
 عین<sup>۲۱</sup> سرشک دیده درینامی ماست  
 سهمش به سوی سینه غم آزمای ماست  
 در باغ مدح طوطی نغمه سرای ماست

۱. مج: صلک. ۲. آ، مج: اگر. ۳. ک، ش: سبزی؛ نک: + از.  
 ۴. ک: زرین؛ نک: زر از. ۵. پا: جام؛ ک: طاق. ۶. مل: در هفت گرد.  
 ۷. نش: حلقه. ۸. مج: قلعی. ۹. ش: خاکپای؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۰. پا، مج: حریم فضای (حاشیه پا: فضای فنای).  
 ۱۱. آ: دست؛ مل، مج: مردان حق زدند؛ ک، ش: تیغ؛ نش: «مردان خوردند تیغ» و مطابق متن.  
 ۱۲. ک: بینا؛ نک: مطابق متن. ۱۳. ش: چرخ؛ نش: مطابق متن. ۱۴. مل: در.  
 ۱۵. مل، ک، ش: پذیر. ۱۶. مل: + و. ۱۷. مل: + و.  
 ۱۸. آ، مل، مج: + و.  
 ۱۹. این بیت فقط در «ک» و «ش» آمده است و در «ش» بعد از بیت «هر ناوک...» جای دارد.  
 ۲۰. ک، ش: نمود. ۲۱. مل: عیسی.  
 ۲۲. ش: نظم.  
 ۲۳. مل: از بیست؛ مج، نش: از می است؛ نش: نی است.



## در تعریف ممدوح

[سلطان شرق و غرب شهنشاہ بحر و بر  
 ای آنکه از جمال تو عالم مزین است  
 ۱۹۴۰ ای روشن است بر همه عالم چو آفتاب  
 کامروز آفتاب ز رای تو روشن است  
 قوسی ز حلقه در خلوت سرای تو  
 حاوی هفت قلعه این سبزگلشن است<sup>۱</sup>  
 در پیش گلشن طرب آباد بزم تو  
 بستان هشت باب نمودار گلخن است  
 هرچند دشمن تو قلم‌وار سرکش است<sup>۲</sup>  
 شمشیر تو چو زلف نگاران سرافکن است  
 هرچند آب تیغ<sup>۳</sup> سر<sup>۴</sup> کوه را گذاشت<sup>۵</sup>  
 خصم سیاه روی تو را تا<sup>۶</sup> به گردن است  
 ۱۹۴۵ من گرچه تلخکام‌تر از ساغر می‌ام  
 الفاظ درفشانم<sup>۷</sup> شیرین‌تر از من است  
 ایوان بارگاه جلال تو را فلک  
 پیروزه<sup>۸</sup> عنکبوت زوایای روزن است  
 باد<sup>۹</sup> از<sup>۱۰</sup> قفا کشیده زبانش بنفشه‌وار<sup>۱۱</sup>  
 آن کس که ده زبان به خلافت<sup>۱۲</sup> چو سوسن است

۲. مل: سزاکشت؛ مج: سرکشت است.

۱. سه بیت اخیر فقط در «ک» و «ش» آمده است.

۳. آ: + ز؛ ک، ش: + تو.

۴. مج: از.

۵. آ، مل، ک: گذشت؛ مج: درگذشت؛ نش: گداخت.

۶. در نسخه «پا» به جای «تا» ظاهراً به اشتباه کلمه دیگری نوشته شده و خط خورده است.

۹. ک: بادا.

۸. پا: پرده ز.

۷. آ: تر زبانه.

۱۲. ک، ش: خلافتش.

۱۱. مل: بنقطه‌وار.

۱۰. ک: - از.



## در بیان مدح ممدوح

۱۹۵۰ جم<sup>۱</sup> بهرام اصل<sup>۲</sup> حاکم ملک  
 آفتابی که پنج ماه نوش  
 آسمانی که چار ماه نوش<sup>۴</sup>  
 آتش افروز قـطرهٔ آبی  
 مشتری را به<sup>۷</sup> آسمان جلال  
 سورهٔ فتح<sup>۸</sup> مصحف<sup>۹</sup> اقبال  
 سلطنت هرکجا که بزم آراست  
 ای که بهرام چرخ چاکر توست  
 سوی پروین برند ساغر توست<sup>۳</sup>  
 بر حبش<sup>۵</sup> می کشند<sup>۶</sup> اشقر توست  
 که دل خصم سوخت خنجر توست  
 نور خورشید ظلّ افسر توست  
 آیت رایت مظفر توست<sup>۱۰</sup>  
 ساغر آفتاب درخور توست



## در خوش‌بیانی و گیتی‌ستانی و بلندمکانی ظلّ سبحانی

۱۹۵۵ ای گوهر بیانت<sup>۱۱</sup> پیرایهٔ ظرافت  
 وی خاک آستانت سرمایهٔ لطافت  
 فرق جلال قدرت مویی کم از نبوت<sup>۱۲</sup>  
 قدر<sup>۱۳</sup> کمال جاهت یک سر بر<sup>۱۴</sup> از خلافت<sup>۱۵</sup>  
 تو سرو باغ ملکی سرسبز ز آب حرمت<sup>۱۶</sup>  
 بیدین بود که جوید کس در جهان خلافت

۱. آ: جرم؛ مل: + و. ۲. مل: + و.

۳. در نسخهٔ «پا» مصرع دوم در حاشیه اضافه شده؛ در متن به اشتباه مصرع دوم بیت بعد آمده.

۴. پا: - آسمانی... نوش.

۵. پا: برحش؛ مل: پرخپش («پرخپش» خط خوردگی دارد)؛ ک، ش: بر زمین؛ نک، نش: مطابق متن.

۶. پا: می‌کنند؛ مج: می‌کند. ۷. ک، ش: بر. ۸. مج، ک، ش: + و.

۹. پا، آ: افسر اقبال (حاشیهٔ پا: مصحف).

۱۰. مصراعهای دوم دو بیت اخیر در «پا» و «مل» جابجاست.

۱۱. مل: هوایت. ۱۲. مج: قهر؛ ک، ش: قد.

۱۳. پا: ناخواناست، ظاهراً «تر»؛ ک، ش، مج: پر. ۱۴. مج: نظافت.

۱۵. آ: جویت؛ نش: حزمت. ۱۶.

فردوس هشت در را در جشن<sup>۱</sup> تو گشادند  
 در چشم همت آمد<sup>۲</sup> طوبی کم<sup>۳</sup> از خلافت<sup>۴</sup>  
 طبّاخ همت را خشک و<sup>۵</sup> تر دو عالم  
 باشد یکی نواله در<sup>۶</sup> سفره ضیافت  
 رویین تن زمانه بر هفت خوان رستم<sup>۷</sup> ۱۹۶۰  
 چوین شود<sup>۸</sup> چو بهرام از هیبت<sup>۹</sup> مصافت  
 حقّا که نه پدر را در شش جهت نزاده<sup>۱۰</sup>  
 چون تو کسی به عالم در حسن و<sup>۱۱</sup> در ظرافت<sup>۱۲</sup>  
 شمشیر احترامی ای<sup>۱۳</sup> برگزیده<sup>۱۴</sup> حقّا<sup>۱۵</sup>  
 بادا میان هیجا عون خدا غلافت<sup>۱۶</sup>  
 تا بر اساس جسم است در علم منطق اعراض  
 تا از خواص اسم است در قسم<sup>۱۷</sup> نحو اضافت<sup>۱۸</sup>  
 هر جا که تاج<sup>۱۹</sup> و تختی<sup>۲۰</sup> است بادش<sup>۲۱</sup> به تو تو لا  
 هر جا که ملک<sup>۲۲</sup> ملک<sup>۲۳</sup> است بادش<sup>۲۴</sup> به تو اضافت

- 
۱. آ: حسن. ۲. آ: آید. ۳. مل: لک.  
 ۴. پا: مصافت؛ آ: خلافت؛ مل: لطافت، این بیت در «مل» بعد از «رویین تن...» آمده است؛ غالب کلمات مصرعهای دوم از این بیت تا بیت ماقبل آخر در «آ» به خط دیگری است.  
 ۵. آ: - و. ۶. ک، ش: بر.  
 ۷. مل: خوان هفت عالم؛ نش: هفت خوان عالم. ۸. آ: شو؛ مل: بود.  
 ۹. آ: هیبت. ۱۰. پا: نزاید؛ آ، ک، ش: از چار زن نزاده؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۱. آ: است؛ پا: - و.  
 ۱۲. پا: لطافت؛ ک، ش: از سه ولد به عالم یک چون تو در ظرافت؛ نش: مطابق متن.  
 ۱۳. آ، مل: آن. ۱۴. ک: برکشیده. ۱۵. مج، ک، ش: حق.  
 ۱۶. آ، مل، مج: خلافت. ۱۷. ک، ش: رسم. ۱۸. پا، آ، مل: - تا بر اساس ... اضافت.  
 ۱۹. ش: تیغ. ۲۰. ک، ش: تخت. ۲۱. ک، ش: بادا.  
 ۲۲. ش: + و. ۲۳. ک، ش: ملک. ۲۴. ک، ش: بادا.

## ۱۶

۱۹۶۵ در چار شِق<sup>۱</sup> ملکت صد ملک سلیمان باد  
 صد آصف جم‌هیأت<sup>۲</sup> در هر<sup>۳</sup> صف<sup>۴</sup> دیوان<sup>۵</sup> باد  
 چون چتر سیاهت<sup>۶</sup> را مه گشت همای زر  
 پیراهن جاهت را خور<sup>۷</sup> گوی گریبان باد  
 چون غاشیة زینت شد روح امین<sup>۸</sup> را بال  
 از ابروی حورالعین نعل سم یکران باد  
 یکروزه عطای تو صد حاصل کونین است  
 چون بخشش تو عمرت پر<sup>۹</sup> باد<sup>۱۰</sup> فراوان باد  
 کلکت<sup>۱۱</sup> به یکی غمزه بگرفت<sup>۱۲</sup> همه عالم  
 از روی زمین تا مه چون<sup>۱۳</sup> طرّه<sup>۱۴</sup> جانان<sup>۱۵</sup> باد  
 ۱۹۷۰ شاهان<sup>۱۶</sup> خضر دل را خاک در تو بر لب<sup>۱۷</sup>  
 چون لعل تر<sup>۱۸</sup> دلبر سرچشمه حیوان باد  
 کلک تو چو<sup>۱۹</sup> ذوالقرنین تعلیم ده خضر است  
 سرخیل غلامانت فرمانده خاقان باد<sup>۲۰</sup>  
 خصمت که چو سگ کم یافت از خاک درت آبی<sup>۲۱</sup>  
 همچون<sup>۲۲</sup> بره گردون در<sup>۲۳</sup> آتش سوزان باد

- |                                     |   |                               |
|-------------------------------------|---|-------------------------------|
| ۱. مل: حد.                          | ۲. آ، ک: هیبت.                                  | ۳. مل: - هر.                  |
| ۴. مل: صفه.                         | ۵. مج: ایوان؛ ک: میدان.                         | ۶. ک: سپاهت.                  |
| ۷. آ: جو.                           | ۸. ک: روح الامین.                               | ۹. آ، مج: بر؛ مل: صد.         |
| ۱۰. آ: باده؛ مل: بار؛ ک: + و.       | ۱۱. آ: ملکت.                                    | ۱۲. پا: بگرفته.               |
| ۱۳. پا: چو.                         | ۱۴. آ: قطره.                                    | ۱۵. پا: خوبان؛ مل: طره حوران. |
| ۱۶. آ: شاها.                        | ۱۷. آ، مل، ک: پر آب.                            | ۱۸. آ: ترا؛ مل: لب.           |
| ۱۹. پا: - چو.                       | ۲۰. ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» به عکس است. |                               |
| ۲۱. پا: باری (حاشیه: آبی)؛ آ: نانی. | ۲۲. آ: همچو.                                    |                               |
| ۲۳. پا: بر.                         |   |                               |





یگانه دو جهان<sup>۱</sup> پای<sup>۲</sup> چار<sup>۳</sup> طاق درت  
 بسی نماند که از نه رواق درگذرد  
 فراز کنگره کبریای حشمت تو  
 بجز کیوتر نه بال آسمان نپرد  
 ۱۹۷۵ به دست بدر ز انعام شاه یک بغل<sup>۴</sup> است  
 که وقت عجله ز یکران جم گرو ببرد  
 به دست مهره گاو زمین فرو شکنند  
 به شیهه زهره شیر سپهر را بدرد<sup>۵</sup>  
 شکوه کوه مر او را و<sup>۶</sup> بر بسیط زمین  
 چهار ماهه مسافت به یک قدم سپرد<sup>۷</sup>  
 چنین تکاور<sup>۸</sup> رعنا که باغ جنت را  
 تفاخراست<sup>۹</sup> که برگ گلی از او بچرد<sup>۱۰</sup>  
 چنان ضعیف شد از بی جوی<sup>۱۱</sup> که باد نحیف  
 چو برگ<sup>۱۲</sup> که به کف خرمن مهش<sup>۱۳</sup> ببرد<sup>۱۴</sup>  
 ۱۹۸۰ اگر<sup>۱۵</sup> عطاش دهم ضرب منتی نرسد<sup>۱۶</sup>  
 وگر<sup>۱۷</sup> بهاش کنم کس به یک<sup>۱۸</sup> جوش<sup>۱۹</sup> نخرد

۱. مل: جهانی.  
 ۲. مل: که؛ مج: ای؛ ک: ای که.  
 ۳. مج: چهار.  
 ۴. پا: لعل؛ آ: نعلی؛ مل: نعل؛ مج: لعلی؛ ک: اسب؛ متن مطابق «نک» و با توجه به ضبط نسخ خطی است.  
 ۵. پا: به پنجه زهره شیران مست را بدرد؛ مج: فلک را بدرد.  
 ۶. مل: راست.  
 ۷. پا: به برد؛ آ: ببرد؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «پا» به عکس است.  
 ۸. پا: نگاری.  
 ۹. مل: تفاخریست.  
 ۱۰. پا: بخورد؛ آ: نخرد.  
 ۱۱. پا، آ، مل، مج: بیخودی.  
 ۱۲. آ: گل.  
 ۱۳. پا: مهین.  
 ۱۴. ک: سپرد.  
 ۱۵. در نسخه «پا» «اگر» خوانده نمی شود.  
 ۱۶. آ: منتی باشد؛ مج: منتهی برسد.  
 ۱۷. پا، مج: اگر.  
 ۱۸. پا: نیم.  
 ۱۹. پا: جو؛ مج: ک: جوی.

امیر آخور سلطان تویی کرم را گوی  
که تا به چشم عنایت به روی<sup>۱</sup> او نگرد



### قصیده در بیان آمدن روز و رفتن شب و گریز به مدح ممدوح

چون نسیم سحری عطر به صحرا آورد  
ماه، رخ در ثقی عنبر سارا آورد  
مهد شش روزه چو یک طفل زرانده<sup>۲</sup> نمود  
شب ز<sup>۳</sup> پستان سحر شیر مصفا آورد  
بود شب چون دل فرعون سیاه و بی مهر<sup>۴</sup>  
صبح از آن روی<sup>۵</sup> چو موسی ید بیضا آورد  
صبح بر کتف یهودانه<sup>۶</sup> زند<sup>۷</sup> پاره زرد ۱۹۸۵  
دم جان بخش چه<sup>۸</sup> معنی چو مسیحا آورد  
برشود یوسف زرین رسن از چاه افق  
بس که مه<sup>۹</sup> گرد عذار اشک زلیخا آورد  
قرصه کاهربا خورد تباشیر<sup>۱۰</sup> سحر  
دفع سوداش شد و<sup>۱۱</sup> علت صفرا آورد<sup>۱۲</sup>  
شد سواد خط شب محو، چو صبح از زر سرخ  
نقطه بر حاشیه صفحه مینا آورد<sup>۱۳</sup>

۱. آ: سوی. ۲. مج، ش: زرانده. ۳. آ: به.  
۴. مج: سیاه بد مهر. ۵. مل، ک، ش: زانروی. ۶. آ: یهود ار.  
۷. آ: نزند؛ مل، مج: بز. ۸. مل، مج، ک، نش: به. ۹. نش: بر.  
۱۰. مل: طباشیر. ۱۱. آ: - و.  
۱۲. «سودا» و «صفرا» در «آ» و «مج» جابجاست. ۱۳. مل: - شد سواد ... مینا آورد.

دوش بر بود شب از دست فلک تنگه زر  
 باز رخ بر طبق لؤلوی لالا آورد  
 ۱۹۹۰ زان سبب موی‌کشان هندوی شب را گردون<sup>۱</sup>  
 تا در بارگه حاکم دنیا آورد

## ۱۹

بهرام فریدون فرای آنکه به روز رزم  
 چتر سیهت<sup>۲</sup> سایه بر فرق خور اندازد  
 در جایگه<sup>۳</sup> هیجا تیر تو نوا سازد  
 پیل تو به چرخ آید<sup>۴</sup> تیغ تو سر<sup>۵</sup> اندازد  
 وان<sup>۶</sup> غازی ذاکر را جان<sup>۷</sup> چرخ زنان گردد  
 بالای سرش عیسی دستار در<sup>۸</sup> اندازد  
 از هیبت تیغ تو خورشید سپر گردد<sup>۹</sup>  
 وز سهم کمان<sup>۱۰</sup> تو جبریل پر اندازد  
 ۱۹۹۵ وز<sup>۱۱</sup> برق سنان تو شاهنشاه شرق<sup>۱۲</sup> از کف  
 بانه سپر<sup>۱۳</sup> مینا شمشیر زر<sup>۱۴</sup> اندازد  
 گر چرخ<sup>۱۵</sup> نه‌انبان را پر<sup>۱۶</sup> خاک کند تا سر  
 پیل<sup>۱۷</sup> به سر دندان بر عرش براندازد

۱. آ، مل: گردن. ۲. ک: سپهت. ۳. آ، مج، نک: خانقه.  
 ۴. آ: اندر؛ مج: آمد. ۵. آ: تیغ و سپر. ۶. پا، مج: آن.  
 ۷. ک: چون.  
 ۸. پا، مل: زر؛ مصرعهای دوم این بیت و بیت بعد در «مج» جابجا آمده است.  
 ۹. ک: گیرد. ۱۰. پا: کمانی، این بیت در حاشیه «مج» آمده.  
 ۱۱. ک: از. ۱۲. مج: برق. ۱۳. مج: سپری.  
 ۱۴. پا: بر. ۱۵. مج: خاک. ۱۶. پا، مج: بر.  
 ۱۷. مج: پیل است؛ ترتیب این بیت و بیت قبل در «مل» به عکس است.

در حلقهٔ بزم تو<sup>۱</sup> تا گوش نهد<sup>۲</sup> جانها  
بحر خوش این قطعه دُرهای تر اندازد

۲۰

خسروا تا شهپر سیمرخ جودت باز شد  
شاهبازان<sup>۳</sup> را پر<sup>۴</sup> از پرواز کردن باز ماند  
ابر تقریر عطای شاه می‌کرد<sup>۵</sup> از حیا  
تا به روز حشر دریا را دهانش باز ماند  
۲۰۰۰ آفتاب جاه<sup>۶</sup> شه ز اوج شرف رفعت گرفت  
خصم زان<sup>۷</sup> چون سایهٔ چه در حوض از ماند  
همچو ماه چاه کش بدخواه می‌جست ارتفاع<sup>۸</sup>  
از طلوع خویش هم در مبدأ آغاز ماند  
آنکه<sup>۹</sup> رویش را سیه کردی و<sup>۱۰</sup> سر بر خط نهاد  
تا قیامت یادگار از خامهٔ سر باز ماند  
نام تیغت کز دو رویی بود<sup>۱۱</sup> دلجوی<sup>۱۲</sup> حسود<sup>۱۳</sup>  
در میان انجمن مینای لعل انداز ماند  
باد غلطان بر<sup>۱۴</sup> زر رخسار خصمت درّ اشک  
همچو آن عاشق که در هجر لب<sup>۱۵</sup> دمساز ماند

۱. آ: ما؛ ک: شه. ۲. پا: نهند.  
۳. میج، ک: شاهباز آز؛ در نسخهٔ «پا» «شاهبازان» به «شاهباز آز» تغییر یافته.  
۴. میج، ک: - را پر. ۵. مل: پرکرد.  
۶. میج: چاه. ۷. آ: از آن.  
۸. مل: ماه چارده؛ میج: چاه کش حاسد گرفته ارتفاع.  
۹. پا، آ، مل: ای که. ۱۰. پا: - و.  
۱۱. ک: هست. ۱۲. آ: دلجویی.  
۱۳. میج: خود؛ ک: عدو. ۱۴. پا: سر.  
۱۵. پا: + تو (۴).

۲۱

۲۰۰۵ به کردگار که ارواح ماوراءالنهر<sup>۱</sup>  
 مرا به خسرو عالم به بندگی دادند  
 فروغ شرع به آخر زمان که داد پدید<sup>۲</sup>  
 نیازمندی از خود مرا فرستادند  
 به<sup>۳</sup> آنکه بر در این بارگه هزار هزار  
 ابوحنیفه و<sup>۴</sup> یعقوب و<sup>۵</sup> شافعی یادند<sup>۶</sup>  
 کسان به زیر کلاهند بر درش<sup>۷</sup> امروز  
 که بوعلی را این دم به علم استادند  
 که ماند از<sup>۸</sup> همه آفاق از صدور<sup>۹</sup> بدور  
 که بر درش عوض بندگان ناستادند<sup>۱۰</sup>  
 ۲۰۱۰ مدرّسان طلب<sup>۱۱</sup> جامعان امواند  
 چو مفتیان طلب<sup>۱۲</sup> مشرفان<sup>۱۳</sup> زرادند<sup>۱۴</sup>  
 شهان ترک و خراسان و روم و شام و عراق  
 بر این<sup>۱۵</sup> درند و<sup>۱۶</sup> به این بندگی همه شادند

۱. مج: مادر و پدرم.

۲. آ: دید؛ مل: پدید؛ پا: مخدوش است(حاشیه: ازو دیدند)؛ ک: که در آخر زمان دیدند.

۳. مج: نه. ۴. مج: - و. ۵. مج: - و.

۶. پا: ظاهراً؛ یادند؛ آ: آدند؛ مج: بادند؛ ک: زادند.

۸. آ: در. ۹. ک: + و. ۱۰. پا، آ: باستاند.

۱۱. مج، ک: طلبی؛ در نسخه «پا» «طلب» به «طلبی» تغییر یافته.

۱۲. مج، ک: طلبی؛ در نسخه «پا» «طلب» به «طلبی» تغییر یافته.

۱۴. پا: زردادند؛ مل: استادند. ۱۵. پا: باین؛ مل: برین. ۱۶. پا، مل: - و.



اگر تو پرده‌شناسی و مرتو را باید  
 که اصل پرده بدانی چو یار<sup>۱</sup> بسراید<sup>۲</sup>  
 ز بنده‌دان لفقوی و جالوند و عواکه  
 ولیک از لک و هان استرایشی زاید(؟)<sup>۳</sup>  
 ز راست خیزد و<sup>۴</sup> از هر یکی<sup>۵</sup> مخالف راست  
 مُحیرِی<sup>۶</sup> که گه<sup>۷</sup> نغمه روح افزاید  
 ۲۰۱۵ ز بیت دویم<sup>۸</sup> این قطعه گر همی خواهی<sup>۹</sup>  
 که درّ کشف<sup>۱۰</sup>، ضمیر تو را بیاراید  
 ز<sup>۱۱</sup> حرف اول هر شعبه گیر و ز<sup>۱۲</sup> پس او  
 دو حرف آخر هر اصل تا برون آید<sup>۱۳</sup>  
 به بزم شاه جهان در بیان این قطعه  
 امیر مجلس ما دم به دم شکر خاید

۱. آ: تار؛ ک: پا. ۲. ک: بسر آید.

۳.

پا: ز بنده‌دان بفقوی چالوند عوراک  
 میج: ز بنده‌دان نفقوی و جالوند عواک  
 ک: ز بنده دل نه و بفقوی جانور غوراس  
 در نسخه «آ» بعد از «بنده‌دان» و «ولیک از لک» سفید است.  
 ۴. مل: - و.

۵. مل: رگی.

۶. مل: مخیری؛ در «پا» مخدوش است (حاشیه «پا»: مهنجری که گه): ک: محیریت.

۷. پا، آ: گهی؛ ک: هر. ۸. آ، مل، میج: دوم.

۹. میج: همی خوانی. ۱۰. پا: دور کشف؛ مل: در کیف. ۱۱. مل: تو.

۱۲. پا: از. ۱۳. پا: اصلتا برون آید(؟): آ، ک: اصلها برون آید.



### قصیده در بیان آمدن روز و رفتن شب و حالات نوشیدن

#### شراب و گریز به مدح

مرغ سحر پر فشاند بیضه زر شد پدید  
 مرغ گلین سرفشانده<sup>۱</sup> خون جگر بردمید<sup>۲</sup>  
 خون<sup>۳</sup> قدح ز انتظار دید که آمد<sup>۴</sup> به لب  
 صبح به یک دم زدن<sup>۵</sup> ساغر زر درکشید<sup>۶</sup>  
 ۲۰۲۰ از غَلَبَات ضیا چرخ قبا چاک زد  
 وز<sup>۷</sup> حرکات صبا غنچه گریبان درید  
 نسترن از سبزه ریخت سنبل شب پست<sup>۸</sup> شد  
 لاله زَرین شکفت باد سحرگه وزید  
 خیز که بر پای خاست<sup>۹</sup> جام به کف همچو<sup>۱۰</sup> دف  
 بلبله هم<sup>۱۱</sup> همچو چنگ<sup>۱۲</sup> بر سر زانو خمید<sup>۱۳</sup>  
 جام به یک تاختن داد به پروین شفق<sup>۱۴</sup>  
 چنگ به یک ساختن ده مه نو را گزید  
 بربط عیسی<sup>۱۵</sup> نفس خورد بسی گوشمال  
 تا خر<sup>۱۶</sup> رگها کشید بر شکمش آرمید  
 ۲۰۲۵ نای چو زرین الف بر سر یک میم لعل<sup>۱۷</sup>  
 کز سرده نون سیم نغمه برآرد شدید<sup>۱۸</sup>

۱. آ: مزرع گلین فشان. ۲. مل: در دمید. ۳. آ: مزع گلین فشان.  
 ۴. آ: آید. ۵. مل: روان. ۶. ک، ش: برکشید.  
 ۷. مج: در. ۸. ک، ش: سست؛ مل: بسته؛ نش: «بسته» و «پست».  
 ۹. پا: خواست؛ مج: خای. ۱۰. مل، ک، ش: بر چو. ۱۱. پا: هم.  
 ۱۲. ش: جام. ۱۳. پا: چمید. ۱۴. مج: عقیق.  
 ۱۵. پا: عیسوی. ۱۶. ش: خری. ۱۷. نش: شد.  
 ۱۸. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مل» به عکس است.

راهزنی می‌کند گوش دریده از آن  
 سیلی بسیار خورد زخم طپانچه چشید  
 جام چه<sup>۱</sup> بی‌آب شد شاه که فرمان رساند  
 سجده نیارد دگر شیشه<sup>۲</sup> سینه<sup>۳</sup> پلید  
 از اثر عدل شاه بدر بجز چشم دوست  
 در<sup>۴</sup> خم محرابها مردم مستی ندید



بر این عمارت خرّم بر این<sup>۵</sup> خجسته‌سرای  
 هزار دیده‌گشاده است چرخ آینه‌دار<sup>۶</sup>  
 ۲۰۳۰ فِناش نقش طراز نگارخانه<sup>۷</sup> چین  
 هواش غالیه‌سای نسیم باد بهار  
 فضای عرصه<sup>۸</sup> یک سرستون بارگهش  
 محیط نه ربض<sup>۹</sup> هفت قلعه<sup>۱۰</sup> دؤار  
 چهار بازوی<sup>۱۱</sup> ارکان او به پشتی بخت  
 ز روی لطف سر عرش را گرفته کنار  
 برون<sup>۱۲</sup> او ز ملا پرخروش<sup>۱۳</sup> جوش<sup>۱۴</sup> جیوش  
 درون او ز صفا جای ذکر و استغفار

۱. میج: چو. ۲. مل: شیشه؛ ک، ش: برای. ۳. ک، ش: نبید.  
 ۴. میج: وز. ۵. مل: بدین.  
 ۶. آ، میج: آینه‌وار؛ مل: «آینه‌دار» یا «آینه‌وار» (۴).  
 ۷. آ: خلد؛ مل: فضاش نقش نگار طرازخانه چین.  
 ۸. میج: بازو. ۹. آ: درون.  
 ۱۰. میج: بازو. ۱۱. آ: درون.  
 ۱۲. میج: + و؛ در «پا» «جوش» مخدوش است.



رئیس مدرسه<sup>۱</sup> او مکرر<sup>۱</sup> ادریس  
 امام مسجد او طوطی شکرگفتار  
 ۲۰۳۵ صفای باطن او داده<sup>۲</sup> در مسامع انس  
 طنین هر<sup>۳</sup> مگسی<sup>۴</sup> را نوای موسیقار  
 پی نظاره<sup>۵</sup> سقفش گشاده شد هر<sup>۵</sup> شام  
 دریچه‌های زرانندوده زین خجسته<sup>۶</sup> حصار  
 ورا حصار مخوان و ورا سرا مسرای<sup>۷</sup>  
 که در لقا و بقا<sup>۸</sup> کعبه‌ای است خلد آثار  
 شده به نام خلیفه به امر خسرو عهد<sup>۹</sup>  
 بر این عمارت خرّم ظهیر دین معمار  
 به یمن آمر عامر که عمرش افزون باد  
 برای تقویت دین احمد مختار  
 ۲۰۴۰ تمام گشت به تاریخ «و ادخلوا فیها»  
 گشاده بر تو بگویم که هفصد<sup>۱۱</sup> و<sup>۱۲</sup> چل و چار<sup>۱۳</sup>  
 مرا که فخر زمان<sup>۱۴</sup> خواند شاه<sup>۱۵</sup> اسلام  
 لقب مگسوی بجز بلبل<sup>۱۶</sup> شکرگفتار

۱. میج: است. ۲. مل، ک: داد. ۳. ک: پر.  
 ۴. ک: مگس. ۵. مل: در.  
 ۶. آ: زرانود ازین کبود؛ مل: زرانندوده این کبود؛ ک: زرانندوده این خجسته.  
 ۷. پا: حصار مخوان تو ز روی دلربای (حاشیه: مطابق متن)؛ مل: سرای مسرای؛ میج: سرامیرای؛ ک: سرامسرا؛  
 در نسخه «آ» بعد از «ورا» سفید است. ۸. ک: که در نفاذ بقا.  
 ۹. میج: عید. ۱۰. پا، مل، ک: -و. ۱۱. مل، ک: هفتصد.  
 ۱۲. ک: -و. ۱۳. ترتیب این بیت و بیت بعد در «میج» به عکس است.  
 ۱۴. آ: شاه زمان؛ میج: فخر زنان. ۱۵. آ: فخر. ۱۶. مل: طوطی.

## ۲۵

خدايگان سلاطين دين محمد شاه  
 زهي ضمير تو از روح<sup>۱</sup> قدس نقش پذير  
 کمينه چاکر تو شاه صدهزار سپاه  
 کهينه بنده<sup>۲</sup> تو خان صدهزار امير  
 امام خواند<sup>۳</sup> تو را پادشاه هفت اقليم  
 سپهر کرد<sup>۴</sup> تو را آفتاب<sup>۵</sup> ماه<sup>۶</sup> وزير  
 ۲۰۴۵ بر<sup>۷</sup> آستين لوایت<sup>۸</sup> به سوزن<sup>۹</sup> خورشيد  
 خيال نقش بقا را فلک کند تحرير  
 کمانش از پي آن می کند ز<sup>۱۰</sup> خانه برون  
 که روز معركة دلجوی دشمنان شد<sup>۱۱</sup> تير  
 چو مهر نه پدر از خصم طفل<sup>۱۲</sup> طبع<sup>۱۳</sup> گريخت  
 بماند<sup>۱۴</sup> از غم ایام در<sup>۱۵</sup> بسیط مَير<sup>۱۶</sup>  
 به قهر مادر خاکش چنان کشيد به خویش<sup>۱۷</sup>  
 که سر ز گردنش افتاد و<sup>۱۸</sup> جان نمود نفير<sup>۱۹</sup>  
 سر<sup>۲۰</sup> بقای تو بادا قرين آن صبحی  
 که چتر زر نزنند چرخ لاجورد سرير

۱. ک: نور. ۲. آ: خوانده. ۳. آ: کرده؛ ک: گفته.  
 ۴. آ: + و. ۵. مج: + و. ۶. پا: به.  
 ۷. مل: ولایت. ۸. مج: + و. ۹. پا: ار.  
 ۱۰. پا: شده. ۱۱. مج: - طفل. ۱۲. پا: طبع طفل.  
 ۱۳. پا، مل: نماند. ۱۴. آ: رر (؟)؛ مج: بر.  
 ۱۵. پا: صرير؛ مل: ضرير؛ آ: و مزير (؟)؛ مج: ضرر (؟).  
 ۱۶. مج: چنان به خویش کشيد.  
 ۱۷. مج: - و.  
 ۱۸. مصرع دوم این بیت در حاشیه «پا» اینگونه آمده است: نیافت در سر پستان چار مادر شیر؛ آ: - به قهر مادر...  
 ۱۹. حاشیه «پا»: شب.



۲۰۵۰ شه<sup>۱</sup> اقلیم‌ستان خسرو بهرام‌نسب  
 ای پر<sup>۲</sup> تیر سحر زاغ کمانت را بال  
 آفتاب<sup>۳</sup> و شب ماه‌جینت در سیر  
 آسمانی است ورا چار مه نو به جمال<sup>۴</sup>  
 سایه<sup>۵</sup> لطف خدای<sup>۵</sup> و همای چترت  
 چرخ را یافته<sup>۶</sup> زیر پر خود بیضه‌مثال  
 ساخت مشاطه<sup>۷</sup> بخت از فلک اطلس‌پوش  
 شاهد بخت<sup>۷</sup> تو را تکمه<sup>۸</sup> جیب<sup>۸</sup> سربال<sup>۹</sup>  
 حاسد دل‌سیهت گفت منم ز<sup>۱۰</sup> آل علی  
 زرد شد تا ابد از ننگ<sup>۱۱</sup> رخس<sup>۱۲</sup> آنک<sup>۱۳</sup> آل  
 ۲۰۵۵ قلمت تیر زحل روی که از<sup>۱۴</sup> شب ببرد<sup>۱۵</sup>  
 هر زمانیش گرفته سوی مه<sup>۱۶</sup> پنج هلال  
 زهره در آرزوی مجلس خلد آثار<sup>۱۷</sup>  
 هر شب آراسته در هودج گلریز جمال  
 تا صنم عاشق تشنه‌دل<sup>۱۸</sup> خود را<sup>۱۹</sup> شب وصل  
 دم‌بهدم ز آتش یاقوت دهد آب زلال

۱. مج، ک: شاه. ۲. پا: کای پر؛ ک، نک: ای که بر.  
 ۳. آ: حیت در سر؛ مل: جنبت در سیر؛ مج: به شب ماه جینت در سر؛ پا: جنت در سیر.  
 ۴. ک، پا: حمّال؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است. ۵. مل: چتر.  
 ۶. ک: یافت به. ۷. مل، ک: تخت. ۸. آ: - تکمه جیب.  
 ۹. آ: سر و مال؛ ترتیب دو بیت اخیر در «ک» به عکس است. ۱۰. مل: - ز.  
 ۱۱. مل: رنگ. ۱۲. پا: وی؛ آ: رخ.  
 ۱۳. آ: - آنک (?): ک: اینک؛ حاشیه پا: اینک رخ. ۱۴. آ، مل، مج: در.  
 ۱۵. در نسخه «پا» ظاهراً «در شب ببرد» به «از شب ببرند» تغییر یافته.  
 ۱۶. پا: این (بالای سطر «مه» را اضافه کرده). ۱۷. مل: آثار است.  
 ۱۸. آ، مج، ک: دل تشنه. ۱۹. آ: در.

هر که در ملک تو چون زلف پریشانی جست  
باد از خنجر سبز تو سیه روی چو<sup>۱</sup> خال

## ۲۷

قصیده در تهنیت هلال عید به تشابیه غریب و گریز به

مدح پادشاه با فرّ و زیب

نعل یکران شهشه بود<sup>۲</sup> یا رب یا هلال  
یا به زیر شهپر سیمرخ سبز ابروی زال  
۲۰۶۰ یا کمان کهرباگون بر<sup>۳</sup> زمردگون سپر<sup>۴</sup>  
یا زه سیمین که دوزد زنگیی بر جیب آل  
گر نه در خون شفق پیدا شدی شاخ گوزن  
در غراب شام<sup>۵</sup> کی پنهان<sup>۶</sup> شدی زرین<sup>۷</sup> غزال  
آن زمان کز آسمان چوگان سیمین<sup>۸</sup> شد پدید<sup>۹</sup>  
گوی زرین بر سر میدان چرخ آورد حال<sup>۱۰</sup>  
دختران اختران انداختند<sup>۱۱</sup> از بهر عید  
معجر گلریز را بر فرق خاتون هلال  
لؤلوی<sup>۱۲</sup> اندوده<sup>۱۳</sup> بر بام فلک طشت کبود  
غالیه می سود بر روی زمین باد شمال

۱. پا: چون. ۲. ک، ش: شهشاه است. ۳. آ: با؛ مج: یا.  
۴. آ: سبز. ۵. مج: شاخ. ۶. پا: پیدا.  
۷. آ: شاخ. ۸. پا: زرین. ۹. ک، ش: نمود.  
۱۰. آ: مال؛ ترتیب دو بیت اخیر در «ک» و «ش» به عکس است.  
۱۱. پا: آورده اند؛ مل: انداخته.  
۱۲. ک، ش: لولوی؛ حاشیه پا: لؤلوان.  
۱۳. ک، ش: اندود.

۲۰۶۵ در چنان<sup>۱</sup> ساعت به سوی<sup>۲</sup> جرعه‌نوشان نیاز  
 هاتفی آواز داد از خمستان لایزال  
 کای مناجاتی چو جام از هجر روزه<sup>۳</sup> خون‌گری<sup>۴</sup>  
 وی خراباتی چو می بر طبل عشرت زن دوال  
 هر که گوید می حرام است خون او را<sup>۵</sup> دان<sup>۶</sup> حرام  
 وانکه<sup>۷</sup> گوید می حلال است خون او را<sup>۸</sup> دان<sup>۹</sup> حلال  
 گرتو را با هوست میلی از هوا افکن<sup>۱۰</sup> الف  
 ورتو را با ماست میلی لام را افکن<sup>۱۱</sup> ز مال  
 ناکشیده<sup>۱۲</sup> سر چو<sup>۱۳</sup> سوزن<sup>۱۴</sup> از<sup>۱۵</sup> دل آزاری<sup>۱۶</sup> خلق  
 نقش<sup>۱۷</sup> تحریر جلالش<sup>۱۸</sup> کی درآید در خیال  
 ۲۰۷۰ بدر چاچی گر از این پس وصف<sup>۱۹</sup> خال و خط<sup>۲۰</sup> کند  
 سرنگون بادا چو زلف و روسیه بادا چو خال

۲۸

سال تاریخ عرب «دولت شه» بود به عقد<sup>۲۱</sup>  
 کاسمان<sup>۲۲</sup> عقد<sup>۲۳</sup> سخنهای مرا داد نظام

- |   |                           |   |
|---|---------------------------|---|
| ۱. میج، ک، ش: چنین.                             | ۲. پا: به روی.            | ۳. باده.                                    |
| ۴. مل: چون بری؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است. | ۵. میج: - را.             | ۶. پا، میج: می دان.                         |
| ۷. ش: هرکه.                                     | ۸. میج: - را.             | ۹. میج: می دان.                             |
| ۱۰. مل: بفکن.                                   | ۱۱. آ، مل: بفکن.          | ۱۲. پا: تا کشیده؛ ک، ش: تا کشیدی؛ نک: + یک. |
| ۱۳. نک: - چو.                                   | ۱۴. مل: سوسن.             | ۱۵. نک: ز.                                  |
| ۱۶. آ: دل زاری؛ نک: دل آزار.                    | ۱۷. میج: نقل.             | ۱۸. آ، مل: خیالش؛ میج: حلالش.               |
| ۱۹. ش: میل.                                     | ۲۰. آ، ک، ش: رخ؛ میج: می. | ۲۱. ک: ذیقعه.                               |
| ۲۲. ک: آسمان.                                   | ۲۳. مل: قدر.              |   |

هر یکی دانه از این در شب افروز به چشم<sup>۱</sup>  
 زر پخته<sup>۲</sup> است به زیر شبه بر نقره خام  
 زلف بویاست که بر عارض مه<sup>۳</sup> شد زنجیر  
 زاغ گویاست که بر بال<sup>۴</sup> حواصل شد دام<sup>۵</sup>  
 همه در عین سوادند چون نور دیده  
 همه تحریر خیالند کشیده در لام<sup>۶</sup>  
 همه بر روی سحر سایه خورشید افروز<sup>۸</sup> ۲۰۷۵  
 همه در وقت<sup>۹</sup> نظر شکر<sup>۱۰</sup> مشکین اندام  
 همه پیرایه گوشند در انواع سخن  
 همه گویای خموشند در اقسام کلام<sup>۱۱</sup>  
 پسته را آلت منطق شکرآلوده<sup>۱۲</sup> شود  
 آن زمانی که ورا در نظر آرد بادام  
 همه در عرصه چین شاهد هندو<sup>۱۳</sup> صورت  
 هر یکی را شده شیرین لقب و<sup>۱۴</sup> موزون<sup>۱۵</sup> نام<sup>۱۶</sup>  
 هر یکی همچو کلف تافته<sup>۱۷</sup> بر روی قمر  
 هر یکی همچو صدف یافته<sup>۱۸</sup> در بحر مقام<sup>۱۹</sup>  
 هر یکی سرکشند از بحر و به لب روی آرد<sup>۲۰</sup> ۲۰۸۰  
 کام را تلخ کند چون دهن جام<sup>۲۱</sup> مدام

۱. پا: خشم. ۲. در نسخه «پا» «زر پخته» مخدوش است (حاشیه مطابق متن است).  
 ۳. میج: شه. ۴. مل: یال؛ میج: یام.  
 ۵. پا: رام. ۶. مل: + و.  
 ۷. پا: دام؛ میج: کام. ۸. آ، مل، میج: فروز.  
 ۹. آ، مل، میج: وقف. ۱۰. میج، نک: پیکر.  
 ۱۱. این بیت و سه بیت بعد در حاشیه «مل» آمده.  
 ۱۲. آ: آلود. ۱۳. آ: هندی.  
 ۱۴. پا: - و. ۱۵. آ: وارون.  
 ۱۶. میج: - همه در ... موزون نام؛ مصرعهای دوم این بیت و بیت بعد در «آ» جابجاست.  
 ۱۷. آ: یافته. ۱۸. مل: بافته.  
 ۱۹. میج: - هر یکی ... در بحر مقام.  
 ۲۰. آ: آرد روی؛ مل: آرد رو؛ میج، ک: رو آرد.  
 ۲۱. پا: خام.

در سیاهی بدن معنی هر یک تابان  
 راست چون نور چراغ<sup>۱</sup> قمر از دوده<sup>۲</sup> شام  
 همه لالای<sup>۳</sup> سیاهند به لؤلؤ مملو  
 زانکه در<sup>۴</sup> مدحت شاهند جمیع ایام<sup>۵</sup>  
 حامی شرع نبی شاه محمد که به حق  
 حاکم روی زمین است به منشور امام  
 هر کجا تاجوری امر ورا بسته کمر  
 هر کجا ناموری حکم ورا گشته غلام  
 ۲۰۸۵ ای<sup>۶</sup> محیط گهرفشان که ز بی آبی<sup>۷</sup> خویش  
 دشمن<sup>۸</sup> می رود از دست به هر دم چون جام<sup>۹</sup>  
 کوه را گرچه ز سر بگذرد آب تیغت<sup>۱۰</sup>  
 خصم را بگذرد<sup>۱۱</sup> از گردن او آب حُسام  
 گر به یک قطره مدد یابد<sup>۱۲</sup> از بحر کفت  
 بجز از درّ شبافروز نبارد ز غمام  
 سایه چتر سیاهت نبود جز خورشید  
 سایش<sup>۱۳</sup> لکشر جاهت نسزد<sup>۱۴</sup> جز بهرام  
 شمع خورشید ندیده است و<sup>۱۵</sup> نخواهد دیدن  
 به از این مشعله در دوده آل بهرام  
 ۲۰۹۰ تا در ایوان فلک شعر سیه می یافتند<sup>۱۶</sup>  
 زردپوشان سراپرده این سبز خیام

۱. مل: + و. ۲. مج: دوره شام. ۳. مل: سرو بالای.  
 ۴. آ: لاکه در. ۵. مج: جمعی ایام؛ ک: جمیع ایام.  
 ۶. ک: آن. ۷. آ: بی تابی. ۸. ک: دشمنش.  
 ۹. آ: چورخام؛ مل: خورجام. ۱۰. آ، مج: تیغش؛ مل: جود اگر چه ز سر بگذرد آبی تیغش.  
 ۱۱. آ: نگذرد. ۱۲. مل: باید. ۱۳. پا: چاوش؛ آ: ساش؛ مل: سایش.  
 ۱۴. ک: نبود. ۱۵. مج: - و. ۱۶. مج: می یافتند.

باد در هودج ملک ار چه عدو<sup>۱</sup> تیره<sup>۲</sup> شود<sup>۳</sup>  
 همدم شاهد عمرت فلک آینه‌فام<sup>۴</sup>  
 تا به هرشب که کشد میل<sup>۵</sup> زراندوده شهاب  
 چشم خورشید سیه می‌شود از کُحل<sup>۶</sup> ظلام  
 باد خاک سم یکران شه از روی جلال<sup>۷</sup>  
 سرمه<sup>۸</sup> مردمک چشم سلاطین عظام  
 ثبت کرد از اثر مدحت شه نام مرا  
 صدر دیوان قضا بر سر منشور دوام  
 خسروم فخر زمان<sup>۸</sup> خواند ولی هست مرا ۲۰۹۵  
 لقب آن ماه که در نیمه ماه است تمام

۲۹

شاه آن سکندری است که کلک دو شاخ او  
 آب حیات از ظلمات آورد به روم  
 تیغش که آفتاب ز سهمش سپر گرفت  
 بحری است پر جواهر و<sup>۹</sup> برجی است<sup>۱۰</sup> پر نجوم  
 زان زعفران غالیه خور می‌چکد شکر  
 ز آن گندنای لاله‌فشان می‌وزد سموم  
 این هندوی است<sup>۱۱</sup> از دو طرف قاطع<sup>۱۲</sup> امور  
 و آن<sup>۱۳</sup> رومی است با دو زبان ناشر<sup>۱۴</sup> علوم

۱. مل: عدوی. ۲. مل: تو. ۳. پا: نمود.  
 ۴. مج: - باد در... فلم آینه‌فام؛ این بیت در حاشیه «پا» آمده است. ۵. مل، مج: نیل.  
 ۶. مج: نور. ۷. پا: کمال. ۸. مج: زنان.  
 ۹. پا: - و. ۱۰. مج: چرخ‌یست. ۱۱. مج: بنده‌یست؛ ک: هندی است.  
 ۱۲. آ: قاع. ۱۳. مل: آن. ۱۴. پا: بر.



۲۱۰۰ ای روز و شب ملائکه را با<sup>۱</sup> سرت طواف  
وی صبح و شام آکاسره<sup>۲</sup> را بر درت هجوم  
گر از چراغ رای تو پروانه‌ای برد<sup>۳</sup>  
بر خویش شمع مه نگدازد<sup>۴</sup> دگر چو موم  
خود را به تیغ مهر تو<sup>۵</sup> سی‌پاره کرد ماه<sup>۶</sup>  
زان در سواد شام بر او<sup>۷</sup> می‌کشد زقوم<sup>۸</sup>  
تا شاهباز چتر تو زرین گشاد<sup>۹</sup> بال  
از بوم روز کورتر آمد<sup>۱۰</sup> حسود شوم<sup>۱۱</sup>  
نجار جور<sup>۱۲</sup> خواست که آید به ملک تو<sup>۱۳</sup>  
وقت قدم بر قدمش زد فنا قدم

## ۳۲۵

۲۱۰۵ ما که<sup>۱۴</sup> از بحر عدل و ابر سخا  
در سرپرده شکوه جلال  
هر عزیزی که آمد از مصری  
چرخ یک کاسه زر دهد به سحر  
مه به شب یک لگن دُر ار بخشد<sup>۱۷</sup>  
داد شاهان بحر و بر دادیم  
گنجها را به یک نفر<sup>۱۵</sup> دادیم  
به لُکوکش زر و گهر<sup>۱۶</sup> دادیم  
نیم شب طشته‌های زر دادیم  
ما<sup>۱۸</sup> به خروارها دُر دادیم<sup>۱۹</sup>

۱. مل، ک: بر.  
۲. پا، آ، مج: کاسره؛ ک: عامره. ۳. آ، مج: پرد؛ ک: پروانه برد نور.  
۴. پا، مل: بگدازد؛ آ: گدازد. ۵. در نسخه «آ» «به تیغ مهر تو» مخدوش است.  
۶. پا: روز؛ مج: مال. ۷. ک: برون.  
۸. پا، مل: زقوم (ظاهراً «می‌کند» در «پا» به «می‌کشد» تغییر یافته)؛ مج: بر سواد شام برون می‌کشد بر قوم (؟).  
۹. مل: گشاده. ۱۰. آ: روز کو که برآمد.  
۱۱. ترتیب دو بیت اخیر در «ک» به عکس است.  
۱۲. پا: بیچاره جور (حاشیه: نجار جود).  
۱۳. آ، مل، ک: شاه.  
۱۴. مل: تاکه. ۱۵. ک: نظر؛ نک: نفر.  
۱۶. پا: در بهایش زر و گهر؛ آ: زر و کمر.  
۱۷. پا: در از بخشد؛ آ، مل: درر بخشد؛ ک: درر دارد.  
۱۸. مل: تا.  
۱۹. مج: در و زر دادیم (؟).

۲۱۱۰ بس که بی‌برگ و بینوایان را<sup>۱</sup> از<sup>۲</sup> درخت کرم<sup>۳</sup> ثمر دادیم  
 شوربختان و<sup>۴</sup> تلخکامان را هم<sup>۵</sup> به انبارها شکر دادیم  
 تر و خشک دوگون را به عطا<sup>۶</sup> به یکی مست<sup>۷</sup> بی خبر دادیم<sup>۸</sup>  
 تا بدانند کاهل دانش راست ضعف این مرحمت که بردادیم  
 عدل کردیم و<sup>۹</sup> شرع ورزیدیم داد این عمر برگذر دادیم

## ۳۹

## قصیده در بیان بی‌ثباتی جهان فانی و ترغیب به سوی

## عالم جاودانی و گریز به مدح سلطانی

۲۱۱۵ صبح عنقایی است سیمین، مرغ زرین<sup>۱۰</sup> در دهان  
 شام ورقایی است مشکین، بیضه‌ها در<sup>۱۱</sup> آشیان  
 عاریت دان زین زر بر صهوة شهبای<sup>۱۲</sup> روز  
 رخس همّت زین جهان بیوفا بیرون جهان  
 پیشدستی کن بگیر آیین<sup>۱۳</sup> ساغر به کف<sup>۱۴</sup>  
 صبح اینک<sup>۱۵</sup> در قفا آیینه دارد در<sup>۱۶</sup> دهان<sup>۱۷</sup>  
 خشت زرین برگرفتند<sup>۱۸</sup> از سر فیروزه<sup>۱۹</sup> خم<sup>۲۰</sup>  
 جام مالامال مهر<sup>۲۱</sup> از ساقی وحدت ستان

- |   |  |                      |
|---|--|----------------------|
| ۱. معج: بینوا یاران.                                  | ۲. ک: در.  | ۳. پا: شجر؛ مل: شمر. |
| ۴. آ، مل، معج: - و.                                   | ۵. مل: بس.                                       | ۶. مل: بقطاع.        |
| ۷. مل: مشت؛ ک: + و.                                   | ۸. ترتیب این بیت و بیت بعد در «مل» به عکس است.   |                      |
| ۹. پا: - و.   | ۱۰. معج: زرین مرغ سیمین.                         | ۱۱. آ: بر.           |
| ۱۲. پا، مل، معج: شهباز؛ حاشیه پا: شهباء؛ ک، ش: یکران. | ۱۳. مل: + و.                                     |                      |
| ۱۴. ش: دست.   | ۱۵. آ، معج: آنکه.                                | ۱۶. مل، آ، معج: چون. |
| ۱۷. مل، آ، معج: نهان.                                 | ۱۸. معج: گر برفتند؛ ش: گر برافتد؛ نش: مطابق متن. |                      |
| ۱۹. ک: پیروزه.  | ۲۰. معج: زخم.                                    | ۲۱. معج: می.         |

جیب خود بر<sup>۱</sup> بوی مهرش صبح و<sup>۲</sup> گل کردند چاک<sup>۳</sup>  
هر دو را زان بر گریبان گوی زر بست آسمان<sup>۴</sup>  
۲۱۲۰ شب سیه دل بود گریبان روی چون بدگوی شاه<sup>۵</sup>  
زان به زخم تیغ خورشیدش برون کرد از میان<sup>۶</sup>  
سایه چتر سیاه آل بهرام است مهر  
لاجرم بگرفت نورش عرصه ملک جهان  
آفتاب ملک و<sup>۷</sup> دین مولا امیرالمؤمنین  
ببنده امر خلیفه پادشاه انس و<sup>۸</sup> جان  
حلقه درگوش غلامش هم سپهر و هم نجوم  
جرعه نوش احترامش هم زمین و هم زمان  
ای لوای قدر تو عنقای گردون اجنحه  
وی<sup>۹</sup> همای چتر تو طاووس سدره<sup>۱۰</sup> آشیان  
۲۱۲۵ سده<sup>۱۱</sup> قصر همایونت که چرخ اعظم است  
تکبیه گاه آفتاب و سجده گاه اختران<sup>۱۲</sup>  
حلقه درگاه جاهت عرصه خود عرض کرد<sup>۱۳</sup>  
حاوی نه دایره یک نقطه آمد در میان  
از مقام خود برآمد<sup>۱۴</sup> عرش<sup>۱۵</sup> پانصد ساله راه  
تا نهد در بارگاهت<sup>۱۶</sup> روی خود بر<sup>۱۷</sup> آستان

۳. مل: خاک.

۱. پا: - بر.

۵. مل: گریبان چون رخ بدخواه شاه.

۴. پا: برگریبان بست گویی آسمان (حاشیه: زربست).

۸. پا: - و.

۶. مل: جهان.

۹. مل: ای.

۷. پا، مل، مج: - و.

۱۱. پا: بنده (حاشیه: سده)؛ مل: ای شده.

۱۲. مل: آسمان.

۱۴. آ: برآید.

۱۳. آ، مل، حاشیه پا: عرضه کرد؛ ک: عرض داد؛ ش: عرضه داد.

۱۷. مل: در.

۱۵. پا: چرخ.

۱۶. مل: بارگاهش.



قلم به دست دبیر خدایگان جهان  
 عطاردی است زحل سر که شب برد<sup>۱</sup> سوی ماه  
 ز زنگبار برد عقدهای مروارید  
 به سوی چین ز ره بحر بر<sup>۲</sup> سر<sup>۳</sup> سه ماه  
 ۲۱۳۰ به بر لباچه زرین کشیده آبکشی<sup>۴</sup> است  
 زبان شکافته و سربریده روی سیاه  
 به پنج ماه نو آید ز شام<sup>۵</sup> تا سازد  
 چو صبح آینه ماه را سیاه به آه<sup>۶</sup>  
 سخن به<sup>۷</sup> هر که بود جز به تیغ نگزارد<sup>۸</sup>  
 از آنچه باشد از<sup>۹</sup> راز سینه‌ها آگاه  
 برای نصرت ملک محمدی<sup>۱۰</sup> هر دم  
 به گرد<sup>۱۱</sup> روم کشد<sup>۱۲</sup> از دیار هند سپاه  
 به این<sup>۱۳</sup> قلم که چون هلال شد تن بدر  
 گواه صادق او روی زرد و<sup>۱۴</sup> پشت دوتاه  
 ۲۱۳۵ ولی<sup>۱۵</sup> چو خامه<sup>۱۶</sup> سیه روی باد گر<sup>۱۷</sup> یک دم  
 چو خامه<sup>۱۸</sup> سرکشد از خط حکم شاهنشاه

۱. پا، آ: پرد؛ مل: زند.  
 ۲. مل: در.  
 ۳. مل: - سر.  
 ۴. پا، مل: آبکش.  
 ۵. آ: اندر به شام.  
 ۶. این بیت در «ک» بعد از بیت «قلم به دست... آمده است.  
 ۷. ک: ز.  
 ۸. مل: نگدازد.  
 ۹. پا: کرده ازینچه از (؟)؛ ک: از آنکه باشد.  
 ۱۰. پا: محمد.  
 ۱۱. ک: بسوی.  
 ۱۲. پا: کشید.  
 ۱۳. پا: بدین؛ ک: به آن.  
 ۱۴. پا، مج: - و.  
 ۱۵. مج: دل.  
 ۱۶. مج، ک: نامه.  
 ۱۷. آ: اگر.  
 ۱۸. پا: کسی که.



حاکم روی زمین سلطان محمد شاه دین  
 ای امامت بر همه آفاق والی ساخته  
 کبریای<sup>۱</sup> تخت تو نه طارم شش روزه<sup>۲</sup> را  
 گوشه دهلیز دارالملک دهلی ساخته  
 میل کرده در<sup>۳</sup> عمارت رای تو چون آفتاب  
 عرض<sup>۴</sup> بنیادش<sup>۵</sup> تمامی<sup>۶</sup> میل<sup>۷</sup> کلی<sup>۸</sup> ساخته  
 بر سر یک گوشه خوان عطایت<sup>۹</sup> دیده جم<sup>۱۰</sup>  
 هر دعایی<sup>۱۱</sup> کز نماز<sup>۱۲</sup> ربّ هَبْ لِي ساخته  
 ۲۱۴۰ دوستان با چنگ یکزانو سرانگشتی<sup>۱۳</sup> زنان<sup>۱۴</sup>  
 خصم را چون دف نوا<sup>۱۵</sup> از<sup>۱۶</sup> زخم سیلی ساخته  
 آسمان بر پشت پایت خم شده تا سر نهد  
 روی او را پشت دست چهره نیلی ساخته<sup>۱۷</sup>  
 در<sup>۱۸</sup> نثار خاک پایت هر شبی خاتون ماه  
 نه زمردگون لگن را پر لالی ساخته  
 سُدّه قصر همایونت چو ایوان فلک  
 با هزاران خشت زر نه طاق عالی ساخته

۱. پا، مل: پایه‌های. ۲. مج: فیروزه. ۳. آ، مل، مج، ک: بر.  
 ۴. آ: + و؛ مج: عرش. ۵. ک، مج: آبادش. ۶. مج: + را.  
 ۷. پا: مثل؛ مج: پی. ۸. مج: کل (۴). ۹. مج: عنایت.  
 ۱۰. آ: دیده‌ایم؛ مج: دید جم.  
 ۱۱. مج: دخانی؛ در «پا» بالای «دعا» کلمه «نوا» و در حاشیه «عطای» نوشته شده؛ ک: نوایی.  
 ۱۲. مل، مج: نمازت؛ ک: دعای. ۱۳. آ، مل: سرانگشت؛ نک: سرایان.  
 ۱۴. آ: زبان؛ مل: زبان؛ نک: تواند. ۱۵. پا: قفا؛ آ: نوای؛ نک: نواز.  
 ۱۶. آ: - از. ۱۷. مل: - آسمان بر... نیلی ساخته.  
 ۱۸. مل: وز.

تا بود جزوی<sup>۱</sup> قضایایی که باشد<sup>۲</sup> مُهمله  
یادگار<sup>۳</sup> ملک و<sup>۴</sup> دین از تو به کَلّی ساخته

۳۳۶

۲۱۴۵ ای که در فحوای منشور امیرالمؤمنین  
مبدأ<sup>۵</sup> القاب تو سلطان اعظم آمده  
نام خاصیت بر زبان خاص و<sup>۶</sup> عام شرق و غرب<sup>۷</sup>  
از پس<sup>۸</sup> سلطان دین خوانند<sup>۹</sup> عالم آمده  
پیش بحر پنج شاخ درفشان دست تو  
هفت دریا کمتر از یک قطره شبنم آمده  
گوشه دهلیز<sup>۱۰</sup> دارالملک دهلی این زمان  
حواوی هشتم رواق هفت طارم آمده  
تا به گردن در میان زر نشیند چون نگین  
هر که پیشت پشت حلقه همچو<sup>۱۱</sup> خاتم آمده<sup>۱۲</sup>  
۲۱۵۰ خصم بی مهرش<sup>۱۳</sup> چو صبح کاذب و<sup>۱۴</sup> جام<sup>۱۵</sup> می است<sup>۱۶</sup>  
چون حباب اینک بقای هر سه یک دم آمده  
صبح را از مهر<sup>۱۷</sup> آن تا خود به مدّاحی دهیش<sup>۱۸</sup>  
گوشه دستار زر از سیم مُعلم آمده

۱. آ: جزئی. ۲. مج: قضایای ابا شد. ۳. پا، مج: یادگاری.  
۴. پا، مج: -و. ۵. مل: مبدع. ۶. پا: -و.  
۷. ک: انس و جان. ۸. ک: ظل حق.  
۹. آ: جاوید؛ مج: شاه؛ در «پا» ظاهراً «خوانند» به «خان دو» تغییر یافته.  
۱۰. مل: دهلی ز. ۱۱. پا: همچون حلقه.  
۱۲. ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» به عکس است. ۱۳. مج: بی مهرت.  
۱۴. پا: -و. ۱۵. پا: جامی. ۱۶. مج: ناب (۴).  
۱۷. مج: ک: بهر. ۱۸. پا، آ، مل: دهش.

بزم تو باغ<sup>۱</sup> جنان است و عدوی بد گهر  
سنگ آسا همیزم نثار<sup>۲</sup> جهنم آمده  
تابه زیر هفت شوهر چار زن در جنبند  
کافر مگر مثل تو از نسل آدم آمده

## ۳۵

زهی گذشته سر طارم همایونت  
ز طاق این<sup>۳</sup> به زران دوده هفت مقصوره  
۲۱۵۵ یگانه دو جهانی<sup>۴</sup> و رای تو افروخت  
هزار شمع بر این<sup>۵</sup> چار و پنج قاروره<sup>۶</sup>  
چو بدر رای تو را<sup>۷</sup> مهر گفت<sup>۸</sup> ماهش گفت  
که ای سرفضای دیار معموره  
به رای او چه<sup>۹</sup> زند آفتاب از<sup>۱۰</sup> مردی  
که زیر چادر زرین زنی است مستوره  
زهی به لطف مسیحا و مکرمت عاذر<sup>۱۱</sup>  
زهی<sup>۱۲</sup> به گاه<sup>۱۳</sup> سلیمان و<sup>۱۴</sup> چرخ زنبوره<sup>۱۵</sup>  
فروغ گوهر پز<sup>۱۶</sup> کلاه حرمت<sup>۱۷</sup> توست  
درست زر که برآید ز تاب نه کوره

۱. پا: باغ تو. ۲. آ: بار. ۳. مل: رکن.

۴. میج: جهان. ۵. ک: درین.

۶. پا: هزار پنج شمع برین چار قاروره (حاشیه: هزار شمع برین پنج).

۷. مل: - را. ۸. پا: دید. ۹. میج: چو.

۱۰. آ: اگر. ۱۱. میج: آذر. ۱۲. پا: خهی؛ ک: زهی.

۱۳. ک: جاه. ۱۴. میج: - و.

۱۵. ترتیب دو بیت اخیر در «مل» به عکس است.

۱۶. ک: او از؛ در نسخه «پا» ظاهراً «پر» به «او از» تغییر یافته.

۱۷. آ: همت؛ مل: گوهر کو بر کلا حرمت (؟).

۲۱۶۰ فلک ز دایره قدر<sup>۱</sup> توست یک نقطه  
 جهان ز مصحف اقبال توست یک سوره  
 به مجلس توجه رونق بود خورنق را  
 چو شاخ سنبل سیراب<sup>۲</sup> کی بود<sup>۳</sup> شوره<sup>۴</sup>  
 تفاوت<sup>۵</sup> است ز آب حیات تا غسلین  
 تباین<sup>۶</sup> است ز شاخ نبات تا بوره<sup>۷</sup>  
 بسی دوید<sup>۸</sup> صباگرد باغ سلطانی  
 لطیفتر<sup>۹</sup> ز وجودت نیافت باکوره  
 ز دست ساقی دولت شراب<sup>۱۰</sup> باقی<sup>۱۱</sup> نوش<sup>۱۲</sup>  
 حسود خامطمع می فشارگو<sup>۱۳</sup> غوره



۲۱۶۵ ای تیره‌خاطری که ز چاه ضلال<sup>۱۴</sup> خویش  
 بر روی آفتاب فلک لای<sup>۱۵</sup> می‌زنی  
 ای آنکه<sup>۱۶</sup> از شکوه جلالش به روز وعظ<sup>۱۷</sup>  
 آن زهره نیستت که دم از نای<sup>۱۸</sup> می‌زنی

۱. مل: لطف. ۲. پا: برآب. ۳. پا: شود.  
 ۴. مل: قوره؛ مج: - به مجلس... کی بود شوره. ۵. ک: تفاوتی.  
 ۶. ک: تباینی.  
 ۷. پا: نوره؛ مل: شوره؛ آ: لاسست رسوخ نبات مایوره (؟)؛ نک: ناتوره؛ مج: - تفاوت است... تابوره؛ این بیت در «مل» بعد از «فروغ گوهر...» آمده است.  
 ۸. ک: دویده.  
 ۹. پا، آ، مج: لطیفه‌ای. ۱۰. مل، ک: می.  
 ۱۱. آ: نابی؛ مل، ک: بقا.  
 ۱۲. مل، ک: می‌نوش. ۱۳. مج: چون.  
 ۱۴. آ: جاه ضلال؛ مل: چاه ضلال؛ مج: چاه و جلال.  
 ۱۵. آ، مل، مج: رای می‌زنی؛ نسخه «پا» مطابق متن است ولی ظاهراً دستکاری شده.  
 ۱۶. مج: - آنکه؛ ک: آنکس که. ۱۷. آ: وعد. ۱۸. نک: رای.



در عمر اگر<sup>۱</sup> شنیدی<sup>۲</sup> یک روز بانگ چنگ  
 چندین زنج چه شد که به هر جای می‌زنی<sup>۳</sup>  
 چنگ و رباب و نای حرام است نزد شرع  
 و اکنون<sup>۴</sup> به روز جمعه تو خود نای<sup>۵</sup> می‌زنی<sup>۶</sup>  
 من بیست<sup>۷</sup> پیشه مردم و تو نیم‌پیشه زن  
 ای نیم‌پیشه تیشه چه<sup>۸</sup> بر پای می‌زنی<sup>۹</sup>  
 ۲۱۷۰ رویت سیاه باد که خود را چو فرق کلک  
 زین پس اگر به سرزندی رای می‌زنی  
 عمرت دو نیمه باد که خود را چو فرق کلک  
 بر تیغ آبدار گهر زای می‌زنی  
 از زاغ ژاژخای فزونی و باز طعن<sup>۱۰</sup>  
 بر طوطی ظریف شکرخای می‌زنی  
 دستت بریده باد و سرت قطع کز<sup>۱۱</sup> خری<sup>۱۲</sup>  
 پا بر سر مسیح دل‌افزای می‌زنی<sup>۱۳</sup>  
 بر شیر خفته‌ای<sup>۱۴</sup> که<sup>۱۵</sup> نه<sup>۱۶</sup> غافل ز<sup>۱۷</sup> کار توست  
 همچون شکال<sup>۱۸</sup> ماده‌صفت‌های<sup>۱۹</sup> می‌زنی<sup>۲۰</sup>

۱. پا، ک: گر. ۲. پا: شنید به. ۳. مج: - در عمر... به هر جای می‌زنی.  
 ۴. مج: وانکه. ۵. نک: پای.  
 ۶. پا، آ: - چنگ و رباب... نای می‌زنی؛ این بیت در «مج» بعد از «آن منزه...» آمده است.  
 ۷. مل: هفت. ۸. آ: که.  
 ۹. پا، مج: - من بیست... بر پای می‌زنی.  
 ۱۰. مج: لعن. ۱۱. آ: کر؛ ک: گر.  
 ۱۲. آ: جوی.  
 ۱۳. پا، مل، مج: - دستت بریده... می‌زنی؛ متن مطابق چاپ سنگی قصاید «بدر چاچ» می‌باشد.  
 ۱۴. پا: خفته؛ ک: خفته نر. ۱۵. پا: - که.  
 ۱۶. پا: ز (؟).  
 ۱۷. آ: به. ۱۸. پا: سکان.  
 ۱۹. ک: صلفهای.  
 ۲۰. مج: - بر شیر خفته‌ای... می‌زنی؛ این بیت در «ک» بعد از «تیری که...» آمده است.

۲۱۷۵ چون دست دشتیان<sup>۱</sup> که ندارد<sup>۲</sup> بجز عصار<sup>۳</sup>  
 شمشیر کین به رستم و<sup>۴</sup> دارای می زنی<sup>۵</sup>  
 تیری که قوس جو لَهه<sup>۶</sup> را خم نمی دهد<sup>۷</sup>  
 بر روی آه نین سپر رای<sup>۸</sup> می زنی<sup>۹</sup>  
 اندیشه کن که سنگ خرد<sup>۱۰</sup> پادشاه را  
 بر خاک آستان فلک سای<sup>۱۱</sup> می زنی  
 زین مختصر کلام نکوتر به عرض و طول  
 اکنون چه بهتر است که کم رای می زنی<sup>۱۲</sup>

۱. آ: دشتیان.

۲. ک: نداری.

۳. پا: عطا.

۴. ک: - و.

۵. مج: - چون دست ... می زنی.

۶. مل، مج: جوله.

۷. آ، مج: نمی زند.

۸. مج: سپر زای؛ ک: سپر آرای.

۹. این بیت در حاشیه «پا» آمده است.

۱۰. پا: ظاهراً مطابق متن است؛ ک، حاشیه پا: حسد.

۱۱. آ: فلک پای.

۱۲. این بیت فقط در «ک» آمده است.

# افزوده‌ها

(قصاید، غزل‌ها، قطعه‌ها، قصاید کوتاه، رباعی‌ها)

## قصاید

\* ۱

خطاب به معشوق ساقی برای تعییش نظر به آمدن موسم بهار

و گریز به مدح ظلّ کردگار

|                              |                                 |      |
|------------------------------|---------------------------------|------|
| مغفر زر در وصال تیر در آمد   | خیز که در خانه کمان سپر آمد     |      |
| آهوی زرینه فام شیر نر آمد    | گوشه تیر است آن کمان که به دامش | ۲۱۸۰ |
| هست چهی کاب او ز دلو زر آمد  | در سر بازار باشگونه و ماهی      |      |
| در قدح دل چکان که لعل تر آمد | دلو چه و گوهرش که آب زر قلب     |      |
| کز دهن صبحدم پیاله بر آمد    | مرغ به مستان خطاب کرد که خیزید  |      |
| رومی خندان آتشین سپر آمد     | زنگی گریان نقره قوس خون گریست   |      |
| تا در اسکندر خضر سیر آمد     | بوسه زنان صبح جام مهر گرفته     | ۲۱۸۵ |

---

\* همه اشعاری که در این بخش آمده در کاشف الاسرار هست؛ از این میان، قصاید یک تا پنج و غزلهای یک تا هفت و قطعه‌های یک تا شش در شرح عثمان‌خانی هم آمده است؛ برخی از این اشعار در تذکره عرفات العاشقین و مجمع الفصحان نیز موجود است که در جای خود بدان تصریح شده؛ بقیه فقط در کاشف الاسرار آمده است.

## مطلع دوم

سرو مرا مشک تر ز لاله برآمد  
 بردو هلالی ستاره پرور لعلش  
 و سمه دمیدش ز ترک آینه افروز<sup>۱</sup>  
 مشک بر آتش فکند جادوی زلفش  
 ۲۱۹۰ بر رخ ما اشک نیست بچّه رومی است  
 قُلْ لَمْ أَشْکُم ز رُوی سِیمِ فِشانی  
 دشمن بی آب او چو آینه و قفل  
 دهره قهرش شکافت زهره زهره  
 بال شرف باز کرد باز جلالش  
 ۲۱۹۵ بر صفت مبتداست رای منیرش  
 نور قدم انقطاب<sup>۴</sup> بر رخ او داشت  
 راست چو تیر دعاست تیغ نفاذش  
 چون تو خلف کس ندید<sup>۵</sup> تا که جهان را  
 ای که تر و خشک هفت سفره و<sup>۶</sup> نه خوان  
 ۲۲۰۰ سال بقای تو را چو عقد گرفتند  
 در رصد وهم قطر چرخ معدّل  
 لطف تو دایه‌ی فلک شد که جُدّی را  
 دست تو دریای پنج شاخ که در وی  
 کلک دبیر تو گنجهای نهان را  
 ۲۲۰۵ رای وزیر تو اهتمام جهان را

۱. نش: ز طرف آینه رو. ۲. ک: - به.

۳. در «ک» و «ش»، «دهن» آمده که ظاهراً خطای چاپی است، به ضرورت وزن تغییر یافت.

۴. نش: التفات. ۵. ش: نژاد. ۶. ک: - و.

۷. ک: قد.

خالق موسی و مار و نار و تجلی      تا به میان آنام مشتهر آمد  
شعشعۀ شمع بزم جمع تو بادا<sup>۱</sup>      پرتو آن شعله‌ای که از شجر آمد



قصیده در بیان خالی نبودن از غم اهل زمان و ناپایداری  
عشرت آن و هجو عدوی خود و گریز به مدح ممدوح

در این سراچه فرسوده کبود که بود  
که یک دم آینه دل ز زنگ غم بزدود  
دهن به خنده یکی دم گشاده صبح از آن  
دو دسته بر سر او می‌زند سپهر، عمود  
۲۲۱۰ چه سود ز آینه زر که آسمان را دوش  
هزار آبله بر چهره کبودش بود<sup>۲</sup>  
اگر به دیده ندیدی شنیده‌ای باری  
ز سروران سر تخت بارگاه وجود  
حسیب، خسته تیغ مکاید بوجهل  
خلیل، سوخته آتش غم نمرود  
منم که خدمت سلطان به جان چنان کردم  
که چرخ کرد از آن خدمتم هزار سجود  
منم که از پی یک نقطه در مدایح شاه  
هزار بار بشستم دهن به عنبر و عود

۱. ک: باد؛ متن تصحیح قیاسی است؛ دو بیت اخیر در «ش» نیست.

۲. نش: چه سود ز آینه مهر کاسمان هر شب      هزار آبله بر چهره کبود گشود.

- ۲۲۱۵ عدو به حضرت خورشید دین حکایت<sup>۱</sup> کرد  
 که بدر وقت حکومت دیانتی ننمود  
 چو شمع بر سرم آتش دوید از غیرت  
 که من منیر چو شمعم عدوست تیره چو دود  
 از اینکه من دُر بحر عقولم اوست شبه  
 وز اینکه من در شهر علومم اوست جُهود  
 گهی چو شمع کنم گریه‌های سینه‌گداز  
 گهی چو صبح زخم خنده‌های خون‌آلود  
 دریده‌جیب ز گرگ و فغان‌نمای ز خر  
 گهی چو یوسف صبح و گهی چو عیسی عود
- ۲۲۲۰ ز گوشمال زمان و ز چشم‌زخم فلک  
 گهی بتاب چو رودم گهی در آب ز رود  
 خراب گشته و ویران چو آشیانه جغد  
 به سیل حادثه بنیاد خانمان حسود  
 ولی ندیدم در هیچ مجلسی الحق  
 که خسرو<sup>۲</sup> آن<sup>۳</sup> رخ شیرین ز من ترش فرمود  
 بدان شکوه و جلالت که عرش در لرز است<sup>۴</sup>  
 هزار مرحمتم کرد و لطفها بنمود  
 شبی که خازن دولت‌سرای شاه ازل  
 دریچه‌های زر از سقف آسمان بگشود
- ۲۲۲۵ خطاب هاتف قدسی به گوش هوش رسید  
 که ای دلت ز وفا مست جرعه‌های شهود

۱. نش: شکایت. ۲. ک، نش: خسروم؛ نک: خسروا.

۳. ک، نش، نک: - آن.

۴. نش: که کوه البرز است.

تو دل مگیر که بیناست پادشاه بحق  
 تو جان مسوز که داناست کردگار ودود  
 همین<sup>۱</sup> زمان اثر انتقام روح الله  
 به نیزه دیده<sup>۲</sup> دجال بردراند زود  
 تو از محاسن خود خاکروب آن در کن<sup>۳</sup>  
 که سجده‌گاه قدوس<sup>۴</sup> است و بوسه‌گاه وجود  
 مبین تو بر در شه نقش نفس را زنده  
 بدان به خدمت شه ذات خویش را موجود  
 ۲۲۳۰ لطیفه‌های ربّاب<sup>۵</sup> کلام ربّانی  
 اگر مِداد شود بحر کی رسد به نُفود<sup>۶</sup>  
 که هیچ آینه را زنگ بر جبین نشست  
 که باز کلکش<sup>۷</sup> آن زنگ را از آن نزدود  
 زهی به ذات تو لاحق ثنای لا اُحصی  
 خهی به شأن تو لایق خطاب یا داوود  
 کسی که رازده توست<sup>۸</sup> روز حشر او را  
 شفاعت همه پیغمبران ندارد سود  
 بروز نایبه<sup>۹</sup> را از شکوه توست سکون  
 شرار هاویه را از حسود توست و قود  
 ۲۲۳۵ بدان خدای که دستار زر کند پنهان  
 به زیر دامن این سبز چادر فرسود

۱. ک: همان.

۲. نش: سینه.

۳. نش: شو.

۴. نک، نش: «قدور» و «قدوه».

۵. ش: زیانش؛ نک: ربّانی.

۶. ک، ش: وجود؛ متن مطابق «نش» است.

۷. نش: مصله.

۸. نک، نش: ردّ در توست.

۹. نک: سرور ناصیه.



که از مسیر دَبور<sup>۱</sup> فراق حضرت شاه  
 ردای عشرت ما را نه تار ماند نه پود  
 به آب تیغ تو آن کدخدای هفت اقلیم  
 به خاک پای تو آن توتیای دیده جود  
 به نوک کلک تو آن رومی سیاه کلاه  
 که بر قمر چو سر زلف یار غالیه سود  
 که جز مدیج توام نیست در جهان کاری  
 بجز جمال توام نیست در جهان مقصود  
 ۲۲۴۰ همیشه تا شه مشرق به نیزه زرین  
 ز فرق زنگی شب تاج ماه را بریود  
 زمین بارگهت باد چرخ سبز لباس  
 غلام پایگهت باد صبح زرین خود  
 خیام حکم<sup>۲</sup> تو بر اوج کبریا مرفوع  
 طناب ملک تو<sup>۳</sup> ز<sup>۴</sup> اوتاد سرمدی مسدود<sup>۵</sup>



### قصیده در مذمت اموال و مالداران دنیا و تعریف

#### مردان خدا و گریز به مدح ممدوح

کسان که روز و شب اندر هوای سیم و زرید  
 به عین لطف بیایید و روی ما نگرید  
 ز روی دوستی مال خود گریبان را  
 دگر چو صبح ز بهر درست زر مدرید

۱. نش: هبوب.

۲. نش: قدر.

۳. ک: - تو.

۴. نش: ممدود.

۵. ک: به.

۲۲۴۵ هوای نفس ز رنج طلب نخواهد رست  
 کلید گنج دوعالم اگر بدو سپرید  
 هزار یوسف شد بنده و در آن هوسید  
 که عیسی به یکی سوزن شکسته خرید  
 ز سرکشی نکشد دست و از پریشانی  
 هزار بار سر زلف را اگر ببرید  
 ز هفت‌خوان زمرد ندا همی آید  
 که بیش عشوه ز زینه قرص خور مخورید  
 کمان چرخ چو تیر فنا جگردوز است  
 اگرچه چون مه و خورشید جمله تن سپرید  
 ۲۲۵۰ در این سراچه نه سقف کار نگشاید  
 چرا ز بهر گشایش چو قفل دربه‌درید  
 ز خمستان فلک پر شکم نخواهد شد  
 چرا نشسته عبث بر امید ماحضرید  
 فراز هودج سه خواهر است جای شما  
 چو چار مادر اگر چند زیر نه پدرید  
 بر آن شوید کز این تنگنای تیره‌درون  
 همای‌وار سوی طاق کبریا بپرید  
 که بلبلان گلستان باغ هشت بهشت  
 نوای شوق شما می‌زنند و بی‌خبرید  
 ۲۲۵۵ غم جهان مخورید از برای شادی دل  
 که تا به جیب از آن غم در آتش جگرید  
 چو برگ گل ز سر زر چو بر نمی‌خیزید  
 ز برگ خویش پریشان صرصر ضررید

چو خم نشسته و حیران شده ز بهر نوا  
 چو چشم جام از آن دم به دم به گریه ترید  
 چو ابر بهر زرو سیم خویش دُر بارید  
 سزای خنجر خون ریز حاکم بشرید  
 برای جمع زرو مال همچو گاه شدید  
 به اشک همچو عقیق و به روی همچو زرید  
 ۲۲۶۰ نبات وار همه سال درخور خوانید  
 که از درون همه زهرید و از برون شکرید  
 اگر شوید که عالم به نور دل گیرید  
 چو صبح بر در شه هر صباح سجده برید  
 به باغ شاه نهاده به سرو بن سیبی  
 خوشش که آب بریزید و باغبان مبرید  
 طویله گهر است اینکه بدر چاچی گفت  
 ولی شما نه خریدار رشته گهرید



قصیده در بیان قدوم عشرت لزوم شاهنشاه بهار بر عرصه روزگار و

گریز به مدح خسرو شیرین کار

باز عروس چمن جلوه گری ساخت کار  
 ورنه عروسانه چیست گل زده گرد عذار  
 ۲۲۶۵ گر نفکنده است گل عکس در آب از چه روست  
 گاه تماشای گل دیده بلبل چهار

نوبت آن شد که باز از عمل نامیه  
 نقش گل آید برون از نی<sup>۱</sup> صوت هزار  
 طفل شکوفه که باد از سر و<sup>۲</sup> دوش درخت  
 افکندش بر زمین جوی نهد درکنار  
 شاخ گل زرد دید نرگس و یک غنچه کند  
 تا به سر ناخنش باز کند طفل وار  
 دست عروس چنار بر لب جو شد دراز  
 رفت ز عکس هلال در تک آبش سوار  
 ۲۲۷۰ وقت سحر پیش باد گل ز میان زرگشاد  
 چشم بر آن زر نهاد نرگس صاحب عیار  
 نرگس رعنا به لب مرهم کافور ماند  
 ژاله به دندان مگر ساخت لبش را فگار  
 شش درم سیم ماند بر سر نرگس که کرد  
 سیم شکوفه صبا بر سر بستان نثار  
 نارون و سرو نیست رسته<sup>۳</sup> به پهلوی هم  
 کز پی اعدای شاه شکل طناب است و دار  
 در صفت لاله دوش مطلعی از من شنید  
 دید چو از نازکیش همچو در شاهوار

## مطلع دوم

۲۲۷۵ لاله دهن باز ماند<sup>۴</sup> بر لب جوی بهار  
 تا شده خندان چو گل لعل لب جویبار

۱. ش: هست.

۲. ش: -و.

۳. نک: پی.

۴. نک: دهن کرد باز.

لاله بسان صدف کرد دهن باز زانک  
 فاتحه<sup>۱</sup> از شوق خواند بر سر هر شاخ سار  
 لاله گلگون نقاب سود به لب از سحاب  
 صندل سرخ و گلاب از پی دفع خمار  
 لاله چو ساغر گرفت مجلس گل درگرفت  
 طبلک زر بر گرفت نرگس گل گز شعار  
 آتش می لاله را گر نه جگر گرم کرد  
 از چه کشد آب سرد هر سحری در بهار  
 ۲۲۸۰ بس که به عیش و نشاط کف زده بر یکدگر  
 کرد ز باران به باغ آبله دست چنار  
 قطره شبنم دوید بر سر بینی از آنک  
 غنچه زنبق ز کام داشت ز باد بهار  
 بُختی مست سحاب نعره زنان شد ز رعد  
 رشته برق از سرش کرد چو بیرون بهار  
 زان به نمدهای میغ برق دهد آب تیغ  
 تا بکشد بی دریغ خصم شه کامگار  
 شاه سکندر نشان شاه بدیع الزمان  
 خسرو صاحب قران سنجر عالی تبار  
 ۲۲۸۵ گر بزند تیغ او مهر درخشان قضا  
 افکندش بر زمین از سر نیلی حصار  
 بسته جهان بر میان مشربه آسمان  
 یخ ز کواکب در آن تا بودش آبدار

---

۱. ش، نک: فاخته.

خشک و تر از تیغ اوست وهم<sup>۱</sup> کنان تا که کرد  
بحر ز باران زره بر تن خود استوار  
در سفر رخس او سطح زمین نیم گام  
در گذر خیل او جرم فلک یک غبار  
ای که<sup>۲</sup> اگر بر فلک رای تو حکم آورد  
هیچ نگوید فلک جز به «لک الاختیار»  
۲۲۹۰ خصم تو را دُر به تاج نیست که دندان اوست  
کز دهنش کند و کوفت بر سر او روزگار  
خصم تو را در کمین حلقه زده اژدر است  
چرخ که کرد از دهان آتش مهر آشکار  
روز و غا از<sup>۳</sup> غبار داروی سوزان کشد  
جزع یلان را چو میل نیزه خارا گذار  
ابرفناگر شود مایل باران تیر  
از تن گردون جهد خون به هوا برقوار  
سرخ چو پیکان به خون همچو دل اهل درد  
پهلوی هر پر دلی ساخته باشد قرار  
۲۲۹۵ نیزه تو را سبز بار<sup>۴</sup> بار سر دشمن است  
همچو نهالی که سبز گردد و آید به بار  
آب فرو کی رود در گلوی نهر گر  
خنجر بران خویش جلوه دهی بر بهار  
کشتن خصم تو را مار بود کهکشان  
در دهنش ماه نو آمده دندان مار

۱. نش: بیم.

۲. ش: تو.

۳. ک: کز.

۴. نک: سبز و تر.

ضبط تو زان سان نهاد در همه دلها نهیب  
 کز ستم و جور گل بلبل زار و نزار  
 خاک به سر کرده خواست پیش تو افغان کند  
 غنچه گریبان گرفت در بر او ز اعتذار  
 ۲۳۰۰ جامه گردون نه از شعله خور برگرفت  
 ز آتش قهرت بر او هست شتر هر شرار  
 خامه گرفتم به دست تا کنم انشای مدح  
 از حد اندازه بیش در صفت شهریار  
 خامه چو بهر رقم بر سر کاغذ رسید  
 بر لب انگشت ماند نامه بی اختیار  
 بود مرا چون ضرور بر در شه عرض حال  
 می‌کنم انشای آن لیک یکی از هزار  
 گرچه بدی کرده‌ام رو به حق آورده‌ام  
 نیّت حج کرده‌ام گر ببرد کردگار  
 ۲۳۰۵ تاکه به راه حجاز برکشم آواز خوش  
 با قد مانند چنگ ناله ز<sup>۱</sup> مضراب خار  
 تا چو به چشم آیدم کعبه ز روی صفا  
 دولت شه خواهم از قادر با اقتدار  
 خیز به پای روان قصه فراوان مخوان  
 گرچه تو را نیز شد طبع حکایت‌گزار<sup>۲</sup>  
 خاطر شه آینه است روی در او باز کن  
 بیش از این گفت و گو آینه گیرد غبار

۱. ش: به.

۲. ش: گذار.

تا که ز اوتاد یافت خیمه دنیا قیام  
تا که بر<sup>۱</sup> اقطاب هست دور فلک را مدار  
۲۳۱۰ خیمه جاهت مصون باد ز باد فنا  
عمر تو چون دور چرخ باد فزون از شمار<sup>۲</sup>



### قصیده در بیان طلوع خورشید و مذمت سازهای عشرت

#### زمان و تندفرازان و گریز به مدح سلطان<sup>۳</sup>

ز زین نقاب شاهد پیروزه<sup>۴</sup> پیرهن  
برداشت شام زلف سیه از رخ زمن<sup>۵</sup>  
بی مهر شاهی که روان شد به گرد خاک<sup>۶</sup>  
شمشیر تیز در کف و بر فرق<sup>۷</sup> سر لگن  
در هیچ روزنی<sup>۸</sup> ندهد شعله چون چراغ  
کز قهر باز درنکشد دود از وطن  
گر صادقی تو عشوه این قرص خور مخور  
ور مرد رهروی دم از این زن دگر مزین  
۲۳۱۵ بر نغمه رباب همه<sup>۹</sup> سرماساز<sup>۱۰</sup> گوش  
بر ساغر شراب مشو<sup>۱۱</sup> جمله دیده تن

۱. ش: به. ۲. نک: قرار.

۳. ابیاتی از این قصیده در عرفات العاشقین (ع) و مجمع الفصحا (م) هم آمده؛ عنوان نسخه «م»: در زهد و تفرید و تجرید گوید.

۴. ک، ش: فیروزه. ۵. ع، م: تار زلف سیاه از رخ سمن.

۶. ک، ش: کرد جامه چاک. ۷. ع: شمشیر تیز بر سر و بر فرق؛ ک، ش: شمشیر در کف او بر فرق.

۸. ش: روز را. ۹. ع، م: منه.

۱۰. ع، م: مثال.

۱۱. ع، م: مکن.



چنگ است گنده پیر سوی گوش برده گوش<sup>۱</sup>  
وز لاغری برون شده رگه‌هاش از بدن  
د ف چیست طفل حلقه به گوش طپانچه خوار  
از خوف پشت خم زده در راه نغمه زن<sup>۲</sup>  
نای است زرد مار بر اعضا ش نه دهان<sup>۳</sup>  
ده ماهی اند خرد نهاده به نه<sup>۴</sup> دهن  
ساقی است ماهروی و<sup>۵</sup> در او<sup>۶</sup> ذره مهر نی<sup>۷</sup>  
تنها نه بر تو بر من و بر خویش و<sup>۸</sup> خویشتن  
۲۳۲۰ زلفی است سرکشیده به زنجیر هندوی  
هر لحظه از کناره مه خویشتن فکن  
احوال خال ذره دودی بر آتش است  
یا قطره ای ز لای<sup>۹</sup> سیاه است بر سمن  
این جمله چیست<sup>۱۰</sup> لعبت طفلان کوی نفس  
وین زمره کیست<sup>۱۱</sup> شعبده خیل اهرمن  
دلخواه خود مخواه بجز ذکر ذوالجلال  
دلجوی خود مجوی بجز یاد ذوالمین  
جز با جمال شاهد قدسی مبار عشق  
جز با خیال مدح شهنشه مگو سخن  
۲۳۲۵ کفش غلامش افسر سلطان چین و روم  
گرد سمنند، سرمه چشم شه ختن

۱. ع: گنده پیر سوی گوش برده دوش؛ م: گنده پیری و در گوش برده هوش.

۲. نک، نش: گه شاد و گه حزن. ۳. ع، م: نقطه‌ها. ۴. ک: ده (ظاهراً خطای مطبعی است).

۵. ش: - و. ۶. ع، م: بدو. ۷. ع، م: نه؛ ش: نیست.

۸. ک، ش: - و. ۹. نک، نش: قیر. ۱۰. م: جملگیست.

۱۱. م: زمرگیست.

خـنیاگران مجلس سلطان عهد را  
زین سرغزل تو هدیه‌رسان<sup>۱</sup> ای صبا ز من

### مطلع دوم

ای سنبل تو سلسله افکنند بر سمن  
لعلت هزار بار شکرریزتر ز من  
یک ذره خاک کوی<sup>۲</sup> تو آنجا که عرض یافت  
در وزن اعتبار برآمد<sup>۳</sup> هزار من  
آونگ از میان تو کوهی به تار مو<sup>۴</sup>  
طالع ز خنده تو میان شفق پرن  
بادام نیمخواب تو همخوابه هلال ۲۳۳۰  
شمشاد گل پرست تو همخانه<sup>۵</sup> سمن  
چون<sup>۶</sup> رشته زان شدم که به صد تاب کم نمود  
شکل دهانت از سر سوزن به چشم من  
تب خواست تا بگیردم از ضعف هم<sup>۷</sup> نیافت  
هرچند ناله راهنمون شد<sup>۸</sup> به پیرهن  
از چشم مور بس بودم چارصُفّه گور  
از بال پشه بس کندم پنج ته کفن  
ماییم و خاک سُدّه سلطان بحر و بر<sup>۹</sup>  
تا ساکن<sup>۱۰</sup> است آب روانم به جوی تن

۱. ع: بدیه‌رسان.

۲. ع: پای.

۳. ع: موی.

۴. ع: در.

۵. م: همسایه.

۶. ع: در.

۷. ع: هجر تو.

۸. ع: راه نمودش.

۹. ع: سایر.

۲۳۳۵ آن نایب امام که شاهان دهر را  
 در ربقة اطاعت خود درکشد به من  
 شد کاسه لیس سفره او خان و کیقباد  
 لب لیس کلب بارگهش خوان<sup>۱</sup> ذوالیزن<sup>۲</sup>  
 در جام ملک او نفتد هیچ تیرگی  
 گر خشت زر فتد ز سر این کبود دن  
 ای پیش پنج بحر کفت نه محیط چرخ  
 کمتر ز قطره ای که چکد از مسام شن  
 از خامه جلال تو حرفی هزار باب  
 وز نامه کمال تو خطی هزار فن  
 ۲۳۴۰ از خط حکم تو چو قلم هرکه سرکشد  
 تا روی او سیه شود اول سرش بزن  
 در اکتساب عیش ده انگشت خصم تو  
 دنداننه کلید در خانه محن  
 از رفع قدرتوست که هر جا که جر کند<sup>۳</sup>  
 کسری ز<sup>۴</sup> عظم<sup>۵</sup> خصم تو یابند من و عن  
 تیغت به حرف ماضی خود فتحها<sup>۶</sup> نمود  
 در اسم همچو ان<sup>۷</sup> و<sup>۷</sup> در فعل همچو لن<sup>۸</sup>  
 تا در بهار صبح گل زرد می دمد  
 مرغ سخن سرای نبیند چو من چمن  
 ۲۳۴۵ ای مقطع مطالب مقصود کاینات  
 وی مطلع رموز الهی خجسته فن

۱. ش: خان.

۲. نک: ذوالقرن.

۳. ع: کنند.

۴. ع: -ز.

۵. ع: عظیم.

۶. ع: حرفها.

۸. ع: ان.

۷. ش: -و.

---

در مهد سه نتیجه چو تو یک خلف نرزد  
تا زیرهفت مرد مطیعند چار زن  
تا لعل یار یخچه فروز آتش تراست  
بی آب باد روی عدو چون چه ذقن

## غزلها



### در تعریف معشوق

ای به گرد قند شگر پاش تو رسته نبات  
لعل و مروارید تو سرچشمه آب حیات  
وسمه ابروت کرده روی ما را زعفران  
نیل رخسارت کشیده چشم ما را در فرات  
۲۳۵۰ شاه خوبانی و حسنت از برای احترام  
پنچ نوبت می زند در چار برج شش جهات  
گر به صلبت آفرینش را نبودی افتخار  
خلعت خلقت نپوشیدی وجود کاینات  
من نخواهم سرکشید از خط و صلت چون قلم  
گرچه با من می نمایی دل سیاهی چون دوات



## در صنعت مراجعه به معشوق گفته

گفتمش پرده دُرهای تو بیجاده چراست  
گفت آن ره که سخنهای تو بیجاده چراست  
گفتمش وعده که دادی به شکرها یاد است  
گفت باری سخت تلختر از باده چراست  
۲۳۵۵ گفتمش نقره ساده است عذار تو ز حسن  
گفت روی تو ز غم همچو زر ساده چراست  
گفتمش زلف تو را جای زیر دست مه است  
گفت پس بیهده در پای من افتاده چراست  
گفتمش بدر ز دل مهر تو را بیرون کرد  
گفت پس در غم ما مرده و افتاده چراست  
گفتمش چرخ ز دست غمت از پای افتاد<sup>۱</sup>  
گفت پس بر در شه روز و شب استاده چراست  
گفتمش بنده سلطان زمانی امروز  
گفت پس سرو سهی قامتم آزاده چراست



## در اوصاف معشوق

۲۳۶۰ تا به گرد لعل تو مشک این برات آورده است  
ظلمتی بر<sup>۲</sup> چشمه آب حیات آورده است  
تنگدل بود آهو مخمور تو در آفتاب  
بر کنار چشمه خضرش نبات آورده است

۱. ش: پا افتاد.

۲. ش: در.

آن نبات سبز تا بر گرد شکر رسته است  
 تلخکامی‌ها چه بر جان نبات آورده است  
 در میان ذره پروین را مکانی داده است  
 بر کنار مهر ظلّی در<sup>۱</sup> ثبات آورده است  
 گفتمش زان پسته شوری در دل بریان ماست  
 گفت میل<sup>۲</sup> طوطی شیرین نکات آورده است  
 ۲۳۶۵ وجه زراز نقد عین خود مهیا کرد بدر  
 چون مه<sup>۳</sup> من از شب تیره برات آورده است



#### در صفت معشوق

سرو تا<sup>۴</sup> بر برگ گل مشک تثار آورده است  
 صفحه مه را از آن خط در غبار آورده است  
 در سواد شام خط چین پریشان کرده است  
 تا شکستی بر سپاه زنگبار آورده است  
 تا بسوزد هندوی زلفش دلی<sup>۵</sup> را بی‌گناه  
 بر کنار آتش تر بند خار آورده است  
 ماه رویش را حسن دان سرو قدش را علی  
 گرچه چشم او ردا عباس وار آورده است  
 ۲۳۷۰ آفتاب عارضش تابان از آن شد کین زمان  
 سر به خط عدل کردگار آورده است

۳. ک. - مه.

۲. ش: میلی.

۱. ش: بر.

۵. ش: دلان.

۴. ش: ما.



### خطاب به معشوق

مستی نرگس تو مها از شراب نیست  
 بر آتش تو جز دل بریان کباب نیست  
 روی من است سفره زرین که گرد او  
 در کاسه‌های نقره به جز خون ناب نیست  
 آن کس که دید روی تو را زیر تاب زلف  
 رویش سیاه باد که گفت آفتاب نیست  
 خال سیه که گرد زنخدان است زنگی است  
 فریاد می‌زند که در این چاه آب نیست  
 ترکی<sup>۱</sup> است مست در خم محراب چشم تو ۲۳۷۵  
 با حاجبان بگوی که این جای خواب نیست  
 چون طره تو روی دل بدر تیره باد<sup>۲</sup>  
 گر از خط تو بر ورق ماه تاب نیست  
 شیرین‌تر از تو یار در این عهد شور و تلخ  
 در بارگاه خسرو مالک رقاب نیست



### در تعریف معشوق

گر چون گل رخسار تو در هر چمنی نیست  
 در هر چمنی نیز نواگر چو منی نیست  
 ای سرو خرامنده که در باغچه حسن  
 زیباتر از اندام تو شاخ سمنی نیست

۲. ک: یاد.

۱. ک: ترک.



۲۳۸۰ خط بر ورق روی تو پیدا شده آری  
 بر هرچه قلم رفت<sup>۱</sup> در آنجا سخنی نیست  
 دادم دهد آن کس که به فرمان غلامش  
 در هیچ زمین نیست که شاه زَمَنی نیست



### به خطاب معشوق گفته

به شکرپاشی بیجاده پروین زایت<sup>۲</sup>  
 به سحرپوشی شام خط مهرافزایت  
 به دو ترک حبشی چهره که دایم مستند  
 در خم طاق دو ابروی هلال آسایت  
 به دو برگ گل تازه به دو شاخ سنبل  
 به قد سرو صنوبرشکن زیبایت  
 ۲۳۸۵ به دو هندوی قمرتاز که در زنجیرت  
 شب و روزند چون من، سرنکشند از پایت  
 که ره وصل تو را گم نکنم در شب هجر  
 تا بود در دل من مشعل سو دایت  
 ای تو آن شمع دل افروز که هرگز نبود  
 به جز از سوزش پروانه جان پروایت  
 جان شیرین مرا قصد به خونریز مکن  
 تا عتابی نکند خسرو عالی رایت

۱. ش: رفته.

۲. ش: جایت.



همیشه زورق چشم از رخ تو بینا باد  
کنار ما ز فراق لب تو دریا باد  
۲۳۹۰ دلی که نرگس مستت نکرد بیدارش  
مدام از عرق خون دل چو صهبا باد  
دعای ما به سرشک عقیق رنگین است  
که گرد لعل تو خالی ز گرد مینا باد  
عذار بدر پر از انجم شفق آلود  
ز مهر آن شبه مرغول ماه فرسا باد  
به گریه چهره بدر است پر ز مروارید  
به خنده لعل تو پیرایه ثریا باد



گر سنبل مرغولت بر لاله تر افتد  
از غالیه زنجیری بر طرف قمر افتد  
۲۳۹۵ روزی که دهد مینا بر گرد عقیق تر  
صد قطره سیمابی بر طاسک زر افتد  
در حلقه آن سبزه آن غنچه بدان ماند  
کز لعل یکی ذره بر عنبر تر افتد  
کوهی شود آن ساعت آونگ سر مویی  
آن دم که میان او در بند کمر افتد  
چون تیر و کمان دارد آن ترک چرا ماند  
تا آهوی سرمستت در نرگس تر افتد

از نرگس سرمست داد دل خود خواهم  
روزی که شنهشه را بر بدر نظر افتد

۱۵

۲۴۰۰ مه من بر سحر از شام هلالی دارد  
سرو من بر سمن از غالیه خالی دارد  
از چه سیم ذقن این همه بی‌آبی من  
زانکه در آتش لعل آب زلالی دارد  
بهر دمسازی آن لعل که میم است به شکل  
قدم از زرطلبی صورت دالی دارد  
این عروس حبشی گرد سراپرده نور  
در هوای رخ او اطلس آلی دارد  
دل درهم شده دیوانه از آن شد کان ماه  
گرد گل عنبر زنجیر مثالی دارد

۱۱

۲۴۰۵ شام خطت که زیور ماه تمام شد  
شمشاد پاره‌ای است که بر ماه دام شد  
زان روی شد سیاه مرا آفتاب عمر  
کز صبح عارضت طرفی زیر شام شد  
خال تو هندوی که در آتش وطن گرفت  
زلف تو کافری که بهشتش مقام شد  
در آفتاب، آهوی بادام مست تو  
گر تیغ نیست تیر چرا در نیام شد

آونگ گشت بر سر یک تار موی کوه  
 آن دم که سرو قامت تو در قیام شد  
 ۲۴۱۰ از بس که چشم از خط سبز تو دُر فشانند  
 مانند تیغ خسرو شیرین کلام شد

## ۱۲

نرگسانت به کرشمه همه خونخوارانند  
 مست خوابند و به فتنه همه بیدارانند  
 آن دو سلطان ملایکوش و هاروت قدر  
 گویی در سایه خورشید پری دارانند  
 آن دو بادام سیه درد دل و جان مرا  
 داروی درد کنند ار چه که بیمارانند  
 ناوک انداز دلیران تو مستند و لیک  
 بر سر راه جفا رهزن عیارانند  
 ۲۴۱۵ هندوان سر زلفت ز پریشانی کار  
 دایم از کنگره عرش نگونسارانند  
 شاهدان ختنی جامه زنگی سلبنند  
 مرهم جان منند ار چه دل آزارانند  
 بدر شاشی دو طبق کاسه سیمین دارد  
 که چو ابر از لب لعل تو گهربارانند

## ۱۳

به دو جَرع تو که بادام سیاهش خوانند  
 به دو چشم تو که جادوی تباهش خوانند  
 به دو لعل تو که بالای نجومش بینند  
 به دو زلف تو که لالای سیاهش خوانند

۲۴۲۰ به دو عَناب که سرمایه‌ شهد و شکرند  
 کاختران در شب هجر رخ جان‌افروزت  
 به دو شمشاد که پیرایه‌ ماهش خوانند  
 بدر را چون مه نوروز دوتاهش خوانند



۲۴۲۵ دوش زان دم که شب تیره سر زلف گشود  
 نرگس جادوی او بر گل بالین سر داشت  
 رخ او در نظر بدر فزون بود ز مهر  
 آن همه گفت که جان از لب او در دل داشت  
 گوی سیمین سوی ما کرد و ز شادی ما را  
 کوه را بر سر یک موی چنان جنبش داد  
 آشکارا شده زان زلزله روح‌نگار  
 ماه خورشیدرخم تا به سحر در بر بود  
 زنگی زلف ورا لاله‌ تر بستر بود  
 دهنش در سخن از ذره بسی کمتر بود  
 دست در گردن و لب بر لب و بر بر بود  
 زیر دو لاله سیه لؤلوی تر بر زر بود  
 که تو گفتی که مگر زلزله محشر بود  
 سیم محلول که در بُسَد ما مضمَر بود



۲۴۳۰ ای باگهرت سفته عقیق شکرآلود  
 از خنده‌ یاقوت تو پیدا شده ای ماه  
 بر روی چو دینار، مرا رسته دو مرجان  
 از کنگره‌ ماه درآویخته زان شد  
 گر برزنم از آتش مهر تو یکی آه  
 ای بر مهت آشفته شده غالیه اندود  
 پروین به میان دو هلال شفق‌آلود  
 در حَقّه‌ یاقوت تو را لؤلؤ برآمود  
 چوگان سر زلف تو گو از همه بر بود  
 بر خرمن مه موج زند دَمدمه‌ دود



۲۴۳۵ ای شمع چراغت را پروانه چراغ‌خور  
 گر شام خطت روزی بر مه فکند سایه  
 جزعت ز سر مستی از غمزه دهد بادام  
 وی جام وصال را پیمانۀ غم درخور  
 همسایه‌ آن سایه خورشید بود درخور  
 لعلت به گه بوسه از پسته دهد شکر

پیراهن حسنت را بر دامن زنگاری      خاتون سحر دوزد از مهر ترنج زر  
 بر بوی تو زد آتش بر خود دل دیوانه      زان روز که بر آتش زنجیر شد از عنبر  
 آشفته از آن شد چین از زلف زره‌پوشت      کز زنگ به هر بادی بر روم کشد لشکر  
 شیرینی لعلت را با تلخی کام من      گردید بسی عرصه برخیز ز بحر و بر



به دو چشم تو که مستان و خرابند امروز  
 به دو زلف تو که بر ماه نقابند امروز  
 به دو شاخ شکرین پسته شورانگیزت  
 که به کام دل ما لعل خوشابند امروز  
 به دو رخسار که چون تاج خرو سند این دم  
 به دو ابرو که سیه همچو غرابند امروز  
 به دو زنگی بچه سیم‌قبای جانسوز  
 که عروسان سراپرده خوابند امروز  
 ۲۴۴۵ به دو سنبل به دو نرگس به دو لاله به دو لعل  
 که همه مرهم جانهای خرابند امروز  
 که من از جام غمت بی‌خبر و باخبرم  
 که همه ز آتش عشق تو کبابند امروز  
 ترک مستت نتواند که کند بیش خطا  
 مردمان چون به ره کار صوابند امروز  
 هر کجا تیغ‌زنی دل‌سیهی چون چشم است  
 همه بی‌آب‌تر از جام شرابند امروز  
 ز آتش خنجر شه خاک ستم شد بر باد  
 لاجرم اهل زمین جمله بآبند امروز

۲۴۵۰ سرکشانی که گشادند طربخانه فسق

همه وابسته زنجیر عذابند امروز



ای سر طرّه تو زنگی گلبرگ فروش

آتش یخچه نما شد<sup>۱</sup> شفق پروین پوش

بر سر سرو سهی نرگس تیراندازت

ترک مستی است کشیده دو کمان تا بن گوش

دهن توست که زنبور عسل بر گل تر

به<sup>۲</sup> سر نیش نشان کرد و بیاکند به نوش

کام ما تلخ کنی چون دهن جام مدام

از چه رسته است نباتت به لب چشمه نوش

۲۴۵۵ به جز از زلف تو بر عارضت ای حور سرشت

در جنان دید کسی کافر ز نارفروش

من سرگشته و زلف تو و شبهای دراز

بدر شاشی و ثنای شه و الهام سروش



هندوی خال تو را عنبر ساراست غلام

کافر زلف تو را جنت مأواست مقام

تا تو را در خم محراب دو مستند خراب

کام جان و دل ما تلخ چو صهباست مدام

جعد سرباز تو را شهپر عنقااست به جنگ

لعل شیرین تو را طوطی گویاست مدام

۲۴۶۰ ناوک چشم تو را جان و دل ماست سپر

خنجر مهر تو را جان و سر ماست نیام

۱. ک: یخچه نباشد؛ با توجه به توضیح غیاث‌الدین تصحیح شد.

۲. ک: بر؛ با توجه به توضیح غیاث‌الدین و سیاق کلام تصحیح شد.

ماه را در خم آن زلف سیاه است مقام شاه را چون لب لعل تو دل آراست کلام

۲۰

ای از بنفشه بر ورق گل زده رقم  
از من مکن کناره که در فرقت لب  
خالی مباد تا گلت از سبزه ایمن است  
لعلت اگرچه خاتم جان را نگینه است ۲۴۶۵  
ای دود زلف سرکش تو در چراغ چشم  
بر صفحه عذار تو خطی پدید شد  
بر طرف آفتاب تو عنبر گرفته خم  
همچون پیاله می روم از دست دم به دم  
این برگ زعفران من از سوسن و بقم  
نگذارمش که مورچه بر مه نهد قدم  
پروانه‌ای ز شمع سراپرده قدم  
چاره‌پذیر نیست که بر وی رود قلم

۲۱

گر از سر دلداری عیدی طلبی ای جان  
بدکیش توام حقاً گر جان نکنم قربان  
باده تو و من ساغر شحنه تو و من چاکر  
خواجه تو و من بنده سلطان تو و من دربان  
ترک سیه چشمت آن دم که زند ناچخ ۲۴۷۰  
در سینه هر عاشق روید سر آن پیکان  
نقاش ازل می کرد حال تو رقم افتاد  
از کفر یکی نقطه در دایره ایمان  
چون پسته زخم خنده از شوری بخت خود  
کز آتش غم دارم در سینه دلی بریان  
ماییم و دل و فرقی بر خاک ره خسرو  
ماییم و تن و جانی بر خشت در سلطان





تا کمر بستند آن سرو سهی را بر میان  
 بر سر یک تار مو آونگ شد کوه گران  
 ۲۴۷۵ خنده پروین‌نمای آن مسیحا دم کند  
 عقد مروارید را در چشمه سوزن نهان  
 ای لب‌ت را سبزه گرد چشمه حیوان و لیک  
 کس نمی‌داند سر آن چشمه را هرگز نشان  
 نرگش را ترک مستی‌دان ستان در آفتاب  
 حاجبان پیوسته خود را بر سر وی سایبان  
 زلف از روی تو دیده سایه را بر آفتاب  
 چشم ز ابروی تو دیده مشتری را در کمان  
 لعل دُر پوش تو را مینای ترگرد<sup>۱</sup> شکر  
 جَزَع دُرِیاش مرا آب بَقَم بر زعفران  
 ۲۴۸۰ گر به دارالضرب غم از مهر مه‌رت سرکشم  
 باد خالی سگه قلب من از نقد روان



لب رنگ شفق دارد آن ماه هلال‌ابرو  
 آبی است مرا در چشم مادام از آن بادام  
 شمشاد شود پاره گر پاره کند لاله  
 خونابه اطلس بین بر جیب من از دیده  
 ۲۴۸۵ ای نالش دلها را مشک خط تو مرهم  
 رخ همچو طبق دارد آن ترک سیه‌گیسو  
 تابی است مرا در دل پیوسته از آن ابرو  
 یاقوت شود پاره گر عرضه دهد لؤلؤ  
 همخوابه نرگس بین بر سرو سهی آهو  
 وی سوزش جانها را لعل لب تو دارو

۱. ک: کرده؛ متن تصحیح قیاسی است.

برداشتن دیده از روی محال آید      من دیده نبردارم زان روی ز روی تو  
 بر خود چو گل و مه بین سی‌پاره دلم تا هست      گل غازه آن چهره مه عوده بر آن بازو  
 ای مه طرف رویت در سلسله عنبر      از کنگره خورشید آویخته یک هندو  
 از سرکشی زلفت دی ناله بسی برخاست      در بارگه سلطان از داد جهان هر سو



۲۴۹۰ ای زلف تو بر برگ گل مشکین نقاب انداخته  
 خط لب تو سبزه را بر روی آب انداخته  
 چشمت که زد صد تیر را بر دل جوان و پیر را  
 هندوی بازنجیر را در آفتاب انداخته  
 آن ترک را در خواب بین حاجب از او در تاب بین  
 خود را سوی محراب بین مست و خراب انداخته  
 مست است جزعت بی سمر نقل وی از بادام تر  
 بر آتش دل از جگر جانم کباب انداخته  
 ترکی که از وی بارها مردم کشد آزارها  
 خود را ز مستی اخارها بر جای خواب انداخته  
 ۲۴۹۵ اشکم ثریا سفته دان خاک درت را رفته دان  
 زلفت شبی آشفته دان بر ماهتاب انداخته  
 رویت دوباره در نظر آمد فزون از ماه و خور  
 حسنت دوپاره لعل تر بر در ناب انداخته  
 از عدل خورشید زمن ماه تنت<sup>۲</sup> در پیرهن  
 تأثیر کتان گافتن<sup>۳</sup> از ماهتاب انداخته

۱. نک: مستی.

۲. نک: نوت.

۳. نک: سوختن.

## ۲۵

ای شکر ز آرزوی پسته تو آب شده  
 لاله در بالش شمشاد تو رنگ آورده  
 حاجبت چند پس گوش کشیده دو کمان ۲۵۰۰  
 ترک مست تو در آن حال که باشد در خواب  
 از خد و خط تو فرقی نشده یک سر مو  
 بی زرای تنگ شکر لب نگشایی و دلم  
 در هوای تو اگرچند که من خاکم، باد  
 ماه از شام سر زلف تو در تاب شده  
 لؤلؤ از آتش یاقوت تو سیراب شده  
 ایستد بر سر آن هندوی در خواب شده  
 خرقه پوشیده سیه در خم محراب شده  
 قاقم آن روز که در سایه سنجاب شده  
 تنگ‌تر از دهن کوزه سیماب شده  
 ز آتش خنجر شه جان عدو آب شده

## ۲۶

خالش مخوان که بر لب خندان نهاده‌ای ۲۵۰۵  
 ای گلرخی که قطره لای سیاه را  
 ای آفتاب‌جبهه که ناهید تیره را  
 ای سیم عارضی که یکی ذره مشک را  
 در هم شکست پشت دل تیره مرا  
 خورشید پیش عارضت از ذره کمتر است ۲۵۱۰  
 داغ دلش بگویی که بر جان نهاده‌ای  
 بر سبزه‌زار چشمه حیوان نهاده‌ای  
 در گوشه هلال درافشان نهاده‌ای  
 بر لعل آبدار بدخشان نهاده‌ای  
 زنجیرها که بر مه تابان نهاده‌ای  
 تا روی خویش بر در سلطان نهاده‌ای

## ۲۷

گفتم ای ماه به لب لعل بدخشان شده‌ای  
 گفتمش عاشق زنجیر سر زلف توام  
 گفتمش شیفته روی تو گشته است دلم  
 گفتم ای جان خم محراب بده مستان را  
 گفتمش سایه روی چومهت خورشید است ۲۵۱۵  
 گفت کای بدر نگر کاهن و نادان شده‌ای  
 گفت تو عاشق مجنون و پریشان شده‌ای  
 گفت تو شیفته دل بر مه تابان شده‌ای  
 گفت الحمد که باری تو مسلمان شده‌ای  
 گفت زان روی مگر واله و حیران شده‌ای

گفتمش نیست زرم تا کنم ایثار سرت      گفت زین وجه مگر بنده سلطان شده‌ای



۲۵۲۰  
 ای گل مکن به رویش دعویٰ خوبرویی  
 ای مور با میانش کم دست بر کمر زن  
 ای شیرمرد میدان هرچند بر تن خود  
 تا کی به پیش زلفش گویی که تاب دارد  
 کان کافری است سرکش آشفته‌روی و تیره  
 خورشید سربتابد با ماه عارض او  
 ای زهره مشتری شو در خانه کمانش  
 بدر است و مهر آن مه مدح شهی که طبعش  
 صد سال گر به شبنم رخساره را بشویی  
 هرچند می‌کشی گه آخر نه کم ز مویی  
 گاهی به شکل چوگان گاهی به شکل گویی  
 گر بر رخ تو ناگه چوگان زند چه گویی  
 زنجیرهایش بر پای دایم ز تندخویی  
 مویی کجا برآید با او به خیره‌رویی  
 آن ترک تیرزن را هر چند پنج شویی  
 دریای بیکران است از هرطرف که جویی

## قطعه‌ها و قصاید کوتاه

۱

در بیان جامعیت خود به معقول و دعوی به حصول منقول

و صبر بر بی‌زری خود گفته

۲۵۲۵ خداوندا مرا در علم منقول      زی‌بان و دیده<sup>۱</sup> دل‌گشت بینا  
سوی معقول نیزم دسترس هست      اگرچه نیستم چون پور سینا  
تو را گر مال بسیار است، باشد      رَضِینَا قِسْمَةَ الْجِبَارِ فِینَا

۲

در بیان اوصاف ناز و انداز معشوق و گریز به مدح ممدوح

ای بر عذار مه زده از شب طپانچه‌ها  
پروین‌نما به خنده دهان تو از سها  
نقده دو کون بر سر بازار اعتبار  
سـرگشته فـراق تو را گشته خونبها

---

۱. ش: + و.

۲۵۳۰ در دام زلف توست گـرفتار مرغ دل  
هرگز بود که از قفس غم شود رها  
تبیغ از میان به جان و دلم برکش و مترس  
از خـنجر مـهابت خورشید دین بها  
آن شاه دین لقای ورا صُدره احترام  
وان قامت لوای ورا سـدره مـنتها  
خنگی<sup>۱</sup> است شاه را که ز<sup>۲</sup> شرقش چو ها کنی  
در غرب آورد نرسیده الف به ها  
سلطان اعظم آنکه در ایام عدل او  
دین را شرف فزوده و اسلام را بها  
۲۵۳۵ حکم ورا نفاذ ابد باد در جهان  
بر شرق و غرب و بحر و بر و خاک کُلها

۴۳

### در تَعْمِیَّةِ اسْمِ کَمالِ الدِّینِ

ای به زیر مشک سوده کرده پنهان آفتاب  
آشکارا کرد لعلت در تبسم درّ نواب  
دو بیفکن از یکی وز قلب باقی شو غنی  
وانگهی قلب یکی بر وی نه و بر خوان چو آب  
زانچه نزدیک خدا اسلام باشد جمع کن  
ور ندانی این لغز «زا» طرح کن تو از حساب

۱. ک: خنگ.

۲. ک: - ز.



### در چیستان آمدن شب و نمود هلال

نعل سمند شه است یا خم ماه رجب  
 ابروی زال است یا چنگل سیمرخ شب  
 ۲۵۴۰ چتر زر شاه چین گشت گرفتار هند  
 خیمه گلریز زد زنگی سیمین غب  
 ماه چوپیر دوتا جمله اندام زرد  
 شب غزی لبس سیاه جمله بر اعضا جرب  
 هاتف غیب آن زمان کرد ندا سوی من  
 کای ز خم معرفت جان تو<sup>۱</sup> مستی طلب  
 وی ز غم ما به خم تیر قدت چون کمان  
 اشک تو رشک عقیق روی تو عین ذهب  
 چند مشبه کنی از سر تیره دلی  
 روی بتان را به روز زلف بتان را به شب  
 ۲۵۴۵ عارضشان را مخوان ماه حبش در کنار  
 نرگشان را مگوی رومی زنگی سلب  
 از حرم آباد حق خواه اگر عاشقی  
 برمکش آواز چنگ درمکش آب عنب  
 عوده بازو شناس مدحت سلطان عهد  
 خسرو جمشیدتخت شاه فریدون نسب



### در اوصاف شجاعت ممدوح گفته

ای که در لشکر نفاذ تو را  
 به سنانِ بنان تو برداری  
 ۲۵۵۰ تیر طبع تو حلقه بر باید  
 نیستم زَر و سیم جز رخ و اشک  
 دل بدر است منزل غیرت  
 دل خصم تو خورد ناوک غم  
 نصرتش ساقه و ظفر قلب است  
 بنده را هر نشان که بر قلب است  
 از سر نیزه‌ای که در قلب است  
 لیک سیمم روان و زر قلب است  
 تا که یک منزل قمر قلب است  
 وز پس ناوکش دگر قلب است



### در مکالمه با معشوق و گریز به مدح

چو آفتاب جمالت به هیچ شرقی نیست  
 ۲۵۵۵ مراست دیده محیطی که اندر او هر دم  
 از آن زمان که ز غم تار موی شد تن ما<sup>۱</sup>  
 کمند زلف تو زان روی دزد دلها شد  
 همیشه تا که حریفان خلاف نَص گویند  
 نقاب روی تو از خاک پای سلطان باد  
 سحاب چشم مرا بی رخ تو برقی نیست  
 شناه می‌کنم و هیچ خوف غرقی نیست  
 میان ما و میان تو هیچ فرقی نیست  
 که در نقود زر قلب بی تو زرقی نیست  
 که در<sup>۲</sup> لباچه گلریز چرخ خرقی نیست  
 که در زمانه چو او پادشاه شرقی نیست



۲۵۶۰ ای که ما را ز هجر بادامت  
 نام تو باغ نیکوی که در او  
 چهره گلگون و صُدِره عَنابی [است]  
 گل دمیدن به وقت بی‌آبی است

۱. ش: من.

۲. ش: این.





گرچه بدفعل است دشمن مفکنش  
این سخن را یاد کن کان پیر گفت  
کو ز بدکردار خود پست اوفتد  
مست را مفکن که خود مست اوفتد



لعل تو دُرافشانی در دیده‌ ما آرد  
جز ناوک مژگانت در زیر کمان نبود  
مانند گلی زان رو گر جیب کند پاره  
مانند مهی آن مه کو روی چو بنماید  
در چنگ تو آن چنگم گر پوست کشی رگه‌اش  
در پیش تو آن نایم کو را بزنی صد دست  
در باغ وفای تو بی‌وزن ترم از ضعف  
گر وقت بهار ای سرو در باغ روی پیشت  
در گریه چو روی بدر آرد ز شفق زیور  
از چشم من ار پرسی بیداری شبها را  
تا بر کف خود گیرد صبح آن طبق زر را  
آب طبق رویم از خاک در شه باد  
۲۵۶۵  
۲۵۷۰  
۲۵۷۵

زلف تو پریشانی در مشک خطا آرد  
هر دم که به گرد خود صد تیر جفا آرد  
وانگاه گشایشها در بند قبا آرد  
خود را پس از آن از کبر بر اوج سما آرد  
آن گیسوی مشکین را تا بر کف پا آرد  
او زیر لب از شادی از ناله دعا آرد  
زان برگ گلی کو را تحریک صبا آرد  
آب از گل و از بلبل صد برگ [و] نوا آرد  
در خنده دهان تو پروین ز سُها آرد  
مدح شه عالم را بر خویش گوا آرد  
در وقت زوالش باز خور بر سر پا آرد  
هرچند به روی بدر آن خاک بها آرد



آنکه از بهر دفع عین کمال  
طرفه باغی است نام او که در او  
مه نو را تمیمه می‌سازد  
آب<sup>۱</sup>، گل را دو نیمه می‌سازد

۱. ک: و؛ با توجه به توضیحات غیاث‌الدین و معنی عبارت تصحیح شد.

۱۱

به چتر شاه که خورشیدش آسمان خواند  
 به تیغ او که یکی قطره آب در بحر است  
 ۲۵۸۰ به رُمح شه که در آن بحر هم یکی مار است  
 به تیر او که نهنگ جهنده از شست است  
 به قوس او که ز مهمل گذشته زاغ گوشه او (؟)  
 به خنگ شاه که نعلش به ماه نو ماند  
 که موج او زرو سیم و لالی افشانند  
 که بی عزیمت ده حوت سر نگرداند  
 که دام دل بدراند در او نه درماند  
 به زیر چار پر خویشتن بپوشاند

۱۲

عاشقانی که سحر چهره به خون تر بینند  
 پیش کایینه مه تیره شود ز آه سحر<sup>۱</sup>  
 ۲۵۸۵ بی میانجی عروس حبشی چهره چشم  
 لب معشوق چو در خاطر عشاق آید  
 به تمنای لب یار به بستان خیال  
 چون ز بیدادی آن چشم سیه یاد آرند  
 چون به جولانگه میدان حقیقت آیند  
 ۲۵۹۰ بی تجلی جمال احدی تشنه دلان  
 جرعه نوشان بلا را به خرابات وفا  
 بر سر سدره چو پروازکنان بال زنند  
 زردپوشان سراپرده زنگاری را  
 در کف شاهد صبح آینه زر بینند  
 چهره دوست در آینه مصور بینند  
 ماه را تکیه زده در خم عنبر بینند  
 دو هلال شفق آلوده پراختر بینند  
 دم به دم سرو سهی را همه در بر بینند  
 مردمان را همه در مذهب کافر بینند  
 کار و بار دو جهان از همه ابتر بینند  
 آتش هاویه را در دل کوثر بینند  
 غرقه در خون تن خویش چو ساغر بینند  
 نامه عدل ازل بسته شهپر بینند  
 خاکروبان در شاه مظفر بینند

۱۳

ده کمان سر به سر نهاده که دید  
 که ز هر گوشه زه پدید آید

۱. این مصرع در «ک» به صورت زیر آمده که مشوش است: «پیش کایینه زر مه تیر شود راه سحر»؛ متن تصحیح قیاسی است.

۲۵۹۵ کافران پرورندش از پی آن تیغها بر سرش شدید آید  
تا بریدش اگر به چشم آید در دهان بس ز من مزید آید

۱۴

پای دو پیکر گرفت بر سر برّه قرار باز یکی را بگیر سُدس یکی بی یک آر  
هر دو جهان را طفیل زان شه کونین دان گشت ز مهرش هلال بدرصفت نامدار

۱۵

۲۶۰۰ چهار حرف بود نام آن سرافرازی چهار حرف که آن بی یکی یکی ماند  
اگرچه نیمه اول ده است در معنی ولیک نیمه آخر محیط قطری دان  
از آن مبشّر این نام گشت روح‌الله که او ز کلّ مناقب به فقر شد فاخر  
بیاب و فهم کن ای عین قُلُومِ ذَاخِر که آن مربّع نصف شش است و بس وافر  
که نصف ضلع کم است از مربّع آخر که این به فضل فزون است و در عدد قاصر

۱۶

به اسم دُر<sup>۱</sup>

۲۶۰۵ ای نبات تو رسته گرد شکر ای نبات تو رسته خورشید تو ز سایه کمر  
چییست آن شاهدهی که مادر او زندگی یابد از دل مادر<sup>۲</sup>  
رو سپید است<sup>۳</sup> و شوهر از وصلش زرد باشد به غایتی<sup>۴</sup> لاغر  
پدرش را به وقت دَفَق<sup>۵</sup> منی دم به دم از دهان دمدم آذر

۱. این قطعه در مجمع‌الفصحاح (م) هم آمده است؛ عنوان از همان جا است.

۲. م: ای نبات تو... دل مادر. ۳. م: او سپیدست.

۴. م: بغایت و.

۵. م: دفع.

چنگ در دامن هلال زند  
عقده‌ای دان که ماه یکشنبه را  
۲۶۱۰ دو<sup>۲</sup> «اگر» بر زبان نهی آید  
شش اگر قلب گردش بی شک  
حلقه در گوش بندگان شه است  
کافکند<sup>۱</sup> سایه بر کناره خور  
در بر خویش داد زینت و فر  
بر زبان تو نام آن دلبر  
دور<sup>۳</sup> باشد به نزد اهل هنر  
افسر زر از آن نهد بر سر



سروی که بر صحیفه گلبرگ خطّ او  
مجذور دو که نیمه پنجه از او کم است  
۲۶۱۵ حرف سوم مضعّف مجذور دو بود  
گویی قطار مور روان است گرد شیر  
بر او یکی فزا و ز نامش دو حرف گیر  
ای در چهار بالش شش گوشه بی نظیر



چو آن دریا که عکس او شراب است  
که تا بلبل نپرّد از میانش  
اگر مرغی نشیند بر کنارش  
نخواند هیچکس نام نگارش



نیمه کمتر ز مروارید خرد  
تا شود نام مهی کز مهر حق  
گر به دست آری لب دریا برش  
همنشین آفتاب است اخترش



۲۶۲۰ دوده‌ای در سپیده مسکن ساخت  
دانه لعل شد چو زرگر غیب  
بعد تصحیف در عرب او را  
ماه در برگ غازه پیچیدش  
در ترازوی قدر سنجیدش  
یافت زنگی نهاد و برچیدش

۱. م: وافکند.

۲. نک: یک؛ م: لب.

۳. م: در.



سپهر بدر شرف آفتاب چرخ زره  
 به رزم، غاشیه‌دار تو ماه گشته چو صبح  
 ۲۶۲۵ چو روی بحر شود کان لعل و مروارید  
 ز بهر آنکه سرافراز آل بهرامی  
 اگر ز کلک شکربارت ابرگیرد نم  
 ز هفت بحر فلک بر سرآمده است از جود  
 زهی بساط سریرت سراچه نه طاق  
 ۲۶۳۰ فروغ آینه پیل تو به روز نبرد  
 چهار پایه تخت چو قطب ثابت باد  
 گرفته باد عدو را نفس که سردی او  
 زهی کمان تو را تیر چرخ کرده هدف  
 به بزم، حلقه به گوش تو گشته زهره چو دف  
 اگر ز ابر کفت نم برد دهان صدف  
 برد ز خانه بهرام آفتاب شرف  
 نبات رسته شود از زمین به جای علف  
 محیط دست تو را بهر آن لقب شد کف  
 خهی غلام وزیر تو خواجه آصف  
 برون برد ز عذار قمر غبار کلف  
 همیشه تا برود خور از او [به هر] دو طرف  
 برون برد ز شرارات هفت دوزخ تف



### به اسم خواب گفته<sup>۱</sup>

زهی دو آهوی صیاد<sup>۲</sup> مست تو با دام  
 برادر دل رز را بگو که خو نکند<sup>۴</sup>  
 ۲۶۳۵ اگر مصحف او نیستی کجا دیدی  
 اگر تو قلب و را صفر<sup>۷</sup> قلب شش سازی  
 شکسته گردد شرط ستون دین از وی  
 اگر تو عکس کنی هر یک از حروف او<sup>۱۱</sup>  
 کشیده<sup>۳</sup> زلف سیاه تو ماه را در دام  
 وصال با حبشی بیچگان<sup>۵</sup> سیم اندام  
 کسی پیاله زرین به طاس<sup>۶</sup> مینا فام  
 به یک دو فکر<sup>۸</sup> از این نکته<sup>۹</sup> فهم گردد نام  
 فَصَحَّ ذَلِكْ<sup>۱۰</sup> إِنْ كُنْتَ مِنْ ذَوِي الْأَفْهَامِ  
 برون نیاید حرفی ز شکل<sup>۱۲</sup> خود مادام<sup>۱۳</sup>

۱. این قطعه در مجمع الفصحاح (م) هم آمده است، عنوان از همان جاست.

۲. م: بیمار. ۳. م: کشید. ۴. م: بگوی تا نکند.  
 ۵. م: حبشی زادگان. ۶. م: طاق. ۷. م: نصف.  
 ۸. م: نکته. ۹. م: بیت. ۱۰. م: فقد ادلک.  
 ۱۱. م: هر یکی حروف ورا. ۱۲. م: نفس. ۱۳. نک: ناکام.

مشو تو طالب وجدان او که در شب و روز ملازم است به بخت حسود شاه کرام<sup>۱</sup>



۲۶۴۰ همه تن خودسری<sup>۲</sup> و بی اندام  
 عددش همچو دیده سنبله وار<sup>۳</sup>  
 عیب باشد اگر کنی ده را  
 هر کجا نسبت تو روی نهد  
 دیرپایی نگین و ش از چه سبب  
 ۲۶۴۵ جز به بزم شهنش عالم  
 سر تو جمله چشم آینه فام  
 در زجاجی طبق گرفته مقام  
 در دل خود به جای پنجه نام  
 نور ساطع شود ز عین ظلام  
 در زر قلب می کنی آرام  
 نرسی از مراد خویش به کام



۲۶۵۰ گفتا به صورت ارچه ز اولاد آدمم  
 چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش  
 خورشید آسمان ظهورم عجب مدار  
 ارواح قدس چیست نگهدار معنیم  
 بحر محیط رشحه ای از فیض فایقم  
 از عرش تا به فرش همه ذره بوده اند  
 روشن شود ز روشنی رای من جهان  
 آبی که زنده گشت از او خضر جاودان  
 آن دم کز او مسیح همی زنده کرد جان  
 ۲۶۵۵ فی الجمله مظهر همه اشیاست جان من  
 از روی مرتبه به همه حال برترم  
 گردد همه جهان به حقیقت مصورم  
 ذرات کاینات اگر گشت مظهرم  
 اشباح انس چیست نگهدار پیکرم  
 نور بسیط لمعه ای از نور اظهرم  
 در نور آفتاب ضمیر منورم  
 گر پرده صفات خود از هم فرو درم  
 آن آب چیست قطره ای از حوض کوثرم  
 یک نفخه بود از نفس روح پرورم  
 بل اسم اعظم است حقیقت چو بنگرم

۱. ت: - مشو تو طالب... شاه کرام.

۲. ک: خون سری؛ متن تصحیح قیاسی است.

۳. نک: دانه افشان شوی تو سنبله وار.

## ۲۵

چيست آن پيكر سيمين همه اعضاش درم  
بی‌زیان است از آن روی دهان داده به آب  
گرچه ره می‌رود اما نبود او را پای  
وقت خوردن بودش نیشتری در اندام  
۲۶۶۰ داد خسرو به من آن دلبر دریایی را

هست پنجاه و مراو را رسد از شست الم  
پرستاره است چو گردون و مه از وی دو کم  
گرچه دم می‌زند اما نبود او را دم  
وقت خواندن بودش مرتبه بالای قلم  
زانکه بی‌ما نتواند که برآرد یک دم

## ۲۶

ای ز نامت آب حیوان در دهان  
صبح از بهر تو جام زر گرفت  
بر سماعش مرغ گردون چرخ زد  
دوش آن ساعت که این فیروزه خم  
۲۶۶۵ قرصهای سیم را باد سحر  
بدرشاشی را خطاب آمد ز چرخ  
گرچه چشم از روی نتوان برگرفت  
کان نه خط است و عذار ای<sup>۱</sup> دلفگار  
سایه‌ای دان بر کنار آفتاب  
۲۶۷۰ وان نه چشم است و نه ابرو غایتش  
و آن نه قد است و سرین ای بی‌خبر  
گر تو را ذوق وصال دلبر است

وی زیادت شاخ شکر بر زبان  
در خروش آمد خروس صبح‌خوان  
رومی خندان برآمد دف‌زنان  
ساغر زرین برآورد از دهان  
در ربود از روی این پیروزه‌خوان  
کای پریشان‌حال چون زلف بتان  
چشم از روی بتان بردار هان  
وان نه خال است و نه رو ای تیره‌جان  
سنبل‌ی دان در میان ارغوان  
ترک بیماری است بر بالین کمان  
تار مویی می‌کشد کوه‌گران  
جام می از ساقی وحدت ستان

## ۲۷

آفتابی به تیغ تیر مهی  
کرد هنگام خورد بدر عیان

۱. نک: - ای.

بر زمین تا نریخت عقد نجوم      ده مه نو کسی نداد نشان  
 هر هلالی که از قفا می تافت      به ثریا همی نمود قران

## ۲۸

مقصود کاخ و حجره ایوان نگاشتن      کاشانه های سر به فلک بر فراشتن  
 گلهای دلفریب و درختان میوه دار      در باغ و بوستان ز سر لطف کاشتن  
 از بهر آن است تا به مراد دل اندر او      یک لحظه دوستی بتوانی بداشتن  
 ورنه چگونه مردم عاقل بنا کند      هرگز عمارتی که ببايد گذاشتن

## ۲۹

۲۶۸۰ ثلث خمس زوج فردی را که خمس سُدس او  
 بی شک از حد عدد بیرون بود تنصیف کن  
 بر قرار خویش و بار دیگرش در ثلث مال  
 ضرب کن چون ضرب کردی آنگهش تضعیف کن  
 سدس عشر و ثلث او را باز با این هر دو قسم  
 جمع کن نی نی که نصف ثلث او تحریف کن  
 کعب عین و جذر حا را گر برون آری به فکر  
 اندر او پیوند چار و پنج را تألیف کن  
 بدر چاچی نام او اوّل به حرف سه دو راست  
 آخرش مجذور دو ده هفت را تردیف کن  
 ۲۶۸۵ با محاسب گفتم اندر علم اسمی را به رمز  
 گو محمد را به علم خویشتن تعریف کن



۳۵

زهی سُرادق گلریز چرخ تو بر تو  
 سرای پرده جاه تو را یکی دامن  
 به پیش قلعه درگاه تو به چشم مسیح  
 نموده دایره چرخ چشمه سوزن  
 در آن زمان که ز گرد سپاه چون شب دوخت  
 عروس روز ز شعر سیاه پیراهن  
 چو صف لشکر شه ساخت کهکشان را ره  
 حریق خنجر شه سوخت ماه را خرمن  
 ۲۶۹۰ نمود پیکر عنقای مه‌جناح فلک  
 به چشم باز سر چتر شه کم از ارزن  
 عدوی تفته‌جگر را چو فصل تابستان  
 در آب تیغ تو دیدم نشسته تاگردن  
 به چنگ تو چونوا را حُسام ربطی داد  
 به ضرب موزون تقطیع کردی از<sup>۱</sup> سوزن  
 همیشه تا که به تیغ برهنه گردد شمس  
 میان خنجر شه باد خنجر دشمن  
 همیشه تا مه رایت کمی نیفزاید  
 ز ماه رایت شه باد مهر و مه روشن

۳۶

۲۶۹۵ آن قلعه که سگانش دایم دو فریق آمد  
 یک نیمه به معنی دُر یک نیمه به فهم آهن

۱. ک: کرد زان؛ متن با توجه به توضیح غیاث‌الدین تصحیح شد.

گر فتح شود قلعه دیدار بسی گردد  
 دیوار و در از کافور زنجمیر بر او لادن  
 این نیمه همه موزون در بحر همه غرقه  
 وان نیمه جگرها خون در بر همه را جوشن  
 این علم ولی بحری است در حکمت یونانی  
 وان شعر ولی بکری است شعر سیهش بر تن  
 بر حکمت اگر گویی شعر از چه سبق دارد  
 این قسم یقین و حق وان قسم مجاز و ظن  
 ۲۷۰۰ هرچند که سلطانی در گوش درآر این دُر  
 هرچند که استادی بشنو تو دلیل از من  
 گر نسخه حکمت را جمع است در او شش قسم  
 در دفتر اشعارم درج است در او صد فن  
 چون خاص مقدم شد بر عام نمی بینی  
 این خاص به مدح شه وان عام به مرد و زن  
 سلطان همه عالم دارای همه گیتی  
 آن حافظ او یزدان وان ناصر او ذوالمن

## ۳۳۲

ای آبروی مملکت از تیغ آتشبار تو  
 باد است بر سر کرده خاک از خنگ مه رفتار تو  
 ۲۷۰۵ در کارگاه سلطنت نساج گردون بافته  
 نه کسوت گلریز را از گوشه دستار تو  
 پیرایه امن و امان ظل همایون چتر تو  
 حاوی هشتم آسمان صحن سرای بار تو

دریا که لاف جود زد بگذشت از اوج فلک  
 شوریده و کف بر سر است از بخشش بسیار تو  
 تا باد عالم سیر را مسکن به زیر آتش است  
 بی آب بادا خاک سان بدخواه بی مقدار تو  
 پست فلک با چار تو حَمال تخت بخت تو  
 شاه فلک با نه سپر در بیعت زنهار تو



۲۷۱۰ آفتاب فلک ملک شه‌ن‌شاه جهان  
 ای ز چرخ کهن‌ت هر نفسی دولت نو  
 زرد قندیل سر طارم شش روزه چرخ  
 ببرد از شَعْشَه ماه رخ رایت پرتو  
 بحر دست تو برد ز ابر جواهرپاش آب  
 دود شمع تو دهد مشعلَه مه را ضو  
 خسروا پیش در عرصه میدان قبول  
 قِصَّة غِصَّة دل [را] بکنم عرضه شنو  
 مرکبی دارم کز آب برانگیزد گرد  
 اشق‌ری دارم کز باد بسی برد گرو  
 ۲۷۱۵ کهربا تن، شبه دم، نقره جبین، سنگین سم  
 آب‌رو، کوه سرین، نارغضب، صرصر دو<sup>۱</sup>  
 تیزدستی که به یک دست سپر گر خواهد  
 سازد از قلعه شش روزه به دم بیرون شو

۱. ک: دم(؟)؛ با توجه به دیگر قوافی، تصحیح شد.

از سم اوست فلک نعل در آتش که کند  
 در ره کاهکشان خرمن مه را جوجو  
 غبن باشد که در اصطبل شب و روز ز جوع  
 اینچنین اسب<sup>۱</sup> چنان شد که نیرزد به دو جو  
 لیک می ترسم از آن روی که از طیبت<sup>۲</sup> نفس  
 طبع دُربار تو گوید چه سخنهاست برو  
 ۲۷۲۰ اسبت ار چوب شود از غم گه بر من گه  
 مرکبت گر بمُرد از غم جو بر من جو  
 تا یقین است که گرگین شود و گندابی<sup>۳</sup>  
 هر سگی کو کند از دور سوی عالم عو  
 باد از ضربت سرینجه ضَرغام حُسام  
 دشمن سگ صفتت مرده افتاده به گو

## ۳۳۶

بساهد ز مطلع چو مقلوب خوانی  
 چه کم گردد از ابر دُربار وصفی  
 ۲۷۲۵ زهی دود شمعت مشاعیل انجم  
 قمر ساغری دان که از مهر بزم  
 فلک هندوی دان کمر بسته پیشت  
 سر کلک دُربارت از مشک سوده  
 هلالی است برقع ز شب بسته لیکن  
 ۲۷۳۰ تویی مرتضی ملک در دور عدلت  
 کمینه حکیم تو صد چون ارسطو  
 که شاه دو عالم به مدّاح داده  
 که برگردن خار بندد قِلاده  
 فروغ جمالت چراغ ستاده  
 رود هر دم از دست چون جام باده  
 کلاه زرانلدوده بر سر نهاده  
 سلاسل کشد در بر سیم ساده  
 از او عقده راست گردد گشاده  
 شد از شیر نر ایمن آهوی ماده  
 کهنه ندیم تو صد چون قباده

۱. نک: است.

۲. نک: طیبت.

۳. نک: نشود گندابی.

همی تا به تصویر زلف نگاران      سر زنگیی سازد از گل و سَاده  
ز تأثیر چوگان افلاک بادا      سر خصم بدگویت از تن فتاده

## ۳۵

به روزی که معراج شد در شب او      ۲۷۳۵ مرا حکم بر دولت آباد شد آن  
مرا حکم بر دولت آباد شد آن      به این صد هزار آب از بهر نان هم  
به این صد هزار آب از بهر نان هم      چو رخساره بر خاک پایش نهادم  
چو رخساره بر خاک پایش نهادم      ز زربفت خلعت مرا مرحمت شد  
ز زربفت خلعت مرا مرحمت شد      سلیمان قضایی دو دیوان مرا داد  
سلیمان قضایی دو دیوان مرا داد      ۲۷۴۰ که چون حضرت خواجه آنجا خرامد  
که چون حضرت خواجه آنجا خرامد

## ۳۶

طال شوقی الی مُحیّاکم      ۲۷۴۵ روز و شب مونسم خیال شماست  
روز و شب مونسم خیال شماست      قلب خورشید با هزار شکوه  
قلب خورشید با هزار شکوه      سر شرطین را به فرق بُطین  
سر شرطین را به فرق بُطین      باز در زیر پای ماه به فخر  
باز در زیر پای ماه به فخر      لفظ یک را ز پایگاه حمل  
لفظ یک را ز پایگاه حمل      بدرچاچی که بحر موج است  
بدرچاچی که بحر موج است

## ۳۷

وصله أسقانی أجذلنی أصفانی  
هجره أحرقتنی أهلكنی أفنانی

بدرچاچی! سخت دانه گوش خرد است  
 زان در این حلقه سخنهای چو دُر می رانی  
 ۲۷۵۰ سالها باد سعادت بوزد تا شکفتد  
 غنچه‌ای مثل تو در باغچه انسانی  
 سر مکش لب مکفان دیده بنه تا بکشد  
 از زوایای دلت رخت به در سلطانی  
 نان مخور جان مطلب شاد بدان شو که رسد  
 کوس اقبال در بارگه سبحانی  
 پسته لعل بتان را نبود آب مدام  
 شوربختا تو از این پسته چرا بریانی  
 آن دو محراب سیه خوابگه مستان است  
 چند در سوره حسن آیت عشقش خوانی  
 ۲۷۵۵ چه کنی باده تلخی که به یک دم زدنش  
 هفته‌ای بیش به درد سر خود درمانی  
 پشت خم داده چو ابرو غم بیماران خور  
 گرچه پیوسته بود جای تو در پیشانی  
 در خمستان وفا جان من اندر جوش است  
 تو چرا خشک لب و تشنه دل و حیرانی  
 آتش غصه مزن در جگر از باد هوس  
 آبت این بس که به جان خاک در سلطانی  
 سایه لطف خداوند شهنشاه جهان  
 آن سکندر که در آفاق ندارد ثانی



۲۷۶۰ صوفی رقااص علوی خوش نمود  
لؤلؤان را در بر رویین تنی  
آنکه گاهی چنگ گاهی دف زند  
ساختِ او نیلگون پیراهنی  
شصت بر ماهی نه ای بحر هنر  
این سخن را جدّ قرین هزل نی

## رباعی‌ها

۱

دستی که در آستین کشد دریا را      جز قطره‌آبی ندهد اعدا را  
باغ لقب تو آن طراوت دارد      کز هر دو طرف بوی گل آرد ما را

۲

۲۷۶۵ ای روی تو آفتاب عالی درجات      وی لعل تو سرمایه‌ده آب حیات  
شاخ شکر از فرط حسد آب شده      تا بر شکر تنگ تو رسته است نبات

۳

کلک تو که هندوی زران‌دوده قباست      در حلقه‌رومیان آینه‌قفاست  
گردن زده و سیاه‌رو و سرزیر      زان است که دایم دو<sup>۱</sup> زبان چون اعداست

۴

چشم‌ت که به شاهی به از ناهید است      چون ابروی دور حسن او جاوید است

---

۱. ک: ده؛ متن تصحیح قیاسی است.



۲۷۷۰ ورا<sup>۱</sup> زلف تو نیست پرچم رایت شاه پیوسته چه روی بر رخ خورشید است



آن را که به بی‌زر[ی] کفش در خار است از غایت گریه زعفران‌رخسار است  
گل با دهن خنده و روی چو عقیق زان است که در میان زرش بسیار است



از نرگس ساحرت که بی‌آب تر است چون لاله دلم غرقه به خون جگر است  
با ما نشکفتی ای دل‌گل بی‌زر آری دل‌گل شکفته با بوی زر است



۲۷۷۵ آن را که به باغ سبز یک نغمه سراسر است بی‌نرگس و گل هزار برگ است و نواست  
از صحبت خار کی رسد آزارش چون برگ گل آنکه از سر زر برخاست



گر بخت تو پیرایه خورشید بقاست تخت تو نهاده پایه بر فرق سماست  
تیغ از کف تو چو مردم چشم عدو هندوی برهنه در میان دریاست



۲۷۸۰ ماهی که هلال عید از ابروی اوست سروی که شب قدر جهان گیسوی اوست  
خوناب شفق ز فرقدان بر رخ بدر از نرگس زهره‌ابروی جادوی اوست

۱. ک: در؛ متن تصحیح قیاسی است.

۱۰

هرچند که باد لطفها فرموده‌ست  
باد از دهنش به عُنف زر بیرون کرد  
هرگز زر خود غنچه به کس ننموده است  
زان پیرهنش پاره و خون‌آلوده است

۱۱

شکل دهنش همچو میان پیدا نیست  
هست آب حیات اندر آن تاریکی  
جز خط سیاه گرد آن پیدا نیست  
لیکن سرچشمه را نشان پیدا نیست

۱۲

۲۷۸۵ ای ماه، دلت به مهر آموخته نیست  
گفتی که سر زلف سیاهت مشک است  
یک شمع وفا در دلت افروخته نیست  
مشک است ولی بی جگر سوخته نیست

۱۳

خضم تو که در بقاش بهروزی نیست  
اسکندر از آن شد که دو شاخی دارد  
در شمع لقای تو دل‌افروزی نیست  
از آب حیات یک دمش روزی نیست

۱۴

۲۷۹۰ ای دیو سیاه آهنین جان پیلت  
انبان کبود بود پر خاک فلک  
کوهی است میان حشرگردان پیلت  
بر چرخ برانداخت به دندان پیلت

۱۵

از خلعت تو زمانه را دل خوش باد  
وز خاک در تو ماه را مفرش باد

آن کس که به تو چرب‌زبان نیست چو شمع      چون مشعله در دهان او آتش باد

۱۶

تا حلقه زلف تو پس گوش فتاد      چون شام مه نوش ورا گوش فتاد  
هرگز نبود سیاه‌تر از شب دیدش<sup>۱</sup>      گفتم که مگر زلف تو بر دوش فتاد

۱۷

هرچند که باد زری بر خاک نهاد      ۲۷۹۵ خاتون چمن سر به در آورد و فتاد  
چون شاهد غنچه جیب خود پر زر کرد      در خنده شده بند قبا را بگشاد

۱۸

گر فکرت تو گرد معما گردد      جذر اصم از صفر هویدا گردد  
از آخر خون دل بیفکن سر تیغ      تا زیور آفتاب پیدا گردد

۱۹

در عشق هر آنکه سیم کمتر دارد      مانند بنفشه پشت چنبر دارد  
گل با دو رخ سرخ و دهان خندان      ۲۸۰۰ زان است همه که در میان زر دارد

۲۰

دلبر چو به بردن دلم برهان کرد      در پای خودم چو زلف سرگردان کرد  
بر صفحه عارضش خطی گشت پدید      آری قلمی رفته ورا چه توان کرد<sup>۲</sup>

۱. وزن و معنی این مصرع مضطرب است.

۲. ک: آری قلم رفته بود را چه توان کرد(؟)؛ به دلیل اضطراب وزن که احتمالاً خطای مطبعی است، تصحیح قیاسی شد.

۲۱

تا برگل تو زلف دوتاهی باشد      بی‌وصل تو زندگی گناهی باشد  
جز زلف تو و عارض تو بدر ندید      یک شب که درازتر ز ماهی باشد

۲۲

۲۸۰۵      دل از کف تو جام بقا می‌نوشد      اسلام ز تو خلعت عزّ می‌پوشد<sup>۱</sup>  
دریا ز حیای ابرِ دُر بارِ کفت      کف بر سر خود می‌زند و می‌جوشد

۲۳

وقت لب جوی آب دلجو آمد      هنگام شراب ناب و گلبو آمد  
از فرّ بهار شد زمین باز جوان      زان خطّ سیاه سبزه بر رو آمد

۲۴

۲۸۱۰      ای آنکه خلیفه مر تو را سلطان خواند      دربان تو را حاکم صد خاقان خواند  
مر تخت تو را تاجِ سرگردون گفت      مر دست تو را محیط بی‌پایان خواند

۲۵

خورشید و مه از برای تو تاب کشند      کاندر خم تو ستارگان آب کشند  
پیوسته دو حاجب از برای آنند      تا مردم مست را به محراب کشند

۱. در هر دو مصرع به جای «می»، «ی» آمده که ظاهراً خطای مطبعی است.

۲۶

دست تو به جود تا دلی شاد کند  
آن است که مهر در دهان دارد زر  
از هر دو جهان چو خاک را یاد کند  
ور نه ز کفت هزار فریاد کند

۲۷

۲۸۱۵ دستم ز کتاب چون فرومانده شود  
آنجا که دعای خیر خوانند مرا  
تقدیر اله بر تنم رانده شود  
آنجا که خط مشوشم خوانده شود

۲۸

نیلوفر از آب سر برآورد نمود  
چون نیلگری که نیل بفروخته بود  
مژگان کبود و دیده زرانندود  
زر بر کف و کف سفید و انگشت کبود

۲۹

۲۸۲۰ یک نیمه از او چار کم آمد ز یکی  
این طرفه که گر یکی از او طرح کنی  
نیمی دگر از یکی فزون آمد چار  
باقیش یکی بود به معنی ناچار

۳۰

باد است گشاده دامن لاله ز زر  
غنچه است که در پرده عجب است عروس  
بید است کشیده صد هزاران خنجر  
رخساره به کس نمی نماید بی زر

۳۱

ای خامه تو طوطی شکرپرداز  
از شرم کف گهرفشانان مانده  
آب تیغ آتش پولادگداز  
تا روز قیامت دهن دریا باز

## ۳۲

۲۸۲۵ ای صفحه عارضت ز مه برده سیق  
از خط تو بر کنار خورشید غسق  
بر گریه بدر خنده زن تا بیند  
عقد پروین میان یک ذره شفق

## ۳۳

ای مشعل دوده آل بهرام  
خورشید قمرکمان و خنجر بهرام  
والی شده بر زمان به توفیق خدا  
سلطان شده در جهان به منشور امام

## ۳۴

۲۸۳۰ ای شاه فریدون فر و جمشید حشم  
اسکندر رستم دل و بهرام علم  
آهو به چرا رفته و آهو بچه را  
از عدل تو شیر می دهد شیر اجم

## ۳۵

ای خسرو تیر سهم خورشید مجن  
بهرام قمرکمان و گردون جوشن  
گر آب سر تیغ تو بگذشت ز سر  
بگذشت بداندیش تو را تا گردن

## ۳۶

خورشید که ذره از دهان یافت تویی  
ناهید که از موی میان یافت تویی  
عیسی که چو خضر آب بقا را هر دم  
در چشمه سوزنی نهان یافت تویی

## ۳۷

۲۸۳۵ خورشید که ماه در بر اوست تویی  
آن بدر که مهر در دل اوست منم  
جمشید که تاج بر سر اوست تویی  
آن شاه که چرخ بر در اوست تویی



## یادداشت‌ها

۱. اِنْس: مردم، بشر، غیر جنّ و فرشته \* جانّ: جمع جنّ، پریان \* انس و جانّ: مردم و پریان.
۳. ممکنات: ج ممکن، آنچه نه اقتضای وجود دارد نه اقتضای عدم \* عَرَض: در اصطلاح منطق هر چیز که قائم به چیز دیگری باشد، مقابل جوهر.
۴. سه پسر: موالید ثلاثه (جماد، نبات، حیوان) \* چار زن: امّهات اربعه (آب، باد، خاک، آتش) \* نه شوهر: نه فلک.
۵. سیاستگاه: قتلگاه و جایی که در آن اجرای سیاست و عقوبت کنند. \* قطب: ستاره‌ای است ساکن نزد قطب شمال که بدان جهات را تعیین می‌کنند. \* سه دختر: سه خواهر، بنات النعش، سه ستاره بر دم دبّ اکبر: جون، سها، عناق (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۴۱۴). \* چون قطب قریب بنات‌النعش واقع شده، لهذا چنین گفته (ک).
۶. سهم: ترس، هیبت؛ به معنی تیر هم آمده که با تیغ ایهام تناسب می‌سازد. \* گریبان دریدن: در عشق کسی سوختن، سعدی گوید (نقل از لغت‌نامه):  
دامن‌کشان حسن دلاویز را چه غم کاشفتگان عشق گریبان دریده‌اند  
\* زیر نیلی چادر بودن: چادر سیاه به سرداشتن، کنایه از عزادار بودن است (م) ← ۳۱. \* در بعضی نسخه‌ها به جای «هجر»، «قهر» آمده است، ولی با توجه به معنی کنایی «گریبان دریدن»، «هجر» مناسب‌تر است.
۱۰. مَشَاطه: بزک کننده و آرایش کننده عروس.
۱۲. حاجب: پرده‌دار، به معنی ابرو هم هست که با ترک مست (چشم) ایهام تناسب می‌سازد.
۱۳. دُرَج: حَقّه، پیرایه دان.



۱۴. عین: خود هر چیزی و ذات و حقیقت آن. \* عبهر: گل نرگس \* در اکثر نسخ خطی به جای بهار، کلمات دیگری آمده و احتمالاً هم بهار و هم آن کلمات، مصحف کلمه دیگری هستند.

۱۵. آهوی ماده: استعاره از خورشید \* شیر نر: کنایه از برج اسد.

۱۶. چرخ زن: رقاص، بازیگر؛ معانی دیگر چرخ (فلک، پرندۀ شکاری) نیز مورد توجه بوده. \* جمع شدن دانه‌ها (ستارگان) به وسیله عنقای زرین شهیر (خورشید) به پدیده احتراق کواکب اشاره دارد. \* در «ش» به جای «پژان»، «نه بال» آمده که کنایه از نه فلک است، با اینکه تعبیر (نه بال) زیباتر است و چندین بار در شعر بدر به کار رفته (رجوع شود به «نه بال» در فهرست لغات و تعبیرات)، اما چون ضبط اقدم و اکثر نسخ «پژان» بود، همین را پذیرفتیم. ۱۷. نور اول: مراد نور اقرب و نور صادر اول است (ل.ن). ترتیب این بیت و بیت بعد در «ک» و «ش» به عکس است، به همین جهت هر دو شارح مرجع ضمیر «آن» را در این بیت، پیامبر اکرم (ص) و نور اول را اشاره به حدیث «أول ما خلق الله نوری» (احادیث مثنوی، ص ۱۱۳) دانسته‌اند.

۱۹. وَالضُّحَى: سوگند به چاشتگاه.

۲۰. سایه حق: اشاره است به حدیث «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ» و «بی سایه» اشاره است به اینکه وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) سایه نداشته (قصص قرآن، ص ۴۱۶). \* مه شکاف: اشاره است به معجزه شق القمر.

۲۱. به این حدیث نبوی اشاره دارد: «كُنْتُ نَبِيًّا وَّ أَدْمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَّ الْجَسَدِ» (احادیث مثنوی، ص ۱۰۲). \* زبرجد: نوعی زمرد است و غیاث الدین بر آن است که در انتخاب این کلمه لطفی نهفته است، اگر آن را مرکب از «زبر» (از بالا) و «جد» بدانیم، یعنی: از بالای جد شونده.

۲۲. سر: سردار، مقدم لشکر \* بادپیما: مفلس، لابلالی، بی حاصل.

۲۳. منشور: فرمان، فرمان شاهی سرگشاده.

۲۴. دوده: دودمان، خاندان \* سردقتر: آیت، نمونه.

۲۵. ملت: دین.

۲۷. رواق: خانه‌ای که به خرگاه ماند یا سایبان، پیشگاه خانه.

۳۱. چادر کسی را سیاه کردن: کنایه از سوگواری و ماتم زدگی است (ش): ← ۶. \* درّه: تازیانه. \* راقص: رقص کننده، همچنین نام ستاره‌ای است که در دهان اژدهای فلک واقع شده است. \* اژدر: اژدها، نیز نام یکی از صورتهای شمالی فلک است. \* معانی نجومی راقص و اژدر در محل ایهام است. \* در کام اژدر بودن: در رنج و عذاب بودن (ش).

۳۲. روبرو: روبرو، مقابل \* مقابل نشدن سپر و تیر: کنایه از عدم جنگ و خونریزی است. \* مراد از تیروکمان در مصراع دوم عطارد و برج قوس است. \* تاب: رنج، محنت. تاب‌آور در لغت‌نامه دیده نشد؛ تاب آوردن به معنی تحمل کردن آمده که مناسب نیست؛ در اینجا با توجه به معنی مذکور «تاب» (رنج) و «آور» به معنی «صاحب، دارنده»؛ تاب‌آور به معنی رنجور و مضطرب تواند بود. \* در مصراع اول، سپر و تیر را می‌توان به معنی خورشید و عطارد دانست و روبرو نشدن این دو، از آنروست که «میان هر دو، سی درجه فاصله می‌باشد» (ش) و مصراع دوم نیز با توجه به این مطلب است که کمان (برج قوس) خانه وبال تیر است.

۳۳. طاووس شب‌پیما: استعاره از ماه است. \* جدی: بزغاله نر (ل.ن)، گوسفند کوهی را گویند و نام برج فلکی که به صورت اوست (ک). \* کرکس زرین‌پر: کنایه از نسرطایر که ستاره‌ای است روشن که بر هر دو شاخ برج جدی واقع است (ک).

۳۴. کمان چرخ: برج قوس. \* کیش: تیردان. \* مستقبل: روی به چیزی آرنده؛ کسی که در مقابل و محاذات چیزی قرار گیرد، اینجا معنی اخیر (مقابل) منظور است. \* در اینجا از کیش تیر، برج جوزا را اراده کرده است که خانه عطارد (تیر) است و «ظاهر است که برج قوس و جوزا با هم مقابلند چه، پنج برج میان این هر دو از هر دو جانب حایلند» (ک). \* در: اینجا برای تعلیل است (دستور زبان فارسی، ص ۳۳۴). \* مصراع دوم به این سخن حکما اشاره دارد: «نور القمر مُستفادٌ من نورِ الشمس» (ک).

۳۵. گردن: بالفتح به معنی پهلوان (ک)؛ در غیاث‌اللغات به ضم گاف، به همین معنی آمده است!

۳۶. جامه زرین: معمول است که قلم پادشاهان در ورق زر پیچیده می‌باشد (ک).

۳۷. روحانیان: کنایه از معشوقه‌ها و یاران اهل صفا \* خاصی: منسوب به خواص.

۳۹. خط جام: اشارت است به هفت خط که بر پیاله شراب نقش می‌کنند (ک).

۴۱. عرض کردن: نشان دادن \* راجع به نورگرفتن ماه از خورشید، به یادداشت بیت ۳۴ مراجعه شود.

۴۴. جان خود ساخته: در میان خود جاداده (ک).

۴۵. شور: اینجا به معنی شوم است، ولی در معنی مشهور (پرنمک) با پسته ایهام تناسب دارد. \* بریان: به معنی سوخته است و به معنی «بوداده» با پسته متناسب است «چرا که گاهی پسته را بریان و نمکین کرده می‌خورند» (ک).

۴۶. تاب: خشم. \* در تاب شدن: خشمگین شدن؛ تاب به معنی پیچ و شکن نیز هست که با چرخ (فلک) متناسب است. \* سارا: خالص.
۴۸. آب: آبرو، رونق، شکوه.
۴۹. طُغْرَا: خطی که بر شکل کمان باشد، خط قوسی، فرمان. \* نَفَاذ: جاری شدن فرمان. \* نار: اینجا منظور اثیر یا کره نار است که بالای کره هواست. \* سریر: تحت \* ما: مخفف ماء (آب)؛ در اینجا کره آب منظور است. \* در حالت طبیعی کره آتش برتر از کره آب است، ولی شاعر از راه مبالغه می‌گوید: اگر ممدوح امر کند، مراتب آن دو، واژگون می‌شود.
۵۰. جَنیبت: یدک، اسب کتل؛ جَنیبت‌کش: شخصی که اسب کتل را می‌کشد، میرآخور. \* زر سرخ: طلا و اشرفی، زر مسکوک. \* صَهوه: میان پشت اسب، نشستگاه اسب \* اَشهب: اسب که سپیدی بر او غلبه دارد، خنگ، اسب سبز خنگ (ل.ن). \* هَرَا: گلوله‌های طلا و نقره را گویند که در زین و یراق اسب به کار برند. \* فاعِلِ «نهد»، «صبح» است.
۵۱. تیر میناسپر: عطارد که آسمان به منزله سپر اوست. \* قوس: در هندسه و هیأت حصه‌ای از محیط دایره است؛ قوس در: انحنا دروازه. \* ثری: زیرزمین، زمین، خاک \* طارم: بام خانه، طاق خانه. \* او آدنی: بخشی است از آیه شریفه: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم، آیه ۹)، این آیه درباره معراج حضرت رسول (ص) و رسیدن آن حضرت به مقام قرب الهی است؛ در شعر بدر از تعبیر «اودنی» برای بیان رفعت و علو مرتبه استفاده می‌شود.
۵۲. تَک: ته، قعر. \* زَبَض: دیوارگرد شهر، باروی شهر، گرداگرد قلعه. \* ضبط نسخه‌های «آ» و «مل» احتمالاً مصحف «دروا» به معنی «واژگون» می‌باشد و بسا که همین اصیل باشد.
۵۳. خارا: سنگ سخت و صلب؛ نیز نام نوعی بافته ابریشمی است که با پیراهن ایهام تناسب می‌سازد.
۵۵. سمند: رنگی است مر اسب و اشتر را، اسب زرده. \* لالا: غلام، بنده.
۵۶. بُرَاق: نام مرکب حضرت رسول (ص) در شب معراج، اسب اصیل \* دَبْران: نام منزل چهارم از منازل قمر باشد و آن یک ستاره است روشن که برج ثور را به جای چشم واقع شده، هر که وقت طلوع او، او را بیند کورگردد (ک). \* اعمی: کور.
۵۷. این بیت در توصیف اسب ممدوح است. \* جبهه: پیشانی؛ قمرجبهه: سفیدپیشانی. \* شب پیکر: سیاه. \* مسیر: اینجا به معنی رفتار، روش، سیر؛ خورشیدمسیر: خورشیدروش؛ «در کتب علم هیأت مسطور است که آفتاب در یک روز و شب به حرکت خاص خود

- مسافت یازده لک‌هه<sup>۱</sup> و هفتاد و هفت هزار و شش گروه<sup>۲</sup> قطع می‌کند. \* پس پشت نهادن: پشت سر نهادن؛ پس پشت نهادن فردا: کنایه از پیشی گرفتن بر زمان و تیز رفتاری است (م). \* جبهه: نام منزل دهم ماه هم هست که با قمر ایهام تناسب می‌سازد.
۵۸. ها (در مصرع اول): لفظی است چابکسواران را که به وقت تیز کردن اسب به آواز بلند گویند. \* وصف تیز رفتاری اسب است، اگر در مشرق بر اسب «ها» بزنی؛ موقعی «الف» را می‌گویی که به مغرب رسیده باشی: ← ۱۸۵۷ و ۲۵۳۳. \* در بعضی نسخ به جای تیزگامی، نصل گوشی واقع شده و نصل به معنی پیکان است و خردی گوش و باریکی نوک آن دال بر سرعت رفتار اسب می‌باشد (ک).
۵۹. کامروا: نیک بخت. \* طوع: اینجا به معنی اختیار و دلخواه است. \* شهادت: گواهی دادن، گفتن لا اله الا الله. \* لا: نیست؛ در اینجا مراد، کلمه شهادت (أشهد أن لا إله إلا الله) است. \* یعنی: جز موقع گفتن لا اله الا الله، کلمه نفی و رد بر زبان نمی‌راند.
۶۰. ید: به معنی هم‌تا و مانند مگر در اینجا مجازاً به معنی مشابهت است (ک). \* پیش: دیگر، بعد از این. \* ضم: پیوستن؛ ضم کردن چیزی به چیزی: اضافه کردن، افزودن. \* به...در: دو حرف اضافه برای یک متمم. \* یعنی: دستت (در بخشندگی) به مثابه آن دریایی است که ماهی (قلم) او؛ حرف «یا» را به حرف «نون» اضافه نمی‌کند به جهت مشابهتی که این دو حرف با حرف نفی (نی) دارد. \* نون: به معنی ماهی هم هست که با بحر ایهام دارد. \* ضم: علاوه بر معنی مذکور به معنی حرکت ضمه هم هست که با «پیش» (حرکت پیش، ضمه) تناسب دارد، توضیح اینکه در رسم الخط قدیم، پیش و پیش یکسان نوشته می‌شد. \* از کنار هم قرار گرفتن حرف اضافه «در» و حرف «یا»، «دریا» به ذهن متبادر می‌شود که ایهام شنیداری زیبایی با بحر و ماهی دارد. \* در اغلب نسخ به جای «ند»، کلمات دیگری آمده؛ به فرض صحّت متن، «ند» را اگر چنانکه در لغت‌نامه آمده به معنی خوبی و نیکویی (مجازاً: بخشش) بدانیم، مناسب خواهد بود؛ احتمال دیگر اینکه شاعر از باب تخفیف یا مسامحه، «ند» را به جای «ندی» (به معنی جود و بخشش) به کار برده باشد.
۶۱. عزیمت: قصد و آهنگ. \* خطّ محور: نزد حکما خطّی موهوم در وسط آسمان که یک سر آن به قطب شمالی و سر دیگر به قطب جنوبی پیوسته است (ک). \* سر بر خط نهادن: اطاعت کردن \* اژدرها: اژدها، در اینجا مراد صورت فلکی اژدها (تئین) است که سر آن بر

۱. لک‌هه: لک، صد هزار (غیاث اللغات، ذیل لکوک).

۲. گروه: واحد مسافت به معنی ثلث فرسنگ (ف.م).

- خط محور واقع شده است (ک). عزیمت به معنی افسون هم آمده است که با اژدها تناسب دارد. خاقانی گوید (لغت نامه، ذیل عزیمت):
- آمد آن مار اجل هیچ عزیمت دانید که بخوانید و بدان مار فساید همه
۶۲. عرضه دادن: ظاهر کردن. \* عرصه: گشادگی، میدان. \* دایره عظمی: دایره عظیمه، در اصطلاح هیأت دایره‌ای است مفروض که کره را نصف کند.
۶۳. کنگره: دندان‌های بالای دیوارها و بلندیهایی هر چیز، شرفه. \* جوزا: توأمان، دو پیکر؛ از صورتهای فلکی است.
۶۴. صہیا: می سرخ، شرابی که مایل به سرخی باشد، شراب انگوری.
۶۵. روزان و شبان: روزها و شبها؛ غیاث‌الدین «ان» را در این دو کلمه زاید دانسته، نظیر بهاران! \* گرمی: اخلاص، محبت. \* تب سرما: منظور تب سرد (تب لرزه، نافض) است، تبی که با لرزه باشد (ک). \* از عرق ناشی از تب، به گریه تب برای عدو تعبیر کرده است. \* در بعضی نسخه‌ها به جای «گریان»، «لرزان» آمده که به دلیل تناسب لرزه با سرما، بهتر به نظر می‌رسد، در آن صورت، لرزنده بودن بر جان کسی به معنی شفقت داشتن و غم او خوردن خواهد بود. (ل.ن).
۶۷. طاها: طه؛ نام سوره بیستم از قرآن کریم، نیز نام حضرت پیغمبر (ص)؛ در اینجا معنی اخیر مراد است. \* این بیت به معجزه شق القمر اشاره دارد؛ میم زران‌دوده استعاره از قرص ماه و «دونون» استعاره از دو پاره ماه است.
۶۸. قاف: کوه قاف، کوهی است اساطیری که به عقیده قدما به گرد دنیا بر آمده است. \* غیاث‌الدین گفته است اگر به جای «قاف جلال»، «جیم جلال» بود، بهتر بود (به دلیل اشتراک حرف «ج») و قیس نیز همین را وارد متن کرده، ولی شارحان توجه نداشته‌اند که حرف «ج» نقطه‌ای بر سر ندارد! قاف، به معنی «حرف الفبا: ق» هم ایهام دارد.
۷۰. تیغ‌گذار: شمشیرزن. \* مقطع: آخرین بیت قصیده و غزل؛ معنی اصل مقطع (بریدن) با تیغ در محل ایهام است.
۷۱. شکرریز: نثار را گویند که در عروسی بر سر داماد و عروس کنند؛ ظاهراً کنایه از عروسی و سور است که در آن بر سر عروس و داماد نثار کنند (ل.ن)؛ در اینجا همین معنی اخیر مناسب است، یعنی مراسمی که در آن شکرریز کنند. \* دانه: گلوله‌های خرد و درشت از گوهرها و احجار کریمه، دانه مروارید، مطلق کلمه دانه (بدون مضاف‌الیه) بارها در این دیوان به معنی دانه مروارید و ... آمده است. \* سخن پیرا: آنکه سخن را تهذیب کند، فصیح.

۷۲. چاه زهره: کنایه از برج عقرب است که خانه وبال زهره است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۴۵). \* کمان: برج قوس. \* سنان‌گذار: سنان‌زننده، آنچنان که کاری باشد؛ این کلمه در لغت‌نامه به صورت سنان‌گزار آمده در حالیکه نیزه‌گذار و تیغ‌گذار به صورت نوشته شده، ثبت گردیده! \* قیس بر آن است که در کلمه «بین» ایهامی نهفته است، بدین ترتیب که «بین» علاوه بر «امر از دیدن»، نام یک ساز نیز می‌باشد. (بین: در هندی سازی است که به زیر چوبی که مثل گردن طنبور باشد، دو کدو راست وصل کنند و بر آن چوب چند تار کنند که شبیه به طنبور باشد (ل.ن.)).

۷۳. سرای مشتری: منظور برج قوس است که خانه مشتری است.

۷۴. صُدره: قبای نیم‌تنه، جامه‌ای نیم‌آستین که سینه را بپوشاند. \* نسیج: بافته، منسوج. \* یکشبه: نوعی از جامه بسیار نازک از ابریشم که شب زفاف داماد و عروس را معجز از آن سازند و آن را در عرف هند، «لاهی» گویند اما آنچه از زبان‌دانان شنیده شده، معجری است که از گاه سازند و خیلی نازک می‌باشد و زیاده بر یک شب مدار نکند (ل.ن)؛ غیث‌الدین به این معنی توجه نداشته و نسیج یکشبه را به معنی مهتاب شب اول ماه ذکر کرده است. ۷۵. رقم: تحریر، کتابت. \* بوکه: باشد که، بود که. \* نگار: اینجا به معنی معشوق است اما معنی دیگر آن نقشی است که زنان بر دست کنند (ل.ن)؛ در معنی اخیر با دست ایهام می‌سازد، از این ایهام حافظ نیز بهره جسته (دیوان، ص ۴۷۸):

ز نقشبند قضا هست امید آن حافظ که همچو سرو به دست نگار باز آید  
شاید به نقش و نگارهایی که بر قلم بوده نیز توجه داشته باشد.

۷۶. مراد از لاله‌زار، سبزه و نسترن به ترتیب سرخی شفق، آسمان و ستاره است. \* فاعل «فشاند»، «سبزه» است.

۷۷. سفینه: کشتی. \* محیط: دریای بزرگ، اقیانوس، دریای شورکه تمام زمین را احاطه کرده است. \* رجا: امید. \* کنار: آغوش.

۷۸. بُسَد: مرجان. \* بسَد حل شده، عَقْد گهر و شکر به ترتیب استعاره از شراب، رشته دندان و دهان است.

۷۹. بدر: تخلص شاعر. \* شکر فشاندن: سخنان شیرین گفتن. \* دو ستاره استعاره از دو چشم، لعل استعاره از لب و ستاره استعاره از دندان است.

۸۰. حرز: تعویذ، طلسم، دعایی ماثور اعم از خواندنی و آویختنی (ل.ن).

۸۴. هفت‌خوان: هفت‌فلک؛ به هفت‌خوان اسفندیار (هفت منزلی که اسفندیار برای رهایی

خواهرانش پشت سر گذاشت) هم توجه دارد؛ کلمات شیر و گرگ هم با هفت خوان در ارتباطند، چرا که در خوان اول دو گرگ و در خوان دوم دو شیر بر سر راه اسفندیار قرار گرفتند. \* منون: مرگ، زمانه، روزگار.

۸۵. بار: بارگاه، قصر، ایوان پادشاهان.

۸۶. شب، هلال، سلسله (زنجیر)، سحر و چادر مستعار، به ترتیب استعاره از مرکب، قلم، حروف، کاغذ و مهتاب است. \* قَصَب: اینجا به معنی جامه‌ای که از کتان بافند، کتان تنک و نرم، به معنی قلم و کلک هم هست که در آن صورت با هلال (قلم) تناسب دارد. \* خواهد: مخفف خواهد. \* مستعار: عاریتی؛ مهتاب را از آن جهت چادر عاریتی ماه خوانده که نور ماه برگرفته از نور خورشید است: ← ۳۴. \* قدما تابش مهتاب را باعث پارگی پارچه‌های کتانی می‌دانستند و اینجا شاعر به طریق مبالغه می‌گوید اگر قلم تو فرمان براند، مظلومان آنچنان قوت می‌یابند که ماه - که همیشه بر کتان ستم می‌کرد - برای صیانت چادر خود، از کتان امان می‌خواهد.

۸۷. بحر، زنگی زردجامه، سیم (نقره) و ترک سیه‌ازار به ترتیب استعاره از دست ممدوح، قلم، کاغذ و قلم است. \* ازار: شلوار؛ چون نوک قلم از مرکب سیاه می‌شود، آن را سیه‌ازار خوانده؛ در شعر بدر اغلب از نوک قلم به عنوان سر آن یاد شده نظیر ابیات ۳۶ و ... و گاهی به عنوان پای آن، نظیر همین بیت و ابیات ۸۰۹ و ۱۰۵۸، البته ازار به معنی دستار هم آمده که در آن صورت نیازی به توجیه مذکور نیست.

۸۸. خواصّ: ج خاصیت. \* برادرِ اجل: منظور خواب است با تلمیح به این حدیث: «التَّوْمُ أُخُّ الموت» (احادیث مثنوی، ص ۵). \* کوکنار: غلاف خشخاش باشد، کوکنار و شربت کوکنار به خاصیت خواب‌افزاست و خوردن آن خواب آورد؛ غیاث‌الدین، زاده کوکنار را کنایه از افیون دانسته است.

۸۹ و ۹۰. این دو بیت، معمایی است که از آن «تغلق» حاصل می‌شود (ک).

۹۱. به چین: دارای چین، چین پیدا کرده؛ با توجه به کلمه زنگی، موهوم معنی «سرزمین چین» هم هست.

۹۲. آب در جگر داشتن: مقابل آب در جگر نداشتن است که در لغت‌نامه به معنی «سخت محتاج و فقیر بودن» آمده است؛ توانگری. \* قطره آب: در شعر بدر از شمشیر ممدوح بارها به قطره آب تعبیر شده؛ در لغت‌نامه نیز قطره آب کنایه از تیغ و شمشیر و پیکان و اسلحه صیقل‌زده آمده؛ قطره آب در جگر داشتن: کنایه از فرورفتن تیغ در جگر دشمن است و

- موهم تعبیر کنایی آب در جگر داشتن (توانگری، بی نیازی) هم می‌باشد. \* دلفگار: محزون، ماتم‌زده.
۹۳. رزان: ج رز؛ تاکستانها، باغهای انگور. \* سوی: اینجا مترادف «به» به کار رفته است (دستور زبان فارسی، ص ۳۸۱). \* آب زعفران دادن خزان به تاکستان، کنایه از زرد شدن برگ درختان در فصل پاییز است. \* درست زر: زر تمام‌عیار، زر مسکوک، سکه زر.
۹۴. تموز: گرمای سخت، نام ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان. \* بحر: در اینجا علاوه بر معنی دریا، موهم معنی عروضی بحر (مقیاس اوزان عروضی) نیز هست.
۹۵. زمهریر: سرمای بسیار سخت، شدت سرما. \* رَشَحَات: ج رَشَحِه، قطره‌ها؛ رَشَحَات منجمد: دانه‌های برف \* قُبَه: گنبد، هر بنای بلند و گرد.
۹۶. رهین: گرو گذاشته شده. \* خَلِیْط: شریک، شریک در حقوق ملک مانند آب و راه و جزآن. \* شارع: صاحب شرع، آیین‌گر، عالم ربّانی. \* جار: همسایه. \* مصرع دوم به یک قاعده فقهی اشاره دارد که به موجب آن فروختن ملک به همسایه، جایی که شریک خریدار آن است، منع می‌گردد: «الشَّرِیْکُ أَوْلَىٰ مِنَ الْخَلِیْطِ وَ الْخَلِیْطُ أَوْلَىٰ مِنَ الْجَارِ» (لغت‌نامه، ذیل خلیط).
۹۷. دل سال: کنایه از ماه رمضان است که اشرف شهور است (ک). \* سال و مه: همیشه، همواره. \* نَسَمَات: ج نَسَمَه، بوهای خوش. \* غالیه: مرگبی است از عطریات، بوی خوش. \* مصرع دوم، مطابق مضمون این حدیث شریف است: «فَمُ الصَّائِمِ أَطِيبٌ مِنْ رِيحِ الْمَسْكِ» یعنی: دهن روزه‌دار خوشبوتر است از خوشبوی مشک (ک).
۹۸. صدر: بالای مجلس، مجلس. \* روضه هشت باب: باغ هشت در، کنایه از بهشت است.
۹۹. جلوه دادن: به وضع خوش عرضه دادن، آرایش کردن \* راوی: آنکه شعر شاعری را خواند در مجالس شاهان و بزرگان. \* جلوه به معنی آنچه عروس را شوی در وقت جلوه دهد؛ از کنیز و غیر آن هم آمده است (ل.ن) و بدین معنی با عروس، متناسب است. عِلَّتِ اینکه «جلوه دادن» را بر ضبط اکثر نسخ برگزیدیم، علاوه بر تکیه بر اقدم نسخ توجه به این معنی ایهامی بود؛ در بیت زیر از حافظ نیز این ایهام مشاهده می‌شود (دیوان، ص ۶۷۴):
- حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست  
آیینهای ندارم از آن آه می‌کشم
۱۰۰. پادشاه و وزیر استعاره از خورشید و ماه است. \* فردخانه: خانه‌ای باشد که مردم غریب از راه رسیده در آنجا فرود آیند (ل.ن). در سفرنامه ابن بطوطه (ص ۴۶۵) به معنی اطاقی مخصوص استراحت بزرگان آمده است و اینجا همین معنی مناسب است؛ فردخانه سرد



وزیر: منظور برج سرطان است که خانه ماه است، عَلت اینکه سرطان را فردخانه ماه خوانده این است که ماه و خورشید بر خلاف پنج سیاره دیگر یک خانه دارند و عَلت اینکه آن را سرد گفته، این است که در نجوم احکامی سرطان برجی است سرد و تر و آبی (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۸۴) و عَلت اینکه رفتن خورشید را به کلمه «تنها» مقید کرده، این است که در برابر خورشید دیگر ستارگان دیده نمی‌شوند. \* خلاصه معنی بیت این است: وقتی که خورشید وارد برج سرطان شد.

۱۰۱. گشادن: فتح کردن، تصرف کردن. \* حصن: قلعه، دژ. \* نگرکوت: قلعه‌ای است در دکن (ک). \* سنگین: از جنس سنگ. \* اُدخلوا فیها: داخل شوید در آن؛ با اندکی اختلاف (اُدخلوها) بخشی است از آیه ۴۶ سوره حجر: «اُدخلوها بِسَلَامٍ ءَامِنین»؛ در اینجا اعداد حروف این عبارت منظور است (۷۳۸) که سال فتح قلعه نگرکوت را بیان می‌کند؛ رجوع شود به تاریخ فیروزشاهی، ص ۱۸۵.

۱۰۲. رُبع: چهار یک؛ حصه چهارم از هر چیز. \* محیط: احاطه کننده، فراگیرنده، خط مستدیر که بر دایره احاطه دارد.

۱۰۳. او آذنی: ← ۵۱.

۱۰۴. بام چشم: پلک زیرین چشم (ل.ن)، ابرو (ک). \* باره: دیوار و حصار قلعه و شهر را گویند. \* سواد: حوالی شهر و نواحی، گرداگرد شهر، کشور، مملکت؛ به معنی «سیاهی چشم» هم ایهام دارد. \* دریا: ظاهراً منظور خندق پیرامون قلعه است. \* قلعه را در بلندی به بام چشم و باره قلعه را که در میان دریا (خندق) واقع شده، به مردمک چشم تشبیه کرده است.

۱۰۵. «مر و را» کلمه «مروه» را به ذهن متبادر می‌کند که با «صفا» ایهام شنیداری زیبایی را به وجود می‌آورد (صفا و مروه، نام دو کوه است در مکه).

۱۰۶. منجیق: سنگ‌انداز، فلاخن ماندی است بزرگ که بر سر چوبی تعبیه کنند و سنگ در آن کرده به طرف دشمن اندازند؛ منجیق‌انداز: آنکه با منجیق سنگ یا جز آن اندازد. در اینجا از دیوان، جنگجویان و از حوران، پردگیان قلعه را اراده کرده است.

۱۰۷. کبار: ج کبیر، بزرگان. \* جاموس: معرب گامیش که مخفف گامیش است. \* صغار: ج صغیر.

۱۰۸. فریق: دسته‌ای از مردم، گروه مردم. \* سرخیل: سرکرده، سرلشکر. \* جحیم: از نامهای دوزخ. \* سرحد: مرز.

۱۰۹. سگان: هم می‌تواند در معنی حقیقی باشد وهم استعاره از مردان جنگی؛ غیاث‌الدین سُکَّان، مخففِ سُکَّان (ساکنان) را در متن آورده، ولی در توضیحات به قرائت سگان هم اشاره کرده.
۱۱۰. مُعْظَم: بزرگ داشته شده، بزرگ شمرده شده، در لغت‌نامه آمده است که برای اماکن و کشورها اغلب از مُعْظَم و برای اشخاص از مُعْظَم استفاده می‌شود. \* عَلَا (عَلَا): بزرگواری، برتری، بلندی.
۱۱۱. قَطَار: یک رسته شتر، حالا اطلاق آن بر جمعی از هر چیز کنند (ل.ن). \* مَوکِب: گروه سوار، گروه سوار یا پیاده که در خدمت سلطان باشند. \* در توجّه روی: این تعبیر در فرهنگهایی که در دسترس بود، دیده نشد. غیاث‌الدین آن را به معنی «در پیش روی» دانسته که با سیاق کلام سازگار است؛ احتمال غلط بودن متن اگرچه منتفی نیست ولی اندک است، چرا که مشابهت ساختار نحوی دو مصرع و تقابل روی و قفا (پشت سر) در هر دو مصرع مؤید صحّت متن است. \* ارواح: ملائک.
۱۱۲. کَوکِبَه: همراهان شاه و امیر. \* لَوَا: رایت، عَلم، درفش. \* مصرع دوم این بیت در جاهای دیگری هم تکرار شده است: ← ۲۱۴.
۱۱۳. مشعله: مشعل، قندیل بزرگ مشبک و پایه‌دار که شبها در جلو پادشاهان و امرا کشند. \* تیر: منظور عطارد است که به «دبیر فلک» هم شهرت دارد و به همین جهت نوشتن را به او نسبت داده. \* سواد: سیاهی، منظور سیاهی حروف آیه است. \* اَسْرَى ...: بخشی است از آیه نخست سوره اسراء: «سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى».
۱۱۴. سهیل را سلاح‌دار به اعتبار خطوط شعاع او گفته (ک)؛ بعید نیست ارتباط روشنتری بین سهیل و سلاح‌داری وجود داشته باشد. \* کلاه‌دار: کنایه از پادشاه، تاجدار (ل.ن)؛ ظاهراً در اینجا به معنی «صاحب‌منصب» به کار رفته است.
۱۱۵. زبان‌گشادن: سخن گفتن. \* زُبَانَا: نام یکی از منازل قمر (منزل شانزدهم) است و آن دو ستاره‌اند که به‌جای دو شاخ پیشین برج عقرب واقعند (ل.ن)، و گویند وقت طلوع آن دعا قبول می‌شود (ک).
۱۱۷. مُطَاوَع: فرمان‌بردار، مطیع. \* مُتَابِع: پیرو. \* چون سیاق کلام به گونه‌ای است که ممکن است از آن گمان نفاق نسبت به خلیفه حاصل شود، قیس بدین عبارات رفع شبهه کرده است: نسبت تن که ظاهر است برای فرمان‌برداری شرع و نسبت دل که پوشیده است برای اطاعت، به جهت آن است که شرع ظاهر است و اخلاص باطن.

۱۱۸. دوده: خاندان؛ معنی دیگر آن (منسوب به دود) با شمع ایهام تناسب دارد.
۱۱۹. مولا (مولی): از اضداد است، اینجا به معنی غلام، بنده؛ مصرع دوم با اندکی اختلاف در بیت ۲۲۲ تکرار شده است.
۱۲۰. طرازیدن: آرایش دادن، آراستن. \* کسان: اینجا به معنی ملازمان، گماشتگان و خویشان است.
۱۲۱. پیرایه‌بند: آنکه پیرایه بندد، پیرایشگر. \* هفت اقلیم: هفت کشور، کنایه از همهٔ ربع مسکون. \* سایه‌نگار: سایه نگارنده، مجازاً: سایه‌افکن (م). \* مرعا: چراگاه، مرتع.
۱۲۲. بساط: فرش، گستردنی. \* حاوی: احاطه کننده؛ غیاث‌الدین منظور از «حاوی گردون» را فلک نهم (عرش) دانسته. \* پایگه: پایگاه، درگاه، کفش کن، ستورگاه، اصطبل. \* خطا (ختا): نام ولایتی است از ترکان، به چین شمالی اطلاق می‌شده و آن مسکن قبایل ترک بوده است.
۱۲۳. چتر سیاه: در این دیوان بارها به سیاه بودن چتر ممدوح اشاره شده است (به فهرست لغات و تعبیرات مراجعه شود)؛ غیاث‌الدین گفته است: «معمول پادشاهان قدیم بود که چترهای چند رنگ می‌داشتند، سیاه نیز من جمله آنها می‌بود و بعضی گویند چتر سیاه خلیفه به او بخشیده بود».
۱۲۴. لاجورد: سنگی است کبود که از آن نگین انگشتر سازند.
۱۲۵. مسیر: اینجا به معنی روش و رفتار است. مسیر دبور: وزیدن دبور. \* دبور: بادی که از مغرب وزد و اطبا این باد را بد شمارند. \* چون پادشاه در فتح نگرکوت، بدر را به همراه خود نبرده بود، لهذا در شکایت فراق می‌گوید (ک). \* این معنی با اندکی اختلاف در بیت ۲۲۳۶ تکرار شده است.
۱۲۷. جناب: درگاه، آستانه خانه. \* ملجا: ملجأ، پناهگاه؛ این بیت اگرچه در هیچ یک از نسخ خطی نیست، ولی بدون آن شمار ابیات قصیده به سی و یک - که شاعر در بیت آخر بدان تصریح کرده - نمی‌رسد.
۱۲۸. کلاه زر: استعاره از ماه. \* سبز: اختلاط رنگهای سبز و سیاه در شعر بدر در چندین مورد دیده می‌شود؛ ابیات ۴۰۶ و ۴۳۷ نیز دیده شود. \* مرصع: جواهرنشان.
۱۲۹. ضِعْف: دو برابر، مضاعف. \* روز جزا: به طولانی بودن روز قیامت اشاره دارد؛ در قرآن کریم، روز قیامت معادل پنجاه هزار سال معرفی شده: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (معارج، آیه ۴).

۱۳۰. لالا: درخشان، تابان.
۱۳۱. مهره: هر چیز گرد؛ در اینجا به مهرهٔ مار هم توجه دارد. \* شارحان منظور از مار سفید را خط دراز سفیدی دانسته‌اند که در صبح کاذب پیدا می‌شود ولی صبح کاذب، خورشید (مهرهٔ زر) به همراه ندارد؛ در لغت‌نامه نیز خیط ابیض (رشته سفید) کنایه از صبح صادق و خیط اسود (رشته سیاه) کنایه از صبح کاذب آمده است.
۱۳۲. سرانداز: کسی که از روی ناز و نخوت و مستی سر خود را به هر جانب حرکت دهد و خرامان خرامان به راه رود (ل.ن)؛ غیاث‌الدین سرانداز شدن را به معنی سر فرور بردن دانسته، آورده است: «چرا که خروس در وقت بانگ کردن اول سر خود را فرو می‌برد» و البته به این معنی هم می‌تواند ایهامی داشته باشد. \* بُلْبُلَه: کوزهٔ لوله‌دار، صراحی. \* دمساز شدن: هم آهنگ و سازوارگشتن، قرین شدن، تغنی و سرودگویی با هم. \* زاغ سیاه استعاره از شب است و مصرع دوم کنایه از سپری شدن شب است.
۱۳۳. گرگ سحر: اضافه تشبیهی است، وجه شبه: سیاه و سفید (خاکستری رنگ) بودن است. \* دُم: منظور از دم (دم‌گرگ)، صبح کاذب است، در التّفیهم آمده است: «او (صبح کاذب) را به دنبال گرگ از بهر درازی و باریکی و راستی تشبیه کنند» (نقل از فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل دم‌گرگ). \* سگ جَبَّار: کلب‌الجَبَّار، کلب اکبر؛ «از صور فلکی جنوبی است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل کلب اکبر). \* آهوی زرد: استعاره از خورشید است و خورشید را از آن جهت متعلق به اسد خوانده است که برج اسد خانهٔ آفتاب است. \* بره: برج حمل. \* غیاث‌الدین مصرع اول را اشاره به مستور شدن صورت کلب در اثر تابش خورشید دانسته، نوشته است: «بودن آفتاب در برج حمل سبب پوشیدگی بروج جنوبی و دیگر ستاره‌های جنوبی در وقت صبح می‌شود».
۱۳۴. آمزد: ساده‌روی، بی‌موی. \* متألّم: دردمند. \* دِقّ: باریک، مرضی که شخص را لاغر و نزار کند، تب لازم، سل، این قسم تب، کودکان سردمزاج و پیران مرطوب را کمتر حادث می‌شود (ک). \* مرجع ضمیر «این»، شب و مرجع ضمیر «آن»، روز است و مصرع دوم به کوتاه شدن شب و دراز شدن روز در فصل بهار اشاره دارد.
۱۳۵. سردمزاج: شب را به دلیل سردتر بودن هوا نسبت به روز، سردمزاج خوانده. \* آبله‌ها: استعاره از ستارگان. \* بر سری: بر سر، اضافه بر؛ به علاوه. \* با اینکه پیدا شدن آبله دلیل گرمی مزاج است، ولی شب علاوه بر سردمزاجی، آبله‌رو هم هست.
۱۳۶. آبلهٔ جام: حباب. \* دَم: نفس، لحظه. \* نیش: افزاری بود به صورت نیش که بدان رگ

- گشایند، نشتر، ظاهراً در اینجا «زخمه» مراد است. \* نوا: آواز، نیز نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی. \* رگ چنگ: کنایه از تارهای چنگ است.
۱۳۷. بادام چنگ: ساز چنگ را اکثر از چوب بادام می‌سازند (ک). \* ابریشم: تارسازها که به زخمه یا ناخن نوازند. \* فَنْدُق (فُنْدُق): نام میوه‌ای سرخ رنگ که به شکل سرانگشتان باشد (ک)؛ کنایه از سر انگشت محبوب، ظاهراً از نظر خضاب دادن سر انگشت به حنا و جز آن، آن را به فندق تشبیه کنند؛ کنایه از لب معشوق هم هست (ل.ن). \* نوا: سامان، ساز و برگ، توشه، آرایش، ترتیب و نظام.
۱۳۸. مه چارده، پنج ماه نو، پروین و شفق تر به ترتیب استعاره از جام شراب، پنج انگشت (به اعتبار خمیدگی انگشتان هنگام برگرفتن جام)، دندانها و شراب است.
۱۳۹. خاک در دهان: تعبیری است که در محل نفرین و دعای بد مستعمل می‌شود (ل.ن).
۱۴۰. دَم: اینجا به معنی جرعه است.
۱۴۲. روح قدس: جبرئیل.
۱۴۴. این مطلع در توصیف قلم است. \* سه ختنی شبرو: استعاره از سه انگشت که قلم را در میان می‌گیرند؛ به اعتبار سپیدی آنها را ختنی نامیده و به اعتبار حرکت بر حروف سیاه، به آنها صفت شبروی داده است. \* آینه‌ها، سیم و زنگی به ترتیب استعاره از ناخن‌ها، کاغذ و قلم است.
۱۴۵. زرده: اسب زرد رنگ. \* شمشاد: درختی است راست قامت که شاعران قد معشوق را به آن مانند می‌کنند؛ نوع دیگری از شمشاد (مرزنگوش) به سبب شکل برگهایش، «مشبه‌به» برای زلف معشوق واقع می‌شود؛ در اینجا از شمشادوش، راستی قلم را خواسته است. \* سه مه (سه هلال): استعاره از سه انگشت که چون قلم را دربرگیرند مانند هلال خمیده می‌شوند و به منزله سه عنان برای توسن قلم محسوب می‌شوند. \* هند و خطا به ترتیب استعاره از مرکب و کاغذ است.
۱۴۶. فرق: فرق سر، تارک. \* آشنا کردن: شنا کردن. \* کلمات قیر، قمر و بحر به ترتیب استعاره از مرکب، کاغذ و دست ممدوح است.
۱۴۷. عاج: دندان فیل. \* کهریا: ماده صمغی زرد رنگی است که چون آن را مالش دهند، اجسام سبک را جذب می‌کند و بدین جهت است که کهریا و کاهریا نامیده می‌شود؛ در اینجا به رنگ آن توجه داشته. \* سلسله، شام، سحر و ماه نو به ترتیب استعاره از کلمه‌ها، مرکب، کاغذ و قلم است؛ در مصرع دوم نیز غالیه، عاج و کهریا استعاره از جوهر، کاغذ و قلم است.

- \* فاعل مصرع اول، ماه نو و فاعل مصرع دوم، عاج است.
۱۴۸. معمایی است به نام قلم. \* مال: به اصطلاح اهل حساب حاصل ضرب عدد را گویند در خودش، مجذور.
۱۴۹. این بیت نیز معمایی است به نام قلم.
۱۵۰. ماه: استعاره از کاغذ است؛ تختگه ماه: اضافه تشبیهی. \* دستگه: دستگاه، سامان، مجموع عوامل و وسایل تشکیل دهنده مقام و منزلت. \* نوحط: آنکه به تازگی خط بر چهره اش دمیده باشد، نوجوان.
۱۵۱. مصرع اول این بیت تعمیمی‌ای است به نام خامه و مصرع دوم تعمیمی‌ای است به نام دوات. \* نکته‌سنج: سخن‌دان، دقیقه‌یاب. \* سودا: مرکب. \* قلب: بازگونه گردانیدن.
۱۵۲. قوس: کمان؛ اینجا استعاره از ابروست. \* مشتری: خریدار؛ به سیاره مشتری هم ایهام دارد. \* بیع وفا: از انواع بیع است، آنکه فروشنده به خریدار بگوید این شیء را به تو فروختم در مقابل دینی که بر من داری، اما مشروط بر آنکه اگر دینم را پرداختم، آن شیء از آن من باشد (ل.ن).
۱۵۳. زهره و ماه نو، به ترتیب استعاره از چشم و ابرو می‌باشد. \* قران: نزدیکی؛ در اصطلاح نجوم: یکجا شدن دو کوكب از جمله هفت سیاره سوای شمس در برجی به یک درجه یا به یک دقیقه (ف.م). \* مُنخَسِف شدن: گرفتن ماه؛ منخسف شدن ماه نو: اشاره است به سیاهی ابرو. \* رخم ... را: به رخم، به خلاف میل. \* رصدساز: رصدبان، منجم. \* به گفته منجمان ماه نو منخسف نمی‌شود؛ به این مطلب در شعر کمال‌الدین اسماعیل هم اشاره شده (نقل از لغت‌نامه، ذیل منخسف):
- هلال منخسف ار ممکن است آن خط توست  
که کرد ناگه با جرم آفتاب قران
۱۵۵. رونما شدن: آشکار شدن، نشان دادن رخ (م). \* دُجا: تاریکی. \* اختران، شفق، روز و دجا به ترتیب استعاره از چشمها، اشک خونین، چهره و خط است.
۱۵۶. آهوی نرگس چرا: چشم معشوق در شوخی مثل آهوست و به شکل، مثل نرگس، پس به تغایر اعتباری می‌گوید که چشم تو گویا آهوست که نرگس می‌چرد (ک). \* به جای «خط» در بعضی نسخه‌ها «زلف» آمده است، اگرچه تشبیه زلف به مار در ادب فارسی نمونه‌های فراوان دارد ولی مانند کردن خط به مار نیز در شعر بدر بی‌سابقه نیست؛ ابیات ۱۴۵۷ و ۱۴۹۳ دیده شود.

۱۵۸. مَلک آستین: قیس، ملک آستین را به معنی سبز جامه دانسته (در لغت‌نامه، سبزیپوشان کنایه از ملائکه آمده است) و با توجه به اختلاط رنگهای سبز و سیاه، آن را اشاره به لباس سیاه عباسیان - که ممدوح بدر در بیعت آنان بود - بر شمرده است؛ توجیه قیس قابل قبول است، علاوه بر آن، آستین در لغت‌نامه به معنی «طریقه» هم آمده است و در آن صورت ملک آستین را به معنی کسی که سیرت و روش فرشته دارد، می‌توان دانست.

۱۶۰. وَغَا: جنگ، کارزار. \* آب شدن: ذوب شدن، مجازاً: از شرم آب شدن، سخت خجیل گشتن (ل.ن)، از خود رفتن (ک)؛ در اینجا چون به آب شدن از سهم (ترس) تصریح شده، معنی اخیر مناسب است. \* هوا از خود رفته است چرا که شکل و صورت ندارد (ک).

۱۶۱. عرق سرد: عرقی که از تراوش آن شخص احساس سرما کند (به هنگام ترس و خجالت). \* عارض: چهره؛ به معنی «ابر» هم هست که با «ابر» که در بیت آمده ایهام تناسب می‌سازد. \* حیا: شرم؛ به معنی «باران» نیز آمده که با ابر در تناسب است.

۱۶۲. لک: واژه‌ای است هندی به معنی صد هزار، مفرس لک‌ه که صد هزار را گویند (ک)؛ لک بخش: کنایه از بسیار بخشنده (م). \* سما: سماء، آسمان.

۱۶۳. دست سخا: اضافه استعاری (استعاره مکنیه)؛ حاتم دست سخا: ظاهراً سخاوت را به صورت یک شخص تجسم نموده و او را به حاتم مانند کرده است. \* شارحان به‌جای «دست»، «وقت» آورده‌اند که معنی آن بی‌تکلف است. غیاث‌الدین این بیت را معنی نکرده ولی قیس، انگشتر در دست داشتن را سند سخاوت دانسته، نوشته است: «... آن میخ را به وقت سخاوت، حاتم، سند سخاوت خود سازد».

۱۶۴. باج: خراج، مال و اسبابی باشد که پادشاهان بزرگ از پادشاهان زیردست گیرند و همچنین سلاطین از رعایا ستانند. \* نهادن: اینجا به معنی مقرر کردن است (ل.ن)؛ باج نهادن بر سر کسی: تعیین کردن باج و خراج برای او (م). \* خاقان: در قدیم لقب پادشاهان چین و ترکستان بوده و حالا بر هر پادشاه اطلاق کنند.

۱۶۵. انعام: بخشش، عطا. \* زرکشی: زرکشیدن، گرد آوردن زر؛ گل را به اعتبار پرچمهای زردی که در میان دارد، زرکش خوانده است؛ حافظ نیز از پرچمهای گل به خرده (خرده زر) یاد کرده است (دیوان، ص ۹۰۶):

چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را غلطها داد سودای زراندوزی

۱۶۶. دو طرف: غیاث‌الدین اینجا منظور از دو طرف را مشرق و مغرب دانسته ولی در توضیح

بیت ۲۶۳۱ آورده است: «دو طرف عبارت از شمال و جنوب، چه در شش ماه تابستان آفتاب، شمالی می‌باشد و شش ماه زمستان، جنوبی». \* بند کردن: مقید کردن، بستن. \* لای: گل نرم؛ لای دجا: اضافه تشبیهی است.

۱۶۷. گرمی: جلدی، تیزروی. \* شب‌دیز: شب رنگ، سیاه، نام اسب خسرو پرویز؛ اینجا به معنی اسب سیاه به کار رفته. \* گندنا: نوعی از تره، سبزی معروف و مشهوری است، تیغ و شمشیر را به آن نسبت کنند. سنایی گوید (نقل از لغت‌نامه):

شمشیر جز به رنگ نماند به گندنا

\* ژاله و لاله به ترتیب استعاره از عرق و خون است.

۱۶۸. فنا: آستانه؛ فنای فنا: آستانه نیستی.

۱۷۰. اوج: بلندترین درجهٔ کوکب، مقابل حضيض. \* ایوان ماه: عبارت است از برج سرطان که نزد منجمین، خانهٔ ماه است و چون آفتاب را در برج سرطان، اوج حاصل می‌شود، لهذا چنین گفته (ک). \* شرف: بلندی، مجد؛ به اصطلاح نجومی شرف هم ایهام دارد به معنای قوت کوکب در برج و درجه‌ای از فلک، مقابل هبوط.

۱۷۱. دور چرخ: چرخ مراد از فلک هشتم است که یک دور او در بیست و چهار هزار سال تمام می‌شود (ک). \* دربارهٔ مدت روز جزا یادداشت بیت ۱۲۹ دیده شود.

۱۷۲. جیش: لشکر، سپاه. \* حبش: حبشه، مملکت سیاهان. \* نیزه، رومی و زرین نقاب به ترتیب استعاره از شعاع خورشید، روز و خورشید است. جیش حبش اگر اضافهٔ تشبیهی باشد، مراد از آن تاریکی شب خواهد بود و اگر اضافه تخصیصی باشد، کنایه از ستارگان تواند بود.

۱۷۳. علم: نشان لشکر. \* قبه: گنبد (ف.م)، گاهی مراد از آن چتر و خیمه و حقه باشد، به معنی کنگره و کلس نیز آید (غیاث‌اللغات)، چیزی است که آن را بر سر گنبد و برج نصب کنند (ک). \* پرچم: چیزی باشد سیاه و مدور که برگردن نیزه و علم بندند، علاقهٔ علم. \* شهاب: درخشش هر چیز سپید بالا برآمده، ستاره، کوکب (ل.ن)؛ با توجه به معنی اول، اینجا استعاره از خورشید تواند بود. غیاث‌الدین آن را مجازاً به معنی ستارهٔ روشن که قریب صبح طلوع می‌کند آورده است.

۱۷۵. چون خروس: در «ک» و «ش» به جای خروس، عروس آمده است و قیس، خروس را نامناسب دانسته ولی ضبط متن صحیح است. وجه شبه در تشبیه معشوق به خروس، زیبایی و چالاکي و آوازخوانی می‌تواند باشد؛ خروس نام نوعی پیالهٔ شراب هم هست



- (ل.ن) که با مرغ صراحی متناسب است، همچنین به تناسب کبک و خروس و مرغ هم نباید بی‌توجه بود \* مرغ صراحی: منظور صراحی‌هایی است که به شکل پرنندگان ساخته می‌شده. \* زُباب: نام سازی است تاردار (زهی).
۱۷۶. خراب: مست، لایعقل، سیاه مست.
۱۷۷. جَزَع: مهره سلیمانی که سفید و سیاه باشد، شبهه، پیسهٔ یمانی که چشم را در سپیدی و سیاهی به وی تشبیه دهند. \* خوشاب: روشن، شفاف، مطرا.
۱۷۸. شَبَه: سنگی باشد سیاه و بَرّاق. \* شبهه، زر و لعل به ترتیب استعاره از چشم و رخسار زرد و اشک خونین است.
۱۷۹. جهان اوّل به معنی دنیا و جَهان (جهان) دوم به معنی جهنده است. \* زلفین: زلف (این کلمه مثنی نیست؛ به کسر «ف» خوانده می‌شود).
۱۸۰. طُرّه: موی پیشانی، زلف. \* تاب تاب (تاب تابنده): پرتوافکن؛ نورافشاننده (ل.ن)، حال است برای معشوق و به معنی «پیچ در پیچ» هم ایهام دارد؛ غیث‌الدین فقط به معنی اخیر اشاره کرده و «رو بر رخ نهادن» را هم به معنی «متوجه شدن» دانسته، اینگونه معنی کرده است: به سوی من متوجه شو در آن حالی که از غضب مانند طُرّه خود پیچ در پیچ باشی.
۱۸۱. چهره‌گشا: نقّاش، صورتگر. \* صُور: ج صورت؛ چهره‌گشای صور: کنایه از خداوند و پروین و مه نو به ترتیب استعاره از دندانها و لب است.
۱۸۲. جادو: جادوگر، افسونگر.
۱۸۴. جَنان: ج جنّت، بهشتها.
۱۸۵. قُلْزُم: دریا، رود بزرگ (ف.م)؛ قَلْزَم دجله حباب: دریایی که دجله به مثابهٔ حباب اوست. \* آب بقا: آب زندگانی، آب حیات.
۱۸۶. شاهِ محمّد علم: پادشاهی که بیرق پیامبر (ص) را در دست گرفته؛ عَلم به معنی «اسم علم» (اسم خاص) هم ایهام تواند داشت چرا که نام ممدوح بدر، «محمّد» بوده است.
۱۸۷. مسکن الیاس: منظور دریاست، در برخی منابع خدمت بحر به الیاس و خدمت بیابانها به خضر علیهما السلام نسبت داده شده و در برخی منابع الیاس (ع) موکّل خشکی و خضر (ع) موکّل دریا معرفی شده‌اند، اینجا وجه اوّل مورد نظر است.
۱۸۸. حَسَن: نیکو. \* علی: بلندمرتبه. \* بوتراب: کنیهٔ امام علی (ع).
۱۸۹. بهرام: مریخ. \* مطبخی: طبّاخ، آشپز، باورچی. \* بره: برج حمل. \* چون مریخ رنگ سرخ مانند آتش دارد و خانهٔ او برج حمل است که یکی از بروج آتشی باشد، لهذا بهرام را

به مطبخی نسبت کرده... و کباب کردن بره را بر آتش از آن گفت که حمل برج آتشی است (ک).

۱۹۰. بازچتر: این تعبیر در شعر بدر بارها به کار رفته و معلوم می‌دارد که بر چتر ممدوح وی نقش باز بوده است؛ معمول است که بر قبه چتر ملوک صورت باز یا طاووس یا غیره از طلا می‌سازند (ک). \* دُباب: مگس.

۱۹۱. ذناب: ج ذنابه، پایان هر چیزی، دنباله هر چیزی (ل.ن)، جمع ذنَب، دم حیوانات (ک). \* ذناب: ج ذنَب، گرگها.

۱۹۲. قمر: استعاره از کاغذ. \* شَعْر: موی؛ نوعی از جامه باریک ابریشمی، بعضی نوشته‌اند که آن سیاهرنگ می‌باشد (ل.ن)، استعاره از سیاهی کلمات. \* پوده: کهنه، پوسیده. \* رفو کردن: اصلاح کردن و درست کردن جای رفته و سوده یا پاره جامه. \* درباره «قصب و ماهتاب» به یادداشت بیت ۸۶ مراجعه شود.

۱۹۳. دیوانه‌وار: بی‌باکانه (ک). \* دَرَك: ته دوزخ. \* در شدن: درآمدن، داخل شدن، وارد گردیدن. \* سلسله‌داران: مقیدان (ش)؛ به زنجیر کشیده‌شدگان، اینجا کنایه از دوزخیان است (م).

۱۹۴. دف زرّین: استعاره از خورشید. \* رباب: در مصرع اول به معنی ابر و در مصرع دوم به معنی ساز زهی مشهور است. \* چنگ داشتن از چیزی: دست باز داشتن از آن. \* دست داشتن از چیزی: دست برداشتن از آن، رهاکردن آن.

۱۹۵. لؤلؤ و مینا به ترتیب استعاره از قطره باران و سبزه است؛ لؤلوی مینافروز: بارانی که باعث دمیدن سبزه می‌شود. \* شیشه: پیاله، ساغر. \* لعل و زمرد به ترتیب استعاره از شراب سرخ و شیشه شراب است.

۱۹۶. کتاره: غداره، حربه‌ای است که بیشتر اهل هند بر میان زنند و به کتار به حذف «ها» مشهور است.

۱۹۷. مطیر: باران.

۱۹۸. خیمه زدن: اینجا کنایه از فرود آمدن و مقیم شدن است (ل.ن)؛ بر سر می‌خیمه زدن: ملازم جام شراب شدن.

۲۰۰. تاب: اینجا به معنی غم و اضطراب است؛ بتاب (صفت مرکب): رنجور، مضطرب. \* مآب: بازگشتن گاه؛ مآب جستن: مآب کردن، مقام کردن، منزل کردن.

۲۰۱. ضیاء: روشنایی. \* قِراب: غلاف شمشیر، نیام.

۲۰۲. هفت امام: امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک، امام احمد بن حنبل، امام ابویوسف، امام محمد، امام زفر. (ل.ن) \* چارم کتاب: منظور قرآن مجید است، زیرا که کتبهای سماویه کل چهارند که تورات و انجیل و زبور و فرقان (قرآن) باشد (ش).
۲۰۳. فرق کردن: اینجا به معنی تفاوت قائل شدن، میان دو چیز امتیاز دیدن (ل.ن). \* به مویی: «به» در اینجا مفید معنی مقدار و اندازه است (دستور زبان فارسی، ص ۱۶۱): به مویی: به اندازه یک مو، اندکی. \* جذر: آن عدد را که چون در خویشتن ضرب کردی عدد دیگر حاصل آید، جذر خوانند چون هفت مرچهل و نه را (ل.ن). \* اصم: کر؛ جذر اصم: آن است که هرگز حقیقت او به زبان در نیاید، چون جذر ده (ل.ن). \* صفر: در لغت به معنی خالی است و «به اصطلاح اهل حساب یک نقطه (دایره کوچک) که برای ده چند کردن عددی به طرف راست عدد می‌نویسند (ک). \* یعنی فکر تو ای ممدوح چنان دقیقه‌یاب است که بر لوح حساب در بیان حقیقت صفر که سهل‌الحصول است و تقریر حقیقت جذر اصم که به غایت دشوار است، اصلاً به قدر یک مو فرق نمی‌کند (ک).
۲۰۴. حلقه در گوش کسی کشیدن: کنایه از محکوم و مطیع گردانیدن وی را. \* افسر: تاج.
۲۰۵. رقاب: ج رقبه، گردنها؛ مالک رقاب: دارنده رقبه‌ها، صاحب اختیار.
۲۰۶. زمن: زمانه، روزگار. \* مروحه: بادبز. \* غاب: ج غابه، بیشه‌ها، نیستانها.
۲۰۷. دهان بازماندن: کنایه از حیران و سراسیمه ماندن. \* یم: دریا. \* کف بر سر بودن: اشاره است به کفک که بر روی دریاست اما به «کف (دست) بر سر بودن» که کنایه از تأسف و تحیر و حیرانی است هم ایهام دارد.
۲۰۸. حجّت قاطع: دلیل محکم؛ قاطع به معنی برنده با تیغ تناسب دارد.
۲۰۹. مُرتاض: آنکه ریاضت کشد (برای تهذیب نفس). \* سیوم یقین: یقین سوم، حقّ الیقین؛ یقین را سه مرتبه است اول: علم الیقین، دوم: عین الیقین، سوم: حقّ الیقین (ک). \* لباب: مغز، خالص از هر چیزی؛ هفتم لباب: ممکن است به باطن هفتم قرآن اشاره داشته باشد. \* به فرض صحّت متن، معنی اینگونه تواند بود: تا موقعی که رسیدن به باطن هفتم قرآن، سرمایه رسیدن به حقّ الیقین است. \* مصرع دوم این بیت در نسخه‌ها و شروح، ضبط‌های متفاوتی دارد از جمله به جای «لباب»، «کتاب» هم آمده است؛ صاحب آندراج به نقل از یکی از شروح قصاید بدر چاچی، «منزل هفتم کتاب» را اینگونه معنی کرده است: «ختم قرآن شریف چه در [ختم] قرآن هفت روز مقرر کرده‌اند؛ نیز به مدخل «هفت سبع» در لغت‌نامه مراجعه شود.

۲۱۰. یوم الحساب: روز جزا؛ درباره طولانی بودن روز جزا به یادداشت بیت ۱۲۹ مراجعه شود.

۲۱۱. دردسر: کنایه از رنج و گرفتاری است و به معنی «سردرد» هم هست که با «گلاب» تناسب دارد، چرا که از گلاب برای درمان سردرد استفاده می‌شده؛ خاقانی گوید (دیوان، ص ۱۵۷):

گل در میان کوره بسی درد سر کشید تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد  
 \* فُفُاع: اینجا به معنی کوزه، پیاله، شیشه؛ شربت (ل.ن) تواند بود، نوعی از شربت که اکثر در او گلاب داخل کنند (ک). \* غیاث‌الدین راجع به این بیت نوشته است: شاید بدر را در حالت بیماری شیشه‌ای گلاب، پادشاه از راه مهربانی فرستاده باشد، لهذا در شکرانه آن چنین گفته. \* در بعضی نسخ به جای «کمین»، «کمی» (نقصان) آمده و چون تعبیر «کمی ماه» در جاهای دیگری (از جمله ابیات ۳۰ و ۴۰۰) هم آمده، قابل تأمل است.

۲۱۲. جَنَّتِ المَأْوَا: نام یکی از هشت بهشت است (ک). \* ستاده: ایستاده، سرپا.

۲۱۳. تاج: آنچه زنان بر سر نهند زینت را (ل.ن)؛ اختر خورشید تاج: خوبرویانی که تاجهایی به درخشش خورشید بر سردارند؛ نیز می‌توان تاج را در معنی معروف و اختران را کنایه از امیران و شاهزادگان دانست. \* صفدر: از هم درنده صف، شجاع. \* بر یک پا بودن: کنایه از کمال اطاعت و ادب است (ک).

۲۱۴. همین مضمون با اندکی اختلاف در بیت ۱۱۲ هم آمده است.

۲۱۵. سُرُستون: قسمت فوقانی ستون که معمولاً نسبت به ستون پهن‌تر است (م).

۲۱۶. نگارین: آرایش شده. \* یعنی: آسمان همانند پرده آرایش شده‌ای بر درگاه ممدوح است که پیوسته راه را بر دشمن می‌بندد. \* کلمات پرده، راه و مخالف از اصطلاحات موسیقی هم هستند، همچنین از کنار هم قرار گرفتن «را» و «است» کلمه «راست» به ذهن متبادر می‌شود که آن هم اصطلاحی موسیقایی است.

۲۱۷. پرده: اینجا به معنی سراپرده، خرگاه و خیمه است.

۲۱۸. کوه روان: در قرآن کریم، حرکت کوهها از نشانه‌های برپایی قیامت شمرده شده است: «وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (تکویر، آیه ۳). \* نفخه صور: دمیدن اسرافیل در صور برای برانگیختن مردگان؛ اشاره است به آیه شریفه «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ» (الحاقه، آیه ۱۳).

۲۱۹. هزارستون: نام عمارتی که ابوالمجاهد محمد تغلق بنا نهاد (آندراج). \* عرصه‌گاه: میدانگاه؛ از آوردن کلمه عرصه، ممکن است تناسب آن با روز جزا (روز عرصات) را منظور داشته باشد.

۲۲۲. مولا: اینجا به معنی غلام است؛ مصرع دوم این بیت با اندکی اختلاف در بیت ۱۱۹ هم آمده است.
۲۲۳. غازی: کسی که در راه دین با کافران جهاد کند، پادشاه جنگجو. \* هندو: پاسبان، در قدیم پاسبانی را به غلامان هند و می‌گذاشتند، غلام، بنده (ل.ن).
۲۲۴. امیر بار: میر بار، سالار بار، رئیس تشریفات دربار. \* آصف: پسر برخیا، نام وزیر یا دبیر سلیمان نبی (ع).
۲۲۸. این بیت با بیت قبل موقوف‌المعانی است. \* پنجه گشودن و دهان گشودن کنایه از آماده شدن برای جنگ و حمله کردن تواند بود (م). \* شیر: برج اسد. \* کمر بستن: آماده جنگ شدن (ف.م).
۲۳۰. این بیت با بیت بعد موقوف‌المعانی است. \* آبکش: سقا. \* رومیان استعاره از انگلستان و ماه (هلال) استعاره از ناخن‌هاست.
۲۳۱. امتلاء: پُر شدن، پُری، پر شدن بدن از خلطی از اخلاط چهارگانه؛ به معنی «بدر شدن ماه» هم ایهام دارد.
۲۳۲. چاربالش: مسندی را گویند که پادشاهان و صدور و اکابر بر آن نشینند؛ چاربالش نشین: تخت نشین.
۲۳۳. گشاده: اینجا به معنی روشن، صریح، علنی.
۲۳۴. میجر: آتش‌دان، آتش‌دانی که در آن عود و عنبر و جز آن سوزند (ل.ن)؛ میجر زرین: استعاره از خورشید است. \* نسیم باد صبا: شروع بعد از نسیم «و» افزوده‌اند، ولی به همین صورت (بدون واو) در شعر حافظ هم آمده است (دیوان، نسخه مصحح قزوینی - غنی، ص ۱۰۰):
- نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد  
که روز محنت و غم رو به کوتاهی آورد
۲۳۸. غُلُو: بلندی. \* غُلُو: در گذشتن از حد چیزی، مبالغه. \* کسری: ج کسیر به معنی شکسته شده (ل.ن)، غیاث‌الدین این کلمه را کسری خوانده و نوشته است: «مؤنث افعال تفضیل است به معنی شکسته‌تر و در اینجا مجازاً به معنی خردتر (کوچکتر)»؛ ولی به نظر می‌رسد همان تلفظ «کسری» درست باشد تا با توجه به قیصر، کسری به معنی خسرو هم به ذهن متبادر شود.
۲۳۹. قاف: کوهی اساطیری که به عقیده قدما به ربع مسکون محیط بوده؛ موهم معنی حرف «قاف» هم هست (متناسب با حرف فا در مصرع دوم).

۲۴۰. موزون: سنجیده، دلپذیر؛ با توجه به کلمات بحر و بیت، موه‌م معنی «دارای وزن» (وزن عروضی) هم هست. \* بیت: خانه؛ به واحد شعر (دو مصرع) هم ایهام دارد. \* شعری: (به ضم و کسر و فتح شین آمده است): نام دو ستاره یکی شعری العبور و یکی شعری الغمیصاء، شباهنگ، ستاره سحر؛ نیز کلمه شعر و شُعرا را به ذهن می‌آورد که با «بیت» و... متناسب است؛ در اینجا استعاره است از خوبرویان قلعه دهلی.
۲۴۱. بَلَدِ اَوَّلِ به معنی شهر و بَلَدِ دَوْمِ به معنی راهبر، مَطَّلَع و دانای در کار است.
۲۴۲. کسری: معرَب خسرو، عنوان هریک از شاهان ساسانی.
۲۴۳. مرغول: پیچیده، مجعَد. \* دعوا (دعوی) داشتن: ادعا داشتن.
۲۴۴. میان: در اینجا ظاهراً به معنی «سَرین» به کار رفته است، نظیر «کمر» در بیت زیر از فرخی (نقل از لغت‌نامه، ذیل کمر):

چون موی میان داری چون کوه کمر داری

چون مشک زره داری چون لاله سپر داری

- ضبط «ک» و «ش» نیازی به توجیه مذکور ندارد و از حیث تقابل بین «کوه» و «موی» مناسب‌تر است. \* آویزا: در فرهنگهایی که در دسترس بود، دیده نشد ولی مطابق قواعد دستوری می‌تواند به معنی «آویزان» باشد، نظیر روا و روان.
۲۴۵. وجه: دلیل، سبب؛ باوجه: اینجا به معنی موَجَّه، مقبول و پسندیده تواند بود (م)؛ معنی اصلی وجه (چهره) با زلف متناسب است. \* طَرَف: اینجا به معنی گوشه و کنار است؛ به معنی «چشم» هم آمده، همچنین نام منزلی است از منازل قمر و آن دو ستاره است در مَقَدِّمِ جِبْهَه که عین الاسد نامندش (ل.ن)؛ دو معنی اخیر در محل ایهام است.
۲۴۶. نبات: گیاه، سبزه؛ در شعر بدر غالباً استعاره از خط معشوق است و با ایهام به معنی «قند» به کار می‌رود. \* زمردین افعی: استعاره از زلف معشوق است؛ قدما نگاه کردن افعی به زمرد را باعث کوری چشم او می‌دانستند. \* در تشبیه خط به نبات (سبزه) و زلف به زمرد باید به اختلاط رنگ سبز و سیاه از منظر پیشینیان توجه داشت. \* غیاث الدین برای ایجاد ارتباط معنایی بین دو مصرع، گفته است: «نبات در اینجا عبارت از سبزه و گیاهی [است] که دافع زهر باشد».
۲۴۷. تقوا را از آن جهت مردم‌فریب خوانده که از دیدن تقوا و پرهیزگاری کسی خواه اصلی باشد، خواه جعلی مردمان فریفته و معتقد آن کس می‌شوند (ک).
۲۴۸. طبق زر، کاسه نقره و لعل مذاب به ترتیب استعاره از چهره زرد، چشم و اشک خونین است.

۲۴۹. مه عید: ماه شب عید رمضان؛ تشبیه رخ معشوق به هلال ماه به جهت انگشت‌نما بودن و مقبولیت است.

۲۵۱. طالع: بخت، اقبال؛ به معنی نجومی آن هم ایهام دارد: برجی که هنگام ولادت یا وقت سؤال چیزی از افق شرقی نمودار باشد. \* عطیة کبرا (کبری): دهش بزرگ، بخشش بزرگ؛ به معنی نجومی عطیة هم توجه دارد: در اصطلاح نجومی، بخشی که جهت تعیین عمر مولود به هر کوکب دهند... و قسمت می‌شود به عطیة بزرگ (عظمی و کبری) و میانه (وسطی) و خرد (صغری) (ل. ن)؛ در اصطلاح منجمین پانصد و هشتاد و هشت سال را گویند (ک).

۲۵۲. کتابه: آنچه از قسم آیت و غیره بر دروازه یا مسجد یا مقبره یا پارچه نشان لشکر یا ماهچه علم و غیره نویسند یا نقش کنند (ک). \* بُشرا: مژده، مزدگانی. \* غیاث‌الدین مراد از آیت اقبال را آیه شریفه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (فتح، آیه ۱) و مراد از سوره بشرا را سوره فتح (سوره چهل و هشتم قرآن مجید) دانسته است.

۲۵۳. فایق: برگزیده و بهترین از هر چیزی. \* کشف: بسیار کشف‌کننده، گشاینده. \* مُعْضَلَات: ج معضل، مشکلات. \* تُبّی: قرآن، مُصْحَف؛ در این بیت به صورت «تُبا» خوانده می‌شود؛ غیاث‌الدین تُبا را معرب یا مبدل تُبّی دانسته و این استعمال را خالی از تسامح ندیده است؛ این کلمه در مثنوی معنوی هم به صورت تُبا آمده است (دفتر چهارم، بیت ۱۸):

نور از آن ماه باشد وین ضیا      آن خورشید این فرو خوان از تُبا  
\* کلمات فایق و کشف؛ به دو کتاب الفائق (در غریب‌الحديث) و الکشف (در تفسیر) از جارالله زمخشری ایهام دارند (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۳۲۰)؛ همچنین معضل، اصطلاح علم حدیث هم هست: حدیثی که از اسناد آن دو یا بیشتر ساقط شده باشد (ل. ن) که با موضوع کتاب الفائق مناسبت دارد.

۲۵۴. شست: دام، حلقه کمند. \* بلی: اشاره است به آیه شریفه: «... وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف، آیه ۱۷۲).

۲۵۵. چاک زدن خرقة: اشاره دارد به رسم صوفیه که هنگام سماع در اثر غلبه شوق، خرقة‌های خود را چاک می‌زده‌اند (رجوع شود به فرهنگ اشعار حافظ، صفحه ۲۱۷ به بعد). \* پاره: رقع، خرقة، مرقع (ل. ن). \* ترنج: در اینجا به معنی بوته کلان که بر هر چهار گوشه چادر و دو شاله و بعضی از جاهای قبا و غیره از گلابتون و ابریشم الوان نقش کنند (ل. ن)؛ ترنج زر: استعاره از خورشید است. \* دروا: معلق، سرنگون.

۲۵۶. شش جهت: جهات سته؛ اطراف عالم (مشرق، مغرب، شمال، جنوب، تحت و فوق). \*  
روضه: باغ؛ هشت روضه عقبا: هشت بهشت.
۲۵۷. رواق مسیح: کنایه است از فلک چهارم. \* حبس‌خانه: زندان. \* قارون: عموزاده موسی (ع) که به جهت فساد و جاه‌طلبی به دعای موسی (ع) به قعر زمین رفت. \* فرود: پایین؛ این کلمه همواره به صورت ترکیب با افعال یا به همراه حروف اضافه و یا به حالت اضافه با کلمات دیگر آید (ل.ن).
۲۵۹. جوهری: گوهرفروش. \* مشتری: سیاره مشتری منظور است و به معنی «خریدار» هم ایهام دارد. \* شرا: شراء، از اضداد است؛ اینجا به معنی خریدن.
۲۶۰. انتظام: نظم، آراستگی. \* گوهر عالم: منظور چهار عنصر (عناصر اربعه) است. \* علت اولی: عقل اول، ذات خدای تعالی.
۲۶۱. عالم صغرا (صغری): عالم صغیر، در تفسیر عالم کبیر و عالم صغیر اختلاف است، بعضی گویند عالم کبیر فوق آسمانهاست و عالم صغیر زیر آسمانهاست و بعضی گویند عالم کبیر ملکوت سماوات است و عالم صغیر ملکوت زمین است (ل.ن)؛ آوردن صفت مؤنث (صغری) برای عالم صرفاً به ضرورت وزن و قافیه نیست، این تعبیر در ترجمه تاریخ یمینی هم به کار رفته: «بر وجود خویش که عالمی صغری است اندیشه گماشت که این نقش که گماشت» (لغت‌نامه، ذیل صغری). \* کُره: (مخفف کره) به معنی بچه اسب هم آمده است که با خنگ ایهام تناسب دارد.
۲۶۲. دلیل: راهنما.
۲۶۳. غَوَاص: فروشونده به دریا. \* لُجّه: عمیق‌ترین موضع دریا.
۲۶۴. حدیث: اینجا به معنی سخن. \* معتمد: مورد اعتماد.
۲۶۵. حُدوث: نو شدن، نو پیدا شدن چیزی و این صفت مخلوقات است (ل.ن). \* وَكَلْد: پسر؛ سه ولد: سه پسر؛ کنایه از موالید ثلاثه (جماد، نبات، حیوان).
۲۶۸. مُقَرَّنَس: بنای بلند مدور و ایوان آراسته و مزین با صورتها و نقوش ... و قسمی زینت که در طاقها و ایوانها به شکلهای گوناگون گچ‌بری کنند (ل.ن)؛ به معنی بلند، مأخوذ از قُرْناس که به معنی بینی کوه است (ک).
۲۶۹. پای کوبیدن: رقصیدن. \* نه سقف: تعبیر کردن از آسمان به سقف ملهم از آیات قرآن تواند بود: «وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْحًا مَحْفُوظًا» (انبیاء، آیه ۳۲). \* عَمَد: ستون؛ بی‌عَمَد بودن آسمان: اشاره است به آیه شریفه «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (رعد، آیه ۲).



۲۷۰. سراجۀ گل: اینجا معنی ظاهری الفاظ مراد است: خانه کوچک گلین، در بعضی فرهنگها این تعبیر را سراجۀ کُل (کنایه از عرش) یا سراجۀ گل (کنایه از دنیا) دانسته‌اند<sup>۱</sup> که هیچکدام در اینجا مناسب نیست. \* صمد: بی‌نیاز، از نامهای خداوند.
۲۷۱. لَم یَزَلْی: جاودانی. \* برآورده: ساخته، مصنوع. \* آب: پدر.
۲۷۲. گُلَخَن: آتش‌خانه، تون حمام.
۲۷۴. عقل آزمای: دانا، عاقل (ک). \* شَعْبَدَه: تردستی، نیرنگ. \* جَوْف: اندرون، شکم. \* رَصَد: نظر دوختن به چیزی، اینجا به معنی رصدخانه و رصدگاه است (ل.ن).
۲۷۵. پاره‌ای: قدری، کمی، اندکی (ل.ن). \* زَبَد: کف، کفی که بالای آب و جز آن قرار می‌گیرد.
۲۷۷. لقا: لقاء، چهره، روی (ف.م)؛ شیرین‌لقا: آنکه چهره‌ای مطبوع و دلپسند دارد؛ شیرین شمایل (م). \* تاه: لای؛ دوتاه: دولا، خمیده.
۲۷۸. قیاسی: منسوب به قیاس؛ قیاس: گفتاری است مرکب از دو یا چند قضیه که تسلیم به آن موجب تسلیم و پذیرش قولی دیگر می‌باشد که نتیجه آن است (ل.ن). \* مجتهد: اجتهاد کرده شده (ک). \* غیاث‌الدین مراد از علّت اولی را «قلم» یا «نورمحمدی» و «قول» را کنایه از لفظ «کُن» (بخشی از آیه ۸۲، سوره یس) معرفی کرده و بیت را اینگونه معنی نموده است: «باعث فرمودن لفظ «کن» نورمحمدی است صلعم و این معنی فقط قیاسی نیست بلکه علمای دین به اجتهاد خود ثابت کرده‌اند؛ ولی این معنی با مضمون ابیات قبل و بعد چندان تناسبی ندارد، از ضبط نسخه‌بدلها هم معنی مفیدی حاصل نمی‌شود.
۲۷۹. قصد شاعر از تخصیص کلمه عیسی (ع) تلمیح به این مطلب است که مرکب حضرت عیسی (ع) خر بوده است. این بیت و چند بیت بعد بیانگر شکایت شاعر از در رنج بودن دانیان و صالحان و برخوردار بودن نادانان و فاسقان است.
۲۸۰. روشن بودن دیده: مسرور بودن. \* گاو: کنایه از ناهلان است و به مناسبت ذکر کلمه موسی (ع) به گوساله سامری هم تلمیح دارد؛ روشن بودن چشم گاو، کنایه از رواج بازار دغلكارانی چون سامری است؛ قیس این تعبیر را اشاره به مقدس بودن گاو نزد هندوها می‌داند. \* خاک: قبر، گور (ل.ن). \* رَمَد: درد چشم.
۲۸۳. از یکی: یکی از. \* در حساب جُمَل، اعداد کلمه «کل» پنجاه و اعداد کلمه «نیم» صد است.
۲۸۴. در حساب جُمَل از اعداد کلمه «یک» عدد سی و از اعداد کلمه «پنج»، عدد پنجاه و پنج حاصل می‌شود.

۱. رجوع شود به فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی؛ ذیل سراجۀ گل.

۲۸۵. عَقْد: شمار کردن، حساب کردن (ل.ن). \* این بیت اشاره دارد به حساب عقد انامل (شمردن با انگشت‌ها)، در این شیوه شمارش صدگان و هزارگان را با دست چپ و اعداد یکان و دهگان را با دست راست نشان می‌دهند، بدین ترتیب همان حالتی که در دست چپ عدد نهصد را نشان می‌دهد در دست راست معرف عدد نود است و تعجب شاعر از این است که با وجود فضیلت دست راست بر دست چپ، شمارش صدگان و هزارگان به دست چپ واگذار شده است؛ جهت اطلاع از جزئیات این شیوه شمارش می‌توان به غیاث اللغات، ذیل «عقد انامل» مراجعه نمود.

۲۸۶. مصرع اول به این حکم فلسفی اشاره دارد: الواحدُ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ لَا يُضَدُّ عَنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ (گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، ص ۴۲)؛ خاقانی گوید (دیوان، ص ۱۶):  
 اول ز پیشگاه قدم عقل زاد و بس آری که از یکی یکی آید به ابتدا  
 \* مصرع دوم ناظر است به تعریفی که قدما از «عدد» داشته‌اند: «عدد عبارت است از چیزی که مساوی نصف طرفین خود باشد... ولی عدد یک مشمول این تعریف نیست و یا آنکه گویند عدد کثرتی است که از چند واحد تشکیل می‌شود، پس طبق این تعریف عدد یک با آنکه خود اصل اعداد است داخل اعداد نیست (شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، ص ۱۶۱).

۲۸۷. معمای بسیار پیچیده‌ای است که از آن نام «بدر» (تخلص شاعر) حاصل می‌شود.

۲۸۸. طویله: اینجا به معنی رشته، سمط.

۲۸۹. قدسیان: ج قدسی، فرشتگان.

۲۹۰. رَعْد: فراوانی، خوشی.

۲۹۲. مصرع دوم این بیت در نسخه‌ها متفاوت است ولی از همه آنها معنی قریب این حاصل می‌شود که: دو عالم در میان چهار سمت ربض قلعه ممدوح جای می‌گیرند.

۲۹۳. رُمح: نیزه. \* قَوْد: قصاص. \* عَلَّتْ تخصیص کلمه ماهی روشن نیست، چونکه ریختن خون هیچ حیوانی موجب قصاص نمی‌شود؛ شاید بدین مطلب توجه داشته که ماهی اساساً خون ندارد: «اما (خون ماهی) نزد امام ابوحنیفه (رح) پاک است، چه در حقیقت خون نیست زیرا که در آفتاب سفید می‌شود و خون سیاه می‌گردد» (صیدیه، ص ۵۹)؛ در بیت ۲۶۵۸ هم به بی‌دم (خون) بودن ماهی اشاره شده است.

۲۹۴. بَرْد: تگرگ، یخچه؛ عرب دندان معشوق را به بَرْد تشبیه کند به سبب صفا و آبداری (ل.ن).

۲۹۵. سَنَد: تکیه گاه، بالش.
۲۹۸. ادريس منبر از آن گفت که حضرت ادريس تدریس علوم و فضل و وعظ می کردند (ک)؛ نامگذاری آن حضرت به ادريس را نیز به جهت کثرت تدریس دانسته اند (قصص قرآن، ص ۲۳۵).
۲۹۹. مصر: شهر جامع و بزرگ، به معنی شهر است عموماً (ل.ن) و ایهام دارد به کشور مصر؛ خاقانی گوید (دیوان، ص ۱۵۵):
- آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد      وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد  
در بعضی نسخ «ملک مصر» آمده که آن هم قابل قبول است، ولی به جهت حفظ تقارنی که  
«مصر ملک» با «قصر دین» دارد (مقدم بودن مشبّه به بر مشبّه)، «مصر ملک» ترجیح دارد.
۳۰۰. آل: اینجا به معنی خاندان است ولی به معنی «سرخ» و «سرخ نیم رنگ» هم آمده که با  
سبز ایهام تناسب می سازد.
۳۰۳. سواد: سیاهی چشم.
۳۰۴. سایر: جاری، سیرکننده. \* راجع به حرکت کوه و نفخ صور به یادداشت بیت ۲۱۸  
مراجعه شود.
۳۰۵. پروانه: فرمان پادشاهان، اجازه عبور و مرور، گذرنامه، اذن.
۳۰۶. سبزینه: کنایه از برج حمل است و صفت سبز را شاید از آن جهت به حمل نسبت داده که  
فرا رسیدن بهار باعث سرسبزی می شود، همچنین صحراها و جایگاه چریدن گوسفندان به  
برج حمل نسبت دارد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۲۱۰).
۳۰۷. خاتون: بانوی عالی نسب، خانم، زن اصیل. \* پای کوب: رقاص. \* موی و قد به ترتیب  
استعاره از شب و روز است. \* در این بیت و بیت بعد به اعتدال بهاری اشاره کرده است.
۳۰۸. مَهر زر: استعاره از خورشید. \* به پیش ترازو: کنایه از برج حمل است چرا که حمل در  
پیش (روبروی، مقابل) میزان واقع است و مشهور است که آفتاب را در برج حمل شرف  
حاصل می شود (ک).
۳۱۲. پشت: اینجا به معنی یاوری، حمایت، مدد. \* ز روی فرق: از جهت تفاوت و امتیاز. \*  
تکاور (تگاور): دونده، تیز تک، اسب و شتر خوش رفتار. \* در «ک» و «ش» به جای «فرق»،  
«فخر» آمده است که معنی روانتری دارد، ولی در آن صورت ایهام تناسب بین فرق (فرق  
سر)، (در سرور) و تاج - که بارها مورد توجه شاعر قرار گرفته - از بین می رود.
۳۱۳. نه سقف بی ستون: به یادداشت بیت ۲۶۹ مراجعه شود. \* شش روز: در قرآن کریم به

- آفرینش آسمانها و زمین در شش روز اشاره شده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ...» (حدید، آیه ۴).
۳۱۴. حکم یافتن: رواج یافتن (ش). \* مُتَسَخَّحٌ: در اصل به معنی «نوشته شده» ولی اینجا به معنی منسوخ است، در لغت‌نامه همین بیت به نقل از آندراج به عنوان شاهد برای معنی اخیر آمده است. \* نسخه: کتاب، سیاهه. \* ابتر: ناقص، دم‌بریده.
۳۱۵. ریشه: طراز و تارهایی که از جانب چیزی آویزان باشد، همچنین ریشه واحد ریش به معنی پر مرغ است که با «پر» که در بیت آمده متناسب است.
۳۱۷. سر برخط نهادن: مطیع شدن؛ به سرنگونی قلم در هنگام نوشتن هم اشاره دارد. \* دستمال: مالیده به دست؛ در دستمال حادثه قرار گرفتن: به دست حادثه مالیده شدن، دستخوش حوادث گردیدن؛ با توجه به کلمه‌های قلم و مسطر، شاید دستمال به معنی دستمالی که شاگردان مدارس و مکاتب... کتاب و دفترهای خود را در آن می‌نهند (ل.ن) هم ایهام داشته باشد. \* پابند: مقید، گرفتار. \* مِسْطَرٌ: خط‌کش. \* در اکثر نسخه‌ها به جای «پابند»، «مانند» آمده که معنی را ساده‌تر می‌کند ولی تناسب بین پا و دست (در دستمال) از بین می‌رود؛ در شعر خاقانی نیز «دستمال» و «پابند» در یک بیت آمده‌اند (دیوان، ص ۵۲):
- چو خاتم به دروغی به دست چپ مفکن  
که دستمال توام پای‌بند مال نصاب
- در شعر منجیک هم به «بند بر پای بودن قلم» اشاره شده است (لغت‌نامه، ذیل کفانیدن):
- قلم مُنْت هجا کرد و من آگاه نیم  
ز دهن بیرون کردم به سر کار [د] زبانش
- بند بر پای‌نهادمش و سیه کردم روی  
وز درازا بکفانیده همه پشت و میانش
- بدر در بیت ۷۲۶ نیز قلم را سلسله‌دار خوانده است.
۳۱۹. تیر آسمان: عطارد. \* دو پیکر: دو پاره (ل.ن)؛ به صورت فلکی دو پیکر (جوزا) که خانه تیر (عطارد) است، ایهام دارد.
۳۲۰. بازار تیز: بازار پر رونق. \* پهلوی: هر دو طرف سینه و شکم. \* چرب: سمین، فربه.
۳۲۱. شوریده: آشفته، پریشان؛ لفظ «شور» در شوریده به معنی پرنمک با دریا متناسب است. \* خاک بر سر: کنایه از محتاج، ذلیل، آواره.
۳۲۲. منهزم کردن: شکست دادن. \* زنگبار: ولایت زنگ؛ سپه زنگبار: استعاره از شب یا ستارگان.

۳۲۳. آب: اینجا به معنی درخشندگی (ل.ن)، شاید به مفهوم «آب دادن تیغ» هم توجه داشته باشد: عملی است که شمشیرسازان و کاردگران کنند سخت کردن آهن را و آن فروردن آهن تفته شمشیر و امثال آن باشد در آب (ل.ن). \* خاک: کنایه از چیزهای بی قدر و قیمت. \* مصرع دوم اشاره است به آیه شریفه «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ» (مرسلات، آیه ۳۲).
۳۲۴. اختیار: برگزیدن؛ اصطلاحی نجومی هم هست: در نجوم احکامی به بهترین وقت از اوقات اخذ تصمیم برای انجام امور مربوط به زندگی اطلاق می‌شده (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۲۶). \* قطب: آن نقطه که مدار فلک بر او ایست؛ نقطه خروج محور کره را قطب گویند و در هر کره دو نقطه برای خروج فرضی دو سر محور وجود دارد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۵۹۲)؛ غیاث‌الدین قطب را در اینجا به معنی ستاره قطبی دانسته.
۳۲۵. بره: برج حمل. \* آهوی زر، بدر و پنج هلال به ترتیب استعاره از خورشید، جام شراب و پنج انگشت است.
۳۲۶. در برخی نسخه‌ها به جای «بهر»، «مهر» (محبت، خورشید) آمده که با صبح ایهام تناسب دارد.
۳۲۷. پلاس: پشمینه سطر که درویشان پوشند؛ زال پلاس پوش: ساز چنگ. \* رگ: تارهای چنگ. \* پوست: پوستی که بر روی چنگ کشند، عبدالقادر مراغی در شرح ادوار و زواید فواید آورده است: «اما چنگ و آن سازی است مشهور و بر روی آن پوست کشند...» (نقل از حافظ و موسیقی، ص ۴۵ پاورقی)؛ رگ و پوست بودن: کنایه از لاغری مفرط است (م)، نظیر پوست و استخوان شدن که در لغت‌نامه به معنی سخت لاغر و نزار شدن آمده است. \* رکوع: به خمیدگی ساز چنگ اشاره دارد. \* فندق تر: سرانگشتان حنابسته معشوق.
۳۲۸. هزار جان: جان کنایه از تار (چنگ) است چرا که جان را اکثر به رشته و تار تشبیه می‌کنند (ک). \* خر: خرک طنبور و عود و... (ل.ن)، چوبی یا استخوانی باشد که بر شکم ساز قائم کرده، تارها را بر آن می‌کشند (ک)؛ در معنی مشهور، مرکب عیسی (ع) بوده است.
۳۲۹. توصیف دف است. \* دریده گوش: دف را دریده گوش از آن گفته که یک جانب دایره را تراشیده، دو کاسه رویین کم عمق در آن وصل کنند تا به وقت نواختن دف از آن هر دو جلاجل آواز برآید (ک). \* طپانچه: سلی؛ دف را به اعتبار اینکه به ضربه دست نواخته می‌شود، طپانچه‌خوار خوانده. \* مادر: کنایه از مطرب است.
۳۳۰. خشت: خشت سر خم، خشتی که بر خم گذارند و دهان خم بدان بندند.
۳۳۲. برخاستن از سر چیزی: ترک کردن آن، صرف نظر کردن از آن؛ بین معنی دیگر دم (خون) و خون ایهام تناسب برقرار است.

۳۳۷. به این حدیث مشهور نبوی اشاره دارد: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا» (احادیث مثنوی، ص ۳۷).

۳۳۸. سُرَادِق: سراپرده. \* زاویه: اطاق، حجره، گوشه.

۳۳۹. کمینه: کمترین، کوچکترین. \* مُفْتَى: فتوادهنده. \* چار مَلَّت: چهار دین، ظاهراً: یهودی، نصرانی، زردشتی (مجوس)، اسلام (فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی)؛ نیز می‌توان چار مَلَّت را به معنی چار مذهب دانست که در لغت‌نامه کنایه از حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی آمده است. \* کِهینه: کوچکترین.

۳۴۳. با بیت ۳۱۹ مقایسه شود.

۳۴۴. سیف: شمشیر؛ کلمه صیغ (تابستان) را هم به ذهن متبادر می‌کند که با تموز مناسبت دارد. \* تموز: تابستان. \* یاسج: تیر پیکان‌دار. \* تیرمه: ماه تیر. \* غیاث‌الدین راجع به اضطراب و گوشه‌نشینی کمان (برج قوس) نسبت به تیر ماه (تابستان) گفته است: «چون برج قوس از تیر ماه - که تعلق این تیرماه به سرطان است - ششم جا افتاده (بین سرطان و قوس، شش برج فاصله است) که نهایت دور است و به اعتبار حرکت فلکی همیشه بیقرار است». \* گوشه: به معنی دندان‌های در سر کمان که زه را به دور آن می‌پیچند، نیز هست که با «کمان» ایهام تناسب می‌سازد.

۳۴۵. مراد از تیر اول، عطارد و مراد از کمان، برج قوس است (کمان خانه و بال تیر است). \* تاب گرفتن: خمیده شدن، مضطرب شدن. \* آذر: نهمین ماه شمسی، به معنی آتش نیز ایهام دارد. \* از پی: برای؛ پی به معنی زه کمان هم هست که با کمان مناسبت دارد. \* چون کجی تیر به آتش اصلاح می‌یابد پس برای آن، او (عطارد) را در این وقت رغبت به سوی ماه آذر است (ک).

۳۴۶. کمان ابرو: به ضرورت وزن، کسره از «نون» ساقط شده، مقایسه شود با «طوطی شکرین منقار» در بیت ۱۵۰۵؛ غیاث‌الدین توجیه اسقاط کسره را نپذیرفته و معتقد است که واو عاطفه بعد از کمان محذوف است! \* طاق: یگانه، بی‌نظیر؛ به معنی «سقف محدب» هم ایهام دارد.

۳۴۷. نای‌زن: اینجا به معنی برنده نای (گلو)، معنی دیگر آن (نوازنده نی) با راقص و... ایهام دارد. \* راقص: به یادداشت بیت ۳۱ مراجعه شود.

۳۴۸. خشک‌لب: گرسنه، تشنه (ل.ن)، بدبخت، بی‌حاصل (ک). \* سرکشیدن از خط: سرپیچی کردن؛ این تعبیر در شعر بدر بارها با ایهام به سر برداشتن قلم از خط به کار رفته است.

۳۴۹. سه ختنی مه قفا: بابت ۱۴۴ مقایسه شود.

۳۵۰. اصغر: زرد.

۳۵۱. طاس سیمگون: کنایه از چهره دشمن که از خوف ممدوح خشک شده پوستش سپید محض مانده (ک)؛ سپید شدن چهره کنایه از ترسیدن در لغت‌نامه دیده نشد، ولی در امثال و حکم دهخدا «مثل گج» کنایه از «رنگ پریده» آمده که مؤید سخن غیاث‌الدین است؛ قیس، طاس سیمگون را استعاره از چشمی دانسته که در اثر کثرت گریه سفید شده. \* عَنَا: رنج. \* شبه و گوهر به ترتیب استعاره از مردمک چشم و اشک است.

۳۵۲. نهنگ نیلگون: شمشیر. \* ماهیان: انگشتان ممدوح. \* قلزم پنج شاخه: پنجه ممدوح. \* قطره آب: شمشیر: ← ۹۲.

۳۵۳. لاله فروز گندنا: به یادداشت بیت ۱۶۷ مراجعه شود. \* طواف: گرد گشتن، در اینجا مجازاً دویدن و بازگشتن. \* دُلْدُل: در اصل نام استری که حاکم اسکندریه به حضرت رسول (ص) و آن حضرت به حضرت علی (ع) بخشید، اینجا مطلق اسب مراد است. \* صَرَصْر: باد سخت، باد سرد.

۳۵۴. شست: انگشت نر، در اینجا مجازاً به معنی سم اسب است (ک). به معنی دام نیز ایهام دارد. \* ماهی چرخ: برج حوت که منزل مشتری (سعد اکبر) است؛ در اینجا از سعد اکبر، ممدوح را اراده کرده است. \* غیاث‌الدین مصرع اول را تعمیمه‌ای به نام اسب می‌داند: «از لفظ شست، «سین» را مراد کرده، چرا که «سین» را شصت عدد است و چون سین مسمی در میان کلمه «آب» نهند پس لفظ اسب پیدا می‌شود». \* ارتباط کوه با «شست در آب افکندن» معلوم نیست، غیاث‌الدین گفته: «کوه مگو آن اسب را اگرچه آن اسب مثل کوه قدم در آب دارد»؛ ممکن است «اگرچه» مصحّف یا به معنی «اگر که» باشد: اگر که اسب ممدوح پای در آب نهاد دیگر او را کوه مخوان... .

۳۵۵. دَور: عهد، زمانه. \* غاشیه‌دار: خادم، مطیع. \* دانه کش: حامل دانه (ل.ن)، خادم (ک).

۳۵۸. آبگون: ازرق، کبود.

۳۶۲. قراضه: ریزه‌های زر و سیم و جز آن که وقت تراشیدن برافتند. \* مَهر: اینجا به معنی اثر و نقش مهر است (ل.ن) و به معنی نشان و نقش سکه هم ایهام دارد؛ به مهر کسی بودن: از قبیل «داغ و نشان کسی داشتن» به معنی «مملوک وی بودن» تواند بود.

۳۶۴. سخن داشتن بر چیزی کنایه از عیب آن چیز گرفتن آمده است (ل.ن)؛ در اینجا سخنی نیست به معنی جای هیچ‌گونه سخن (اعتراض) نیست، تواند بود. \* جوهر فرد: جوهری که به هیچ وجه تجزّی قبول نکند نه عقلاً و نه وهماً و نه فرضاً، جزء لا یتجزّی (ل.ن).

۳۶۶. مدام: پیوسته؛ به معنی شراب هم ایهام دارد.
۳۶۷. حاسه: تأنیث حاس؛ یکی از حواس پنجگانه (ل.ن)؛ چشم حاسه: چشم ظاهری (ک).
۳۷۲. کھف: غار، پناهگاه، ملجأ (ل.ن). \* کیهان (گیهان): عالم، جهان.
۳۷۳. بدر در جنگی زخمی گردیده بیمار و نزار شده بود، لهذا این قصیده را در بیان نقاهت خود و مدح پادشاه تصنیف نمود (ک).
۳۷۴. قِطْران: نام روغنی باشد سیاه و بدبو که از درخت عرعر که سرو کوهی باشد، می‌گیرند (غیث اللغات)، در لغت‌نامه به فتح اول هم آمده است. \* معمول اطبا چنان است که پیش مریض مجهول‌النفس آینه می‌نهند، اگر آینه مکدر شود پس پندارند که دم باقی است و آلا در یابند که مرده است (ک).
۳۷۶. موی دیده: موی باژگونه که در باطن پلک چشم می‌روید، به هندی آن را پربال می‌گویند (ک).
۳۷۷. تاه: لا، تو، لای؛ هفت تاه: هفت تو. \* خفتان: نوعی از جبّه و جامه روز جنگ باشد که آن را قزاقند گویند، درع، گبر (ل.ن).
۳۷۸. با بیت ۲۳۳۲ مقایسه شود.
۳۷۹. جُولان: تاختن (در اصل به فتح واو است ولی در تداول فارسی‌زبانان به سکون واو می‌آید)؛ جولان به معنی سنگریزه‌ها که بادش از جایی به جایی برد هم آمده (ل.ن) که با مضمون بیت متناسب است.
۳۸۰. زار: نالان، گریان؛ مجازاً به معنی آهنگ زیر (چنگ و مانند آن) هم آمده است که با چنگ ایهام دارد.
۳۸۱. پیچان: مضطرب، از دردی یا اندوهی بر خویش پیچنده (ل.ن).
۳۸۳. گرانی: سختی؛ در معنی دیگر (سنگینی) با «سبک» ایهام تناسب دارد. \* سبکسری: سبکساری، بیقراری، فرومایگی (ل.ن)، بیهوده‌گویی، هذیان (ک). \* بحران: به اصطلاح اطبا تغییری عظیم در بیماری که بیمار را به سوی صحت یا هلاکت کشد (ک).
۳۸۴. علت: بیماری. \* سرسام: ورمی است در دماغ که اکثر سبب آن حرارت باشد و سقوط حواس و اضطراب و هذیان از لوازم اوست و بیشتر مریض را به هلاکت کشد (ک).
۳۸۵. طالع: برجی که هنگام ولادت یا وقت سؤال چیزی، از افق شرقی نمودار باشد؛ به معنی بخت و اقبال هم هست.
۳۸۶. قوی و سخت هردو در اینجا به معنی «بسیار» به کار رفته، قید محسوب می‌شوند. \*



- نبض: جنبیدن رگ که طیب از آن استدلال بر مرض و صحت فرد می‌کند. \* کیود شدن لب یکی از علامات بیماری مهلکه است (ش): ← ۱۴۵۶. \* دگرگون شدن چشم را نیز می‌توان نشانه بیماری دانست (م).
۳۸۹. داخل: درگاه پادشاهان (ل.ن)، درگاه و دالان که بر در سلاطین برای نشستن مردم از چوب و سنگ سازند (غیاث‌اللغات).
۳۹۱. برگ و نوا: سامان و سرانجام، زر و پول.
۳۹۶. پرده‌دار: حاجب، دربان. \* فَعْفُور: لقب پادشاهان چین، گاه مطلقاً به معنی پادشاه به کار می‌رود. \* چتردار: کسی که چتر بر سر پادشاهان نگاه می‌داشته.
۳۹۷. رافع: بردارنده، فرازنده. \* رایات: جِ رایت.
۳۹۸. چارطاق: نوعی از خیمه چارگوشه (ل.ن). \* ارکان: جِ رکن، عناصر (ل.ن)؛ در اینجا عبارت است از عناصر اربعه (ک)؛ چارطاق ارکان: کنایه از دنیا.
۳۹۹. بهرام: منظور بهرام گور است که شاعر ممدوح خود را از نسل او می‌داند و به ستاره بهرام (مریخ) هم ایهام دارد. \* کیوان: نام ستاره زحل که در فلک هفتم می‌باشد، مجازاً فلک هفتم؛ نیز نام یکی از بزرگان دربار بهرام گور است که با بهرام متناسب است.
۴۰۰. از دلایل علم هیأت محقق است هر قدر که ماه به خورشید قریب می‌شود، جرمش کمتر و ناقص تر می‌شود (ک). \* راستی: تساوی، برابری. \* میزان: برج میزان، معادل مهرماه؛ به اعتدال پاییزی اشاره دارد.
۴۰۳. هرهمه: به معنی «همه» است و بیشتر در سخن شاعران و نویسندگان منطقه ماوراءالنهر به کار رفته است (از افادات شفاهی استاد دکتر شفیع کدکنی)؛ غیاث‌الدین «هر» را در این تعبیر زائد دانسته است. \* فَرَّاشَه: جاروب. \* محاسن: اینجا به معنی «ریش» است. \* قلب اسد: یکی از کواکب صورت اسد و آن از قدر اول است. \* کلب: سگ. \* مصرع دوم این بیت مطابق همه نسخه‌های خطی است ولی ارتباط «قلب اسد» با «کلب راه» بودن معلوم نیست؛ ضبط «ک» و «ش» با نسخ خطی تفاوت فراوان دارد: «که او ز قلب اسد خاکروب دربان است» و شارحان قلب اسد را تعمیمه‌ای به نام ریش دانسته‌اند، بدین ترتیب که از اسد معادل فارسی آن (شیر) را اراده کرده‌اند که مقلوب آن «ریش» است؛ اگرچه اینگونه معماگویی‌ها با سبک و سیاق سخن بدر سازگار است و در جای دیگر هم از جاروکردن درگاه ممدوح با محاسن (ریش) خود سخن گفته (بیت ۱۹۰۷) ولی احتمال تصحیف ضبط «ک» و «ش» به آنچه در نسخ خطی آمده، بعید به نظر می‌رسد.

۴۰۴. غبغب: گوشت برجسته‌ای که زیر زرخ مردم فربه پدید آید.
۴۰۵. یاره: دستبند، دست‌آورنجن. \* سیم: نام ماهی درم‌دار که آن را ماهی شیم هم می‌گویند (ل.ن)؛ به سیم به معنی نقره هم توجه داشته. \* نیل: نام گیاهی است که عصاره آن را نیله گویند و بدان رنگ کنند، رنگ آبی.
۴۰۶. قواره: پارچه‌ای که گرد بریده باشند (ل.ن)، به ضمّ قاف پارچه جامه باشد رنگین یا منقش یا ساده که به شکل هلال قطع نموده برزه گریبان دوزند (ک). \* بیجاده: نوعی یاقوت، کهربا (ل.ن)؛ در ادب فارسی از بیجاده هم رنگ قرمز اراده شده است و هم رنگ زرد (بیجاده آب: شراب زرد رنگ «ل.ن»); در اینجا بیجاده کمان به معنی کمان زرد رنگ است.
۴۰۷. آینه: پاره‌های آهن که جنگجویان بر پشت و سینه و ران راست کردند و دفاع را و ظاهراً مجموع آن را چهار آینه یا چار آینه خواندندی (ل.ن)؛ چار آینه: نوعی از اسلحه و این عبارت از چهار پاره آهن پهن باشد که در زره بر سینه پیوند کنند (ل.ن).
۴۰۸. به سپید مو بودن زال (پدر رستم) اشاره دارد. \* یشک: دندان نیش.
۴۱۰. صائم: روزه دار. \* قرص: کلیچه. \* درست: کامل، ناشکسته.
۴۱۱. مُعْرِض: اعراض کننده. \* مُصَحَف: کتاب، کتاب آسمانی (قرآن). \* سی پاره: مراد سی روز ماه رمضان است و به سی جزء قرآن هم اشاره دارد. \* طُغْرَا: خطی که بر صدر فرمانها می‌نوشته‌اند به شکل قوس، شامل نام و القاب سلطان و آن در حقیقت حکم امضا و صحه پادشاه را داشته است.
۴۱۲. آبی: سرکش، نافرمان (اسم فاعل از اِبَاء)؛ به معنی «میوه به» هم ایهام دارد. \* نار: آتش؛ به معنی «میوه انار» هم ایهام دارد. \* صیام: روزه.
۴۱۶. موریکته: مورفته، گل. \* گیسوکشان: اینجا در معنی مفعولی است: گیسوکشانده شده. \* غیاث‌الدین «ریخته» را در موریکته به معنی آویخته دانسته و موی آویخته چنگ را همان گیسوی چنگ تلقی کرده ولی موریکته در اینجا به معنی مذکور (کل) مناسب است؛ ظاهراً چنگ را به اعتبار پوست بدون مویی که بر آن می‌کشند (یادداشت بیت ۳۲۷ دیده شود) موریکته و به اعتبار تارهایش که در دست مطربان است گیسوکشان خوانده است؛ مجیرالدین بیلقانی نیز گفته است (نقل از لغت‌نامه):
- آن خمیده‌قد لاغرترن موریکته را بززند و بنوازند و به بر درگیرند
۴۱۷. راجع به دریده گوش و طپانچه‌خوار بودن دف به یادداشت بیت ۳۲۹ مراجعه شود. \* در چوب کشیدن: ظاهراً اشاره است به چنبر دف که معمولاً از جنس چوب است و پوست را

- بر آن می‌کشند و به معنی «به چوب زدن» هم ایهام دارد. \* راه‌زن: سرودگویی، مطرب (ل.ن)؛ به معنی سارق هم ایهام دارد.
۴۱۹. مِشْرَبَه: ساغر.
۴۲۰. دَوْران: گردش؛ اینجا کنایه از رقص و وجد است (ک).
۴۲۳. سرمائده: در فرهنگهایی که در دسترس بود، دیده نشد؛ شاید به معنی طعام مختصری باشد که پیش از غذای اصلی تناول کنند (از افادات شفاهی استاد شفیعی کدکنی به نگارنده).
۴۲۴. پنج بیت آغازین این مطلع وصف آسمان شب است. \* مطرب پنج شویه: کنایه از زهره و پنج شوی او پنج ستاره دیگر سوای آفتاب چرا که آفتاب در شب نمی‌باشد و آن پنج (ستاره) این است: قمر و عطارد و مریخ و مشتری و زحل (ک)؛ بعضی گویند خانه زهره، میزان است و آن پنج ستاره دارد و یا اینکه لفظ میزان پنج حرف دارد (ش). \* سه خواهر: بنات النعش؛ به یادداشت بیت ۵ مراجعه شود.
۴۲۵. قطب: ← ۵. \* اطلس: جامه کهنه، جامه ابریشمی که اکثر از نقش ساده باشد. \* طیلسان: ردا و فوطه را گویند که عربان و خطیبان بر دوش اندازند (برهان قاطع)؛ خرقة طیلسان: در اکثر نسخ خطی بین این دو کلمه واو عطف نیست، آیا خرقة طیلسان نوع خاصی از خرقة بوده! در یک نسخه جدید و هر دو شرح، «خرقة و طیلسان» آمده که معنی روشنی دارد. \* سیاه‌پوش بودن قطب: غیاث‌الدین آن را کنایه از تیرگی شب یا کنایه از تیرگی جرم ستاره قطب دانسته؛ در بیت ۱۲۸۰ نیز به «قطب سیاه‌پوش» اشاره کرده است، ظاهراً به خرقة سیاهی که اقطاب صوفیه بر تن می‌کنند هم توجه دارد.
۴۲۶. گرفتن: نهادن؛ در لغت‌نامه چنین معنی برای «گرفتن» نیامده ولی غیاث‌الدین در بیت ۴۵۷ «گرفتن» را به معنی «نهادن» دانسته و اینجا نیز به همین معنی است.
۴۲۹. باز زر: خورشید؛ به تصویر باز که بر چتر شاهان نقش می‌کرده‌اند هم توجه دارد. \* گرفتن: در اینجا به معنی آغاز کردن است (ل.ن).
۴۳۰. دریده‌جیب: کنایه از مرد رند و مفلس (ک). \* دامن کسی گرفتن: از او دادخواه شدن، بازداشتن کسی از حرکت (ل.ن).
۴۳۱. روی بر آستان (بر در) نهادن: کنایه از فرمانبرداری کردن، تسلیم شدن (ل.ن). \* در نسخه «پا» به جای «بر آستان»، «در آستان» آمده؛ روی در جایی نهادن به معنی «رو کردن به آنجا» هم می‌تواند باشد، اما چون پیش از آن «سوی جناب شه شد» آمده که آن هم به همین معنی است، ضبط اکثر نسخ را بر اقدم نسخ ترجیح دادیم.

۴۳۳. برّه: برج حمل.
۴۳۴. گرفتن در اینجا به معنی بستن است (ل.ن)؛ کشتی را بر سر بادبان گرفتن (بادبان بر کشتی بستن): تیز روان کردن کشتی (ک). \* یعنی: «سحاب، کشتی گل و لاله را به هر سو روان کرد آی (یعنی) به هر سو شکفته و نمایان ساخت و در بعضی نسخ به جای «پاره»، «باده» نوشته شده، پس «لعل باده» به قلب ترکیب به معنی «باده احمر» باشد و کشتی به معنی پیاله؛ یعنی: اقتضای هوای باران پیاله شراب سرخ را تیزدور و زودگرد ساخت» (ک).
۴۳۵. سفیده (سپیده): سفیدابی که زنان بر روی مالند (ل.ن)؛ در اینجا استعاره از روز است و به طولانی تر شدن روز نسبت به شب در فصل بهار اشاره دارد. \* حقه: دُرچ، پیرایه‌دان. \* غازه: گلگونه، سرخاب؛ حقه غازه: استعاره از گل‌های سرخ. \* وسمه: برگ نیل، کتم، گیاهی که بعد از رسیدن سیاه‌گردد و بدان ابرو و موی را خضاب کنند.
۴۳۶. مهچه: ماهچه، سر علم و آن چیزی باشد از طلا و نقره و غیره مدور و صیقل زده که بر سر علم فوج نصب نمایند، کماچه چادر و خیمه (ل.ن). \* زردچهره: بیمار، پژمرده. \* برج حمل، خانه شرف خورشید است. \* در بعضی نسخه‌ها به جای «چهره»، «جبهه» (پیشانی، نام یکی از منازل ماه) آمده که با «مه» و «شرف» مناسبت دارد.
۴۳۷. سرو پیاده: نوعی از سرو کوتاه مقابل سرو روان (ل.ن). \* جامه به نیل فروبردن: کنایه از لباس ماتم پوشیدن (ل.ن). \* گرفتن: اینجا به معنی فروبردن است (ل.ن).
۴۳۸. ته: تا، لای؛ دوته: خمیده.
۴۳۹. نکهت: بوی خوش. \* تناسب بین مجمر و پری (پری زده) را مدنظر داشته: معمول است که چون پیش پری زده از قسم عود یا لوبان یا دیگر بخورات بر آتش مجمر می‌سوزد، پری زده بیقرار می‌گردد (ک).
۴۴۱. گرفتن: گرفتار کردن (ل.ن)؛ خون گرفتن کسی را: به انتقام کسی گرفتار آمدن (ل.ن)، خون کسی، کسی را گرفتن: در وبال خون کسی گرفتار آمدن (ک).
۴۴۵. جعبه: تیردان. \* پی: بار، دفعه (ل.ن). \* گرفتن: اینجا به معنی «کردن» است (ل.ن)، یعنی: تیراز ترس انتقام تو، قامت خود را هزار بار مانند کمان (خم) کرد.
۴۴۶. مساس: لمس کردن. \* در مصرع دوم تعقید لفظی هست: قامت پاسبان، شکل هلال حاصل کرد (خم شد).
۴۴۷. خود: مغفر، کلاهی که در جنگ بر سر نهند. \* سهم: اینجا به معنی تیر است.
۴۴۹. قطره آب: ← ۹۲.

۴۵۰. دهره: دشنه، حربۀ دسته‌دار؛ اینجا منظور کارد و قلم تراش است (ک). \* گرفتن: اینجا به معنی قطع کردن و بریدن است (ک)؛ در لغت‌نامه «گرفتن» به معنی مذکور دیده نشد ولی تعبیری نظیر «ناخن گرفتن» به معنی قطع کردن ناخن آمده است.
۴۵۱. حبشه: استعاره از دوات است. \* اذان: کنایه است از صدای قلم هنگام نوشتن (صریر).
۴۵۳. سبزه: کنایه از شمشیر: ← ۱۶۷. \* شاخ ارغون کنایه از جسم نحیف دشمن و آب زعفران کنایه از خون است؛ مصرع اول مطابق ضبط اکثر و اقدم نسخ است؛ در «مج» و «ک» و «ش» جای ارغوان و زعفران به عکس است که در آن صورت، شاخ زعفران استعاره از پیکر لاغر دشمن و آب ارغوان استعاره از خون است؛ تعبیر کردن از زردی به زعفران و از سرخی به ارغوان در ادب فارسی و شعر بدر نمونه‌های فراوان دارد، ولی چون احتمال اشتباه اکثر کاتبان ضعیف به نظر می‌رسد، همان را وارد متن نمودیم؛ بیت ۱۰۲۵ و یادداشت آن نیز ملاحظه شود.
۴۵۴. هفت خواهران: کنایت از هفت کوکب بنات‌اللعش (ل.ن). \* ماه‌رایت: تصویر ماه که بر علم ترسیم شده باشد (ل.ن)، کنایه از ماهیچه که از زر و نقره به صورت ماه ساخته بر سر علم نهند (ک).
۴۵۵. ولوله: جوش و خروش؛ بانگ و فریاد.
۴۵۶. مشغله: بانگ، هیاهو.
۴۵۷. فَرَقْدَان: فرقدین، دو ستاره درخشان در صورت دب اصغر، دو برادران (ل.ن).
۴۵۸. افتادن: اینجا به معنی پیچیدن و منتشر شدن است (ل.ن). \* مرغزار: مرتع.
۴۵۹. پری‌خوان: جن‌گیر، پری‌افسای (ل.ن). \* سایه‌دار: سایه‌افکن (ل.ن)، سایه افکنده شده (ک)؛ سایه‌دار به معنی جن‌زده، پری‌زده و مجنون هم آمده است که با پری ایهام تناسب می‌سازد. \* راجع به ارتباط مجمر و پری به یادداشت بیت ۴۳۹ مراجعه شود. \* افتادن: اینجا به معنی «شدن» است (ل.ن).
۴۶۰. ماهی: برج حوت (معادل اسفند). \* بره: برج حمل.
۴۶۱. ستان: بر پشت خوابیده.
۴۶۲. خادم: با توجه به لفظ «نبلی شعار» ظاهراً در اینجا منظور خادم خانقاه است (رجوع شود به اسرارالتوحید، ج ۲، ص ۵۵۵). \* کژگردن: مظلوم (ل.ن)؛ اینجا به معنی متواضع و فروتن است (م). \* شعار: جامه‌ای که بر تن ساید مانند پیراهن و آزار (ل.ن).
۴۶۴. افتادن: اینجا به معنی «پیدا شدن» است (ل.ن).

۴۶۵. سرو آزاد: سروی که شاخهایش راست باشد (ل.ن). \* بر کنار افتادن: دور افتادن؛ از بوسه بر کنار افتادن: از بوسه محروم شدن؛ اما معنی ظریف دیگری نیز از این عبارت مستفاد می‌شود: پس از بوسه به کنار (آغوش) پرداختن؛ فرّخی گوید (نقل از لغت‌نامه): سه بوسه مرا بر تو وظیفه است و لیکن آگاه نه‌ای کز پس هر بوسه کنار است ۴۶۶. افتادن: اینجا به معنی «حاصل شدن» و «به دست آمدن» است (ل.ن).
۴۶۷. سقف مینا رنگ: ← ۲۶۹. \* قار: قیر.
۴۶۸. دل: اینجا به معنی بازگونه است (ل.ن)؛ دل دریا: تعمیمی است به نام می؛ از دریا، یم را اراده کرده که اگر بازگونه گردد، «می» حاصل می‌شود. \* کشتی زرین: خورشید. \* دریای پُرْدُر: آسمان پرستاره.
۴۷۱. با بودن ضمیر «ش» در «کش» ضمیر «او» زاید است، زاید بودن ضمیر در شعر بدر در چندین بیت مشاهده می‌شود، به مقدّمه مراجعه شود.
۴۷۴. تار تار: پاره پاره، ذره ذره (ل.ن)؛ در اینجا به معنی رشته رشته (م). \* مرغ زرین، قار و مه به ترتیب استعاره از قلم و مرکب و کاغذ است.
۴۷۵. توقیع: نشان کردن پادشاه بر نامه، نشان پادشاه، امضاء. \* روح: جبرئیل. \* لَخْلَخه: معجونی باشد خوشبوی، عطری آمیخته از چند عطر. \* شاخ زعفران: در عرف هند بر چیز غریب و نادر اطلاق کنند؛ کسی که قدر شرافت خود را بسیار بداند (ل.ن)، اینجا استعاره از قلم زرنگار ممدوح است؛ در شعر بدر شاخ زعفران نیز مانند زعفران و آب زعفران گاهی برای افاده رنگ زرد و گاهی برای افاده رنگ قرمز آمده است؛ یادداشت بیت ۴۵۳ هم دیده شود. \* نقره، شاخ زعفران و مشک به ترتیب استعاره از کاغذ، قلم و مرکب است.
۴۷۶. در خط آوردن: نوشتن (ک). \* ابنای زمان: مردم روزگار، خلق.
۴۷۷. خاک بستر شدن: نظیر بر خاک نشستن به معنی بیچاره شدن. \* «چوب خوار بودن» درباره آتش به معنی سوزاندن چوب است و درباره حسود به معنی تنبیه شدن به چوب است.
۴۷۸. طراز: نگار جامه، علم جامه و مطلق آرایش و زینت (ل.ن). \* یَسار: توانگری و به معنی دست چپ در محل ایهام است؛ بیت ۶۹۳ نیز دیده شود.
۴۷۹. دار الضرب: ضربخانه، جایی که پول در آن سگّه می‌زنند. \* درم ریزان: نثار درم (ل.ن)، به معنی جمع درم‌ریز نیز تواند بود، سگّه‌زنان (ش).
۴۸۱. زهی: کلمه تحسین، به معنی «زه کمان» در محل ایهام است.

۴۸۲. دورویی: نفاق؛ و به دو رویه (دو دمه) تیغ هم ایهام دارد. \* تاج دار: لایقِ دار (ل.ن)؛ تاجِ دار شدن: به دار کشیده شدن (م).
۴۸۵. دوچار: مقابل، رویاروی قرار گرفتن (ل.ن).
۴۸۶. زر ده ده: زر ده دهی، زر خالص. \* خارخار: وسوسه، خواهش، خلجان (ل.ن).
۴۸۹. طرب آباد: جایگاه شادی و سرور (ل.ن)؛ نیز نام محله‌ای است در دهلی خاص اهل طرب و خنیاگران (سفرنامه ابن بطوطه، ج ۲، ص ۴۶۴).
۴۹۳. قطب: ← ۵.
۴۹۴. بر بام و در افتادن (شدن): از خانه برون شدن، آفتابی شدن، دذری شدن (ل.ن).
۴۹۵. به رنگ سرخ بهرام (مریخ) توجه دارد.
۴۹۶. سَقَر: دوزخ؛ غیاث‌الدین افتادن سنگ در سقر را اشاره به این آیه شریفه می‌داند: «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...» (بقره، آیه ۲۴).
۴۹۷. بر اثر: از پی، از عقب، دنبال (ل.ن)؛ ظاهراً اینجا به معنی پایین (پایین‌تر) به کار رفته (م). غیاث‌الدین این کلمه را اِثْر و به معنی «نقش قدم» دانسته و اینگونه معنی کرده است: آن جان مذکور با وجود پستی مرتبه کمال ذلیل و پامال است.
۴۹۸. دایره: جمعیت و حلقه مجلس، خانقاه (ل.ن). \* جمع: اصطلاحی عرفانی است، مشاهده حق است بی خلق (فهرنگ اصطلاحات عرفانی)؛ جمع شدن: به جمعیت خاطر رسیدن (م). \* ورق: درهم مضروب، پول سکه شده (ل.ن).
۴۹۹. که: هر که (ک)، (پانویس لغت‌نامه).
۵۰۱. شش روزه: ← ۳۱۳.
۵۰۲. اندیشیدن: ترسیدن. \* مُنَشَّق: شکافته شده، دریده.
۵۰۶. تا: اینجا به معنی همینکه، به محض اینکه (ف.م).
۵۰۹. ماه دو هفته، پنج هلال و پروین، به ترتیب استعاره از جام، پنج انگشت و دندانهاست. \* غیاث‌الدین به جای «هالاش»، «هلال است» آورده و بدون ذکر دلیل «هالاش» را غلط محض خوانده است؛ شاید توجهش به زائد بودن ضمیر «ش» با بودن ضمیر «او» در مصرع دوم است، اما زائد بودن ضمیر در شعر بدر نمونه‌های دیگری هم دارد (یادداشت بیت ۴۷۱ نیز دیده شود)؛ ضمن اینکه نسخه «هلال است» پیوند دو مصرع را کم می‌کند.
۵۱۱. اَطْرُوبه: آنچه مردم را به طرب آرد و به معنی ساز و مزامیر و نغمه مستعمل می‌شود (ل.ن).

۵۱۲. هیچکدام از دو تعبیر «دامن به سرآمدن» و «کمر (کمر بند) از میان افتادن» در لغت‌نامه دیده نشد؛ از توضیحی که غیاث‌الدین درباره این بیت داده چنین مستفاد می‌شود که این تعبیر را کنایه از «منقلب شدن و بیتابی» دانسته. در لغت‌نامه تعبیر «کمر کسی یا چیزی را گسستن» به معنی «حشمت و قدرت وی را گرفتن» آمده است.

۵۱۳. این معنایی است که از این، اینقدر عبارت بیرون می‌آید که می‌را بگیر و در جام بینداز که به پنج انگشتان بر دو لب درآید (ک)؛ قیس، علاوه بر معنی مذکور چندین معنی دیگر نیز از این معما استخراج کرده است!

۵۱۹. درگرفتن: به معنی لازم و متعدی آمده است، اینجا معنی متعدی مراد است: مشتعل ساختن، سوختن (ل.ن).

۵۲۰. راجع به ارتباط پری و بو به یادداشت بیت ۴۳۹ مراجعه شود.

۵۲۴. به کنار آید عمر: ظاهراً فراهم شدن شراب را به منزله به دست آوردن عمر از دست رفته تلقی کرده است (بلبله در ساغر شراب می‌ریزد تا دلشدگان جان و عمر خود را بازیابند)؛ در جای دیگری نیز (بیت ۵۶۳) خاک میکده را «جان جمله اشیا» خوانده است؛ در «ک» و «ش» به جای «عمر»، «یار» آمده است و غیاث‌الدین اینگونه معنی کرده: «... معمول است که چون معشوق شراب می‌نوشد در حالت نشئه بی‌حجاب شده، به آغوش عاشقان تن در می‌دهد» که به فرض صحّت نسخه و به مصداق «السکر داعیة السماح» توجیه درستی است.

۵۲۵. گلریز: پارچه‌ای که گلهای سرخ در آن بافند (ل.ن).

۵۲۹. مُحیی: زنده‌کننده، احیاکننده.

۵۳۰. سی و یک مهرة زرین: منظور سی و یک کوکبی است که صورت فلکی اژدر (تئین) را پدید آورده‌اند (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل تئین).

۵۳۱. وَتَر: خطی است که دایره را به دو قسمت غیرمساوی تقسیم کند، به معنی «زه کمان» هم ایهام دارد.

۵۳۲. بیست و یک پیکر: بیست و یک صورت فلکی به نظر قدما که به حساب شمال منطقه البروجند، صور شمالی فلک البروج (ل.ن).

۵۳۳. زنگاری: به رنگ زنگار، سبز رنگ؛ خیمه زنگاری: آسمان (ل.ن). \* تکمه: گوی گریبان، گویک کلاه و امثال آن (ل.ن). \* فاعل «گیرد» ممدوح است که ذکر نشده، در بعضی نسخه‌ها به جای «سلطنت»، «سلطنتت» آمده که در آن صورت فاعل «گیرد»، «شاهد سلطنت» است؛



ولی تشبیه شاهد سلطنتِ خیمه زنگاری (خورشید) به تکمه، مناسب‌تر از تشبیه «خیمه زنگاری» به «تکمه» است. این بیت در لغت‌نامه ذیل تکمه آمده است (به نقل از شرفنامه منیری) و ضبط آن مطابق متن است.

۵۳۵. خلاف: به معنی ناسازگاری است و موهم معنی «بید» هم هست (ل.ن). \* منظور از خنجر بید، برگهای درخت بید است که به شکل خنجر است.

۵۳۷. عَصَنَفَر: شیر؛ اینجا مراد برج اسد است که خانه شرف خورشید (غزال) است.

۵۳۹. سقف: ← ۲۶۹. \* اُولی اَجِنَحَه: صاحبان بازوها و بالها و این کنایه است از ملائک چرا که منقول است فرشتگان پر و بال دارند (ل.ن).

۵۴۱. اَعْدَل: معتدل‌تر، خوشتر (ل.ن)؛ حکمای قدیم، دایره را اعدل و افضل اشکال می‌دانستند؛ به این مطلب در شعر انوری نیز اشاره شده است (شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، ص ۳۶۶):

شکل درگاه رفیعت را دعا کرد آسمان

شکل او شد افضل‌الاشکال و هوالمستدیر

۵۴۶. فرق: راهی در موی سر (ل.ن)؛ خطی مایل به سفیدی که از دو نیم کردن موی سر زنان ظاهر می‌شود (ک)، اینکه به سر نیز فرق می‌گویند از مقوله مجاز است.

۵۴۷. شب و ماه (قمر) به ترتیب راجع است به زلف و رخ در مصرع اول؛ ماه به معنی «شهر»: یک دوازدهم سال هم ایهام دارد. \* در نسخ خطی به جای «عزم»، «عمر» و «غمزه» آمده است که بیت را از حیث معنا و ساختار نحوی دچار اشکال می‌کند و احتمالاً مصحف «عزم» است که در متن آمده.

۵۵۱. دَرُوا: معلق، سرگشته.

۵۵۲. بهار: در اکثر نسخ و هر دو شرح «بهار» آمده است، شارحان که احتمالاً آن را به معنی فصل بهار دانسته‌اند درباره آن چیزی نگفته‌اند؛ اگر بهار را به معنی فصل بهار بدانیم، علاوه بر لزوم مقدر گرفتن حرف اضافه (در بهار)، برای تخصیص گریستن شاعر در بهار هم باید متوسل به توجیه شویم؛ به نظر می‌رسد که بهار در اینجا به معنی واحدی برای بیان مقدار و اندازه باشد. این کلمه در فرهنگ‌ها، به معنی وزنه‌ای هندی (حاشیه برهان قاطع، نقل از دایرةالمعارف اسلام)، تنگ بار و نوعی ظرف (آوند) هم آمده است (ل.ن) و ممکن است در اینجا یکی از همین معانی مراد باشد؛ بهار به معنی شکوفه نیز ذکر شده که در آن صورت مشابهه مروارید (اشک) است؛ در نسخه «مل»، «بحار» (ج بحر، دریاها) ضبط شده که

- معنی روشنی دارد، برخی از ابیات این قصیده در تذکره عرفات العاشقین هم نقل شده و در آنجا هم «بهار» آمده است.
۵۵۵. عین: در اینجا به معنی چشم است، به معنی زر و طلا نیز ایهام دارد (ل.ن). \* وجه: اینجا به معنی چهره است و به معنی پول و مال (وجه زر: پول طلا) هم ایهام دارد.
۵۵۶. به جو نخریدن: نظیر به جو نگرستن، بی‌اهمیت شمردن (ل.ن).
۵۵۷. مصرع اول مطابق ضبط «پا» می‌باشد، بقیه «عزت دنیا» و «دولت عقبا» آورده‌اند. علت اینکه ضبط «پا» بر اکثر نسخ ترجیح یافت این است که کلمه دولت - با توجه به معنی لغویش - بر خوشبختی‌های دنیوی اطلاق می‌گردد: «مال و ظفر را دولت بدان سبب گویند که دست به دست می‌گردد» (ل.ن) و به همین لحاظ «دولت دنیا» بر «دولت عقبا» ترجیح دارد؛ اشتراک حرف «د» در ابتدای دولت و دنیا و حرف «ع» در ابتدای عزت و عقبا نیز باعث دیگری بر اختیار ضبط «پا» بوده است.
۵۵۸. سپر: خورشید. \* کمان: برج قوس؛ پیش کمان: مقابل برج قوس، مراد برج جوزاست. \* ترکش: تیردان، منظور برج جوزاست که خانه تیر است؛ به یادداشت بیت ۳۴ مراجعه شود.
۵۶۰. آتش اجزا شدن: محض آتش گردیدن (ک).
۵۶۱. ما: ماء؛ در اینجا به معنی آب و کنایه از شراب است و به ضمیر «ما» هم ایهام دارد. \* از دست رفتن: از دست نهاده شدن و به معنی مدهوش شدن هم ایهام دارد.
۵۶۲. پای ترسا: نوعی صراحی، پیاله شرابخواری.
۵۶۴. تولا (تولی): به کار کسی قیام نمودن، به خود گرفتن کاری را (ل.ن)؛ غیاث‌الدین این کلمه را در اینجا مصدری در معنی مفعولی (مفوض، سپرده شده) می‌داند؛ با «تشبه» در بیت ۱۱۳۹ قیاس شود.
۵۶۵. نقطه موهوم: نقطه فرضی که در خارج نبود، مثل نقاطی که در افلاک فرض نمایند چون نقطه اوج و... و این غیر جوهر فرد است که جزو لایتجزی گویند (ل.ن)، عبارت است از جزو لایتجزی (ک). \* نانمایا: نانمانده (ک)، ناپیدا (م).
۵۶۶. قسر: به قهر و کراهت به کاری و داشتن؛ حرکت قسری: در مقابل حرکت ارادی طبیعی است و آن حرکتی است که به قسر قاسر تحقیق یابد، مانند پرتاب سنگی به طرف بالا (ل.ن)، آفتاب دو حرکت دارد یکی حرکت طبیعی... دوم حرکت قسری... پس قاسر و محرک این حرکت فلک‌الافلاک است (ک). \* مبراً: دور شده، منزّه.
۵۶۸. برادر اجل: ← ۸۸.

۵۶۹. یعنی: لوای قدر تو هر دو صورت دو پیکر را یکجا دوخت (ک)؛ قیس درباره این بیت به این نکته اشاره کرده است که: «اکثر بالای لوا دو صورت مثل جوزا تیار می‌کنند (مهیا می‌کنند)» که به فرض صحت مطلب مذکور، حاصل بیت از این قرار است که: تصویر دو پیکری که بر لوای توست، به صورت فلکی دوپیکر پیوسته است.

۵۷۰. سرغول: شکلی است بر فلک به صورت مردی که بر پای چپ خود ایستاده و پای راست برداشته و دست راست بر سر نهاده و به دست چپ سر دیو خون‌چکان به موی سر گرفته (ل.ن)؛ آنچه در لغت‌نامه در تعریف سرغول آمده در واقع تعریف حامل رأس‌الغول (صورت برسائوش) است و سرغول ستاره‌ای از صورت برسائوش (حامل رأس‌الغول) به حساب می‌آید (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۰۹) که گاه مجازاً بر کل این صورت اطلاق می‌شود. \* راقص: نام ستاره‌ای است که در دهان مارچرخ (اژدها، تنین) واقع شده؛ بیت ۳۱ نیز دیده شود.

۵۷۱. آدنی: ← ۵۱.

۵۷۲. جفت: همنشین و به معنی دیگر (زوج) با معنی دیگر طاق (فرد) تناسب دارد.

۵۷۳. دستبُرد: حمله، مالش، ضرب شست نشان دادن (ل.ن).

۵۷۴. ردای زر، هندو، زنگبار، چین و دریا به ترتیب استعاره از پوشش زرین قلم، قلم، مرکب، کاغذ و دست ممدوح است.

۵۷۵. سه فندق، سیه بادام و ماه به ترتیب استعاره از سه سرانگشت، قلم (نوک قلم) و کاغذ است.

۵۷۶. معمایی است که از آن کلمه «قلم» حاصل می‌شود.

۵۷۷. غیاث‌الدین دیبا را در اینجا عبارت از «کتان» دانسته است؛ به یادداشت بیت ۸۶ مراجعه شود.

۵۷۸. اوج رفعت خورشید: منظور برج جوزاست که اوج خورشید در آن است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۲۴۷). \* فردخانه سرد وزیر: برج سرطان منظور است، به یادداشت بیت ۱۰۰ مراجعه شود.

۵۷۹. مرفوع: برافراشته شده، بلند؛ به اصطلاح نحوی مرفوع (صاحب حرکت رفع) هم ایهام دارد. \* کسر: شکاف؛ به معنی حرکت کسره هم ایهام دارد.

۵۸۰. ملک یمین: در اصطلاح فقه به معنی کنیز و غلام، چه یمین در لغت به معنی غلبه است و غلام و کنیز از غلبه اسلام می‌آیند (ل.ن)، به معنی غلام و کنیزک چراکه آن مالی است که به منزله دست راست، خدمتگزار جمیع امور است (ک).

۵۸۳. به کار آمدن: قابل استعمال شدن (ل.ن)؛ ظاهراً اینجا به معنی برانزده بودن و مناسب بودن است (م). در لغت‌نامه، کار آمدن (بدون حرف اضافه به) به معنی «در خور بودن» آمده است.

۵۸۵. تنگ‌شکر: ایهام ظریفی دارد، هم می‌توان تنگ را به معنی «مقابل فراخ» و صفت مقدم شکر (دهان) دانست (تنگ شکر = دهان تنگ) و هم می‌توان تنگ را به معنی «عدل و لنگه‌بار» دانست؛ تنگ شکر: بار شکر، کنایه از دهان معشوق (ل.ن).

۵۸۷. سراچه: خانه کوچک، به معنی نام ساز هم آمده است (ل.ن)، که با چنگ و زار تناسب دارد.

۵۸۸. مردی: آلت رجولیت (ل.ن)؛ شاخ مردی: به اصطلاح فارسیان دست را گویند ... و به اصطلاح لوطیان ایران آلت رجولیت را گویند (ک)؛ در فرهنگ مترادفات و اصطلاحات (ص ۱۷۰) نیز معنی اخیر آمده و همین بیت را نیز نقل کرده است. \* نرد: نوعی از بازی قمار. \* بساط: فرش، به معنی عرصه شطرنج (در اینجا: تخته نرد) هم ایهام دارد. \* نقش: خال روی طاس‌های نرد (ل.ن)؛ نقش دو سه بار: نقش شش، منظور بالا قرار گرفتن آن رویه طاس است که نقش شش دارد و مطلوبترین حالت قرار گرفتن طاس است؛ سعدی در گلستان (ص ۱۸۹) گوید: مقامر را سه شش می‌باید ولیکن سه یک می‌آید.

۵۹۰. تنگه (تنکه): زر و سیم و مس مسکوک.

۵۹۲. درست مغربی: اشرافی که از طلای کانی در مغرب سازند، دینار خالص بی‌کم و کاست (ل.ن)؛ درست مغربی شرق: خورشید. \* کم عیار: زر که چاشنی آن اندک باشد (ل.ن).

۵۹۳. تمام دارایی خود را به طریق تعمیه، صد سگه اعلام کرده است؛ مجموع حروف کلمه «نیم» در حساب ابجد، برابر «صد» است؛ در مصرع دوم نیز همین مطلب را تکرار کرده چرا که مجموع حروف کلمه «کل»، «پنجاه» است که ضعیف آن صد می‌شود.

۵۹۶. هوش: جان، دل (ل.ن).

۵۹۷. قلب با خود داشتن: نظیر دل به جای داشتن است که به معنی آرام داشتن و بر خود نلرزیدن آمده است (ل.ن).

۵۹۸. ساقط: افتاده (ل.ن)؛ ساقط اعتبار: بی‌اعتبار (م).

۶۰۲. مصرع اول در همه نسخه خطی و «ک» چنین است: نهاد افسر زر شاهوار مروارید؛ غیاث‌الدین راجع به این بیت گفته است: «از لباس بلاغت عاری است ظاهراً الحاقی است»، الحاقی بودن بیت با توجه به اینکه در همه نسخه آمده منتفی است، اما اگر «افسر زر» را

- مصَحَف «افسری از» بدانیم - که کاملاً محتمل به نظر می‌رسد - و «که» رادر مصرع دوم «هرکه» معنی نماییم معنی و ساختار نحوی عبارت کاملاً درست و طبیعی خواهد بود: هر کس که حلقه‌وار (با قامتی خمیده) به بندگی شاه آمد، تاجی از مروارید شاهانه بر سر نهاد.
۶۰۷. مَضْطَبَه: (به فتح و به کسر میم) می‌کده، دکانی که آنجا نشینند و شراب خورند (ل.ن). \* طُفَاوَه: خرمن آفتاب، سرای آفتاب (ل.ن). \* طَربال: مناره بلند، صومعه بزرگ (ل.ن).
۶۰۸. سپیده: در اینجا به معنی سفیداب و سپیده صبح تواند بود. \* معمول لولیان است که به وقت دیدن آینه برای شیفته کردن تماشاگران اکثر چادر را از سر جدا می‌کنند (ش).
۶۱۰. دختر رز: اینجا به معنی انگور (ل.ن) و «خون دختر رز» استعاره از شراب است.
۶۱۶. روایح: ج رایحه، به معنی بوی خوش (ل.ن)، بادها (ک). \* رَوَحات: خوشبوها (ک)، در لغت‌نامه رَوَحات (به سکون و او) جمع رَوَحة و به معنی بوهای خوش آمده است. \* ضَرَبَت: سرشت، خوی، طبیعت. \* عُذوبت: گوارایی، مطبوعیت (ف.م). \* ضَرَب: عسل سفید، شهد سپید. \* فروع: ج فرع، شاخه‌ها. \* صاب: عصاره درختی است که طعم او تلخ است، اسم عربی جمیع اشیای بسیار تلخ است و بر گیاه شیره‌دار بسیار تلخ شامل است (ل.ن). \* یعنی: خوشبویی نسیم سرشت ممدوح، به تأثیر خود، شیرینی شهد رادر شاخه‌های درختان تلخ می‌نهد.
۶۱۷. زرد رنگ افعی و هلال استعاره از قلم، ماه استعاره از کاغذ و خضاب نهادن کنایه از نوشتن است.
۶۱۸. قلب اسد: ← ۴۰۳.
۶۱۹. توحید: اشارت است به کلمه توحید حق تعالی (ک).
۶۲۰. مُخْتَرَعات: ج مختَرعه، به معنی نو پدید آمده (ل.ن). \* سروش: جبرئیل (ع).
۶۲۱. آبی: ← ۴۱۲. \* آتشی که آبی (سرکش) شد، کنایه از شیطان است که در قرآن به اِباء و سرکشی او اشاره است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره، آیه ۳۴).
۶۲۳. وَشیک: بیک تیز رفتار (ل.ن). \* قطب: ← ۵. \* در شروع به جای «حزم»، «حلم» آمده و قیس «حزم» را نامناسب دانسته است ولی از حیث هماهنگی با «عزم» در مصرع دوم، «حزم» بر «حلم» ترجیح دارد، «حزم و عزم» در آثار گذشتگان آن قدر در کنار هم به کار رفته‌اند که به صورت «زوج ادبی» درآمده‌اند؛ خاقانی گوید (دیوان، ص ۳۵۲):
- قوت حزم تو را کوه به زیر رکاب      سرعت عزم تو را باد به زیر عنان
- \* انقلاب: اینجا به معنی متحرک شدن است (ش).

۶۲۴. مَرَعَش (مُرَعَش): نوعی از کبوتر سفید دور پرواز، نوعی از کبوتر که در هوا معلق می‌زند و حلقه می‌زند و بعضی گفته‌اند اکثر نامه‌بر باشد (ل.ن)، نوعی از کبوتر سبز که در هوا معلق می‌زند و اکثر نامه‌بر باشد (ک)، شهری است به شام (ل.ن). \* حَمَامَه: حمام، کبوتر. \* هَامَه: سر، رأس (ل.ن)؛ به معنی جغد هم آمده است که با تذرو و... ایهام تناسب می‌سازد. \* شَرُوح به جای «مرعش حمامه»، «مرعیش خانه» آورده‌اند، احتمال تصحیف این دو صورت به یکدیگر وجود دارد، ولی در ضبط اخیر تکرار «عیش» از فصاحت شعر می‌کاهد. بیت ۱۰۹۴ هم دیده شود.

۶۲۵. وَبِیص: درخشیدن برق (ل.ن)؛ به جای این کلمه در نسخ خطی کلمات دیگری آمده که معنی مفیدی از آنها حاصل نمی‌شود و ممکن است ضبط نسخ مصحّف، «ومیض» باشد که آن هم به معنی «درخشیدن برق بی‌آنکه پراکنده گردد» (ل.ن) آمده است. \* کَمَعَه: روشنی، پرتو.

۶۲۷. چه ناهید: کنایه از برج سنبله (برج ششم، معادل شهریور ماه) است که خانه هبوط ناهید (زهره) است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۴۵). \* آب: غیاث‌الدین آب را در اینجا نام ماه رومی دانسته که مدت ماندن آفتاب در برج اسد است، ولی چنانکه خود نیز اشاره کرده این ماه با برج سنبله نسبتی ندارد، ولی اگر آب را به معنی ماه یازدهم از سال ملی یهود بدانیم که به گفته مورخین قدیم با سلخ مرداد یا غرّه شهریور مطابق است (ل.ن)، اشکال مذکور مرتفع می‌شود. \* کَلِمَةُ «آب» در معنی مشهور با «چاه» ایهام تناسب دارد.

۶۲۸. درباره ارتباط لوا با طناب، غیاث‌الدین گفته است: آن (لوا) را از بس بلندی به طنابها استاده کنند.

۶۲۹. أَبْشِرُوا: مژده دهید؛ بخشی است از آیه شریفه «أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت، آیه ۳۰).

۶۳۱. رَبِّ ...: بخشی است از آیه شریفه: «قَالَ رَبِّ اعْفُزْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» (ص، آیه ۳۵).

۶۳۸. راست: اینجا به معنی درست، بعینه (ل.ن). \* دو عید: عید قربان و عید فطر مراد است؛ خاقانی گوید (فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، ذیل دو عید):

تا دور صبح و شام به سالی دهد دو عید هر صبح و شام باد دو عید مکرّرش  
\* در بعضی تواریخ مسطور است که خلیفه گاهی بعد شش و گاهی بعد [یک] سال خلعت  
به محمدشاه می‌فرستاد (ک)؛ گویند خلیفه روم در هر سال دوبار خلعت به محمد شاه  
می‌فرستاد (ش).

۶۳۹. نثاری: غیاث‌الدین «ی» در «نثاری» را برای تعظیم دانسته ولی به نظر می‌رسد که «ی» در نثاری (نظیر انگشتی) اصلی و نثاری همانند نثار به معنی شاباش و... باشد. \* آنبان: ظرف چرمی که در آن زاد نگه دارند (ل.ن).
۶۴۱. مراد از پیغمبر و رسول، قاصدان خلیفه است. \* در برخی نسخ به جای «برهان»، «پنهان» آمده که تناسب آن با معنی لغوی کفر (پوشیدن) بیشتر است، ضمن اینکه در مصرع اول برهانی اقامه نشده بلکه صرفاً مطلبی به صورت پنهان (پوشیده) ادعا شده است.
۶۴۲. در مصرع اول تاریخ ورود قاصدان خلیفه را (۷۴۵) به صورت معماً بیان کرده است؛ از «مه» اعداد حروف آن (چهل و پنج) مراد است. \* سابق شعبان: مراد «رجب» است که نام قاصد خلیفه بوده (ک)؛ در تاریخ فرشته (ص ۲۴۹) به نام این قاصد (حاجی رجب) تصریح شده و ورود او ذیل وقایع سنه ۷۴۵ آمده است.
۶۴۳. باز هم تعمیمه‌ای است به نام رجب، چرا که ماه رجب را شهرالله نیز نام است به موجب حدیث: «الرَّجْبُ شَهْرُ اللَّهِ وَ الشَّعْبَانُ وَ الرَّمَضَانُ لِي» (ک).
۶۴۴. مراد از اُطروبه، وحدت‌نامه و فرمان خلیفه است (ک). \* در اکثر نسخه‌ها به جای «بربط»، «رایت» آمده و غیاث‌الدین آن را کنایه از علم اسلام دانسته، ولی تناسب بربط با دف و اُطروبه بیشتر است.
۶۴۵. کیوان در فلک هفتم است.
۶۴۶. تیز: سوزان، شعله‌ور (ل.ن). \* راجع به مهتاب و کتان به یادداشت بیت ۸۶ مراجعه شود.
۶۴۸. مصرع دوم اشاره است به آیه: «وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ» (سبأ، آیه ۱۲).
۶۴۹. چار ماهه بُعد: کنایه از مسافت هر چهار نعل اسب ممدوح که مشابه ماه نواند (ک).
۶۵۰. گاو زمین: مطابق عقیده قدما زمین بر پشت گاوی است و آن گاو بر پشت ماهی قرار دارد. \* طَبَق: نام علتی است که اسب را پیدا شود و آن ورمی است که گرد ناف اسب بهم رسد (ل.ن)؛ بعضی گویند که نام مرضی است که در پای اسبان (پیدا) می‌شود (ش).
۶۵۱. صیت: شهرت، آوازه.
۶۵۴. از بین دندان: از صمیم قلب، از ته دل (ل.ن). \* نهادن دشمن بر دندان پیل از انواع قتل‌ها و شکنجه‌های مرسوم بوده؛ در تاریخ بیهقی آمده است (نقل از لغت‌نامه، ذیل دندان): این سه تن را پیش پیلان انداختند تا بکشند، پس بر دندانهای پیلان نهادند.

۶۵۵. راجع به گوشه گرفتن کمان نسبت به تیر، به یادداشت بیت ۳۴۴ رجوع شود. \* عبارت ترکش‌گیر (او را ترک کن)، کلمات ترکش (تیردان) و ترک (مغفر) را به ذهن متبادر می‌کند و «کیش» به معنی «تیردان» و «قربان» به معنی «کمان‌دان» نیز ایهام دارد.
۶۵۶. ریشه: اینجا مجازاً به معنی ناچیز و اندک است (ل.ن).
۶۵۷. ظاهراً بودن این بیت در آخر قصیده از عدم تتبع ناسخان است بلکه نزد فقیر مؤلف، بودن این بیت در ابیات ورود فرمان بهتر است و در اینجا ربطی ندارد، اگرچه در جمیع نسخ به همین جا نوشته (ک).
۶۵۸. در بر کشیدن: پوشیدن، به تن کردن. \* مصرع اول کنایه از فرارسیدن شب است، یعنی: تا موقعی که آسمان (در شبها) خلعت سیاه عباسیان بر تن می‌کند. \* مصرع دوم را غیاث‌الدین اینگونه معنی کرده: از وقتی که آفتاب را در یک سال یک بار دویدن تمام آسمان مثل ماه روزی شده ...
۶۵۹. برتوالی: نظیر علی‌التوالی به معنی پی‌درپی. \* خَلَع: جِ خَلَعَت، خلعتها. \* راجع به نور گرفتن ماه از خورشید به یادداشت بیت ۳۴ مراجعه شود.
۶۶۱. پژمان: غمگین، اندوهناک.
۶۷۰. کمان را گوشه تیر (عطارد) به این اعتبار گفته که در قوس، وبال عطارد است، پس گویا تیر در او بیکار و منزوی و گوشه‌نشین شده (حاشیه «پا»). \* نگار (در مصرع دوم): نقش؛ چون نگار: کلیشه ماندی است در زبان کهن فارسی که کمال زیبایی را می‌رساند (مفلس کیمیافروش، ص ۳۲۲). \* مصرع دوم ظاهراً اشاره است به اینکه خورشید ربّ روز قوس است؛ انوری گوید (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۲۴۹):  
ابرو و جبهت او راست چو شمس اندر قوس  
کله و طلعت او راست چو مه در عقرب
۶۷۱. هرگاه آفتاب در برج قوس (معادل آذرماه) باشد، روزها کوتاه می‌شود.
۶۷۴. تَذَرُو: مراد نوعی صراحی است به شکل تَذَرُو؛ چشم تَذَرُو: کنایه از سوراخ که در بلبله باشد (ک). \* ارزن زر: کنایه از قطرات شراب (ک)، حبابی که بر روی شراب بهم رسد (ل.ن).
۶۷۶. آتش‌تر و آب خشک به ترتیب استعاره از شراب و جام است.
۶۷۷. خط: فرمان، به خطوط جام هم ایهام دارد. \* سرزده: حیران، مغموم، قلم را به جهت «قَطْ زدن»، سرزده (سربریده) گفته است.



۶۷۸. برگذار: عابر، رهگذر (ل.ن). \* کشتی رومی: استعاره از خورشید؛ ظاهراً تقابلی بین رومی و قار (از حیث رنگ) را منظور داشته. این تعبیر در لغت‌نامه دیده نشد (رومی به معنی بادبان کشتی خالی آمده!)، شروح و یکی از نسخ جدید «مجم»، کشتی زر آورده‌اند و تعبیر اخیر بارها در ادب فارسی به عنوان مشبّه به خورشید به کار رفته، ولی چون تصحیف صورت مشهور «کشتی زر» به «کشتی رومی» بعید به نظر می‌رسد، همان ضبط اکثر را پذیرفتیم. در لغت‌نامه رومی کنایه از روشن و تابان هم آمده است که در اینجا می‌تواند مفید باشد؛ نیز در شعر بدر گاهی رومی، رنگ زرد را افاده می‌کند؛ یادداشت بیت ۶۸۱ دیده شود.

۶۸۰. این مطلع در توصیف قلم است و پنج مه نو، زردمار و مورچه به ترتیب استعاره از پنج انگشت، قلم و سیاهی حروف است.

۶۸۱. ماه و سیم استعاره از کاغذ است. \* رومی در اینجا رنگ زرد را افاده می‌کند؛ غیاث‌الدین در توجیه رومی خواندن قلم گفته است: طایفه‌ای از سلاطین رومی زردلون بوده‌اند و ایشان را «بنوصفر» می‌گفتند و قلم پادشاه هم از ملمع طلا زرد بوده است. آنچه در لغت‌نامه در مدخل «بنوالاصفر» آمده، مؤید سخن غیاث‌الدین است: مردم روم است به مناسبت زردچرذگی در آنان...، نامی است که مردم عرب به رومیان داده‌اند. \* عودی: رنگی است مایل به سیاهی مانند عود، نوعی از جامه ابریشمی که رنگش سیاه باشد؛ عودی ازار: قلم را به جهت فرورفتن نوک آن در مرکب، عودی ازار خوانده است؛ یادداشت بیت ۸۷ دیده شود.

۶۸۲. دود برآوردن از جایی: ویران کردن آن. \* چین، دریا و زنگبار به ترتیب استعاره از کاغذ، دست ممدوح و مرکب است.

۶۸۳. گریه طفل: کنایه از صدای قلم (صریر) هنگام نوشتن است. \* شب به روز آوردن: شب را به صبح رساندن؛ در اینجا شب و صبح استعاره از مرکب و کاغذ است. \* احتمالاً ایهام تناسب بین باک (که در لغت عرب به معنی گریه‌کننده است) و گریه را مورد توجه داشته.

۶۸۴. معمایی است به نام قلم.

۶۸۵. برف خشک، ابر سیه و برق‌وش به ترتیب استعاره از کاغذ، مرکب و قلم است؛ قلم را به اعتبار درخشش پوشش زر، برق‌وش (آذرخش مانند) خوانده است؛ بیت ۷۳۲ نیز دیده شود.

۶۸۶. آبرش: اسبی که نقطه مخالف رنگ او بر او باشد (ل.ن). \* جعفر: نام امیری به‌غایت

- سخاوت‌پیشه و فیاض از اولاد برمک که به جعفر برمکی شهرت دارد (ک). \* داور: اینجا به معنی حاکم و پادشاه جهان است (ل.ن).
۶۸۷. احمد: غیاث‌الدین گفته است چون نام ممدوح، محمد است و احمد و محمد حکم واحد دارند، لهذا به جای محمد، احمد آورد. \* حسَب: گوهر نیک، بزرگی (ل.ن).
۶۸۸. دل رز: تعمیمی‌ای است به نام «مرگ» بدین ترتیب که دل به معنی واژگون و مقلوب است و از رز (انگور)، معادل عربی آن، «کرم» را اراده نموده که اگر مقلوب شود مرگ (= مرگ) حاصل می‌شود و مراد از برادر مرگ، خواب است؛ به یادداشت بیت ۸۸ مراجعه شود.
۶۹۰. این و آن در هر دو مصرع برخلاف مشهور برای اشاره به دور و نزدیک به کار رفته است و این در سخن قدما سابقه دارد؛ سعدی گوید (بوستان، ابیات ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹):
- یکی حلقه کعبه دارد به دست      یکی در خراباتی افتاده مست  
گر آن را بخواند که نگذاردش      و این را براند که باز آردش
- نیز رجوع شود به (شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، ص ۳۱۶)؛ البته در برخی نسخه‌ها، «این» و «آن» جابجاست که در آن صورت حاجت به توجیه مذکور نیست.
۶۹۱. راجع به قصب و ماه به یادداشت بیت ۸۶ و راجع به مستعار بودن پیراهن ماه (مهتاب) به یادداشت بیت ۳۴ مراجعه شود.
۶۹۲. حرم آباد: آنجا که امنیت و آسایش برقرار است (ل.ن). \* راجع به «این و آن» به یادداشت بیت ۶۹۰ مراجعه شود. \* سَخَط: خشم.
۶۹۳. تهی جیب: تهی کیسه، مفلس. \* عَلم: نشان جامه و نگار و روگانه آن. \* نظیر این مضمون را در بیت ۴۷۸ نیز گفته.
۶۹۶. سبزلباسان: نظیر سبزیپوشان است که در لغت‌نامه هم کنایه از ملائکه آمده و هم کنایه از اهل ماتم (با توجه به اختلاط رنگهای سبز و سیاه).
۶۹۷. برگ چنار: مراد پنجه است، تشبیه کردن پنجه به برگ چنار و تعبیر کردن از برگ چنار به پنجه در ادب فارسی نمونه‌های فراوان دارد.
۶۹۸. خاکدان: مزبله، خرابه، کنایه از دنیا. \* روی: ممکن (ل.ن)؛ روی نیست: ممکن نیست.
۷۰۰. حساب جُمَل (جُمَل): شمارش به وسیله حروف ابجد. \* مجموع اعداد حروف «کل» برابر پنجاه است و مجموع اعداد حروف «نیم» صد است، پس در حساب جُمَل «کل» و «نیمه نیم = پنجاه» برابر است. در مصرع دوم نیز مجموع اعداد حروف دو کلمه «ماه» و «نور» می‌شود ۳۰۲ که با اعداد حروف «شب» برابر است؛ نیز مجموع اعداد حروف دو کلمه «گل» و «نثار» می‌شود ۸۰۱ که با عدد «خار» مساوی است!

۷۰۱. منجوق: ماهجه علم و چتر، طاسکی که بر سر علم نصب کنند. \* وُشاق (وِشاق): غلام بچه، کنیزک، خاصگی (ل.ن). \* تُتُق: سراپرده. \* ظاهراً در جمع کردن کلماتِ پرچم، منجوق، و شاق و تتق که کلماتی غیرفارسی (احتمالاً ترکی) می‌باشند، تعمّدی داشته است.

۷۰۲. هر دو معنی بحر (دریا، اصطلاح عروضی) منظور است.

۷۰۳. هیأت: اینجا به معنی سان، گونه و صورت است؛ فلک هیأت: به گونه فلک؛ به معنی علم هیأت (علمی که بدان اشکال افلاک و ... دریافته می‌شود) هم ایهام دارد. \* جنان: جِ جَنّت.

۷۰۶. روح الامین: جبرئیل (ع). \* نگار کردن: نقاشی کردن، آراستن.

۷۰۷. گذرگه دل: این تعبیر در بیتی منسوب به رودکی هم آمده است (لغت‌نامه، ذیل گذرگاه):

جایی که گذرگاه دل مجنون است      آنجا دوهزار نیزه بالا خون است

نسخه بدل «برآوگذر» از حیث تقارنی که با مصرع دوم دارد بر متن ترجیح دارد.

۷۰۸. اگرچه در منتخب التواریخ (ج ۱، ص ۲۳۹) از وجود چهار مفتی در قصر محمد تغلق خبر داده است ولی نسخه بدل عالمان به جای مفتیان و عاملان به جای عالمان به دلیل جناس عالم و عامل و نیز به جهت تناسب بیشتر عامل (کارگزار، نوکر) با «به گیر و به دار» بر متن ترجیح دارد.

۷۱۰. گزار: نقش باریک که نقاشان بدان تعیین شکل نقوش و تصاویر سازند (غیاث اللغات)؛ در لغت‌نامه به نقل از غیاث اللغات گزار به فتح گاف آمده که خطای مطبعی است، امروزه «طرح» گویند (حاشیه برهان قاطع)؛ این کلمه در برهان قاطع، غیاث اللغات، آندراج و لغت‌نامه به صورت «گزار» آمده ولی در همه نسخ خطی و هر دو شرح به صورت «گذار» (با ذال) ثبت شده؛ غیاث اللدین در کاشف الاسرار در توضیح آن آورده است: «گذار صیغه امر به معنی مفعول به معنی ادا کرده شده، در اینجا از گذارها مراد خطوط باریک و باریکی‌های تحریر است» که با توجه به معنی «ادا کرده شده» که برای آن نوشته، قاعدتاً باید املائی آن «گزار» باشد. \* بهار: علاوه بر معنی مشهور (فصل بهار) می‌توان آن را به معنی معبد نوبهار هم دانست که گاه به تخفیف به صورت «بهار» هم استعمال شده و در ادب فارسی مظهر زیبایی و جلال بوده است (فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، ذیل نوبهار).

۷۱۹. شفق و ثریا: استعاره از شراب و دندانهاست.

۷۲۰. دمیدن: رویدن، پدید آمدن (ل.ن)؛ در بعضی نسخ (از جمله «پا») به جای «می‌دمد»،

«می‌دهد» آمده ولی متن بر آن ترجیح دارد، چون تناسب دمیدن (رویدن) با «ارزن» بیشتر است، علاوه بر این ایهام تناسب بین «دم» (می‌دمد) با «خون» بارها مورد توجه بدر بوده است، به فهرست کلمه‌ها و تعبیرهای ایهام‌ساز مراجعه شود. \* ارزن تر: کنایه از حبابهای روی شراب تواند بود.

۷۲۱. خون خروس: استعاره از شراب است.

۷۲۲. کشتی زر: پیاله‌ای را گویند از زر که به اندام کشتی و سفینه سازند. \* مقلوب می: می. \* روان: اینجا به معنی فوراً است و به معنی جاری ایهام دارد.

۷۲۳. طاسک: طاس خرد، پیاله کوچک.

۷۲۴. راست که: همینکه، حرف ربط مرکب است برای مقارنت زمانی (دستور زبان فارسی، ص ۴۴۳). \* فراختن: افراختن، افراشتن. \* چتر، مفعول «فراخت» است.

۷۲۵. این مطلع در توصیف قلم است. \* مشک تر، مورچه و قمر به ترتیب استعاره از مرکب، کلمات و کاغذ است.

۷۲۶. سلسله‌دار: ظاهراً منظور از سلسله، رشته یا زنجیر ظریفی است که یک سر آن به قلم و یک سر آن معمولاً به قلمدان متصل است و امروزه نیز نمونه‌های آن دیده می‌شود؛ قیس از قول یکی دیگر از شارحان اشعار بدر به نام دوست محمد در توجیه سلسله‌دار بودن قلم گفته است: «به سلسله مسطر از آن جهت آن زنگی قلم را سلسله‌دار می‌کنند تا سرکشی نکنند...». هرچند قیس پس از نقل این سخنان آنها را رکیک خوانده است ولی با توجه به اینکه بدر جای دیگر نیز قلم را پابند مسطر خوانده (به بیت ۳۱۷ و یادداشت آن مراجعه شود)، توجیه دوست محمد، درست و یا حداقل قابل تأمل به نظر می‌رسد؛ غیاث‌الدین سلسله را عبارت از رشته باریک که در جوف قلم باشد یا عبارت از نقش و نگار قلم دانسته است.

۷۲۷. غنودن: خوابیدن، آسودن. \* آینه: غیاث‌الدین آن را کنایه از قلمدان مصفا یا زانوی کاتب دانسته؛ حدس دوم غیاث‌الدین استوارتر می‌نماید چرا که کاسه زانو را آئینه زانو می‌گفته‌اند و مضمون‌سازی با «آئینه زانو» نزد شاعران - به‌ویژه شاعران سبک هندی - رایج بوده است (رجوع شود به شاعر آئینه‌ها، ص ۳۲۴)؛ جامی گوید (نقل از لغت‌نامه):

بسته‌ام من روی با آئینه زانوی خویش

تا کنون آن ماه چون آئینه روبروی کیست

۷۲۸. ماهی زر، عنبرتر، مه و بحر به ترتیب استعاره از قلم، مرکب، کاغذ و دست ممدوح است.

۷۲۹. مگر: اینجا به معنی فقط و تنهاست (ل.ن)؛ در بعضی نسخه‌ها به جای «هست»، «نیست» آمده، در آن صورت مگر به معنی «به جز» است؛ شب و سحر استعاره از مرگب و کاغذ است.
۷۳۰. حیشه و مشک تر استعاره از مرگب و چین و کافور استعاره از کاغذ است. \* نسخه بدل «تاختن» به جای «تا به چین» به دلیل جناسی که با مصدر «تاختن» دارد بر متن مرّجح است.
۷۳۱. الف، پنج نون و میم به ترتیب استعاره از قلم، پنج انگشت و دهانه دوات است؛ دهن دوات مشابهت به سر میم خط نسخ دارد (ک). \* سر به خط آوردن: نظیر سر بر خط نهادن به معنی مطیع بودن است.
۷۳۲. برف خشک، برق، ابر و مشک به ترتیب استعاره از کاغذ، قلم، مرگب و حروف است. \* دست‌پر: آن‌که به اعانت دست پرواز می‌کند و ظاهر است که قلم به تأیید دست حرکت می‌کند (ک)؛ این کلمه در لغت‌نامه دیده نشد، علاوه بر معنی مذکور شاید معنی «دست‌آموز، رام و دست‌نشین» هم از آن مستفاد شود.
۷۳۳. حاسد شه ... : ظاهراً کلمه‌ای نظیر «مانند» باید در ابتدای بیت مقدر گرفت. ضبط «ک» و «ش» (حاسد شه نی و هست) نیازی به توجیه مذکور ندارد. \* دست زده: به چنگ گرفته شده، فتح شده، ربوده شده (ل.ن). \* شیفته: سرگشته، متحیر (ل.ن). \* مختصر: فرومایه، کوچک، چیزی که زواید از آن دور شود و کوتاه‌گردد (ل.ن).
۷۳۴. قیس این بیت را مطلع سوم قصیده دانسته است.
۷۳۵. ناهیدرخت: غیاث‌الدین رخت را در اینجا به معنی لباس دانسته؛ رخت در لغت‌نامه به معنی شعاع آفتاب و پرتو ماه هم آمده است؛ در اینجا نیز «ناهیدرخت» را به معنی «ناهیدپرتو» می‌توان دانست.
۷۳۷. دست زدن: حمله بردن، دست یازیدن (ل.ن)، یا اینکه «دست بر کمر زدن» را ساخت متعّی «دست بر کمر گرفتن» بدانیم که در لغت‌نامه به معنی اظهار عجز کردن آمده است، در آن صورت معنی چنین است که: خنجر تو کوه را وادار به عجز می‌کند.
۷۳۹. همچو مار: یعنی چنانکه مار مطیع مارافسای است. شارحان در این بیت، تعقید لفظی دیده‌اند و «همچو مار» را صفت دشمن دانسته‌اند! \* رگ جان: شاهرگ، رگی است که به دل تعلق دارد.
۷۴۱. تیر: عطارد. \* آهوی ماده: خورشید. \* شیرنر: برج اسد. \* چون عطارد و آفتاب قریب یکدیگر می‌مانند، پس وقتی که عطارد به سنبله باشد آفتاب نیز از اسد خروج کرده باشد (ک).

۷۴۲. اشاره است به مثال مشهور نحوی‌ها: «ضرب زید عمرواً». \* کلمه خبر اینجا به معنی اطلاع است و به اصطلاح نحوی «خبر» هم ایهام دارد.
۷۴۵. شبه و گهر به ترتیب استعاره از مردمک چشم و اشک است.
۷۴۸. سوزن عیسی: تلمیح است به سوزنی که هنگام عروج عیسی (ع) در جیب او مانده بود و مانع از ادامه عروج او گردید (فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، ص ۳۱۱)؛ سوزن عیسی شدن: سبب رنج و زحمت شدن (م). \* بخیه بر روی نهادن: کنایه از فاش کردن راز و رسوا کردن (ل.ن).
۷۴۹. آینه‌وش را می‌توان به معنی حیران دانست چرا که آینه - به خصوص در شعر سبک هندی - یادآور حیرت است (شاعر آینه‌ها، ص ۳۲۳)؛ یا اینکه تأکید را در اینجا بر «روبه‌رو بودن» بدانیم، در آن صورت «روبه‌رو بودن»، نقطه مقابل «همنشین و مجاور بودن» و کنایه از «حرمان و دوری» تواند بود، «دربه‌در بودن قفل» هم آشکار است.
۷۵۰. ماهی: برج حوت (معادل اسفند). \* آب خشک و آتش تر به ترتیب استعاره از ساغر و شراب است.
۷۵۱. پاره: اینجا به معنی رقع و وصله است. \* مُعَصَفَر: رنگ کرده به عصف (گل کاجیره)، قرمز رنگ، زردرنگ؛ پاره معصفر: استعاره از خورشید. \* در چاپ سنگی قصاید بدر چاچ، به جای «صبح»، «چرخ» آمده است که به دلیل تناسب معنی دیگر چرخ (چرخ ریسندگی) با خیاط مناسب‌تر است؛ تعبیر «خیاط چرخ» در بیت ۱۸۴۳ نیز دیده می‌شود.
۷۵۳. به رسم ریختن جرعه‌ای از شراب بر خاک اشاره دارد؛ حافظ گوید (دیوان، ص ۶۰۲):  
اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک  
از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
۷۵۴. زورق: کشتی. \* دریا، زورق و ماهیان به ترتیب استعاره از شراب، ساغر و انگشتان است.
۷۵۶. آهوی آتشین: خورشید. \* بره: برج حمل. \* مصرع دوم به اعتدال بهاری اشاره دارد.
۷۵۷. شب را به اعتبار ستارگان، گریان تصوّر کرده است.
۷۵۸. زین پلنگ: نظیر پلنگینه به معنی زین ساخته یا پوشیده از پوست پلنگ است. شاعران آسمان شب را به اعتبار ستاره‌ها، به پوست پلنگ مانند کرده‌اند؛ خاقانی گوید (فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، ذیل پلنگ‌تن):  
چرخ که دود دلم پلنگ تنش کرد  
خواب به بختم پلنگ‌وار برافکند

۷۵۹. لاله استعاره از چهره و ستاره استعاره از دندان است.
۷۶۱. نسرین و یخچه هر دو استعاره از دندان معشوق است. \* در بعضی نسخه‌ها به جای پسته، بسد (مرجان) آمده است (استعاره از دهان) و چون احتمال تصحیف بسد به پسته بیشتر است، اصیل‌تر به نظر می‌رسد.
۷۶۴. سرشکسته: آنچه سر آن را خم داده باشند؛ به معنی خجل و شرمسار هم ایهام دارد. سرشکسته زنگی: استعاره از زلفی که سر آن خمیده باشد. \* چین و روم استعاره از چهره است؛ «به چین شدن» موهم معنی «تابدار شدن» هم هست.
۷۶۵. سرحد: مرز، کرانه. \* نیمروز: ظهر، نصف روز. \* نیمروز و چین استعاره از چهره و زلف است. \* نیمروز (در مصرع اول) به معنی «ملک سیستان» و شام به «سرزمین شام» و چین به «کشور چین» ایهام دارد.
۷۶۶. نسخه بدل «کشورگشای حیدر» به جهت مشابهت ساختمان این تعبیر با «اقلیم بخش احمد» مناسب‌تر است.
۷۶۸. مُدغم: پیوسته، ادغام شده. \* پنج شاخ دریا: استعاره از دست ممدوح به اعتبار پنج انگشت.
۷۶۹. نایب: پیشکار، منصبی دون پنجه‌باشی و بالاتر از دهباشی (ل.ن).
۷۷۱. جامه: اینجا به معنی صراحی، کوزه و کدوی شراب است؛ منجیک نیز گفته است لغت‌نامه، ذیل جامه):
- چو خون جامه به جام اندرون فروریزی  
هوای ساغر صهبا کند دل ابدان  
اگرچه در نسخه «پا» نیز «خامه» ضبط شده، ولی در حاشیه آن معنی «صراحی و کدوی شراب» نوشته شده؛ در فرهنگ جهانگیری نیز همین بیت ذیل «جامه» بدین صورت نقل شده:
- از جامه شرابت یک نم هزار دریا  
وز خامه عطایت یک خط هزار کشور  
و به بدر جاجرمی منسوب گردیده است.
۷۷۲. بهرام: ستاره بهرام مراد است که به جنگجوی فلک هم شهرت دارد، با توجه به کلمه «چوبین» موهم بهرام چوبین (از سرداران هرمز پادشاه ساسانی) هم هست. \* تیغ چوبین: تیغی باشد که برای بازی اطفال سازند، آلت بی‌فایده (ل.ن).
۷۷۳. حَک: محو کردن، دور کردن (ل.ن)؛ حک باد: محو باد. \* قطب: به یادداشت بیت ۳۲۴ مراجعه شود؛ غیاث‌الدین قطب رادر اینجا به معنی ستاره قطبی دانسته، نوشته است: «اکثر

- مقدّمات فلکی و بیشتر امور عالم را مدار صحّت بر آن (ستاره قطبی) است، بالفرض اگر ستاره قطب شمالی معدوم شود، اکثر احکام فلکی غیرمنتظم شوند» ولی این اوصاف با قطب به معنی «نقطه‌ای که مدار فلک بر اوست» سازگارتر است.
۷۷۵. وصف اسب ممدوح است. \* نار بحر پرداز: پرداختن به معنی تهی کردن هم آمده است و ظاهراً منظور این است که: اسب ممدوح همچون آتشی است که دود از دریا بر می‌انگیزد و در بعضی نسخه‌ها «بحر پرور» آمده که در آن صورت «بحر» استعاره از ممدوح است.
۷۷۶. راجع به روان شدن کوه به یادداشت بیت ۲۱۸ مراجعه شود.
۷۷۷. شاه مغرب: کنایه از هلال (ل.ن)؛ کنایه از هلال چرا که به طرف مغرب ناموری خود پیدا می‌کند و ابروی شاه مغرب به تغایر اعتباری است (ک).
۷۷۹. قطب: ← ۵. \* جمع: زفاف کردن؛ جمع گشتن: همبستر شدن.
۷۸۰. صورت: اینجا به معنی تصویر است. \* حقه‌ها و پرده‌های چرخ به ترتیب استعاره از ستارگان و افلاک است. \* با توجه به کلمات صورت، پرده و حقه، می‌توان گفت شاعر چرخ را به یک پرده‌باز (شب‌باز) مانند کرده است؛ شب‌باز: شخصی که شبها بازی کند و صورتهای مختلف از پس پرده نماید (ل.ن).
۷۸۲. طوطی: فلک. \* طاووس شب‌نما: ماه. \* عنقای زرد شهیر: خورشید. \* بعد از کلمه «تا» حرف اضافه «از» مقدّر است، نظیر این بیت از سعدی (دستور زبان فارسی، ص ۱۰۲):
- صورتگر دیبای چین گو صورت رویش ببین  
یا صورتی برکش چنین یا توبه‌کن صورتگری
۷۸۳. طایر قدس: جبرئیل (ع).
۷۸۵. بال طاووس: استعاره از آسمان شب است. \* نسخه‌بدل «باز» (دوباره) به جای «بال» مناسب‌تر است، هم از حیث جناس باز (دوباره) با باز (پرنده) و هم از حیث معنی و تصویری، چرا که طاووس از ترس باز، بالش را پنهان نمی‌کند، بلکه به تمامی پنهان می‌شود و به فرض پذیرفتن نسخه‌بدل، طاووس، استعاره از ماه است.
۷۹۰. را: اینجا به معنی «از» (از سببیه) تواند بود و اگر نسخه‌بدل «مینایی» اختیار شود، نیازی به توجیه مذکور نیست ولی «ماند» را باید به معنی متعدی (گذاشت) در نظر گرفت. غیاث‌الدین ضبط «مینا را» نادرست خوانده. \* دار: خانه؛ مرجع ضمیر «ش» در دارش و قصرش به ترتیب دارا و قیصر است که بر خلاف معمول بعد از ضمیر ذکر شده (اضمار قبل الذکر).



۷۹۱. کِنِشْت (کُنِشْت): معبد یهودیان، کنیسه.
۷۹۲. دل بر (در نسخه‌ها: دلبر): حرف اضافه «بر» را در اینجا می‌توان از حروف اضافه پسین (Post position) به حساب آورد؛ مولوی نیز گفته (دستور زبان فارسی، ص ۲۰۵):  
چون نویسی کاغذ اسپید بر آن نبشته خوانده آید در نظر  
در حاشیه «پا» و «مل» نیز کنار «دل بر» نوشته شده: «یعنی بر دل».
۷۹۷. دو سی: سی و دو؛ بیت ۱۷۸۱ نیز دیده شود. \* نال: نی، نال بانرگس (عبره) مناسبتی دارد زیرا که گل نرگس زیر خود نال دارد که آن را قلم نرگس گویند (ک).
۷۹۹. چه رو: از چه رو، به چه علت؛ در اکثر نسخ «چرا» آمده که نیازی به مقدر گرفتن «از» نیست، ولی گویا شاعر ایهام تناسب بین رو (چهره) و سر و زلف را مد نظر داشته است.
۸۰۰. این مطلع چیستانی است درباره شمشیر. \* روان اینجا به معنی جان است و به معنی جاری هم ایهام دارد. \* کنار: ساحل. \* میان: غلاف.
۸۰۱. محیط پنج شاخ: دست ممدوح به اعتبار پنج انگشت. \* زان هر دم: با وجود ضمیر «وی» ضمیر «آن» زاید است، به مقدمه (زاید بودن ضمیر در شعر بدر) مراجعه شود؛ نیز ممکن است «زان هر دم» مصحف «آب آن دم» باشد، «قطره آب» بارها در شعر بدر کنایه از تیغ آمده است.
۸۰۲. زبان کردار: کردار اینجا از ادات تشبیه است؛ تیغ را به اعتبار شکل یا تأثیر، زبان کردار گفته (ک). \* به بوی خون: همه نسخ خطی «به بوی خون» آورده‌اند، ولی معنی روشنی از آن حاصل نمی‌شود. اگر «بوی»، مصحف «جوی» باشد، ابهام آن کمتر می‌شود؛ آنچه در حاشیه «پا» و «ک» و «ش» آمده با آنچه در نسخ آمده شباهت ظاهری ندارد و بنابراین احتمال تصحیف نمی‌رود. \* دیدار: اینجا از ادات تشبیه است؛ مژه دیدار: مژه مانند، به شکل مژه. \* در شروح، بعد از کردار و دیدار حرف «و» افزوده‌اند که خواننده را در درست‌خوانی و فهم بیت کمک می‌کند.
۸۰۳. مراد از سنگ، سنگهای معدن است که آهن شمشیر از آن استخراج می‌شود و منظور از زر، طلایی است که بدان قبضه شمشیر را زراندد می‌کنند.
۸۰۴. لاله استعاره از خون و برگ چنار استعاره از پنجه ممدوح است. \* برگ بید: به معنی خنجر و شمشیر هم آمده است (ل.ن).
۸۰۵. تابش: خمرداری، خمیدگی (ک)؛ بدین معنی در لغت‌نامه دیده نشد، اما چون تاب به معنی پیچ آمده، تابش به معنی خمیدگی تواند بود. \* نسبت داشتن تیغ به هند از آن جهت

- است که تیغ هندی از انواع دیگر مشهورتر است و علت غمگینی تیغ از نسبت داشتن به هند آن است که هند، ملکی است که در پایین زمین است و ستاره آن (زحل) منحوس است (ک). \* چرخ به معنی سنگ‌فسان در محل ایهام است (ش).
۸۰۶. معمایی است به نام تیغ. \* سَلَب: مطلق جامه، پوشش؛ طوطی سَلَب: سبز جامه (م)، راجع به توصیف کردن شمشیر به سبز بودن به یادداشت بیت ۱۶۷ مراجعه شود. \* اعداد حروف «دو» در حساب جُمَّل می‌شود ده و ده عددِ حرفِ «ی» است و از بلبل مترادف آن «هزار» را اراده کرده و هزار عدد حرف «غ» است و چارصد نیز عدد حرف «ت» می‌باشد و از این سه حرف «تیغ» حاصل می‌شود!
۸۰۷. مصرع اول اشاره است به حدیث: «الایمانُ عریانٌ و لباسُهُ الحیاءُ» (روضه‌الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۰)؛ خاقانی نیز در بیت زیر به همین حدیث توجه دارد (دیوان، ص ۲۱۸):  
پوشیدگان خلعت ایمان گه الست ایمان صفت برهنه‌سران در معسکرش
۸۰۸. این مطلع چیستانی است درباره قلم. \* برف خشک استعاره است از کاغذ و خنجر خوردن قلم کنایه از «قط زدن» آن است. \* قیس راجع به ارتباط مشک و خنجر خوردن نوشته است: مشک، باعث ترقی زخم است: ← ۲۴۸۵ و ۲۷۸۵.
۸۰۹. ازار عنبرین پوشیدن قلم: کنایه از سیاه شدن نوک قلم به وسیله جوهر است، در اینجا نوک قلم را پای آن تصور کرده است: ← ۸۷.
۸۱۰. صبح، ماه نو و شب تیره به ترتیب استعاره از کاغذ، قلم و مرکب است، در مصرع دوم نیز گل بادام، شاخ زعفران و عنبر، استعاره از همان سه شیء مذکور است.
۸۱۱. راجع به رومی خواندن قلم به یادداشت بیت ۶۸۱ مراجعه شود. \* در پای کشیدن: به روی زمین کشیدن. \* معجر: روسری، مقنعه؛ استعاره از حروف است.
۸۱۲. مثلث اول اشاره دارد به سه حرفی بودن کلمه قلم و مثلث دوم کنایه است از سه انگشت که قلم را در میان می‌گیرند. \* مرَبَع: کنایه است از قلمدان (ک).
۸۱۳. تعمیمه‌ای است به نام قلم.
۸۱۴. پنج ماه نو: استعاره از پنج انگشت.
۸۱۶. پَشَنگ: نام پدرا فراسیاب. \* قَدْرخان: لقب پادشاه چین (ک)؛ قدرخان در شعر خاقانی هم آمده است و در آنجا در یک بیت مقصود، پادشاه سمرقند است و در یک بیت منظور پادشاه ختن است و از قضا آنجا نیز همین جناس بین قدر و قدرخان مشاهده می‌شود (رجوع شود به فرهنگ لغات و تعییرات دیوان خاقانی، ذیل قدرخان). \* رَش: بازو. \* مؤبَد:

نام یکی از ملوک (ک). \* مظفر: نام یکی از سلاطین (ک). \* به نظر می‌رسد که بدر در این بیت بیش از آنچه به اعتبار و شخصیت تاریخی این افراد توجه داشته باشد «جناس پذیر» بودن آنها را مورد نظر داشته است.

۸۱۷. پاس: حراست، نگهبانی. \* سگین: کارد.

۸۱۸. لاقح: بادی که ابر پیدا کند و درخت را بارور سازد (ل.ن).

۸۱۹. صدر: بالای مجلس. \* رهبر: راه‌سپار، رهنورد (ل.ن). \* میل: واحد مسافت، هر میل چهار هزار ذراع است (ل.ن)؛ به میل سرمه هم ایهام دارد.

۸۲۰. در این بیت به فرو رفتن قارون در زمین (فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، ص ۳۳۶) و گذشتن موسی (ع) از دریا (قصص قرآن، ص ۱۱) و تازه شدن نخل برای مریم (س) (قصص قرآن، ص ۲۳۵) و زنده شدن عاذر (عازر) به وسیله عیسی (ع) (فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی، ص ۳۰۳) تلمیح دارد؛ مقایسه شود با این بیت خاقانی (لغت‌نامه، ذیل مریم):

من نخلم و تو مریم من عازرم تو عیسی

نخل از تو گشت تازه، جان از تو یافت عازر

۸۲۱. دُر استعاره از حباب و عقیق استعاره از شراب است.

۸۲۲. رَبِّ هَبْ لِي: ← ۶۳۱.

۸۲۳. دوال: تسمه، چرم؛ دوال کشیدن از پشت کسی: تسمه از گرده او کشیدن و این کنایه از کشتن و کندن پوست او و تسمه ساختن از آن است؛ ظهوری نیز گفته است (لغت‌نامه، ذیل دوال):

از تو روباه یابد ار پنجه کشد از پشت شیر شرز دوال

۸۲۶. حشو: زاید؛ به معنی اصطلاحی این کلمه هم توجه داشته، در اصطلاح مستوفیان، حشو عبارت است از کمیتی یا حکایتی که ذکر آن به حقیقت محاسب را مطلوب نباشد اما باید که فی‌الجمله آن را به مطلوب تعلقی باشد و در جانب یمین ورق نویسند (ل.ن).

\* بارز: آشکار؛ به معنی اصطلاحی آن هم توجه داشته، به اصطلاح حساب، جمع کل، آخرین رقانه (خانه) از چهار رقانه ورق کاغذ نویسندگان (ل.ن). \* تر شدن دف سبب می‌شود که آواز آن برنیاید؛ سوزنی گوید (لغت‌نامه، ذیل دف):

ای دفتر شعر پدرت آنکه به هر بیت راوی ز فرو خواندن آن چون دف تر ماند

۸۲۷. طَرَفَا: درخت گز. \* طَرُف: چشم. \* نسخه بدل «به هر خاری نظر دارد» احتمالاً تصرف کاتبانی است که معنی «طرفا» را نمی‌دانسته‌اند؛ خاقانی نیز جناس بین طرف و طرفا را

مورد توجه داشته (لغت‌نامه، ذیل طرفا):

آن کس که یافت طوبی و طرف ریاض خلد

طرفه بود که چشم به طرفا برافکنند

این بیت در لغت‌نامه نیز آمده و اگرچه به اشتباه به بدر جاجرمی نسبت داده شده، مصرع اول آن مطابق متن است.

۸۲۹. دواج: قبا، جامه فراحی که همه بدن را پوشاند.

۸۳۰. عنوانی که قیس برای این قصیده آورده با توجه به این مطلب است که بدر در این مطلع «قطب» را با ایهام به معنی «شیخ و پیر خانقاه» به کار برده است. \* قطب: غیاث‌الدین قطب را به معنی قطب شمال و قیس به معنی ستاره قطب دانسته. \* سی و یک مهره اژدها: ← ۵۳۰.

۸۳۱. مار: منظور اژدهای فلک است. \* حرکت قطب: قطب به سکون و عدم تحرک شهرت دارد ولی غیاث‌الدین اینجا گفته است: قطب هم بر جای خود یک گونه حرکتی دارد.

۸۳۲. قطب پیروزه‌ردا: ← ۴۲۵. \* راقص زردقبا: غیاث‌الدین رنگ ستاره راقص: (← ۳۱) را مایل به زرد نوشته است.

۸۳۳. بیست و یک پیکر: ← ۵۳۲.

۸۳۴. سرحلقه: پیشوا، رئیس. \* تیره پیکر بودن قطب: ← ۴۲۵.

۸۳۵. دو خرس: مراد دب اکبر و دب اصغر است.

۸۳۶. کیکاووس: قیقاوس، از صور شمالی است که در وصف او گفته‌اند: مانند پادشاهی است که تاجی بر سر نهاده (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۶۱۲). \* چاووش: دربان، نقیب لشکر، مسئول امور تشریفات دربار.

۸۳۷. برساوش: برشاوش، حامل رأس الغول: ← ۵۷۰. \* کره: زشت.

۸۳۸. جدی: مقدم‌ترین و بزرگترین ستاره از بنات النعش صغری و دو ستاره دیگر میان آن و نعش فاصله است و آن را «نجمه القطب» نیز گویند و آن کوکبی است که بر طرف ذنب دب اصغر است و از دلایل قبله یکی اوست که نزدیکترین کوکبی است به قطب شمالی (ل.ن)؛ توضیح قطب در بیت ۵ نیز دیده شود.

۸۴۰. خُفیه: پنهان.

۸۴۶. عَقده: گره؛ در اصطلاح نجوم محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر است (ل.ن)؛ معنی اخیر با مه ایهام تناسب دارد.

۸۴۷. قسم: بهره، نصیب (ل.ن)؛ در اصطلاح علم منطق قسم شیء، چیزی است که در تحت آن شیء مندرج گردد و اخص از آن باشد. \* منطق: سخن، به علم منطق هم ایهام دارد. \* نظر: به علم‌النظر و حکمت نظری هم ایهام دارد.
۸۴۸. تسلسل: پیوسته شدن. \* دور قمر: دور قمری، دور آخر کواکب سیاره، چه، دور هر کوکبی را هفت هزار سال دانند، هزار سال به خودی خود صاحب عمل باشد و شش هزار سال به مشارکت شش کوکب دیگر (ل.ن)؛ دور و تسلسل در معنی اصطلاحات فلسفی ایهام تناسب دارند.
۸۵۱. سپردن: طی کردن، راه رفتن؛ ماه‌سپر: راه رونده (قدم‌گذارنده) بر ماه.
۸۵۳. در شروح به جای «پایگه»، «کارگه» آمده که به جهاتی مناسب‌تر است: ۱- سجعی که بین کارگه و بارگه در دو مصرع هست. ۲- تناسب بین گلریز (پارچه‌گلدار) و کارگاه (محل بافتن جامه)؛ این دو کلمه در شعر حافظ نیز در کنار هم به کار رفته است (دیوان، ص ۶۱۰):  
بیا که پرده گلریز هفت‌خانه چشم کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال
۸۵۶. چکد: اینجا در معنی متعدی است؛ نظیر این بیت سعدی (لغت‌نامه، ذیل چکیدن):  
با این همه باران بلا بر سر سعدی  
نشگفت اگرش خانه چشم آب چکیده است
۸۵۷. فاعل «یافت» در تقدیر است؛ اگر ضبط «ک» و «ش» پذیرفته شود، فاعل «عقل» است.
۸۶۱. گوش چهار شدن: با نهایت شیفتگی و دقت گوش دادن (ل.ن).
۸۶۲. زید و عمرو: ← ۷۴۲. \* مبتدا: از مبتدا امیر و پادشاه را فرض کرده (ک)؛ کلمات مبتدا، حال و خبر از اصطلاحات علم نحو هم هستند و با یکدیگر ایهام تناسب دارند.
۸۶۳. دیگ تهی بر سر گذاشتن: در این زمانه اکثر اهل عالم آنقدر محتاجند که دیگ‌شویی پیشه خود ساخته، دیگهای کلان مسی را به مزدوری بر سر داشته، به خانه اهل ماتم و شادی می‌رسانند (ک).
۸۶۸. عشوه خریدن: فریب خوردن.
۸۶۹. زره: کنایه از خطوط شعاع است (ک). \* تیر: عطارد. \* عطارد در فلک دوم و قمر در فلک اول است. \* سپر کنایه از ماه کامل و کمان کنایه از هلال است.
۸۷۰. دور قضا: عبارت است از روز قیامت (ک).
۸۷۱. فکر: ج فکره. \* در مصرع اول لفظ «فرخنده باد» محذوف است (ک). \* یکشبه عقد گهر: ترکیب وصفی مقلوب است (عقد گهر یکشبه) ولی اینجا به ضرورت وزن یکشبه

- باید به صورت مضاف خوانده شود، اگر متن مثلاً «عقدگه‌ری است» می‌بود هم این اشکال مرتفع می‌شد، هم به توجیه غیاث‌الدین (مقدر گرفتن فرخنده باد) حاجت نبود.
۸۷۶. کله نگار: فرّاش (ل.ن)؛ در اینجا کنایه از خیاطان و زردوزان است (ک).
۸۷۷. چارقبه: نوعی از خیمه کلان (ک).
۸۷۸. هنگامه‌دار: نظیر هنگامه‌گیر به معنی بازیگر و معرکه‌گیر تواند بود.
۸۷۹. آستر: لای زیرین جامه.
۸۸۲. طراز: طرازنده، آرایش دهنده (ل.ن)؛ شعر طراز: آراینده شعر (م)، شاعر (ک).
۸۸۴. فِرَق: ج فرقه؛ صفت مبهم «هر» بر خلاف معمول بر سر کلمه جمع آمده است.
۸۸۵. نگار: اینجا در معنی مفعولی و به معنی نگاریده و نگاشته است (ل.ن)؛ عمارت آیین نگار: بنای تزئین شده؛ در بعضی نسخ بعد از عمارت حرف «و» آمده در آن صورت، «نگار» معنی فاعلی دارد.
۸۸۷. کَنَف: سایه، جانب، پناه.
۸۸۹. اینک: برای اشاره به نزدیک است، اینجا، مقابل آنک.
۸۹۱. مکانت: جایگاه، مرتبت.
۸۹۴. کندوری: مائده، سفره، سفره بزرگ که آن را دستارخوان می‌گویند (ل.ن).
۸۹۷. لعل حل شده: استعاره از اشک خونین.
۸۹۹. تیر چرخ: منظور عطارد است که وبال آن در قوس است. \* راجع به قرار گرفتن ماه زیر تیر و سپر و کمان شدن آن بیت ۸۶۹ نیز دیده شود.
۹۰۰. پی بردن: به کنه رسیدن (ل.ن)؛ پی برده: در اینجا مجازاً به معنی نافذ تواند بود. \* در شروح به جای «تورا»، «تو چون» آمده است، غیاث‌الدین ضبط متن را خطای ناسخان خوانده است.
۹۰۱. راجع به نورگرفتن ماه از خورشید: ← ۳۴.
۹۰۲. ظَلَام: تاریکی. \* نُفُور: دور شدن، رمیدن (ل.ن)؛ نفور کردن: رم کردن (م).
۹۰۴. چوتیر: مثل تیر، به سرعت. \* تیر (تیر دوم): عطارد. \* تُرس: سپر. \* هور: خورشید. \* غیاث‌الدین، تیر (عطارد) را فاعل و ظلام را مفعول دانسته و گفته است: اگر کلمه «چو» را شرطیه گیرند جزا برای آن به هم نرسد؛ در نسخه «پا» تیر اول موقوف و تیر دوم مکسور است و همین اشکالی که گفته شد، بر آن وارد است.
۹۰۵. درید: اینجا فعل لازم است، پاره شد، ترکیب؛ دریده شدن زهره کسی: ترسیدن، مردن، سخت مضطرب شدن.

۹۰۶. زدن: گرفتن، اختیار کردن (ک)؛ راه فرار و فرار زدن: راه فرار کردن و به آرامش رسیدن را برگزیدن؛ حرف «و» را در اینجا می‌توان «او» معادله دانست، نظیر «گفت: شیخا یک نظر و مرگ» (دستور زبان فارسی، ص ۴۷۹). \* قوقَه: قوقو، تکمه کلاه و گریبان و مانند آن (ف.م).

۹۰۷. فُتور: سستی، ضعف؛ فتور گرفتن: سست شدن.

۹۰۸. صُدور: ج صدر، بزرگان.

۹۱۰. نسخه بدل «سرو تو پیدا» هم به جهت تقابل پیدا و پنهان و هم به جهت حفظ موازنه‌ای که در دو مصرع هست بر متن ترجیح دارد.

۹۱۲. دَیجور: تاریک؛ دیجور (به کسر دال) به معنی شب تاریک هم آمده است.

۹۱۳. برزدن: پیدا شدن، طلوع کردن. \* خوی: عرق. \* ورق: برگ. \* منشور: پراکنده.

۹۱۴. فَنک: نام جانوری باشد بسیار موی که از پوستش پوستین سازند (ل.ن)، نوعی از پوستین که رنگش سفید باشد (ک). \* سمور: جانوری است از قسم روباه که پوستش سرخ مایل به سیاهی و تیرگی باشد، از پوستش پوستین سازند و پوست حیوان مذکور را نیز سمور گویند (ل.ن)؛ اینجا استعاره از خط است.

۹۱۶. مَهَمَه: بیابان دور، دشت دوردست. \* سال و مه: سال و ماه، همیشه (ل.ن).

۹۱۷. جمهور: همه مردم، گروه.

۹۱۸. راقص: ← ۳۱. \* سرطان: مراد صورت فلکی سرطان (معادل تیرماه) است و به بیماری سرطان (متناسب با مزاج) نیز ایهام دارد؛ نیز در معنی لغوی (خرچنگ) با مار متناسب است. \* عبور: نام ستاره شعری که بعد جوزا برآید بسیار روشن و آن متصل است به سر برج سرطان (ک)، طلوع این ستاره ملازم با ازدیاد گرماست (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۴۴۴)؛ قیس زوال این ستاره را در برج سرطان دانسته است.

۹۲۰. دستکاری: ظرافت، مرمت کردن، صنعت (ل.ن). \* مِخَن: ج محنت. \* معمور: آبادان.

۹۲۱. شَیبر: وَجَب.

۹۲۲. مرغ تجلی: همان مرغ طور است؛ در تفاسیر و قصص انبیا (علیهم السلام) آمده است که چون موسی (ع) برای آوردن آتش به کوه طور شد راهبر و دلیل او به درخت توحید مرغی کوچک بود که برخی آن را بلدرچین و بعضی گنجشک کوهی تصور کرده‌اند (لغت‌نامه، ذیل مرغ طور).

۹۲۳. مَجْرور: کشیده شده؛ کلمات نصب، فتح، رفع، کسر، ضم، مجرور، عَلم (اسم علم) علاوه

بر معانی لغوی، از مصطلحات علم صرف و نحو هم هستند و با یکدیگر ایهام تناسب می‌سازند.

۹۲۵. زَریر: گیاهی باشد زرد که بدان جامه رنگ کنند. \* جود (جود اول): بسیار آمدن باران (ل.ن)؛ غیاث‌الدین این کلمه را به فتح جیم (جود) به معنی فیض و باران دانسته؛ در ترجمه منجدالطلاب، جود جمع جاند به معنی «باران بسیار» آمده است. \* دیمه: باران آرام بدون رعد و برق (ل.ن)، بارانی که چند روز پیاپی بارد (ک)؛ اگر دیمه (به فتح دال) خوانده شود، علاوه بر معنی باران به معنی روشنی نیز آمده است (ل.ن). \* منشور: پراکنده. \* در اغلب نسخ خطی به جای «که جود»، «ز جود» آمده است که پیوند دو مصرع را از میان می‌برد.

۹۲۷. راجع به رومی خواندن قلم: ← ۶۸۱. \* دستور: وزیر.

۹۲۸. رَهی: غلام، بنده.

۹۲۹. سری: سرداری، سروری. \* سَقَط: فرومایه. \* سَرار: گزین نسب و خالص آن (ل.ن). \* سَرار (سَرار): مخفّف اشرا را جمع شریر بر خلاف قیاس (ل.ن). \* شُرور: ج شرّ، بدیها، بد شدن (ل.ن)؛ در لغت‌نامه تصریح شده که معنی اخیر (بد شدن) فقط در «دهار» آمده است، ولی در اینجا این معنی به دلیل تناسب با سرور (هر دو مصدرند) بر معنی نخست ترجیح دارد. \* دو کلمه «سری» و «سقطی» نام عارف مشهور قرن سوم «سری سقطی» را به ذهن متبادر می‌کند.

۹۳۰. دیگ تهی بر سر نهادن: ← ۸۶۳. \* غیاث‌الدین نسخه بدل «بی‌نانی» را به دلیل تناسب «نان و تنور» بر «بی‌آبی» ترجیح داده ولی اولاً اگر «بی‌نانی» هم نباشد تنور با دیگ در مصرع اول تناسب دارد، ضمن اینکه «آب» نیز با «آتش» در تقابل است، ثانیاً بی‌نانی (بی‌خوراکی) صفت مناسبی برای سقط (فرومایه) نیست و بی‌آبی (بی‌آبرویی) با سقط تناسب بیشتری دارد.

۹۳۱. در حساب بودن: نظیر در شمار بودن به معنی اهمّیت داده شدن است (ل.ن). \* صحیح: سالم، تندرست. \* سقیم: بیمار، مقابل صحیح. \* صحاح: ج صحیح و صحیح در اینجا یعنی عددی که فاقد کسر است. \* کُسور: ج کسر، اعداد کسری.

۹۳۲. سور: دیوار قلعه، باره شهر؛ معلق سور: کنایه از آسمان.

۹۳۴. در این قصیده شاعر مقامهای موسیقی و وقت نواختن آنها را بیان کرده است «بدان که حکمای علم موسیقی هر مقام را وقتی تعیین کرده‌اند چنانکه اگر آن را در وقت غیر تعیین نوازند، ذوقی که در آن باشد نیابند» (ش).



۹۳۵. ره: راه، نغمه، مقام. \* حسینی: یکی از دو فرع مقامه اصفهان. \* رهاوی: راهوی، نام یکی از دو فرع مقامه زیرافکند باشد.
۹۳۶. مایه: نام یکی از دو فرع مقامه عراق باشد. \* برجیس (مشری) آفتاب ضمیر: کنایه است از مرد عاقل (ک). \* در برخی نسخ به جای «مایه وقت»، «تا به وقت» آمده و شارحان نیز که ضبط اخیر را اختیار کرده‌اند، این بیت را با بیت قبل موقوف دانسته‌اند.
۹۳۷. سپرز: خورشید. \* نیزه: در اینجا به معنی واحد و مقیاسی برای تعیین طول یا ارتفاع چیزی است (ل.ن)؛ به نیزه: به ارتفاع یک نیزه. \* راست: نام پرده‌ای و نوایی از موسیقی.
۹۳۸. چاشتگه: وقت چاشت، میانه روز. \* عراق: نام پرده‌ای در موسیقی که به وقت چاشت سرایند.
۹۳۹. مخالف: نام شعبه مقام عراق که مرکب از پنج نغمه است.
۹۴۰. بوسلک (بوسلیک): نام مقامی از جمله دوازده مقام موسیقی؛ این کلمه به صورتی که در نسخه‌ها هست (بوسلک) در لغت‌نامه نیامده است.
۹۴۱. عشاق: نام مقامی از دوازده مقام موسیقی که آن را دو گه‌ری (دو پاس) روز باقی مانده، می‌سرایند.
۹۴۲. نوا: مقامی است از دوازده مقام موسیقی؛ این بیت در هیچ‌کدام از نسخ خطی نیست و قیس نیز آن را به دور از فصاحت دانسته و احتمال داده که الحاقی باشد.
۹۴۳. مخالفک: نام پرده سرود (ک)؛ نام پرده مقام عراق که آن را اول شب و بعد زوال خورشید سرایند (ش)؛ این اصطلاح موسیقی در لغت‌نامه مدخل ندارد ولی در پانویس مدخل «آهنگ» - که اصطلاحات موسیقی یک‌جا و به ترتیب الفبایی جمع شده است - ذکر گردیده. \* رفتن: سپری شدن. \* شبگیر: صبح، سحرگاه.
۹۴۴. درع: زره. \* صفاهان: نام پرده‌ای از موسیقی که آن را در آخر شب می‌سرایند.
۹۴۵. نه‌اوند: نام پرده‌ای از موسیقی که نیم شب سرایند.
۹۴۶. شکر و شیر: سخت آمیخته و اختلاط یافته. \* در همه نسخ و هر دو شرح «بردر» آمده است اما اگر «در بر» (در آغوش) می‌بود هم تناسبها بیشتر بود و هم معنی روشتر، چرا که چنگ را برای نواختن در بر (در آغوش) می‌گیرند؛ حافظ‌گوید (دیوان، ص ۶۷۰):
- همچو چنگ ار به کناری ندهی کام دلم  
از لب خویش چو نی یک نفسی بنوازم
- علاوه بر این، تعبیر شیر و شکر که کنایه از درآمیختن است مقتضی «در بر بودن» است نه

- «بر در بودن»! کلمه نوازش نیز که در اینجا به ایهام به کار رفته (دست بر سر و روی کسی کشیدن، نواختن ساز موسیقی) با «در بر» بودن متناسب است.
- ۹۴۹ و ۹۴۸. در این دو بیت مطربه را به مباشرت با پادشاه فراخوانده است و معانی استعاری الفاظ پوشیده نیست.
۹۵۰. مسطور: نوشته شده.
۹۵۲. نسخه بدل «طبق» به جای «فلک» به دلیل تناسب طبق (ظرف) با خوان (سفره) مناسب‌تر است.
۹۵۳. غدیر: آبگیر. \* چشمه سیماب و کبود غدیر به ترتیب کنایه از ستارگان و آسمان است.
۹۵۴. شیرو: دزد. \* این بیت از لحاظ معنایی کامل نیست و به نظر می‌رسد که با بیت بعد موقوف‌المعانی باشد، ولی بیت بعد خود یک بیت مستقل است؛ ضبط شروع با متن اندکی تفاوت دارد ولی آن هم فصیح نمی‌باشد. غیاث‌الدین ضمن اشاره به وجود اختلاف فراوان در نسخه‌ها، ضبطی را که خود انتخاب کرده، بهتر از بقیه دانسته است. حاصل معنی که غیاث‌الدین ارائه کرده از این قرار است: پرتوهای خورشید (فرا رسیدن روز) همچون تیری است در چشم دزدان؛ البته با توجه‌های تکلف‌آمیز می‌توان بیت بعد را ادامه این بیت دانست، اگر «که» در مصرع دوم را به معنی «و» تلقی کنیم (دستور زبان فارسی، ص ۴۱۴) و «که» در بیت بعد را به معنی «یعنی که» بدانیم (همان، ص ۴۱۷) معنی چنین خواهد بود: به سبب خشم خورشید - که همچون شمشیر زنی است و شعاعش همچون تیر در چشم دزدان می‌خلد - شب، زره درازی بر تن کرده است؛ یعنی که خورشید وارد برج کمان شده است.
۹۵۵. هرگاه خورشید وارد برج کمان (معادل آذرماه) شود، شبها طولانی می‌گردد.
۹۵۶. از: اینجا به معنی «مال» و «سهم» تواند بود. \* در جدول تقویم کواکب، علامت برج قوس حرف «ح» می‌باشد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۱۹۹) و عدد این حرف در حساب جُمَّل «هشت» است و علامت تیر (عطارد)، حرف «د» است (همان، ص ۴۴۵) که عدد آن «چهار» است و چون چهار، نصف هشت است، گفته: شگفتا از این کمان که یک نیمه از او سهم تیر است. \* ضبط «ک» و «ش» همین معنی را بی‌تکلف‌تر افاده می‌کند.
۹۶۲. شاخ: ظرفی را خوانند که بدان شراب نوشند (ل.ن)؛ شمس طوسی گوید (لغت‌نامه، ذیل شاخ):

درکش آن شاخ پر از باده کز آتشگه آن مرغ جان خواهد تا طبع سمندر گیرد

۹۶۷. معمایی است به نام محمّد.
۹۷۱. جیب: عمودی است که از یک طرف قوس وارد بر قطر دایره شود و نصف وتر عمود بر قطر را نیز جیب گفته‌اند (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۱۷۴). \* یعنی دایره آسمان در برابر نصف وتر قوس درگاه تو همانند یک نقطه ناچیز است.
۹۷۲. مایل (فلک مایل): نام جزء اعظم فلک قمر که در آن حامل، مرکوز است و در حامل، تدویر و در تدویر، قمر (ل.ن). \* ثخن: حجم، ضخامت (ل.ن). \* حامل (فلک حامل): فلکی است همچون فلک اوج، مرکز او بیرون از مرکز عالم و سطح او سطح فلک مایل است و فلک تدویر را همی‌برد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۵۶۹). \* یعنی: چنانکه فلک تدویر در فلک حامل جای می‌گیرد، فلک مایل هم در حلقه درگاه تو جا می‌گیرد.
۹۷۳. پشت: صلب، تبار. \* قیس عطف سه طفل به مادر را غلط می‌داند و معتقد است که مادر باید به صورت مضاف خوانده شود.
۹۷۴. خیال: نوعی از سرود که به زبان صوبه (مملکت) دهلی، «واگره» باشد، و اگر به زبان پنجاب باشد، «تیه» نامند و اگر به زبان «پورپ» باشد، «تهمری» گویند (ک)؛ ... و آن تصنیفی بود مشتمل بر دو تک و واضح آن سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور است (تحفة‌الهند، ص ۳۵۳)، «... و اگر در خواندن قول و ترانه و خیال و امثال آن مهارت دارد آن را قوال نامند» (همان، ص ۳۵۹)؛ در کتاب تحفة موسیقی هم راجع به این اصطلاح موسیقایی مطالبی هست (صفحات ۴۸، ۴۹ و ۷۳، کتاب مذکور به زبان اردو می‌باشد)، این معنی خاص خیال از فرهنگها فوت شده و غیاث‌الدین نیز علیرغم اینکه در کاشف‌الاسرار بدان اشاره کرده ولی در کتاب لغت خود غیاث‌اللغات آن را ثبت ننموده است و شگفت آنکه حافظ با آن نبوغ خود در ایهام‌سازی این کلمه را بارها با ایهام به معنی موسیقایی آن به کار برده که به چند مورد آن اشاره می‌شود:
- افسوس که شد دلبر و در دیده‌گریان      تحریر خیال خط او نقش بر آب است  
(دیوان، ص ۷۸)
- بیا که پرده‌گلریز هفت خانه چشم      کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال  
(دیوان، ص ۶۱۰)
- هر دم از روی تو نقشی زنده راه خیال      با که گویم که در این پرده چه‌ها می‌بینم  
(دیوان، ص ۷۱۴)
- آشنایی با این اصطلاح موسیقی را مرهون اشارت غیاث‌الدین و توجه به کتاب تحفة‌الهند

را وامدار راهنمایی استاد دکتر شفیع کدکنی هستم. \* تحریر: پیچیدن صدای آوازه‌خوان که از اصول موسیقی است، نوعی از نغمه که به پیچیدگی آواز باشد (ل.ن)؛ کلمه «تحریر» به معنی نوشتن با نسخه ایهام تناسب دارد و تحریر به معنی «خطوطی که نقاش دور تصویر می‌کشد» (ل.ن) با خیال به معنی «صورتی که در خواب دیده شود یا در بیداری تخیل کرده شود» ایهام تناسب دارد.

۹۷۵. آفاق‌گرد: جهانگرد (م).

۹۷۶. غیاث‌الدین برای پیروی کردن کمان توجیه لطیفی دارد: پیروی کمان آن است که بیشتر تیراندازان به وقت رفتن، کمان را بر دوش می‌گذارند، در این صورت کمان پس پشت می‌شود (ک). \* سهم خوردن: نظیر ترس خوردن به معنی هراسان شدن است؛ غیاث‌الدین سهم را به معنی تیر و «تیرِ جعبه» را ترکیب اضافی مقلوب تلقی کرده است. \* جعبه: تیردان، ترکش.

۹۷۷. ملازم: غیاث‌الدین به کسر «ز» به معنی «لازم شونده» نوشته است، ولی اگر به فتح «ز» به معنی «لازم شده» و واجب باشد، مناسب‌تر است (م). \* مصرع دوم بخشی است از آیات: «فَذَلِكِ يَوْمِئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ \* عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ» (مدثر، آیات ۹ و ۱۰).

۹۷۸. طاعن: طعنه زننده. \* تشویر کردن: خجل و شرمگین نمودن؛ تشویر کردن و تشویر دادن (که در بعضی نسخه‌ها آمده) در دوره‌های گذشته به یک معنی بوده، نظیر «تغییر کن قضا را» در شعر مشهور حافظ که به معنی «تغییر ده قضا را» می‌باشد؛ ما صورت «تشویر کردن» را که کاربرد کهن‌تر این فعل است انتخاب نمودیم، اگرچه این بیت در لغت‌نامه در مدخل «تشویر دادن» آمده و به اشتباه به بدر جاجرمی نسبت داده شده است. \* مصرع دوم اشاره است به اینکه سگ در شبهای مهتابی بیشتر پارس می‌کند؛ مولوی گوید (مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴):

مه فشانند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر خلقت خود می‌تند

غیاث‌الدین سگ را کنایه از عوا (منزل سیزدهم ماه) دانسته است.

۹۷۹. به جای «درع» (زره) در حاشیه «پا»، «دَرَق» (سپر) آمده است که هم وزن را روانتر می‌کند و هم مانع از تکرار «زره» می‌گردد؛ غیاث‌الدین با اینکه از نسخه‌بدل «درق» اطلاع نداشته ولی حدس زده است «درع» مصحّف «درق» باشد.

۹۸۰. قدر: هر یک از مراتب کواکب در خردی و کلانی و اهل صناعت آن را شش مرتبه نهادند و در قدر اول پانزده کواکب بیش نیافتند (ل.ن)؛ تعداد کواکب قدر اول در لغت‌نامه به نقل از

- شرح چغمینی و جهان دانش، پانزده نوشته شده ولی غیاث‌الدین گفته است که بعضی آن را پانزده و بعضی شانزده دانسته‌اند. \* چارمه: استعاره از چهار نعل هلالی شکل.
۹۸۱. مُقَعَّر: سطح درونی کره مجوّف. \* فلک ماه: فلک اول که محیط کره نار (اثیر) است. \* مَسَاس: لمس کردن. \* اثیر: کره نار که بالای کره هواست.
۹۸۲. چراغ‌واره: قنذیل، چراغ‌دان. \* تیر: تیره، تاریک (ل.ن).
۹۸۳. شُموع: ج شمع. \* عکس: پرتو؛ غیاث‌الدین به جای «عکس»، «نور» آورده و بدون ذکر دلیل گفته است: آنانکه لفظ عکس نوشته‌اند در راه عکس بلاغت رفته‌اند! ولی از قضا «نورپذیر» ضمن اینکه تفاوتی از لحاظ معنایی با «عکس‌پذیر» ندارد، باعث تکرار «نور» در مصرع دوم می‌شود که مخلّ فصاحت است.
۹۸۴. بدر: جام شراب. \* شفق: شراب. \* پروین: حبابها. \* پنج مه نو: پنج انگشت.
۹۸۵. دریا دل: دارنده دلی به وسعت دریا، بخشنده، دلیر؛ غیاث‌الدین آن را تعمیمه‌ای به نام «می» دانسته: ← ۴۶۸. \* ماهی بچگان: استعاره از انگشتها.
۹۸۶. گاؤرسه: هر چیز ریزه و باریک که در خردی مشابه گاؤرس (ارزن) باشد (ل.ن)؛ نام بیماری است که به سبب آن از چشم صاحب همون (همان) مرض، قطرات اشک جاری باشند و در حالت شدت، صاحب این مرض خون انداخته می‌میرد (ش)، معنی اخیر در لغت‌نامه دیده نشد؛ در اینجا استعاره از قطرات شراب است.
۹۸۷. شمع لگن چارم: مراد خورشید است که در آسمان چهارم است.
۹۸۹. گل: استعاره از شراب است که عقل را زایل می‌کند.
۹۹۰. معمّایی است به نام جام.
۹۹۱. غنچه، نسرين و لاله به ترتیب استعاره از دهان، دندان و جام شراب است. \* برگ چنار: ← ۶۹۷.
۹۹۲. باری: القصّه. \* بار: اجازه، رخصت؛ بار به زبان سانسکریت به معنی آب است و با آب تناسب دارد (ک).
۹۹۴. بینایی: چشم (ل.ن).
۹۹۸. به جای «نشود» در دیگر نسخه‌ها «نشوی» و «نشوم» آمده، ولی چون ضبط آن نسخه‌ها نیز با یکدیگر متفاوت است و نسخه «پا» دستکاری شده، ضبط «مل»، «ک» و «ش» را برگزیدیم که معنی روشن‌تری نیز دارد.
۹۹۹. روز استعاره از چهره و شب استعاره از خط است.

۱۰۰۳. اقرار: اینجا به معنی عهد و پیمان تواند بود (ل.ن).
۱۰۰۴. ماه استعاره از کاغذ و زنجیر استعاره از کلمات است.
۱۰۰۵. ظاهراً علت اینکه پرگار را پابسته خوانده، این است که پایه پرگار هنگام ترسیم دایره ثابت است، نظیر «پا بر جا خواندن پرگار» در این شعر حافظ (دیوان، ص ۴۱۴):  
دل چو پرگار به هر سو دورانی می‌کرد  
واندر آن دایره سرگشته پابرجا بود
۱۰۰۶. مالک: نام فرشته‌ای که خازن دوزخ است. \* شربت: آشامیدنی (ل.ن)؛ به اصطلاح اطباء مقداری دوی خشک یا تر که در یک بار خورده شود (غیاث‌اللغات)؛ در معنی اخیر با «تب» متناسب است. \* نار: آتش؛ به معنی انار هم ایهام دارد چرا که شربت انار جزو شربت‌های خنک است (ل.ن) و برای درمان تب مفید می‌باشد.
۱۰۰۷. عقیق: استعاره از اشک خونین است.
۱۰۰۹. ماه: کماج و فلکه و بادریسه خیمه (ل.ن)، معمول سلاطین است که بر کلس (قبه) خیمه‌های کلان، شکل ماه از طلا ساخته، نصب کنند (ک).
۱۰۱۰. تمکین: اینجا به معنی اطاعت و فرمانبرداری است. \* دیوان: وزارتخانه؛ به معنی جمع دیو با سلیمان متناسب است. \* عون: یاری؛ به معنی خادم هم آمده است (ل.ن).
۱۰۱۱. شب به روز آوردن: تمام کردن شب؛ نیز می‌توان شب را استعاره از جوهر و روز را استعاره از کاغذ دانست. \* ماه سر کلک: غیاث‌الدین برای این تشبیه سه وجه گفته است:  
۱ - سیاهی نوک کلک و سیاهی ماه هنگام خسوف. ۲ - هلالی شکل بودن سر کلک. ۳ - سرعت ماه و کلک.
۱۰۱۲. ثابت و سیار: ایستاده و جنبان، مراد ستاره و سیاره است. \* فاعل «برافروزد» (خدا) در فعل مقدر است؛ غیاث‌الدین و قیس، «برافروزد» را فعل لازم تلقی کرده‌اند.
۱۰۱۳. جبار: قاهر، از نامهای خدای تعالی.
۱۰۱۴. لیاچه: نوعی است از قبا.
۱۰۱۷. پری زده: جن زده. \* مجمر: استعاره از خورشید است. \* راجع به ارتباط پری زده و مجمر به یادداشت بیت ۴۳۹ مراجعه شود.
۱۰۱۸. سایه دار: جن زده، مجنون (ل.ن). \* معمول است که چون بر کسی آسیب پری باشد پیش او نغمه‌سراییی کنند، چون پری بر سرش حاضر گردد، نجات او سؤال کنند (ک).
۱۰۱۹. مار سپید و مهره: ← ۱۳۱. \* عمود: گرز. \* شاخ گوزن: کنایه است از هلال (ل.ن).
۱۰۲۰. آهوی شیربیشه: منظور خورشید است که برج اسد (شیر) خانه اوست. \* دم‌گرگ: ← ۱۳۳.

۱۰۲۵. شاخ زعفران: استعاره از اشک خونین است؛ به جای زعفران در «ک» و «ش» «ارغوان» آمده که برای افاده رنگ سرخ مشهورتر است، ولی همین معنی از زعفران نیز استفاده می‌شود؛ فردوسی گوید (لغت‌نامه، ذیل زعفران):

زمین سر به سر کشته و خسته شد و یا لاله و زعفران رسته شد  
یادداشت بیت ۴۵۳ نیز دیده شود.

۱۰۲۶. ستاره، شفق و پروین به ترتیب استعاره از چشم، اشک خونین و دندانهاست.  
۱۰۳۰. عنوان این مطلع دقیق نیست و علاوه بر شمشیر درباره دست ممدوح، قلم و... نیز به طریق تعمیمه سخن گفته است. \* بحر و نهنگ به ترتیب استعاره از دست ممدوح و شمشیر است.

۱۰۳۲. ماهی، استعاره از قلم است. \* راجع به سبز (زمرّدین) بودن شمشیر: ← ۱۶۷. \* دو زبان: قلم را به جهت شکافی (فاقی) که در سر آن هست دو زبان خوانده.

۱۰۳۳. روان: اینجا به معنی جان است؛ به معنی جاری هم ایهام دارد.

۱۰۳۴. اذْفَر: پُر بو، خالص. \* قمر استعاره از کاغذ و مشک استعاره از سیاهی کلمات است.

۱۰۳۵. سه شاخ استعاره از سه انگشت و محیط (اقیانوس) استعاره از دست ممدوح است.

۱۰۳۸. سَبَاعَر: به معنی پهلوان که بس شجاع بود (ک)؛ نام پهلوان عالی‌شأن و بعضی نام پادشاه هم نوشته‌اند (ش)، نام پهلوان (غیاث‌اللغات)؛ این کلمه در دیگر فرهنگهایی که در دسترس بود، دیده نشد.

۱۰۴۰ و ۱۰۴۱. آبی: ← ۴۱۲؛ آبی باغ امر: مراد شیطان است؛ این دو بیت اشاره دارد به داستان حضرت سلیمان (ع) که روزی به دیدن اسبان مشغول شد و وقت نماز عصر از دست برفت و به دعای آن حضرت، فرشتگان خورشید را برگرداندند. به این داستان در قرآن کریم (سوره ص، آیات ۳۱ تا ۳۳) اشاره شده است: «إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصُّفُنُتُ الْجِيَادُ...» با توجه به مطلب مذکور، کلمه «عصر» به نماز عصر هم ایهام دارد.

۱۰۴۴. برادر اجل: ← ۸۸.

۱۰۴۶. بیوه‌زن پنج شویه: مراد زهره است: ← ۴۲۴. \* پاغنده (باغنده): گلوله پنبه حلاجی کرده (ل.ن)؛ کنایه از هلال سه شبه که در بعض ایام قریب زهره می‌شود (ک).

۱۰۴۷. غوزه: پنبه ناشکفته که در غلاف باشد. \* دل چشم: منظور مردمک چشم است و سپید شدن چشم کنایه از کور شدن است.

۱۰۴۸. کُحلی: سرمه‌ای رنگ، نام جامه‌ای است سیاه که بیشتر زنان ولایت (ایران) پوشند (ل.ن).

۱۰۴۹. دم: اینجا به معنی جرعه است (ل.ن). \* زدن: اینجا به معنی نوشیدن است (ل.ن). \*  
بر یاد کسی (می) نوشیدن: به شادی او باده نوشیدن.
۱۰۵۲. چار زنگاری سپر: چهار آسمان؛ خورشید در آسمان چهارم است.
۱۰۵۳. دم گرگ: ← ۱۳۳. \* خون جگر: استعاره از سرخی سحرگهان است.
۱۰۵۵. ابر استعاره از جوهر (سیاهی حروف) و برف استعاره از کاغذ است.
۱۰۵۶. سیمابه خاکستر: ظاهراً کنایه از مرکب است و ممکن است که در تهیه نوعی از مرکب از سیماب استفاده کرده باشند؛ در لغت‌نامه موادی که در ساختن مرکب به کار می‌رود، ذکر شده است (ذیل مرکب) و سخنی از سیماب نیست ولی در تهیه نوعی از شنگرف - که آن نیز در نویسندگی و نقاشی کاربرد داشته - از سیماب نیز استفاده می‌شده (لغت‌نامه، ذیل شنگرف)؛ در حاشیه قصاید بدر چاچ (چاپ سنگی) «سیمابه»، کنایه از کاغذ و خاکستر کنایه از مداد (مرکب) تلقی شده است و در «ک» و «ش» - بر خلاف همه نسخ خطی - به جای «سیمابه خاکستر»، «هر دم سیه خاکستر» آمده که «خاکستر سیاه» کنایه از جوهر است.
۱۰۵۸. در سردر آمدن: در سر آمدن، از سر به زمین افتادن. \* در پاکشان: به روی زمین کشنده. \* در این بیت از نوک قلم هم به سر آن تعبیر شده و هم به پای آن. به یادداشت بیت ۸۷ مراجعه شود. \* معجز در پاکشیدن: ← ۸۱۱.
۱۰۶۰. پنج دریا: دست ممدوح است به اعتبار پنج انگشت.
۱۰۶۱. مراد از آهن، قلم‌تراش یا چاقوست که به وسیله آن برای قلم، نوک (زبان) حاصل می‌شود و منظور از زر، پوشش زرین قلم است، نقره نیز استعاره از کاغذ است.
۱۰۶۲. هندو، سیماب و زر به ترتیب استعاره از مردمک چشم، اشک و چهره زرد است.
۱۰۶۶. خون و شیر استعاره از لب و دندان است؛ در بعضی نسخه‌ها «خون بسته» (خون منعقد شده) آمده است که آن هم پذیرفتنی است، در فرهنگ مترادفات (ص ۳۵۲) نیز «خون بسته» جزو تشبیهات «لب» ذکر شده است. \* قیر و سایه استعاره از زلف است.
۱۰۶۸. سرزیر: سرازیر، سرنگون. \* شب و اختر به ترتیب استعاره از زلف و دانه‌های اشک است.
۱۰۷۲. نقره خام: سیم خالص. \* زر پخته: زر گداز یافته، زر خالص.
۱۰۷۴. الامر لک: فرمان تو راست.
۱۰۷۵. سرزیر دریای عرب: منظور «می» است؛ از دریا، معادل آن در زبان عربی، یعنی «یم» را



- اراده کرده و یم اگر سرنگون شود «می» به دست می آید؛ بیت ۴۶۸ نیز دیده شود. \* کشتی زَرین: ← ۷۲۲. \* پنج ماهی: استعاره از پنج انگشت.
۱۰۷۶. منظور از گاو و مرغ و ماهی، صراحی‌هایی به شکل حیوانات مزبور است و در اینجا ترتیب کلان به خرد رعایت شده. \* گاو: صراحی و ظرفی را گویند که به صورت گاو سازند (ل.ن.). \* ماهی: کنایه از پیاله کوچک مستطیل که به شکل ماهی یا کشتی سازند (ک)، جام به شکل هلال و ماهی (فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، ذیل ماهی).
۱۰۷۷. قطر محور: خط محور. \* یعنی: خط کهکشانی به منزله قوسی از طاق درگاه توست و خط محور به منزله جیب آن است؛ با بیت ۹۷۱ مقایسه شود.
۱۰۷۸. کدخدا: شوهر، داماد (ل.ن.). \* مطرب سه پرده: منظور زهره است و چون در فلک سوم واقع است آن را سه پرده خوانده؛ راجع به پنج شویه بودن زهره: ← ۴۲۴. \* یکی از شارحان قصاید بدر چاچ به نام دوست محمد این بیت را به چند صورت معنی کرده است، اگرچه قیس که این معانی را نقل نموده، همه را رکیک دانسته است اما این وجه مناسب به نظر می‌رسد: اگر عدل تو روا داشتی که این چهار مادر (امهات اربعه) شوهر کنند، این مطربه فلک را پنج شوهر نیامدندی بلکه چهار شوهر، آن چهار مادر را شدند و یک، این مطربه را بودی.
۱۰۸۱. گل سوری: نوعی از گل سرخ و خوشبو. \* مفرش: فرش.
۱۰۸۴. کش: آغوش، سینه. \* هندوبچه استعاره از مردمک چشم است.
۱۰۸۵. پَر: قُده، منظور پری است که بر بن تیر تعبیه کنند تسریع حرکت را (ل.ن.). \* در شدن: داخل شدن، وارد گردیدن.
۱۰۸۶. این بیت اگرچه در اکثر نسخ خطی هست ولی با ابیات قبل و بعد چندان تناسبی ندارد، ضمن آنکه کلمه «زندانه» به جز در این بیت - که دوبار تکرار شده - در جای دیگر این دیوان نیامده است.
۱۰۸۷. عقرب شبرنگ: استعاره از زلف است؛ به اصطلاحات نجومی عقرب، ماه و منزل هم توجه داشته است؛ «قمر در عقرب»، هنگامی است که ماه در منازل زبانا، اکلیل، قلب و شوله که از اجزای صورت عقربند، سیر می‌کند (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۶۰۰).
۱۰۸۹. در کشیدن: نوشیدن.
۱۰۹۳. ماه: اینجا به معنی ماهچه رایت است (ل.ن.). \* منجوق: اینجا به معنی چتر و علم است. \* گُمات: جِ گُمی، دلاوران، سپاهیان (ل.ن)؛ به جای این کلمه در نسخه‌ها، کلمات

دیگری آمده که ظاهراً مصحّف «کمات» یا کلمه‌ای شبیه به آن می‌باشند، البتّه «کمات» جز همین مورد، در دیوان بدر به کار نرفته است و در لغت‌نامه به جای «کماتش»، «کمانش» آمده است. \* آینه بستن: نصب کردن آینه در جایی؛ در لغت‌نامه این بیت (ذیل آینه، به معنی قطعات آهن که مبارزان بر تن کنند) آمده است ولی حاجتی به در نظر گرفتن این معنی خاص نیست، اگرچه در جای دیگر از هلال ماه به «آینه‌ای از زره کاهکشان» تعبیر کرده است: ← ۴۰۷.

۱۰۹۴. سبز کبوتر: کبوتر سبز نسبت به الوان دیگر قوی و دیرپرواز و هوشیار باشد (ک). \* مرعش: ← ۶۲۴. \* غیاث‌الدین حرف «از» را در اینجا «جنسیه» دانسته است، یعنی: کبوتر سبزی که از جنس کبوتران مرعش است.

۱۰۹۵. رَش: واحد مسافت و آن برابر است با فاصله هر دو دست چون از هم باز کنند (ل.ن).  
۱۰۹۶. راست آمدن: استقامت یافتن، قامت افراشتن. \* قلم زدن: قلم کردن، قطع کردن. \* تَش: مخفّف تیشه، تیشه بزرگ (ل.ن).

۱۰۹۷. اعمش: آنکه ضعف باصره با ریزش آب از چشم دارد. \* کثرت اختلاف نسخ و پیچیدگی بیت، دسترسی به ضبط صحیح را توأم با حدس و گمان کرده است. حاصل معنی که غیاث‌الدین گفته از این قرار است: تا وقتی که دیده فرد مبتلا به اعمش، تفاوت قرار گرفتن در معرض آفتاب و قرار گرفتن در تاریکی شب را احساس می‌کند و این همیشه خواهد بود چرا که اعمش از نگرستن به آفتاب آزار می‌یابد، البتّه در شروح به جای «در وقت»، «تا وقت» آمده است که در آن صورت بیت شریطه محسوب می‌شود و اگرچه این ضبط با سیاق کلام سازگارتر است ولی در هیچ نسخه خطّی دیده نمی‌شود. بعضی قرائن دلالت بر آن دارد که ممکن است نسخه بدل «تقارب» به جای «تفاوت» و «تیر» به جای «تیره» مناسب‌تر باشد چرا که تصحیف کلمه متداولی مانند تفاوت به تقارب بعید به نظر می‌رسد، ولی امکان تصحیف تقارب به تفاوت بیشتر است؛ همچنین قرآن، حداقل بین دو کوکب صورت می‌گیرد، (: ← ۱۵۳) ولی اینجا فقط خور (خورشید) دیده می‌شود و اگر نسخه بدل «تیر» (= عطارد) را به جای «تیره» بپذیریم، این اشکال رفع می‌شود؛ به نزدیکی (تقارب) تیر (عطارد) با خورشید در ابیات دیگری هم اشاره شده است: ← ۱۴۰۲، ۱۴۴۶، ۱۴۸۴.

۱۰۹۸. فَش: آنچه از سر دستار به مقدار یک وجب به طریق طره و علاقه گذارند (ل.ن).  
۱۰۹۹. خَسف: گرفتن ماه. \* کَش: نام شهری است از ماوراءالنهر نزدیک به نخشب، گویند

- حکیم بن عطا که به مقنع شهرت دارد، مدت دو ماه هر شب ماهی از چاه سیام که در نواحی آن شهر است، بیرون می‌آورد.
۱۱۰۳. صَبُوح: پگاه، صبح زود (ل.ن)؛ به معنی شرابی که در بامداد خورند هم ایهام دارد.
۱۱۰۷. بَلَعَم: بلعم بن باعور، نام مرد زاهدی که مستجاب‌الدعوه بود و به اغوای زن بر موسی (ع) و قوم او دعا کرد که در تیه سرگردان شوند و سپس موسی (ع) دعا کرد تا ایمان از او سلب شد. \* کلیم: کلیم الله، لقب حضرت موسی (ع). \* غیاث‌الدین، گلیم، کلیم و بلعم را به ترتیب کنایه از «عشق»، «مرشد کامل» و «نفس و دل» دانسته است.
۱۱۰۸. قُصُور: ج قصر (ل.ن)، به معنی عیب و نقصان و ایهام است به قصرها (ک). \* آستین مریم: در اخبار است که مریم بارگرفت به عیسی در آن ساعت که جبریل در بادبان (سراسنتین) وی دمید (قصص قرآن، ص ۲۲۸).
۱۱۰۹. سوزن عیسی: ← ۷۴۸. \* طویله: رشته، رسی که پای چارپای بدان بندند (ل.ن)؛ در اینجا از طویله شتران، قطار شتران مقصود است (ک). \* سَم: سوراخ سوزن (ل.ن)؛ اشاره است به آیه شریفه: «لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (اعراف، آیه ۴۰).
۱۱۱۲. زین زرین ...: مراد خورشید است که در فلک چهارم است. \* غیاث‌الدین، ادهم را کنایه از دل دانسته است!
۱۱۱۳. نیل کشیدن: داغ برنهادن (ل.ن)؛ نیل کشیدن بر چیزی: آن را نیست و نابود گرفتن (ل.ن)، ترک کردن آن چیز (ک)؛ ظاهراً غیاث‌الدین با توجه به این است که بعد از نیل کلمه رَد (نیل رَد) آمده است.
۱۱۱۵. در هم کشیدن: جمع کردن (ل.ن) یا نظیر «در هم پیوستن» به معنی ترتیب دادن است (ل.ن).
۱۱۱۶. صَمصام: شمشیر بران.
۱۱۱۷. مهرآور: دوستی ورزنده، ابراز محبت‌کننده (ل.ن).
۱۱۱۸. چتر مروارید: ظاهراً به معنی چتر مرواریدنشان و کنایه از آسمان است به اعتبار کواکب. \* معمول است هر جا که مرغان آواز می‌کنند، باز برای شکار آنها به پرواز می‌آید (ک). \* ضمیر «ش» در آرامش زائد است: ← ۴۷۱؛ غیاث‌الدین «ش» را در اینجا «شین مصدر» دانسته که به ضرورت ماقبل آن مفتوح آمده است!
۱۱۱۹. در این بیت تعقید لفظی هست: سخنان صادقانه‌ای که ماه در اولین ملاقات با صبح صادق در میان نهاد؛ نخستین پیغامش این بود... \* ابیات بعد، سخن ماه است به صبح صادق.

۱۱۲۰. شاهنشاه زرین چتر مشرق: استعاره از خورشید است و به محمد تغلق هم ایهام دارد، زیرا که هندوستان از اکثر بلاد اسلام به سوی مشرق واقع است (ک). \* لباس آل عباسی: استعاره از شب است چرا که خلفای عباسی لباس سیاه بر تن می‌کردند (سیاه جامگان)؛ به خلعتی که خلیفه عباسی برای محمد تغلق فرستاده نیز ایهام دارد.

۱۱۲۱. اکرام کردن: احترام کردن، گرامی داشتن.

۱۱۲۲. اقطاع: بخشیدن کسی را پاره‌ای از زمین خراج، ملک یا قطعه زمین مذکور که کسی را دهند (ل.ن)؛ در اینجا معنی اخیر مراد است؛ غیاث‌الدین این کلمه را اقطاع (به فتح اول) و به معنی پاره‌های زمین نوشته ولی اقطاع، جمع قطع و قطع است که هیچکدام در لغت‌نامه به معنی پاره زمین نیامده است.

۱۱۲۴. صاحب: وزیر.

۱۱۲۶. اقلام: ج قلم.

۱۱۲۷. تحریرات: مکتوبات. \* ارقام: نوشتن. \* و چنانچه «ارقام» خوانده شود به معنی جمع رقم، خط‌ها و نوشته‌ها خواهد بود.

۱۱۲۸. عشر: یک دهم؛ ربع عشر: یک چهلم.

۱۱۳۰. رستم‌کمان، لقب (صفت مقدم) جمشید... و آرش تیر، لقب بهرام واقع گشته (ک)؛ ضبط «مل» که به جای جمشید، «جم جیش» آورده از لحاظ معنی کم تکلف‌تر و از لحاظ تقارن صفات مناسب‌تر است. \* تیغ چوبین: ← ۷۷۲.

۱۱۳۱. برهنه بودن ایمان: ← ۸۰۷. \* برهنه پا و سر: بی‌کفش و کلاه (ل.ن)؛ برهنه سر: کنایه از تذلل به هنگام عبادت (ل.ن). \* اسلام: گردن نهادن، به صلح در آمدن (ل.ن).

۱۱۳۲. پویان: دوان، دونده. \* نقره خام استعاره از چهره است.

۱۱۳۳. نسخه بدل «شکر» به جای «ذکر» به دلیل جناسی که با «شکر» دارد، مناسب‌تر است.

۱۱۳۵. نثارافشان: آن که زر و سیم و جز آن بر سر یا پای کسی می‌افشاند. \* اعلام: علمها، رایتها.

۱۱۳۷. پس افتادن: غش کردن، افتادن به پشت.

۱۱۳۸. قطره آب: ← ۹۲. \* ناکام: ناچار، بالضرور (ل.ن).

۱۱۳۹. تشبیه: مانندگی کردن، مانند شدن (ل.ن)، اینجا در معنی مانند کردن به کار رفته است (م). غیاث‌الدین گفته است که «تشبیه» مصدر لازم است و در این بیت به اقتضای مقام، به مصدر متعدی احتیاج است و به همین جهت، به جای آن «مشبیه» آورده است ولی ظاهراً

نیازی به این تغییر نیست و تشبّه را نیز می‌توان در اینجا مصدری در معنی مفعولی به حساب آورد، نظیر «تولا» در بیت ۱۹۶۴؛ البتّه «مشبّه» یک بار دیگر نیز در بخش افزوده‌ها آمده است: (← ۲۵۴۴) ولی چون آن بیت فقط در کاشف‌الاسرار آمده بعید نیست که غیاث‌الدین در آن تصرّفی کرده باشد. \* چتر سیاه: در اکثر نسخ چتر سفید آمده است؛ غیاث‌الدین نسخه چتر سیاه را تکلف‌آمیز دانسته ولی ما همان ضبط اقدم نسخ را اگرچه در اقلیت است، ترجیح دادیم. به سیاه بودن چتر ممدوح در شعر بدر بارها اشاره شده است: (← فهرست لغات و تعبیرات)، همچنین تشبیه کردن چتر سیاه به خورشید یا بالعکس از باب مبالغه تواند بود و در بیت ۲۱۲۱ نیز همین تشبیه آمده است. \* ضمیر «ش» در این بیت زائد است: ← ۴۷۱. \* این بیت حسن تعلیلی است برای سرخی مریخ که آن را نشانه شرم مریخ از تشبیه نابه‌جای خورشید به چتر سیاه ممدوح دانسته است.

۱۱۴۰. همه نسخه خطی به جای «آید»، «آمد» ثبت کرده‌اند ولی چون در مصرع دوم فعل «الهام کند» مضارع است، قابل توجیه به نظر نمی‌رسد؛ غیاث‌الدین نیز این نسخه را خطا خوانده است.

۱۱۴۱. پردلی: شجاعت.

۱۱۴۲. آجرام: جِ جِرم، اجرام فلکی، ستارگان.

۱۱۴۴. آتشین شیر: مراد برج اسد است که برجی است آتشی (ک). \* پلنگ‌اندام: ← ۷۵۸. \* درست: اشرفی. \* قلب: در اینجا منظور قلب اسد است: ← ۴۰۳. \* خام: جامه چرمین.

۱۱۴۵. شق کردن: شکافتن (ل.ن)؛ شق کرده: شکافته.

۱۱۴۶. سخن شیرین: شیرین سخن (ل.ن)؛ سعدی نیز گفته است (لغت‌نامه، ذیل سخن شیرین):

از تُرُشرویّ دشمن در جواب تلخ دوست

کم نگردهد سوزش طبع سخن شیرین من

ساختمان این صفت قابل مقایسه است با ترکیب «طوطی شکرین منقار» در بیت ۱۵۰۵.

۱۱۴۸. عُماری: محمل، هودج. \* اطلس: جامه ابریشمی بدون نقش. \* عماری زرانوده استعاره از خورشید و اطلس استعاره از ابر است.

۱۱۴۹. کافر: اینجا به معنی کشاورز است (ل.ن) و به معنی مشهور (ناسپاس) هم ایهام دارد. \* قیس، رب پرستی کافر (کشاورز) را کنایه از توکل او به خدا دانسته است؛ در مثلهای دزفولی هم آمده است: زراعت با نیت صاحبش آب می‌خورد (اگر نیت کشاورز خیر باشد،

محصولش پر بار خواهد بود)، در بعضی نسخه‌ها «بت پرستی» آمده اما قید «با چندین سیه‌روی» مانع از پذیرش آن است، چرا که اگر دیوی سیه‌رو به یک بت پرست انعام کند، جای تعجب نخواهد بود.

۱۱۵۰. فتح‌الباب: کنایه از نظر دو کوب که خانه‌هایشان با یکدیگر مقابل باشد ... و هرگه چنین شود باران بیارد (ل.ن)؛ باران سخت (ل.ن)؛ معنی لغوی آن (گشودن در) نیز در محل ایهام است.

۱۱۵۱. زور آوردن: تعدی کردن، هجوم آوردن (ل.ن).

۱۱۵۲. رباب به معنی ایرهم آمده است (ل.ن).

۱۱۵۴. عین: وقت (ش)! چنین معنی در فرهنگ‌هایی که در دسترس بود ملاحظه نشد. \* هفت‌اندام: چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا (ل.ن)؛ مراد از هفت اندام تمام بدن است (ک).

۱۱۵۵. تکرار بیت ۱۱۴۱ است.

۱۱۵۶. آتشین شیر پلنگ‌اندام: ← ۱۱۴۴. \* مصرع دوم اشاره است به اینکه اوج بهرام (مریخ) در برج اسد است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۷۲۸).

۱۱۵۷. دم‌گرگ: ← ۱۳۳. \* سمور: جانوری است از قسم روباه که پوستش سرخ مایل به سیاهی و تیرگی باشد اینجا کنایه از تاریکی شب است. \* سگان: عبارت از کلب اکبر و کلب اصغر است که این هر دو شکل بر فلک، قریب برج اسدند، از جمله پانزده اشکال جنوبی (ک).

۱۱۵۸. چو زر پخته ... تکرار مصرع دوم بیت ۱۱۴۴ است.

۱۱۵۹. گویا: مخفف گویا به معنی ظاهراً و غالباً (ل.ن). \* درساره: مرکب از در + ساره (پرده)؛ پرده؛ درگاه، سردر. \* ضیرغام: شیر. \* معمول بعضی از پادشاهان هند چنین بوده و حالا هم هست که بر دروازه‌های<sup>۱</sup> عمارات و خیمه برای اظهار شوکت خود شکل شیراز زر می‌نگارند (ک).

۱۱۶۲. آتش‌یا: مجازاً به معنی تندرو (ل.ن). \* آهن‌خای: کنایه از اسب سرشخ پرزور باشد (ل.ن). \* کام: در اینجا منظور «کام لگام» است که در لغت‌نامه به معنی «دهنه و آن جزء از لگام که بر خورد می‌کند کام را» آمده است؛ غیاث‌الدین گام خوانده و گفته است: چون گام حلقه ندارد، پس منظور از حلقه گام دایره‌ای است که از خم دادن خط مسافت حاصل می‌شود!

۱. در کشف الاسرار به جای «درساره»، «دروازه» آمده است.

۱۱۶۳. دو ماهه رفت ...: ← ۶۴۸. \* چار مه: ← ۶۴۹. \* اختلاط جم (جمشید) با سلیمان(ع) در متون گذشته فراوان دیده می شود.
۱۱۶۴. آیین: استعاره از کاغذ است. \* قُلا: اسبی که رنگش مایل باشد به زردی، مثل رنگ بادام و از موی یال تا دم خطی سیاه به عرض دو انگشت بر پشت او باشد و این لفظ ترکی است (ک)؛ همین معنی در غیث اللغات در مدخل قلا (به ضم قاف بدون همزه) و در لغت نامه در مدخل «قُل» آمده است! همچنین در غیث اللغات در مدخل قَلائی (به فتح قاف) آمده است: نوعی از اسب مگر در کتابی معتبر یافته نشده ظاهراً همان است که در بیان لفظ «قله» گذشت؛ همین معنی در همین مدخل در لغت نامه به نقل از غیث اللغات نیز آمده است و در مدخل «قله» (به ضم قاف و تخفیف لام) همان معنی «قُلا» را نوشته است!
۱۱۶۵. سه رومی روی: استعاره از سه انگشت. \* شام: استعاره از مرکب.
۱۱۶۷. بند: فاصله میان دو عضو؛ در اینجا به معنی گره نی (کلک) است، بند برداشتن در لغت نامه به معنی «از بند رها کردن» آمده ولی در اینجا نظیر «بند از بند جدا کردن» به معنی بریدن و جدا کردن مفصل هاست.
۱۱۷۰. بحر: استعاره از ممدوح است. \* به جای «تشنه» در اکثر نسخ «بسته» هم آمده است ولی متن بر آن ترجیح دارد: آب تشنه تعبیری است پارادکسی که مفهوم «تشنه خون دشمنان بودن» را نیز در خود دارد؛ فردوسی گوید (لغت نامه، ذیل تشنه):
- به چنگ اندرش آبگون دشنه بود  
به خون پری چهرگان تشنه بود
۱۱۷۱. زبان بندی: افسونگری (ل.ن)؛ زبان جان دشمنان را بستن کنایه از کشتن آنهاست. \* مینا (شیشه سبز رنگ): راجع به توصیف کردن شمشیر به سبز بودن: ← ۱۶۷. \* جوهر (جوهر): پرند، تالو شمشیر. \* لعل: استعاره از خون است. \* مینا به معنی ساغر و جوهر به معنی شراب هم آمده است (ل.ن) و قیس با توجه به این معانی گفته است: جام شراب، زبان میخوار را هنگام نوشیدن می، بند می کند.
۱۱۷۲. دریا: استعاره از دست ممدوح. \* روان: اینجا به معنی جان است و به معنی جاری ایهام دارد.
۱۱۷۴. طاس پرچم: قبه ای که پرچم علم بر آن نصب می شود (ل.ن).
۱۱۷۶. اعراب: بیان کردن حرکات اواخر کلمات عرب (ل.ن)، مجازاً همه حرکات حروف را گویند (ک).
۱۱۷۷. زیج: کتابی باشد که منجمان احوال و حرکات افلاک و کواکب را از آن معلوم کنند

(ل.ن). \* منسوخ: باطل شده. \* احکام: فرمانها. \* کتاب زیج شاهی: ایهام دارد به زیج شاه که نام کتابی است که در زمان یزدگرد سوم تألیف شده و از پهلوی به عربی ترجمه گردیده (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۵۶)، یا اینکه زیج ملکشاهی مورد توجه او باشد و آن زیجی است که ظاهراً خیام در آن شرکت داشته و به نام ملکشاه سلجوقی خوانده شده است (ل.ن)؛ بیت ۱۴۸۲ نیز دیده شود. \* کلمه احکام نیز به معنی «علم احکام نجوم» ایهام دارد.

۱۱۷۸. بَهَق: خالها و نقطه‌های سیاه روی بدن، لک و پیس (ل.ن). \* وَهَق: کمند.

۱۱۷۹. فُستَق: معرَب پسته.

۱۱۸۰. درست گشتن: ثابت شدن. \* پروین و شفق به ترتیب استعاره از دندانها و دهان (لبها) است.

۱۱۸۱. زیق: جیوه \* زر و زیق به ترتیب استعاره از چهره زرد و اشک است.

۱۱۸۲. شکر، یخچه و فندق به ترتیب استعاره از بوسه، دندان و سرانگشت است.

۱۱۸۴. عَسَق: تاریکی شب؛ استعاره از خط معشوق است.

۱۱۸۵. مُطلق: اینجا به معنی مسلّم و بلامعارض است و به معنی «آزاد و رها شده» با «مقید» ایهام تناسب دارد؛ ضمن اینکه مطلق و مقید از اصطلاحات علم اصول هم هستند (ل.ن).

۱۱۸۸. ستام: ساخت و یراق زین اسب؛ مرصع بودن ستام با توجه به وجود ستارگان است.

۱۱۹۱. سفیدآینه: استعاره از خورشید است. \* نمودن، آشکار شدن، اینجا در معنی لازم

است؛ در بعضی نسخ به جای «سفید»، «سفیده» آمده، در آن صورت «نمود» فعل متعدی و مفعول آن «آینه» است. \* جوسق: قصر، کوشک. \* سمنبران: استعاره است از ستارگان؛

بیت به پدیده احتراق کواکب اشاره دارد.

۱۱۹۲. عَقَعَق: مرغی است ابلق از نوع غراب، زاغ دو رنگ (ل.ن).

۱۱۹۳. دَرَق: سپر.

۱۱۹۴. پنج شاخه دریا: کنایه است از دست ممدوح به اعتبار پنج انگشت.

۱۱۹۶. «را» در این بیت نشانه فک اضافه است: ... روی هفت طبق خود را... .

۱۱۹۹. دو ماهه ...: شخصیت جمشید با سلیمان (ع) خلط شده است: ← ۶۴۸. \* مُخْبِر

أصدق: خیردهنده راستگوتر؛ کنایه از جبرئیل (ع).

۱۲۰۰. چار ماهه: ← ۶۴۹.

۱۲۰۱. مذگر: پند دهنده، واعظ. \* دَق: معرَب دَک به معنی گدایی (ل.ن).



۱۲۰۲. چندانی: آن اندازه. \* أُلُوف: ج ألف، هزاران. \* مُنَطَّق: به سخن درآورده شده (ک)؛ در لغت‌نامه با استناد به این بیت از ناصر خسرو:
- بی شرح و بیان او خرد را مبهم نشود هگرز مُنَطَّق  
آمده است: «ظاهراً به معنی روشن و آشکار و واضح است»؛ ولی در همین شاهد نیز چون مبهم به معنی گنگ هم آمده، مُنَطَّق به معنی «به سخن درآورده شده» تواند بود.
۱۲۰۳. عین ثور: ستاره‌ای است که آن را «مجازاً» دبران نیز گویند. اگر کسی به وقت طلوع، آن را ببیند کور شود و آن ستاره، برج ثور را به جای چشم واقع شده است (ل.ن). \* ثور: شکوفه. \* حدیقه: باغ. \* حَدَق: ج حدقه، سیاهی دیده‌ها (ل.ن).
۱۲۰۴. أعادی: ج اعدا، جمع الجمع عدو.
۱۲۰۵. سر خم کردن: سرکشیدن، سرکشی کردن (م)، سرگردانی کردن و انکار نمودن (ش). \* حلق گرفته: کسی که گلوی او (را) فشرده باشند (ک)؛ نای حلق گرفته: نبی که آواز از آن بر نیاید (م)؛ غیاث‌الدین «نای» را به معنی گلو دانسته، ولی در آن صورت «حلق» زائد است. \* خَلَق: کهنه، از بین رفته (ل.ن)؛ اینجا مجازاً به معنی خوار و ذلیل (ک).
۱۲۰۶. صِفر، علامت برج حمل (معادل فروردین) است. \* نَقْطَةُ زَرِّین: استعاره از خورشید. \* الف، علامت برج ثور (معادل اردیبهشت) است. \* عین: منظور عین ثور است: ← ۱۲۰۳. \* دال: مراد دبران (از منازل ماه) است که مرکب است از پنج ستاره به شکل حرف «د» و چون عین‌الثور در کناره لب زیرین شکل دال واقع است، شاعر آن را گوشه دال خوانده یا اینکه عین به معنی خورشید باشد و مراد از گوشه دال، حرف «ل» باشد که در حساب جُمَّل برابر عدد سی است و در این صورت مصرع دوم به اقامت سی روزه خورشید در برج ثور اشاره دارد (ک)؛ غیاث‌الدین معانی دیگری نیز نوشته، اما معنی اول را بهتر دانسته و بقیه را «طبع آزمایی» خوانده است!
۱۲۰۷. تَلال: ج تل، توده ریگ، پشته. \* گل زرد و نرگس به ترتیب استعاره از خورشید و ستاره است.
۱۲۰۸. زر طلا: زر خالص.
۱۲۰۹. جامع: گردآورنده. \* شیرازه: بخیه مخصوصی که صحاف بر دو طرف کتاب زند (ف.م). \* آل: سرخ، سرخ نیم‌رنگ.
۱۲۱۰. سربال: پیراهن و هرچه پوشند.
۱۲۱۱. زنگی پست: به کوتاه شدن تدریجی شب در فصل بهار اشاره دارد. \* آبله: ← ۱۳۵.

۱۲۱۴. مطلع انوار: ممکن است به مثنوی مطلع‌الانوار امیر خسرو دهلوی توجّه و ایهام داشته باشد.

۱۲۱۵. دو سیه بالش گرد دیده: دو مردمک؛ ظاهراً در گذشته نیز همچون امروز بالش‌ها نقش‌دار بوده است؛ انوری گوید (لغت‌نامه؛ ذیل شیر):

چون تو گردند حاسدانت اگر شیر بالش شود چو شیر عرین  
 \* دیباجه: نوعی از جامه ابریشمین که قباچه سلاطین به آن باشد ... (ل.ن) و به معنی «رخسار» نیز ایهام دارد. \* نقش: تصویر؛ به معنی «جنسی از سرود قوالان که وضع کرده خراسانیان است» هم آمده (ل.ن) که در معنی اخیر با معنی دیگر خیال ( : ۹۷۴) ایهام تناسب می‌سازد.

۱۲۱۶. شمال: چپ، ضدّ یمین.

۱۲۱۷. بی‌سخن: بی‌شک، بی‌چون و چرا (ل.ن). \* نقطهٔ فرد: جوهر فرد: ۳۶۴. \* دالّ: دلالت‌کننده.

۱۲۲۰. محمّد علم: ۱۸۶. \* نوال: عطا، بخشش.

۱۲۲۱. خنجر چوبین: ۷۷۲.

۱۲۲۳. پنج محیط: دست ممدوح را به اعتبار پنج انگشت «پنج محیط» گفته است. \* فطرهٔ آب: ۹۲.

۱۲۲۴. وبال: عذاب، دشواری؛ به اصطلاح نجومی وبال (بودن کوکب در مقابل خانهٔ خود) هم ایهام دارد، چرا که کمان (برج قوس) وبال تیر (عطارد) است. \* یعنی: چون تیر تو در کشتن دشمنت شرکت نکرده است، ماندن در کمان برای او ناگوار است. \* مالندهٔ دشمن: مغلوب‌کنندهٔ دشمن؛ سوزنی نیز گفته است (لغت‌نامه، ذیل دشمن مال):  
 به کفّ راد دهی مال خویش را مالش تراست مال مگر دشمن و تو دشمن مال  
 ۱۲۲۵. زلزال: جنبش.

۱۲۲۷. کرسی: فلک هشتم. \* روح قدسی: جبرئیل (ع). \* یزک: پیش‌قراول، جمع اندکی که در مقدمهٔ لشکر حرکت کنند تا از سپاه خصم باخبر باشند.

۱۲۲۸. حامل: بردارنده؛ به فلک حامل هم ایهام دارد: ۹۷۲. \* ده ماهی و چار هلال به ترتیب استعاره از ده انگشت ممدوح و چهار نعل اسب است.

۱۲۲۹. عظم: استخوان. \* سبوس: نخالهٔ هرچیز را گویند عموماً و پوست گندم و جو آرد کرده را خصوصاً.

۱۲۳۰. شاید به این مطلب هم توجه داشته باشد که تصویر شخص که در تیغ پیدا شود، زشت و ناهنجار است؛ سنایی گوید (حدیقة الحقیقه، ص ۶۹):

یوسفی از فرشته نیکوتر دیورویی نماید از خنجر  
در چاپ سنگی قصاید بدر چاچ «از آب زلال» آمده و ممکن است نسخه بدل «آن» مصحف  
«از» باشد.

۱۲۳۱. بِرّ: بخشش؛ سوره برّ: مجازاً به معنی آیت برّ (ک)؛ با اینکه کلمه «برّ» چندین بار در قرآن ذکر شده، اما هم در کاشف الاسرار و هم در لغت نامه (ذیل برّ) به آیه ۱۷۷ سوره بقره اشاره شده است: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ...». \* آیت فتح: ممکن است منظور آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (فتح، آیه ۱) یا آیه «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ» (صف، آیه ۱۳) باشد. \* دشمن مال بودن: کنایه از بخشندگی است (م). \* دشمن مال: ← ۱۲۲۴.

به کف راد دهی مال خویش را مالش تراست مال مگر دشمن و تو دشمن مال  
۱۲۳۲. ناطقه: سخنگو؛ اینجا مراد قوه ناطقه (نفس ناطقه) است. \* در (با) هفت زبان: بسیار گویا (ک).

۱۲۳۳. کفه: پله ترازو، آنچه از ترازو که در آن چیز وزن کردنی گذارند. \* ترازوی فلک: برج میزان \* نقده: آنچه به نقد تعلق دارد (ک). \* از: اینجا برای مقایسه و نسبت است (دستور زبان فارسی، ص ۹۲).

۱۲۳۴. سرگنبد: آنکه به هندی کلس گویند (ک).<sup>۱</sup>

۱۲۳۵. آل (در مصرع دوم): ← ۱۲۰۹. \* یعنی: چهره سرخ دشمن از شرم این ادعای نابجا - منسوب دانستن خود به آل علی (ع) - سیاه شد.

۱۲۳۶. چارم ایوان: مراد فلک چهارم است که خورشید در آن است. \* آوردن: اینجا به معنی حاصل کردن است؛ حال آوردن: شور و حال پیدا کردن (م)؛ کلمه «حال» به معنی گوی و چوگان و به معنی «دو میل که بر دو طرف میدان بنهند تا گوی از آن بگذرانند» نیز آمده است (ل.ن) که با گوی ایهام تناسب دارد، البته در لغت نامه به نقل از غیاث اللغات آمده است که «به این معنی (گوی و چوگان) در اصل با های هوز است و لفظ فارسی است». اگر هم سخن غیاث الدین درست باشد، حداقل این است که «حال» با «هال» ایهام شنیداری می سازد؛ در جستجویی اندک معلوم شد که حافظ و جامی نیز «حال» را با ایهام مذکور به

۱. کلس: در هندی قبه را گویند که برگنبد معماری و بروج و ... نصب کنند (ل.ن).

- کار برده‌اند، حافظ‌گویید (دیوان، ص ۳۴):  
 ای که بر مه‌کشی از عنبر سارا چوگان مضطرب‌حال مگردان من سرگردان را  
 (دیوان، ص ۵۴۸):  
 گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم  
 گفت آن می‌کشم اندر خم چوگان که می‌پرس  
 و جامی‌گویید (لغت‌نامه، ذیل چوگان):  
 بود گوی سرم را با خم چوگان تو حالی  
 به یک چوگان چه باشد گر به حال گوی پردازی
۱۲۳۷. زخم: ضربه، صدمه، زدن.  
 ۱۲۴۰. ماه (قمر) در فلک اول و تیر (عطارد) در فلک دوم است.  
 ۱۲۴۱. به خود (بخود): به اختیار، بنفسه (ل.ن).  
 ۱۲۴۲. طوف: گرد چیزی گشتن.  
 ۱۲۴۳. زهره پنج شوی: ← ۴۲۴.  
 ۱۲۴۴. ضیغم: شیر درنده. \* عَرین: بیشه. \* غیاث‌الدین مصرع اول این بیت را از تصرف کاتبان خراب دانسته است چرا که «کسره اضافت ضیغم صورت‌پذیر نمی‌شود» ولی این سخن درست نیست؛ ترکیب «غزال ضیغم عرین» معادل «آهوی شیربیشه» است: ← ۱۰۲۰.  
 \* دم‌گرگ: ← ۱۳۳.  
 ۱۲۴۵. بَدرام: سرکش، توسن. \* تیز نظر کردن به کسی: به خشم در او دیدن (ل.ن). \* بهرام، جنگجوی فلک است.  
 ۱۲۴۶. بایع: خریدار. \* عُدوان: دشمنی.  
 ۱۲۴۷. ضیاء: روشنی.  
 ۱۲۴۸. رخت بردن: عزیمت کردن، رفتن.  
 ۱۲۴۹. حَضیض: پستی. \* ذَرُوه (ذُرُوه): قلّه، چکاد.  
 ۱۲۵۱. شسته‌دل: پاک طینت (ل.ن). \* یعنی: بر روی زمین سوای آب هیچ معشوقی صاف دل ندیدم (ک).  
 ۱۲۵۲. ضمیر شین (در رانش) راجع است به شاهد آب که در بیت بالا مذکور شد، مگر در اینجا از آب، آبی مقصود است که در ابر باشد ... حاصل آنکه باد را به جز زیر ران شاهد آب ندیدم (ک).

۱۲۵۳. غیاث‌الدین مصرع دوم را اشاره به این حدیث می‌داند: «حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»، یعنی فراگرفته شده است بهشت به مکروهات نفس و فراگرفته شده است آتش دوزخ به آرزوهای نفس.

۱۲۶۱. کُرَبَتْ: حزن، اندوه. \* حِرْمَان: محروم بودن، بی‌نصیبی.

۱۲۶۲. قطب: ← ۵.

۱۲۶۵. تذکیر: پند دادن.

۱۲۶۷. یعنی: قسم به جانش که من نیز همانند خاقان چین بنده او می‌شوم؛ در «ک» و «ش» به جای «گردم»، «کردم» (به کاف عربی) آمده است؛ غیاث‌الدین بیت را معنی نکرده ولی قیس بیت را دارای تعقید دانسته و اینگونه معنی کرده است: ... آن ممدوح چنین است که من بنده را خاقان چین کرده است!

۱۲۷۰. رای: لقب شاهان هند.

۱۲۷۳. دَم (خون): استعاره از شراب.

۱۲۷۴. پروین، ماه نو و شفق به ترتیب استعاره از دندانها، انگشتان و شراب است.

۱۲۷۵. کف (حباب) از جام برآمدن: پر شدن جام (ک). \* زَرِّین صدف: چیزی به شکل صدف که از طلا ساخته باشند؛ کنایه از آفتاب (ل.ن)؛ پیاله کوچک که بیشتر از زر سازند (ک). \* قَلْبِ یَم: مراد «می» است چرا که اگر «یم» را قلب (بازگونه) کنند «می» حاصل می‌شود؛ بیت ۷۲۲ نیز دیده شود.

۱۲۷۶. نقد روان: سرمایه جان و به معنی پول رایج هم ایهام دارد. \* زَرِ قَلْب: رز (انگور)؛ مجازاً به معنی شراب؛ به زر ناسره هم ایهام دارد. \* قَم: دهان.

۱۲۷۷. قَدَم: دیرینگی، ضد حدوث.

۱۲۷۹. زه: کناره گریبان، آنچه پیرامون جامه دوزند باریکتر از سجاف (ل.ن). \* گوی: اینجا به معنی تکمه و گوی گریبان است. \* ظَلَمَ: ح ظلمت، تاریکی (ل.ن)؛ غیاث‌الدین ظَلَمَ (به فتح ظا) و به معنی تاریکی نوشته است.

۱۲۸۰. قطب سیه پوش: ← ۴۲۵.

۱۲۸۱. همه شب: همه شب، تمام آن شب، این تعبیر در نظم و نثر قرون پنجم تا نهم فراوان دیده می‌شود (کلیله و دمنه، حاشیه ص ۳۵۱)؛ نیز رجوع شود به مفلس کیمیا فروش، ص ۳۱۴، یادداشت مربوط به «همه شب» و «همه روز».

۱۲۸۳. به سم (زهر) آب دادن: آلودن شمشیر و امثال آن است به زهر.

۱۲۸۴. خشک: اینجا به معنی محض، صاف، خالص است (ل.ن). \* بَقَم: چوبی است سرخ که رنگ رزان بدان رنگ کنند (ل.ن)؛ اینجا استعاره از رخساره گلگون یا لب (ک). \* آتش گویا و در خشک به ترتیب استعاره از دهان و دندان است.
۱۲۸۶. نَص: هر کلام صریح که روشن و آشکار باشد. \* جَلِي: آشکار. \* نون و صاد به ترتیب استعاره از ابرو و چشم است و از الحاق این دو حرف، «نص» حاصل می‌شود.
۱۲۸۷. قلب یم: ۱۲۷۵. \* ضبط مصرع دوم در نسخه‌ها متفاوت است. متن مطابق است با «آ» و «مج» و چاپ سنگی قصاید بدر چاچ؛ در حاشیه نسخه اخیر آمده است: زنج تراز طراوت شراب نوشی تا کی چاه را ذلیل خواهد کرد؛ در «ک» و «ش»، «آب جاه» و «قلب نم» (= من) آمده است که معنی آن معقول‌تر به نظر می‌رسد (زنج تو تا کی آبروی جاه من را خواهد برد) ولی تعبیر «قلب نم» در شعر بدر سابقه استعمال ندارد.
۱۲۹۰. قلم زدن: قلم کردن، دوپاره کردن چیزی به یک ضرب، بریدن در عرض چیزی را (ف.م).
۱۲۹۲. عَلم شدن: مشهور گشتن.
۱۲۹۳. راجع به رومی خواندن قلم: ۶۸۱. \* سودایی: مجنون، دیوانه؛ به معنی سیاه‌رنگ هم ایهام دارد؛ مجنون بودن قلم از آن است که مشک را از حبشه به چین - که سرزمینی مشک‌خیز است - می‌برد. \* مشک، چین و حبشه به ترتیب استعاره از مرکب، کاغذ و مرکب‌دان (دوات) است.
۱۲۹۶. جائی‌باش: خانه، سرا (ل.ن). \* صاحب‌فراش: مریض و بیمار بستری (ل.ن). \* کتم‌عدم: جهان نیستی (ل.ن).
۱۲۹۷. هُلک: نیستی، مردن، جز در مورد مردنِ بد به کار نرود (ل.ن). \* دَم: دمه، منفخ، خیکچه که بدان باد دمند آهنگران و ... \* حرف «و» در هر سه مورد «واو ملازمت» است.
۱۲۹۸. صورت حال: چگونگی، مَثَل. \* حایض: زن ناپاک (ل.ن).
۱۲۹۹. آتش موسی (آتش طور): آتشی که بر موسی (ع) تجلی کرد به طور. \* شوره: نوعی از درخت گز که در زمین شور روید (غیاث‌اللغات). \* باغ ارم: بهشتی که شداد ساخت. \* حرف «و» در این بیت و بیت قبل در هر شش مورد «واو استبعاد» است.
۱۳۰۰. تفویض: سپردن و بازگذاشتن کار خود به کسی یا به خدا.
۱۳۰۱. لطیفه: هر چیز نیکو (ل.ن)؛ در اینجا عبارت از خصلت پسندیده که همّت و سخاوت باشد یا اشارت از مهربانی حق تعالی (ک).

۱۳۰۲. نام گرفتن (نام کردن): نامیدن، نام دادن. \* شمس سماء الهدی (خورشید آسمان هدایت) راجع است به رای و ظلّ اله الیّعم (سایه خداوند نعمتها) راجع است به رای (لَفّ و نشر مشوّش).
۱۳۰۳. قید: حبس (ل.ن)؛ در اینجا به معنی مقید و گرفتار است و به اصطلاح دستوری «قید» هم ایهام دارد. \* در بعضی نسخه‌ها به جای «رفعت»، «رفع» آمده است که در آن صورت رفع به معنی دفع کردن و راندن است. این ضبط از لحاظ تناسب آشکارتر رفع (به عنوان اصطلاح نحو) با نصب و جر و ... بهتر است ولی مسندالیه مصرع دوم را باید در تقدیر گرفت.
۱۳۰۴. حساب نیافتن (به حساب نیامدن): به چیزی شمرده نشدن. \* جذر اصم: ← ۲۰۳.
۱۳۰۵. راست شدن: انتظام یافتن، قرار گرفتن، آرام یافتن (ل.ن).
۱۳۰۶. فراش: پیشخدمت، جاروبکش. \* خیم: ج خیمه.
۱۳۰۷. تنگ بستن: استوار ساختن زین اسب با بستن نواری مخصوص. \* فاعل تنگ بستن را می‌توان «صبح» دانست که در بیت قبل آمده؛ تشبیه صبح به خنگ نیز در شعر سستی نمونه فراوان دارد. \* ضبط مصرع اول در نسخه‌ها متفاوت است، متن مطابق «پا» می‌باشد، در این ضبط، به جای مفتعلن در رکن سوم، مفاعلن آمده است (درباره این اختیار شاعری: ← وزن و قافیه شعر فارسی، ص ۱۹) و بعید نیست تصرّفاتی که در دیگر نسخ اعمال شده، به جهت ناآشنایی با این اختیار شاعری باشد. غیاث‌الدین ضمن اشاره به اختلاف نسخ در این مصرع مدّعی شده که بهترین را انتخاب کرده ولی ضبط وی اولاً مستند به نسخ نیست، ثانیاً به دلیل عدم مطابقت فعل و فاعل (خواص، جمع است) قابل قبول نمی‌باشد؛ ضبط «مل» اگرچه تنها در یک نسخه آمده است اما به دلیل تناسب «هبلی» (= هب لی: ← ۶۳۱) با جم (= سلیمان) قابل تأمل است.
۱۳۱۰. دُرّم: اندوهگین، چین بر جبین، رنجور (ل.ن).
۱۳۱۲. بد مهر: نامهربان، ناسازگار. \* تب لرزه: تبی است که در آن لرزش بدن با حرکات غیرارادی حاصل شود. \* مهر: خورشید؛ به ماه مهر هم ایهام دارد. \* لرزان بودن خورشید: در مهرماه، خورشید در حالیکه به علّت تغییر فصل موقتاً شدّت نور خود را بر چشم ناظر از دست داده است، همچون گویی لرزان بر سطح آب به نظر می‌آید (فهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۲۶۳). \* کشیدن: اینجا به معنی تحمّل کردن است. \* مصرع دوم به کوتاه شدن روز (دق) و طولانی شدن شب (ورم) که از ابتدای مهرماه آغاز می‌شود ایهام دارد.

۱۳۱۴. کرسی: «تخت کوچک، ... دستور (قاعده) پادشاهان است که برای بالاکنانیدن (بلند کردن) پای تخت چهار کرسی‌های کوچک زیر پای او می‌نهند» (ش). \* فلک اعظم: فلک الافلاک، عرش.

۱۳۱۵. حرف: کنار، کناره، تیزی سرکوه (ل.ن).

۱۳۱۷. در این بیت به جای «جود» در شروح «عَدَّ» (شمارش) و در دو نسخه دیگر «مد» و «حد» آمده که از هیچکدام معنی قابل قبولی حاصل نمی‌شود و احتمالاً آنچه در متن و نسخه‌بدلها آمده، مصحّف کلمه دیگری باشد؛ ظاهر این کلمه و معنی که با توجه به سیاق کلام برای آن می‌توان در نظر گرفت (بخشش و ...) قابل مقایسه است با کلمه «نَدَّ» در بیت ۶۰.

۱۳۲۳. شاخ نبات: آنچه به صورت شاخ در کوزه‌های نبات بر رشته‌ها بسته شود. \* شوراب: آب شور. \* اَرَقَم: مار سیاه و سپید.

۱۳۲۴. قَهْقَهه: خنده سخت. \* قَعْقَعه: آواز سلاح، آواز پوست خشک (ل.ن)، آواز کاغذ (غیاث اللغات). \* دَمَدَمه: اینجا به معنی صدا، بانگ، آوا (ل.ن). \* سَرَدَم: شخصی که بسیار بدآواز بود (ل.ن).

۱۳۲۵. فاتحه: فاتحه‌الکتاب، سوره حمد. \* جُنُب: بیگانه، نافرمان، آنکه بر وی غسل واجب باشد به سبب جماع و خروج منی (ل.ن). \* اَرَدَم: نام سوره‌های بزرگ از کتاب زند و پازند.

۱۳۲۷. کلک دو زبان: ← ۱۰۳۲. \* شمشیر دو رو: مراد شمشیر دو رویه (دو لبه) است. \* در دو بیت اخیر کلمه «دم» قافیه شده است که محلّ تأمل می‌باشد، در بعضی نسخه‌ها به جای «هر دم»، «همدم» آمده ولی بر این کلمه هم اشکال تکرار قافیه وارد است، علاوه بر این، «همدم بودن» با حرف اضافه «بر» به کار نمی‌رود؛ بعید نیست یکی از این دو «دم» به معنی دیگری و یا مصحّف کلمه‌ای دیگر باشد.

۱۳۳۰. در اکثر نسخ به جای «به باد»، «بیا که» آمده ولی بکار رفتن «بیا که» با «چگونه وصف کنم» از لحاظ نحو کلام فصیح نیست و ضبط متن علاوه بر اینکه ساختار نحوی درستی دارد، به جهت جناس بین دو «باد»، آرایه‌مندتر نیز می‌باشد.

۱۳۳۱. شستن: مخفف نشستن (ل.ن). \* هشت ماهه مسافت: منظور چهار نعل اسب است که در دو قدم نقش هشت ماه (هلال) بر جای می‌نهند. \* مصرع اوّل در نسخه‌ها تفاوت بسیار دارد. متن مطابق است با ضبط «ک» و با توجه به «مخ»، ظاهراً شاعر از مصرع اوّل تعمیه‌ای به نام «اسب» را مورد توجه داشته است (: ← ۳۵۴) که از ضبط بقیه نسخ حاصل



نمی‌شود؛ غیاث‌الدین مصرع اول را اینگونه معنی کرده: سوای این اسب باد را در آب روان نشسته، کدام کس دیده است؟

۱۳۳۳. خابور: نام رود بزرگی است بین رأس‌العین و فرات ... و بسیار از شهرها که این رود از آنجاگذرد بدان نام موسوم شده است (ل.ن)؛ مقامی است در ترکستان (ک)؛ معنی اخیر در لغت‌نامه برای «جاپور» و «جاپوز» آمده است؛ غیاث‌الدین نسخه‌بدل «ایوان» را مناسب‌تر دانسته است؛ در حاشیه نسخه «پا»، «حاصور» نوشته شده و همانجا آن را «حصرکننده» معنی کرده‌اند. احتمالاً ضبط متن و نسخه‌بدلها مصحف کلمه دیگری است.

۱۳۳۷. برادر اجل: ← ۸۸.

۱۳۳۸. سُقم: بیماری. \* تَکسّر: شکسته شدن؛ نزد اطباً عبارت از حالی که انسان در آن حالت احساس سرما کند (ل.ن).

۱۳۳۹. اَلْم: درد، رنج؛ به اَلْم (أ+ اَلْم) که برای جحد و استفهام بر سر مبتدای (ابتدای) جمله می‌آید هم توجه دارد. \* استفهام: پرسش، خواستن، سؤال. \* یعنی: به واسطه لطف تو زبان هنگام سؤال و خواهش، رنجی نمی‌یابد به گونه‌ای که مبتدا نیز - که اَلْم در کنار آن قرار می‌گیرد - از اَلْم بی‌خبر است.

۱۳۴۱. بیع سَلَم (بیع سلف): در فقه بیعی است که بهای جنس (مبیع) از پیش پرداخته شود و تحویل جنس پس از موعدی که در عقد مقرر شده است صورت گیرد (ل.ن).

۱۳۴۲. در برخی نسخه‌ها به جای «عمر»، «عمره» آمده که در آن صورت ایهام شنیداری بین «حج» و «عمر» تبدیل به یک مراعات نظیر ساده می‌شود و متن بر آن ترجیح دارد، اما آنچه در بعضی نسخ به جای «مثال»، «فدا» آمده بر متن مرجح است چرا که «فدا» مفهوم فدیة و قربانی را فریاد می‌آورد که با حج تناسب دارد.

۱۳۴۳. سرغول: ← ۵۷۰. \* طاسک: مصغر طاس است و طاس اینجا به معنی آویزهای طلا و نقره است که بر علم آویزند (ل.ن).

۱۳۴۵. مرصوع: مرصع. \* مُعَلَم: نقش‌دار، منقش، نگارین.

۱۳۴۶. کلمه «پاشی» نسخه‌بدلهای متفاوتی دارد. غیاث‌الدین ترنج را به صورت موقوف خوانده است و آن را استعاره از قمر (به تغایر اعتباری) یا زهره دانسته ولی این قرائت با تقارنی که بین دو مصرع هست، سازگار نیست (ترنج در این مصرع با طلوع در مصرع دوم قرینه است و قاعدتاً هر دو باید به صورت مضاف باشند)؛ قیس، به جای پاشی، ناشی (= پیدا شونده) آورده و این‌گونه معنی کرده: چادر سیاه ماه - یعنی شب - از غروب خورشید

پیدا می‌شود؛ ولی این معنی از آن الفاظ مستفاد نمی‌شود؛ ظاهراً «پاشی» یا هر کلمه‌ای که «پاشی» مصحّف آن است، باید معنایی نظیر «پوسیده، پاره و ...» داشته باشد تا تقارن نحوی و معنایی دو مصرع حفظ شود.

۱۳۴۷. غیاث‌الدین «تنگها» را به صورت «تنکه‌ها» (= سگه‌های زر) خوانده است، البته این قرائت با توجه به شیوه رسم‌الخط قدیم امکان‌پذیر است ولی از لحاظ معنایی «گشودن سگه‌ها» درست به نظر نمی‌رسد.

۱۳۴۸. ماه در تاریخهای اول و آخر ماه که قریب آفتاب (دف) می‌باشد، خمیده مثل چنگ به نظر می‌رسد (ک).

۱۳۴۹. تیر: در اینجا به معنی «تیره» است و کنایه از محاق ماه است و به معنی دیگر با کمان ایهام تناسب دارد؛ غیاث‌الدین تیر را به معنی مشهور و کنایه از باریکی ماه دانسته ولی در این صورت تناسب آن با تیرگی زلف در مصرع دوم از بین می‌رود. \* زره‌نگار: پیچدار (ش).

۱۳۵۱. دمار برآوردن: هلاک کردن.

۱۳۵۲. کتیبه: لشکر یا گروه اسبان گرد آمده (ل.ن). \* «را» علامت فک اضافه است: کتابه‌های علم لشکر غمش را با خوناب دل همانند شفق می‌نگارم.

۱۳۵۴. برهم: پریشان، آشفته.

۱۳۵۶. خم گرفتن: خمیدن، دو تا شدن.

۱۳۵۷. کم آمدن در مصرع اول به معنی دیر به دیر آمدن (م) و در مصرع دوم به معنی کاسته شدن است (ل.ن)؛ کم آمدن ماه کنایه از هلال شدن آن است. \* تیره: اینجا به معنی مکدر و غمگین است (ل.ن) و به معنی «تاریک» هم ایهام دارد.

۱۳۶۰. سَمَر شدن: مشهور شدن. \* نما: رشد، بالیدگی. \* کَرَم: درخت انگور، توسعاً مطلق

باغ (ل.ن). \* یعنی: اگر ابر دست تو، اندک تری به درخت انگور سخاوت نمی‌داد، هرگز میوه انتفاع از او به اهل عالم نرسیدی (ک). \* از ضبط نسخ خطی معنی مفیدی به نظر نرسید.

۱۳۶۲. صورت بی‌چارصد: معنایی است به نام «صور» چرا که عدد حرف «ت» در حساب ابجد، چهارصد است و دمیدن صور کنایه از برپایی قیامت است.

۱۳۶۴. در همه نسخه‌های خطی «در برکشیم» آمده و غیاث‌الدین به درستی آن را خطا خوانده است.

۱۳۷۰. دستان: حیلہ، نیرنگ. \* تمیمه: تعویذ و مهره پیسه (سیاه و سفید) که در رشته کرده در گردن اندازند برای دفع چشم بد.
۱۳۷۲. شهر علم: ← ۳۳۷.
۱۳۷۴. انقیاد: اطاعت. \* طایع: فرمانبردار.
۱۳۷۵. امثال: فرمانبرداری. \* موقوف: وابسته، توقّف داده شده، متعلّق و مربوط به چیزی. \* پنج نوبت: پنج وقت نماز، کنایه از بانگ نماز پنجگانه.
۱۳۷۸. دولت شه: ماده تاریخی است که از آن عدد «۷۴۵» حاصل می‌شود. \* غُره: روز اول ماه، مقابل سلخ. \* دیوگیر: نام شهری است در ملک دکن و در این زمان به دولت‌آباد شهرت دارد (لغت‌نامه، به نقل از برهان).
۱۳۷۹. جمال ملیح: نام شاعر دیگر که ملازم ممدوح مصنّف بود (ش).
۱۳۸۴. شادروان: خیمه، سراپرده.
۱۳۸۷. نوا بردن: گرو بردن، پیروز شدن، پیشی گرفتن (ل.ن). \* عروق: رگها؛ مراد از عروق رباب، تارهای آن است: ← ۳۲۷ و ۱۶۲۷. \* اختلاف نسخه‌ها در این بیت فراوان است، در مصرع اول، نسخه بدل «که» به جای «چو» مناسب‌تر به نظر می‌رسد، مصرع دوم در «ک» و «ش» به این صورت است: «چو حلق نای عراقی ز نای خوش‌الحان»؛ قیس درباره نای عراقی (: ← ۱۷۶۲) گفته است: بهترین نای است و بسیار خوش‌آواز باشد.
۱۳۹۰. حصّات: سنگ‌ریزه، ریگ. \* فلات: بیابان بی‌آب و علف. \* نسخه بدل «زلف» با «عنبر» تناسب آشکارتری دارد.
۱۳۹۱. برآب: به سرعت، بی‌درنگ (لغت‌نامه، ذیل آب)؛ همچنین رجوع شود به مدخل «برآب نوشتن» در لغت‌نامه و توضیحاتی که آنجا برای این بیت از انوری آمده است: به هرچه مفتی رایت قلم گرفته به دست قضا برآب نویسد جواب فتوی را غیاث‌الدین و قیس «آب» را به معنی «آبرو» دانسته‌اند و قیس اینگونه معنی کرده: چنانکه خاک رخ بر آب نهاده است شما... رو بر خاک نهاده آبرو حاصل کنید! \* در بعضی نسخه‌ها افعال این بیت و بیت بعد به شیوه مخاطب است که با ابیات ۱۳۸۰ و ۱۴۰۴ مطابقت دارد مگر اینکه دو بیت (۱۳۹۲ و ۱۳۹۱) را التفات از حاضر به غایب فرض کنیم.
۱۳۹۲. به شهد شستن دهان: کنایه از کمال شیرین‌بینی کردن (ک).
۱۳۹۳. شُروق: بر آمدن آفتاب، مجازاً ظهور و روشنی (ل.ن).
۱۳۹۴. نفاسه: خطیر و با قدر بودن چیزی (ل.ن)؛ به ضمّ نون به معنی خلاصه (ک). \*

عُراضه: ره‌آورد، هدیه‌ای که شخص از سفر آرد (ل.ن). \* مراد از «قراضه ایجاد»، علم و دانش است (ک).

۱۳۹۶. ماندن: اینجا در معنی متعدی است: گذاشتن.

۱۳۹۷. دهلی (مقرّ حکومت محمّد تغلق) نسبت به دیوگیر (محل اقامت قتلغ) در سمت شمال واقع است (ک) و نقطهٔ اوج خورشید نیز در ۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۷ ثانیهٔ عرض شمالی است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۲۴۰). \* میل: در اینجا به معنی آرزو است و به معنی «فاصلهٔ خورشید از معدّل النهار» هم ایهام دارد؛ خاقانی نیز گفته است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۷۷۷):

خورشید کرد میل زمین بوس او از آنک  
سایه‌ش هزار میل بر از آسمان اوست  
۱۴۰۱. دم‌گرگ: ← ۱۳۳.

۱۴۰۲. تیر سوخته: برای تیر (عطارد) از آن جهت صفت سوخته آورده که عطارد همیشه از قرب شمس در احتراق است (ک)؛ تیر نزدیکترین سیاره به خورشید است. \* لرزان بودن خورشید: ← ۱۳۱۲.

۱۴۰۳. قاهره: غالب.

۱۴۰۴. دویت: استعمال کهن و نادری است از فعل «دوید»، در اینجا از آوردن «دویت» قصد داشته ایهام تبادری بین خامه و دویت (ممال دوات) پدید آورد؛ این کاربرد کهن در انیس الطالین و عذّة السالکین تألیف صلاح بن مبارک بخاری که تقریباً معاصر بدر چاچی نیز بوده است (متوفی به سال ۷۹۳ هجری قمری) بارها به کار رفته است (: ← انیس الطالین، مقدمهٔ مصحح، ص ۴۹)؛ غیاث‌الدین و قیس، دویت را در اینجا به معنی «دوات» دانسته‌اند و اینگونه معنی نموده‌اند: چنانکه خامه برای مصافحهٔ دوات سجده‌کنان می‌رود...! \* فاعل «فروخوانی»، بدر و فاعل دویت (= دوید) بدر و همراه او (جمال ملیح) است.

۱۴۰۵. سرنهادن: اطاعت کردن. \* «جان دادن بر سر چیزی» و «جان نهادن بر سر چیزی» هر دو به یک معنی تواند بود ولی صورت اخیر که در بعضی نسخه‌ها دیده می‌شود، قدیمی‌تر به نظر می‌رسد؛ جان بر سر چیزی نهادن: جان دادن برای او (لغت‌نامه، ذیل سر).

۱۴۰۶. به‌جای «ملک» در اکثر نسخ «شرق» آمده است، در آن صورت شرق به معنی «تابان» تواند بود (ل.ن).

۱۴۰۸. قَمَطْرَه: جای شکر (ل.ن). \* سَمِیْطَه: سلک مروارید.

۱۴۰۹. نُهَوْض: برخاستن، حرکت کردن. \* غیاث‌الدین این مطلع را قصیده‌ای مستقل و «شود» را مصحف «شده» دانسته است.

۱۴۱۰. در شروح به جای «ز سایه»، «به سایه» (= بسوی سایه) آمده است که معنی روشنی دارد؛ مراد از آفتاب، قتلغ و مراد از سایه یزدان، محمد تعلق است.
۱۴۱۲. مانند کردن جمال خواجه به لعل و قرینه کردن آن با ماه محلّ تأمل است، به همین جهت غیاث‌الدین و قیس این بیت را الحاقی دانسته‌اند.
۱۴۱۴. برجیس: نام دیگر مشتری است که قاضی فلک و سعد اکبر است. \* ظاهراً اشاره به این است که قاضی با اینکه نباید برای حدس و گمان اعتبار قائل شود با وجود این قاضی فلک گمانهای ممدوح را به تقدینه سعادتمندی خود خریداری می‌کند. \* کمان (برج قوس) خانه مشتری است.
۱۴۱۵. عَجَلَه: عَجَلَه؛ این کلمه دوبار در شعر بدر به سکون «جیم» به کار رفته (: ۱۹۷۵) که می‌توان آن را «مصدر مرّه» یا به ضرورت وزن دانست؛ غیاث‌الدین نسخه بدل «حملة» را ترجیح داده است.
۱۴۱۷. بیلک: نوعی از پیکان، تیری را گویند که پیکان آن به ترکیب بیل ساخته باشند.
۱۴۱۸. در: اینجا برای مقایسه و نسبت است؛ انوری گوید (دستور زبان فارسی، ص ۳۴۲): پای ملخی بیش نی به قدر در همت او ملک آن و این
۱۴۱۹. دو مسیحای موسوی سخن: کنایه از دو پسر قتلغ (ک)؛ کنایه از دو پسر یا دو حکیم و شاعر بارگاه قتلغ (ش).
۱۴۲۰. بنان: سرانگشته‌ها.
۱۴۲۲. الف راست ...: ۱۲۰۶. \* دبران (عین ثور): ۱۲۰۳.
۱۴۲۳. آب در زنجیر و باد در زندان کردن هر دو کنایه از امر محال تواند بود، اگرچه اینجا معنی کنایی آنها مراد نیست.
۱۴۲۴. یَرَقان: بیماری زردی، نام علتی که بدن را زرد کند خاصه چشمان را.
۱۴۲۵. رَوْح: آسایش.
۱۴۲۶. صَخو: هوشیاری، مقابل سکر.
۱۴۲۷. بیدا: بیداء، بیابان.
۱۴۲۸. لالا: غلام، بنده؛ به معنی درخشنده هم ایهام دارد.
۱۴۲۹. دوشینه: منسوب به دوش، شب گذشته.
۱۴۳۰. خوان اول به معنی خانه و سرا (ل.ن) و خوان دوم به معنی سفره است.
۱۴۳۲. برخویش پیچیدن: پریشان و مضطرب بودن (ل.ن). \* لالستان: لاله ستان؛ مجازاً

- رخسار نیکوان و محبوبان (ل.ن).
۱۴۳۴. لب‌خشک: دارای لبی پژمرده از تشنگی.
۱۴۳۷. حالگه: حالگاه، محل شور و حال (م)؛ به معنی میدان چوگان بازی در محل ایهام است (ل.ن).
۱۴۳۹. نک: مخفّف اینک؛ اینجا به معنی بنگر، این است، بین (ل.ن).
۱۴۴۰. اجری دادن: مستمری دادن (ل.ن).
۱۴۴۱. مائده‌ریز: از قبیل «مائده‌نه» و «مائده‌افکن» است که در لغت‌نامه به معنی «سفره‌چی» و «سفره‌گستر» آمده است؛ خدمتکار، باورچی (ک).
۱۴۴۵. چاه زهره: اینجا مراد برج سنبله است چرا که هبوط زهره در سنبله است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۴۵). \* مصرع دوم به اعتدال پاییزی اشاره دارد. \* در «ک» و «ش» به جای «خشت»، «دلو» آمده است که در معنی حقیقی با چاه و در معنی نجومی (برج دلو) با میزان تناسب دارد.
۱۴۴۶. سیر: استعاره از خورشید است. \* کیش تیر: مراد برج جوزا یا سنبله است که هر دو خانه تیر (عطارد) می‌باشند (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۱۴۶)، اینجا برج سنبله مراد است. \* مصرع دوم به نزدیکی خورشید و تیر (عطارد) اشاره دارد: عطارد چند درجه پیش یا پس قریب آفتاب می‌باشد و مثل دیگر سیاره‌ها دورتر از آفتاب نمی‌رود (ک)؛ در «ک» و «ش» به جای «سیر»، «سه پر» آمده است که اشاره است به پرهایی که در بن تیر می‌بندند؛ ولی این قرائت تنها به صورت ایهامی منظور تواند بود.
۱۴۴۷. تیرماهان: هنگام تیرماه و گاه از آن مطلق خزان و خریف اراده‌کنند، پاییز، برگ‌ریزان (ل.ن).
۱۴۴۹. صَفوت: پاکی، بی‌غشی. \* دُرد: ته‌نشین، لای، شراب تیره. \* کلوخ‌انداز: جشنی که مستان در آخر ماه شعبان کنند (ل.ن).
۱۴۵۲. شش مه: مراد شش ماهه دوم سال است که شب (هندوستان) از روز (چین) طولانی‌تر است. \* دهل بر بام زدن: نظیر دهل بر بالای بام بردن، کنایه است از نوبت نواختن (ل.ن)، بر ملا شادی نمودن (ک)؛ شاید به دُهللی که در بام (بامداد) می‌نواخته‌اند و به «بامزد» مشهور بوده (ل.ن) هم ایهام داشته باشد.
۱۴۵۶. کبود شدن لب: دلالت بر هلاک است (ک): ← ۳۸۶. \* سپید کردن دندان: کنایه از تبسم نمودن (ل.ن).

۱۴۵۸. شاخ شاخ: پاره پاره (ل.ن)؛ به شاخ شکر (شاخ نبات) هم ایهام دارد.
۱۴۶۰. بر از چیزی: بالاتر از آن (ل.ن).
۱۴۶۳. نبی نام: نام ممدوح بدر، «محمد» بوده است. \* مسند: اینجا به معنی مرتبه و پایگاه است (ل.ن)؛ غیاث الدین و قیس، نبی مسند (نبی: قرآن) خوانده‌اند. \* جد: بخت.
۱۴۷۰. محیط پنج شاخ: استعاره از دست ممدوح است به اعتبار پنج انگشت.
۱۴۷۳. دور قسری و طبعی: ← ۵۶۶.
۱۴۷۴. افرونی جستن: تعدی؛ به کامل شدن هلال در نیمه اول ماه اشاره دارد. \* شب دزدی: به کوتاه شدن شب در تابستان اشاره دارد.
۱۴۷۵. کنب: گیاهی است که از آن ریسمان تابند و کاغذ هم سازند، ریسمانی است که آن را از پوست کتان سازند (ل.ن). \* راجع به ماه و قصب (کتان): ← ۸۶.
۱۴۷۶. ماهی ززین، برف خشک و ابرتر به ترتیب استعاره از قلم، کاغذ و مرکب است.
۱۴۷۷. گردن کشیدن: نافرمانی کردن.
۱۴۷۸. رگ نهادن: کنایه از فرمان بردن و گردن نهادن است؛ مسعود سعد گوید (لغت‌نامه):  
چون بدانند که مرا دولت تو کرد قبول  
بنهد رگ به همه چیز که من خواهم راست  
راست رگ نهادن: عبارت از ادب و اطاعت است (ک)، صادقانه اطاعت کردن (م).
۱۴۸۲. زیج شاهی: ← ۱۱۷۷. \* خمسه مسروقه: خمسه مسترقه، پنجه دزدیده، پنج روز است از آخر آبان... و این پنج روز را از دوازده ماه نشمرند (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ذیل پنجه دزدیده)، سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربع روز باشد، مگر متأخرین تاریخ فرس هر ماه شمسی را سی روزه گیرند و پنج روز که باقی ماند در بعض زیجها در آخر اسفندارمذ افزایشند و در زیج شاهی در آخر ماه آبان می‌افزایند، این پنج روز را خمسه مسروقه گویند (ک). \* سلخ: آخر ماه.
۱۴۸۴. راجع به گوشه‌نشین بودن کمان از تیر: ← ۳۴۴. \* غیاث الدین مصراع اول را به چندگونه معنی کرده است: تیر را به معنی عطارد و جولان را به معنی بند آهنی که در پای مجرمان اندازند دانسته! و گفته است چون عطارد به سبب نزدیکی به خورشید (: ← ۱۰۹۷) اکثراً دیده نمی‌شود، او را در بند دانسته یا اینکه تیر را به معنی پاییز دانسته، (: ← ۱۴۴۷) که به تأیید آفتاب جولان می‌کند؛ معنی اخیر با توجه به موضوع قصیده، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۱۴۸۵. سپر را به سنان آویختن: ظاهراً کنایه از تسلیم شدن است (م).
۱۴۸۶. با توجه به «صدرهٔ سیمین»، زاغ را در اینجا می‌توان به معنی «کلاغ کوچک مایل به سفیدی» دانست (ل.ن)؛ شارحان سیمین را نادرست شمرده و به جای آن پشیمین آورده‌اند ولی پیداست که شاعر تناسب بین سیم و زر را منظور داشته است. \* در نواکردن: شاید «کردن» در اینجا به معنی جای دادن و نهادن باشد (ل.ن) و معنی اینکه: سر و صدای زاغ، باغ را در برگرفته است.
۱۴۸۷. سایگی: نام میوه‌ای (ل.ن)، نام میوه‌ای است که رنگش مایل به سیاهی باشد و بعضی نوشته‌اند که قسمی از انگور باشد که به سایه خشک کنند، رنگش سبز باشد و سبز و سیاه نزد فارسیان یکی است (ک). \* در سر: در اکثر نسخه‌ها «بر سر» می‌باشد ولی ضبط متن کهن‌تر است، در لغت‌نامه نیز آمده است که چادر با «در سر کشیدن» به کار می‌رود. \* رومی‌بچگان: کنایه از دانه‌های سایگی.
۱۴۸۸. آبی: به، بهی، میوهٔ بزرگ‌تر از سیب به رنگ زرد پرزدار... برگ درخت آن با پرز و مخملی و رنگ پوست چوب آن به سیاهی مایل (ل.ن). \* شکرگون: سفید مایل به اندک زردی (ک). \* مخمل: نوعی از جامهٔ پرزدار.
۱۴۹۰. امرود: قسمی گلابی. \* عود: نام سازی است؛ چون دو عود را رویارو به هم وصل کنند، شکل مدور مخروطی پیدا می‌شود و امرود هم به این شکل است (ک).
۱۴۹۴. بُرقع: روپوش، روبند. \* دُخان: دود.
۱۴۹۶. قَطیع: مقطوع (ک).
۱۴۹۸. پروین، مه چارده و پنج هلال به ترتیب استعاره از دندانها، جام و پنج انگشت است.
۱۴۹۹. دریای نگون: می: ← ۴۶۸.
۱۵۰۰. در همهٔ نسخ خطی «خورشید» آمده که مصحّف «خورشد» است؛ مقایسه شود با بیت ۱۰۷۴.
۱۵۰۱. اجره: راتبه، اجری؛ غیاث‌الدین این کلمه را «أجر» و مخفّف اجری دانسته است.
۱۵۰۴. کاغذین جامه: جامه‌ای بوده از کاغذ که متظلم می‌پوشید و نزد حاکم می‌شد و او درمی‌یافت که دادخواه است و به دادش می‌رسید (ل.ن)؛ غیاث‌الدین در توجیه کاغذین جامه بودن شکر گفته است: در اینجا شکر عبارت از قند است و معمول است که کوزه‌های قند را در کاغذ می‌پیچند.
۱۵۰۵. طوطی شکرین منقار: ساختمان این ترکیب را می‌توان مانند ترکیب «سخن شیرین» (:



← (۱۱۴۶) و به معنی «شکرین منقاز طوطی» دانست یا اینکه توجیه اسقاط کسره از موصوف و صفت را پذیرفت (: ← ۳۴۶)؛ در بعضی نسخه‌ها «طوطی شکرمتقار» آمده که به توجیه‌های مذکور نیازی ندارد. \* روم، دریا و هندوستان به ترتیب استعاره از کاغذ، دست ممدوح و مرکب است.

۱۵۰۶. خانه: اینجا منظور خانه کمان است، قسمت‌های منحنی کمان مابین محل دست و سر کمان (ل.ن).

۱۵۰۸. آجم: نیستانها و بیشه شیر که مکمن شیران باشد (ل.ن). \* بی‌زبان: خاموش، ساکت؛ ظاهراً در اینجا به معنی «بی‌گفتگو» و «بی‌چون و چرا» به کار رفته است؛ در بعضی نسخه‌ها «بی‌زیان» آمده که آن هم موجه است.

۱۵۱۰. مجوسی: آتش‌پرست، پیرو زرتشت (ل.ن). \* یاقوت: گوهر مشهور که آتش او را ضایع نمی‌کند.

۱۵۱۱. بیجاده: کاه‌ریا، کهریا.

۱۵۱۲. تصاعد: صعود. \* چشم عقرب: کژدم آنقدر چشم کوچک دارد که اکثری متفقند که کژدم چشم ندارد و همین حال است برج عقرب را (ک)؛ استاد دکتر شهیدی در شرح لغات و مشکلات دیوان انوری (ص ۵۷ و ۵۸) ذیل بیت:

گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی‌چشم

در قبضه شمشیر نشانندی دبران را

پس از نقل ابیاتی از عثمان مختاری، نظامی و خاقانی که در آنها هم به بی‌چشمی عقرب اشاره شده است افزوده‌اند: اما پس از تحقیق فراوان سندی برای آن نیافتیم. \* دبران: ← ۱۲۰۳.

۱۵۱۳. سُبحه: دعا، ذکر.

۱۵۱۴. نُقل: آنچه جهت تغییر ذائقه بر سر شراب خورند (ل.ن)؛ سید حسن غزنوی گوید (لغت‌نامه، ذیل نقل):

آشوب عَقلَم آن شبه عَاج مفرش است      نقل امیدم آن شکر پسته پیکر است

۱۵۱۷. چَرَمه: اسب سفیدموی، مطلق اسب. \* پِدَرام: خرّم، آراسته؛ این کلمه در «آ» به صورت «بدرام» ضبط شده، که ممکن است تفاوت در رسم‌الخط باشد اما چون بدرام به معنی سرکش یک بار دیگر هم در شعر بدر به کار رفته (: ← ۱۲۴۵) اینجا نیز می‌توان آن را به صورت یک نسخه‌بدل منظور داشت.

۱۵۱۸. حَوَاصِل: مرغی است سپید که اکثر بر کنار آبها نشیند. \* مَدَقُوق: لاغر و باریک، به تب دق مبتلا شده. \* شاهین زران‌دوده: استعاره از خورشید است و به شاهین ترازو (زیبانه ترازو) هم ایهام دارد؛ وقتی خورشید وارد برج میزان شود روز (حواصل) از شب (زاغ) کوتاه‌تر می‌گردد.

۱۵۲۰. مِخْلَب: چنگال.

۱۵۲۱. جام زر: استعاره از خورشید است؛ در همه نسخه‌ها «جام زر» آمده است ولی برآمدن جام نمی‌تواند دلیل موجّهی برای خون‌افشانی مرغ باده باشد. ممکن است «جام» مصحّف «باز» باشد، این مضمون (اضطراب و افغان مرغ از پیدا شدن باز) چندین بار در شعر بدر به کار رفته است؛ علاوه بر بیت مطلع این قصیده بیت ۷۸۵ نیز دیده شود.

۱۵۲۲. نقش‌بند: نقّاش. \* روح: منظور روح نامیه (روح نباتی) است: نیرویی در گیاهان که باعث نمو آنها می‌گردد (ل.ن)؛ مراد از نقش‌بند روح، ماه است چرا که در باورهای قدما، ماه به گلها رنگ می‌دهد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۶۹۶). \* رنگریز: رنگرز، صبّاغ؛ منظور از رنگریز کان، خورشید است، چرا که تکوین زر و یاقوت را نتیجه تابش نور خورشید تصوّر می‌کرده‌اند (همان، ص ۲۵۷)؛ حافظ گوید (دیوان، ص ۴۳۰):

طالب لعل و گهر نیست و گرنه خورشید

همچنان در عمل معدن و کان است که بود

۱۵۲۳. زهره و میزان: قوت زهره در برج میزان است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۴۵). \* ارتباط بیعت‌نامه خسرو با طلوع صبح و ... آشکار نیست. در «ک» و «ش» به جای آن «سودا جوهری شب» آمده است و غیاث‌الدین ضبط متن را نادرست خوانده؛ بیت ۱۶۱۳ مؤید ضبط «ک» و «ش» تواند بود ولی چون تصحیف این دو ضبط به یکدیگر غیر ممکن بود، ضبط نسخ خطی را حفظ کردیم.

۱۵۲۴. نقّاد: صرّاف، صیرفی. \* علوی: بالا، سمایی؛ نقّادان علوی: کنایه از کواکب.

۱۵۲۵. صفرا: زردی، خلطی است زرد رنگ؛ اینجا به معنی هوس و سوداست (ل.ن).

۱۵۲۷. دریا، زر و مرجان به ترتیب استعاره از چشم، چهره و اشک خونین است.

۱۵۳۱. مصرع دوم به اعتدال پاییزی اشاره دارد. \* تنها در یک نسخه «کفّه میزان» آمده است که

آن هم به معنی برج میزان است ولی تناسب کفّه با میزان (ترازو) بیشتر است.

۱۵۳۴. مَجَاز: ضدّ حقیقت، به صورت مُجَاز (روا، جایز) نیز می‌توان خواند.

۱۵۳۵. راجع به لرزان بودن خورشید: ← ۱۳۱۲.

۱۵۳۷. دریازیدن: یازیدن، قصد کردن. \* درتازیدن: تازیدن، تاختن. \* در «ک» و «ش» به جای «برای»، «به نای» آمده که با توجه به ایهام تناسب بین چنگ و نای مناسب تر است.
۱۵۳۹. قبضه: گرفتنگاه از شمشیر و کارد و کمان (ل.ن). \* دَرَقَه: سپر.
۱۵۴۱. ثُعبان: اژدها، مار بزرگ. \* چار ماه نو، گردون، ده ماهی و ثعبان به ترتیب استعاره از چهار نعل اسب، اسب، ده انگشت ممدوح و نیزه است.
۱۵۴۵. اِسْکَان: آرامیدن؛ به معنی «بی حرکت ساختن حرف» هم ایهام دارد.
۱۵۴۸. خونی: قَتال، سَفَاک. \* ناویدن: خمیدن (ل.ن)؛ ناوان: خمیده (ک). \* اختلاف نسخه‌ها در مصرع دوم فراوان است. ضبط «پا» صورت ساده شده‌ای از ضبط اصلی است و از ضبط «آ» و «مج» معنی مفیدی حاصل نمی‌شود.
۱۵۵۰. کبود انبان پرخاک: معمول است که برای دفع وحشت پیل نوگرفتار، پوست بز را به خاک پر کرده، پیش فیل می‌جنابند، فیل در ابتدا می‌هراسد و آخرش به خرطوم و دندان برداشته به هر سو می‌اندازد (ک)؛ نیز رجوع شود به «بالشت پیل» در لغت‌نامه، ذیل بالشت.
۱۵۵۶. از دو طرف رفتن خورشید: ← ۱۶۶.
۱۵۵۷. ماهی: برج حوت \* پنج ماه نو، ثریا و بدر به ترتیب استعاره از پنج انگشت، دندانها و جام شراب است. \* قِران ماه و ثریا: مقارنهٔ ثریا با ماه نزد اعراب نشانه‌ای از پایان یافتن سردی هوا و زمستان می‌باشد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۱۰۲)؛ چون بدر به ثریا رسد او را شرف لاحق گردد (ش).
۱۵۵۹. برج قوس اگرچه خانهٔ مشتری است، مگر مشتری همیشه در قوس نمی‌ماند (ک).
۱۵۶۲. مایل: در اینجا به معنی راغب و آرزومند است اما به معنی «خمیده» هم آمده است که در آن صورت به عنوان صفت ابرو با «چشم» ایهام تناسب می‌سازد نیز به معنی «جورکننده» آمده است (ل.ن) که با «انصاف» در محل ایهام است.
۱۵۶۶. چوبین شدن تیغ: ← ۷۷۲.
۱۵۶۹. قِمَم: ج قِمَمه، سر هر چیز، مجازاً بلندبها (ل.ن). \* لامکان: عالم الوهیت (ف.م).
۱۵۷۲. شهر علوم: ← ۳۳۷.
۱۵۷۸. هندوی کیوان: کیوان را هندو از آن گفته که در رنگ او تیرگی و سیاهی است (ک)؛ منجّمان احکامی او را کوکب غلامان سیاه می‌شمردند... و از بلاد، هند و حبشه و... به او تعلق دارد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۳۸).
۱۵۷۹. در خروش آمدن خروس نشانهٔ فرا رسیدن روز است (: ← ۱۵۷۵)، بنابراین ضبط «پا» و «مل» مناسب نیست.

۱۵۸۱. در اغلب نسخ «در خور» آمده است ولی شعله شمع، آتش در خود می‌زند نه در خور.
۱۵۸۲. بازی کردن: حادثه پیش آوردن، واقعه نشان دادن (ل.ن).
۱۵۸۳. گو: اینجا به معنی بگذار (ل.ن).
۱۵۸۵. سرتافتن: بی‌فرمانی کردن، عاصی شدن.
۱۵۸۶. ضبط «پا»، «کم نگرده» است که آن هم معنی دار است ولی چون در بیت بعد نیز «کم نگرده» آمده است، ظاهراً این اشتباه ناشی از خطای چشم کاتب «پا» می‌باشد.
۱۵۸۷. در چند نسخه به جای «آغشته»، «غشته» آمده که مخفف «آغشته» است؛ قیس، نسخه‌بدل «رشته‌ای را رعشه ندهد» را مناسب‌تر دانسته است.
۱۵۸۸. دخل: درآمد، سود \* استحضار: اطلاع، آگاهی.
۱۵۸۹. ربیع: فزونی، زیادت (ل.ن)؛ حاصل زراعت (ک). \* عاشر: ده یک‌گیرنده؛ در شرع، عاشر کسی را گویند که امام او را برای گرفتن عشر از تجار، مأمور طرق و شوارع کرده (ل.ن). \* تخته: ظاهراً در اینجا به عنوان واحد شمارش باغ به کار رفته است؛ مراد از نه تخته باغ، نه فلک و مراد از عاشر نه تخته باغ، عقل عاشر (= عقل فعال، جبرئیل) است.
۱۵۹۰. بسوه: لفظ هندی است به معنی بستم حصه (یک بیستم) هرچیز عموماً و به معنی بستم (بیستم) حصه بیگه (ثلث جریب) در پیمایش زمین زراعت خصوصاً (ل.ن). \* آحرار: ج حُر، آزادگان؛ غیاث‌الدین به‌جای این کلمه «حرار» آورده و آن را به معنی «نویسنده» دانسته است!
۱۵۹۱. ادرار: وظیفه، مستمری، راتبه (ل.ن).
۱۵۹۳. بیست و یک پیکر: ← ۵۳۲.
۱۵۹۴. قدسیان: فرشتگان. \* اندر نماز آمدن: سجده کردن، تعظیم کردن. \* شُبحه: دعا، رشته‌ای از گلوله‌های خرد که با آن شمار اذکار و اوراد نگه دارند در تداول فارسی‌زبانان بدان تسبیح نیز گویند (ل.ن).
۱۵۹۶. عقل کل: عقل اول. \* ابجدخوان: نوآموز در خواندن و نوشتن (ل.ن).
۱۵۹۷. دوستگانی: دوستکامی، شرابی که به یاد دوستان نوشند، پیاله، قدح بزرگ (ل.ن).
۱۵۹۸. زُقه: آب و دانه که طایر از گلو برآورده و در دهن بچه اندازد (ل.ن).
۱۵۹۹. در نسخه‌های «پا» و «مل» به‌جای «تار»، «یار» آمده است که در آن صورت اولاً تقابل تار و آفتاب از بین می‌رود، ثانیاً موضوع قصیده مفاخره است و سخن گفتن از «یار» نامناسب می‌نماید.

۱۶۰۰. در: اینجا معنی «تعلیل» تواند داشت (دستور زبان فارسی، ص ۳۳۴). \* غیاث‌الدین «سواری» را کنایه از «سیر و سلوک» دانسته است.
۱۶۰۱. مرغِ گِلِ خوار: از «مرگب» به جهت تیرگی به «گِل» تعبیر کرده است؛ غیاث‌الدین این تعبیر را «کُلِ خوار» خوانده و گفته است «کُل» در زبان ترکی به معنی خاکستر و در اینجا استعاره از «مرگب» است ولی قیس به درستی گفته است که لفظ عیسی مقتضی گِلِ خوار است چرا که حضرت عیسی (ع) مرغی از جنس گل ساخته بود «..أَنْتَى أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...» (آل عمران، آیه ۴۹). \* عطسه: کنایه از نتیجه و محصول؛ کلمه عیسی با عطسه مناسبت دارد چرا که در فرهنگها عطسه آدم کنایه از مسیح (ع) آمده است. \* افکار: به معنی گیاهی که بوییدن آن عطسه می‌آورد هم آمده است (ک) که در این صورت با عطسه ایهام تناسب می‌سازد؛ این معنی در لغت‌نامه دیده نشد.
۱۶۰۲. هشت عظمًا: به یادداشت بیت ۶۲ (دایره عظمی) مراجعه شود. \* هیأت: علمی است که بدان اشکال افلاک و مساحت کره ارض دریافته می‌شود.
۱۶۰۳. ذَیْل: دامان.
۱۶۰۴. جرأت نمودن: گستاخی کردن.
۱۶۰۶. اختلاف نسخه‌ها در مصرع اول این بیت زیاد است؛ در بعضی نسخه‌ها به جای «سراب»، «شراب» آمده ولی «سراب» خود به معنی «سرچشمه» نیز آمده است، ضمن اینکه قرائت ضبط متن به این صورت نیز محتمل است: قطره سازد بر سر، آب.
۱۶۰۸. از مصرع دوم این بیت - که به صورت تعمیمه است - غیاث‌الدین سنّ بدر چاچی را هنگام سرودن شعر به دو صورت محاسبه کرده است: از ضبط متن عدد شصت و شش را استخراج نموده و از ضبط نسخه‌بدل (رفته شد) شصت سال و نه ماه را معین نموده است!
۱۶۱۴. ضَمَان: کفیل شدن، در عهده شدن.
۱۶۱۹. پی: اینجا به معنی نوبت، بار و دفعه است (ل.ن). \* ز (=از) در مصرع دوم به معنی «عوض و بدل» است (دستور زبان فارسی، ص ۸۶)؛ زمه: به عوض ماه.
۱۶۲۰. هم تک: هم تگ، هم سرعت، همراه \* دماغ: مغز سر.
۱۶۲۲. جِباه: جِ جبهه، پیشانی‌ها؛ پیشانی نهادن کنایه از تواضع کردن و سرفروود آوردن است (ل.ن).
۱۶۲۳. غبار: به خط غبار (نوعی خط که با قلم ریز نوشته می‌شود) ایهام دارد.
۱۶۲۴. عمود سحر (عمود صبح): کنایه از روشنی صبح صادق است.

۱۶۲۵. غیاث‌الدین این بیت را الحاقی و قیس آنرا تحریف‌شده می‌داند چرا که «شکر را با دست تعلقی نیست» (ش).
۱۶۲۶. دهان‌بند: تعویذی که در گلولی گوسپندان بندند تا که از گرگ محفوظ مانند، پوزبند (ل.ن).
۱۶۲۷. درباره‌ی رگ و پوست چنگ به یادداشت بیت ۳۲۷ مراجعه شود.
۱۶۲۹. قلعی: منسوب به قلع (ارزیز).
۱۶۳۲. مُعطی: بخشنده. \* آمال: جِ اَمَل، آرزوها. \* عَمَّ اِلاه: نعمتش عام باد؛ اِلاه در پایان مصرع دوم مرکب است از «الی» به معنی نعمت (منجدالطلاب) و ضمیر «ه» که مرجع آن «اله» (خدا) در ابتدای مصرع دوم است.
۱۶۳۵. نک: اینجا صوت است به معنی بنگر، ببین؛ غیاث‌الدین این کلمه را به کسر نون و مخفف نیک دانسته! \* فوطه: ازار، جامه‌ای که از سند آرند (ل.ن). \* تَه به تَه: لایه لایه.
۱۶۳۶. چنگ و دف به ترتیب استعاره از هلال و خورشید است و ماه را از آن جهت که نور خود را از خورشید می‌گیرد (: ← ۳۴) مصنوع دف خوانده است. \* بیت: خانه. \* مطرب: کنایه از ستاره زهره است؛ بیت مطرب: مراد برج ثور است که خانه زهره و محل شرف ماه است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۱۵۲).
۱۶۳۷. سرغول: ← ۵۷۰. \* مَرغول: مجعد، پیچان.
۱۶۳۹. پستان شب: استعاره از ماه است.
۱۶۴۰. ظاهراً منظور از بهم بودن زنگی و رومی، بامدادان است که تفاوت نکند لیل و نهار.
۱۶۴۱. زرین صدف: استعاره از خورشید است و مصرع اول اشاره است به اعتدال بهاری.
۱۶۴۲. الف: علامت برج ثور است: ← ۱۲۰۶. \* غَبْرَا: غبراء، زمین.
۱۶۴۳. در (بر) چیزی کردن: از آن آویختن (ل.ن)؛ حمایل در کمر کردن: آویختن حمایل از کمر. \* حمایل: غیاث‌الدین تصریح کرده است که «حمایل عبارت از جوزاست چرا که جوزا از سه ستاره کلان که در وسط اوست حمایل دارد» ولی در فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۱۶۸) آمده است که برج جوزا دارای حمایل نیست، بلکه صورت فلکی جبار کمر بند دارد و چون نام دیگر جبار، جوزاست، این دو با هم خلط گردیده است. \* ریختن سودا: به کوتاه شدن شب در خردادماه (معادل جوزا) اشاره دارد.
۱۶۴۴. کیش تیر: منظور خانه تیر یعنی جوزاست (: ← ۱۴۴۶) و جوزا مقابل کمان (برج قوس) است.

۱۶۴۵. شاهد تب لرزه‌دار: منظور خورشید است، راجع به لرزه خورشید: ← ۱۳۱۲. \* حُمَا: حُمَى، تب.
۱۶۴۶. زردآب: صفرا. \* زردآب و خون را می‌توان استعاره از زر و یاقوت دانست چرا که این دو به برج اسد نسبت دارند (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۴۰)؛ به پیدایش زر و یاقوت در اثر تابش نور خورشید هم اشاره دارد: ← ۱۵۲۲.
۱۶۴۷. چاه زهره: اینجا مراد برج سنبله است که هبوط زهره در آن است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۴۵)؛ بیت ۷۲ نیز دیده شود. \* مصرع دوم به کم شدن گرما هنگام ورود خورشید به برج سنبله اشاره دارد.
۱۶۴۸. به اعتدال پاییزی اشاره دارد.
۱۶۵۰. تعمیه‌ای است به نام شاه محمّد.
۱۶۵۴. شفق و عقد ثریا به ترتیب استعاره از چهره و اشک است.
۱۶۵۵. دریا استعاره از اشک است.
۱۶۵۶. سرکه‌فشان: طعنه‌زن، بدگوی (ل.ن). \* مینا: مهره سپید و مهره زجاجی مدور؛ کنایه از سفیدی چشم (قرنیه) به مناسبت شفافیت و شباهت به آبگینه (ل.ن)؛ هندوی مینا: کنایه از مردم چشم (فرهنگ مترادفات، ص ۳۷۳).
۱۶۵۷. عَبَب: غنغب، گوشت زیر زرخ.
۱۶۶۲. پروانه: اذن، حواله (ل.ن)؛ یعنی: برای برخورداری از شمع معرفت نیازی به اذن و حواله نیست، بلکه پرتو نورش به هرکس تواند رسید؛ غیاث‌الدین پروانه را در اینجا به معنی مشهور دانسته.
۱۶۶۴. رنگ: در اینجا به معنی مثل، مانند و نظیر است (ل.ن).
۱۶۶۷. مرغ گلین: مراد صراحی است به شکل مرغ و اشاره دارد به مرغی که عیسی (ع) از گل ساخته بود: ← ۱۶۰۱.
۱۶۶۸. آخچه: به ترکی ریزه زر، سکه زر، مهر زر و نقره (ل.ن)؛ در شروع به جای «آخچه»، «یخچه» آمده که آن هم پذیرفتنی است و تقابل یخچه و آتش در شعر بدر سابقه دارد.
۱۶۶۹. تماشا: تفرّج، عیش.
۱۶۷۳. پیل بالا: به مقدار قامت پیل، بسیار.
۱۶۷۸. عنصر: اصل، بنیاد. \* خنصر: انگشت خرد. \* مَوْفَا: وفا کرده شده؛ مجازاً به معنی تمام و کامل (ل.ن).

۱۶۷۹. ذَنب: دم؛ دم‌گرگ: ← ۱۳۳. \* اشک زلیخا: استعاره از سرخی سحرگاهان است.
۱۶۸۰. معلاً: بلند، رفیع.
۱۶۸۱. افضل: منظور افضل‌الدین خاقانی است که این قصیده در پاسخ قصیده او به مطلع زیر نوشته شده است (دیوان خاقانی، ص ۳۷۷):
- در کام صبح از ناف شب مشک است عمدا ریخته  
ز زین هزاران نرگسه بر سقف مینا ریخته
۱۶۸۲. پنج دریا: استعاره از دست ممدوح است به اعتبار پنج انگشت.
۱۶۸۳. روان: اینجا به معنی نافذ و ماضی است و مراد از آتشین آب روان، شمشیر است. \*  
مفاجا: مفاجاة، حمله ناگهانی (ل.ن)؛ در اینجا منظور مرگ ناگهانی است.
۱۶۸۴. حَیْر: مکان. \* احراق: سوزانیدن.
۱۶۸۶. فرق: شکافتن (ل.ن)، شکاف (م)؛ متن مطابق «پا» می‌باشد اما در این نسخه روی «چرخ فرق»، «خ» و «م» (علامت مؤخر و مقدم) دیده می‌شود، به نظر می‌رسد این علامتها کار متأخرانی باشد که این نسخه را با دیگر نسخ مقابله کرده‌اند.
۱۶۸۷. رومی زنگی جبین: مراد قلم است: ← ۶۸۱. \* ثمین: گران، گرانبها. \* سارا: خالص.
۱۶۸۹. از روی: بر حسب (ل.ن) \* در نسخه «پا» ظاهراً «شب» به «مهر» تغییر یافته اگرچه معنی بیت با ضبط «شب» روشن‌تر است ولی چون در طول این قصیده شاعر خود را ملتزم به رعایت قافیه‌های میانی کرده است، اگر «شب» را بپذیریم با «چهر» و «سپهر» هم قافیه نخواهد بود.
۱۶۹۰. غیاث‌الدین این بیت را در توصیف تیغ می‌داند که به اعتبار سنگینی آن را کوه‌تن و به اعتبار قرار گرفتن در دست پادشاه (دریا) آن را دریاپرست خوانده است، ولی قیس آن را در وصف اسب ممدوح می‌داند.
۱۶۹۱. طباشیر: دوابی است که از جوف نی هندی به هم می‌رسد... نافع است توخّش و غم را (ل.ن). \* طباشیر: مزده، بشارت، اوایل صبح، اوایل هر چیز (ل.ن).
۱۶۹۲. در توصیف قلم است و راقص به ستاره راقص که در دهان ازدهای فلک است، ایهام دارد: ← ۳۱. \* صبح و شب استعاره از کاغذ و مرکب است.
۱۶۹۳. کسر: چیز اندک (ل.ن).
۱۶۹۴. عصمت: پناه، نگهداری (ل.ن) \* آذنی: ← ۵۱. \* ترتیب بیست بیت اخیر در «ک» و «ش» از این‌ن قرار است: ۱۶۷۴، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۶۸۶، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۹۱، ۱۶۸۷،



- ۱۶۸۸، ۱۶۹۲، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴، ۱۶۷۵ تا ۱۶۸۱ و ترتیب مذکور، چه از لحاظ ارتباط ابیات و چه از لحاظ ساختمان قصیده مناسب تر می‌نماید.
۱۶۹۸. مَه: اسم فعل است در زبان عربی به معنی مکن و باز ایست (ل.ن).
۱۶۹۹. شُبّه: ج شبهه (ل.ن)؛ غیاث‌الدین این کلمه را شِبّه به معنی «مانند» خوانده است.
۱۷۰۱. شَرّه: آز، حرص.
۱۷۰۳. مجموع اعداد حروف «پنجه» در حساب جُمَل، برابر شصت است و در مصرع دوم اگر اعداد یک تا ده را جمع کنیم، حاصل پنجاه و پنج می‌شود و مجموع اعداد حروف نه نیز برابر پنجاه و پنج است.
۱۷۰۷. هفت فرش: کنایه از هفت طبقه زمین است (ل.ن).
۱۷۰۸. خلافت: جانشینی، دستگاه حکومت اسلامی که بعد از پیامبر اسلام (ص) بر ممالک اسلامی حکم راند (ل.ن). \* بَرْمَه: نوعی از آلت دروگران که بدان سوراخ کنند و آن را ماهه و مته نیز گویند (ل.ن)... و در همان حالت سوراخ کردن دست بر سر او می‌نهند (ش).
۱۷۰۹. لا اله الا الله: اینجا برای تعجب و شگفتی آمده است (ل.ن).
۱۷۱۰. وَله: افراط در وجد و عشق (ل.ن)، شوق و شیفتگی (ک).
۱۷۱۳. کُلّیچه: مطلق قرص، قرص نان روغنی کوچک (ل.ن)؛ به معنی جامه سوزنی یعنی آجیده هم آمده است که با جیب و شَعْر و خارِه ایهام تناسب دارد. \* خارِه: خار، پارچه موجدار (ل.ن).
۱۷۱۴. حامل: حامله، آبستن؛ اشاره دارد به مثل: «اللَّيْلُ حَبْلِي لَيْسَ تَدْرِي مَا تَلِدُ» (امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۷۰).
۱۷۱۶. سپیده: سفیدابی که زنان بر روی مالند (ل.ن). \* بَرکردن: زدن، مالیدن (ل.ن). \* دوپاره: ظاهراً اشاره است به صبح کاذب و صبح صادق. \* مصرع دوم این بیت در «ک» و «ش» با آنچه در نسخ خطی آمده تفاوت فراوان دارد و ظاهراً کسانی که به معنی «برکردن» توجه نداشته‌اند، چنین تصرّفی را اعمال کرده‌اند.
۱۷۱۸. زر کشیدن: گرد آوردن زر.
۱۷۱۹. چراغ‌واره: قندیل.
۱۷۲۰. شَمامه: بوی خوش، دستنبو (ل.ن). \* روضه: باغ، سیزه‌زار. \* راجع به سبز رنگ بودن شمشیر: ← ۱۶۷.
۱۷۲۳. گتاره: حربه‌ای است که بیشتر اهل هند بر میان زنند؛ خنجر، شمشیر.

۱۷۲۴. در: اینجا به معنی «برای» و «به منظور» است (ل.ن). \* متن مطابق «پا» می‌باشد که نسبت به «بر» که در بقیه نسخ آمده، کهن‌تر به نظر می‌رسد. \* گذاره کردن: عبور کردن.  
 ۱۷۲۵. سپاره: سی پاره (ل.ن)، به معنی یک جزو از سی جزو قرآن و به معنی سنگ‌فسان (سنگی که شمشیر را با آن تیز کنند) هم آمده که به ترتیب با مصحف و تیغ ایهام تناسب دارد.

۱۷۲۸. خربزه به چرخ مانند شده است؛ در التّفهیم (ص ۷۵) هم آمده است: «و کره به دوازده پاره شود همچون خربزه دوازده پهلوا».

۱۷۲۹. مُحَاق: آخر ماه که قمر در آن پنهان باشد (ل.ن). \* کواکب استعاره از دندانها و هلال استعاره از قاچ خربزه است.

۱۷۳۰. زه: عبارت از خطی که بر پشت خربزه باشد (ش).

۱۷۳۱. زر ده‌ده: زر خالص. \* مراد از تاج زر، گل زرد رنگ اوست (ک).

۱۷۳۵. زراعتگاه دنیا: اشاره است به حدیث مشهور نبوی: «الدّنيا مزرعة الآخرة» (احادیث مثنوی، ص ۱۱۲)؛ در نسخه «پا» «ضراعتگاه» آمده است. اگرچه این نسخه از اغلاط املائی خالی نیست اما این اشتباه املائی بعید به نظر می‌رسد، ضراعت به معنی خواری است آیا ممکن است از تعبیر «ضراعتگاه» معنی «محل خواری» را اراده کرده و در عین حال ایهام شنیداری «زراعتگاه» را نیز منظور داشته باشد؟ \* بیاره: بر وزن شراره، هر درختی را گویند که ساق آن افراشته نبود همچو درخت خربزه و هندوانه و... (برهان قاطع)؛ در حاشیه «پا» هم همین معنی نوشته شده. این کلمه در لغت‌نامه نیامده است؛ در دیگر نسخه‌ها به جای «بیاره» کلمات دیگری آمده ولی از ضبط متن و نسخه‌بدلها معنی روشنی حاصل نمی‌شود، ضبط صحیح هرچه باشد باید از آن معنی «تأیید» مستفاد گردد. غیاث‌الدین بجای «بیاره»، «نُشاره» به معنی «بُرّاده و ریزه‌های چیزی» آورده است.

۱۷۳۷. عُصاره: آب افشردۀ نباتات است اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند (ل.ن)؛ مولوی هادی علی در حاشیه چاپ سنگی قصاید بدر چاچ و پس از او قیس در شرح عثمان‌خانی این لغت را به نقل از الکشف به فتح عین و به معنی تاج و دستار و کلاه نوشته‌اند و قیس افزوده است: «دستار و جامه و کلاه را در خوان نهاده پیش آقایان می‌برند».

۱۷۳۸. یکسواره: یکه تاز.

۱۷۳۹. ستاره و شفق راجع است به دندان و لب معشوق؛ در حاشیه «پا» ذیل ستاره دوم، «تأکید لفظی» نوشته شده است؛ شاید هم بتوان «ستاره از شفق» را به معنی ستاره‌ای به

- رنگ شفق و استعاره از اشک خونین دانست و ستارهٔ دوم را استعاره از چشم نظیر آنچه در جای دیگر (بیت ۱۷۹۶) گفته است: اشک شفق مثال من زین دو ستاره می‌رود؛ غیاث‌الدین، ستارهٔ دوم را کنایه از سخنان روشن دانسته است.
۱۷۴۰. یاره: سوار، دستبند، دست آورنجن (ل.ن).
۱۷۴۳. اکسیر: کیمیا، دارویی که بدان مس و جز آن را به زر و سیم بدل کنند (ل.ن).
۱۷۴۸. در همهٔ نسخ خطی به جای «دامی»، «داغی» آمده است که ارتباط معنایی دو مصرع را ضعیف می‌کند و با توجه به کلمات «بلبل» و «صید»، «دامی» مناسب است.
۱۷۵۰. جادوی کشمیر: چون کشمیر از متعلقات هند است و جادوی هند در ایران و توران مشهور، لهذا جادوگران را به کشمیر منسوب کرده (ک).
۱۷۵۳. اسم: اینجا به معنی شهرت است (ل.ن)؛ یعنی: به معیت کردار و عمل نیک از خیال شهره و ناموری خود درگذشتم (ک).
۱۷۵۵. همه: اینجا به معنی همیشه و همه وقت است (م)؛ اگرچه در لغت‌نامه به این معنی تصریح نشده ولی در شعر زیر از دقیقی نیز به معنی مذکور است (لغت‌نامه، ذیل همه):  
همه سرآرد بار آن سنان نیزهٔ او هر آینه که همی خون خورد سرآرد بار  
\* تحریر: اینجا به معنی نوشتن است ولی با توجه معانی موسیقایی نقش (: ← ۱۲۱۵) و خیال (: ← ۹۷۴) به معنی «نوعی از نغمه که عبارت از پیچیدگی آواز باشد» هم ایهام دارد.
۱۷۵۶. توقیر: بزرگداشت، تجلیل.
۱۷۵۷. بازی کردن: اینجا به معنی معاشقه و ملاحظه است.
۱۷۵۹. آبی: اینجا به معنی سرکش است (: ← ۴۱۲) و به اشک‌آلود بودن چشم هم ایهام دارد.  
\* بی‌نماز: اینجا به معنی حیاض و خون دیده است (ل.ن)، ظاهراً چشم را به اعتبار اشک خونین، «خون دیده» خوانده است.
۱۷۶۱. در اکثر نسخه‌ها به جای «اما بر آن»، «از ما بر آن» آمده و غیاث‌الدین اینگونه معنی کرده است: از ما طالبان دیدار، گوشه‌گیر است؛ این ضبط علاوه بر اینکه فصیح نیست با مضمون شعر - که تقییح معشوق مجازی است - نیز تناسبی ندارد.
۱۷۶۲. نای عراق: نوعی است از نای که از مس سازند و آواز مهیب دارد (ک)؛ یادداشت بیت ۱۳۸۷ نیز دیده شود. \* طراز: نام شهری است حسن خیز از ترکستان.
۱۷۶۶. صُندوق (صندوق): تابوت (ل.ن).
۱۷۶۷. بازی کردن: ادعای شهبازی داشتن، کار باز کردن (ل.ن). \* ماری کردن: در لغت‌نامه دیده نشد ولی به قیاس «بازی کردن» به معنی «کار مار را انجام دادن» تواند بود.

۱۷۶۸. خلاص: زر خالص (ل.ن).
۱۷۶۹. در بعضی نسخه‌ها به جای «نمازی»، «بمازی» آمده که شارحان آن را «به ما زندگی کن» معنی کرده‌اند، اگرچه تقابل «مرده» با «زی» (زندگی کن) قابل تأمل است ولی این تعبیر فصیح به نظر نمی‌رسد.
۱۷۷۰. آفتاب: آفتاب عمرت؛ در بعضی نسخه‌ها «آفتابش» آمده در آن صورت مرجع ضمیر «ش» روز (روز قیامت) است که مطابق آیات و روایات در آن روز خورشید تیره می‌شود.
۱۷۷۳. کُنیت: در عربی نامی را گویند که در اول آن «اب» یا «ام» باشد (ل.ن).
۱۷۷۵. در اکثر نسخه‌ها به جای «سر»، «تن» آمده ولی تناسب لفظی و معنوی «سر» (سردار) بیشتر است. \* شاخ: پاره، چاک؛ به معنی پاره‌ای موی فراهم شده (شاخ گیسو) هم آمده است (ل.ن) که با مو و سر و شانه ایهام تناسب دارد. \* شانه‌های رازی: برای شانه خصوصیت نسبت ری از آن است که شانه‌های خوب و باریک دندان را بدانجا می‌سازند (ک)؛ راز نام قریه‌ای است که در یک فرسخی سبزواری واقع است (حاشیه پا).
۱۷۷۶. اِکفا: اِکفاء، از عیوب قافیه است (مختلف بودن حروف روی). \* اِقوا: اِقواء، از عیوب قافیه است (اختلاف قافیه‌ها در حرکات نه در حروف). \* هَذَا: اسم اشاره برای مذکر نزدیک \* هَذی: اسم اشاره برای مؤنث نزدیک. \* طَنْزِی: اسم در باب رقبای شعری و چون این بیت دارای عیب اکفاء می‌باشد، شاعر ماهرانه به این مطلب اشاره کرده است: اکفا و اقوا را شاید بتوان اکفا (همسران) و اقوی (قویتر) دانست (در همه نسخه خطی «اقوی» آمده)؛ در آن صورت بدر، رقیب خود را با دیگر شاعران، همسر و همسطح و خود را قویتر دانسته است.
۱۷۸۱. دو سی: سی و دو: ← ۷۹۷.
۱۷۸۲. در اکثر نسخ به جای «عین»، «عشق» آمده که به هیچ‌وجه مناسب نیست.
۱۷۸۳. زوبین: نیزه کوچکی که سر آن دو شاخه بود.
۱۷۸۴. مِشْرَب: پیاله، کوزه (ل.ن). \* غَسْلِین: آبی که بدان جراحت یا چیزی دیگر را شسته باشند؛ چشمه‌ای است در دوزخ که کثافتها و آلودگیهای کفار در آن جمع شود (ل.ن).
۱۷۸۵. زر طلا: زر خالص.
۱۷۸۷. میتین: کلنگ و میله آهنین که سنگ تراشان بدان سنگ کنند و تراشند (ل.ن)؛ آنچه در «آ» آمده مصحف «میتین» و بقیه نسخه نتیجه تصرف کاتبان است.
۱۷۸۸. خشت بالین ساختن: کنایه از مردن (ل.ن)، در هنگام به خاک سپردن مرده، خشتی (یا آجری) زیر سر مرده و خشتی در زیر کمر او می‌نهند (از خشت تا خشت، ص ۳).

۱۷۸۹. خواقین: ج خاقان.
۱۷۹۱. سز سبحة: کنایه از اسمی و دعایی که پیشتر از همه ادعیه و اوراد خوانده شود (ک).
۱۷۹۴. نُشور: زنده شدن، قیامت (ل.ن). \* نو آیین ساختن: آراستن.
۱۸۰۳. نقش بر شرر نهادن: از قبیل «نقش بر آب زدن» کنایه از کار بی ثبات و بی فایده کردن تواند بود.
۱۸۰۴. پشت کردن: ادبار، روی برگردانیدن (ل.ن).
۱۸۰۵. معمایبی است به نام شاه محمّد.
۱۸۰۷. سیاه‌خانه: خانه نامبارک (ل.ن)، بدبخت (ک). \* رخت سفر نهادن در جایی: اقامت کردن در آنجا (ل.ن).
۱۸۰۹. گاو بحر: گاو بحری، پستاندار عظیم دریایی که از آن عنبر خیزد (ل.ن). \* هم‌نفس: هم‌نشین، اینجا مجازاً به معنی برابر (ک). \* بَخَر: بدبو شدن دهان، گندگی دهان (ل.ن).
۱۸۱۰. روان: در اینجا به معنی جان است و به معنی جاری هم ایهام دارد. \* یم بازگونه: مراد «می» است، نظیر «قلب یم» در بیت ۱۲۷۵.
۱۸۱۱. رَسَن: ریسمان، تار، رشته (ل.ن)، منظور از بریشمین رسن، تارهای چنگ و خر به معنی خرک ساز است: ← ۳۲۸.
۱۸۱۳. حروف: ج حرف، در اینجا به معنی تیزی سر کوه است (ل.ن). \* جَرّ: در اینجا اصطلاح نحو و به معنی «حرکت زیر» است و به معنی «بن کوه» و «دامن کوه» (ل.ن) هم ایهام دارد. \* نهادن: اینجا به معنی به شمار آوردن و پنداشتن است (ل.ن).
۱۸۱۷. وَتَر: زه کمان (ل.ن).
۱۸۱۹. خواهد: مخفّف خواهد (ل.ن).
۱۸۲۰. قصر اوّل به معنی کاخ و قصر دوم مصدر و به معنی کوتاه کردن است؛ در اغلب نسخ خطّی به جای قصر دوم کلمات دیگری آمده که احتمالاً مصحّف «قصر» است.
۱۸۲۱. مَجْرَه: کهکشان و آن خط سفیدی است که به شب در آسمان دیده می‌شود.
۱۸۲۲. شاخ شکر: شاخ نبات: ← ۱۳۲۳. \* پی سپر: اینجا در معنی مفعولی است؛ پایمال، به پا کوفته (ل.ن).
۱۸۲۳. امامت: پیشوایی، پیشنهادی کردن، ریاست دینی (ل.ن).
۱۸۲۵. فَرَقَد: دو ستاره نزدیک قطب که بدان راه شناسند و در شعر به صورت مفرد و مثنی هر دو به کار رود (ل.ن).

۱۸۲۶. فائق: ← ۲۵۳. \* جارالله: مراد جارالله زمخشری از ادیبان و مفسران مشهور قرن پنجم و ششم است.
۱۸۲۹. سَلَف: پیشینیان. \* هِجَا: هجو، بدگویی، به حروف هجا (حروف تهجی) نیز با توجه به «ابجد» ایهام دارد. \* خَلَف: جانشین، عوض.
۱۸۳۰. لَهَب: زبانه آتش.
۱۸۳۱. عَسَجَد: زر، طلا.
۱۸۳۲. نَسْكَ: خار و خسک (ل.ن)؛ در اکثر نسخه‌ها بجای این کلمه، «سنگ» آمده ولی تعبیر خار در چشم مشهورتر است و احتمالاً سنگ مصحّف «نسک» است؛ همین بیت در لغت‌نامه (ذیل نسک) به نقل از انجمن آرا آمده و به بدر جاجرمی نسبت داده شده است. \* مس سوخته: اسم فارسی راسخ (کحل، سرمه) است (ل.ن).
۱۸۳۳. اُف: کلمه‌ای که به هنگام اظهار افسردگی و نفرت استعمال کنند (ف.م). \* راصد: منجم. \* حَضِيض: پستی، در اصطلاح هیأت نزدیکترین نقطه از محیط خارج از مرکز نسبت به مرکز عالم. \* بُعْد أَبْعَد: نام دایره‌ای که بالاتر از همه افلاک حاوی فلکهاست (ل.ن).
۱۸۳۴. بدر: ای بدر (الف در بدر برای نداست).
۱۸۳۷. مسند کردن: «کردن» در اینجا به معنی ساختن و نهادن تواند بود (ل.ن)؛ در بعضی نسخه‌ها «می‌زند» و «می‌نهد» آمده که بی‌تکلف است.
۱۸۳۸. مُهْنَد: شمشیر هندی، شمشیری که از آهن هندی زده باشند (ل.ن).
۱۸۳۹. پیروی امرش: ضبط نسخ خطی خوانا نیست و به فرض اینکه درست خوانده باشیم، فصیح به نظر نمی‌رسد؛ می‌توان حدس زد که ضبط متن و نسخه‌بدلها مصحّف کلمه دیگری باشد؛ غیاث‌الدین از نسخه‌بدل «نیر» خبر داده که معنی را روشن‌تر می‌کند. \* مسوّد: سیاه‌شده، نوشته‌شده.
۱۸۴۲. خَدّ: چهره.
۱۸۴۳. سَرْمَد: دایم، همیشه.
۱۸۴۶. راجع به سبز رنگ بودن شمشیر: ← ۱۶۷.
۱۸۴۷. در «ک» و «ش» به جای «دُر»، «نم» آمده که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
۱۸۴۸. صاحب دیوان: ناظر خزانه و مالیه دولت (ل.ن). \* شب و روز به ترتیب استعاره از مرکب و کاغذ است.

۱۸۴۹. سر به سر آوردن: مجتمع شدن (ک). \* رومیان استعاره از انگشتان و ماه استعاره از ناخن است.
۱۸۵۳. سُها: ستاره‌ای است ریز در بنات النَّعش صغری.
۱۸۵۴. عُبْن فاحش: خساره صریح و بسیار در خرید جنس (ل.ن).
۱۸۵۵. مقایسه شود با بیت ۶۱.
۱۸۵۶. آنساب: ج نسب، نژادها. \* بَها: بهاء، روشنی.
۱۸۵۷. مقایسه شود با بیت ۵۸.
۱۸۵۹. در قدیم آینه را از آهن مصقول تهیه می‌کردند.
۱۸۶۰. علیها و مألها: بر اوست نه برای او.
۱۸۶۱. ناشتا: گرسنه بودن (ل.ن). \* اشتها: آرزو کردن. \* غیاث الدّین به جای «ملک»، «هلک» به معنی هلاک آورده و «ملک» را نادرست خوانده است.
۱۸۶۸. کَمعه: روشنی، پرتو.
۱۸۶۹. خاصیت طبیعی زعفران و شراب، غمزدایی است.
۱۸۷۰. راجع به قصب و ماه: ← ۸۶. \* غیاث الدّین نسخه بدل «مصر» را بر «قصر» مرجح دانسته چرا که «قصب مصری در خوبی مشهور است».
۱۸۷۲. ناراستی: مکر، حيله. \* نور بصر را آب دادن: کنایه از گریستن است (ک) و به «چشم را آب دادن»، کنایه از «دیدن چیز مرغوب» (چشم را به جمال معشوق روشن کردن) هم ایهام دارد. \* مراد از مردمی که نور بصر را آب می‌دهند، عاشقان است.
۱۸۷۵. قوت حرام: منظور «ربا» ست که معکوس «ابر» است.
۱۸۷۶. طشت زر: استعاره از خورشید است. \* می ناب: استعاره از باران است، تنها در «ک»، «دُر ناب» آمده که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
۱۸۸۱. نواخت: نوازش، مهربانی، انعام.
۱۸۸۲. أحداث: ج حَدَث، به معنی مکروه و نازله (ل.ن). \* قفا زدن: نظیر قفا کردن به معنی پشت کردن است (ل.ن). \* ساختن: اینجا به معنی سازگار بودن (ل.ن).
۱۸۸۴. عنبرینه: زیوری است که در میان آن عنبر کنند و درگردن اندازند (ل.ن).
۱۸۸۷. «ساخت» اوّل، فعل ماضی و «ساخت» دوم، اسم و به معنی زین و برگ اسب است (ل.ن).
۱۸۸۹. روی در کشیدن: پنهان شدن (ل.ن).

۱۸۹۲. تیر شهریاری: روز عید بعد از دوگانه نماز، پادشاهان سلف با شاهزادگان و امرا جای تیر مقرر ساخته، تیراندازی می‌کردند و این تیراندازی را «تیر شهریاری» می‌گویند (ک).
۱۸۹۳. کرکس گردون: مراد نسر طائر است که از صور فلکی شمالی است (ل.ن)، کرکس به معنی «نوعی تیر» هم آمده است که معنی اخیر در محلّ ایهام است. \* پر انداختن: کنایه است از عاجز شدن و زبون گردیدن (ل.ن).
۱۸۹۴. کدو: معمول اهل ولایت است که کدوی خشک را آویخته، نشانه می‌زنند (ک).
۱۸۹۶. کدوی زرنگار: استعاره از خورشید است؛ معمول پادشاهان و امراست که کدوی خشک را به آب زر منقش ساخته، نشانه می‌زنند (ک).
۱۹۰۴. بدر اول، تخلص شاعر و بدر دوم، مخفف بدره به معنی «همیان هزار یا ده هزار درهم» است (ل.ن).
۱۹۰۷. بی‌گمان کمان: بی‌شائبه وجود کمان.
۱۹۱۰. در حاشیه مصرع دوم این بیت در نسخه «پا» نوشته شده است: «برای فدا شدن» که ظاهراً به این معنی است: اگر سراغ جان خود را نگیرد تا آن را فدای ممدوح کند، جای تردید است.
۱۹۱۱. خواندن: دعوت کردن، به مهمانی خواستن.
۱۹۱۲. احتما: پرهیز کردن، پرهیز بیمار از مضرات (ل.ن).
۱۹۱۳. مصرع دوم به نورگرفتن ماه از خورشید اشاره دارد: ← ۳۴.
۱۹۱۵. در تاب شدن: خشمگین شدن.
۱۹۱۸. جامع: تمام، کامل؛ به «مسجد جامع» (آدینه) هم ایهام دارد؛ مصر جامع: شهر کامل و بزرگ.
۱۹۱۹. چید: گردن.
۱۹۲۲. اصل از آن گفت که مقامات به منزله اصلند و شعبه‌ها فروع آن (ک). \* راست دوم به معنی «درست» است.
۱۹۲۴. راست کردن: تحقق بخشیدن، سامان بخشیدن.
۱۹۳۰. خاکپاش: کسی که خاک پاشد (ل.ن) ولی این معنی در اینجا مناسب نمی‌نماید؛ در پانویس لغت‌نامه با استناد به بیتی از خاقانی مجازاً به معنی «چابکسوار» هم آمده است؛ در یک نسخه «خاکپای» آمده که به معنی «ذلیل» است؛ غیث‌الدین به معنی این کلمه اشاره‌ای نکرده است.



۱۹۳۱. درد خوردن: تحمّل درد (ل.ن)؛ به جای «درد خوردن» در دیگر نسخ، تعابیر دیگری آمده که آنها هم معنی دار است. در «آ»، «خورند دست» (دست خوردن: مورد اصابت قرار گرفتن) آمده که با توجه به تناسب «دست» و «پا» (در مصرع دوم) با سبک و سیاق شعر بدر همخوانی دارد.

۱۹۳۲. جَلَجَل: جِ جُلْجُل، زنگوله‌های خرد که بر چرم دوزند و در گردن اسب و شتر و گاو اندازند (ل.ن). \* جَمَازَه: مخفّف جمّازَه، شتر تیزرو. \* دَرَاي: زنگ، جرس.

۱۹۳۳. سنان: اینجا به معنی سرِ عصا می‌باشد (ل.ن)؛ سنان عصا: عبارت از سنانی که زیر عصا وصل بکنند تا در صحرا کلوخ بهر استنجا کننده شود (ک).

۱۹۳۷. گشادن: انداختن، افکندن (ل.ن).

۱۹۳۸. من: مخفّف مَنّ به معنی ترنجبین است (ل.ن) و با توجه به ضمیر «ما» در مصرع دوم، موهوم معنی «من» (ضمیر اوّل شخص مفرد) هم می‌باشد.

۱۹۴۰. ای: در اینجا به معنی حرف ندا مناسب نیست، شاید مصحّف «این» باشد یا اینکه حرف تفسیر «آی» (= یعنی) باشد.

۱۹۴۴. گذاشتن: طی کردن، سپردن مکان را (ل.ن).

۱۹۴۵. من (در مصرع دوم): ← ۱۹۳۸.

۱۹۴۷. زبان از قفا کشیدن: نوعی تعذیب و شکنجه است (ل.ن). \* بنفشه: در اینجا منظور گل زبان به قفاست که آن نیز گلی است بنفش و به گل نافرمان هم شهرت دارد و در وجه تسمیه آن گفته‌اند: در پس گل مذکور چیزی به صورت زبان گنجشک دیده می‌شود و به همین جهت او را نافرمان گویند چرا که شخصی که فرمان سلطان قبول نکند، برای تعذیبش زبان او از پس گردن بیرون می‌کشند (ل.ن)؛ قدما بین گل بنفشه و زبان به قفا به جهت شباهت در رنگ خلط کرده‌اند؛ در سندبادنامه نیز آمده است (لغت‌نامه، ذیل ده زبان): «هر که چون سوسن ده زبان و چون لاله دو روی گشته است روزگارش به خنجر تیز چون بنفشه زبان از راه قفا بیرون کشیده است». \* ده زبان: متلّون؛ کنایه از کسی که هر بار یک گونه حرف می‌زند (ل.ن). \* سوسن: گلی است معروف و آن چهار قسم است یکی سفید و آن را سوسن آزاد می‌گویند، ده زبان دارد... (ل.ن).

۱۹۵۰. چار ماه نو: استعاره از چهارنعل. \* حبش: ضبط این کلمه در نسخه‌ها متفاوت است.

غیاث‌الدین به جای آن، «زمین» آورده و «حبش» را بی‌لطف دانسته است؛ در حاشیه قصاید بدر چاچ آمده است: عِلّت تخصیص «حبش» این است که ذکر ماه کرده و حبش متعلق به

- ماه است، ولی آنچه از التّفهیم (ص ۳۷۱) و فرهنگ اصطلاحات نجومی (ص ۳۳۸) مستفاد می‌شود این است که حبشه به زحل تعلق دارد!؛ ← ۱۵۷۸.
۱۹۵۶. یک سر: به اندازه سر یک نفر (ل.ن).
۱۹۶۰. چوبین: مجازاً خشک، کالبد بیجان (ل.ن)؛ به بهرام چوبین هم ایهام دارد.
۱۹۶۳. جسم: جوهری است که ابعاد سه گانه (طول و عرض و عمق) را بپذیرد (ل.ن). \*
- اعراض: ج عرض: ← ۳. \* اضاغت: به اصطلاح نحو نسبت کردن اسمی را به اسمی (ل.ن).
۱۹۶۴. تولاً: اگرچه به معنی حکومت و به کار کسی قیام نمودن است، در اینجا مجازاً به معنی «مفوض» و سپرده شده (ک)، یادداشت بیت ۱۱۳۹ نیز دیده شود.
۱۹۶۵. شقّ: جانب، ناحیت (ل.ن).
۱۹۶۶. گوی گریبان: تکمه گریبان، دکمه یقه (ل.ن).
۱۹۷۱. سکندر (ذوالقرنین) به وقت عزیمت ظلمات، جوهری به خضر علیه السلام داده، تعلیم نمود که هر جا که این جوهر تابان و درخشان گردد، یقین شناسی که آب حیات همانجا خواهد بود و خضر را پیشرو لشکر خود ساخته بود (ک).
۱۹۷۲. به آتشی بودن برج حمل (بره) اشاره دارد: ← ۱۸۹.
۱۹۷۵. بعلّ: استر، قاطر (ل.ن)؛ آنچه در نسخ خطی آمده مصحف ضبط متن است.
۱۹۷۶. غیاث الدّین گفته است که مهره به معنی کرّه اسب هم آمده است که با شیبه و ... ایهام می‌سازد، ولی چنین معنی در فرهنگهایی که در دسترس بود دیده نشد.
۱۹۷۷. بسیط زمین: سطح زمین. \* چهار ماهه مسافت: اشاره است به چهار نعل اسب که به شکل چهار هلال است.
۱۹۷۹. به جای «بی جوی» در همه نسخ خطی، «بیخودی» آمده که مناسب نیست. \* به جای «ببرد» در کاشف الاسرار، «سپرد» آمده که هم فصیح تر است و هم از تکرار قافیۀ «ببرد» جلوگیری می‌کند.
۱۹۸۰. ضرب: ظاهراً اینجا به معنی «پدید کردن» است (ل.ن)؛ ضرب منت: پدید کردن منت، منت نهادن؛ در حاشیۀ قصاید بدر چاچ به معنی «نوع» آمده است و غیاث الدّین ظاهراً به معنی «زدن» دانسته و گفته است: اگر کسی را مفت ببخشم صدمۀ احسان پذیری به آن شخص نمی‌رسد.
۱۹۸۱. امیر آخور: داروغۀ اسبان، رئیس اصطبل (ل.ن).
۱۹۸۲. تُتقّ: سرایده.

۱۹۸۳. مهد شش روزه: کنایه از دنیااست: ← ۳۱۳.
۱۹۸۵. یهودانه: به روش یهودیان (ل.ن.); به معنی «غبار» هم ایهام دارد. \* پاره زرد: غبار، پارچه زردی که بر کتف یهودان دوختندی امتیاز را (ل.ن.).
۱۹۸۷. کاهربا: در تحفه حکیم مومن (ص ۷۴۷) و لغت نامه به عنوان رفع کننده یرقان (صفرا) از آن نام برده شده، ولی قیس نوشته است: گویند که برای علت سودا بسیار مفید است. \* تباشیر در اینجا به معنی روشنی صبح است و به طباشیر که نام دارویی قاطع فی صفر است (تحفه حکیم مؤمن، ص ۵۷۶) هم ایهام دارد.
۱۹۹۰. موی کشان: کنایه است از کشیدن و بردن کسی با خشم و قهر و غلبه (ل.ن.). \* هندو: اهل هند و مجازاً به معنی دزد هم آمده است (ف.م.).
۱۹۹۲. نوا ساختن: نغمه پردازی (ل.ن.) \* سرانداختن: غیاث الدین این تعبیر را ایهام به مراقبه صوفیان می داند، ضمن اینکه سرانداز نام اصولی از جمله هفده بحر اصول موسیقی هم هست که آن را صوفیانه می خوانند (ل.ن.). \* در بعضی نسخ به جای «جایگه»، «خانقه» آمده که با چرخ (سماع صوفیانه) و سر انداختن متناسب تر است.
۱۹۹۳. ذاکر: ثناگوی؛ غازی را ذاکر به اعتبار آن گفته که وقت شمشیر زدن الله می گوید (حاشیه چاپ سنگی قصاید بدر چاچ).
۱۹۹۶. راجع به فیل و انبان: ← ۱۵۵۰.
۱۹۹۸. در بعضی نسخه ها «شاهباز آز» آمده که با توجه به تقابل «آز» و «جود» مناسب تر است.
۲۰۰۱. ماه چاه کش: ← ۱۰۹۹.
۲۰۰۳. مینای لعل انداز: مقایسه شود با تعبیر «مینای پر جوهر» در بیت ۱۱۷۱.
۲۰۰۶. داد پدید: به فرض صحت نسخه «دادن» اینجا به معنی «کردن» تواند بود (ل.ن.); پدید دادن: آشکار کردن. \* نیازمندی: اینجا به معنی نذرانه و پیشکش است (ک.).
۲۰۰۷. ابوحنیفه: کنیت حضرت نعمان که در این دیار به امام اعظم شهرت دارد (ک.). \* یعقوب: اسم مختصه امام ابو یوسف (ک.). \* یاد بودن: در خاطر بودن.
۲۰۰۹. صدور: ج صدر. \* بدور: ج بدر، مهتران.
۲۰۱۰. مشرف: ناظر، منهی (ل.ن.). \* زراد: زره ساز (ل.ن.); نام یکی از علمای نامور که در ابتدای حال پیشه زره بافی داشت (ک.). \* این بیت از لحاظ لفظی فصیح نمی نماید و معنی آن نیز مبهم است؛ در بعضی نسخه ها به جای «طلب»، «طلبی» آمده که مشکل لفظ را تا حدودی مرتفع می کند. غیاث الدین مصرع اول را با توجه به ضبط خود اینگونه معنی کرده

- است: درس‌دهندگان اینجا از غایت حصول دولت جمع‌کننده مالها هستند.
۲۰۱۲. پرده‌شناس: کنایه از مطرب، رامشگر و موسیقی‌دان (ل.ن).
۲۰۱۳. تصحیح این بیت به دلیل آشفتگی و اختلاف فراوان ضبط نسخ خطی و چاپی ممکن نشد. غیاث‌الدین در کاشف‌الاسرار این بیت را در نتیجه تصرّفات کاتبان مسخ‌شده خوانده و احتمال داده که این قطعه الحاقی باشد! مولوی هادی علی نیز در تعلیقات قصاید بدرچاچ به مشوّش بودن این بیت اشاره کرده است.
۲۰۱۴. محیّر: شعبه‌ای است از مقام حسینی، شعبه بیست و چهارم از شعبات بیست و چهارگانه موسیقی (ل.ن). \* روح افزایش: ظاهراً به «روح‌افزا» که نام گوشه‌ای است از گوشه‌های دستگاه راست پنج‌گاه و همچنین نام سازی است در موسیقی قدیم (واژه‌نامه موسیقی ایران زمین، ج ۱، ص ۵۵۰) هم توجه داشته است.
۲۰۱۶. شعبه: در اصطلاح موسیقی، شعبه به معنی نغمه‌ای که از نغمه دیگر برآورده شود. \* ظاهراً این بیت تعمیمی است که با الحاق حروف اول شعبه‌ها و دو حرف آخر اصولی که در بیت ۲۰۱۳ ذکر شده، نام شخصی حاصل می‌گردد، اما این بیت نیز به دلیل تشویش بیت مذکور، مبهم باقی می‌ماند.
۲۰۱۷. امیر مجلس: رئیس دیوان تشریفات (ل.ن).
۲۰۱۸. سرفشان‌دن: ظاهراً به معنی جنبان‌دن سر از ناز و کرشمه است (ل.ن) و به قطع کردن سر هم ایهام دارد.
۲۰۱۹. خون به لب آمدن: در لغت‌نامه دیده نشد ولی از قبیل «خون به دهان آمدن» تواند بود که کنایه از تشنگی بسیار داشتن آمده است (ل.ن)؛ در بعضی نسخ به جای «خون»، «حلق» آمده که بی‌معنی است، در «ک» و «ش» نیز «جان قدح» آمده که از لحاظ معنی بی‌تکلف است ولی ایهام تناسب بین دم و خون از بین می‌رود. \* در کشیدن: برآوردن (ل.ن).
۲۰۲۰. غَلَبات: ج غلبه، چیرگی (ل.ن).
۲۰۲۲. بر پای خاستن: استاده شدن به تعظیم و غیره (ک).
۲۰۲۳. ساختن: نواختن آهنگ (ل.ن). \* ده مه نو: کنایه از ده انگشت مطرب است.
۲۰۲۴. خر: ← ۳۲۸. \* رگ: ← ۳۲۷. \* یعنی: از موقعی که خرک، تارهای بربط را کشیده، بر شکمش آرمیده است، بربط دائماً گوشمال می‌خورد.
۲۰۲۵. میم لعل: استعاره از دهان و ده نون سیم استعاره از ده انگشت مطرب است.
۲۰۲۶. راجع به دریده گوش و طپانچه‌خوار بودن دف: ← ۳۲۹.

۲۰۲۷. شیشه: ساغر؛ ساغر را به اعتبار ناپاکی شرابی که در سینه دارد «سینه پلید» خوانده است؛ حافظ از منظری دیگر جام شراب را پاکدل خوانده است (دیوان، ص ۷۱۰):  
جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم  
یعنی از خلق جهان پاکدلی بگزینم
۲۰۳۳. ملا: پُری \* جُیوش: ج جیش.
۲۰۳۴. مکرّر: در هند مُعید را گویند، نائب معلّم، کسی که درس را با شاگردان تکرار می‌کند تا فراگیرند (سفرنامه ابن بطوطه، ص ۴۷۱)؛ معنی مذکور در لغت‌نامه نیامده و غیث‌الدین به فتح «را» (مکرّر) به معنی «ثانی» نوشته است.
۲۰۳۵. مَسامیع: ج مسمع، گوشها (ل.ن). \* موسیقار: نام سازی است که در آن نی‌هایی بزرگ و کوچک به اندام مثَلث با هم وصل کنند (ل.ن).
۲۰۳۹. امیر: کارفرما، فرمانده (ل.ن). \* عامر: آبادکننده (ل.ن).
۲۰۴۰. وادخلوا فیها: مادّه تاریخی است که از آن عدد هفتصد و چهل و چهار حاصل می‌شود (بیت ۱۰۱ نیز دیده شود) در بعضی نسخه‌ها (از جمله «ک») بدون «و» آمده که از آن عدد مذکور حاصل نمی‌شود و غیث‌الدین برای توجیه آن گفته است باید با اشباع ضمه الف یک «واو» دیگر حاصل کرد!
۲۰۴۵. خیال و نقش و تحریر به معانی موسیقایی هم ایهام دارند: ← ۹۷۴ و ۱۲۱۵.
۲۰۴۶. مقایسه شود با بیت ۱۰۵۶.
۲۰۴۷. مریر: تلخ، زمین خالی و فارغ از هر چیزی، رسن سخت تافته و دراز و باریک (ل.ن)؛ به جای این کلمه در نسخه‌های خطی کلمات دیگری آمده که از آنها معنی مفیدی حاصل نمی‌شود و بعید نیست ضبط متن و نسخه‌بدلها مصحّف کلمه دیگری باشد.
۲۰۴۹. سر: اینجا به معنی «آغاز» تواند بود. \* مصرع دوم کنایتی است از برپایی قیامت.
۲۰۵۰. زاغ: گوشه کمان، پاره شاخ سیاه که بر هر دو گوشه کمان وصل کنند (ل.ن).
۲۰۵۱. شب ماه‌جبین: استعاره از اسب سیاهی که پیشانی سفید دارد. \* به جای «به جمال» در بعضی نسخه‌ها «حمال» آمده که ظاهراً بر متن ترجیح دارد.
۲۰۵۳. بخت در مصرع اول به معنی «قسمت» (ل.ن) و در مصرع دوم به معنی «اقبال و عزّت» (ل.ن) تواند بود.
۲۰۵۴. با بیت ۱۲۳۵ مقایسه شود.
۲۰۵۵. زحل روی: به سیاهی جرم زحل (کیوان) اشاره دارد: ← ۱۵۷۸. \* شب و مه به ترتیب استعاره از مرگب و کاغذ است؛ در اکثر نسخ «در شب» آمده است که ظاهراً نتیجه تصرّف کاتبانی است که به معنی مجازی «شب» توجّه نداشته‌اند.

۲۰۵۸. راجع به سبزی خنجر: ← ۱۶۷.
۲۰۶۰. زه: کناره‌گریبان (ل.ن)؛ زه سیمین چیزی است... که زردوزان به تارهای نقره به شکل هلال سازند و جوانان زینت‌دوست بر گریبان دوزند (ک).
۲۰۶۱. شاخ‌گوزن: ← ۱۰۱۹.
۲۰۶۴. لؤلوی: در لفظ «لؤلوی» حرف «ی» برای وحدت نوعی است یعنی یک قسم لؤلؤ (ک)؛ در چاپ سنگی قصاید بدرچاچ، «لؤلؤ می اندود» آمده است که هم از جهت معنی روانتر و هم به لحاظ تقارن با «غالیه می‌سود» در مصرع دوم، مناسب‌تر است.
۲۰۶۶. دَوال: چرمی که به‌جای چوب بر طبل و کوس زنند.
۲۰۶۹. به معانی موسیقایی نقش و خیال و تحریر هم ایهام دارد: ← ۹۷۴ و ۱۲۱۵.
۲۰۷۱. تاریخ عرب: عبارت از تاریخ سنه هجری نبوی است (ک). \* دولت شه: ماده تاریخی است که سال جمع‌آوری و تدوین اشعار بدر را نشان می‌دهد، اعداد «دولت شه» در حساب جَمَل، هفتصد و چهل و پنج است.
۲۰۷۳. زلف و زاغ استعاره از سیاهی کلمات و مه و بال حواصل استعاره از کاغذ است.
۲۰۷۴. لام: صورت حرف لام که برای محبویت به رخسار کشند، خطی به صورت لام که از سپند سوخته و جز آن بر پیشانی اطفال و جز او کشند دفع چشم زخم یا قبول نزد خلق را (ل.ن)؛ در اینجا از لام سیاهی حروف را اراده کرده است. به‌جای این کلمه در بعضی نسخه‌ها، کلمات دیگری آمده ولی «لام» مناسب‌تر به نظر می‌رسد و شاعر ایهام تناسب بین «عین» و «لام» را مورد توجه داشته است. \* تحریر و خیال: ← ۹۷۴ و ۱۲۱۵ و ۲۰۴۵.
۲۰۷۵. در سه نسخه به‌جای «وقت»، «وقف» آمده که ظاهراً بی‌معنی است ولی تصحیف کلمه ساده‌ای مثل «وقت» به «وقف» محل تأمل است.
۲۰۷۹. کَلَف: ماه‌گرفت، بَهَق، لکه‌ای که در صورت انسان پدید آید (ل.ن). \* تافتن: درخشیدن، تابیدن (ل.ن). \* بحر: به اصطلاح عروض، وزن شعر (ل.ن).
۲۰۸۰. در توجیه اینکه چرا سخن دهن را تلخ می‌کند، در حاشیه «پا» آمده است: «لأنه حقُّ والحقُّ مُرٌّ» چرا که آن (سخن) حق است و حق تلخ است؛ اما با توجه به تعبیر «سرکشیدن از بحر» شاید معنی این باشد که: اگر کلمه‌ای از بحر (وزن) خارج شود، دهان گوینده را تلخ می‌کند!
۲۰۸۷. عَمَام: ابر.
۲۰۸۸. سائیس: فرمانده، قائد (ل.ن)، مطلق نگهبان، خصوصاً نگهبان و تیماردار اسبان (ک).

۲۰۹۴. دیوان قضا: به معنی دیوان تقدیر است و به معنی «اداره اجرای احکام شرع» هم ایهام دارد؛ حافظ نیز گفته است (دیوان، ص ۵۰۲):
- ساقیا عشرت امروز به فردا مفکن      یا ز دیوان قضا خط امانی به من آر
۲۰۹۹. تیغ را به جهت شهرت تیغهای هندی، «هندو» خوانده است. \* راجع به تعبیر کردن از قلم به رومی: ← ۶۸۱.
- ۲۱۰۰- آکاسره: ج کسری که لقب انوشیروان است، لیکن آکاسره اولاد او را گویند، چون مطلق گویند مراد سلاطین ساسانی است (ل.ن).
۲۱۰۱. پروانه: اذن، جواز، مجازاً به معنی نور چراغ و شمع (ل.ن)؛ در اینجا همین معنی مجازی مناسب است.
۲۱۰۲. رُقوم: ج رقم؛ رقم کشیدن: نوشتن (ل.ن). \* پایان این بیت در نسخه‌ها متفاوت است؛ غیاث‌الدین با توجه به ضبط خود اینگونه معنی کرده است: از آن سبب حاکم شام شد. \* رسم الخط «بر او می‌کشد» در «مل» به این ترتیب است: «برو می‌کشد» که قرائت «به رومی کشد» را هم محتمل می‌سازد و در این صورت «رومی» کنایه از سفیدی نور ماه تواند بود.
۲۱۰۳. بوم: جغد، بوف.
۲۱۰۴. قُدوم: باز آمدن (ف.م)، از سفر باز آمدن (ل.ن)، آمدن (ک). \* قَدوم: تیشه (ل.ن).
۲۱۰۷. لُکوک: ج لک، که معرب و مفرّس لک‌ه است و آن (لک) به هندی نام عدد صد هزار است (ل.ن).
۲۱۱۳. بردادن: بر شمردن، گفتن (ل.ن).
۲۱۱۴. برگذر: گذرنده، غیر جاوید (ل.ن).
۲۱۱۵. وَرقا: کبوتر، فاخته (ل.ن)، هر طایر طوقدار را گویند مثل کبوتر، فاخته، قمری و طوطی (ک).
۲۱۱۶. شهباء: شهباء، مادیان سفید و سیاه که سفیدی آن غالب باشد بر سیاهی (ل.ن).
۲۱۱۷. در اکثر نسخه‌ها «چون نهان» آمده که از لحاظ معنایی چندان تفاوتی ندارد ولی ظاهراً شاعر تناسب بین «دست و کف و دهان» را مورد توجه داشته.
۲۱۲۴. اَجِنَحَه: ج جُنَاح و جُنَاح، به معنی بال.
۲۱۲۵. سُدّه: درگاه، پیشگاه (ل.ن). \* چرخ اعظم: فلک اعظم، فلک الافلاک (ل.ن).
۲۱۲۸. زحل سر: به سیاهی جرم زحل (کیوان) اشاره دارد: ← ۱۵۷۸ و ۲۰۵۵. \* شب و ماه به ترتیب استعاره از مرکب و کاغذ است.

۲۱۲۹. بحر استعاره از دست ممدوح و سه ماه استعاره از سه انگشتی که قلم را در بر می‌گیرند.
۲۱۳۱. مراد از آه، صریر قلم است (ک).
۲۱۳۲. گزاردن: بیان کردن، اظهار کردن، در میان نهادن (ل.ن)؛ در نسخ خطی و کاشف الاسرار «گزاردن» آمده که مناسب نیست. \* منظور از «تیغ»، چاقو و قلم تراش است.
۲۱۳۷. نه طارم شش روزه: ← ۳۱۳.
۲۱۳۸. عرض: علاوه بر معنی مشهور (پهنا)، اصطلاح نجومی نیز هست (عرض کوکب: بُعد کوکب است از منطقه البروج) و معنی اخیر در محلّ ایهام است. \* میل کلی: نهایت بُعد دایره منطقه البروج از معدّل النهار (ل.ن).
۲۱۳۹. رَبُّ هَبْ لِي: ← ۶۳۱. \* ضبط «ک» (هر نوایی کز...) از لحاظ معنی و تناسب‌های لفظی بر متن ترجیح دارد، چرا که «نوا» به معنی «توشه» با «خوان» و به معنی «آواز» با «گوشه» متناسب است.
۲۱۴۰. یکزانو: نظیر همزانو به معنی دوش به دوش، زانوبه‌زانو، و کُفُو (ل.ن) تواند بود. \* سرانگشتی زنان: مترادف «انگشت زنان» است که در لغت‌نامه به معنی «در حال بشکن زدن» آمده است.
۲۱۴۴. قضیّه جزئیّه: جمله‌ای که در آن حکم کرده شده بر بعضی موضوع، چون: بعضی الحیوان انسان (ل.ن). \* قضیّه مهمّله: آن که موضوع آن شخص معین نبود و در آن بیان کلیت و جزئیّت نشود (ل.ن). \* ساخته: در اینجا به معنی آراسته و مرتّب و منظم است (ل.ن).
۲۱۴۵. فحوا (فحوی): معنی سخن و مضمون و روش آن (ل.ن).
۲۱۴۶. خوانند: مخفّف خداوند است که صاحب و بزرگ خانه باشد (ل.ن).
۲۱۵۱. مُعَلِّم: منقّش، نگارین (ل.ن).
۲۱۵۲. اشاره است به آیه ۲۴ سوره بقره، : ← ۴۹۶.
۲۱۵۴. مقصوره: حجره کوچک، خانه خرد (ل.ن).
۲۱۵۵. قاروره: شیشه، پیاله (ل.ن)، عبارت از ظرف آبگینه شفاف بلورین که در میان آن شمع و فتیله‌ای می‌افروزند (ک).
۲۱۵۶. معموره: آبادان (ل.ن).
۲۱۵۷. زدن: اینجا به معنی همسری کردن و جنگ کردن است (ل.ن). \* مستوره: پوشیده.
۲۱۵۸. زنبوره: زنبور بزرگ، مورچه (ل.ن)؛ با توجه به کلمه سلیمان معنی اخیر مناسب است.
۲۱۶۱. خُورنُق: عمارتی بوده بسیار عالی که نعمان بن منذر به جهت بهرام گور ساخته بود (ل.ن). \* شوره: نوعی از درخت گز (ل.ن).



۲۱۶۲. تباین: اختلاف، تفاوت (ل.ن). \* بوره: چیزی است مانند نمک و آن رازرگران به کار برند، نمک تلخ مزه، به هندی سهاگا گویند (ل.ن)؛ غیاث‌الدین از نسخه بدل «تاتوره» نیز خبر داده و گفته است: «و آن نباتی است زهردار، در این صورت بعد لفظ شاخ نبات و او عاطفه ضروری است»، ولی این نسخه بدل، تقارن دو مصرع را از بین می‌برد چرا که در مصرع اول «تا» حرف اضافه است. در لغت‌نامه همین بیت با جابجایی دو مصرع، ذیل «بوره» آمده و به بدر جاجرمی نسبت داده شده است.
۲۱۶۳. باکوره: اول هر چیز، میوه نرسیده (ل.ن)، غنچه (حاشیة «مل»). \* در اکثر نسخه‌ها «لطیفه‌ای ز وجودت» آمده است که از لحاظ لفظ و معنی فصیح نمی‌نماید چرا که فاعل «دوید»، صبا و فاعل «نیافت»، باکوره خواهد بود و ارتباط دو مصرع از بین می‌رود.
۲۱۶۴. باقی: بازمانده، بازپس مانده (ل.ن). \* خام طمع: کسی که دارای آرزوی بیهوده و باطل باشد (ل.ن). \* غوره فشاردن: گریه کردن (ل.ن).
۲۱۶۵. لای (گل) زدن بر روی آفتاب: نظیر «آفتاب به گل اندودن» به معنی «حقیقتی را با مجازی یا حسنی را با تقبیح پوشیدن خواستن» است (ل.ن)؛ در اکثر نسخه‌ها به جای «لای»، «رای» آمده ولی با توجه به تناسب چاه و لای، همین مناسب‌تر است، ضمن اینکه «رای» در ادامه این قطعه هم قافیه شده است.
۲۱۶۶. زهره داشتن: شهامت داشتن (ل.ن). \* دم چیزی زدن: لاف آن چیز زدن (ل.ن)؛ دم از نای زدن: لاف گلو و حنجر زدن.
۲۱۶۷. زرخ زدن: بسیارگویی کردن، هرزه‌گویی کردن (ل.ن).
۲۱۶۸. این قطعه درمذمت و نصیحت شخصی است که به روز جمعه در وعظ خود عیب‌گیری پادشاه می‌کرد که به لهو و لعب و نغمه و ساز مشغول است (ک).
۲۱۶۹. نیم پیشه: کم مایه (ل.ن). \* تیشه بر پای (خود) زدن: کار و بار خود را ضایع کردن (ل.ن).
۲۱۷۱. رای زدن: گفتگو کردن؛ به مجاز: اراده کردن، تمایل نمودن (ل.ن).
۲۱۷۲. گهرزای: چیزی بود که از گوهر ساخته باشند (ل.ن)، صاحب جوهر (ک).
۲۱۷۳. ژاژخای: بیهوده‌گویی، هرزه‌درای (ل.ن).
۲۱۷۴. شکال: شغال (ل.ن). \* ها زدن: ظاهراً نظیر «ها گفتن» و «ها کردن» است: ← ۵۸ و ۱۸۵۷.
۲۱۷۵. دشتبان: نگاهبان دشت، پاسبان کشتزار و مزرعه (ل.ن).

۲۱۷۶. جولَهِه: مخفّف جولاهه، بافنده (ل.ن)؛ در اینجا مجازاً به معنی ندّاف (ک)؛ قوس جولَهِه: کمان حلاج. \* رای: ← ۱۲۷۰.

۲۱۷۹. مراد از وبال تیر (عطارد)، برج قوس است.

۲۱۸۰. راجع به گوشه بودن کمان نسبت به تیر: ← ۳۴۴؛ غیاث‌الدین گوشه را در اینجا به معنی «خانه» دانسته است. \* شیر نر: مراد برج اسد است که خانه خورشید (آهوی زرّینه‌فام) می‌باشد.

۲۱۸۱. باشگونه: واژگونه، معکوس (ل.ن). \* از لفظ بازار مقصود شاعر مرادف آن است که لفظ «سوق» باشد و چون لفظ «سوق» را معکوس نمایند «قوس» حاصل می‌شود (ک). \* مراد از «ماهی»، برج حوت و مراد از «چه»، برج دلو است که وبال آفتاب است و برج دلو بین قوس و حوت واقع است.

۲۱۸۲. زر قلب: منظور «رز» (درخت انگور) است و آب زر قلب کنایه از شراب است.

۲۱۸۴. نقره قوس: استعاره از هلال است.

۲۱۸۷. حرف «ی» در هلالی - اگرچه در هر دو نسخه هست - زائد به نظر می‌رسد؛ غیاث‌الدین گفته است: برای اشباع کسره بود و قیس نوشته است: برای قاعده مستمرّ قدماست که در میان موصوف [و] صفت می‌نویسند!

۲۱۸۸. غیاث‌الدین ترک را کنایه از لب و آینه را کنایه از دندان و «ترک غازه سحر» را اضافه بیانی یا تشبیهی دانسته و قیس، «ترک آینه افروز» را کنایه از رخساره و «طعنه‌زن» را در معنی مفعولی (طعنه زده شده) و ترک را در مصرع دوم، موقوف‌الآخر دانسته است و در پایان ضبط نسخه‌بدل را بر متن مرجّح خوانده است.

۲۱۸۹. راجع به ارتباط «جادو» و «مشک بر آتش افکندن»: ← ۴۳۹.

۲۱۹۳. راجع به راقص و مار: ← ۳۱.

۲۱۹۶. انقطاب: جمع شدن، استواری (ک)؛ در فرهنگهایی که در دسترس بود دیده نشد. \* حَجَر: سنگ. \* مصرع دوم اشاره است به آیه شریفه «فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعْقًا...» (اعراف، آیه ۱۴۳).

۲۲۰۰. راجع به طولانی بودن روز قیامت: ← ۱۲۹.

۲۲۰۱. رَصَد: محلی که منجمان در آن به آلات نجومی، ستارگان را تحت نظر و مراقبت قرار می‌دهند (ف.م). \* معدّل: نزد اهل هیأت بر منطقه فلک اعظم اطلاق شود و معدّل‌النهار و فلک مستقیم نیز نامیده می‌شود (ل.ن). \* مُجَبَّب: در اینجا به معنی خطی که آن را جیب

- (: ← ۹۷۰) گردانیده باشند (ک). \* عکس: در اینجا به معنی ظلّ و سایه است (ک). \* حاصل معنی که غیاث الدین نوشته از این قرار است: قطر چرخ معدل به مثابۀ جیبِ (نصفِ وتر) سایه قوس درگاه ممدوح است؛ مقایسه شود با بیت ۹۷۱.
۲۲۰۲. جُدَى: ← ۸۳۸.
۲۲۰۵. زیج شاه: ← ۱۱۷۷.
۲۲۰۶. آنام: خلق، جنّ و انس و یا آنچه بر روی زمین است (ل.ن). \* مُشْتَهَر: مشهور، معروف.
۲۲۰۷. شَعَشَعَه: تابندگی، تابناکی. \* مصرع دوم اشاره است به آیه شریفه: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص، آیه ۳۰).
۲۲۱۲. مکاید: جِ مکیده، حيله‌ها.
۲۲۱۷. شهر علم: ← ۳۳۷. \* جُهود: یهودی، کلیمی (ل.ن)، کافر (ک).
۲۲۱۹. خر: ← ۳۲۸.
۲۲۲۰. رود اوّل نام نوعی ساز زهی و رود دوم به معنی رودخانه است.
۲۲۲۵. شُهود: در لغت به معنی حاضر شدن، دیدن و حضور است و در اصطلاح تصوّف - چنانکه در نقایس الفنون آمده - عبارت است از حضور دل و هرچه دل، حاضر آن است، شاهد آن است ... (ل.ن).
۲۲۲۶. دل گرفتن: دلتنگ شدن (ل.ن). \* وَدود: بسیار با محبّت (ل.ن).
۲۲۲۷. روح اللّه: لقب حضرت عیسی (ع). \* دَجَال: مسیح کذاب، نام مردی که در آخر الزّمان ظهور کند و مردم را بفریبد (ل.ن).
۲۲۳۰. مداد: سیاهی دوات، دوده مرکّب (ل.ن). \* نُفود: سپری شدن (ل.ن). \* مصرع دوم اشاره است به آیه شریفه: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (کهف، آیه ۱۰۹). \* در «ک» و «ش» به جای «نفود»، «وجود» آمده ولی با توجه به تناسب «نفود» با «نفذ» که در آیه مذکور آمده، همین نسخه مناسب‌تر است، ضمن اینکه از نسخه «وجود» معنی روشنی هم حاصل نمی‌شود.
۲۲۳۲. لاحق: رسنده، پیوسته (ل.ن). \* لاأحصی: بخشی است از حدیث «لاأحصی ثناءً عَلَیْكَ أَنْتَ كَمَا أُثْنِیْتَ عَلَیْ نُفِیْكَ» (بوستان سعدی، ص ۲۰۹). \* یا داوود: بخشی است از آیه شریفه «یا داوودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْأَرْضِ فَأَحْكُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص، آیه ۲۶).
۲۲۳۳. رازده: افشا کننده راز (ک)؛ نسخه بدل «رذدر» (مردود درگاه) نیز مناسب است.

۲۲۳۴. نایبه: مصیبت، کار دشوار، بلیه (ل.ن). \* هاویه: دوزخ، نام طبقه هفتم از طبقات دوزخ (ل.ن) \* وقود: هیزم، هیزم آتش‌انگیز (ل.ن). \* اشاره است به آیه ۲۴ سوره بقره: «۴۹۶. ۲۲۴۲. اوتاد: ج وَتَد، میخها.

۲۲۶۲. «از این معما اسم «خسرو» بیرون می‌آید، باید دانست که لفظ «سیبی» عبارت است از سه باء موحده! چون هر یک باء موحده، دو عدد دارد پس هر سه باء موحده شش عدد می‌شود و چون لفظ شش را ششصد عدد است؛ لهذا از ششصد حرف «خاء معجمه» مقصود است، پس هرگاه که خاء معجمه را بر سر لفظ سرو نهند لفظ خسرو به ظهور می‌آید» (ک)، توجیهی که غیاث‌الدین کرده، مبهم و متکلف است، به نظر می‌رسد فعل «است» بعد از «سیبی» لازم باشد، در اینصورت عدد ششصد به جای اینکه از توجیه مذکور حاصل شود از «سیبی است» (= سی بیست) که سی ضربدر بیست را به ذهن متبادر می‌کند، به دست می‌آید؛ نظیر این معما در کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی (ص ۳۴۲) آمده است:

نام بت من اگر بپرسی سیبی است نهاده بر سر سرو

۲۲۶۴. عروسانه: مانند عروس، عروس مانند (ل.ن).

۲۲۶۵. چهار شدن دیده: نهایت متعجب شدن (ل.ن)؛ به این مطلب هم توجه داشته که وقتی تصویر دو چشم بلبل در آب بیفتد چشمهای بلبل چهار می‌شود.

۲۲۶۶. نامیه: قوه‌ای در نبات و انسان که آن را از خردی به بزرگی برد و نمو و بالش و بالندگی دهد (ل.ن).

۲۲۶۹. سوار: یاره، دست‌آورنجن (ل.ن).

۲۲۷۰. صاحب‌عیار: آنکه صحت عیار مسکوکات دولتی را نگاه دارد (ل.ن)، شخصی که خوبی و عیب زر و سیم شناسد (ک).

۲۲۷۴. نازکی: ظرافت، لطافت (ل.ن).

۲۲۷۶. سار: نام پرندهای است سیاه و خوش‌آواز (ل.ن)؛ غیاث‌الدین از نسخه بدل «فاخته» به جای «فاتحه» هم خیر داده است، در آن صورت «سار» نام پرنده نخواهد بود بلکه پسوند «شاخ» (شاخسار) است، اگرچه غیاث‌الدین خود، این نسخه را نپسندیده و گفته است در آن صورت لفظ سار که به جهت افاده کثرت بوده، به مقابله کلمه «هر» زاید خواهد افتاد، ولی این استدلال درست نیست و کلمه شاخسار در سخن فارسی به معنی مطلق شاخه نیز به کار رفته و تعبیر «سر هر شاخسار» عیناً در شعر نظامی هم آمده است (لغت‌نامه، ذیل

شاخسار):

- درخت آنکه برون آرد بهاری که بشکافد سر هر شاخساری  
 ۲۲۷۷. صندل: چوب خوشبوی، بهترین آن سرخ و سپید است ... و طلای او (صندل سرخ) جهت رفع درد سر حاد و ... مفید است (لغت نامه، ذیل صندل). \* گلاب را نیز برای درمان سردرد مفید می دانسته اند: ← ۲۱۱.
۲۲۷۸. در گرفتن: اینجا به معنی رونق و جلوه پیدا کردن (ل.ن). \* طبلك: طبل خرد (ل.ن)، پیاله کوچک که از زر ساخته باشند (ش). \* گل گز: رنگی است سرخ مایل به اندک کبودی که آن را در عرف، عباسی نامند و آن رنگی است که مشابه به گل گز باشد (ل.ن). \* شعاع: جامه زیرین، جامه ای که بر تن ساید ... چون پیراهن و ازار (ل.ن). \* غیاث الدین در توجیه «گل گز شعاع» بودن نرگس گفته است: اگرچه نرگس سرخ نباشد مگر بعضی باغبانان کامل فن به صنعت، داغهای سرخ عباسی بر سفیدی آن می دوانند چنانکه مؤلف به چشم خود دیده است.
۲۲۸۱. زنبق: گل سوسن آزاد (ل.ن)؛ غنچه زنبق، شکل بینی دارد (ک). \* زُکام: گرفتگی بینی (ل.ن).
۲۲۸۲. بُختی: شتر قوی درازگردن (ل.ن).
۲۲۸۳. میغ: ابر. \* راجع به ارتباط نمد با تیغ غیاث الدین گفته است: معمول است که آیینۀ آهنی و شمشیر مصقل و استره را در نمد نگهدارند تا از هوای سرد و مرطوب زنگ نگیرد.
۲۲۸۶. آبدار: اینجا به معنی شربت دار و ساقی است (ل.ن).
۲۲۸۷. وهم: به معنی ترس و بیم هم آمده است (ل.ن)؛ در اینجا مجازاً به معنی خوف و بیم است (ک).
۲۲۹۲. داروی سوزان: دوايي که از حدّت خود چشم را بسوزد و بینایی را زایل گرداند (ک). \* در «ک» به جای «از»، «کز» آمده است و در بیت بعد نیز «گر» را پسوند «فنا» و «فناگر» را صفت ابر دانسته و این بیت و دو بیت بعد را موقوف المعانی معرفی کرده، ولی ضبط متن که مطابق «ش» می باشد از این تکلف به دور است.
۲۲۹۴. در این بیت تعقید لفظی وجود دارد. ظاهراً معنی و ترتیب ارکان جمله از این قرار است: وقتی که پیکان در پهلوی پهلوانان قرار گیرد، همچون دل دردمندان خون آلود باشد.
۲۲۹۸. ضبط: در قبضه آوردن، به نظم آوردن (ل.ن).
۲۲۹۹. إعتذار: عذر خواستن.

۲۳۰۰. مصرع دوم اشاره است به آیات: «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ \* كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ» (مرسلات، آیات ۳۲ و ۳۳).
۲۳۰۱. انشا: شعرگفتن، سرودن (ل.ن).
۲۳۰۲. انگشت بر لب ماندن: متعجب شدن.
۲۳۰۵. حجاز: سرزمین مکه و مدینه... نیز نام یکی از دوازده مقام موسیقی است (ل.ن) که با راه و چنگ و مضراب ایهام تناسب می‌سازد. \* مضراب: آلت کوچکی است از فلز و جز آن که بدان بعضی از سازها چون تار را نوازند (ل.ن).
۲۳۰۸. روی در (به) کسی بازکردن: بدو روی آوردن، متوجه او شدن (ل.ن).
۲۳۰۹. مصرع اول اشاره است به آیه: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا \* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» (نبا، آیات ۶ و ۷). \* أقطاب: ج قطب ← ۳۲۴. \* معانی عرفانی اوتاد و أقطاب (نام دو گروه از اولیاء الله) نیز مورد توجه بوده است.
۲۳۱۱. از این قصیده، این ابیات در عرفات‌العاشقین هم آمده است: ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ و ۳۲ و ۳۳ و در مجمع‌الفصحان نیز این ابیات نقل شده است: ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰.
۲۳۱۴. عشوہ خوردن: فریب خوردن.
۲۳۱۵. گوش: به گوش رباب (آلت کوک کردن رباب) ایهام دارد.
۲۳۱۶. گنده‌پیر: زن پیر سالخورده (ل.ن)؛ غیاث‌الدین قرائت این کلمه را به صورت «گند پیر» (به معنی مذکور) صحیح‌تر دانسته است. \* غیاث‌الدین گوش اول را «گوش مطرب» و گوش دوم را کنایه از «گوش چنگ» دانسته و گفته است: گوش چنگ میخهای چنگ است که بدان تار و روده‌ها بندند و قیس آورده است: دستور نوازندگان است که میخهای چنگ را قریب گوش کرده می‌نوازند. \* رگ چنگ: ← ۱۳۶.
۲۳۱۷. راه: انتظار (ک)؛ در لغت‌نامه نیز به معنی مذکور آمده ولی در اینجا «در راه» به معنی «برای» مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
۲۳۲۰. به جای «زلفی است»، «زلف است» مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
۲۳۲۲. زُمره: گروه، دسته. \* شُعبده (شُعبده): بازی که به سحر و فن کنند (ل.ن).
۲۳۲۳. ذوالمِئَن: صاحب احسانها.
۲۳۲۶. سزُغزل: مطلع غزل، بهترین و برگزیده غزلها (ل.ن)؛ شارحان، «سر» را زاید دانسته‌اند.
۲۳۲۷. به جای «افکند»، «افکنده» مناسب‌تر به نظر می‌رسد. \* مَن: ← ۱۹۳۸.

۲۳۲۹. پَرِن: پروین (ل.ن)؛ استعاره از دندانهاست.
۲۳۳۲. مقایسه شود با بیت ۳۷۸.
۲۳۳۳. چارصُفَه: نوعی بنا (ل.ن)، مکانی که هر چهار طرف آن دالان باشد (ک).
۲۳۳۵. رَبَقَه: حلقهٔ رسن که در گردن ستور بندند (ل.ن). \* مَنَ: نعمت دادن، انعام کردن (ل.ن).
۲۳۳۶. کاسه لیس: گرسنه، گدا (ل.ن). \* لب لیس (در معنی مفعولی): لیسیده شده از لب (ک). \* ذوالیزن: نعمان بن قیس حمیری یکی از ملوک و اذواء یمن است ... و سیف ذوالیزن از احفاد اوست (ل.ن)، نام پادشاه یمن که کمال دلیر و شجاع بود (ک).
۲۳۳۷. ذَن: خُم، خم بزرگ قاراندود (ل.ن).
۲۳۳۸. مَسام: سوراخهای بن موی و مجازاً سوراخهای ریز در هر جسمی (ل.ن). \* شَن: مشک کهنهٔ دریده، خیک کهنه (ل.ن).
۲۳۴۲. کَسَر: اینجا به معنی حرکت زیر است و به معنی «شکستن» هم ایهام دارد. \* «من» و «عَن»: هر دو از حروف جرّ هستند؛ حاصل معنی بیت این است که: استخوان دشمن تو چنان شکسته شده است که به «من» و «عَن» - که خود عامل جرّ می‌باشند - کسره می‌دهد.
۲۳۴۳. حرف: در اینجا به معنی کنارهٔ شمشیر است (ل.ن): ← ۱۸۱۳؛ انوری نیز گفته است (مفلس کیمیا فروش، ص ۱۶۳):
- حرف تیغ تو الفوار کجا کرد قیام که نه در عرصه الف چفتگی لام گرفت  
ماضی: برنده، قاطع (ل.ن)؛ حرف ماضی: لبهٔ برنده؛ غیاث‌الدین از معانی مذکور «حرف» و «ماضی» غفلت کرده و «حرف ماضی» را تعمیمی‌ای به نام «آب» دانسته است! (آب در زبان عربی فعل ماضی است از اوب). \* اِنَّ: از حروف مشبّهة بالفعل است که چون بر اسم درآید آن را منصوب می‌کند. \* لَن: از حروف نصب است که بر سر افعال در می‌آید.
۲۳۴۹. وَ سَمَه: برگ نیل، رنگ سیاه که زنان در ابرو کنند (ل.ن). \* نیل: سپند سوخته را گویند که بر پیشانی و بناگوش طفلان مالند برای دفع چشم زخم (ل.ن)، آن است که بعض معشوقان برای زیبایی یا برای دفع چشم زخم بر چهره یک دو خال از نیل می‌نهند (ک).
۲۳۵۰. پنج نوبت زدن: اظهار جاه و سلطنت کردن (ل.ن).
۲۳۵۳. رَه: غیاث‌الدین در اینجا به معنی «سبب» نوشته است و در لغت‌نامه هم به این معنی آمده است، در این صورت ظاهراً «زان ره» مناسب‌تر است. \* بیجادهٔ ثانی به معنی بی‌راه و خلاف آیین است (ک).
۲۳۵۵. ساده: در هر دو مصرع به معنی خالص و ناب است (ل.ن).

۲۳۶۰. برات: حواله (ل.ن).
۲۳۶۷. سپاه زنگبار استعاره از زلف است و شکستن زلف به معنی خم دادن آن است (ل.ن). \*
- در صحت مصرع اول شک است (ک).
۲۳۶۸. بند خار: به معنی کهنه (ظاهراً به معنی پشته) خار است (ش).
۲۳۸۰. قلم رفتن: مقدر شدن (ل.ن).
۲۳۸۴. صنوبرشکن: شکننده صنوبر، یعنی خجل کننده صنوبر (ک).
۲۳۸۷. پروا: اندیشه، توجه، التفات (ل.ن).
۲۳۹۵. به جای «دهد» ظاهراً «دمد» مناسب‌تر است.
۲۴۰۳. سرایرده نور: کنایه از چشم است (م)، مردمک (ک). \* اطلس آل: مراد سرخی چشم است که از کثرت گریه یا بیخوابی پیدا می‌گردد (ک).
۲۴۰۸. آفتاب، آهو، بادام، تیغ و تیر به ترتیب استعاره از چهره، مردمک، چشم، ابرو و مژگان است. \* نیام: غیاث‌الدین این کلمه را جمع نوم به معنی خواب دانسته و به معنی غلاف در محل ایهام نوشته است ولی نیام در کتابهای لغت جمع «نائم» (خوابیده) آمده است نه «نوم» و به نظر می‌رسد اینجا به معنی «غلاف» باشد و به معنی جمع «نائم» هم ایهام تواند داشت.
۲۴۱۲. هاروت قدر: نظیر هاروت فن است که در لغت‌نامه کنایه از ساحر آمده است.
۲۴۱۶. کلمه «جمله» در وزن و معنی خللی وارد کرده و ممکن است مصحف کلمه‌ای نظیر «جامه» یا «جلوه» و ... باشد.
۲۴۲۳. بالین: بالش، نهالی (ل.ن).
۲۴۲۹. سُفته: متصل، پیوسته (ک).
۲۴۳۱. آمودن: ترصیع، به سلک در آوردن (ل.ن).
۲۴۳۳. دَمَدَمه: به معنی هیجان و اضطراب هم آمده است (ل.ن) و در اینجا کنایه از شتاب و حرکت دود است.
۲۴۳۸. راجع به ارتباط دیوانه و آتش و عنبر: ← ۴۳۹.
۲۴۴۰. مصرع دوم فصیح نمی‌نماید، احتمال خطای مطبعی منتفی نیست، در توضیح آن تنها همین عبارت آمده است: بر مدت بحر و بر قیاس کن!
۲۴۵۹. «شهر عنقا» عبارت از هیأت مجموعی جعد است و طوطی گویا کنایه از خط ریش و بروت است (ک). \* ظاهراً «جنگ» و «مدام» خطای مطبعی است و درست آن «چنگ» و «بدام» (به دام) است؛ کلمه «سریاز» نیز محل تأمل است.



۲۴۶۴. سوسن عبارت از داغهای نیلی و مراد از بقم اشک سرخ است (ک).
۲۴۶۷. چاره‌پذیر: قابل علاج، خوب‌شدنی (ل.ن). \* که: اینجا به معنی «چیزی که» می‌باشد (م).
۲۴۷۵. غیاث‌الدین به درستی گفته است: به‌جای «نهان» لفظ «عیان» اولی است و در آن صورت به‌جای «در»، «از» مناسب است.
۲۴۷۸. برج قوس (کمان)، خانه مشتری است.
۲۴۸۲. مادام: اینجا به معنی مدام و همیشه است (ل.ن).
۲۴۸۳. غیاث‌الدین شمشاد را استعاره از زلف و لاله را استعاره از پنجه حنایی دانسته و نوشته است: یعنی پنجه را وا کرده وقتی که شانه به زلف می‌کشد! با توجه به توضیح مذکور ظاهراً «پاره» خطای مطبعی است و درست آن «شانه» است.
۲۴۸۵. معمول است که چون مشک را حل ساخته، مثل مرهم به زخم نهند، صاحب زخم در فریاد آید (ک)؛ بیت ۸۰۸ نیز دیده شود.
۲۴۸۷. عود: افسون، رقیه و تعویذی که انسان برای جلوگیری از ترس یا جنون یا نظرزدن، می‌نویسد و بر خود می‌آویزد (ل.ن).
۲۴۸۹. ظاهراً در پایان مصرع دوم تصحیف یا خطای چاپی راه یافته است. در کاشف‌الاسرار راجع به این بیت توضیحی نیامده است.
۲۴۹۰. بر آب انداختن: ظاهر و فاش کردن (ل.ن)، آب و تاب و رونق بخشیدن، بیکار محض ساختن (ک). \* در کلمه «آب» ایهام لطیفی می‌توان در نظر گرفت، بدین ترتیب که آن را استعاره از چهره معشوق بدانیم؛ این ایهام در شعر خواجه شیراز نیز مشاهده می‌شود (دیوان، ص ۷۸):
- افسوس که شد دلبر و در دیده‌گریبان      تحریر خیال خط او نقش بر آب است  
و (دیوان، ص ۳۲۶):
- خط ساقی‌گرا از این گونه زند نقش بر آب      ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد
۲۴۹۱. در آفتاب انداختن: نوعی تعذیب و شکنجه مجرمان (ک).
۲۴۹۳. سَمَر: افسانه، به مجاز به معنی سخن (ل.ن)؛ بی‌سمر: بی‌سخن؛ مقایسه شود با تعبیر «سخنی نیست» در بیت ۳۶۴.
۲۴۹۷. گافتن: مخفف شگافتن (ک)؛ این کلمه در لغت‌نامه و غیاث‌اللغات (به نقل از سراج و برهان) به صورت «کافتن» (با کاف عربی) و به معنی مذکور آمده است. \* راجع به ماه و کتان: ← ۸۶.

۲۴۹۹. رنگ آوردن: خجل شدن (ل.ن)؛ نیز می‌توان رنگ را به معنی رونق دانست (ل.ن)، در آن صورت «رنگ آوردن» به معنی «رونق یافتن» است. در صورت اول، «در» برای مقایسه و نسبت و «بالش شمشاد» استعاره از چهره است.

۲۵۰۱. سیاهی چشم را به خرقه مانند کرده و این تصویر مؤید سخن کسانی تواند بود که «خرقه» را در این شعر مشهور و بحث‌انگیز حافظ استعاره از سیاهی چشم دانسته‌اند (دیوان، ص ۵۲):

ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم

خرقه از سر به درآورد و به شکرانه بسوخت

۲۵۰۲. ظاهراً «فرقی نشده» خطای مطبعی و صحیح آن «فرقی نکند» می‌باشد.

۲۵۰۳. معمول است که دهن ظرف سیماب را نهایت تنگ می‌سازند (ک).

۲۵۰۷. هلال درافشان: معمول معشوقان ولایت است و در هندوستان هم دیده شده که از ریزه ورق طلا یا از ابرق سوده بر پیشانی و ابرو افشان می‌نمایند (ک).

۲۵۱۱. کاهن: ساحر، غیب‌گوی (ل.ن)، در اینجا به معنی یاوه‌گو (ک). \* ظاهراً «نگر»، مصحّف یا خطای چاپی است و درست آن «مگر» می‌باشد.

۲۵۱۶. ایثار: عطا، افشاندگی (ل.ن)، اینجا به معنی تصدّق (ک).

۲۵۱۸. دست بر کمر زدن: نخوت و غرور کردن (ل.ن). \* چون مور به میان خود، دنباله کلان دارد لهذا شاعر به او نسبت کوه کشیدن کرده است (ک).

۲۵۲۲. ظاهراً «برآمد» خطای مطبعی است و درست آن «برآید» است.

۲۵۲۳. خانه کمان: مراد ابروست و به این مطلب که کمان (برج قوس) خانه مشتری است هم ایهام دارد. \* پنج شوی بودن زهره: ← ۴۲۴.

۲۵۲۵. منقول: روایت شده، علومی از قبیل حدیث و تفسیر و فقه و ...، مقابل معقول (ل.ن).

۲۵۲۶. معقول: علوم عقلیه چون ریاضی و طبیعی و فلسفه (ل.ن).

۲۵۲۷. رَضینا... راضی شدیم قسمت الهی را که در حقّ ماست (ک).

۲۵۳۳. مقایسه شود با بیت‌های ۵۸ و ۱۸۵۷.

۲۵۳۵. کُلّها: همه آن؛ قیس این کلمه را «گلها» خوانده و گفته است: جمع گل است به ضرورت وزن به تشدید آمده و خاک گل به معنی خاکی که از آن گل پیدا شود!

۲۵۳۷. چو آب (مثل آب): مطلبی نیک و روان آموخته (ل.ن)، به کمال نرمی و آسانی (ک). \* از بیت دوم این قطعه نام «کمال» و از بیت سوم نام «دین» حاصل می‌شود: ← ۲۵۶۱.

۲۵۳۸. مصرع اول اشاره است به آیه: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران، آیه ۱۹). \* لُغَز: چیستان. \* طرح کردن: فکندن، دور انداختن (ل.ن). \* اگر ای مخاطب این معما ندانی که از لفظ اسلام لفظ دین چگونه حاصل می شود در این صورت اعداد حرف «زا» که هفت باشد از مجموع اعداد لفظ «حساب» که هفتاد و یک هستند طرح کن، پس شصت و چهار ماند، از آن لفظ «دین» حاصل کن که دین هم شصت و چهار عدد دارد (ک).

۲۵۳۹. چِنْگُل: چنگال.

۲۵۴۱. غَز: صنفی از ترکان غارتگر بوده اند (ل.ن)؛ غزی: منسوب به غز، واحد غز، یک تن غز (ل.ن)؛ غیاث الدین «ی» در «غزی» را یای وحدت دانسته، یعنی یک شخص غز ولی «یای» مذکور از وزن خارج است و ممکن است متن، مصحّف چنین صورتی باشد: شب غز و لبسش سیاه! \* جَرَب: مرض خارش، مرضی است معروف که آنرا گری گویند و آن دانه های کوچکی است که در آغاز سرخ رنگ باشد (ل.ن).

۲۵۴۳. ذَهَب: طلا.

۲۵۴۸. ساقه: دنباله لشکر (ل.ن). \* قلب: میانه لشکر (ل.ن). \* ظاهراً در مصرع اول به جای «در»، «هر» درست است.

۲۵۴۹. بَنان: سرانگشتان.

۲۵۵۰. قلب: گردندگی و کجی (ک)، گردش و دور (ش).

۲۵۵۲. قلب: مراد قلب العقرب، نام منزل هجدهم ماه است... و قلب بدان سبب گفته اند که بر محل قلب صورت عقرب واقع است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۵۹۷).

۲۵۵۳. غیاث الدین ضمیر «ش» را راجع به «دل» و قلب را به معنی «نگونسار» نوشته و قیس، مصرع دوم را به صورت استفهام انکاری خوانده و قلب را در معنی مشهور (دل) دانسته است.

۲۵۵۷. زَرَق: در اینجا به معنی حشمت و شوکت تواند بود (ل.ن)؛ نیز می تواند به معنی جلوه ظاهری و جلا و شفافی که امروز متداول است (زرَق و برق) (ف.م) باشد؛ معنی مشهور زرق (دورویی، نفاق) با قلب (ناسره) ایهام تناسب دارد.

۲۵۵۸. خَرَق: دریدگی (ل.ن). \* مراد از حریفان، فلاسفه متقدم است که به اعتقاد آنان خرق فلک محال بوده؛ ادیب گفته است (امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۳۳):

به گردون اگر ناوکت بر رود      ز هم چنبر وی گسسته شود

خلاف ارسطو کزین پیش گفت      که نشکافد این سبز دژ ای شگفت

و این مطلب بر خلاف نص قرآن است که می فرماید: «إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ» (انشقاق، آیه ۱).

۲۵۶۱. این بیت، معمایی است که از آن اسم «کمال» به دست می‌آید، از «آب» معادل آن در زبان عربی (ما = ماء) را اراده کرده و پیداست که اگر «ما» از «کمال» برداشته شود «کل» (گل) باقی می‌ماند و «منخفی» نماند که نزد اهل معمّا کاف عربی (ک) و فارسی (گ) حکم واحد دارد» (ک).

۲۵۶۸. راجع به پوست و رگ چنگ به یادداشت بیت ۳۲۷ و راجع به گیسوی چنگ به یادداشت بیت ۴۱۶ مراجعه شود. \* به جای «گر»، «کز» مناسب‌تر می‌نماید.

۲۵۶۹. دست: اینجا به معنی نوبت و دفعه است (ف.م)؛ غیاث‌الدین به معنی «زخم» (ضربه)، نوشته ولی چون نای از سازهای ضربی نیست، مناسب نمی‌باشد.

۲۵۷۰. تحریک: اینجا به معنی جنبش و حرکت و هیجان است؛ مولوی نیز گفته است (لغت‌نامه، ذیل تحریک):

تو نبینی برگها با شاخها کف‌زنان رقصان ز تحریک صبا

۲۵۷۱. حرف «و» بعد از «برگ» در کاشف‌الاسرار نیامده و غیاث‌الدین «صد برگ» (نوعی گل) را فاعل و «آب از گل» و «نوا از بلبل» را مفعول «آرد» نوشته است، ولی این ضبط متکلف و مبهم است؛ مطابق متن، «برگ و نوا» به معنی سامان است و «برگ» و «نوا» به ترتیب با گل و بلبل متناسب است و «صد برگ» به معنی نوعی گل تنها در محل ایهام تواند بود.

۲۵۷۴. زوال: متمایل شدن آفتاب از وسط آسمان به سوی مغرب (ل.ن)؛ در اینجا عبارت از غروب است (ک). \* ظاهر است که آفتاب قریب غروب مقابل سرپا معلوم می‌شود (ک).

۲۵۷۶. عین کمال: عین الکمال، چشم زخم، چشم بد.

۲۵۷۷. معمایی است به نام کمال؛ مقایسه شود با بیت ۲۵۶۱.

۲۵۸۰. ده حوت: استعاره از ده انگشت است.

۲۵۸۲. زاغ: ← ۲۰۵۰. \* مصرع اول این بیت اشکال وزنی دارد که ناشی از خطای مطبعی

است و تصحیح آن ممکن نگردید؛ غیاث‌الدین راجع به این بیت نوشته است: فاعل

پوشاند «زاغ» است و مفعول «قوس»!

۲۵۸۵. بی‌میانجی: بی‌وساطت (ل.ن).

۲۵۸۹. به جای «از» ظاهراً «را» مناسب است.

۲۵۹۳. زردپوشان: عبارت از ستارگان (ک).

۲۵۹۴. این قطعه در چیستان خربزه است (ک)؛ این بیت با بیت ۱۷۳۰ قابل مقایسه است.

۲۵۹۵. کافر: اینجا به معنی کشاورز است: ← ۱۱۴۹.

۲۵۹۶. من: اینجا به معنی ترنجبین است: ← ۱۹۳۸. \* مزید: افزون.
۲۵۹۷. معمایی است به نام احمد، دو پیکر عبارت از جوزا و پای جوزا «الف» است و بره یعنی حمل و سر حمل، «حا» است... و لفظ یکی را چهل عدد است، لهذا از یکی «میم» مراد است و اعداد لفظ یک، سی باشد و سدس (یک ششم) سی، پنج است، چون پنج را بی یک آرند، چهار باقی ماند، پس از این چهار «دال» گرفتیم (ک).
۲۵۹۸. طُفیل: کسی که ناخوانده به مهمانی رود، شاید مخفف طفیلی باشد که نام شخصی است از بنی امیه که در حالت عسرت و تنگدستی به شادیهای مردم بی طلب رفتی (ل.ن).
۲۵۹۹. مناقب: ج متقبت، خصال نیک. \* معمایی است که از آن نام احمد حاصل می شود و مصرع دوم اشاره است به حدیث «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَحِرُ» (احادیث متنوی، ص ۲۳).
۲۶۰۰. ذاخِر: فربه، ذخیره کننده (ل.ن). \* از «یکی» اول، حرف «میم» مقصود است چرا که لفظ «یکی» همانند «میم» چهل عدد دارد و از لفظ «یکی» دوم، «أحد» مراد است که ترجمه «یکی» است (ک).
۲۶۰۱. مربع: حاصل ضرب هر عددی را در نفس آن عدد مربع گویند. \* نیمه اول کلمه احمد «اح» می باشد و اعداد حروف «اح» و «ده» هر دو برابر «نه» است و مربع نصف شش نیز می شود «نه».
۲۶۰۲. ضلع، پهلو هر مربع و مثلث و غیره را گویند و در این بیت ضلع عبارت از ربع است و محیط هر دایره را با قطر خویش نسبتی هست که نسبت دو را با هفت باشد، یعنی محیط از قطر خود سه چند (سه برابر) باشد به قدری زیادت و در مصرعه ثانی مراد از لفظ آخر، حرف دال احمد است، حاصل آنکه... نصف دیگر را که میم و دال باشد به اعتبار اعداد که چهل و چارند نسبت محیط ثابت می شود و مربع اعداد حرف آخر آن اسم را نسبت قطر به آن به هم می رسد به شرطی که هشتم حصه (یک هشتم) از آن کم کنند، یعنی چون دال را چهار عدد است هرگاه که آن چهار را در چهار ضرب سازند، مربع آن شانزده حاصل می شود، پس شانزده را چهار ضلع است، هر ضلع چهار عدد دارد چون از [مربع آخر، نصف] یک ضلع آن که دو باشد کم کنند، چهارده عدد باقی می ماند، پس ظاهر است که چهل و چار را با چهارده نسبتی است که محیط را با قطر خود... (ک).
۲۶۰۳. مصرع اول اشاره است به آیه شریفه: «... مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...» (صَف، آیه ۶). \* اعداد کلمه احمد، پنجاه و سه است و به همین جهت آن را در عدد «قاصر» خوانده است.

۲۶۰۵. مراد از شاهد، «دُر» و از مادر او «صدف» است. \* دل مادر: معمای است به نام «آب» بدین ترتیب که از مادر، معادل عربی آن یعنی «أم» را اراده کرده که دل (قلب) آن می‌شود «ما» (=ماء: آب) و «ظاهر است کرمی که نام آن صدف است در آب زنده می‌ماند و بدون آب زندگی آن محال» (ک).

۲۶۰۶. صدف روسپید است و شوهر او که ابر است از قطره‌باری زرد و نهایت لاغر می‌گردد (ک).

۲۶۰۷. دَفَق: ریختن چیزی را، ریخته شدن آب یکباره (ل.ن)؛ غیاث‌الدین به ضم دال و به معنی «برجستن» نوشته است. \* ضمیر «ش» راجع به شاهد (مروارید) است و مراد از پدر و منی و آذر، به ترتیب ابر و باران و آذرخش است.

۲۶۰۸. هلال: کنایه از گوشواره و حلقه گوش است... و مراد از خور، رخساره محبوب است (ک).

۲۶۰۹. عقده (گره)، استعاره از مروارید و ماه یکشنبه، نظیر هلال در بیت قبل، کنایه از گوشواره است.

۲۶۱۰. از «اگر» معادل آن در زبان عربی، یعنی «لو» مراد است و پیداست که اگر دو «لو» را کنار هم بگذارند «لؤلؤ» (دُر) حاصل می‌شود.

۲۶۱۱. از «شش» حرف «و» را اراده کرده است که اگر قلب (میانه) دُر قرار گیرد، «دور» حاصل می‌شود.

۲۶۱۴. معمای است به نام عمر. \* لفظ «دو» ده عدد دارد و مجذور ده، صد است... و اعداد لفظ «پنجه»، شصت است و نیمه شصت، سی باشد، چون سی را از صد کم کنند هفتاد ماند، پس مراد از این هفتاد حرف «عین» است و در مصرعه ثانی از لفظ «یکی» که چهل عدد دارد «میم» مقصود است.

۲۶۱۵. مضعف: مضاعف (ل.ن). \* منظور از مجذور دو، چنانکه در بیت قبل گفته شد، صد است و مضاعف آن می‌شود دویست که عدد حرف «را» می‌باشد.

۲۶۱۶. این قطعه معمای است به نام مریم. \* مراد از دریا، «یم» است که عکس آن «می» (شراب) است و اگر «مرغ» در کنار «یم» بنشیند، «مرغ یم» حاصل می‌شود.

۲۶۱۷. از بلبل، حرف «غ» را اراده کرده چرا که حرف «غ» برابر هزار است و هزار به معنی بلبل هم می‌باشد و پیداست که اگر «غ» از میان «مرغ یم» برخیزد «مریم» باقی می‌ماند.

۲۶۱۸. این قطعه معمای است به نام مریم. \* مروارید خرد: مرجان (ل.ن)؛ مراد از نیمه کمتر مرجان، «مر» می‌باشد و از «دریا» معادل آن در زبان عربی، یعنی «یم» را اراده کرده است.

۲۶۱۹. منظور از «اختر»، حضرت عیسی (ع) است که در آسمان چهارم همنشین آفتاب است.
۲۶۲۰. این قطعه در چیستان و معمّای چشم است.
۲۶۲۱. ترازوی قدر: کنایه از شراب (!) چرا که قدر هر کس و ناکس از شراب ظاهر می‌گردد و حاصل آنکه چون شراب خورد چشم سرخ‌گردد (ک).
۲۶۲۲. تصحیف: به اصطلاح معمّا آن را گویند که به جای لفظی، لفظ دیگر آورند که بدون رعایت نقاط همشکل او باشد (ک). \* معادل چشم در لغت عرب، «عین» است و تصحیف آن «عثن» می‌شود که به معنی «دود» است و «زنگی نهاد» بودن دود، واضح است (ک)؛ کلمه «چشم» از این معمّا به تکلف بسیار حاصل می‌شود و بعید نیست پاسخ این معمّا چیز دیگری باشد!
۲۶۲۳. با اینکه کمان، خانه و بال تیر (عطارد) است، تیر چرخ، کمان تو را هدف و مقصود خود ساخته است.
۲۶۲۶. مراد از خانه بهرام، برج حمل است (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۷۲۹) که آفتاب را در آن شرف حاصل می‌شود.
۲۶۳۰. آینه پیل: دهل یا طبل بزرگ که آن را بر پیل می‌نواخته‌اند و بعضی گفته‌اند جرس و درای و زنگ است که بر پیل آویزند (ل.ن)، تابه‌های آهنین مصقل که بالای برگستوان پیل و گاهی بر پیشانی پیل وصل کنند تا از آفت تیر و تفنگ محفوظ ماند (ک).
۲۶۳۱. راجع به دو طرف رفتن خورشید: ← ۱۶۶.
۲۶۳۴. برادر دل رز: تعمیمه‌ای است به نام «نوم» (خواب): ← ۶۸۸. \* نسخه بدل «بگوی تا نکنند» مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
۲۶۳۵. مصحف: لفظی که به تغییر نقطه، لفظ دیگر خوانده شود، خطا شده در نبشته (ل.ن). \* مراد از مصحف «نوم»، «یوم» (روز) است.
۲۶۳۶. صفر: خالی (ل.ن). \* در این بیت هر دو قلب به معنی دل است که عبارت از حرف وسط باشد و صفر بالکسر به معنی خالی و مراد از لفظ شش، حرف «واو» است ... و قلب «واو» عبارت از حرف «الف» است، حاصل آنکه: اگر لفظ «نوم» را از حرف وسط که واو است خالی کنی، پس در آن صفر اگر دل لفظ واو را به جای دل او گردانی، به اندک فکر از این نکته تو را لفظ «نام» مفهوم شود (ک).
۲۶۳۷. ستون دین: منظور نماز است و اشاره است به حدیث «الصلاة عمود الدین» و مراد از شرط ستون دین، وضوست که به واسطه خواب، باطل می‌گردد. \* فصیح ... پس صحیح است آن اگر باشی از خداوندان فهم‌ها (ک).

۲۶۳۸. اسامی حروف «نوم» (نون، واو، میم) اگر عکس شود، باز هم همان می‌شود. \*  
نسخه‌بدل «حروف ورا» روان‌تر است.
۲۶۳۹. وجدان: یافتن، دریافت (ل.ن).
۲۶۴۰. این قطعه در چیستان انگور (عَنْب) است.
۲۶۴۱. زُجَاج: آبگینه. \* چون انگور را به عربی «عنب» نامند و دیده را «عین» گویند، اعداد عنب با عین بدین طریق برابر می‌شوند که عین و نون لفظ «عین» با عین و نون لفظ «عنب» برابر افتاد و باقی ماند «بای» عنب که «دو» عدد دارد، چون لفظ «دو» را «ده» عدد باشد، پس «بای موحده» هم برابر «بای تحتانی» باشد، ... یعنی چنانکه سنبله در طبق آبگینه که آسمان باشد مقام کرده است، همچنین جرم تو در پوست شفاف مقام کرده است (ک).
۲۶۴۲. مراد از «ده»، حرف «ی» می‌باشد و منظور از «پنجه»، حرف «ن» است و روشن است که در کلمه «عنب» اگر به جای «ن»، حرف «ی» قرار گیرد، «عیب» حاصل می‌شود.
۲۶۴۳. ساطع: بلند، آشکار، منتشر (ل.ن). \* منظور از نسبتِ عنب، «عنبیه» است که نام یکی از پرده‌های چشم است.
۲۶۴۴. زر قلب: منظور رز (درخت انگور) است. \* آرام: در اینجا به معنی خانه، وطن و مسکن است (ل.ن).
۲۶۴۶. گفتا: الفِ گفتا به معنی ضمیر متکلم واحد است، یعنی گفتم (ک)!
۲۶۵۰. بحر محیط: دریای محیط، اقیانوس، محیط در معنی اقیانوس خود در واقع صفت به جای اسم است، یعنی دریایی که همه زمین را احاطه کرده است (ل.ن). \* رَشْحَه: قطره (ل.ن).
۲۶۵۶. این قطعه، چیستانی است درباره ماهی. \* مراد از «پنجاه»، حرف «نون» است که در لغت عرب به معنی «ماهی» هم آمده است.
۲۶۵۷. مراد از «دو» اعداد آن است که برابر «ده» است و از «ده» حرف «ی» را منظور داشته و پیداست که ماه نسبت به ماهی، حرف «ی» را کم دارد.
۲۶۵۸. دَمِ اوَّل به معنی نفس و دَمِ دوم به معنی خون است.
۲۶۵۹. مصرع دوم اشاره است به آیه شریفه: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم، آیه ۱)؛ چون «نون» در لغت عرب به معنی ماهی است، مرتبه ماهی را بالای قلم گفته است.
۲۶۶۰. ما: در اینجا به معنی آب (ماء) است و به ضمیر «ما» نیز ایهام دارد.
۲۶۶۹. ظاهراً در بیت سابق به جای خال، لفظ زلف اصح است تا تشبیه سنبل درست‌تر آید (ک).



۲۶۷۰. به رسم «کمان بر سر بیمار کشیدن» توجّه داشته است؛ حافظ نیز گفته است (دیوان، ص ۹۱۶):

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم      وه زین کمان که بر من بیمار می‌کشی  
بر سر بیمار کمان کشیدن به عقیده عوام موجب شفای بیمار بوده است (دیوان حافظ، ج ۲، ص ۱۲۱۷).

۲۶۷۳. مراد از آفتاب، معشوق و مراد از بدر، خربزه است و پیش از «تیرمه»، لفظ «در» محذوف است (ک).

۲۶۷۴. عقد نجوم کنایه از تخم‌ها و ده مه نو کنایه از قاش‌های خربزه است (ک).  
۲۶۷۵. از قفا می‌تافت: از عقب یکدیگر تراشیده می‌شد (ک). \* هلال و ثریا به ترتیب استعاره از قاش خربزه و دندانهاست.

۲۶۷۶. دکتر ذبیح‌الله صفا در نمونه اشعار بدر چاچی که در کتاب تاریخ ادبیات در ایران نقل کرده است، این شعر را نیز آورده و افزوده: این قطعه در دیوان ابن‌یمین نیز دیده شده است (ج ۳، بخش دوم، ص ۸۶۷).

۲۶۸۰. تصنیف: دو نیم‌کردن (ل.ن.). \* این قطعه معمای بسیار پیچیده‌ای است که از آن نام بدر چاچی حاصل می‌شود. \* ... چون به شرایط مذکور عددی تلاش کردیم، عدد سی را یافتیم چه، هرگاه که سدس (یک ششم) سی برآوردیم، پنج حاصل شد، چون خمس آن گرفتیم یک به دست آمد که نزد محاسبان از حدّ عدد بیرون است (۲۸۶ ←) چون این عدد سی را زوج نمودیم، شصت حاصل شد و خمس شصت دوازده است و ثلث دوازده چهار است، بعده این چهار را که ثلث خمس زوج مذکور است، تصنیف نمودیم «دو» حاصل شد، پس مراد از این «دو» عدد حرف «با» ی اسم بدر است (ک).

۲۶۸۱. یعنی بعد از تصنیف کردن چهار که از آن حرف «با» پیدا شد، یکبار آن چهار را تصنیف نکرده، برقرار خویش باید داشت تا حرف «دال» بدر از آن چهار پیدا آید و بار دیگر آن چهار را در اعداد حرف سوم لفظ مال که سی باشد، ضرب کن تا یکصد و بیست حاصل آید، آنگاه یکصد و بیست را مضاعف کن تا دو صد و چهل گردد (ک).

۲۶۸۲. چون در بیت دوم مدعای شاعر تمام حاصل نشده بود، لهذا در مصرعه اول این بیت به حساب دور و دراز اشاره کرده، بعده از آن اعراض ساخته. تدبیر دیگر که سهل‌تر است، در مصرعه ثانی بیان فرموده که از ثلث دو صد و چهل که هشتاد باشد، نصف آن که چهل است برطرف انداز تا دو صد باقی ماند و از آن دو صد حرف «را» ی اسم بدر حاصل کن (ک).

۲۶۸۳. کعب: حاصل ضرب جذر در مجذور (ل.ن). \* غیاث‌الدین نیز همین معنی را آورده، ولی از توضیحات چنین مستفاد می‌شود که کعب در اینجا به معنی ریشه سوم عدد است. \* از «عین» در اینجا اعداد لفظ عین مقصود است که یکصد و سی عدد دارد ... پس تقریباً عدد پنج، کعب لفظ عین است و از «حا» در اینجا اعداد لفظ «حا» مقصود است که نه عدد دارد، نه حرف «حا» که هشت عدد دارد. غرض که جذر لفظ «حا» سه باشد، پس کعب عین و جذر حا همه مجموع هشت عدد شد و به مصرعه ثانی... چار و پنج که مجموع نه باشد، مضاف‌الیه پیوند است، هرگاه که آن هشت را به این نه تألیف و ترکیب نمودیم هفده حاصل گردید چون لفظ «چاچی» هفده عدد دارد، لهذا از آن هفده، لفظ «چاچی» مقصود شاعر است! (ک).

۲۶۸۴. تردیف: از پی در آوردن (ل.ن). \* شاعر باز نام خود را به طرز دیگر به تعمیمه تکرار می‌کند... «سه دو» عبارت از شش است و این شش کنایه از «با» و «دال» بدر است و حرف «را» ی اسم بدر، در لفظ «راست» خود ظاهر و هم در لفظ «سه» اشارت به این معنی است که جزو اول نام، سه حرفی است ... و مجذور دو عبارت از عدد چهار است (چاچی چهار حرف دارد) و «ده هفت» عبارت از هفده است. چنانکه در بیت قبل هم گفته شد، اعداد حروف چاچی، هفده است (ک).

۲۶۸۵. با محاسب دانا در علم حساب اسمی را به رموز تعمیمه گفته‌ام پس ای مخاطب، آن محاسب دقیقه‌شناس منصف را بگو که در صله این قطعه، محمدشاه، ممدوح ما را مدح و ثنا بکن... (ک)؛ شاید هم «محمد» در این بیت به نام «بدر چاچی» اشاره داشته باشد: ← مقدمه.

۲۶۸۶. تو بر تو: لا بر لا، ته بر ته (ل.ن).

۲۶۸۹. کهکشان را ره ساختن: کنایه از صعود به کوه یا قلعه است (ک).

۲۶۹۱. تفته جگر: گرفتار بیماری دق و تب لازم (ل.ن).

۲۶۹۲. مراد از سوزن، مضراب است چرا که بعض مزامیر را مضراب به شکل سوزن باشد، حاصل آنکه: چون شمشیر به دست تو سامان فتح و ظفر را حواله کرد پس تو به ضرب موزون تقطیع اعضای دشمنان بدان مضراب نمودی (ک).

۲۶۹۵. سگان: ساکنان. \* آن قلعه اشارت از دیوان قصاید است و سگان کنایه از ابیات و اشعار که یک نصف از آن در لطایف معنی به منزله مرواریدند و یک نصف از آن از روی دقت و اشکال در فهم مردم مثال آهنگند (ک). \* غیاث‌الدین «قلعه» را کنایه از دیوان اشعار بدر و دو

- نیمه این قلعه را اشعار روان و متکلف این دیوان دانسته، ولی با توجه به ابیات بعد که یک نیمه را موزون و یک نیمه را «جوشن در بر» معرفی کرده و نیز یک نیمه را حکمت و یک نیمه را شعر خوانده است، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که بدر در علم حکمت نیز تألیفی داشته که احتمالاً ضمیمه دیوانش بوده و در اینجا بدان اشاره دارد.
۲۶۹۶. لادن: جنسی است از معجون‌های خوشبو به رنگ سیاه (ل.ن)؛ در اینجا استعاره از سیاهی حروف است.
۲۶۹۹. سبق: پیشی گرفتن؛ سبق داشتن: پیشی داشتن.
۲۷۰۱. شش قسم: حکمت منقسم می‌شود به دو قسم یکی نظری، دوم عملی، پس حکمت نظری سه قسم است: اول علم الهی، دوم علم ریاضی، سوم علم طبعی (طبیعی) و حکمت عملی نیز سه قسم است: اول تهذیب اخلاق، دوم تدبیر منازل، سوم سیاست مُدُن.
۲۷۰۳. ذوالمن: عطابخش، منان (ل.ن).
۲۷۰۸. منظور از آتش، کرهٔ آتیر است که بالای کرهٔ هواست (لغت‌نامه، ذیل ائیر): ← ۴۹.
۲۷۰۹. پست فلک: غیاث‌الدین ابتدا «پست فلک» را کنایه از قطر زمین دانسته و چهار تو را چهار پشتیبان زمین (عناصر اربعه) نوشته است ولی خود این ضبط را متکلف خوانده و به جای آن، «پست فلک» را مناسب‌تر دانسته و چهار توی فلک را چهار جزو فلک قمر (تدویر، حامل، مایل و جوزهر) نوشته است.
۲۷۱۱. طارم شش روزه: ← ۳۱۳. \* شعشه: در «ک» معنی نشده و در لغت‌نامه نیز نیامده، ولی در ذیل «شعشه» به نقل از غیاث‌اللغات آمده است: کسانی که به یک عین (شعشه) نویسند، خطاست.
۲۷۱۲. صَو: ضوء، روشنی.
۲۷۱۴. گرد برانگیختن: نیست و نابود کردن (ل.ن).
۲۷۱۶. تیز دست: چالاک، چابک. \* قلعهٔ شش روزه: ← ۳۱۳. \* بیرون شو: مخرج، چاره، رهایی (ل.ن).
۲۷۱۷. نعل در آتش: مضطرب، بی‌قرار، چه هرگاه کسی را به محبت خود بی‌قرار خواهند، نام او را بر نعل اسب نوشته، در آتش نهند و افسونی می‌خوانند... (ل.ن). \* جو جو کردن: ریز ریز و پاره پاره کردن (ل.ن).
۲۷۱۹. طیبیت: خوش طبعی (ل.ن)؛ طیبیت نفس: خوش منشی (ک).
۲۷۲۰. چوب: مجازاً به معنی لاغر، خشک‌اندام و استخوانی است (ل.ن). \* بر کسی بودن: بر عهدهٔ او بودن (ل.ن) \* مُرد: مضارع از «مردن» است، چنانکه «خورد» از «خوردن» (ک).

۲۷۲۱. گرگین: شخصی را گویند که صاحب‌گر باشد یعنی جرب داشته باشد (ک). \* گنداب: آب گندیده (ل.ن) \* عَو: آواز، بانگ (ل.ن) \* غیاث‌الدین در صحت کلمه «گندابی» تردید کرده و پس از بیان این نکته که مرگ سگها اکثراً به علت ابتلا به خارش و زخم است، نوشته است: یعنی تا یقین است هر سگی که آواز دهد و به سوی اهل عالم عف عف کند، عنقریب خارشستی و مجروح شده، خواهد مرد.

۲۷۲۲. گَو: گودال (ل.ن).

۲۷۲۳. مقلوب «بساهد» می‌شود «ده اسب».

۲۷۲۴. قِلاده: گردن‌بند (ل.ن)؛ در اینجا عبارت از گوشواره مرصع که پس دستار می‌بندند (ک).

\* کلمه «وصفی» ظاهراً خطای مطبعی است و درست آن کلمه‌ای نظیر «وقتی» تواند بود.

۲۷۲۵. مشاعیل: در لغت‌نامه به معنی جمع می‌شعال (کاسه چرم) آمده که مناسب نیست؛ غیاث‌الدین این کلمه را جمع خلاف القیاس (خلاف قاعده) مشعل نوشته است. \* ستاده: ایستاده، به معنی خیمه و چادر هم آمده است (ل.ن).

۲۷۳۱. قُباده: به زیادت «ها»، نام پدر انوشیروان (ک).

۲۷۳۲. وساده: (به ضم و فتح و کسر واو): بالش، بستر، مسند (ل.ن).

۲۷۳۴. مراد از شب معراج، شب بیست و هفتم ماه رجب است. \* دولت شه: ← ۱۳۷۸.

۲۷۳۸. خرجی: پولی که جهت گذران و معاش صرف نمایند (ل.ن). \* «را» ی لفظ «چهارم» را مفتوح باید خواند ... یعنی: چهار هزار رویه مرا برای خرجی راه داد (ک). \* همین بیت در لغت‌نامه (ذیل خرجی) به نقل از آندراج آمده و به جای «ز زربفت»، «به زربفت» و به جای «هزار»، «هزاری» ثبت کرده است.

۲۷۳۹. سلیمان قضا عبارت از قتلغ خان است و مراد از دو دیوان، دو اسبان است و خواجه عبارت از وزیر محمدشاه (ک).

۲۷۴۰. مصرع دوم فصیح نمی‌نماید، غیاث‌الدین گفته است: بعد لفظ «تو» و لفظ «اوی» هر دو «واو» عاطفه لزومیه است ... یعنی: از شب تا صبح بر درگاه پادشاه حاضر مانی.

۲۷۴۱. مَحْیا: روی، چهره (ل.ن). \* ای کسانی که از مقابل چشم من، غائبید، اشتیاق من به (دیدن) چهره شما بسیار شده است.

۲۷۴۲. فاسئلوا ...: خیر مرا از خیال خود پیرسید.

۲۷۴۳. معمایی است به نام ماه (ک). \* هَنعه: منزل ششم ماه است، پنج ستاره است صف کشیده بر منکب چپ جوزا (ل.ن). \* از «خورشید»، مترادف آن یعنی «شمس» را اراده کرده

و قلب شمس، حرف «میم» است و از «هنعه»، حرف «ها» را خواسته چرا که حرف «ها» پنج عدد دارد و هنعه هم پنج ستاره دارد و «الف» که به اصطلاح اهل تقویم اشارت از برج ثور است، به سبیل ایهام در طرف لطف افتاده و لطیفه دیگر اینکه چون آفتاب از ثور بیرون می‌رود به منزل هنعه می‌رسد، در اینجا از «الف» همین الف که حرف متعارف است مقصود است. حاصل آن که «میم» از «الف» بر حرف «ها» گذر کرد و از این ترتیب لفظ «ماه» پیدا گشت (ک).

۲۷۴۴. معمایی است به نام «شه». \* شَرَطَيْن: تثنیه «شَرَط» است یعنی علامت و دو ستاره است در اول حمل و آن منزل اولین است از منازل قمر (ل.ن)، در اینجا به ضرورت وزن به سکون «را» خوانده می‌شود. \* بُطَيْن: شکم کوچک، نام منزل دوم است از منازل قمر و آن سه کوکب است در بطن برج حمل (ل.ن). \* از سر شرطین حرف «شین» مقصود است و از فرق «بطین» حرف «با» مقصود کرده، چون حرف «با» دو عدد دارد و لفظ «دو»، «ده» عدد دارد و نصف ده، پنج باشد پس از این حرف «های هوز» حاصل ساخت، چنانچه «نصف آورده از دهم نظری» اشارت به همین معنی است (ک).

۲۷۴۵. این بیت و بیت بعد، معمایی است به نام محمّد. \* بار دیگر میم سر مریخ با لفظ حمل مجتمع شده، زیر پای لفظ ماه که از بیت اول پیدا شده است، به منزله یک سپر صورت گرفت (ک).

۲۷۴۶. پایگاه: جانب پای، مقابل سرگاه (ل.ن). \* از «یک» اعداد حروف آن را منظور داشته که برابر «سی» می‌باشد و عدد حرف «لام» است و از پایگاه حمل، حرف آخر آن (لام) را اراده کرده و مراد از فرق دری، حرف «دال» است، پیدا است که اگر حرف «لام» از «حمل» ساقط گردد و به جای آن «دال» قرار بگیرد، «حمد» حاصل می‌شود و اگر سر مریخ (حرف میم) بر ابتدای آن بیاید، «محمّد» به دست می‌آید.

۲۷۴۷. دو خوش گه‌ری: اشارت است به سوی لفظ «ماه» و لفظ «محمّد شه» (ک).

۲۷۴۸. وصل آن محبوب آب داد مرا و شاد کرد مرا و صافی نمود مرا و هجر او بسوخت مرا و هلاک کرد مرا و نیست ساخت مرا (ک).

۲۷۵۱. کفانیدن: شکافتن (ل.ن)؛ لب مکفان: لب مگشا (ک). \* سلطانی: غلبه، اقتدار (ل.ن)، عبارت از خیال سلطانی باشد و مراد از آن رعونت است (ک).

۲۷۶۰. این بیت و بیت بعد در لغز آسمان است؛ صوفی رقاّص علوی کنایه از فلک الافلاک و رویین تن کنایه از آسمان است (ک).

۲۷۶۱. ساخت: در اینجا به معنی ساز و برگ، خلعت و برگستوان تواند بود (ل.ن).
۲۷۶۲. هزل: مزاح، سخنی که در آن مضامین خلاف اخلاق و ادب آید (ل.ن). \* غیاث‌الدین این معماً را به پنج طریق حل کرده و از آن الفاظ ماه لیل، قوس، قلم، سن (دندان) و سن (در زبان هندی به معنی: بشنو) را استخراج نموده که به یکی از آنها اشاره می‌شود: لفظ ماهی پنجاه و شش عدد دارد و چون شصت و پنجاه و شش را جمع کنند، یکصد و شانزده به دست می‌آید که عدد لفظ «ماه لیل» است!
۲۷۶۴. معمایبی است به نام کمال، اگر دو حرف کلمه «گل» (در رسم‌الخط قدیم به صورت «کل» نوشته می‌شد)، در دو طرف کلمه «ما» قرار گیرد، «کمال» حاصل می‌شود.
۲۷۶۸. دو زبان: با بیت ۱۰۳۲ مقایسه شود؛ در «ک»، «ده زبان» آمده که خطای مطبعی است.
۲۷۶۹. ممکن است «دور» مصحّف کلمه‌ای نظیر حور یا ... باشد یا اینکه از «ابروی دور»، «هلال» را خواسته باشد.
۲۷۷۹. کلمه «جهان» ممکن است مصحّف کلمه‌ای دیگر نظیر (همان و ...) باشد.
۲۷۸۲. عُنْف: درشتی و سختی (ل.ن).
۲۷۸۵. آموخته: خو گرفته، مانوس (ل.ن). \* مصرع دوم ظاهراً به ارتباط مشک و زخم اشاره دارد: ← ۸۰۸ و ۲۴۸۵.
۲۷۸۸. دو شاخ: دار، صلیب، چوبی دارای دو شاخه تعذیب متهّم یا گناهکار را (ل.ن). \* در این بیت دشمن را که بر «دو شاخ» قرار گرفته به طنز، اسکندر (ذوالقرنین) خوانده است.
۲۷۹۰. با بیت ۱۵۵۰ مقایسه شود.
۲۷۹۳. گوش در مصرع دوم مخفّف «گوشه» تواند بود (ل.ن). \* ممکن است «مه نوش» مصحّف «مه نوی» باشد به فرض صحّت متن، ضمیر «ش» زائد خواهد بود.
۲۷۹۷. صفر، عدد نیست که برای خود جذر منطبق یا اصم داشته باشد مگر در مقام وصف کمال رسایی ذهن شخص این عبارت استعمال کنند که فلانی جذر اصم صفر هم می‌برآرد (ک).
۲۷۹۸. معمایبی است به نام نور. \* مراد از «خون دل»، «خونِ مقلوب» (=نوخ) است و مراد از «سر تیغ»، حرف «تا» می‌باشد که چهارصد عدد دارد و چون حرف «خا» - که آخرین حرف «نوخ» است - ششصد عدد دارد اگر چهارصد را از ششصد کم کنیم، دو بیست باقی می‌ماند که عدد حرف «را» می‌باشد و چنانچه این حرف به جای «خ» قرار گیرد، «نور» حاصل می‌شود (ک).

۲۸۱۳. کلمه «خاک» در این بیت ممکن است مصحف کلمه دیگری باشد.
۲۸۱۴. مَهر: اینجا به معنی نقش سگه از درم و دینار و جز آن است (ل.ن.).
۲۸۱۵. کتاب در اینجا به معنی نوشتن تواند بود (ل.ن.). \* فرومانده: بر جای مانده، سراسیمه (ل.ن.).
۲۸۱۸. نیلگر: صباغ، رنگرز (ل.ن.).
۲۸۱۹. مصرع اول این رباعی - که معمایی است به نام احمد - مقفا نیست. \* در مصرعه اول از «یکی» مراد «احد» است، پس ظاهر است که نصف اول لفظ احمد (اح) از لفظ «احد» چهار عدد کم دارد به سبب نبودن «دال» در آخر و در مصرعه دوم مراد از لفظ «یکی»، حرف «میم» است چرا که لفظ «یکی» چهار عدد دارد و «میم» هم چهار عدد دارد، پس ظاهر است که نصف اخیر لفظ احمد (مد) به سبب بودن «دال» از اعداد لفظ «یکی» چهار عدد افزون دارد (ک.).
۲۸۲۰. مراد از لفظ «یکی» (در مصرع اول) حرف «میم» است و ضمیر «او»، راجع است به سوی اسم «احمد» که در ذهن متصور است و مراد از لفظ «یکی» (در مصرع دوم)، کلمه «احد» است که مرادف اوست، یعنی چون از لفظ «احمد»، «میم» را دور کنی، «احد» باقی می ماند که معنی لفظ «یکی» است.
۲۸۳۱. مِجَن: سپر (ل.ن.).

## نمایه‌ها

آیات قرآن، احادیث، امثال و عبارات عربی

اشخاص

مکان‌ها

کتاب‌ها

خاندان‌ها، نژادها و...

جانوران

گلها، گیاهان و...

البسه و پیوسته‌های آن

سنگها، فلزات، زیورآلات و...

عطریات

اصطلاحات و مفاهیم موسیقی

اصطلاحات و مفاهیم طبّی

ابزارها و ساز و برگ جنگی

کلمه‌ها و تعبیرهای ایهام‌ساز

لغات و تعبیرات



## آيات قرآن، احاديث، امثال و عبارات عربي

|   |   |
|---|---|
| ... أَنَّى أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...<br>(آل عمران، آيه ٤٩) ... ١٦٠١، ١٦٦٧          | الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ ..... ٢٦٣٧  |
| أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ (حجر، آيه ٤٦) ..... ١٠١، ٢٠٤٠   | اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا<br>(رعد، آيه ٢) ..... ٢٦٩              |
| إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (انشقاق، آيه ١) .. ٢٥٥٨  | اللَّيْلِ حَبْلِي لَيْسَ تَدْرِي مَا تَلِدُ ..... ١٧١٤  |
| أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ..... ٥٩  | التَّوْمُ أَخُ الْمَوْتِ .. ٨٨، ٥٦٨، ٦٨٨، ١٠٤٤،<br>٢٦٣٤، ١٣٣٧   |
| أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي<br>كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (فصلت، آيه ٣٠) .. ٦٢٩ | الوَاحِدُ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ لَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا<br>الوَاحِدُ ..... ٢٨٦                      |
| الْإِيمَانُ عُرْيَانٌ وَ لِبَاسُهُ الْحَيَاءُ . ٨٠٧، ١١٣١   | إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران، آيه ١٩) ..... ٢٥٣٨                                |
| أَلْحَقُّ مُرٌّ ..... ٢٠٨٠  | إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (فتح، آيه ١) . ٢٥٢،<br>١٢٣١                                      |
| الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ ..... ١٧٣٥   | إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ<br>(مرسلات، آيات ٣٢ و ٣٣) ..... ٢٣٠٠ |
| الرَّجَبُ شَهْرُ اللَّهِ وَ الشَّعْبَانُ وَ الرَّمْضَانُ<br>لِي ..... ٦٤٣                                       | أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ..... ١٧  |
| السَّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ ..... ٢٠   | أَلْفَقْرٌ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَجِرُ ..... ٢٥٩٩  |
| السَّرِيكُ أَوْلَى مِنَ الْخَلِيطِ وَ الْخَلِيطُ أَوْلَى مِنَ<br>الْجَارِ ..... ٩٦                              | أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا * وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا<br>(نبا، آيات ٦ و ٧) ..... ٢٣٠٩           |

- أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا... ۳۳۷، ۱۳۷۲،  
۲۲۱۷
- تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ  
مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (معارج، آیه  
۴) ..... ۱۲۹، ۲۱۰
- حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ  
بِالشَّهَوَاتِ ..... ۱۲۵۳
- سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ  
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى  
(اسراء، آیه ۱) ..... ۱۱۳
- فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...  
(بقره، آیه ۲۴) ... ۴۹۶، ۲۱۵۲، ۲۲۳۴
- فَإِذَا تُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ (الحاقه، آیه  
۱۳) ..... ۲۱۸
- فَذَلِكِ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ \* عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ  
يَسِيرٍ (مدثر، آیات ۹ و ۱۰) ..... ۹۷۷
- فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (نجم، آیه ۹) ۵۱،  
۱۰۳، ۵۷۱، ۱۶۹۴
- فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى  
صَعْقًا... (اعراف، آیه ۱۴۳) ..... ۲۱۹۶
- فَلَمَّا أَتَيْهَا نُوْدِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي  
الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى  
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (قصص، آیه  
۳۰) ..... ۲۲۰۷
- قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي  
لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي (ص، آیه ۳۵) ... ۶۳۱،  
۸۲۲، ۱۳۰۷، ۲۱۳۹
- قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ
- الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا  
بِمِثْلِهِ مَدَدًا (كهف، آیه ۱۰۹) ... ۲۲۳۰
- كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ ..... ۲۱
- لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ..... ۱۷۰۹
- لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ  
نَفْسِكَ ..... ۲۲۳۲
- لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ  
الْخِيَاطِ (اعراف، آیه ۴۰) ..... ۱۱۰۹
- لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولَّوْا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ  
الْمَغْرِبِ... (بقره، آیه ۱۷۷) ..... ۱۲۳۱
- مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...  
(صَف، آیه ۶) ..... ۲۶۰۳
- ن وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ (قلم، آیه ۱) . ۲۶۵۹
- نَصْرًا مِنَ اللَّهِ وَ فَتَحَ قَرِيبَ (صَف، آیه  
۱۳) ..... ۱۲۳۱
- نور القمر مُستفادٌ من نورِ الشَّمْسِ. ۳۴، ۴۱،  
۸۶، ۶۵۹، ۶۹۱
- وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (تكوير، آیه ۳) ... ۲۱۸
- وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوًّا شَهْرًا وَ رَوَاحَهَا شَهْرًا  
(سبا، آیه ۱۲) ..... ۱۱۶۳، ۶۴۸، ۱۱۹۹
- وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا (انباء، آیه  
۳۲) ..... ۲۶۹
- وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا  
بَلَى (اعراف، آیه ۱۷۲) ..... ۲۵۴
- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا  
إِبْلِسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ  
(بقره، آیه ۳۴) ..... ۶۲۱
- وَالصَّحَى (الصَّحَى، آیه ۱) ..... ۱۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ  
أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ... (حديد،  
آية ٤)... ٣١٣، ٥٠١، ١٩٨٣، ٢١٣٧،  
٢٧١١، ٢٧١٦  
يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم  
بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص، آية ٢٦) . ٢٢٣٢

### اشخاص\*

|                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| ارسطو..... ۲۷۳۱                      | آبتین ..... ۱۸۴۴، ۱۶۵۱، ۱۵۰۲              |
| اسفندیار (سفندیار)..... ۸۱           | آدم(ع)..... ۱۷، ۱۹، ۱۸۴، ۱۱۰۵، ۱۵۶۴،      |
| اسکندر (سکندر) .. ۲۸، ۱۰۵، ۱۸۴، ۲۲۵، | ۲۶۴۶، ۲۱۵۳                                |
| ۳۱۰، ۵۳۴، ۶۳۵، ۷۸۹، ۸۱۵، ۱۰۵۰،       | آرش... ۴۸۱، ۶۸۶، ۸۱۶، ۱۰۹۲، ۱۱۳۰،         |
| ۱۰۵۷، ۱۱۶۴، ۱۳۳۲، ۱۳۶۶، ۱۴۶۳،        | ۱۶۸۹، ۱۵۰۲                                |
| ۱۵۶۳، ۲۰۹۶، ۲۱۸۵، ۲۲۸۴، ۲۷۵۹،        | آصف (بن برخیا).... ۲۲۴، ۱۹۶۵، ۲۶۲۹        |
| ۲۸۲۹، ۲۷۸۸                           | ابوالربیع سلیمان (مستکفی بالله).... ۱۱۸،  |
| افراسیاب..... ۴۸۰، ۲۰۴               | ۲۲۱                                       |
| افریدون ← فریدون                     | ابوالعبّاس احمد (بن مستکفی بالله).... ۲۴، |
| افضل (افضل الدّین خاقانی)..... ۱۶۸۱  | ۱۴۰۰، ۸۷۵                                 |
| الیاس (ع)..... ۱۸۷، ۱۵۷۱             | ابوالمجاهد (بوالمجاهد) ← محمّد تغلق       |
| اهرمین..... ۲۳۲۲                     | ابوحنیفه ..... ۲۰۰۷                       |
| ایاز..... ۱۷۶۶                       | احمد (ص)..... ۱۴۲، ۴۳۲، ۶۸۷، ۷۳۴، ۷۶۶،    |
| بدر چاچی (بدر، بدر شاشی).... ۳۴، ۷۹، | ۱۴۶۴، ۱۵۶۴، ۲۰۳۹                          |
| ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۵، ۲۱۱، ۲۵۰، ۲۸۹،        | احمد                                      |
|                                      | ابوالعبّاس ← ابوالعبّاس احمد              |
|                                      | احمد ← ابوالعبّاس احمد                    |
|                                      | ادریس (ع)..... ۲۹۸، ۷۳۴، ۷۶۶، ۱۰۷۱،       |
|                                      | ۲۰۳۴                                      |

\* در برخی نمایه‌ها ممکن است کلمه موردنظر در معنی مجازی یا ایهامی به کار رفته باشد؛ یادداشت بیت مربوطه و نمایه کلمه‌ها و تعبیرهای ایهام‌ساز نیز دیده شود.

|  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| جعفر (برمکی) ..... ۶۸۶                 | ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۹۳، ۴۰۳، ۴۲۲، ۵۰۱        |
| جم (جمشید)..... ۷۳۵، ۴۳۲، ۲۱۳، ۱۵۸     | ۵۱۵، ۵۴۰، ۵۵۶، ۵۸۶، ۵۹۳، ۵۹۷        |
| ۹۱۷، ۱۰۷۹، ۱۱۲۳، ۱۱۳۰، ۱۱۶۳            | ۶۱۴، ۶۵۲، ۶۶۰، ۶۶۲، ۷۱۷، ۷۶۳        |
| ۱۱۹۹، ۱۲۲۰، ۱۲۵۲، ۱۳۰۷، ۱۳۱۳           | ۷۹۸، ۸۵۰، ۹۰۱، ۹۱۵، ۹۹۹، ۱۰۲۶       |
| ۱۳۳۰، ۱۳۸۲، ۱۴۱۸، ۱۴۵۱، ۱۵۳۴           | ۱۰۲۷، ۱۱۱۵، ۱۱۴۶، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵        |
| ۱۶۴۹، ۱۸۴۴، ۱۹۱۱، ۱۹۴۸، ۱۹۶۵           | ۱۲۰۲، ۱۲۷۱، ۱۲۸۸، ۱۳۵۷، ۱۳۷۹        |
| ۱۹۷۵، ۲۱۳۹، ۲۱۲۹، ۲۸۳۵                 | ۱۴۰۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۷، ۱۴۹۶، ۱۵۱۵        |
| جمال ملیح..... ۱۳۷۹                    | ۱۶۰۸، ۱۷۵۳، ۱۷۷۱، ۱۷۸۹، ۱۸۰۳        |
| چاچی ← بدر چاچی                        | ۱۸۲۶، ۱۸۳۴، ۱۹۰۱، ۱۹۰۲، ۱۹۰۴        |
| حاتم..... ۱۶۳                          | ۱۹۱۳، ۱۹۳۸، ۱۹۷۵، ۲۰۲۸، ۲۰۴۱        |
| حسن (ع)..... ۲۳۶۹، ۶۹۰، ۱۸۸            | ۲۰۷۰، ۲۰۹۵، ۲۱۳۴، ۲۱۵۶، ۲۲۱۵        |
| حیدر ← علی (ع)                         | ۲۲۶۳، ۲۳۵۷، ۲۳۶۵، ۲۳۷۶، ۲۳۹۲        |
| خضر (ع)..... ۱۰۴۸، ۶۳۵، ۳۱۰، ۱۸۴، ۲۸   | ۲۳۹۳، ۲۳۹۹، ۲۴۱۷، ۲۴۲۱، ۲۴۲۴        |
| ۱۰۴۹، ۱۵۶۳، ۱۴۶۳، ۱۴۱۳، ۱۱۶۶           | ۲۴۵۶، ۲۵۱۱، ۲۵۲۴، ۲۵۵۲، ۲۵۷۲        |
| ۱۵۷۱، ۱۹۷۰، ۱۹۷۱، ۲۱۸۵، ۲۳۶۱           | ۲۵۷۵، ۲۶۹۸، ۲۶۶۶، ۲۶۸۴، ۲۷۴۷        |
| ۲۸۳۴، ۲۶۵۳                             | ۲۷۴۹، ۲۷۸۰، ۲۸۰۴، ۲۸۲۶، ۲۸۳۶        |
| خلیل (ع) (ابراہیم)..... ۲۲۱۲           | بُراق..... ۵۶، ۵۷۱، ۷۷۷، ۱۵۱۲، ۱۶۹۴ |
| دارا..... ۸۷۴، ۸۱۶، ۷۹۰، ۶۸۶، ۲۲۵، ۱۰۵ | بلال..... ۴۵۱                       |
| ۸۷۵، ۱۳۳۲، ۱۳۶۶، ۱۳۹۱، ۱۶۵۱            | بلعم (بن باعور)..... ۱۱۰۷           |
| ۱۷۱۷، ۱۷۷۳، ۲۱۷۵، ۲۷۰۳                 | بوتراب ← علی (ع)                    |
| داوود (ع)..... ۲۲۳۲، ۱۳۲۴، ۱۰۱۰، ۶۳۱   | بوجھل..... ۲۲۱۲                     |
| دجال..... ۲۲۲۷، ۸۶۸                    | بوعلی..... ۲۲۴، ۲۰۰۸، ۲۵۲۶          |
| ذوالقرنین..... ۱۹۷۱، ۱۱۶۶              | بولھب..... ۲۲، ۱۸۳۰                 |
| ذوالیزن..... ۳۶، ۲۳                    | بھرام..... ۳۸، ۳۹۹، ۷۶۶، ۱۱۳۰، ۱۲۲۱ |
| رخش..... ۲۱۱۶، ۱۰۹۲، ۴۸۰، ۱۸۵، ۱۶۲     | ۱۸۵۶، ۱۹۴۸، ۱۹۹۱، ۲۰۵۰، ۲۸۲۹        |
| ۲۲۸۸                                   | ۲۸۳۱                                |
| رستم..... ۱۲۲۱، ۱۱۳۰، ۱۰۹۲، ۷۶۶، ۴۸۱   | بھرام چوبین..... ۱۹۶۰               |
| ۱۳۷۰، ۱۳۷۹، ۱۵۴۲، ۱۹۶۰، ۲۱۷۵           | پشنگ..... ۸۱۶                       |
| ۲۸۲۹                                   | پورسینا ← بوعلی                     |
| رضوان..... ۱۴۷۱                        | جبرئیل (ع)..... ۲۹۹، ۶۲۹، ۷۶۷، ۱۹۹۴ |

|                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| عاذر..... ۲۱۵۸، ۸۲۰                  | روح قدس (روح القدس)..... ۸۸۵، ۱۴۲        |
| عبّاس (بن عبدالمطلب).... ۲۳۶۹، ۱۸۴۴  | ۲۰۴۲، ۱۵۶۹، ۱۲۲۷                         |
| علی (ع).... ۸۲۳، ۷۶۶، ۷۳۴، ۶۸۷، ۵۲۹  | روح ملائک (جبرئیل)..... ۱۰۷۱             |
| ۱۴۶۴، ۲۷۳۰، ۱۹۰۶، ۱۸۴۴، ۱۵۶۴         | روح (جبرئیل)..... ۱۱۰۸                   |
| عمر..... ۱۴۶۳                        | روح الامین (ع)..... ۱۶۹۴، ۱۵۷۲، ۷۰۶      |
| عمرو (اسم عام)..... ۸۶۲، ۷۴۲         | ۱۹۶۷، ۱۷۰۱                               |
| عیسی (ع)..... ۲۷۹، ۲۴۹، ۱۸۴، ۱۵۸، ۴۸ | روح اللّٰه ← عیسی (ع)                    |
| ۲۹۸، ۳۳۰، ۷۴۸، ۷۶۶، ۸۲۰، ۸۶۱         | زال..... ۱۲۴۳، ۱۲۲۱، ۴۱۶، ۴۰۸، ۳۲۷       |
| ۸۶۴، ۱۲۹۹، ۱۲۲۰، ۱۰۷۱، ۸۶۸           | ۲۵۳۹، ۲۰۵۹، ۱۳۷۰                         |
| ۱۳۳۲، ۱۴۱۹، ۱۴۶۴، ۱۴۸۰، ۱۵۶۳         | زیانا..... ۵۵۴، ۱۱۵                      |
| ۱۶۰۱، ۱۶۴۹، ۱۶۶۷، ۱۶۸۶، ۱۹۸۵         | زرّاد (از علما)..... ۲۰۱۰                |
| ۱۹۹۳، ۲۰۲۴، ۲۱۵۸، ۲۱۷۳، ۲۲۱۹         | زلیخا..... ۱۹۸۶، ۱۶۷۹                    |
| ۲۲۲۷، ۲۲۴۶، ۲۴۷۵، ۲۶۰۳، ۲۶۵۴         | زید (اسم عام)..... ۸۶۲، ۷۴۲              |
| ۲۸۳۴                                 | سام..... ۱۵۰۲، ۱۳۳۲، ۱۱۳۰، ۹۰۷           |
| فخرالزمان ← بدر چاچی                 | سباغر (از پهلوانان)..... ۱۰۳۸            |
| فرعون..... ۱۹۸۴، ۸۶۸                 | سردّم (نام شخصی بدآواز)..... ۱۳۲۴        |
| فرهاد..... ۱۷۹۰                      | سروش..... ۲۴۵۴، ۶۲۰                      |
| فریدون..... ۱۲۹۷، ۱۵۰۲، ۱۶۴۹، ۱۹۹۱   | سری سقطی..... ۹۲۹                        |
| ۲۵۴۷، ۲۸۲۹                           | سلطان محمّد ← محمّد تغلق                 |
| قارون..... ۱۴۸۰، ۸۲۰، ۲۵۷            | سلیمان (ع)..... ۶۴۸، ۶۳۱، ۲۲۴، ۱۵۷، ۴۹   |
| قباده..... ۲۷۳۱                      | ۷۱۲، ۷۳۴، ۸۲۲، ۱۰۰۲، ۱۰۱۰                |
| قتلغ خان..... ۱۳۹۱                   | ۱۱۶۹، ۱۴۴۴، ۱۹۶۵، ۲۱۵۸، ۲۷۳۹             |
| قدرخان..... ۸۱۶                      | سنجر..... ۲۲۸۴، ۳۱۲                      |
| کاوه..... ۱۲۹۷                       | سیاوش..... ۸۱۶، ۴۸۰                      |
| کلیم ← موسی (ع)                      | شافعی (امام)..... ۲۰۰۷                   |
| کیقباد..... ۲۳۳۶، ۳۱۰                | شاه محمّد ← محمّد تغلق                   |
| کیکاووس..... ۸۳۶                     | شیرین..... ۱۷۹۰                          |
| گرشاسب..... ۱۵۰۲                     | شیطان..... ۱۶۰۴                          |
| مجنون..... ۱۰۰۴                      | ظهیرالجیوش (ظهیرالدین ملک خرّم)..... ۷۱۴ |
| محمّد تغلق (شاه محمّد، سلطان         | ظهیرالدین (ظهیر دین)..... ۲۰۳۸           |

|  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| ۲۴۷۵، ۲۱۷۳، ۲۱۵۸، ۱۹۸۵، ۱۶۴۹           | محمد (ص) ۲۷، ۵۴، ۸۲، ۱۱۹، ۲۲۳، ۲۴۲   |
| ۲۶۵۴                                   | ۳۳۷، ۴۲۲، ۴۷۳، ۵۹۸، ۶۸۷، ۷۹۲         |
| مصطفی (ص) ← احمد (ص)                   | ۸۱۵، ۸۹۱، ۹۱۷، ۹۵۱، ۹۶۹، ۱۰۳۸        |
| مظفر (از سلاطین) ..... ۸۱۶             | ۱۰۷۰، ۱۱۴۰، ۱۱۶۸، ۱۱۸۶، ۱۳۵۹         |
| موسی (ع) ۱۵۸، ۱۸۴، ۲۸۰، ۲۹۹، ۸۲۰       | ۱۴۲۰، ۱۴۶۱، ۱۵۳۵، ۱۶۱۶، ۱۶۵۱         |
| ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۲۹۹، ۱۳۳۲، ۱۴۶۴           | ۱۶۷۴، ۱۷۰۱، ۱۷۳۴، ۱۷۳۷، ۱۷۷۳         |
| ۱۵۶۴، ۱۶۷۵، ۱۹۸۴، ۲۲۰۶                 | ۱۸۰۶، ۲۰۴۲، ۲۰۸۳، ۲۱۳۶               |
| مهدی (عج) ..... ۱۵۸، ۷۳۴، ۱۶۷۷         | محمد (ص) ..... ۱۱۷، ۱۸۶، ۲۹۹، ۶۳۰    |
| مؤید (از سلاطین) ..... ۸۱۶             | ۱۱۰۵، ۱۲۲۰، ۱۲۸۲، ۱۳۳۲، ۱۵۶۴         |
| ناصرالدین (از علمای معاصر بدر) .. ۱۸۲۵ | ۱۶۱۷، ۱۸۳۰، ۱۸۴۴، ۱۹۰۶، ۲۱۳۳         |
| نمرود ..... ۲۲۱۲                       | محمد (اسم عام) ..... ۲۶۸۵            |
| نوشروان ..... ۱۴۶۵                     | محمود (غزنوی) ..... ۱۷۶۴، ۱۷۶۶       |
| هود (ع) ..... ۷۳۴، ۱۵۶۳                | مرتضی (ع) ← علی (ع)                  |
| یعقوب (امام ابو یوسف) ..... ۲۰۰۷       | مریم (ع) ..... ۸۲۰، ۱۱۰۸، ۱۴۶۴، ۱۶۶۶ |
| یوسف (ع) ..... ۲۹۹، ۶۳۴، ۷۳۴، ۱۰۷۱     | مستکفی ← ابوالزبیر سلیمان            |
| ۱۴۳۶، ۱۶۷۹، ۱۶۸۹، ۱۹۸۶، ۲۲۱۹           | مسیح (ع) (مسیحا) ← عیسی              |
| ۲۲۴۶                                   | ۳۳۰، ۸۶۴، ۱۲۹۹، ۱۳۳۲، ۱۴۱۹، ۱۵۶۳     |

## مکان‌ها

|                                    |                                    |                 |
|------------------------------------|------------------------------------|-----------------|
| ۲۴۱۶، ۲۳۲۵، ۱۰۶۳، ۳۴۹، ۱۴۴ ... ختن | ۱۲۹۹ .....                         | ارم (باغ)       |
| ۲۰۱۱، ۸۸۸ .....                    | ۲۵۱۱، ۲۵۰۸ .....                   | بدخشان          |
| ۷۱۴ .....                          | ۷۱۰ .....                          | بهار (نام معبد) |
| ۱۸۵۱، ۲۲۳، ۱۴۵، ۱۲۲ .....          | ۱۲۹۸ .....                         | بیت الحرم       |
| ۲۵۶۴                               | ۴۸۴ .....                          | بیستون          |
| ۲۱۶۱ .....                         | ۲۳۶۶، ۴۷۵ .....                    | تتار            |
| ۱۸۵ .....                          | ۲۰۱۱، ۱۴۴۰، ۱۳۵۱، ۸۸۸ .....        | ترک             |
| ۱۹۳ .....                          | ۷۶۵، ۷۳۰، ۶۸۲، ۵۷۴، ۵۴۷، ۱۶۴ ..... | چین             |
| ۲۶۳۲، ۱۷۲۰، ۱۶۸۴، ۱۰۰۶ .....       | ۱۰۵۸، ۱۰۵۰، ۹۰۶، ۸۸۸، ۸۱۱ .....    |                 |
| ۲۷۳۵، ۱۳۸۱ .....                   | ۱۲۹۳، ۱۲۸۳، ۱۲۶۷، ۱۱۸۹، ۱۱۶۵ ..... |                 |
| ۲۱۴۸، ۱۴۵۲، ۲۳۶ .....              | ۱۵۳۴، ۱۵۳۳، ۱۴۵۲، ۱۴۵۱، ۱۴۴۰ ..... |                 |
| ۱۳۸۱، ۱۳۷۸ .....                   | ۲۰۷۸، ۲۰۳۰، ۱۸۸۵، ۱۷۱۵، ۱۶۸۷ ..... |                 |
| ۱۷۷۵ .....                         | ۲۵۴۰، ۲۳۲۵، ۲۱۲۹ .....             |                 |
| ۱۱۶۶، ۸۸۸، ۷۶۴، ۳۴۹، ۱۶۴ .....     | ۴۵۱، ۴۲۴، ۳۶۷، ۱۷۲ .....           | حبش (حیشه)      |
| ۲۰۱۱، ۱۸۸۶، ۱۷۷۷، ۱۵۰۵، ۱۴۴۰ ..... | ۱۲۹۳، ۱۲۵۸، ۹۰۵، ۷۳۰، ۶۶۴ .....    |                 |
| ۲۴۳۹، ۲۳۲۵، ۲۱۳۳، ۲۰۹۶ .....       | ۲۵۴۵، ۲۱۹۰، ۱۹۵۰، ۱۸۸۶، ۱۷۴۰ ..... |                 |
| ۵۴۸، ۳۲۲، ۷۴ .....                 | ۲۳۰۵، ۱۷۷۳ .....                   | حجاز            |
| ۸۱۱، ۸۰۵، ۷۶۴، ۶۸۲، ۵۹۵، ۵۷۴ ..... | ۱۳۳۳ .....                         | خابور           |



|  |  |
|--|--|
| کعبه..... ۷۰۳، ۸۳۸، ۲۰۳۷، ۲۳۰۶                                       | ، ۱۸۸۵، ۱۷۱۵، ۱۲۸۳، ۱۲۴۱، ۹۰۶                        |
| کنعان..... ۶۳۴   | ۲۴۳۹، ۲۳۶۷، ۲۲۰۸، ۲۱۲۹                               |
| کوثر..... ۳۰۳، ۷۸۶، ۸۸۱، ۲۵۹۰، ۲۶۵۳                                  | ۴۹۶.....   |
| ماوراءالنہر..... ۲۰۰۵  | شام... ۸۸۸، ۱۱۶۵، ۱۴۴۰، ۱۶۸۷، ۲۰۱۱                   |
| مرعش..... ۶۲۴، ۱۰۹۴  | صفا (نام کوه)..... ۱۰۵، ۴۸۳                          |
| مصر..... ۲۹۹، ۶۳۴، ۱۹۱۸، ۲۱۰۸  | طاق کسری..... ۱۶۹۳                                   |
| مکہ..... ۴۸۳   | طراز..... ۱۷۶۲                                       |
| نگارخانہ چین..... ۲۰۳۰   | طور..... ۱۸۴، ۹۲۲، ۱۱۰۶، ۱۶۷۵                        |
| نگرکوت..... ۱۰۱  | عراق... ۴۰۹، ۹۳۸، ۱۷۶۲، ۱۹۲۳، ۲۰۱۱                   |
| نیل..... ۴۰۵   | غزنی..... ۱۷۶۴                                       |
| نیمروز..... ۷۶۵  | غسلین..... ۱۷۸۴، ۲۱۶۲                                |
| ہزارستون..... ۲۱۹، ۳۱۳، ۴۸۴، ۱۱۹۳                                    | فرات..... ۲۳۴۹                                       |
| ہند (ہندوستان)..... ۱۴۵، ۲۲۲، ۴۰۱، ۴۲۸، ۴۵۷، ۶۳۴، ۶۵۷، ۶۶۰، ۸۰۵، ۸۷۳ | فردوس..... ۲۹۶، ۵۱۷، ۷۸۶، ۸۸۱، ۹۱۹، ۱۵۱۴، ۱۷۲۰، ۱۹۵۸ |
| ، ۹۰۶، ۱۱۵۹، ۱۱۹۳، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۴۴۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۵۰۵، ۱۵۳۴          | قاف..... ۶۸، ۲۳۹، ۶۲۳، ۱۰۷۳، ۱۳۱۵، ۱۸۱۳              |
| ، ۱۶۱۱، ۱۷۷۳، ۲۱۳۳، ۲۵۴۰   | کش..... ۱۰۹۹، ۲۰۰۱                                   |
| یونان..... ۲۶۹۸  | کشمیر..... ۹۴۲، ۱۷۵۰                                 |

### کتابها

|                                 |  |
|---------------------------------|--|
| قرآن..... ۶۶۰، ۶۳۰              | آردم (نام سوره‌های بزرگ از زند و       |
| کشاف..... ۲۵۳                   | پازند)..... ۱۳۲۵                       |
| مصحف..... ۴۱۱، ۶۳۱، ۱۵۹۵، ۱۷۲۵، | زیج شاه (زیج شاهی)..... ۱۱۷۷، ۱۴۸۲،    |
| ۲۱۶۰، ۱۹۵۳                      | ۲۲۰۵                                   |
| نُبی..... ۱۱۹۹، ۲۵۳             | فائق (الفائق فی غریب الحدیث)..... ۲۵۳، |
|                                 | ۱۸۲۶                                   |

### خاندان‌ها، نژادها و ...

|                                       |                                      |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ۵۹۵، ۶۶۴، ۶۷۱، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۹۹،         | آل بهرام..... ۶۱۵، ۱۱۳۹، ۱۱۶۷، ۲۸۲۷  |
| ۷۲۶، ۷۴۰، ۷۸۸، ۸۱۱، ۸۵۳، ۹۲۷،         | آل عباس (بنی عباس، عباسیان) ۲۴، ۱۸۷، |
| ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۴۸، ۱۰۵۶، ۱۰۶۳،         | ۵۲۹، ۶۵۸، ۸۷۲، ۱۱۲۰، ۱۴۶۶،           |
| ۱۱۶۴، ۱۱۹۳، ۱۲۱۱، ۱۲۳۸، ۱۲۹۳،         | ۱۵۷۴                                 |
| ۱۳۳۶، ۱۴۵۰، ۱۴۸۷، ۱۵۴۴، ۱۶۳۸،         | آل علی (ع)..... ۱۲۳۵، ۲۰۵۴           |
| ۱۶۴۰، ۱۶۴۳، ۱۶۵۶، ۱۶۸۷، ۱۷۳۲،         | بنی عباس ← آل عباس                   |
| ۱۸۴۹، ۲۰۹۹، ۲۱۸۴، ۲۱۹۰، ۲۲۳۸،         | تازی..... ۱۷۶۵                       |
| ۲۵۴۵، ۲۶۶۳، ۲۷۶۷                      | ترسا..... ۵۶۲، ۱۳۲۵، ۱۶۶۶            |
| زنگی..... ۴۴، ۸۷، ۹۱، ۱۴۴، ۳۴۹، ۴۰۵،  | ترک. ۱۲، ۴۴، ۷۲، ۸۷، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۶،  |
| ۵۵۹، ۵۸۴، ۶۷۱، ۷۲۶، ۷۴۰، ۷۵۷،         | ۵۱۸، ۵۴۸، ۵۵۹، ۶۶۴، ۷۵۷، ۷۹۶،        |
| ۷۶۴، ۷۸۸، ۱۰۱۵، ۱۰۵۵، ۱۲۱۱،           | ۱۰۵۶، ۱۰۷۲، ۱۰۸۴، ۱۲۵۷، ۱۲۸۳،        |
| ۱۲۳۸، ۱۴۵۰، ۱۵۴۴، ۱۶۳۸، ۱۶۴۰،         | ۱۲۸۹، ۱۳۰۹، ۱۳۴۴، ۱۵۳۲، ۱۵۶۱،        |
| ۱۶۴۳، ۱۶۷۲، ۱۶۸۷، ۱۸۰۰، ۱۸۴۹،         | ۱۶۱۲، ۱۸۴۱، ۱۸۷۱، ۲۱۸۸، ۲۳۷۵،        |
| ۱۸۹۹، ۲۰۶۰، ۲۱۸۴، ۲۲۴۰، ۲۳۷۴،         | ۲۳۸۳، ۲۳۹۸، ۲۴۴۷، ۲۴۵۲، ۲۴۷۰،        |
| ۲۴۱۵، ۲۴۲۳، ۲۴۴۴، ۲۴۵۱، ۲۵۴۰،         | ۲۴۷۷، ۲۴۸۱، ۲۴۹۲، ۲۴۹۴، ۲۵۰۱،        |
| ۲۵۴۵، ۲۶۲۲، ۲۷۳۲                      | ۲۶۷۰، ۲۵۲۳                           |
| عجم..... ۱۲۸۱، ۱۳۳۴                   | حبشی..... ۲۳۸۳، ۲۴۰۳، ۲۵۸۵، ۲۶۳۴     |
| عرب..... ۱۰۷۵، ۱۳۳۴، ۲۰۷۱، ۲۶۲۲، ۲۷۳۴ | رومی. ۷۴، ۱۳۴، ۱۷۲، ۲۳۰، ۵۲۶، ۵۶۲،   |

|                               |                                      |
|-------------------------------|--------------------------------------|
| ،۱۶۱۲ ،۱۵۷۸ ،۱۴۳۱ ،۱۳۰۹ ،۱۲۸۱ | ۲۵۴۱ ..... غُز                       |
| ،۱۹۹۰ ،۱۹۳۴ ،۱۸۴۱ ،۱۶۵۶ ،۱۶۳۰ | ۱۵۱۰ ..... مجوس                      |
| ،۲۳۸۵ ،۲۳۶۸ ،۲۳۲۰ ،۲۰۹۹ ،۲۰۷۸ | ۲۵۱۴ ،۳۶۶ ..... مسلمان               |
| ،۲۴۹۱ ،۲۴۸۸ ،۲۴۵۷ ،۲۴۱۵ ،۲۴۰۷ | ،۵۱۸ ،۵۰۵ ،۲۵۹ ،۲۳۰ ،۲۲۳ ،۱۲ .. ہندو |
| ۲۷۷۸ ،۲۷۶۷ ،۲۷۲۷ ،۲۵۰۰        | ،۱۰۱۴ ،۸۵۳ ،۶۸۱ ،۶۱۲ ،۵۷۴            |
| ۱۹۸۵ .....                    | ،۱۲۵۹ ،۱۰۹۸ ،۱۰۸۴ ،۱۰۶۳ ،۱۰۶۲        |
|                               | یہود                                 |

## جانوران

|  |   |
|--|---|
| ٤٢٦، ٤٢٩، ٤٨٦، ٥٢٣، ٥٣٨، ٤٨٢،          | ١٥، ٧٢، ١٣٣، ١٥٦، ٣٠٦، ٣٢٥، ٥٢١،          |
| ٧٨٣، ٧٨٥، ٧٨٨، ٩٤٢، ٩٦٠، ١٠١٦،         | ٧٤١، ٧٥٦، ٨٢٣، ٨٩٥، ١٠٢٠،                 |
| ١١١٨، ١٤٩٧، ١٥٢٠، ١٥٢٥، ١٩٨٩،          | ١٠٢١، ١٠٥٣، ١١٥٧، ١٤٠١، ١٥٠٨،             |
| ١٩٩٨، ٢١٧٢، ٢١٩٤، ٢٣١٣، ٢٥٧٤،          | ١٦٤٦، ١٧٥٠، ٢١٨٠، ٢٣٦١، ٢٣٩٨،             |
| ٢٥٩٧، ٢٦٩٠، ٢٧٤٥،                      | ٢٤٠٨، ٢٤٨٤، ٢٦٣٣، ٢٧٣٠، ٢٨٣٠،             |
| ببر..... ١٨٧٨                          | ايرش..... ١٦٨٩، ١٠٨٩، ٤٨٦                 |
| بُختی..... ٢٢٨٢                        | ابلق..... ١١٨٨                            |
| براق..... ١٦٩٤، ١٥١٢، ٧٧٧، ٥٧١، ٥٦،    | ادهم..... ١٣٤٤، ١١٨٨، ١١١٢، ٧٥٨           |
| بره..... ١٣٣، ١٨٩، ١٩١، ٣٠٦، ٣٢٥، ٤٣٣، | ارقم..... ١٣٢٣                            |
| ٤٦٠، ٤٩٩، ٧٥٦، ١٢٠٧، ١٥٠٨،             | اژدر (اژدرها)..... ٣١، ٤١، ٣٤٧، ٥٣٠، ٨٠٠، |
| ١٦٤١، ١٩٧٢، ٢٥٩٧،                      | ٨٣٢، ٢٢٩١                                 |
| بغل..... ١٩٧٥                          | اسب... ٤٨١، ٤٠٣، ٤٤٨، ١١٦٣، ١٣٦٥،         |
| بلبل..... ٤٤٠، ٤٥٨، ٤٦٦، ٨٠٦، ١٤٤٧،    | ١٧٠٦، ١٧٧٠، ٢٧١٨، ٢٧٢٠،                   |
| ١٦٧١، ١٧٤٨، ٢٠٤١، ٢٢٥٤، ٢٢٦٥،          | اسد..... ١٣٣، ٤٠٣، ٤١٨،                   |
| ٢٢٩٨، ٢٥٧١، ٢٦١٧،                      | اشتر ← شتر                                |
| بوم (جغد)..... ٢١٠٣                    | اشقر..... ٥٢٧، ٧٥٨، ٨٢٤، ١٩٥٠، ٢٧١٤،      |
| پروانه..... ١٤٥٤، ١٥٩٩، ١٦٦٢، ٢١٠١،    | اشهب..... ٥٠                              |
| ٢٣٨٧، ٢٤٣٤، ٢٤٦٦،                      | افعی..... ٢٤٦، ٤١٧،                       |
| پشه..... ٢٣٣٣                          | باز..... ١٣١، ١٣٢، ١٧٤، ١٩٠، ٣٠٠، ٣٥٥،    |

|  |  |
|--|--|
| ۱۹۰..... ذباب  | ۱۱۵۶، ۱۱۴۴، ۷۵۸..... پلنگ  |
| رخش.. ۱۶۲، ۱۸۵، ۴۸۰، ۱۰۹۲، ۲۱۱۶،<br>۲۲۸۸   | ۹۶۱، ۶۷۴، ۶۲۴..... تذرو  |
| ۱۶۲۶، ۳۵۵، ۲۰۶..... روباه (روبه)   | ۱۹۷۸، ۱۰۴۲، ۷۷۴، ۳۱۲..... تکاور                                    |
| زاغ. ۱۳۲، ۴۲۶، ۶۷۳، ۷۲۱، ۹۶۰، ۱۰۱۶،<br>۱۰۵۱، ۱۲۷۳، ۱۴۸۶، ۱۵۱۸، ۱۵۷۵،<br>۱۶۷۱، ۲۰۵۰، ۲۰۷۳، ۲۱۷۲، ۲۵۸۲ | ۱۵۴۱..... ثعبان  |
| ۱۴۵..... زرده  | ۱۲۰۷، ۱۲۰۳، ۸۹..... ثور  |
| ۲۱۵۸..... زنبوره   | ۱۰۷..... جاموس   |
| ۲۲۷۶..... سار  | جُدی (جُدی)..... ۳۳، ۸۳۸، ۲۲۰۲                                     |
| سبز کبوتر ← (مرعش حمامه)   | ۲۲۲۱، ۱۷۶۷..... جغد  |
| ۱۶۴۵، ۹۱۸..... سرطان   | ۱۹۳۲..... جَمَازَه   |
| سگ ۱۰۹، ۱۳۳، ۸۲۳، ۸۶۵، ۹۷۸، ۱۱۵۷،<br>۱۹۷۲، ۲۷۲۱، ۲۷۲۲  | جَنییت ... ۵۰، ۶۰۰، ۸۲۴، ۱۰۸۹، ۱۸۸۷                                |
| سمنند... ۲۸، ۵۵، ۸۱، ۲۰۴، ۵۹۲، ۹۸۰،<br>۱۱۶۲، ۱۲۰۰، ۱۴۶۵، ۲۳۲۵، ۲۵۳۹                                  | چرمه..... ۱۵۱۷   |
| سمور..... ۹۱۴، ۱۱۵۷  | حمامه (← مرعش حمامه)   |
| سنجاب..... ۲۵۰۲  | حمل (بره)..... ۹۶۷، ۲۷۴۵، ۲۷۴۶                                     |
| سیمرغ... ۱۰۵۱، ۱۳۷۰، ۱۹۹۸، ۲۰۵۹،<br>۲۵۳۹   | حواصل..... ۱۵۱۸، ۲۰۷۳  |
| شاهباز (شهباز) ۳۱۶، ۹۰۲، ۱۵۹۸، ۱۹۹۸،<br>۲۱۰۳   | حوت..... ۲۵۸۰  |
| شاهین..... ۱۵۱۸  | خر..... ۲۷۹، ۳۲۸، ۸۶۱، ۱۰۰۹، ۱۳۲۳،<br>۱۶۲۴، ۱۷۰۷، ۱۸۱۱، ۲۰۲۴، ۲۱۷۳ |
| شبدیز..... ۱۶۷   | ۲۲۱۹   |
| شتر..... ۱۱۰۹، ۱۲۳۹، ۲۳۰۰  | خروس..... ۱۷۴، ۱۷۵، ۴۵۶، ۴۶۳، ۶۰۹،<br>۷۲۱، ۷۸۵، ۹۰۳، ۹۶۱، ۱۵۷۵     |
| شِکال..... ۲۱۷۴  | ۱۵۷۹، ۲۴۴۳، ۲۶۶۲   |
| شهبَا..... ۲۱۱۶  | خَفَاش..... ۱۸۳۴   |
| شیر... ۱۵، ۸۴، ۱۰۹، ۲۲۸، ۳۵۵، ۴۷۲،   | خنگ ۲۶۱، ۱۱۱۲، ۱۲۲۸، ۱۲۹۵، ۱۳۰۷،<br>۱۷۰۵، ۱۸۵۷، ۱۸۸۵، ۱۸۸۷، ۲۵۳۳   |
|  | ۲۷۰۴، ۲۵۷۸   |
|  | خوک..... ۱۶۵، ۱۲۹۸   |
|  | دلدل..... ۳۵۳  |
|  | ذئاب..... ۱۹۱  |

|                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| فیل (پیل).. ۱۹۶، ۲۱۸، ۳۰۴، ۴۰۸، ۶۵۴،  | ۷۴۱، ۸۲۳، ۸۹۵، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱،             |
| ۷۷۶، ۱۱۴۷، ۱۲۲۷، ۱۲۲۹، ۱۴۱۵،          | ۱۰۵۹، ۱۰۶۶، ۱۱۴۴، ۱۱۵۶، ۱۳۱۹،          |
| ۱۵۵۰، ۱۶۷۳، ۱۸۸۰، ۱۹۹۲، ۱۹۹۶،         | ۱۳۲۶، ۱۵۰۸، ۱۵۴۹، ۱۶۲۶، ۱۶۴۶،          |
| ۲۶۳۰، ۲۷۸۹، ۲۷۹۰،                     | ۱۶۸۸، ۱۷۴۹، ۱۸۱۷، ۱۸۷۸، ۱۹۷۶،          |
| قائم ..... ۲۵۰۲                       | ۲۱۷۴، ۲۱۸۰، ۲۶۱۳، ۲۷۳۰، ۲۸۳۰،          |
| قُلا ..... ۱۱۶۴                       | ضرغام ..... ۱۱۵۹، ۲۷۲۲                 |
| کیک ..... ۱۷۵، ۱۵۲۱                   | ضیغم ..... ۱۲۴۴                        |
| کبوتر ..... ۳۱۶، ۳۵۵، ۱۰۹۴، ۱۹۷۴      | طاووس ..... ۳۳، ۱۰۷، ۷۲۱، ۷۸۲، ۷۸۵،    |
| کرکس ..... ۳۳، ۱۸۹۳                   | ۸۸۰، ۲۱۲۴                              |
| کرگدن ..... ۱۰۷                       | طایر ..... ۳۳۹، ۷۸۳                    |
| کژدم ← عقرب                           | طوطی ..... ۱۶، ۳۸، ۱۷۴، ۶۰۹، ۶۶۰، ۷۲۱، |
| کلب ..... ۴۰۳، ۲۳۳۶                   | ۷۸۲، ۷۸۵، ۸۰۶، ۱۲۳۲، ۱۲۷۱،             |
| کمیت ..... ۱۵۳۷                       | ۱۳۸۶، ۱۵۰۵، ۱۵۹۸، ۱۹۳۸، ۲۰۳۴،          |
| گاؤ ..... ۲۸۰، ۹۸۶، ۱۰۷۶، ۱۵۴۸        | ۲۱۷۲، ۲۳۶۴، ۲۴۵۹، ۲۸۲۳                 |
| گاؤ بحر ..... ۱۸۰۹                    | طیور ..... ۹۰۳                         |
| گاؤ زمین ..... ۶۵۰، ۱۴۱۶، ۱۴۸۱، ۱۸۱۷، | عقاب ..... ۶۲۴، ۷۸۴، ۱۳۸۷              |
| ۱۹۷۶                                  | عقرب ..... ۳۸۰، ۷۳۹، ۱۰۸۷، ۱۵۱۲        |
| گرگ ..... ۸۴، ۱۳۳، ۵۳۷، ۱۰۲۰، ۱۰۵۳،   | عققق ..... ۱۱۹۲                        |
| ۱۱۵۷، ۱۲۴۴، ۱۴۰۱، ۱۵۶۷، ۱۶۷۹،         | عندلیب ..... ۱۰۷، ۲۱۷، ۹۶۱             |
| ۲۲۱۹                                  | عنقا ..... ۱۶، ۴۰۸، ۷۸۲، ۱۰۱۶، ۲۱۱۵،   |
| مار ... ۸۰، ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۲، ۲۴۷،  | ۲۱۲۴، ۲۴۵۹، ۲۶۹۰                       |
| ۲۹۳، ۳۸۱، ۴۱۳، ۵۷۰، ۶۶۸، ۶۸۰،         | عنکبوت ..... ۱۹۴۶                      |
| ۷۲۵، ۷۳۹، ۸۳۱، ۸۶۷، ۹۱۵، ۹۱۸،         | غراب ..... ۱۷۴، ۶۰۹، ۷۸۴، ۹۰۲، ۱۳۸۷،   |
| ۹۹۶، ۱۰۱۹، ۱۰۶۴، ۱۲۲۸، ۱۴۳۲،          | ۱۵۲۰، ۲۰۶۱، ۲۴۴۳                       |
| ۱۴۵۷، ۱۴۹۳، ۱۵۵۸، ۱۶۹۲، ۱۷۴۹،         | غزال ..... ۵۳۷، ۱۲۴۴، ۲۰۶۱             |
| ۱۷۶۷، ۱۷۸۰، ۱۸۵۰، ۲۱۸۹، ۲۱۹۳،         | غضنفر ..... ۵۳۷                        |
| ۲۲۰۴، ۲۲۰۶، ۲۲۹۷، ۲۳۱۸، ۲۵۸۰،         | فاخته ..... ۴۴۲                        |
| ماهی ... ۶۰، ۶۱، ۲۹۳، ۳۵۲، ۳۵۴، ۴۰۵،  | فَنک ..... ۹۱۴                         |

|                                     |   |
|-------------------------------------|---|
| مرغ گلین ..... ۱۶۶۷، ۲۰۱۸           | ،۹۸۵ ،۸۱۴ ،۷۵۴ ،۷۵۰ ،۷۲۸ ،۴۶۰           |
| مرکب تازی ..... ۱۷۶۵، ۱۷۶۷          | ،۱۰۷۶ ،۱۰۷۵ ،۱۰۶۰ ،۱۰۳۴ ،۱۰۳۲           |
| مگس ... ۳۰۰، ۳۷۷، ۸۷۷، ۱۲۲۶، ۲۰۳۵   | ،۱۳۵۷ ،۱۲۴۰ ،۱۲۲۸ ،۱۱۷۲ ،۱۰۹۹           |
| مور (مورچه).... ۱۵۷، ۶۶۸، ۶۸۰، ۷۲۵، | ،۱۸۵۵ ،۱۶۳۶ ،۱۵۵۷ ،۱۵۴۱ ،۱۴۷۶           |
| ،۹۱۵، ۹۹۶، ۱۴۵۷، ۱۶۰۵، ۱۷۴۹،        | ۲۷۶۲ ،۲۳۱۸ ،۲۲۰۳ ،۲۱۸۱                  |
| ،۱۷۶۷، ۱۸۵۰، ۲۳۳۳، ۲۴۶۵، ۲۵۱۸،      | ۴۰۵ .....                               |
| ۲۶۱۳                                | مرعش حمامه..... ۶۲۴، ۱۰۹۴               |
| نهنگ ۳۵۲، ۱۰۳۰، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۱۷۲،   | ،۴۵۹ ،۴۵۸ ،۴۲۹ ،۱۷۵ ،۱۳۲ ،۴۳ .....      |
| ۱۸۴۶، ۲۵۸۱                          | ،۷۲۰ ،۶۷۴ ،۵۲۳ ،۵۰۰ ،۴۷۴ ،۴۷۱           |
| ورقا ..... ۲۱۱۵                     | ،۱۰۱۸ ،۹۸۶ ،۹۶۰ ،۷۸۶ ،۷۳۲               |
| هزار (هزار داستان)..... ۳۹۱، ۲۲۶۶   | ،۱۷۵۱ ،۱۵۲۱ ،۱۱۲۵ ،۱۰۷۶ ،۱۰۳۶           |
| هما... ۳۱۵، ۴۳۲، ۹۲۲، ۱۲۲۶، ۱۲۶۸،   | ،۲۶۱۶ ،۲۵۳۰ ،۲۳۴۴ ،۲۱۸۳ ،۲۱۱۵           |
| ۱۴۲۱، ۱۹۶۶، ۲۰۵۲، ۲۱۲۴، ۲۲۵۳        | ۲۶۶۳                                    |
| یکران... ۶۴۹، ۶۵۰، ۷۷۶، ۸۱۸، ۱۳۰۷،  | ۹۲۲ .....                               |
| ۱۴۱۵، ۱۵۳۸، ۱۶۱۰، ۱۶۸۰، ۱۸۵۱،       | مرغ تجلی..... ۶۷۳(مرغ سحر)، ۱۱۱۸، ۱۵۲۰، |
| ۱۹۶۷، ۱۹۷۵، ۲۰۵۹، ۲۰۹۳              | ۲۰۱۸ ،۱۸۸۱                              |
|                                     | مرغ گل خوار..... ۱۶۰۱                   |



### گلهاء، گياهان و...

|   |   |
|---|---|
| بيد..... ۸۰۴، ۱۴۹۱، ۲۸۲۱  | آبي..... ۱۴۸۸                           |
| پاڻهنده..... ۱۰۴۷   | ارزن..... ۶۷۴، ۴۷۱                      |
| پسته... ۱۴، ۴۵، ۱۳۷، ۳۶۵، ۵۸۵، ۷۴۳، ۱۰۶۵، ۸۹۶، ۸۴۷، ۷۹۴، ۷۶۱، ۷۶۰ | ارغوان..... ۲۶۹۰، ۲۶۶۹، ۱۵۶۰، ۴۵۳، ۴۳۸  |
| ۱۰۶۷، ۱۱۸۲، ۱۲۱۳، ۱۲۵۶، ۱۳۵۴، ۱۴۳۳، ۱۴۵۸، ۱۵۲۸، ۱۴۵۸، ۱۴۳۴        | افكار..... ۱۶۰۱                         |
| ۲۰۷۷، ۲۳۶۴، ۲۴۳۶، ۲۴۴۲، ۲۴۷۲                                      | امرود..... ۱۴۹۰                         |
| ۲۴۹۸، ۲۷۵۳  | انجير..... ۱۷۵۱                         |
| ترنج..... ۲۵۵، ۸۹۳، ۱۳۴۶، ۲۳۴۷                                    | انگور..... ۹۱۹                          |
| تره..... ۱۳۳۴   | اوراق (برگهها)..... ۱۱۸۳، ۱۶۴۲، ۱۶۸۴    |
| جو ۱۳۶۳، ۱۵۸۸، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۲۷۱۷                                   | بادام..... ۱۴، ۱۳۷، ۵۷۵، ۸۱۰، ۸۹۶، ۱۱۳۳ |
| ۲۷۱۸  | ۱۱۷۹، ۱۶۵۴، ۱۶۵۶، ۱۷۵۸، ۲۰۷۷            |
| چنار..... ۶۹۷، ۸۰۴، ۹۹۱، ۲۲۶۹، ۲۲۸۰                               | ۲۳۳۰، ۲۴۰۸، ۲۴۱۳، ۲۴۱۸، ۲۴۳۶            |
| خار... ۹۴، ۲۳۵، ۴۶۱، ۶۶۷، ۷۰۰، ۹۸۹                                | ۲۴۸۲، ۲۴۹۳، ۲۵۶۰، ۲۶۳۳                  |
| ۱۳۲۲، ۱۶۴۵، ۲۳۰۵، ۲۳۶۸، ۲۴۹۴                                      | باكوره..... ۲۱۶۳                        |
| ۲۷۲۴، ۲۷۷۱، ۲۷۷۶  | بقم... ۹۹۴، ۱۲۸۴، ۱۳۵۳، ۱۶۶۳، ۲۴۶۴      |
| خربزه..... ۱۷۳۵، ۱۷۳۶   | ۲۴۷۹                                    |
| درخت..... ۹۸۹، ۲۱۱۰، ۲۲۶۷، ۲۶۷۷                                   | بنفشه... ۴۳۷، ۴۶۲، ۹۴۷، ۱۲۱۰، ۱۵۶۰      |
|   | ۱۹۴۷، ۲۴۶۲، ۲۷۹۹                        |
|   | بياره..... ۱۷۳۵                         |

|  |   |
|--|---|
| سیب..... ۲۲۶۲، ۱۴۸۹  | ۲۶۳۴، ۱۵۱۹، ۶۸۸، ۶۰۹، ۴۴۱، ۹۳.. رز  |
| شجر..... ۲۲۰۷  | ۹۲۵..... زریز   |
| شمشاد۱۴۵، ۷۵۹، ۱۰۸۱، ۱۴۹۵، ۱۷۵۸،<br>۲۴۹۹، ۲۴۸۳، ۲۴۲۰، ۲۴۰۵، ۲۳۳۰                                   | ۱۰۲۵، ۸۱۰، ۴۷۵، ۴۵۳، ۹۳... زعفران   |
| شوره..... ۲۱۶۱، ۱۲۹۹   | ۲۳۴۹، ۲۰۹۸، ۱۸۶۹، ۱۶۶۳، ۱۶۳۸  |
| شہلا..... ۱۶۶۳   | ۲۷۷۱، ۲۴۷۹، ۲۴۶۴  |
| صاب..... ۶۱۶   | ۲۱۷۲..... ژاژ   |
| صنوبر..... ۲۳۸۴  | ۱۴۸۷..... سایگی   |
| طرفا..... ۸۲۷  | ۵۵۲، ۴۷۰، ۴۵۹، ۴۵۳، ۹۳، ۷۶، ۱۵، سبزہ  |
| طوبی..... ۱۹۵۸، ۱۶۸۴، ۲۵۰  | ۲۳۹۶، ۲۰۲۱، ۱۳۱۷، ۹۹۴، ۹۶۲  |
| عہر... ۱۴، ۴۷۲، ۵۰۳، ۵۲۱، ۷۹۷، ۸۹۶   | ۲۸۰۸، ۲۵۰۵، ۲۴۹۰، ۲۴۷۶، ۲۴۶۴  |
| علف..... ۲۶۲۷  | ۱۲۲۹..... سبوس  |
| عَناب.. ۱۷۶، ۷۵۹، ۱۶۵۶، ۲۴۲۰، ۲۵۶۰   | ۲۱۲۴، ۱۸۵۳، ۱۷۱۲، ۱۵۹۸، ۸۱۹، سدرہ   |
| عنب..... ۲۵۴۶  | ۲۵۹۲، ۲۵۳۲  |
| غنجہ. ۱۴، ۴۳۵، ۴۶۴، ۷۶۱، ۷۹۷، ۹۴۹،<br>۹۹۱، ۱۲۰۸، ۲۰۲۰، ۲۲۶۸، ۲۲۸۱،<br>۲۲۹۹، ۲۳۹۶، ۲۷۵۰، ۲۷۸۱، ۲۷۹۶ | ۷۶۲، ۶۹۶، ۶۶۷، ۴۳۸، ۳۶۰، ۲۳۵، سرو   |
| ۲۸۲۲   | ۷۹۷، ۹۱۰، ۹۹۱، ۱۰۶۴، ۱۹۵۷،<br>۲۱۸۶، ۲۲۶۲، ۲۲۷۳، ۲۳۶۹، ۲۳۷۹،<br>۲۳۸۴، ۲۴۰۰، ۲۴۰۹، ۲۵۷۱، ۲۶۱۳ |
| ۲۱۶۴..... غورہ   | ۲۷۷۹  |
| ۱۰۴۷..... غوزہ   | ۴۶۵..... سرو آزاد   |
| ۱۱۷۹..... فستق   | ۴۳۷..... سرو پیادہ  |
| ۱۱۸۲، ۶۹۶، ۵۷۵، ۳۲۷، ۱۳۷..... فندق   | ۲۴۵۲، ۲۳۶۶، ۲۳۵۹، ۴۶۲... سرو سہی  |
| ۱۹۲۱، ۱۶۵۵   | ۲۵۸۷، ۲۴۸۴، ۲۴۷۴  |
| ۱۹۷۹، ۱۷۲۲، ۱۷۰۴، ۱۶۳۱... (کَہ) کاہ  | ۵۸۲، ۴۶۴، ۴۳۸، ۲۴۳، ۷۶، ۴۰... سنبل  |
| ۲۷۲۰، ۲۲۵۹   | ۱۲۸۵، ۱۲۸۴، ۱۰۲۹، ۱۰۲۲، ۹۹۸   |
| ۱۸۹۶، ۱۸۹۴..... کدو  | ۱۸۴۲، ۱۶۷۱، ۱۶۶۰، ۱۵۶۰، ۱۳۸۵  |
| ۱۳۶۰..... کَرم   | ۲۳۹۴، ۲۳۸۴، ۲۳۲۷، ۲۱۶۱، ۲۰۲۱  |
| ۸۸..... کوکنار   | ۲۶۶۹، ۲۴۴۵  |
|  | ۲۶۴۱، ۸۹..... سنبلہ   |

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| ٧٦١، ٧٩٥، ٨٠٤، ٩١٣، ٩٦٢، ٩٩١         | ٩٨٦ ..... گاورسه                     |
| ١٠٢٢، ١٠٦٦، ١٠٦٨، ١١٨٣، ١٢١٠         | ١٠٨١ ..... گل سوری                   |
| ١٤٤٨، ١٤٥٧، ١٤٩٥، ١٦٥٤، ١٦٧١         | گل (گلین)..... ١٤، ٤٠، ١٥٦، ١٦٥، ١٨٢ |
| ١٧٤٨، ١٧٥٨، ١٨٤٢، ٢٠٢١، ٢٠٩٨         | ٢٣٥، ٢٤٣، ٣٩١، ٤٤٠، ٤٥٨، ٤٦١         |
| ٢١٨٦، ٢٢٧٤، ٢٢٧٥، ٢٢٧٦، ٢٢٧٧         | ٤٦٦، ٤٧٠، ٤٨٦، ٥٣٩، ٥٥٠، ٥٨٠         |
| ٢٢٧٨، ٢٢٧٩، ٢٣٩٤، ٢٤٢٣، ٢٤٢٦         | ٦٦٧، ٦٩٥، ٦٩٧، ٧٠٠، ٧٧٦، ٨١٠         |
| ٢٤٤٥، ٢٤٨٣، ٢٤٩٩، ٢٧٧٣، ٢٨٢١         | ٨٢٧، ٨٥١، ٩١١، ٩٤١، ٩٦٢، ٩٨٩         |
| من (ترنجبین)..... ١٩٣٨، ١٩٤٥، ٢٣٢٧   | ٩٩٨، ١٠٠٣، ١٠٢٩، ١٠٦٢، ١١١٧          |
| ٢٥٩٦                                 | ١٢٠٧، ١٢٠٩، ١٣٢٢، ١٣٨٥، ١٤٤٧         |
| نار (انار)..... ١٤٩١                 | ١٥٦٠، ١٥٧٢، ١٦٤٢، ١٦٥٥، ١٦٦٠         |
| نال (نی)..... ٧٩٧                    | ١٦٦٨، ١٦٧١، ١٧١٨، ١٧٧٤، ١٧٩٥         |
| نبات ٢٤٦، ٣٦٠، ٣٦٥، ٥٤٣، ٧٤٣، ٧٦٠    | ١٨٧٤، ١٩٧٨، ٢١١٩، ٢٢٥٦، ٢٢٦٤         |
| ٧٩٤، ٨٤٥، ٩٠٩، ١٠٢٣، ١٠٦٧            | ٢٢٦٥، ٢٢٦٠، ٢٢٦٨، ٢٢٦٦               |
| ١٣٩٠، ١٥٢٨، ١٦٢٥، ١٧٩٨، ٢١٨٧         | ٢٢٧٨، ٢٣٣٠، ٢٣٤٤، ٢٣٦٦               |
| ٢٢٦٠، ٢٣٤٨، ٢٣٦١، ٢٣٦٢، ٢٤٥٤         | ٢٣٧٨، ٢٣٨٤، ٢٤٠٤، ٢٤٢٣، ٢٤٥٣         |
| ٢٦٠٤، ٢٦٢٧، ٢٧٦٦                     | ٢٤٦٢، ٢٤٦٤، ٢٤٨٧، ٢٤٩٠، ٢٥١٧         |
| نخل..... ٨٢٠                         | ٢٥٦١، ٢٥٦٦، ٢٥٧٠، ٢٥٧١، ٢٥٧٧         |
| نسترن..... ٢٠٢١، ١٠٦٣، ٩٨٩، ٧٦، ٤٠   | ٢٦٧٧، ٢٦٣٢، ٢٧٦٤، ٢٧٧٢، ٢٧٧٤         |
| نور (شکوفه)..... ١٢٠٣                | ٢٧٧٥، ٢٧٧٦، ٢٨٠٠، ٢٨٠٣               |
| نبیل..... ٢٨١٨، ٢٣٤٩، ٤٣٧، ٤٠٥       | گلبرگ..... ١٠٦٤، ٢٤٥١، ٢٦١٣          |
| نیلوفر..... ٢٨١٧، ٧٩٥                | گلنار..... ٩٩٤                       |
| ورق (برگ)..... ١٧٤٨، ١٥٦٠، ١١٩٥، ٩١٣ | گندنا..... ١٦٧، ٣٥٣، ٢٠٩٨            |
| ٢٤٦٢                                 | لاله..... ٤٠، ٧٦، ١٦٧، ٢٤٦، ٣٥٣، ٤١٣ |
| یاسمن..... ٦٢٦                       | ٤٣٣، ٤٤٣، ٤٥٩، ٤٦٣، ٤٦٤، ٥٢٠         |
|                                      | ٥٥٢، ٥٨٢، ٥٨٤، ٦٦٨، ٦٩٦، ٧٥٩         |

### البسه و پیوسته‌های آن

|   |  |
|---|--|
| تاروپود ..... ۲۳۳۶                      | آستر ..... ۸۷۹                           |
| ترنج زر ..... ۲۴۳۷، ۱۳۴۶، ۸۹۳، ۲۵۵      | آستین (سرآستین) ..... ۱۵۸، ۴۳۰، ۴۷۸، ۶۴۰ |
| ترنج زر ..... ۲۴۳۷، ۱۳۴۶، ۸۹۳، ۲۵۵      | ..... ۶۴۷، ۶۹۳، ۷۶۸، ۸۸۳، ۱۱۰۸           |
| تکمه ..... ۲۰۵۳، ۱۹۲۶، ۵۳۳              | ..... ۱۵۶۳، ۱۷۰۴، ۲۰۴۵، ۲۷۶۳             |
| جبه ..... ۱۲۸۰، ۱۱۸۹                    | ازار ..... ۸۰۹، ۶۸۱، ۸۷                  |
| جُل ..... ۲۷۹                           | اطلس ..... ۱۱۸۹، ۱۱۴۸، ۴۸۶، ۴۲۵، ۲۹۷     |
| جیب (گریبان) ..... ۴۸۷، ۴۷۸، ۴۳۰، ۴۰۶   | ..... ۱۳۴۵، ۲۰۵۳، ۲۴۰۳، ۲۴۸۴             |
| ..... ۱۲۷۹، ۱۲۰۸، ۱۱۱۱، ۱۱۰۹، ۶۹۳       | بالش ..... ۱۸۶۴، ۱۵۶۷، ۱۲۱۵              |
| ..... ۲۰۵۳، ۱۹۲۶، ۱۷۱۳، ۱۶۸۶، ۱۴۴۷      | برقع ..... ۲۷۲۹، ۱۴۹۴                    |
| ..... ۲۴۸۴، ۲۲۵۵، ۲۲۱۹، ۲۱۱۹، ۲۰۶۰      | پاره (خرقه) ..... ۲۵۵                    |
| ..... ۲۷۹۶، ۲۵۶۶                        | پاره (رقعه) ..... ۷۵۱                    |
| چادر ..... ۱۴۸۷، ۸۲۸، ۵۳۳، ۸۶، ۳۱، ۶    | پاره زرد ..... ۱۹۸۵                      |
| ..... ۲۲۳۵، ۲۱۵۷                        | پرکلاه ..... ۲۱۵۹                        |
| چهاربالش ..... ۲۶۱۵، ۱۸۶۴، ۱۳۳۵، ۲۳۲    | پرنیان ..... ۱۴۶۹                        |
| حریر ..... ۹۴۷                          | پلاس ..... ۸۳۹، ۳۲۷                      |
| حصیر ..... ۹۷۹                          | پیراهن ..... ۸۷۸، ۷۴۸، ۶۹۱، ۳۷۸، ۵۳      |
| خارا (خاره) ..... ۱۷۳۱، ۱۷۲۲، ۱۷۱۳      | ..... ۱۰۶۳، ۱۹۶۶، ۲۳۱۱، ۲۳۳۲، ۲۴۳۷       |
| خام (جامه چرمین) ..... ۱۱۵۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۴ | ..... ۲۷۸۲، ۲۷۶۱، ۲۶۸۸، ۲۴۹۷             |

|  |  |
|--|--|
| شعر. ۱۹۲، ۱۵۲۲، ۱۷۱۳، ۲۰۹۰، ۲۶۸۸،<br>۲۶۹۸                            | خرقه ۲۵۵، ۳۲۶، ۴۲۵، ۴۴۳، ۷۵۱، ۸۴۰،<br>۱۲۱۰، ۲۵۰۱                     |
| صدره... ۷۴، ۱۴۸۶، ۱۶۷۹، ۲۵۳۲، ۲۵۶۰                                   | خَلَع (جِ خَلَعَت) ..... ۶۵۹   |
| طراز..... ۴۷۸  | خَلَعَت..... ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۵۸، ۸۷۲                                 |
| طیلسان..... ۴۲۵، ۱۰۶۱، ۱۰۷۲  | ۸۷۴، ۸۸۶، ۸۹۲، ۱۱۳۴، ۱۳۹۸  |
| علم (نشان جامه)..... ۶۹۳، ۱۲۸۰، ۱۲۹۲                                 | ۱۷۲۲   |
| عمامه..... ۸۱۳، ۱۰۹۸، ۱۱۸۹   | دامن. ۱۶۵، ۱۷۵، ۴۳۰، ۴۷۸، ۴۸۷، ۵۱۲،                                  |
| عودی ۶۸۱، ۱۰۵۸، ۱۳۴۶، ۱۶۷۹، ۱۸۷۶                                     | ۵۵۳، ۵۷۰، ۵۹۰، ۶۴۰، ۶۴۷، ۶۶۷،  |
| غاشیہ..... ۳۵۵، ۱۷۸۵، ۱۹۶۷، ۲۶۲۴                                     | ۶۹۳، ۸۷۹، ۱۰۱۶، ۱۱۳۵، ۱۳۱۴،  |
| فراش..... ۱۲۹۶   | ۱۳۱۶، ۱۵۸۷، ۱۷۰۴، ۱۷۱۸، ۱۹۲۶،  |
| فرش..... ۱۰۳، ۱۷۰۷، ۲۶۵۱   | ۲۲۳۵، ۲۴۳۷، ۲۶۰۸، ۲۶۸۶، ۲۸۲۱   |
| فش (علاقہ دستار)..... ۱۰۹۸   | دستار... ۷۵۷، ۷۸۸، ۹۲۷، ۱۰۴۸، ۱۵۸۷،                                  |
| فوطہ..... ۱۶۳۵   | ۱۹۹۳، ۲۱۵۱، ۲۲۳۵، ۲۷۰۵   |
| قبا... ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۴، ۲۳۰، ۲۷۶، ۶۱۳،<br>۷۲۶، ۸۳۲، ۸۵۳، ۸۷۲، ۸۷۹، ۸۹۳ | دواج..... ۸۲۹، ۱۱۴۳  |
| ۹۵۷، ۱۲۱۲، ۱۲۷۹، ۱۳۴۵، ۱۴۶۸  | دیبا (دیبه)... ۵۷۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۵، ۱۳۴۷،<br>۱۶۳۸                        |
| ۱۵۰۳، ۱۵۴۴، ۱۶۱۲، ۱۷۲۲، ۱۸۴۳   | ذیل..... ۱۶۰۳  |
| ۱۹۲۶، ۲۰۲۰، ۲۴۴۴، ۲۵۶۶، ۲۷۶۷   | ردا... ۱۲۵، ۱۲۸، ۳۷۷، ۵۷۴، ۸۳۲، ۸۳۹،<br>۱۳۴۶، ۱۷۲۲، ۱۹۲۶، ۲۲۳۶، ۲۳۶۹ |
| ۲۷۹۶   | رشته..... ۲۳۳۱   |
| قصب..... ۸۶، ۱۹۲، ۶۰۸، ۶۹۱، ۱۴۷۵                                     | ریشہ..... ۳۱۵  |
| ۱۸۷۰   | زریفت... ۱۰۵۵، ۱۰۹۸، ۱۱۶۴، ۱۱۸۹،                                     |
| قواره..... ۴۰۶   | ۱۴۸۶، ۱۵۹۳، ۱۷۳۱، ۱۸۵۴، ۲۷۳۸   |
| قوقہ..... ۹۰۶  | زه (کنارہ گریبان)..... ۱۲۷۹، ۲۰۶۰                                    |
| کتان..... ۶۴۷، ۱۴۷۵، ۲۴۹۷  | سربال..... ۱۲۱۰، ۲۰۵۳  |
| کحلی..... ۱۰۴۸، ۱۴۸۷   | سلب ۸۰۶، ۱۶۳۹، ۱۶۵۷، ۱۶۷۹، ۱۸۴۹،<br>۲۴۱۶، ۲۵۴۵                       |
| کرباس..... ۱۷۸۸  | شعار..... ۴۶۲، ۲۲۷۸  |
| کفن..... ۲۳۳۳  |  |
| کلاه (کله)... ۷۴، ۱۱۴، ۱۲۸، ۴۲۵، ۵۱۱                                 |  |

|                                     |                                       |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| گوی گریبان ..... ۲۱۱۹، ۱۹۶۶         | ،۹۰۶ ،۸۴۱ ،۸۲۹ ،۷۸۸ ،۵۹۹ ،۵۲۶         |
| گوی (گوی گریبان). ۲۱۱۹، ۱۹۶۶، ۱۲۷۹  | ،۱۵۰۳ ،۱۴۱۷ ،۱۳۴۵ ،۱۰۵۰ ،۱۰۱۴         |
| لباچه ..... ۲۵۵۸، ۲۱۳۰، ۱۰۱۴        | ،۲۰۰۸ ،۱۷۰۰ ،۱۶۳۵ ،۱۶۱۲ ،۱۵۴۴         |
| لباس ..... ۱۱۲۰، ۸۸۹، ۷۵۳، ۶۹۶، ۶۸۱ | ۲۷۲۷ ،۲۲۳۸ ،۲۱۵۹                      |
| ۲۲۴۱                                | کمر (کمر بند) ... ،۸۱۳ ،۷۰۹ ،۵۱۲ ،۲۲۸ |
| مخمل ..... ۱۴۸۸                     | ،۲۴۷۴ ،۲۳۹۷ ،۲۰۸۴ ،۱۸۲۱ ،۱۷۲۳         |
| معجز ..... ۲۰۶۳، ۱۶۳۸، ۱۰۵۸، ۸۱۱    | ۲۷۲۷ ،۲۶۰۴                            |
| مُعَلَم ..... ۲۱۵۱، ۱۳۴۵            | ۱۴۷۵                                  |
| مفرش ..... ۲۷۹۱، ۱۰۵۷               | ۸۸۷                                   |
| نسیج ..... ۱۶۳۵، ۱۵۲۲، ۴۲۵، ۷۴      | گریبان ... ،۲۰۲۰ ،۱۹۶۶ ،۵۵۹ ،۳۷۸ ،۶   |
| نقاب ... ۱۸۷۷، ۱۰۵۸، ۶۰۶، ۱۹۵، ۱۷۲  | ۲۲۹۹ ،۲۲۴۴ ،۲۱۱۹                      |
| ۲۵۵۹، ۲۴۹۰، ۲۴۴۱، ۲۳۱۱، ۲۲۷۷        | گلریز. ،۱۲۱۲ ،۱۱۸۷ ،۱۰۱۴ ،۸۵۳ ،۵۲۵    |
| نمد ..... ۲۲۸۳، ۲۷۹                 | ،۲۰۶۳ ،۲۰۵۶ ،۱۷۳۷ ،۱۶۱۵ ،۱۵۵۴         |
| وُسادَه ..... ۲۷۳۲                  | ۲۷۰۵ ،۲۶۸۶ ،۲۵۵۸ ،۲۵۴۰                |
| یکشبه ..... ۱۶۳۵، ۱۵۲۲، ۷۴          | ۱۱۰۷                                  |

سنگها، فلزات، زيورآلات و...

|                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| توتيا..... ٢٢٣٧، ١١٠٥، ٨٢٧، ٦٥١      | آهن (آهني، آهنين).. ٩٧٩، ١٠٠٥، ١٠٦١ |
| جزع.... ١١٧٩، ١٠٠٨، ٦٦٩، ٥١٦، ١٧٧    | ٢٧٨٩، ٢٦٩٥، ٢١٧٦، ١٨٥٩، ١١٦٢        |
| ٢٤٧٩، ٢٤٣٦، ٢٤١٨، ٢٢٩٢، ١٧٩٧         | ١٦٦٨ ..... اخچه                     |
| ٢٤٩٣                                 | افسر... ٢٠، ١٢٤، ٢٠٤، ٢٢٥، ٣٠١، ٥٥٤ |
| حلقه... ٣٥، ٥٥، ٢٠٤، ٢٣٢، ٣١٨، ٤٠٩   | ١٣٦٩، ١٣٤٣، ١٠٧٠، ٨٠٣، ٦٠٢          |
| ٤٨٠، ٦٠٢، ١٠٤٢، ١٢٨١، ١٣٣٤           | ٢٦١٢، ٢٣٢٥، ١٩٥٢                    |
| ١٣٦٥، ١٤٤٢، ١٦٠٩، ١٦١٠، ١٧٢٧         | ١٧٤٣..... اكسير                     |
| ٢١٢٣، ٢١٤٩، ٢٣١٧، ٢٦١٢، ٢٦٢٤         | ٤٠٧..... الماس                      |
| خاتم... ٢١، ١٦٣، ٣١٨، ١٢٧٦، ١٣٣٠     | ١٦٧٨..... انگشتری                   |
| ١٣٣٥، ١٦٠٩، ٢١٤٩، ٢٤٦٥               | ٢٤٢٨، ٧٨..... بسند                  |
| خضاب..... ٦١٧                        | ٢٣٨٢، ٢٣٥٣، ١٧٧٨، ١٥١١، ٤٠٦         |
| دانه ٧١، ٩٩، ١٣٠، ٢٨٨، ٤٩١، ٥٠٣، ٦٠٣ | ٦٩٢، ٤٨٢، ٤٣١، ٣١٢، ٢١٣، ٨١... تاج  |
| ١٧٢٧، ١٨٥٤، ٢٠٧٢، ٢٦٢١، ٢٧٤٩         | ٧٨٩، ٨١٩، ١٠٩٢، ١١٤٢، ١١٤٣          |
| دُر(دُرر) ٤٥، ٩٤، ١٦١، ٢٨٨، ٤٦٨، ٥٠٣ | ١٢٨٠، ١٢٩٧، ١٤٦٥، ١٧٣١، ١٨٥١        |
| ٥١٦، ٥٨٥، ٧٠٢، ٧١٧، ٧٩٤، ٨٢١         | ١٩٦٤، ٢٢٤٠، ٢٢٩٠، ٢٤٤٣، ٢٨١٠        |
| ١٠٦٧، ١١١٥، ١٣٧٣، ١٤٠٨، ١٤٩٥         | ٢٨٣٥                                |
| ١٥٧٢، ١٥٩٤، ١٦٢٥، ١٦٧٣، ١٧٥٥         | ١٦٣٣، ١٥٩٢، ٦٣٩، ٥٩٠... تنگه        |
| ١٨١٢، ١٨٤٧، ١٩٩٧، ٢١٠٩، ٢٢١٧         | ٢٧٣٦، ١٩٨٩                          |

|                               |  |
|-------------------------------|--|
| ،۷۰۴ ،۶۸۹ ،۶۸۱ ،۶۷۹ ،۶۷۴ ،۶۷۳ | ،۲۴۷۹ ،۲۴۱۰ ،۲۳۵۳ ،۲۲۹۱ ،۲۲۵۸              |
| ،۷۲۸ ،۷۲۵ ،۷۲۳ ،۷۲۲ ،۷۲۱ ،۷۱۸ | ،۲۷۲۴ ،۲۷۱۹ ،۲۷۰۰ ،۲۶۹۵ ،۲۵۶۴              |
| ،۷۸۷ ،۷۸۵ ،۷۸۴ ،۷۴۵ ،۷۴۴ ،۷۴۰ | ۲۸۰۶ ،۲۷۴۹ ،۲۷۲۸                           |
| ،۸۲۸ ،۸۲۴ ،۸۱۴ ،۸۰۳ ،۸۰۲ ،۷۸۸ | ۱۷۸۱ ،۱۰۲۳ ،۱۳..... دُرَج                  |
| ،۸۷۳ ،۸۷۲ ،۸۶۹ ،۸۵۳ ،۸۴۰ ،۸۳۲ | درست (سکّه تمام عیار)..... ،۸۴۰ ،۱۱۴۴      |
| ،۹۰۸ ،۹۰۵ ،۹۰۴ ،۸۹۳ ،۸۷۹ ،۸۷۸ | درم... ،۴۷۹ ،۱۳۰۹ ،۱۳۴۴ ،۲۲۷۲ ،۲۶۵۶        |
| ،۹۸۶ ،۹۵۹ ،۹۵۲ ،۹۳۷ ،۹۳۲ ،۹۲۵ | دینار..... ،۱۰۰۸ ،۲۴۳۱                     |
| ،۱۰۴۸ ،۱۰۳۲ ،۱۰۲۴ ،۱۰۱۸ ،۱۰۱۶ | ذهب..... ،۲۵۴۳                             |
| ،۱۰۵۴ ،۱۰۵۳ ،۱۰۵۲ ،۱۰۵۱ ،۱۰۵۰ | رشته ۳۷ ،۹۴ ،۱۷۶ ،۹۱۰ ،۱۱۱۵ ،۱۵۸۷          |
| ،۱۰۷۵ ،۱۰۶۲ ،۱۰۶۱ ،۱۰۵۹ ،۱۰۵۵ | ۲۲۶۳ ،۱۶۵۸                                 |
| ،۱۱۱۷ ،۱۱۱۲ ،۱۰۹۸ ،۱۰۹۳ ،۱۰۸۹ | روی..... ،۱۵۷۷ ،۱۸۳۱                       |
| ،۱۱۴۸ ،۱۱۴۲ ،۱۱۳۵ ،۱۱۲۰ ،۱۱۱۸ | زبرجد..... ،۲۱ ،۱۸۳۲                       |
| ،۱۱۶۴ ،۱۱۵۹ ،۱۱۵۷ ،۱۱۵۲ ،۱۱۵۰ | زر پخته..... ،۱۱۵۸ ،۱۱۴۴ ،۱۰۷۲ ،۲۰۷۲       |
| ،۱۱۸۹ ،۱۱۸۸ ،۱۱۸۷ ،۱۱۸۲ ،۱۱۷۶ | زَرِ خِلاص..... ،۱۷۶۸                      |
| ،۱۲۳۶ ،۱۲۱۲ ،۱۲۰۶ ،۱۲۰۲ ،۱۱۹۰ | زرد ده..... ،۴۸۶ ،۱۷۳۱                     |
| ،۱۲۷۳ ،۱۲۷۲ ،۱۲۶۳ ،۱۲۴۷ ،۱۲۴۴ | زر(زرین، زرينه)..... ،۷ ،۸ ،۱۶ ،۳۳ ،۳۶ ،۳۹ |
| ،۱۲۸۰ ،۱۲۷۹ ،۱۲۷۸ ،۱۲۷۶ ،۱۲۷۵ | ،۶۴ ،۶۷ ،۷۲ ،۷۳ ،۷۴ ،۹۳ ،۱۲۸               |
| ،۱۳۳۵ ،۱۳۲۶ ،۱۳۱۰ ،۱۳۰۹ ،۱۳۰۶ | ،۱۳۱ ،۱۴۴ ،۱۶۲ ،۱۶۵ ،۱۷۲ ،۱۷۴              |
| ،۱۴۴۵ ،۱۴۲۸ ،۱۴۰۱ ،۱۳۵۰ ،۱۳۴۶ | ،۱۷۸ ،۱۹۴ ،۲۳۲ ،۲۳۴ ،۲۴۸ ،۲۵۵              |
| ،۱۴۸۵ ،۱۴۷۶ ،۱۴۶۹ ،۱۴۶۸ ،۱۴۵۵ | ،۲۷۶ ،۲۷۹ ،۳۰۰ ،۳۰۲ ،۳۰۸ ،۳۱۵              |
| ،۱۴۹۸ ،۱۴۹۲ ،۱۴۹۱ ،۱۴۸۸ ،۱۴۸۶ | ،۳۱۸ ،۳۲۲ ،۳۲۵ ،۳۲۶ ،۳۳۰ ،۳۵۰              |
| ،۱۵۱۷ ،۱۵۱۶ ،۱۵۱۵ ،۱۵۰۳ ،۱۴۹۹ | ،۳۶۲ ،۴۰۰ ،۴۰۴ ،۴۲۶ ،۴۲۷ ،۴۲۹              |
| ،۱۵۲۷ ،۱۵۲۶ ،۱۵۲۳ ،۱۵۲۱ ،۱۵۱۸ | ،۴۳۱ ،۴۳۳ ،۴۴۰ ،۴۶۰ ،۴۶۱ ،۴۶۷              |
| ،۱۵۷۵ ،۱۵۵۵ ،۱۵۵۴ ،۱۵۴۴ ،۱۵۳۱ | ،۴۶۸ ،۴۷۱ ،۴۷۴ ،۴۸۷ ،۴۹۰ ،۵۰۲              |
| ،۱۵۹۵ ،۱۵۹۳ ،۱۵۸۷ ،۱۵۷۹ ،۱۵۷۷ | ،۵۰۳ ،۵۱۱ ،۵۱۶ ،۵۲۳ ،۵۲۷ ،۵۳۰              |
| ،۱۶۴۱ ،۱۶۳۹ ،۱۶۱۴ ،۱۶۱۳ ،۱۶۰۹ | ،۵۴۰ ،۵۵۵ ،۵۵۶ ،۵۶۰ ،۵۷۴ ،۵۹۰              |
| ،۱۶۷۴ ،۱۶۶۶ ،۱۶۴۸ ،۱۶۴۷ ،۱۶۴۳ | ،۵۹۴ ،۵۹۵ ،۶۰۰ ،۶۱۲ ،۶۱۳ ،۶۲۲              |
| ،۱۷۱۹ ،۱۷۱۸ ،۱۷۱۳ ،۱۶۸۸ ،۱۶۷۹ | ،۶۲۷ ،۶۴۰ ،۶۶۳ ،۶۶۹ ،۶۷۰ ،۶۷۲              |



|   |  |
|---|--|
| زیبق..... ۱۱۸۱، ۱۶۵۵  | ۱۷۲۲، ۱۷۲۵، ۱۷۳۲، ۱۷۳۷، ۱۷۶۳   |
| سپیده (سفیده: سفیداب).... ۴۳۵، ۶۰۸،<br>۱۷۱۶   | ۱۷۷۷، ۱۸۱۲، ۱۸۴۷، ۱۸۴۹، ۱۸۷۶،<br>۱۸۸۳، ۱۸۸۵، ۱۸۸۷، ۱۸۹۶، ۱۸۹۹  |
| سرمه... ۳۸۸، ۴۳۲، ۴۳۵، ۱۰۴۵، ۱۳۹۸،<br>۱۷۹۲، ۲۰۹۳، ۲۳۲۵  | ۱۹۲۷، ۱۹۳۶، ۱۹۶۶، ۱۹۸۳، ۱۹۸۶،<br>۱۹۸۹، ۲۰۰۴، ۲۰۱۸، ۲۰۱۹  |
| سگه..... ۱۷۶۸، ۴۷۹، ۲۴۸۰  | ۲۰۲۱، ۲۰۲۵، ۲۰۳۶، ۲۰۴۶، ۲۰۶۱   |
| سلک..... ۱۹۲۵   | ۲۰۶۲، ۲۰۹۲، ۲۱۰۳، ۲۱۰۷، ۲۱۰۸   |
| سمط..... ۱۵۹۴، ۵۴۰، ۱۹۲۸  | ۲۱۱۵، ۲۱۱۶، ۲۱۱۸، ۲۱۱۹، ۲۱۳۰   |
| سمیطة..... ۱۴۰۸   | ۲۱۴۳، ۲۱۴۹، ۲۱۵۱، ۲۱۵۴، ۲۱۵۷   |
| سوار..... ۲۲۶۹  | ۲۱۵۹، ۲۱۷۹، ۲۱۸۰، ۲۱۸۱، ۲۱۸۲   |
| سیم خام..... ۱۱۵۸   | ۲۱۹۰، ۲۲۰۴، ۲۲۱۰، ۲۲۲۴، ۲۲۳۵   |
| سیم ساده..... ۲۷۲۸  | ۲۲۴۰، ۲۲۴۱، ۲۲۴۳، ۲۲۴۴، ۲۲۴۸   |
| سیم (سیمین، سیمگون).... ۸۷، ۹۵، ۱۴۴،<br>۳۵۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۷۰، ۴۸۱، ۶۱۳،<br>۶۱۸، ۶۸۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۴۰، ۸۰۹،<br>۸۲۸، ۹۵۳، ۱۰۳۶، ۱۰۶۳، ۱۰۹۸،<br>۱۲۷۹، ۱۴۰۱، ۱۴۱۲، ۱۴۴۱، ۱۴۸۶،<br>۱۵۵۲، ۱۵۵۵، ۱۶۳۴، ۱۶۳۸، ۲۰۲۵،<br>۲۰۶۰، ۲۰۶۲، ۲۱۱۵، ۲۱۵۲، ۲۱۹۱،<br>۲۲۴۳، ۲۲۵۸، ۲۲۷۲، ۲۴۰۱، ۲۴۱۷،<br>۲۴۲۶، ۲۴۲۸، ۲۴۴۴، ۲۵۰۸، ۲۵۴۰،<br>۲۵۵۱، ۲۵۷۹، ۲۶۳۴، ۲۶۵۶، ۲۶۶۵،<br>۲۷۹۹ | ۲۲۵۶، ۲۲۵۸، ۲۲۵۹، ۲۲۷۰، ۲۲۷۸،<br>۲۳۱۱، ۲۳۳۷، ۲۳۶۵، ۲۳۷۲، ۲۳۹۵،<br>۲۴۰۲، ۲۴۲۶، ۲۴۳۷، ۲۵۰۳، ۲۵۱۶،<br>۲۵۴۰، ۲۵۵۱، ۲۵۵۷، ۲۵۷۴، ۲۵۷۹،<br>۲۵۸۳، ۲۶۱۲، ۲۶۲۱، ۲۶۳۵، ۲۶۴۴،<br>۲۶۶۲، ۲۶۶۴، ۲۷۲۷، ۲۷۲۷، ۲۷۳۸، ۲۷۶۷،<br>۲۷۷۱، ۲۷۷۲، ۲۷۷۴، ۲۷۷۶، ۲۷۸۱،<br>۲۷۸۲، ۲۷۹۵، ۲۷۹۶، ۲۸۰۰، ۲۸۱۴،<br>۲۸۱۷، ۲۸۱۸، ۲۸۲۱، ۲۸۲۲ |
| ۲۷۹۹  | زر ساده..... ۲۳۵۵  |
| سیماب (سیمابه، سیمابی).... ۷۸۸، ۹۴۸،<br>۹۵۳، ۱۰۵۶، ۱۰۶۲، ۱۰۲۵، ۱۵۲۲،<br>۱۶۳۵، ۱۶۷۹، ۲۳۹۵، ۲۵۰۳  | زر سرخ..... ۵۰، ۳۳۳، ۴۶۹، ۹۵۷، ۱۱۹۶،<br>۱۶۲۴، ۱۹۸۸   |
| شبه..... ۱۷۸، ۳۵۱، ۷۴۶، ۷۴۵، ۱۱۸۱،<br>۱۶۷۴، ۱۸۷۶، ۲۰۷۲، ۲۲۱۷، ۲۳۹۲،<br>۲۷۱۵   | زر طلا..... ۱۲۰۸، ۱۷۸۵،<br>زمرّد... ۶۷، ۸۳، ۱۹۵، ۲۴۶، ۸۷۳، ۱۰۲۳،<br>۱۰۳۲، ۱۱۵۳، ۱۱۹۱، ۱۸۳۵، ۱۹۲۷،<br>۲۰۶۰، ۲۱۴۲، ۲۲۴۸  |

|  |  |
|--|--|
| ۱۳۱۷، ۱۳۲۱، ۱۳۵۳، ۱۳۹۲، ۱۳۹۵،                    | صدف..... ۵۹۱، ۱۲۷۵، ۱۶۳۶، ۱۶۴۱،            |
| ۱۵۱۶، ۱۵۸۲، ۱۷۵۵، ۱۷۹۷، ۱۹۵۵،                    | ۲۰۷۹، ۲۲۷۶، ۲۶۲۵                           |
| ۲۰۸۵، ۲۱۰۷، ۲۱۵۲، ۲۱۷۱،                          | طویله..... ۲۸۸، ۱۸۱۲، ۲۲۶۳                 |
| ۲۱۸۲، ۲۲۶۳، ۲۸۲۴                                 | عاج..... ۱۴۷، ۶۵۴                          |
| لآلی... ۵۴۰، ۸۹۳، ۱۱۸۳، ۲۱۴۲، ۲۵۷۹               | عسجد..... ۱۸۳۱                             |
| لام (نیلی که برای دفع چشم زخم<br>نهند)..... ۲۰۷۴ | عَصَارَه (تاج)..... ۱۷۳۷                   |
| لعل..... ۴۵، ۷۹، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۴۸،             | عقد۸، ۷۸، ۳۵۹، ۴۹۱، ۶۶۹، ۷۰۲، ۸۴۶،         |
| ۲۹۴، ۳۵۰، ۳۶۳، ۴۳۴، ۴۶۳، ۵۱۶،                    | ۸۷۱، ۱۵۱۶، ۱۶۵۴، ۱۷۲۸، ۱۷۵۴،               |
| ۵۵۵، ۵۸۵، ۶۳۹، ۶۶۹، ۷۱۸، ۷۴۳،                    | ۱۸۸۴، ۲۰۷۱، ۲۱۹۲، ۲۴۷۵، ۲۶۷۴               |
| ۷۴۴، ۷۵۹، ۸۴۶، ۸۵۱، ۸۸۹، ۸۹۷،                    | عقیق..... ۱۷۷، ۵۴۳، ۵۹۱، ۸۲۱، ۱۰۰۸،        |
| ۹۱۰، ۹۴۸، ۹۶۸، ۹۹۳، ۱۰۲۳،                        | ۱۱۸۱، ۱۲۱۳، ۱۴۴۱، ۱۴۹۲، ۱۷۸۱،              |
| ۱۱۱۴، ۱۱۳۳، ۱۱۵۳، ۱۱۷۱، ۱۱۷۹،                    | ۱۷۹۷، ۲۲۵۹، ۲۳۹۱، ۲۳۹۵، ۲۴۲۹،              |
| ۱۱۸۲، ۱۲۷۶، ۱۲۸۹، ۱۳۲۲، ۱۳۹۰،                    | ۲۵۴۳، ۲۷۷۲                                 |
| ۱۴۱۲، ۱۴۵۵، ۱۴۵۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۵،                    | عنبرینہ..... ۱۸۸۴                          |
| ۱۵۹۲، ۱۶۳۳، ۱۶۵۵، ۱۷۱۴، ۱۷۹۷،                    | غازہ..... ۴۳۵، ۲۱۸۸، ۲۴۸۷، ۲۶۲۰            |
| ۱۷۹۸، ۱۹۷۰، ۲۰۰۳، ۲۰۲۵، ۲۱۸۲،                    | فیروزہ (پیروزہ)..... ۱۹۴۶، ۲۱۱۸            |
| ۲۱۸۷، ۲۲۷۵، ۲۳۲۷، ۲۳۴۷، ۲۳۴۸،                    | قراضہ..... ۳۶۲، ۱۳۱۰، ۱۳۹۴                 |
| ۲۳۶۰، ۲۳۹۱، ۲۳۹۳، ۲۳۹۶، ۲۴۰۱،                    | قلادہ..... ۲۷۲۴                            |
| ۲۴۰۲، ۲۴۱۷، ۲۴۱۹، ۲۴۳۶، ۲۴۴۰،                    | قلع (قلعی)..... ۱۶۲۹، ۱۶۹۵                 |
| ۲۴۴۲، ۲۴۴۵، ۲۴۵۹، ۲۴۶۱، ۲۴۶۵،                    | کاهریا (کھریا)..... ۱۴۷، ۸۰۹، ۱۰۳۶، ۱۷۰۴،  |
| ۲۴۷۹، ۲۴۸۵، ۲۴۹۶، ۲۵۰۸، ۲۵۱۱،                    | ۱۹۸۷، ۲۰۶۰، ۲۷۱۵                           |
| ۲۵۳۶، ۲۵۶۴، ۲۶۲۱، ۲۶۲۵، ۲۷۵۳،                    | کحل..... ۲۰۹۲                              |
| ۲۷۶۵   | گلگون (گلگونه)..... ۱۷۵۲، ۲۲۷۷، ۲۵۶۰       |
| لؤلؤ ۱۳۱، ۱۹۵، ۴۳۳، ۷۶۱، ۹۱۳، ۱۴۲۸،              | گوشواره (گوشوار)..... ۷۱، ۹۹، ۱۳۰، ۴۹۱،    |
| ۱۵۷۷، ۱۶۴۱، ۱۶۵۴، ۱۹۸۹، ۲۰۶۴،                    | ۶۰۳، ۷۰۲، ۱۷۲۷                             |
| ۲۰۸۲، ۲۴۲۶، ۲۴۳۱، ۲۴۹۹، ۲۷۶۰،                    | گوهر (گهر)..... ۳۷، ۷۸، ۸۳، ۱۷۶، ۲۶۰، ۳۵۱، |
| مرجان..... ۱۳۹۰، ۱۴۳۴، ۱۵۲۷، ۲۴۳۱،               | ۴۷۲، ۴۹۱، ۵۹۲، ۷۴۵، ۷۴۶، ۸۰۲،              |
|  | ۸۵۸، ۸۷۱، ۱۰۵۵، ۱۱۳۲، ۱۱۵۴،                |

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| ۲۷۱۵، ۲۳۷۲، ۲۱۸۴، ۱۸۸۵، ۱۰۶۱          | مروارید، ۸، ۵۵۲، ۶۰۲، ۹۱۰، ۹۱۲، ۱۱۱۸، |
| نقره ساده..... ۲۳۵۵                   | ۱۱۳۳، ۱۱۵۳، ۱۱۸۱، ۱۴۵۵، ۱۶۱۲،         |
| نقره خام... ۱۰۷۲، ۱۱۳۲، ۱۳۴۵، ۱۶۴۱،   | ۱۷۸۱، ۱۸۹۹، ۲۱۲۹، ۲۳۴۸، ۲۳۹۳،         |
| ۲۰۷۲                                  | ۲۶۲۵، ۲۴۷۵                            |
| نگین (نگینه)..... ۲۱، ۲۳۲، ۳۱۸، ۱۳۳۰، | ۲۶۱۸.....                             |
| ۱۳۳۵، ۱۵۱۱، ۱۵۶۳، ۱۶۰۹، ۱۶۷۸،         | مس سوخته..... ۱۸۳۲                    |
| ۲۱۴۹، ۲۴۶۵، ۲۶۴۴                      | مغربی..... ۵۹۲                        |
| نیل..... ۱۱۱۳، ۲۳۴۹، ۲۸۱۸،            | میل (میل سرمه)..... ۲۰۹۲، ۲۲۹۲        |
| ورق (درهم مضروب)..... ۴۹۸             | مینا ۳۹، ۵۱، ۵۲، ۱۰۲، ۱۹۵، ۴۶۷، ۴۷۲،  |
| وسمه..... ۴۳۵، ۲۱۸۸، ۲۳۴۹،            | ۵۴۳، ۷۹۰، ۱۰۱۲، ۱۱۷۱، ۱۴۴۱،           |
| یاره..... ۴۰۵، ۴۳۰، ۱۷۴۰،             | ۱۶۳۳، ۱۶۳۹، ۱۶۵۶، ۱۸۹۶، ۱۹۳۲،         |
| یاقوت... ۱۳، ۱۲۴، ۵۸۱، ۱۰۸۲، ۱۱۳۳،    | ۱۹۸۸، ۲۰۰۳، ۲۳۹۱، ۲۳۹۵، ۲۴۷۹،         |
| ۱۳۵۳، ۱۵۱۰، ۱۶۴۲، ۱۶۶۷، ۲۰۵۷،         | ۲۶۳۵                                  |
| ۲۴۳۰، ۲۴۳۱، ۲۴۸۳، ۲۴۹۹                | نقره..... ۲۴۸، ۴۶۷، ۴۷۵، ۷۴۵، ۱۰۲۴،   |

## عطریات

|                                   |                                      |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| ۲۶۹۶، ۲۲۷۱، ۱۶۴۸، ۱۵۳۱، ۱۴۴۵      | ۱۰۳۴.....اذفر                        |
| ۲۲۷۷، ۱۳۲۲، ۲۱۱..... گلاب         | ۶۱۶.....روایح                        |
| ۲۶۹۶..... لادن                    | ۶۱۶.....روحاح                        |
| ۴۷۵..... لخلخه                    | ۱۷۲۰.....شمامه                       |
| مجمر..... ۲۳۴، ۳۰۲، ۴۳۹، ۴۵۹، ۹۵۹ | ۲۲۷۷.....صندل                        |
| ۱۰۱۷                              | ۹۵۹.....عبیر                         |
| مشک (مشکین)... ۴۶، ۱۸۲، ۳۰۸، ۳۶۷  | عطر (معطر)... ۳۰۲، ۳۰۳، ۱۹۸۲         |
| ۴۶۳، ۴۷۵، ۴۸۸، ۵۱۹، ۵۴۹، ۶۰۴      | عنبر (عنبرین) ۲۹، ۵۲۰، ۷۲۸، ۷۵۹، ۷۶۱ |
| ۶۲۶، ۶۶۴، ۷۲۵، ۷۳۰، ۷۳۲، ۷۵۶      | ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۵۶، ۹۵۵، ۹۶۴، ۱۰۲۵        |
| ۸۰۸، ۸۵۱، ۹۰۹، ۱۰۲۵، ۱۰۳۴         | ۱۰۶۰، ۱۰۶۸، ۱۲۵۹، ۱۳۹۰، ۱۶۴۱         |
| ۱۰۶۰، ۱۰۶۴، ۱۲۹۳، ۱۳۸۵، ۱۴۴۵      | ۱۶۵۵، ۱۶۶۴، ۱۶۷۰، ۱۸۰۹، ۱۸۱۵         |
| ۱۴۸۸، ۱۵۳۱، ۱۵۵۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۷      | ۱۸۹۱، ۱۹۸۲، ۲۲۱۴، ۲۳۹۶، ۲۴۰۴         |
| ۱۶۴۸، ۱۶۶۴، ۱۶۸۷، ۱۷۹۵، ۱۷۹۸      | ۲۴۳۸، ۲۴۵۷، ۲۴۶۲، ۲۴۸۵               |
| ۲۰۷۵، ۲۱۱۵، ۲۱۸۶، ۲۱۸۹، ۲۲۰۳      | ۱۸۸۴.....عنبرینه                     |
| ۲۳۶۰، ۲۳۶۶، ۲۴۸۵، ۲۴۹۱، ۲۵۰۸      | ۲۲۱۴.....عود                         |
| ۲۵۳۶، ۲۵۶۴، ۲۵۶۸، ۲۷۲۸، ۲۷۸۶      | غالیه ۹۷، ۱۴۷، ۲۳۴، ۳۰۳، ۹۳۴، ۱۳۵۳   |
| نافه..... ۱۷۲۰                    | ۲۰۳۰، ۲۰۶۴، ۲۰۹۸، ۲۲۳۸، ۲۳۹۴         |
| نسماط..... ۹۷                     | ۲۴۰۰، ۲۴۲۹                           |
| نکته..... ۴۳۹                     | کافور... ۳۰۸، ۷۳۰، ۷۵۶، ۹۰۹، ۱۰۲۵    |

### اصطلاحات و مفاهیم موسیقی

|                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| ۲۷۶۱، ۲۶۹۲                            | آواز: ۲۵۴۶، ۲۳۰۵، ۲۰۶۵.....              |
| ۲۳۰۵..... حجاز                        | ابریشم (تار سازهای زهی): ۳۸۰، ۱۳۷....    |
| ۱۹۲۳، ۹۳۵..... حسینی                  | ۱۹۲۱، ۱۸۱۱                               |
| ۲۰۲۴، ۱۸۱۱، ۳۲۸..... خر (خرک ساز):    | ۱۷۷۱، ۱۳۸۶، ۶۴۴، ۵۱۱.....                |
| ۲۱۱۹                                  | برافشان..... ۱۸۸۱                        |
| ۲۳۲۶..... خنیاگر                      | بریط..... ۲۰۲۴، ۱۴۷۷، ۶۴۴، ۳۲۸.....      |
| خیال: ۲۰۷۴، ۲۰۶۹، ۲۰۴۵، ۱۰۲۴، ۹۷۴، ۳۱ | بوسلیک (بوسلک): ۱۹۲۳، ۹۴۰.....           |
| دف... ۸۲۶، ۶۴۴، ۵۲۳، ۴۱۷، ۱۹۴، ۳۱     | بین (نام ساز): ۷۲.....                   |
| ۸۲۸، ۱۰۱۸، ۱۱۵۲، ۱۳۴۸، ۱۶۳۶           | پای کوفتن..... ۳۰۷، ۲۶۹.....             |
| ۱۸۷۵، ۱۸۸۲، ۲۰۲۲، ۲۱۴۰، ۲۳۱۷          | پرده..... ۲۰۱۲، ۱۹۲۲، ۹۴۴، ۹۳۷، ۹۳۵..... |
| ۲۶۲۴، ۲۶۶۳، ۲۷۶۱                      | پرده‌شناس..... ۲۰۱۲.....                 |
| راست... ۲۱۶، ۹۳۷، ۹۳۹، ۱۴۲۲، ۱۴۷۸     | تحریر: ۲۰۷۴، ۲۰۶۹، ۲۰۴۵، ۱۷۵۵، ۹۷۴       |
| ۱۹۲۲، ۱۹۲۴، ۲۰۱۴                      | چنگ: ۳۲۹، ۲۱۷، ۱۹۴، ۱۷۵، ۱۳۷، ۱۳۶        |
| راه (ره): ۲۱۶، ۹۳۵، ۹۳۹، ۱۴۷۸، ۲۳۰۵   | ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۸۰، ۴۱۶، ۴۹۳، ۵۸۷             |
| ۲۳۱۷، ۲۳۵۳                            | ۶۴۴، ۸۲۸، ۹۴۶، ۹۶۱، ۱۲۰۵                 |
| راه (ره) زدن..... ۴۱۷، ۲۰۲۶           | ۱۳۴۸، ۱۳۸۷، ۱۴۷۸، ۱۵۳۷، ۱۶۲۷             |
| ریاب: ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۱۵۲، ۱۳۴۸، ۱۳۸۷      | ۱۶۳۶، ۱۶۶۴، ۱۶۷۱، ۱۸۱۱، ۱۸۸۱             |
| ۱۸۷۵، ۲۱۶۸، ۲۳۱۵                      | ۱۸۸۲، ۲۰۲۲، ۲۰۲۳، ۲۱۴۰، ۲۱۶۷             |
| رگ..... ۲۰۲۴، ۲۳۱۶، ۲۵۶۸              | ۲۱۶۸، ۲۳۰۵، ۲۳۱۶، ۲۵۴۶، ۲۵۶۸             |

|  |                                    |
|--|------------------------------------|
| مخالف..... ۱۹۲۲، ۹۳۹   | ۱۳۶..... رگ چنگ                    |
| مخالفک..... ۱۹۲۳، ۹۴۳  | ۲۰۱۴..... روح افزا                 |
| مضراب..... ۲۳۰۵  | ۲۲۲۰..... رود                      |
| مطرب ۸۳، ۱۴۲، ۲۱۷، ۴۲۰، ۴۲۴، ۷۷۹،<br>۸۲۶، ۱۰۷۸، ۱۶۳۶   | ۱۹۲۴، ۹۳۵..... رهاوی               |
| موسیقار..... ۲۰۳۵  | ۱۲۴۳، ۵۸۷، ۴۵۸، ۳۸۰..... زار       |
| نای (نی) .. ۱۳۷۸، ۲۰۲۵، ۲۱۶۸، ۲۳۱۸،<br>۲۵۶۹  | ۲۲۲۰، ۲۱۴۰، ۲۰۲۶، ۴۱۷..... زخم     |
| نای حلق گرفته..... ۱۲۰۵  | ۸۸۲..... زخمه نواز                 |
| نای عراق..... ۱۷۶۲   | ۲۰۲۳، ۹۳۵..... ساختن (نواختن آهنگ) |
| نغمه... ۴۲۰، ۵۱۱، ۸۶۱، ۱۳۸۶، ۱۹۲۱،<br>۲۳۱۵، ۲۰۲۵، ۲۰۱۴   | ۵۸۷..... سراچه                     |
| نغمه زن..... ۲۳۱۷  | ۲۱۴۰..... سرانگشتی زدن             |
| نغمه سرا..... ۲۷۷۵، ۱۹۳۸، ۱۰۱۸   | ۲۶۶۳..... سماع                     |
| نغمه گر..... ۸۷۸   | ۲۰۱۶..... شعبه                     |
| نقش ۱۲۱۵، ۱۷۵۵، ۲۰۴۵، ۲۰۶۹، ۲۲۶۶،<br>نوا.. ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۱۷، ۳۲۹، ۳۹۱، ۴۵۸،<br>۴۶۶، ۵۲۳، ۸۲۶، ۹۰۳، ۹۴۲، ۱۳۸۶،<br>۱۳۸۷، ۱۴۷۸، ۱۴۸۶، ۱۴۹۰، ۱۸۸۲،<br>۲۰۳۵، ۲۱۴۰، ۲۲۵۴، ۲۵۷۱، ۲۶۹۲،<br>۲۷۷۵، ۱۹۲۳، ۱۹۹۲ | ۱۹۲۴، ۹۴۴..... صفاهان              |
| نواگر..... ۲۳۷۸  | ۲۰۳۵..... طنین                     |
| نهادند..... ۱۹۲۴، ۹۴۵  | ۱۹۲۳، ۹۳۸..... عراق                |
|  | ۱۳۸۷..... عروق رباب                |
|  | ۱۹۲۳، ۹۴۱..... عشاق                |
|  | ۲۱۱۹، ۱۴۹۰..... عود                |
|  | ۲۳۱۶..... گوش چنگ                  |
|  | ۲۲۲۰، ۲۰۲۴..... گوشمال             |
|  | ۲۷۰۵، ۲۱۷..... گوشه                |
|  | ۱۹۲۲، ۹۳۶..... مایه                |
|  | ۲۰۱۴..... محیر                     |

## اصطلاحات و مفاهیم طبّی

|   |  |
|---|--|
| ۱۶۴۵..... حُمَا                                   | آبله..... ۵۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۲۱۱، ۱۲۸۱         |
| ۲۲۷۷، ۲۴۷..... حُمَار                             | ۱۲۹۹، ۲۲۱۰، ۲۲۸۰                           |
| ۲۴۸۵، ۲۴۱۳، ۹۱۱، ۵۵۰، ۴۱۵..... دارو               | آینه در برابر دهان بیمار گرفتن..... ۳۷۴    |
| ۲۲۹۲..... داروی سوزان                             | احتما..... ۱۹۱۲                            |
| ۲۷۵۵، ۲۱۱..... دردسرسر                            | ادویه..... ۱۷۴۶                            |
| دِق..... ۱۳۴، ۱۳۵، ۶۷۱، ۱۳۱۲، ۱۴۲۴،<br>۱۶۴۰، ۱۴۵۰ | اعمش..... ۱۰۹۷                             |
| ۳۸۶..... دگرگون شدن چشم                           | امتلا..... ۲۳۱                             |
| ۲۸۰..... رمد                                      | بحران..... ۳۸۳                             |
| ۱۷۴۶، ۹۱۱..... رنجور                              | بهق..... ۱۱۷۸                              |
| ۱۶۴۶..... زردآب (صفرا)                            | بیمار ۴۱۲، ۱۶۰۶، ۱۹۱۲، ۲۴۱۳، ۲۶۷۰،<br>۲۷۵۶ |
| ۱۳۵..... سردمزاجی                                 | تب..... ۲۳۳۲، ۱۴۵۶، ۱۰۰۶، ۳۷۸              |
| ۳۸۴..... سرسام                                    | تب سرما..... ۶۵                            |
| ۱۴۶۵..... سرطان                                   | تب لرزه..... ۱۶۴۵، ۱۳۱۲                    |
| ۱۳۳۸..... سقم                                     | تفته جگر..... ۲۶۹۱                         |
| ۹۳۱..... سقیم                                     | تکسّر..... ۱۳۳۸                            |
| ۱۹۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۴۳..... سودا                        | جرب..... ۲۵۴۱                              |
| ۱۰۰۶..... شربت                                    | حکیم (طیب)..... ۲۷۳۱، ۳۸۵                  |

|   |                           |
|---|---------------------------|
| کمان بر بالین بیمار کشیدن ..... ۲۶۷               | شفا ..... ۳۹۲، ۳۹۰        |
| گرگین ..... ۲۷۲۱                                  | صاحب فراش ..... ۱۲۹۶      |
| مدقوق ..... ۱۵۱۸                                  | صحت ..... ۱۹۱۲            |
| مرهم ۹۱۱، ۱۰۶۹، ۱۱۱۳، ۲۲۷۱، ۲۴۱۶،<br>۲۴۸۵، ۲۴۴۵   | صحیح ..... ۹۳۱            |
| مزاج ..... ۹۱۸                                    | صفرا ..... ۱۹۸۷، ۱۶۴۰     |
| نبض ..... ۳۸۶                                     | طباشیر ..... ۱۷۴۶، ۱۶۹۱   |
| نزار ..... ۲۲۹۸، ۱۶۴۵، ۶۸۳، ۳۸۰                   | طبق ..... ۱۴۸۱، ۱۴۱۶، ۶۵۰ |
| نیش ..... ۱۲۶۱، ۱۰۸۸، ۱۳۶                         | طیب ..... ۱۷۴۶، ۳۸۳       |
| نیستر ..... ۲۲۵۹، ۷۳۹                             | عرق سرد ..... ۱۶۱         |
| ورم ... ۱۳۴، ۶۷۱، ۱۳۱۲، ۱۴۲۴، ۱۴۵۰،<br>۱۶۴۰، ۱۵۱۸ | علت ..... ۱۹۸۷، ۳۸۴       |
| یرقان ..... ۱۵۱۹، ۱۴۲۴                            | فقاع گلاب ..... ۲۱۱       |
|   | قرص ..... ۱۹۱۳            |
|   | قرصه ..... ۱۹۸۷           |
|   | کبود شدن لب ..... ۱۴۵۶    |



### ابزارها و سازوبرگ جنگی

|                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ،۹۷۶ ،۹۶۷ ،۹۵۶ ،۹۵۵ ،۹۵۴ ،۹۴۴         | آینه پیل ..... ۲۶۳۰                           |
| ،۱۲۲۴ ،۱۱۳۰ ،۱۰۸۴ ،۱۰۵۹ ،۹۷۹          | آینه زره ..... ۴۰۷                            |
| ،۱۴۱۴ ،۱۴۱۳ ،۱۴۰۲ ،۱۳۸۹ ،۱۲۴۰         | اعلام ..... ۱۱۳۵                              |
| ،۱۵۳۶ ،۱۵۰۶ ،۱۴۸۵ ،۱۴۸۴ ،۱۴۴۶         | باز چتر ..... ۷۸۳ ، ۵۳۸                       |
| ،۱۶۱۹ ،۱۵۸۶ ،۱۵۸۵ ،۱۵۴۲ ،۱۵۳۹         | بوق ..... ۲۱۸                                 |
| ،۱۸۱۸ ،۱۷۴۷ ،۱۷۲۴ ،۱۶۸۸ ،۱۶۴۴         | بیرق ..... ۱۳۰۳ ، ۱۱۹۷ ، ۴۵۴                  |
| ،۱۹۳۳ ،۱۹۰۷ ،۱۸۹۵ ،۱۸۹۴ ،۱۸۹۲         | بیلک ..... ۱۴۱۷                               |
| ،۲۱۷۶ ،۲۰۵۵ ،۲۰۵۰ ،۲۰۴۶ ،۱۹۹۲         | پرتیر ..... ۲۰۵۰                              |
| ،۲۲۹۳ ،۲۲۴۹ ،۲۱۹۷ ،۲۱۸۰ ،۲۱۷۹         | پرچم ..... ۱۱۶۱ ، ۷۰۱ ، ۵۲۲ ، ۴۵۴ ، ۱۷۳       |
| ،۲۵۲۳ ،۲۴۹۱ ،۲۴۵۲ ،۲۴۰۸ ،۲۳۹۸         | ،۱۸۱۵ ،۱۵۶۵ ،۱۴۶۰ ،۱۳۱۸ ،۱۱۹۷                 |
| ،۲۶۲۳ ،۲۵۸۱ ،۲۵۶۵ ،۲۵۵۰ ،۲۵۴۳         | ۲۷۷۰  |
| ۲۸۳۱ ،۲۶۷۳                            | پیکان ..... ۱۵۳۹ ، ۱۲۸۳ ، ۱۰۸۵ ، ۹۰۰ ، ۳۸۲    |
| ،۲۰۸ ،۲۰۱ ،۱۱۶ ،۹۶ ،۹۲ ،۷۰ ،۵۳ ،۶ تیغ | ۲۴۷۰ ، ۲۲۹۴                                   |
| ،۳۹۴ ،۳۴۳ ،۳۲۳ ،۳۱۹ ،۲۲۹ ،۲۲۸         | تُرس ..... ۹۰۴                                |
| ،۴۸۲ ،۴۷۲ ،۴۵۵ ،۴۵۳ ،۴۴۰ ،۴۱۵         | ترکش ..... ۱۴۶۷ ، ۱۴۱۳ ، ۵۵۸                  |
| ،۶۴۶ ،۶۱۹ ،۵۳۶ ،۵۳۵ ،۵۲۹ ،۴۹۰         | تیر ..... ۳۴۳ ، ۳۱۹ ، ۱۵۲ ، ۸۹ ، ۵۱ ، ۳۴ ، ۳۲ |
| ،۹۵۴ ،۹۰۷ ،۹۰۴ ،۷۷۲ ،۶۹۰ ،۶۷۵         | ،۵۰۶ ،۴۸۱ ،۴۴۵ ،۳۴۶ ،۳۴۵ ،۳۴۴                 |
| ،۱۰۶۹ ،۱۰۵۲ ،۱۰۲۸ ،۹۸۱ ،۹۵۶           | ،۹۰۴ ،۸۹۹ ،۸۶۹ ،۷۳۸ ،۶۷۰ ،۶۵۵                 |

|                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| ۱۶۴۳.....حمایل                        | ،۱۲۳۰، ۱۲۰۴، ۱۱۶۷، ۱۱۳۰، ۱۱۰۲          |
| ۲۰۴۶، ۱۵۰۶.....خانه (خانه کمان)       | ،۱۳۶۱، ۱۲۹۵، ۱۲۹۰، ۱۲۸۹، ۱۲۴۵          |
| ۵۸۳.....خدننگ                         | ،۱۴۹۶، ۱۴۸۴، ۱۴۵۳، ۱۳۸۹، ۱۳۶۴          |
| ۳۷۷.....خفتان                         | ،۱۵۴۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۶، ۱۵۳۵، ۱۵۰۴          |
| ،۴۴۷، ۴۰۷، ۳۵۳، ۳۴۷، ۱۶۷، ۵۳.....خنجر | ،۱۷۲۰، ۱۷۱۵، ۱۶۹۱، ۱۶۸۲، ۱۶۷۴          |
| ،۶۹۹، ۶۲۵، ۵۹۵، ۵۳۵، ۴۵۲، ۴۴۸         | ،۱۸۱۸، ۱۸۰۲، ۱۷۳۶، ۱۷۳۴، ۱۷۲۵          |
| ،۱۰۱۵، ۹۷۹، ۸۶۴، ۸۱۷، ۸۰۸، ۷۳۷        | ،۱۹۹۲، ۱۹۴۴، ۱۹۲۰، ۱۸۸۰، ۱۸۲۱          |
| ،۱۲۲۴، ۱۲۲۱، ۱۱۴۷، ۱۱۳۰، ۱۰۵۲         | ،۲۱۰۲، ۲۰۹۷، ۲۰۸۶، ۲۰۰۳، ۱۹۹۴          |
| ،۱۴۹۱، ۱۴۷۷، ۱۴۴۶، ۱۴۰۲، ۱۳۶۷         | ،۲۲۱۲، ۲۱۹۷، ۲۱۷۱، ۲۱۳۲، ۲۱۲۰          |
| ،۱۸۷۳، ۱۷۳۰، ۱۵۸۲، ۱۵۶۶، ۱۵۴۲         | ،۲۳۴۳، ۲۲۸۷، ۲۲۸۵، ۲۲۸۳، ۲۲۳۷          |
| ،۲۲۹۶، ۲۲۵۸، ۲۰۵۸، ۱۹۵۱، ۱۸۹۷         | ،۲۵۷۹، ۲۵۳۱، ۲۴۴۸، ۲۴۱۰، ۲۴۰۸          |
| ،۲۶۸۹، ۲۵۳۱، ۲۵۰۴، ۲۴۶۰، ۲۴۴۹         | ،۲۷۰۴، ۲۶۹۳، ۲۶۹۱، ۲۶۷۳، ۲۵۹۵          |
| ۲۸۲۷، ۲۸۲۱، ۲۶۹۳                      | ۲۸۳۲، ۲۸۲۳، ۲۷۹۸، ۲۷۷۸                 |
| ۱۸۳۸.....خنجر مهند                    | ۱۷۶۵.....تیغ هندی                      |
| ۲۲۴۱، ۱۵۴۰، ۸۶۹، ۴۴۷.....خود          | ۹۷۶، ۴۴۵.....جعبه                      |
| ۲۲۷۳.....دار                          | ۱۹۳۲.....جلاجل                         |
| ،۱۷۵۱، ۱۷۴۸، ۱۰۳۴، ۷۳۲، ۳۱۶، ۴۶، دام  | جوشن.....، ۲۸۳۱، ۲۶۹۷، ۱۵۸۶، ۵۲۶       |
| ،۲۵۸۱، ۲۵۳۰، ۲۴۰۵، ۲۱۸۰، ۲۰۷۳         | چتر.....، ۳۱۵، ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۹۱، ۱۹۰، ۱۲۳ |
| ۲۶۳۳                                  | ،۸۱۹، ۷۲۴، ۶۴۵، ۴۳۲، ۴۲۹، ۳۹۶          |
| ۱۹۳۲.....درای                         | ،۱۱۴۸، ۱۱۳۹، ۱۱۲۰، ۱۱۱۸، ۹۰۸           |
| ۱۵۴۰، ۹۷۹، ۹۴۴.....درع                | ،۱۳۱۴، ۱۲۶۸، ۱۲۳۴، ۱۲۲۶، ۱۲۱۹          |
| ۱۱۹۳.....درق                          | ،۱۷۶۵، ۱۶۱۵، ۱۵۷۶، ۱۴۲۱، ۱۳۶۸          |
| ۱۵۳۹.....درقه                         | ،۲۰۵۲، ۲۰۴۹، ۱۹۹۱، ۱۹۶۶، ۱۸۶۴          |
| ۳۱.....درّه                           | ،۲۵۴۰، ۲۱۲۴، ۲۱۲۱، ۲۱۰۳، ۲۰۸۸          |
| ۲۰۶۶، ۸۲۳.....دوال                    | ۲۷۰۶، ۲۶۹۰، ۲۵۷۸                       |
| ۲۷۸۸.....دوشاخ (دار)                  | ۲۳۴۳، ۱۳۱۵، ۷۷۳.....حرف (لبه شمشیر)    |
| ۲۱۹۳، ۱۳۶۴، ۹۰۵، ۴۵۰.....دهره         | حسام.....، ۲۰۸۶، ۱۵۰۲، ۱۳۳۲، ۱۱۷۰      |
| ۱۴۵۳.....دهل                          | ۲۷۲۲، ۲۶۹۲                             |

|                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| رایت (رایات) ... ۲۵۲، ۳۹۷، ۴۵۴، ۵۲۲، | ۱۰۲۱، ۱۲۹۱، ۱۳۲۷، ۱۶۴۴، ۱۶۸۶،           |
| ۷۷۴، ۷۹۲، ۸۷۰، ۱۲۳۱، ۱۳۰۲،           | ۱۷۳۸، ۱۸۴۶، ۱۸۸۹، ۱۸۹۸، ۱۹۴۳،           |
| ۱۳۱۸، ۱۳۲۸، ۱۳۸۹، ۱۴۶۰، ۱۴۸۳،        | ۱۹۶۲، ۱۹۹۵، ۲۱۷۵، ۲۳۱۲،                 |
| ۱۵۴۵، ۱۸۱۳، ۱۸۱۵، ۱۸۱۶، ۱۹۵۳،        | صمصام..... ۱۱۱۶، ۱۱۷۲،                  |
| ۲۳۸۸، ۲۶۹۴، ۲۷۱۱، ۲۷۷۰،              | طاس (طاسک) پرچم..... ۱۱۷۴، ۱۳۴۳،        |
| ۲۹۳، ۲۹۳، ۱۲۲۸، ۱۳۶۵، ۱۵۴۲، ۲۵۸۰،    | طبل..... ۲۰۶۶، ۲۲۷۸،                    |
| زاغ (گوشه کمان) ..... ۲۰۵۰، ۲۵۸۲،    | عَلَم..... ۱۷۳، ۱۸۶، ۵۷۰، ۹۲۳، ۱۱۲۳،    |
| زره. ۴۰۷، ۵۴۹، ۸۶۹، ۹۵۵، ۹۷۹، ۱۳۴۹،  | ۱۲۲۰، ۱۲۸۲، ۱۵۴۹، ۱۵۶۴، ۱۶۴۹،           |
| ۲۱۹۷، ۲۲۸۷، ۲۴۳۹، ۲۶۲۳،              | ۱۸۸۶، ۲۸۲۹،                             |
| زوین..... ۱۷۸۳،                      | عمود..... ۱۰۱۹، ۱۶۲۴، ۲۲۰۹،             |
| زه (زه کمان)..... ۲۵۹۴،              | غلاف..... ۱۹۶۲،                         |
| زین پلنگ..... ۷۵۸،                   | قبضه قوس..... ۱۵۳۹،                     |
| ساخت (ساز و برگ اسب)..... ۱۸۸۷،      | قراب..... ۲۰۱، ۶۱۹،                     |
| سپر..... ۳۲، ۵۱، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۸۱، ۵۲۶، | قربان..... ۶۵۵،                         |
| ۵۵۸، ۶۷۰، ۶۹۹، ۷۴۰، ۸۶۹، ۸۹۹،        | قوس ۵۱، ۸۹، ۱۵۲، ۲۱۷۶، ۲۱۸۴، ۲۵۸۲،      |
| ۹۳۷، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۱۰۵۲،            | کتابه علم..... ۲۵۲، ۱۳۵۲،               |
| ۱۰۹۷، ۱۲۴۰، ۱۳۴۹، ۱۴۰۲، ۱۴۴۶،        | کتاره... ۲۴۶، ۲۵۰، ۶۲۸، ۱۰۳۳، ۱۷۲۶،     |
| ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۵۳۵، ۱۵۸۵، ۱۶۴۳،        | ۱۷۳۰، ۱۷۶۱، ۲۱۸۹، ۲۳۲۰، ۲۴۶۳،           |
| ۱۶۴۴، ۱۷۲۴، ۱۷۴۷، ۱۸۱۸، ۱۸۲۲،        | ۲۶۰۸،                                   |
| ۱۸۵۱، ۱۹۰۷، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۲۰۶۰،        | کرکس (نوعی تیر)..... ۱۸۹۳،              |
| ۲۰۹۷، ۲۱۷۶، ۲۱۷۹، ۲۱۸۴، ۲۴۶۰،        | کمان ۳۲، ۳۴، ۳۴، ۴۴، ۷۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، |
| ۲۷۰۹، ۲۷۱۶، ۲۷۴۵،                    | ۳۸۲، ۴۰۶، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۸۱، ۵۰۶،           |
| ستام..... ۱۱۸۸،                      | ۵۲۱، ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۸۳، ۶۵۵، ۶۷۰،           |
| سکین..... ۸۱۷،                       | ۷۴۰، ۷۹۶، ۸۶۹، ۸۹۹، ۹۰۴، ۹۵۵،           |
| سهم (تیر)..... ۴۹۵، ۹۷۶، ۱۹۳۷، ۲۸۳۱، | ۹۵۶، ۹۶۷، ۹۷۱، ۹۷۶، ۱۰۷۲،               |
| سیف..... ۳۴۴،                        | ۱۰۷۷، ۱۰۸۴، ۱۱۳۰، ۱۱۶۲، ۱۲۲۴،           |
| شست (دام)..... ۲۵۴، ۲۵۸۱، ۲۶۵۶،      | ۱۲۴۰، ۱۲۷۹، ۱۲۸۹، ۱۳۴۹، ۱۴۱۱،           |
| شمشیر..... ۶۹، ۱۸۸، ۳۲۲، ۶۷۱، ۸۵۸،   | ۱۴۱۴، ۱۴۸۴، ۱۵۰۶، ۱۵۵۹، ۱۵۶۶،           |

|                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۲۸۳۱.....مجن                         | ،۱۷۳۰، ۱۶۴۴، ۱۶۱۹، ۱۵۸۶، ۱۵۸۵       |
| ۲۱۷۹، ۱۴۶۷، ۱۰۷۲، ۹۰۵، ۸۵۳...مغفر    | ،۱۹۳۳، ۱۹۰۷، ۱۸۹۳، ۱۸۵۱، ۱۸۱۸       |
| ۲۵۴، ۱۰۶.....منجنیق                  | ،۲۱۷۹، ۲۰۶۰، ۲۰۴۶، ۱۹۹۴، ۱۹۳۷       |
| ۱۵۶۵، ۱۰۹۳، ۷۰۱.....منجوق            | ،۲۴۷۸، ۲۴۵۲، ۲۳۹۸، ۲۲۴۹، ۲۱۸۰       |
| ۶۶۳، ۴۳۶.....مهچه                    | ،۲۵۹۴، ۲۵۶۵، ۲۵۴۳، ۲۵۲۳، ۲۵۰۰       |
| ۲۴۷۰.....ناچخ                        | ۲۸۳۱، ۲۸۲۷، ۲۶۷۰، ۲۶۲۳              |
| ،۱۷۲۴، ۱۴۵۹، ۱۰۸۵، ۹۰۰، ۴۴۵...ناوک   | ۲۵۵۷، ۱۲۸۵، ۵۸۲، ۲۴۵.....کمند       |
| ۲۵۶۵، ۲۵۵۳، ۲۴۶۰، ۲۴۱۴، ۱۹۳۷         | ۲۷۵۲، ۱۵۳۷، ۱۳۶۷، ۶۳۱.....کوس       |
| ۲۴۶۰، ۲۴۰۸، ۱۰۲۸.....نیام            | ۱۶۴۴، ۱۴۴۶، ۶۳۷، ۳۴.....کیش         |
| ،۹۳۷، ۶۸۲، ۵۲۶، ۳۴۷، ۱۷۳، ۱۷۲...نیزه | ۱۵۴۸، ۱۵۴۲، ۱۲۲۹، ۶۵۳، ۱۶۸...گرز    |
| ،۲۲۴۰، ۲۲۲۷، ۱۸۸۵، ۱۵۰۷، ۱۴۱۷        | لوا.. ۱۱۲، ۱۵۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۴۴۴، ۵۶۹، |
| ۲۵۵۰، ۲۲۹۵، ۲۲۹۲                     | ،۱۴۶۱، ۱۴۲۱، ۱۳۴۳، ۱۱۹۷، ۶۲۸        |
| ۱۸۱۷.....وتر(زه کمان)                | ،۲۱۲۴، ۲۰۴۵، ۱۸۵۳، ۱۸۴۴، ۱۶۵۲       |
| ۱۱۷۸.....وهق                         | ۲۵۳۲                                |
| ۱۰۸۹، ۸۲۴، ۷۵۸، ۵۰.....هرا           | ۲۶۹۴، ۱۴۶۰، ۱۳۸۹، ۱۴۵۴... ماه رایت  |
| ۲۲۵۲، ۲۰۹۱، ۲۰۵۶.....هودج            | ۱۰۰۹..... ماه سرخرگاه               |
| ۳۴۴.....یاسج                         | ۱۰۹۳..... ماه سرمنجوق               |

## کلمه‌ها و تعبیرهای ابهام‌ساز

|   |   |
|---|---|
| <p>(۲) مدهوش شدن ۵۶۱، ۹۸۸، ۲۰۸۵،<br/>           ۲۴۶۳، ۲۷۲۶<br/>           اژدها: (۱) مار بزرگ، (۲) نام صورت فلکی.<br/>           ۳۱<br/>           اسکان: (۱) آرامیدن، (۲) بی‌حرکت ساختن<br/>           حرف..... ۱۵۴۵<br/>           اسم: (۱) شهرت، (۲) اصطلاح صرفی ۱۷۵۳<br/>           افکار: (۱) ج‌فکر، (۲) نام گیاهی که بوییدن آن<br/>           عطسه می‌آورد..... ۱۶۰۱<br/>           اقطاب: (۱) قطب‌ها، اصطلاح ریاضی و<br/>           نجوم، (۲) نام گروهی از اولیاء الله،<br/>           مشایخ صوفیه (متناسب با اوتاد).....<br/>           ۲۳۰۹<br/>           الف: (۱) حرف الف، (۲) علامت برج ثور.<br/>           ۲۷۴۳<br/>           امتلا: (۱) پر شدن، (۲) بدر شدن ماه، (۳) پر<br/>           شدن بدن از یکی از اخلاط. ۲۳۱، ۳۳۰<br/>           انعام: (۱) نعمتها، (۲) نام سوره (متناسب با</p> | <p>آ<br/>           آب: (۱) آبرو، (۲) معنی مشهور. ۶۶، ۶۳۴،<br/>           ۹۹۲، ۱۱۵۲<br/>           آب: (۱) نام ماه، (۲) معنی مشهور..... ۶۲۷<br/>           آب: (۱) شراب، (۲) آبرو..... ۹۹۸<br/>           آبی (بی‌آبی): (۱) آبرویی، (۲) میوه به ۱۵۸۴<br/>           آبی: (۱) سرکش، (۲) میوه به .. ۴۱۲، ۱۰۴۱<br/>           آبی: (۱) سرکش، (۲) منسوب به آب<br/>           (خیس)، اشک آلود..... ۶۲۱، ۱۷۵۹<br/>           آذر: (۱) نام ماه، (۲) آتش..... ۳۴۵<br/>           آزاد: (۱) سرو آزاد، (۲) مقابل بنده .... ۴۶۵<br/>           آشفته: (۱) مضطرب، (۲) پراکنده، متفرق ۴۷<br/>           آل: (۱) خاندان، (۲) رنگ سرخ..... ۱۱۳۹<br/>           آیات: (۱) نشانه‌ها، (۲) آیات قرآن... ۱۱۷۷<br/>           احکام: (۱) فرمانها، (۲) علم احکام نجوم...<br/>           ۱۱۷۷<br/>           ارتفاع: (۱) بلندی، (۲) اصطلاح نجوم ۲۰۰۱<br/>           از دست رفتن: (۱) از دست نهاده شدن،</p> |
|---|---|

- مائده)..... ۱۵۱۵  
 اوتاد: (۱) میخها، (۲) نام گروهی از اولیاء  
 (متناسب با اقطاب)..... ۲۳۰۹  
 اوج: (۱) بلندی، (۲) اصطلاح نجوم... ۱۳۹۷
- ۱۵۱۹
- بریان: (۱) سوخته، (۲) بو داده (متناسب با  
 پسته) . ۴۵، ۳۶۵، ۵۸۵، ۷۶۰، ۱۲۱۳  
 بساط: (۱) فرش، (۲) تختۀ نرد..... ۵۸۸  
 بصر را آب دادن: (۱) گریستن، (۲) دیدن چیز  
 مرغوب..... ۱۸۷۲  
 بند (بند برداشتن): (۱) فاصله میان دو  
 عضو، (۲) گره نی و قلم..... ۱۱۶۷  
 بو: (۱) آرزو، (۲) معنی مشهور... ۵۲۰، ۶۶۷،  
 ۹۵۹، ۱۰۱۸
- بهرام: (۱) بهرام گور، (۲) ستاره بهرام... ۳۹۹  
 بیاض: (۱) سفیدی، (۲) کتابچۀ سپید نانوخته  
 ۵۸۴، ۱۳۹۹
- بیت: (۱) خانه، (۲) دو مصرع (مجازاً به معنی  
 شعر متناسب با مطرب)..... ۱۶۳۶  
 بینی: (۱) فعل مضارع از دیدن، (۲) عضو بدن  
 ۹۸۶، ۱۴۳۵
- پ
- پرده: (۱) حجاب، پوشش، (۲) آهنگ، نوا...  
 ۱۹۴، ۲۱۶، ۱۰۷۸، ۱۱۵۲، ۱۴۷۸  
 پرده: (۱) خرگاه، خیمه، (۲) آهنگ، نوا ۲۱۷،  
 ۱۴۸۶
- پشت: (۱) مدد، یاری، (۲) مقابل روی. ۳۴۶
- باد: (۱) فعل دعا، (۲) جریان هوا... ۱۳۹،  
 ۲۰۴، ۳۲۳، ۷۱۲، ۱۳۰۷، ۱۵۱۹،  
 ۱۸۶۷، ۱۹۶۵
- بار: (۱) رخصت، اجازه، (۲) در زبان  
 سانسکریت به معنی آب..... ۹۹۲  
 بارز: (۱) آشکار، (۲) اصطلاح علم حساب...  
 ۸۲۶
- باز: (۱) دوباره، (۲) پرنده شکاری... ۱۷۴،  
 ۴۲۹، ۵۲۳، ۶۷۳، ۹۶۰، ۱۰۱۶، ۲۱۷۲
- باک: (۱) بیم، (۲) گرینده (اسم فاعل منقوص  
 از «یکی»)..... ۶۸۳
- بام: (۱) سقف خانه، (۲) بامداد..... ۱۴۵۲
- بحر: (۱) دریا، (۲) اصطلاح عروضی (وزن  
 شعر)..... ۲۴۰، ۵۱۵، ۷۰۲، ۱۳۲۱،  
 ۱۹۹۷، ۲۰۷۹، ۲۶۹۷
- بدر: (۱) تخلص شاعر، (۲) ماه کامل ۳۴، ۷۹،  
 ۱۲۶
- بر: (۱) آغوش، (۲) میوه ۶۶۷، ۷۶۲، ۲۵۸۷  
 بر: (۱) آغوش، (۲) مقابل بحر (خشکی).....  
 ۷۲۸، ۱۰۳۰
- برافشان: (۱) امر از برافشان، (۲) نام نوایی در  
 موسیقی (متناسب با چنگ) ... ۱۸۸۱

- پی (از پی): (۱) برای، (۲) زه کمان. ... ۳۴۵، ۹۵۵، ۱۲۲۴، ۱۵۰۶، ۲۰۴۶، ۲۵۹۵
- پی: (۱) بار، مرتبه، (۲) زه کمان. .... ۴۴۵
- پی: (۱) برای، (۲) قدم (متناسب با راه). .... ۲۷۳۸
- پی (پیروی): (۱) دنبال، عقب، (۲) زه کمان. ۹۷۶
- پیش: (۱) مقابل، (۲) حرکت ضمه (متناسب با حرکات) ..... ۱۸۱۳
- پیوسته: (۱) همیشه، (۲) متصل (متناسب با ابرو) ۱۲، ۴۴، ۵۲۱، ۵۴۶، ۷۹۶، ۸۲۵، ۱۶۲۲، ۱۸۷۱، ۲۴۸۲، ...
- ج**
- جامع: (۱) کامل، تمام، (۲) مسجد جامع. .... ۱۹۱۸
- جان: (۱) روان، (۲) جمع جنّ، فرشتگان ..... ۱۴۱۸، ۱۵۳۸
- جبهه: (۱) پیشانی، (۲) نام منزل دهم ماه. .... ۵۷، ۶۶۳، ۲۵۰۷
- جرّ: (۱) کشیدن، (۲) اصطلاح نحو. ... ۱۳۰۳، ۱۵۴۵، ۲۳۴۲
- جرّ: (۱) حرکت زیر، اصطلاح نحو، (۲) بن کوه، دامن کوه. .... ۱۸۱۳
- جفت: (۱) هم‌نشین، (۲) زوج (مقابل طاق) ..... ۵۷۲
- جلوه: (۱) رونق، ضیاء، (۲) آنچه عروس را شوی در وقت جلوه دهد. .... ۹۹
- جنازه: (۱) مرده، (۲) نام چهار ستاره از هفت اورنگ ..... ۵
- ت**
- تاب: (۱) رنج، (۲) پیچ و شکن ..... ۳۸۰
- تاب: (۱) خشم، (۲) پیچ و شکن. ... ۱۵۲۹، ۱۹۱۵، ...
- تاب‌تاب: (۱) پرتوافکن، (۲) پیچ در پیچ. ... ۱۸۰
- تحریر: (۱) نوشتن، (۲) پیچیدن صدای آوازه خوان، (۳) خطوطی که نقاش دور تصویر می‌کشد. ۹۷۴، ۲۰۴۵، ۲۰۶۹، ۲۰۷۴
- تسلسل: (۱) پیوسته شدن، (۲) اصطلاح فلسفی (متناسب با دور). .... ۸۴۸
- تقدیر: (۱) سرنوشت، (۲) اصطلاح نحو. .... ۱۷۵۳
- تقطیع: (۱) قطعه قطعه کردن، (۲) اصطلاح

## ح

- جو: (۱) بن مضارع از جستن، (۲) جوی آب. ۸۸۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۲۵۲۴
- جولان: (۱) تاختن، (۲) سنگریزه‌ای که بوسیله باد جابجا شود. ۳۷۹
- جوهر: (۱) تالائو شمشیر، (۲) شراب. ۱۱۷۱
- حاجب: (۱) پرده‌دار، (۲) ابرو. ۱۲، ۱۱۲، ۱۵۴۶، ۱۶۲۲، ۱۸۷۱
- حال: (۱) سرگذشت، (۲) اصطلاح نحو ۸۶۲
- حال: (۱) شور، وجد، (۲) چوگان، گوی. ۲۰۶۲، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۲۳۶
- حامل: (۱) بردارنده، (۲) فلک حامل. ۱۲۲۸
- حجاز: (۱) سرزمین مکه، (۲) اصطلاح موسیقی. ۲۳۰۵
- حسن: (۱) نیکو، (۲) نام خاص (امام حسن «ع»). ۶۹۰، ۲۳۶۹
- حرف: (۱) سخن، (۲) از اقسام کلمه، حرف الفبا. ۱۷۵۳
- حرف: (۱) کناره شمشیر، تیزی، (۲) از اقسام کلمه. ۱۸۱۳، ۲۳۴۳
- حرکت: (۱) جنبیدن، (۲) هر یک از سه جنبش حرف (فتحه، کسره، ضمه). ۱۵۴۵
- حشو: (۱) زاید، (۲) اصطلاح علم حساب. ۸۲۶
- حلقه: (۱) محفل، انجمن، (۲) هر چیز مدور (حلقه زلف، حلقه گوش). ۵۱۹، ۶۰۲، ۱۶۱۰، ۱۷۲۷
- حیا: (۱) شرم، (۲) باران. ۱۶۱، ۱۱۵۴، ۱۹۹۹
- حیدر: (۱) لقب امیرالمؤمنین علی (ع)، (۲) شیر. ۸۲۳

## چ

- چرخ: (۱) فلک، (۲) پرنده شکاری. ۲۲۸، ۳۱۵
- چرخ: (۱) فلک، (۲) رقصی دوری که صوفیان گاه سماع کنند. ۵۱۱، ۶۴۰، ۸۳۱
- چرخ: (۱) فلک، (۲) سنگ فسان. ۸۰۵
- چرخ: (۱) فلک، (۲) چرخ ریسندگی. ۱۷۹، ۱۸۴۳
- چنگ: (۱) دست، (۲) نام ساز. ۱۷۵، ۱۹۴، ۳۲۹، ۳۴۷، ۵۸۷، ۶۴۴، ۱۲۰۵، ۲۶۹۲، ۱۸۸۱
- چوب‌خوار بودن: (۱) خورنده چوب (مجازاً سوزاننده چوب)، (۲) تنبیه شدن به چوب. ۴۷۷
- چوبین: (۱) از جنس چوب، (۲) لقب بهرام (بهرام چوبین). ۷۷۲، ۱۱۳۰، ۱۲۲۱
- چوبین: (۱) خشک، بیجان، (۲) لقب بهرام (بهرام چوبین). ۱۹۶۰
- چین: (۱) پیچ و شکن، حلقه، (۲) سرزمین چین (متناسب با مشک). ۵۱۹، ۶۲۶، ۷۶۴، ۷۶۵



به حلق آویزند ..... ۱۴۹۱  
 دارا: (۱) دارنده، (۲) اسم خاص (پادشاه  
 هخامنشی)..... ۱۳۹۱، ۸۷۵  
 دال: (۱) دلالت کننده، (۲) حرف دال. ۱۲۱۷  
 در چوب کشیدن: (۱) کشیدن پوست دف بر  
 چنبر، (۲) به چوب زدن ..... ۴۱۷  
 در حساب بودن: (۱) اهمیت داده شدن، (۲)  
 علم حساب (متناسب با کسور و...) ...  
 ۹۳۱  
 در کشیدن: (۱) برآوردن، (۲) نوشیدن ۲۰۱۹  
 دستان: (۱) نیرنگ، (۲) لقب زال ..... ۱۳۷۰  
 دستمال: (۱) مالیده به دست، (۲) دستمال  
 کتاب..... ۳۱۷  
 دلجو: (۱) جوینده دل (مجازاً: اصابت‌کننده  
 به دل)، (۲) تَفَقُّدکننده .. ۲۰۰۳، ۲۰۴۶  
 دل دشمن را به دست آوردن: (۱) اصابت  
 کردن به دل دشمن، (۲) دلجویی کردن از  
 دشمن ..... ۱۵۰۶، ۷۳۸  
 دم: (۱) لحظه، (۲) نفس، (۳) خون ..... ۳۳۲،  
 ۶۷۵، ۷۵۴، ۸۵۹، ۹۹۷، ۱۲۳۰،  
 ۱۳۶۲، ۲۰۱۹، ۲۲۰۸  
 دم: (۱) لحظه، (۲) جرعه..... ۱۱۰۳  
 دو پیکر: (۱) دوپاره، (۲) برج جوزا... ۳۱۹،  
 ۳۴۳  
 دوده: (۱) دودمان، خاندان، (۲) منسوب به  
 دود ۱۱۸، ۳۹۹، ۱۰۱۲، ۱۴۶۶، ۲۰۸۹  
 دوز: (۱) گردش، (۲) گردش پیاله شراب...  
 ۷۹۰، ۸۵۹

## خ

خارا: (۱) سنگ سخت، (۲) نوعی پارچه  
 ابریشمی ..... ۵۳  
 خانه کمان: (۱) قسمتهای منحنی کمان، (۲)  
 برج قوس ..... ۲۵۲۳  
 خیر: (۱) اطلاع، آگاهی، (۲) اصطلاح نحو...  
 ۱۳۳۹، ۷۴۲  
 خر: (۱) خرک ساز، (۲) نام حیوان..... ۳۲۸  
 خراب: (۱) ویران، (۲) مست ..... ۱۸۶۶  
 خرگاه: (۱) خیمه، (۲) هاله ماه..... ۱۰۰۹  
 خرّم: (۱) معنی مشهور، (۲) نام شخص.....  
 ۲۰۳۸، ۷۱۴  
 خطّ: (۱) فرمان، (۲) خطّ جام ..... ۶۷۷  
 خلاف: (۱) ناسازگاری، (۲) درخت بید ۵۳۵،  
 ۱۹۴۷  
 خور (درخور): (۱) شایسته، (۲) خورشید...  
 ۲۵، ۳۲۵، ۸۴۹ ...  
 خور: (۱) بن مضارع از خوردن، (۲) خورشید  
 ۳۳۱، ۳۷۴، ۷۵۳، ۸۴۳  
 خویش: (۱) خویشاوند، (۲) ضمیر مشترک  
 (خود) ..... ۱۲۶۰  
 خیال: (۱) صورتی که در خواب یا بیداری  
 تخیل کرده شود، پندار (۲) اصطلاح  
 موسیقی. ۹۷۴، ۱۰۲۴، ۲۰۴۵، ۲۰۶۹،  
 ۲۰۷۴

## د

دار: (۱) درخت، (۲) چوبی که مجرمان را از آن

- دور: (۱) گردش، (۲) اصطلاح فلسفه .. ۸۴۸  
 دورویی: (۱) دولبه بودن تیغ، (۲) نفاق ۴۸۲،  
 ۲۰۰۳
- دیده: (۱) در معنی فعلی (فعل ماضی نقلی)،  
 (۲) در معنی اسمی (چشم)..... ۱۰۴۵  
 دیوان: (۱) وزارتخانه، (۲) جمع دیو. ۱۰۱۰،  
 ۱۹۶۵
- دیوان: (۱) دفتر شعر، (۲) جمع دیو.. ۱۴۴۴
- ر
- راست: (۱) مقابل دروغ، (۲) اصطلاح  
 موسیقی..... ۹۳۹
- راست (راست شدن روی زمین): (۱) منظم،  
 مرتب، (۲) مقابل خم..... ۱۳۰۵
- راقص: (۱) رقص کننده، (۲) نام ستاره.. ۳۱،  
 ۱۶۹۲، ۳۴۷
- راه: (۱) طریق، (۲) اصطلاح موسیقی. ۲۱۶،  
 ۲۳۰۵، ۱۴۷۸
- راه: (۱) انتظار، (۲) اصطلاح موسیقی ۲۳۱۷  
 راه زدن: (۱) غارت کردن، (۲) آهنگ نواختن  
 ۱۶۲۷
- ریاب: (۱) ابر، (۲) نام ساز... ۱۹۴، ۱۳۴۸،  
 ۱۸۷۵
- رفع: (۱) برافراشتن، (۲) اصطلاح نحو. ۹۲۳،  
 ۲۳۴۲، ۱۵۴۵
- رگ: (۱) مجرای خون، عرق، (۲) تار سازهای  
 زهی..... ۱۴۷۸
- روان: (۱) جاری، (۲) رایج (پول رایج). ۵۹۴
- روان (۱) فوراً، بی درنگ، (۲) جاری... ۷۲۲،  
 ۱۴۷۶
- روان: (۱) جان، (۲) جاری... ۸۰۰، ۱۰۳۳،  
 ۱۱۷۲، ۱۸۱۰، ۲۳۳۴
- روان: (۱) نافذ، (۲) جاری..... ۱۶۸۳
- روان: (۱) جان، (۲) رایج... ۱۲۷۶، ۱۵۲۵،  
 ۱۵۷۷، ۲۴۸۰
- روح افزا: (۱) جان بخش، (۲) اصطلاح  
 موسیقی..... ۲۰۱۴
- روزی: (۱) یک روز، (۲) رزق..... ۱۷۶۳
- روشن: (۱) آشکار، (۲) نورانی ۲۵۰، ۱۴۶۶،  
 ۱۸۰۳، ۱۸۵۲
- روی (از روی، زانروی): (۱) علت، سبب،  
 (۲) چهره ۱۲، ۱۵۵، ۲۴۳، ۵۳۶، ۹۸۶،  
 ۱۲۲۲، ۱۵۷۷، ۱۶۳۱
- روی: (۱) علت، سبب، (۲) مقابل پشت ۳۸۲
- روی: (۱) چهره، (۲) نام فلز... ۱۰۰۸، ۱۸۳۱
- ریشه: (۱) ریشه چتر، (۲) واحد ریش (پیر  
 مرغ)..... ۳۱۵
- ز
- زاغ: (۱) نام پرنده، (۲) اصطلاح موسیقی...  
 ۱۴۸۶
- زاغ: (۱) گوشه کمان، (۲) نام پرنده... ۲۰۵۰
- زال: (۱) پیر، (۲) نام پدر رستم..... ۱۳۷۰
- زرق: (۱) شوکت، (۲) دروغ و نفاق (متناسب  
 با قلب)..... ۲۵۵۷
- زنگ: (۱) زنگار، (۲) ملک زنگبار..... ۸۰۵

- زَه: (۱) کلمه تحسین (صوت)، (۲) زه کمان. .  
 ۴۸۱، ۷۹۶، ۹۵۶، ۱۴۸۴، ۱۶۱۹، ۲۶۲۳
- زَه: (۱) کناره‌گریبان، (۲) زه کمان. . . ۱۲۷۹، ۲۰۶۰
- زیج شاهی: (۱) زیج سلطنتی، (۲) نام کتابی است. . . . . ۱۱۷۷، ۱۴۸۲
- زین: (۱) مخفّف «از این»، (۲) زین اسب. . . . . ۸۲۴
- س**
- سایه: (۱) ظلّ، (۲) جنّ ۴۵۹، ۱۰۱۸، ۲۴۱۲
- سپاره: (۱) سی‌پاره، (۲) یک جزء از سی جزء قرآن، (۳) سنگ فسان. . . . . ۱۷۲۵
- سپیده: (۱) سفیداب، (۲) سپیده صبح ۶۰۸، ۱۷۱۶
- سخن چین: (۱) آنکه سخنها را در کنار هم می‌چیند (صفت قلم)، (۲) نمّام ۱۰۵۶، ۱۱۶۵
- سر: (۱) سرور، مهتر، (۲) رأس (عضو بدن). ۶۰۳
- سرافکن: (۱) قطع‌کننده سر (متناسب با شمشیر)، (۲) سرافکنده (در معنی مفعولی، متناسب با زلف). . . . . ۱۹۴۳
- سرانداختن: (۱) قطع کردن سر، (۲) خرامان و نازان رفتن. . . . . ۱۸۹۸
- سراچه: (۱) خانه کوچک، (۲) نام ساز. ۵۸۷
- سر بر خط نهادن: (۱) مطیع شدن، (۲) قرار گرفتن نوک قلم بر خط. . . . . ۳۱۷
- سرشکسته: (۱) آنچه سر آن را خم کرده باشند، (۲) شرمسار. . . . . ۷۶۴
- سرطان: (۱) برج سرطان، (۲) نام حیوان (خرچنگ)، (۳) نام بیماری. . . . . ۹۱۸
- سرفشاندن: (۱) قطع کردن سر، (۲) جنباندن سر از ناز و کرشمه. . . . . ۲۰۱۸
- سرکشی: (۱) نافرمانی، (۲) جداشدن نوک قلم از خط، (۳) زیانه کشیدن شعله (متناسب با شمع). . . . . ۱۲۹۴
- سو: (۱) سمت، طرف، (۲) آب (به زبان ترکی). . . . . ۱۷۶۹
- سواد: (۱) گرداگرد شهر، (۲) سیاهی، سیاهی چشم. . . . . ۱۰۴، ۲۱۰۲
- سواد: (۱) سیاهی، سیاهی چشم، (۲) نوشته، نسخه دوم از یک کتاب. . . . . ۵۸۴، ۱۳۹۸
- سواد: (۱) سیاهی (مرگب)، (۲) تجارت. . . . . ۱۵۲۴، ۱۵۱
- سودا: (۱) عشق، (۲) میانه دل. . . . . ۴۲، ۴۸۶
- سودا: (۱) عشق، (۲) سیاهی (مرگب). . . . . ۳۶، ۱۲۹۳، ۶۸۳
- سهم: (۱) ترس، هیبت، (۲) تیر. . . . . ۶، ۱۶۰، ۳۴۵، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۸۱، ۴۹۵، . . .
- سهم: (۱) تیر، (۲) ترس، هیبت، (۳) نام صورت فلکی. . . . . ۱۸۹۳
- ش**
- شاخ: (۱) پیمانه شراب، (۲) شاخه. . . . . ۹۶۲

- شاخ: (۱) پاره، چاک، (۲) شاخ گیسو. ۱۷۷۵  
 شام: (۱) شب، (۲) سرزمین شام. .... ۷۶۵،  
 ۱۱۲۰، ۱۷۷۷، ۲۱۰۲  
 شاهین: (۱) پرندۀ شکاری، (۲) زیانۀ ترازو. .  
 ۱۵۱۸  
 شاه شرق: (۱) خورشید، (۲) پادشاه هند،  
 محمد تغلق. .... ۱۱۲۰  
 شب به روز آوردن: (۱) به صبح رساندن  
 شب، (۲) بردن جوهر (شب) به روی  
 کاغذ (روز). .... ۱۰۱۱  
 شبیه: (۱) منسوب به شب، (۲) سنگ سیاه. .  
 ۷۱۷، ۸۷۱  
 شربت: (۱) آشامیدنی، (۲) اصطلاح طب. .  
 ۱۰۰۶  
 شرف: (۱) بزرگی، (۲) اصطلاح نجوم. ۴۳۶  
 شست: (۱) انگشت شست، (۲) دام، قلاب  
 ماهیگیری. .... ۳۵۴  
 شور: (۱) شوم، (۲) پرنمک. .... ۳۶۵، ۷۶۰،  
 ۱۲۱۳، ۲۴۷۲  
 شور: (۱) پرنمک، (۲) اصطلاح موسیقی  
 (دستگاه شور). .... ۱۰۲۴  
 شور (شورش): (۱) غوغا، (۲) پرنمک. ....  
 ۱۰۶۷، ۱۸۶۷
- ص**
- صادق: (۱) راستگو، (۲) صبح صادق ۱۶۰۰،  
 ۲۳۱۴  
 صبح: (۱) پگاه، (۲) شرابی که بامداد خورند
- ۱۱۰۳ .....  
 صحیح: (۱) تندرست، (۲) عدد صحیح ۹۳۱  
 صفا: (۱) پاکی، (۲) نام کوهی در مکه ۴۸۳،  
 ۲۳۰۶  
 صفرا: (۱) هوس، (۲) زر، طلا. .... ۱۵۲۵
- ض**
- ضرب: (۱) زدن به شمشیر، (۲) نواختن، (۳)  
 اصطلاح عروض (جزء آخرین مصرع  
 دوم، متناسب با تقطیع). .... ۲۶۹۲  
 ضم: (۱) پیوستن، (۲) حرکت ضمّه. . . ۶۰،  
 ۹۲۳، ۱۳۰۳
- ط**
- طاق: (۱) یکتا، (۲) سقف. .... ۳۴۶، ۵۲۱  
 طالع: (۱) بخت، اقبال، (۲) اصطلاح نجومی  
 ۲۵۱  
 طَرف: (۱) کنار، (۲) از منازل ماه، (۳) چشم،  
 مژه. .... ۲۴۵، ۱۴۳۱، ۲۳۹۴، ۲۴۸۸
- ع**
- عارض: (۱) چهره، (۲) ابر. .... ۱۶۱، ۲۴۳،  
 ۱۱۶۰  
 عرض: (۱) مقابل طول، (۲) اصطلاح نجومی  
 ۲۱۳۸ .....  
 عزیز: (۱) ارجمند، (۲) لقب ملوک  
 مصر. .... ۲۱۰۷  
 عزیمت: (۱) قصد، آهنگ، (۲) افسون. . ۶۱،

- ۲۳۴۳، ۱۸۱۳، ۱۳۴۳، ۱۳۰۳، ۱۱۹۷  
**فتح الباب:** (۱) باران سخت، اصطلاح نجومی، (۲) گشودن در ..... ۱۱۵۰  
**فرق:** (۱) تفاوت، (۲) فرق سر... ۲۰۳، ۲۴۴، ۳۱۲، ۵۵۱، ۹۲۹، ۱۰۰۹، ۱۱۳۶، ۲۵۵۶  
**فعل:** (۱) کردار، (۲) اصطلاح علم صرف... ۱۷۵۳
- ق**
- قاف:** (۱) کوه قاف، (۲) حرف الفبا... ۶۸، ۲۳۹، ۱۳۱۵، ۱۸۱۳  
**قربان:** (۱) چیزی که در راه خدا تصدق کنند، (۲) کمان‌دان... ۱۴۵۹، ۱۲۲۴، ۶۵۵، ۲۴۶۸  
**قسم:** (۱) بهره، (۲) اصطلاح علم منطق ۸۴۷  
**قصب:** (۱) کتان، (۲) قلم... ۸۶  
**قطب:** (۱) ستاره قطبی، (۲) اصطلاح خانقاهی (پیر، مراد)... ۵، ۴۲۵، ۸۳۰، ۱۲۸۰
- قفا:** (۱) پشت سر، (۲) پس گردنی (متناسب با طیانچه)... ۱۸۸۲  
**قلب:** (۱) واژگونه گردانیدن، (۲) ناسره (متناسب با سودا)... ۱۵۱، ۲۶۴۴  
**قلب:** (۱) قلب اسد، (۲) ناسره... ۱۱۴۴  
**قلب:** (۱) دل، (۲) ناسره... ۱۵۲۵، ۱۵۷۷، ۱۷۶۸، ۲۴۸۰  
**قوس:** (۱) برج قوس، (۲) کمان (ابزار ۲۵۸۰، ۱۸۵۵، ۱۵۵۸، ۸۳۰، ۵۳۰  
**عصر:** (۱) روزگار، (۲) آخر روز... ۱۰۴۰  
**عطیه کبرا:** (۱) بخشش بزرگ، (۲) اصطلاح نجوم... ۲۵۱  
**عقده:** (۱) گره، (۲) اصطلاح نجومی (متناسب با ماه)... ۲۶۰۹، ۲۷۲۹  
**عقرب:** (۱) کزدم، (۲) صورت فلکی... ۱۰۸۷  
**علم:** (۱) درفش، (۲) اصطلاح صرف (اسم علم)... ۹۲۳، ۱۲۸۲  
**علی:** (۱) بلند مرتبه، (۲) اسم خاص (امام علی «ع»)... ۶۹۰، ۲۳۶۹  
**عین:** (۱) ذات و نفس شیء، (۲) چشم... ۱۴، ۱۹۳۶، ۸۹۶  
**عین:** (۱) چشم، (۲) طلا... ۵۵۵، ۵۹۴، ۱۰۰۸، ۱۵۲۶  
**عین:** (۱) چشم، (۲) حرف عین... ۱۲۰۶  
**عین:** (۱) ذات، (۲) چشم، (۳) حرف عین... ۲۰۷۴  
**عین:** (۱) ذات، (۲) طلا... ۲۵۴۳
- غ**
- غبار:** (۱) گرد و خاک، (۲) خط غبار... ۱۶۲۳، ۱۷۰۶، ۲۳۶۶
- ف**
- فائق:** (۱) برگزیده، (۲) نام کتابی از زمخشری... ۲۵۳، ۱۸۲۶  
**فتح:** (۱) پیروزی، (۲) علامت فتحه... ۹۲۳

- جنگ)..... ۱۵۲، ۸۹۹
- قوس: (۱) حصه‌ای از دایره، (۲) برج قوس، (۳) کمان ..... ۵۱، ۲۳۷، ۵۳۱، ۹۷۱
- قیامت: (۱) روز جزا، (۲) برخاستن ..... ۲۱۸
- قیام: (۱) حبس، بند، (۲) اصطلاح دستوری ..... ۱۳۰۳
- ک
- کافر: (۱) کشاورز، (۲) ناسپاس ..... ۱۱۴۹
- کام: (۱) آرزو، (۲) دهان (متناسب با زبان) .. ۱۹۹، ۶۱۴، ۱۱۳۸، ۱۸۷۳، ۲۶۴۵
- کامل: (۱) تمام، (۲) اصطلاح عروضی (نام بحر) ..... ۵۱۵، ۱۹۰۵
- کرکس: (۱) نسرطائر (صورت فلکی)، (۲) قسمی از تیر ..... ۱۸۹۳
- کره: (۱) هر چیز گرد، (۲) مخفف کرّه (بچه اسب) ..... ۲۶۱
- کسر: (۱) شکستن، (۲) کسره ..... ۹۲۳، ۱۳۰۳، ۲۳۴۲
- کسری: (۱) ج کسیر (شکسته شده)، (۲) معرب خسرو ..... ۲۳۸
- کشاف: (۱) کشف کننده، (۲) نام کتابی از زمخشری ..... ۲۵۳
- کف: (۱) کف دست، (۲) کف آب، زید. ۶۰، ۲۰۷، ۳۴۹، ۵۹۸، ...
- کم آمدن: (۱) دیر به دیر آمدن، (۲) کاسته شدن ..... ۱۳۵۷
- کمان: (۱) برج قوس، (۲) ابزار جنگ ..... ۱۲۲۴
- کمر: (۱) کمر بند، (۲) کمرکوه .. ۲۲۸، ۵۱۲، ۱۴۱۷
- کنار: (۱) آغوش، پهلوی، (۲) ساحل ..... ۷۷، ۲۳۸۹
- کلیچه: (۱) قرص نان، (۲) جامه سوزنی ..... ۱۷۱۳
- کیش: (۱) آیین، (۲) تیردان .. ۱۲۲۴، ۲۴۶۸
- کیوان: (۱) نام ستاره (زحل)، (۲) اسم خاص، از بزرگان دربار بهرام گور ..... ۳۹۹
- گ
- گرانی: (۱) سختی، (۲) سنگینی (مقابل سبکی) ..... ۳۸۳
- گرد: (۱) بن مضارع از گشتن، (۲) غبار. ۹۷۵
- گردن: (۱) پهلوان، (۲) عضو بدن ..... ۳۵
- گرمی: (۱) محبت، (۲) حرارت ..... ۶۵
- گشاده: (۱) روشن، علنی، (۲) باز (متناسب با بسته) ..... ۲۳۳
- گوش: (۱) عضو بدن، (۲) گوش رباب (آلت کوک کردن آن) ..... ۲۳۱۵
- گوشمال: (۱) فشار دادن به گوش، (۲) کوک کردن ساز ..... ۲۰۲۴، ۲۲۲۰
- گوشه: (۱) گنج، (۲) اصطلاح موسیقی ..... ۲۱۷
- گوشه: (۱) گنج، (۲) گوشه کمان ..... ۳۴۴، ۶۵۵، ۶۷۰
- گوهر: (۱) ذات، اصل، (۲) سنگ قیمتی ..... ۵۹۲
- گوی (گو): (۱) بن مضارع از گفتن، (۲) گوی

مدام: (۱) پیوسته، (۲) شراب... ۳۶۶، ۵۶۱،  
۸۵۹، ۹۹۲، ۱۵۶۱، ۲۰۸۰، ۲۳۹۰،  
۲۴۵۴

مردم: (۱) انسان، خلق، (۲) مردمک چشم...  
۵۱۸، ۱۲۱۶، ۱۵۳۰، ۱۵۶۲، ۱۶۷۲  
مشتری: (۱) خریدار، (۲) نام ستاره... ۵۸۱،  
۱۲۴۶، ۱۳۴۱، ۱۴۱۴، ۲۵۲۳  
مصر: (۱) شهر جامع و بزرگ، (۲) کشور مصر  
۲۱۰۷  
مطلق: (۱) مسلّم، (۲) آزاد (مقابل مقید)، (۳)  
اصطلاح علم اصول (متناسب با  
مقید)... ۱۱۸۵  
معضلات: (۱) مشکلات، (۲) اصطلاح علم  
حدیث... ۲۵۳  
مقطع: (۱) بیت پایانی قصیده و...، (۲)  
بریدن، محل بریدن... ۷۰، ۷۸۱، ۱۸۶۳  
مقید: (۱) گرفتار، در قید و بند، (۲) اصطلاح  
علم اصول (متناسب با مطلق)... ۱۱۸۵  
من: (۱) ترنجبین، (۲) ضمیر اول شخص  
مفرد... ۱۹۳۸، ۲۳۲۷  
من: (۱) ضمیر اول شخص مفرد، (۲) واحد  
وزن (متناسب با بار)... ۱۵۷۸  
منزل: (۱) خانه، (۲) اصطلاح نجومی ۱۰۸۷  
منسوخ: (۱) باطل، (۲) کتاب نسخه شده، (۳)  
آیه منسوخ... ۱۱۷۷  
منطق: (۱) سخن، (۲) علم منطق... ۸۴۷  
مُنطَق: (۱) به سخن درآورده شده، (۲)  
اصطلاح علم حساب (جذر منطق)... ۱۲۰۲

چوگان بازی... ۱۰۰۵، ۱۲۳۷، ۱۴۳۶،  
۱۴۶۲، ۲۵۲۰

## ل

لالا: (۱) غلام، (۲) درخشنده... ۱۴۲۸، ۲۰۸۲  
لام: (۱) خطی به صورت لام که بر چهره  
کشند، (۲) حرف لام... ۲۰۷۴  
لب: (۱) عضو بدن، (۲) ساحل... ۷۷، ۳۶۰  
لیلی: (۱) نام معشوقه مجنون، (۲) منسوب به  
لیل، سیاه... ۱۰۰۴

## م

ما: (۱) ضمیر اول شخص جمع، (۲) مخفف  
ماء، آب... ۵۶۱، ۹۹۲، ۱۱۷۳، ۱۶۷۰،  
۱۷۶۹، ۲۶۶۰  
ماضی: (۱) برنده، (۲) فعل ماضی... ۲۳۴۳  
مال: (۱) ثروت، (۲) اصطلاح علم حساب  
(مجذور عدد)... ۱۲۰۲  
ماه: (۱) قمر، (۲) یک دوازدهم سال، سی روز  
... ۵۴۷، ۶۴۳، ۱۲۴۰  
مائده: (۱) خوان آراسته، سفره، (۲) سوره  
مائده (متناسب با انعام)... ۱۵۱۵  
مایل: (۱) راغب، آرزومند، (۲) خمیده، (۳)  
جور کننده (متناسب با انصاف) ۱۵۶۲  
مجرور: (۱) کشیده شده، (۲) اصطلاح نحو...  
۹۲۳  
مخالف: (۱) دشمن، (۲) اصطلاح موسیقی...  
۱۶۲۷، ۱۴۷۸، ۲۱۶

- موزون: (۱) دلپذیر، (۲) دارای وزن  
عروضی ..... ۲۴۰، ۲۰۷۸، ۲۶۹۲  
مه: (۱) اسم فعل به معنی «بازایست»، (۲)  
مخفف ماه ..... ۱۶۹۸  
مهر: (۱) محبت، (۲) خورشید، ۷، ۵۳، ۱۴۰،  
۳۶۲، ۴۲۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۴۷، ۵۸۱،  
۶۰۰، ۶۰۸، ۶۱۸، ۸۲۸، ۸۴۳، ۱۰۰۷،  
۱۱۱۷ ...  
مهر: (۱) خورشید، (۲) ماه مهر ..... ۱۳۱۲  
مهراه: (۱) مهراه مار، (۲) از آلات جنگ  
(متناسب با عمود) ..... ۱۰۱۹  
میان: (۱) وسط، (۲) نیم ..... ۳۱۹، ۱۹۶۲  
میان: (۱) کمر، (۲) نیم ..... ۱۱۷۰  
میان: (۱) وسط، (۲) کمر ..... ۲۵۵۶  
میزان: (۱) ترازو، (۲) برج میزان ..... ۱۵۲۳  
میل: (۱) واحد مسافت، (۲) میل سرمه .....  
۸۱۹، ۹۲۱، ۱۰۴۵  
میل: (۱) آرزو، (۲) اصطلاح نجومی . ۱۳۹۷  
میل کشیدن: (۱) به دست گرفتن میل،  
برکشیدن میل، (۲) کورکردن ..... ۲۰۹۲  
مینا: (۱) شیشه سبز (استعاره از شمشیر)، (۲)  
ساغر ..... ۱۱۷۱، ۲۰۰۳
- ن**
- نار: (۱) آتش، (۲) انار . ۴۱۲، ۱۰۰۶، ۱۰۴۱،  
۱۲۵۳، ۱۵۸۴  
ناراستی: (۱) مکر، (۲) کجی (صفت ابرو،  
متناسب با چشم) ..... ۱۸۷۲
- نای: (۱) گلو، (۲) ساز نی ..... ۳۴۷، ۱۴۹۰  
نبات: (۱) سبزه، گیاه، (۲) قند ..... ۲۴۶، ۳۶۰،  
۳۶۵، ۵۴۳، ۷۶۰، ۷۹۴  
نصب: (۱) بر پا کردن، برافراشتن، (۲)  
اصطلاح نحو ... ۹۲۳، ۱۱۹۷، ۱۳۰۳،  
۱۳۴۳، ۱۸۱۳  
نظام: (۱) رشته مروارید، (۲) ترتیب،  
قاعده ..... ۲۰۷۱  
نظر: (۱) نگاه، (۲) علم النظر، حکمت نظری.  
۸۴۷  
نظر: (۱) نگاه، (۲) اصطلاح نجوم (بودن دو  
شیء بر وضع خاص در فلک) .. ۲۷۴۴  
نقش: (۱) تصویر، (۲) اصطلاح موسیقی .....  
۲۰۴۵، ۲۰۶۹، ۲۲۶۶  
نقش: (۱) نقش طاس، (۲) نقش قالی .. ۵۸۸  
نگار: (۱) معشوق، (۲) نقشی که زنان بر دست  
کنند ..... ۷۵، ۵۸۶  
نوا: (۱) سامان، توشه، (۲) اصطلاح  
موسیقی .. ۱۳۷، ۳۲۹، ۱۴۷۸، ۱۴۹۰،  
۱۸۸۲، ۲۱۴۰، ۲۶۹۲  
نواخت: (۱) نوازش، مهربانی، (۲) آهنگ،  
سرود ..... ۱۸۸۱  
نوازش: (۱) مهربانی، (۲) نواختن ساز  
موسیقی ..... ۹۴۶، ۱۶۶۴  
نون: (۱) حرف نون، (۲) ماهی ..... ۶۰  
نیام: (۱) غلاف، (۲) ج نائم (خوابیده) ۲۴۰۸  
نیل: (۱) رود نیل، (۲) رنگ نیل، نیلی .. ۴۰۵  
نیل: (۱) سپند سوخته که بر چهره نهند، (۲)



آبی (به یای نکره): کلمه «آبی» به معنی «میوه‌به» به ذهن متبادر می‌شود (متناسب با بادام)..... ۲۴۸۲

باد است: تعبیر «با دست» (به وسیله دست) به ذهن متبادر می‌شود (متناسب با سر) ۲۷۰۴

بادام: کلمه «دام» در «بادام» با «آهو» تناسب دارد..... ۲۴۰۸، ۲۶۳۳

باز آرش: کلمه «بازار» از آن شنیده می‌شود که با «نقد روان» و... در ارتباط است... ۱۵۲۵

به نان: با توجه به کلمه «دست»، کلمه «بنان» (سرانگشتها) به ذهن متبادر می‌شود... ۱۵۰۷

بهر: کلمه «بحر» را تداعی می‌کند که با «ابر» و... مربوط است..... ۲۲۵۸

بید است: تعبیر «بی دست» (بدون دست) از آن شنیده می‌شود که با خنجرگرفتن مناسب دارد..... ۵۳۵، ۱۴۹۱

بیدین: کلمه «بید» از آن شنیده می‌شود که با معنی دیگر «خلاف» تناسب دارد ۵۳۵، ۱۹۵۷، ۱۵۰۹

بیش: کلمه «پیش» (حرکت ضمه) به ذهن متبادر می‌شود که با «ضم» ارتباط دارد. ۶۰

بیعت: کلمه «بیع» (خریدن) از آن شنیده می‌شود که با «مشتري» مناسب دارد. ۱۱۲۱

پایان: کلمه «پا» در «پایان» با «دست» متناسب است..... ۲۸۱۰

رود نیل ..... ۲۳۴۹  
نیمروز: (۱) ظهر، (۲) ملک سیستان... ۷۶۵

## و

وبال: (۱) عذاب، (۲) اصطلاح نجومی..... ۱۲۲۴

وجه: (۱) چهره، (۲) پول..... ۵۵۵، ۵۹۴، ۱۰۰۸، ۱۵۲۶، ۱۵۷۷

وجه: (۱) روش، (۲) چهره... ۱۵۴۵، ۱۵۴۷

وجه: (۱) سبب، (۲) چهره، (۳) پول. ۲۵۱۶

وجه: (۱) دلیل، (۲) چهره..... ۲۴۵

## ه

هامه: (۱) سر، (۲) جغد..... ۶۲۴  
هجا: (۱) هجو، (۲) حروف هجا .... ۱۸۲۹  
هزار: (۱) عدد هزار، (۲) بلبل... ۲۱۷، ۹۶۰، ۱۷۱۸

هوا: (۱) آسمان، (۲) عشق..... ۳۱۵، ۳۷۹، ۲۵۰۴

هیأت: (۱) شکل، سان، (۲) علم هیأت ۷۰۳

## ی

یسار: (۱) توانگری، (۲) دست چپ... ۴۷۸، ۶۹۳

یهودانه: (۱) به روش یهودیان، (۲) غیار، عسلی..... ۱۹۸۵

## ایهام تبادر

- تاختن: کلمه «تختن» به ذهن متبادر می‌شود که با «خطا» (ختا) مناسبت دارد. ۱۴۵
- تباشیر: کلمه «تباشیر» (دارویی سفید) را تداعی می‌کند که با سودا و صفرا متناسب است. ۱۹۸۷
- ترکش (ترکِ او): کلمه ترکش (تیردان) و ترک (کلاه‌خود) را به خاطر می‌آورد که با قربان (کمان دان) مناسبت دارد ۶۵۵، ۱۴۵۹
- خریدن: کلمه «خر» از آن شنیده می‌شود که مرکب عیسی «ع» است .. ۸۶۸، ۲۲۴۶
- خلاف: کلمه «خلاف» (بید) را به ذهن می‌آورد که با «بیشه» و ... متناسب است ۱۷۰۸
- خوار (ذلیل): با توجه به لفظ «می» کلمه «میخوار» به ذهن متبادر می‌شود. ۴۷۷
- خویش: کلمه «خیش» (کتان) را به ذهن می‌آورد که با «قصب» تناسب دارد. .... ۱۸۷۰
- در یا (حرف اضافه «در» + حرف «یا»): کلمه «دریا» (بحر) را تداعی می‌کند که با «بحر» و ... متناسب است. ۶۰
- راست (را + است): کلمه «راست» (اصطلاح موسیقی) را به ذهن می‌آورد. ۲۱۶
- راست (را + است): کلمه «راست» (مقابل خمیده) را به خاطر می‌آورد. .... ۷۹۶
- رفعت: کلمه «رفع» (اصطلاح نحوی) را تداعی می‌کند که با «جر» و ... متناسب است. ۱۳۰۳
- زبرجد (نوعی زمرد): کلمه «جد» (زبرجد: بالای جد) از آن شنیده می‌شود که با «نسب» تناسب دارد. .... ۲۱
- زکام: کلمه «کام» در «زکام» با «بینی» مناسبت دارد. .... ۲۲۸۱
- سپر: تعبیر «سه پر» از آن شنیده می‌شود که با تیر (پرهایی که برین تیر می‌بندند) تناسب دارد. .... ۱۴۴۶
- سفر: کلمه «صفر» (ماه قمری) را به ذهن می‌آورد که با «محرم» متناسب است. ... ۶۴۲
- سقطی: با توجه به کلمه «سری»، نام عارف مشهور (سری سقطی) را در ذهن تداعی می‌کند. .... ۹۲۹
- سیف (شمشیر): کلمه «صیف» (تابستان) را به ذهن می‌آورد که با «تموز» تناسب دارد. .... ۳۴۴
- شع: کلمه «شع» (تارهای بریط) را به خاطر می‌آورد که با «پرده» و ... متناسب است. .... ۱۶۲۷
- شصت: کلمه «شست» (قلاّب، دام) را تداعی می‌کند که با «ماهی» متناسب است. .... ۲۶۵۶
- شعری (شباهنگ): کلمه «شعرا» (جمع شاعر) را به ذهن متبادر می‌کند که با «بیت» متناسب است. .... ۲۴۰
- شمر (امراز شمردن): کلمه «شمر» (آبگیر) را تداعی می‌کند که با ماهی متناسب است. .... ۲۹۳
- صد: با توجه به لفظ «اسکندر» کلمه «سد» را

|   |  |
|---|--|
| ۱۴۶۲ ..... به خاطر می‌آورد                | ۱۳۶۶ ..... تداعی می‌کند                      |
| مالامال: کلمه «مال» از آن شنیده می‌شود که | صدق: کلمه «صادق» (صبح صادق) را به            |
| ۱۲۰۸ ..... با «زر» متناسب است             | ذهن می‌آورد که با «صبح اولین»                |
| مرجان (مر+جان): کلمه «مرجان» را به        | متناسب است ..... ۱۱۱۹                        |
| ذهن می‌آورد که با «جوهر» متناسب           | طَرَف: کلمه «طَرَف» (از منازل ماه) را فرایاد |
| ۱۱۷۱ ..... است                            | می‌آورد که با «مه» در ارتباط است. ....       |
| مرو را (مراو را): کلمه «مروه» از آن شنیده | ۲۵۲۴   |
| ۱۰۵ ..... می‌شود که با «صفا» تناسب دارد . | عمر است: کلمه «عمره» از آن شنیده             |
|   | می‌شود که با «حجّ» مربوط است. ....           |
|   | ۱۳۴۲   |
|   | گِرد: با توجه به کلمه «خاک»، کلمه «گِرد» را  |

## لغات و تعبیرات

|  |   |
|--|---|
| آب حیوان..... ۲، ۳۹۵، ۲۶۶۱                                   | آ                                       |
| آب خضر..... ۱۱۶۶   | آب (آبرو، رونق).... ۴۸، ۶۶، ۱۸۷، ۲۰۴،   |
| آب دادن پیکان به سم..... ۱۲۸۳                                | ۹۹۲، ۱۱۵۲، ۱۲۸۷، ۱۳۲۱، ۱۳۸۸،            |
| آب دادن نور بصر..... ۱۸۷۲                                    | ۱۴۴۸، ۱۵۰۲، ۱۶۲۱، ۱۶۳۸، ۱۶۴۷،           |
| آبدار (ساقی)..... ۲۲۸۶                                       | ۱۶۴۹، ۱۶۵۱، ۱۶۷۰، ۱۶۷۷، ۱۶۸۱،           |
| آب در جگر داشتن..... ۹۲                                      | ۱۸۰۰، ۱۸۲۴، ۱۸۴۴، ۱۹۷۲، ۲۱۸۱،           |
| آب در زنجیر کردن..... ۱۴۲۳                                   | ۲۵۷۵، ۲۷۵۳، ۲۷۵۸،                       |
| آب رَو (آب رفتار)..... ۲۷۱۵                                  | آب (نام ماه)..... ۶۲۷                   |
| آبرو جستن..... ۲۲  | آبان (ماه شمسی)..... ۱۴۸۲               |
| آبروی... را بردن..... ۷۱۰                                    | آب از روی کسی بردن..... ۶۶۵، ۷۴۷        |
| آب زعفران ← زعفران..... ۹۳                                   | آب از سرگذشتن (دویدن)..... ۱۰۵۷، ۲۰۸۶،  |
| آب شدن (از خود رفتن، خجل شدن) ۱۶۰،<br>۱۱۴۱، ۲۴۹۸، ۲۵۰۴، ۲۷۶۶ | ۲۸۳۲                                    |
| آب عنب ← عنب..... ۲۵۴۶                                       | آب بقا..... ۱۸۵، ۱۰۴۹، ۱۰۵۷، ۱۰۹۱، ۲۸۳۴ |
| آبکش..... ۲۳۰، ۷۲۶، ۲۱۳۰                                     | آب بقم ← بقم..... ۹۹۴                   |
| آبکشی..... ۹۸۸   | آب تیغ..... ۳۲۳، ۹۸۱، ۱۵۴۷، ۱۹۴۴، ۲۰۸۶، |
| آبکشیدن..... ۱۸۷۴، ۲۸۱۱                                      | ۲۲۳۷، ۲۲۸۳، ۲۶۹۱، ۲۸۲۳                  |
| آبگون (کبود)..... ۷۳، ۳۵۸                                    | آب حیات... ۶۲۵، ۱۳۲۳، ۲۰۹۶، ۲۱۶۲،       |
|  | ۲۳۶۰، ۲۳۴۸، ۲۷۸۸، ۲۷۸۴، ۲۷۶۵،           |

|                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| آفاق ..... ۲۷۵۹، ۲۱۳۶، ۲۰۰۹، ۵۲۷      | آبگینه ..... ۱۸۳۵                      |
| آفاق‌گرد ..... ۹۷۵                    | آبله جام (حباب) ..... ۱۳۶              |
| آکندن ..... ۲۴۵۳                      | آبله‌رو ..... ۱۲۸۱، ۱۲۱۱، ۵۵           |
| آل (سرخ) ..... ۲۰۶۰، ۲۰۵۴، ۱۲۳۵، ۱۲۰۹ | آبی (سرکش) .. ۱۷۵۹، ۱۰۴۱، ۶۲۱، ۴۱۲     |
| ۲۴۰۳                                  | آبی (نام میوه) ..... ۱۴۸۸              |
| آلتِ منطق ..... ۲۰۷۷                  | آبی باغ امر (شیطان) ← آبی              |
| آمال ..... ۱۶۳۲                       | (سرکش) ..... ۱۰۴۱                      |
| آمدن (پیدا شدن) ..... ۱۹۵۸            | آتش (ابلیس) ..... ۶۲۱                  |
| آمر (فرمانده) ..... ۲۰۳۹              | آتش اجزا شدن ..... ۵۶۰                 |
| آموخته (مأنوس) ..... ۲۷۸۵             | آتش افروز ..... ۱۹۵۱                   |
| آمودن ..... ۲۴۳۱                      | آتش بادآور ..... ۱۶۷۰                  |
| آن (برای اشاره به نزدیکتر) ..... ۱۴۱۷ | آتش بر سر بودن ..... ۳۵۸               |
| آنک ..... ۲۰۵۴                        | آتش بر سر دویدن ..... ۲۲۱۶             |
| آوا ریختن ..... ۱۶۷۱                  | آتش بر سر رسیدن (خشمگین شدن) ..... ۶۵۲ |
| آوردن (کردن) ..... ۴۹۱                | آتش پرست ..... ۱۶۷۲                    |
| آونگ ..... ۲۴۷۴، ۲۴۰۹، ۲۳۹۷، ۲۳۲۹     | آتش موسی ..... ۱۲۹۹                    |
| آویزا ..... ۲۴۴                       | آتش نژاد ..... ۶۳۵                     |
| آویزه ..... ۱۶۸۸، ۱۰۵۹                | آتشین شیر (برج اسد) ..... ۱۱۴۴         |
| آهنگ ساختن ..... ۹۳۸                  | آحاد ..... ۱۶۵۰                        |
| آیات ..... ۱۶۷۶                       | آختن ..... ۱۸۸۹، ۱۶۸۶                  |
| آیت (آیه) ..... ۱۵۹۵، ۶۳۰، ۳۱۴، ۱۱۳   | آخر زمان ..... ۱۶۷۷                    |
| ۲۷۵۴، ۱۹۵۳، ۱۸۱۶، ۱۷۲۵                | آذر (آتش) ..... ۲۶۰۷، ۱۰۳۳، ۷۶۱، ۲۲    |
| آیت فتح ← فتح ..... ۸۷۰               | آرام (خانه - وطن) ..... ۲۶۴۴           |
| آینه افروز ..... ۲۱۸۸                 | آستر ..... ۸۷۹                         |
| آینه پیل ..... ۲۶۳۰                   | آستین (طریقه) ..... ۱۵۸                |
| آینه دار ..... ۲۰۲۹، ۶۷۱              | آستین افشان ..... ۶۴۰                  |
| آینه زره ..... ۴۰۷                    | آشنا (شنا) ..... ۱۴۶                   |
| آینه فام ..... ۲۶۴۰، ۲۰۹۱             | آغشته دادن ..... ۱۵۸۷                  |

|  |  |
|--|--|
| ۱۶۸۴ ..... احراق                         | ۷۴۴ ..... آينه‌وار                     |
| ۳۲۴ ..... اختيار                         | ۷۴۹ ..... آينه‌وش                      |
| ۱۶۶۸ ..... اخچه                          | ۸۸۴، ۸۷۶ ..... آيين (آدين)             |
| ۱۵۹۱ ..... ادرار (راتبه)                 | ۱۱۳۶، ۸۷۷ ..... آيين بستن              |
| ۱۷۴۶ ..... ادويه                         | ۸۸۵ ..... آيين‌نگار (درمعنی مفعولی)    |
| ۱۳۴۴، ۱۱۱۲، ۷۵۸ ..... ادهم               | ۱۰۹۳ ..... آيينه‌بستن                  |
| ۴۵۱ ..... اذان                           | ۲۵۸۹، ۸۰۷، ۳۱۴ ..... ابتر              |
| ۱۰۳۴ ..... اذفر                          | ۱۸۲۹ ..... ابجد                        |
| ۲۰۰۱ ..... ارتفاع جستن                   | ۱۵۹۶ ..... ابجدخوان                    |
| اردم (نام سوره‌های بزرگ از کتاب زند و    | ۷۱۵ ..... ابرار                        |
| پازند) ..... ۱۳۲۵                        | ۱۶۸۹، ۱۰۸۹، ۶۸۶ ..... ابرش             |
| ارغوان ..... ۱۵۶۰، ۴۵۳، ۴۳۸              | ابريشم (تار سازهای زهی) ..... ۳۸۰، ۱۳۷ |
| ارقام ..... ۱۱۷۶                         | ۱۹۲۱                                   |
| ارقم ..... ۱۳۲۳                          | ۶۲۹ ..... ابشروا گويان                 |
| ارواح ..... ۱۱۱                          | ۱۱۸۸ ..... ابلق                        |
| ارواح قدس ..... ۲۶۴۹                     | ۴۷۶ ..... ابنای زمان                   |
| از (برای تبیین جنس) ..... ۱۷۵۴           | ۹۸۱ ..... اثیر                         |
| از (برای مقابله) ..... ۱۸۶۷              | ۲۰۲ ..... اجتهاد                       |
| از (برای مقایسه و نسبت) ..... ۱۲۳۳، ۱۱۵۲ | ۱۱۴۲ ..... اجرام                       |
| ۱۷۳۴، ۱۲۹۱                               | ۱۵۰۱ ..... اجره‌ده                     |
| از (به معنی عوض) ..... ۱۶۱۹              | ۱۴۴۰ ..... اجری‌ده                     |
| از (به معنی مال، سهم) ..... ۹۵۶          | ۲۸۳۰، ۱۵۰۸ ..... اجم                   |
| ازار ..... ۸۰۹، ۶۸۱، ۸۷                  | ۲۱۲۴ ..... اجنحه                       |
| از اسم گذشتن ← اسم ..... ۱۷۵۳            | ۱۸۱۶ ..... احتشام                      |
| از این قبل ..... ۴۴۰، ۳۳۲                | ۱۹۱۲ ..... احتما                       |
| از بن دندان ..... ۶۵۴                    | ۱۸۸۲ ..... احداث                       |
| از بند خود آزاده شدن ..... ۹۹۸           | ۲۵۹۰، ۸۴۱ ..... احدی (به یای نسبت)     |
| از پا افتادن ..... ۲۳۵۸                  | ۱۵۹۰ ..... احرار                       |

|                                     |   |
|-------------------------------------|---|
| از پی... را..... ۲۱۶، ۳۹            | اسم اعظم..... ۲۶۵۵                        |
| از خود سرافراز بودن..... ۱۵۹۹       | اشباح..... ۲۶۴۹                           |
| از دست رفتن. ۵۶۱، ۹۸۸، ۲۰۸۵، ۲۴۶۳،  | اشتها..... ۱۸۶۱                           |
| ۲۷۲۶                                | اشراف..... ۱۶۱۰                           |
| از دفتر بیرون آوردن..... ۸۲۶        | اشقر..... ۲۷۱۴، ۱۹۵۰، ۸۲۴، ۷۵۸، ۵۲۷       |
| ازرق..... ۱۱۸۹، ۱۰۷۲                | اشهب..... ۵۰                              |
| از روی (به سبب)..... ۲۲۴۴، ۳۱۲، ۱۵۴ | اصدق..... ۱۱۹۹                            |
| از روی (مطابق، برحسب)..... ۳۸۵، ۲۴۰ | اصطبل..... ۲۷۱۸                           |
| ۸۹۳، ۱۶۸۹، ۲۰۹۳، ۲۳۰۶               | اصل پرده ← پرده (اصطلاح موسیقی).....      |
| از سر برکشیدن پیرهن..... ۶۹۱        | ۱۹۲۲                                      |
| از غایت..... ۲۷۷۱، ۹۸۸              | اضافت (اصطلاح نحو)..... ۱۹۶۳              |
| از فرط..... ۲۷۶۶، ۱۵۹               | اضافت (نسبت)..... ۱۹۶۴                    |
| از فرمان کسی بیرون شدن..... ۱۶۸۱    | اضطراب کردن..... ۱۸۶۷                     |
| از نیست کمتر بودن ← نیست (عدم) ۱۳۷۷ | اطروبه..... ۱۳۸۶، ۶۴۴، ۵۱۱                |
| از هوش رفتن..... ۸۳۲                | اطروبه نواختن..... ۱۷۷۱                   |
| اژدر..... ۲۲۹۱، ۸۰۰، ۵۳۰، ۳۴۷       | اطلس..... ۱۳۴۵، ۱۱۸۹، ۱۱۴۸، ۴۲۵           |
| اژدرها..... ۱۸۵۵، ۸۳۰، ۶۱           | ۲۴۸۴، ۲۴۰۳                                |
| اژدها سیما..... ۱۰۹                 | اطلس پوش..... ۲۰۵۳                        |
| اساس نهادن..... ۶۲۰                 | اطلس نه تو(نه ته) ← نه تو(نه ته)..... ۲۹۷ |
| استاد..... ۲۷۰۰، ۲۲۴                | اظهر..... ۲۶۵۰                            |
| استادن (مخفف ایستادن) .. ۲۳۵۸، ۲۰۰۹ | اعادی..... ۱۶۳۱، ۱۲۰۴                     |
| استحضار..... ۱۵۸۸                   | اعتذار..... ۲۲۹۹                          |
| استغفار..... ۲۰۳۳، ۱۶۰۳             | اعتلا..... ۴۳۲                            |
| استفهام..... ۱۳۳۹                   | اعدل اشکال..... ۵۴۱                       |
| استقبال..... ۱۱۳۱                   | اعراب..... ۱۱۷۶                           |
| اسلام دادن..... ۱۱۳۱                | اعراض..... ۱۹۶۳                           |
| اسم (اصطلاح صرف)..... ۲۳۴۳، ۱۹۶۳    | اعلام..... ۱۱۷۴، ۱۱۶۱، ۱۱۳۵               |
| اسم (شهرت)..... ۱۷۵۳                | اعمش..... ۱۰۹۷                            |

|                                       |                                      |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱۱۲۱ ..... اکرام کردن                 | ۵۶ ..... اعمی                        |
| ۱۷۴۳ ..... اکسیر                      | ۱۵۸۳ ..... اغیار                     |
| ۱۷۷۶ ..... اکفا (از عیوب قافیه)       | ۱۸۳۳ ..... اُف                       |
| ۱۰۷۴ ..... الامرک                     | ۴۸۸، ۴۶۴ ..... افتادن (پیدا شدن)     |
| ۹۰۳ ..... الحان سرا                   | ۴۵۸ ..... افتادن (منتشر شدن)         |
| ۲۵۱۴ ..... الحمد                      | افتادن (حاصل شدن) .. ۴۶۶، ۴۷۶، ۴۷۸،  |
| الف (حرف الف) ..... ۵۸، ۷۳۱، ۱۷۸۲،    | ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۶، ۱۱۲۲، ۱۸۶۳            |
| ۲۷۴۳، ۲۵۳۳، ۲۰۶۸، ۲۰۲۵                | افتادن (شدن) ... ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۷۲، ۴۷۳، |
| الف (علامت برج ثور) ..... ۱۲۰۶، ۱۴۲۲، | ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۹،        |
| ۱۶۴۲                                  | ۲۵۶۲، ۴۹۱                            |
| ۱۳۷۵ ..... الله اکبر                  | ۵۶۹ ..... افتراق                     |
| ۱۳۳۹ ..... الم (أ + لَم)              | ۱۳۱۸، ۷۷۴ ..... افراختن              |
| ۲۶۵۶، ۱۳۳۹ ..... الم (درد)            | ۲۱۵۵ ..... افروختن                   |
| ۴۰۷ ..... الماس                       | ۲۷۸۵ ..... افروخته                   |
| ۱۲۰۲ ..... الوف                       | ۱۴۷۴ ..... افزونی جستن               |
| ۳۳۷ ..... امام چارمین                 | ۳۰ ..... افسانه                      |
| ۱۸۲۳ ..... امامت                      | ۳۱۱ ..... افعال                      |
| ۱۳۷۵ ..... امثال                      | ۶۱۷، ۲۴۶ ..... افعی                  |
| ۲۳۱ ..... امتلا                       | ۲۵۶۲ ..... افکندن (کشتن)             |
| ۱۸۴۱، ۱۳۴۴، ۱۳۴ ..... امرد            | ۱۵۸۱ ..... افگار                     |
| ۱۴۹۰ ..... امرود                      | ۱۰۰۳ ..... اقرار (پیمان)             |
| ۱۹۸۱ ..... امیر آخور                  | ۲۰۷۶ ..... اقسام کلام                |
| ۲۲۴ ..... امیر بار                    | ۸۴۷ ..... اقسام نظر                  |
| ۲۰۱۷ ..... امیر مجلس                  | ۲۳۰۹ ..... اقطاب                     |
| ۲۳۴۳ ..... انّ (حرف مشبّهة بالفعل)    | ۱۱۲۲ ..... اقطاع                     |
| ۲۲۰۶ ..... انام                       | ۱۱۲۶ ..... اقلام                     |
| ۲۶۰ ..... انتظام                      | ۱۷۷۶ ..... اقوا (از عیوب قافیه)      |
| ۱۷۵۱ ..... انجیر                      | ۲۱۰۰ ..... اکاسره                    |



|   |   |
|---|---|
| ایثار کردن..... ۱۵۹۲، ۲۵۱۶              | اندر نماز آمدن ← نماز (خدمت، بندگی)..... ۱۵۹۴ |
| ایمان شکار..... ۲۴۷                     | اندیشیدن (ترسیدن)..... ۵۰۲                    |
| این (برای اشاره به دورتر)..... ۱۴۱۷     | انساب..... ۱۸۵۶                               |
| اینک..... ۸۸۹، ۱۴۲۸، ۲۱۱۷، ۲۱۵۰         | انس و جانّ..... ۱، ۲، ۴۵۷، ۲۱۲۲               |
| <b>ب</b>                                |   |
| بآب..... ۱۰۸۲، ۱۸۴۶، ۲۴۴۹               | انشا..... ۵۱۵                                 |
| با وجه (موجه)..... ۲۴۵                  | انشا کردن..... ۲۳۰۳، ۲۳۰۱                     |
| باچ نهادن..... ۱۶۴                      | انصاف گستر..... ۱۰۴۰                          |
| باختر..... ۱۸۲۰                         | انعام ۱۶۵، ۱۱۲۸، ۱۱۴۹، ۱۱۸۵، ۱۵۱۵، ۱۹۷۵       |
| باد (سخن) ← آتش بادآور..... ۱۶۷۰        | انقلاب..... ۱۸۵۸، ۶۲۳                         |
| بادام چنگ..... ۱۳۷                      | انقطاب..... ۲۱۹۶                              |
| بادبان..... ۴۳۴                         | انگشت بر لب ماندن..... ۲۳۰۲                   |
| بادپا..... ۱۱۶۳                         | انگشت نما..... ۱۸۴۸                           |
| بادپیما..... ۲۲، ۴۷۷، ۱۵۸۳، ۱۶۰۷        | اوتاد..... ۲۳۰۹، ۲۲۴۲                         |
| باد در زندان کردن..... ۱۴۲۳             | اوج (اصطلاح نجومی)..... ۱۷۰                   |
| باد شمال..... ۲۰۶۴                      | اوراد..... ۱۷۹۱، ۱۵۹۴                         |
| باد مسیحا..... ۱۲۹۹                     | اوراق (برگها)..... ۱۱۸۳، ۱۶۴۲، ۱۶۸۴           |
| بادمسیر..... ۹۷۵                        | اوفتادن (از پا درآمدن)..... ۲۵۶۳              |
| بار (بارگاه) ۸۵، ۵۳۱، ۸۴۱، ۱۶۷۵، ۲۷۰۶   | اوفتادن (شدن)..... ۲۵۶۳                       |
| بار (رخصت، اجازه)..... ۹۹۲              | اولاد آدم..... ۲۶۴۶                           |
| بار (گرانی، رنج)..... ۶۵۰               | اولی اجنحه..... ۵۳۹                           |
| بار آوردن..... ۱۷۵۵                     | اوهام..... ۱۱۲۵                               |
| بارز..... ۸۲۶                           | اهتمام..... ۳، ۸۹۵، ۱۱۰۷                      |
| بارعام..... ۱۸                          | اهرمین..... ۲۳۲۲                              |
| باره (حصار) .. ۱۰۴، ۲۵۶، ۱۷۱۷، ۱۷۴۱     | اهل درد..... ۲۲۹۴                             |
| باری (القصّه، به هر حال)..... ۹۹۲، ۲۲۱۱ | اهل هنر..... ۱۸۵۹، ۲۶۱۱                       |
| ۲۵۱۴                                    | ایام کلوخ انداز..... ۱۴۴۹                     |

|  |  |
|--|--|
| بازار تيز ..... ۳۲۰                    | بام چشم ..... ۱۳۹۹، ۱۰۴                          |
| بازارگرم ..... ۴۶۰                     | بايع ..... ۱۲۴۶                                  |
| باز چتر ..... ۱۹۰، ۳۰۰، ۵۳۸، ۷۸۳، ۲۶۹۰ | بتر (بدر) ..... ۱۷۰۹                             |
| باز رهيدن ..... ۱۹۳                    | بچين (چين دار) ..... ۹۱                          |
| باز ماندن دهان ..... ۱۹۹۹              | بحر (اصطلاح عروض) ..... ۱۹۹۷، ۷۰۲،<br>۲۰۷۹، ۲۶۹۷ |
| بازی (مزاح) ..... ۱۵۵۰                 | بحران ..... ۳۸۳                                  |
| بازی کردن (معاشقه، ملاعبه) ..... ۱۷۵۷  | بحر پرداز ..... ۷۷۵                              |
| بازی کردن (واقعۀ نشان دادن) ..... ۱۵۸۲ | بحر محيط ..... ۲۶۵۰                              |
| بازی کردن (کار شهباز کردن) ..... ۱۷۶۷  | بخار ..... ۳۰۳، ۵۱۲                              |
| بازیگر ..... ۷۹۶                       | بختی (شتر) ..... ۲۲۸۲                            |
| بازگونه ..... ۲۸۲، ۱۸۱۰                | بَخَر ..... ۱۸۰۹                                 |
| بازگونی ..... ۲۸۳                      | بخیه به روی نهادن ..... ۷۴۸                      |
| باشگونه ..... ۲۱۸۱                     | بداندیش ..... ۱۳۶۷، ۲۸۳۲                         |
| باغبان ..... ۲۲۶۲                      | بدحال ..... ۱۲۲۳                                 |
| باغچه ..... ۲۳۷۹، ۲۷۵۰                 | بدر (مخفف بدره) ..... ۱۹۰۴                       |
| باغ سلطانی ..... ۲۱۶۳                  | بدرام (سرکش) ..... ۱۲۴۵                          |
| باغ شاه ..... ۲۲۶۲                     | بدره ..... ۵۹۳، ۱۲۰۲                             |
| باقی (بازمانده) ..... ۲۱۶۴             | بدفعل ..... ۲۵۶۲                                 |
| باقی و فانی ..... ۸۸۷                  | بدکیش ..... ۶۵۵، ۱۲۲۴، ۲۴۶۸                      |
| باکوره ..... ۲۱۶۳                      | بدگهر ..... ۱۵۸۲، ۲۱۵۲                           |
| بالا (قدّ) ..... ۵۵۹، ۱۶۷۳             | بدمهر ..... ۱۳۱۲                                 |
| بال باز کردن ..... ۲۱۹۴                | بدو ..... ۱۷                                     |
| بال برافشاندن ..... ۱۸۸۱               | بدیع الزّمان ..... ۲۲۸۴                          |
| بال پشه (کنایه از ناچیزی) ..... ۲۳۳۳   | برّ (نیکی) ..... ۱۲۳۱                            |
| بال زدن ..... ۲۵۹۲                     | بر آب (به سرعت) ..... ۱۳۹۱                       |
| بال زنان ..... ۱۳۱                     | بر آب انداختن (ظاهر کردن) ..... ۲۴۹۰             |
| بالش ..... ۱۲۱۵، ۱۵۶۷، ۲۴۹۹            | برآسودن ..... ۱۸۴۵                               |
| بال گشودن (گشادن) ..... ۱۹۰، ۲۱۰۳      |  |

|                                      |  |
|--------------------------------------|--|
| برآمدن ← آمدن ..... ۲۴۳۱             | برآمدن پیل نشانندن ..... ۶۵۴           |
| برآوردن (گذرانیدن، ماندن) ..... ۲۶۶۰ | بر زدن (طلوع کردن) ..... ۹۱۳           |
| برآورده (ساخته) ..... ۲۷۱            | بر زدن ..... ۲۴۳۳                      |
| برات ..... ۲۳۶۵، ۲۳۶۰                | برساوش ..... ۸۳۷                       |
| بر اثر (از پی) ..... ۷۲۰             | بر سر آمدن ..... ۲۶۲۸                  |
| بر اثر (پایین تر) ..... ۴۹۷          | بر سر آوردن ..... ۱۰۳۵                 |
| برادر اجل (خواب) ..... ۸۸            | بر سری ..... ۱۳۵                       |
| براز (بالا تراز) ..... ۱۹۵۶، ۱۴۶۰    | بر شدن ..... ۱۹۸۶، ۱۵۶۹، ۱۲۵۹، ۷۹۹     |
| برافراختن ..... ۱۸۸۶                 | بر شدن از — ..... ۵۷۱                  |
| برافراشتن ..... ۲۶۷۶                 | بر صفت (بسان) ..... ۴۴۵                |
| برافزودن ..... ۱۸۴۵                  | بر قرار (به ترتیب) ..... ۲۶۸۱          |
| برای ... را ..... ۸۸۴، ۲۳۳           | برقع ..... ۲۷۲۹، ۱۴۹۴                  |
| بر باد دادن ..... ۶۶                 | بر کردن (مالیدن، زدن) ..... ۱۷۱۶       |
| بر باد شدن ..... ۱۴۴۴                | بر کسی بودن (بر عهده او بودن) ... ۲۷۲۰ |
| بر بام و در افتادن ..... ۴۹۴         | برکشیدن آواز ..... ۲۵۴۶                |
| بر پای خاستن ..... ۲۰۲۲              | برکشیده ..... ۹۷۴                      |
| بر توالی (پی در پی) ..... ۶۵۹        | بر کنار افتادن ..... ۴۶۵               |
| بر جوشیدن ..... ۹۵۳                  | برکه نشان ..... ۱۶۵۶                   |
| بر چیزی شدن (مستعد) ..... ۲۲۵۳       | برگ (ساز و برگ) ..... ۲۲۵۶، ۳۹۱        |
| بر حق (محق) ..... ۱۱۸۶               | برگ بید ..... ۸۰۴                      |
| برخاستن از سر چیزی ..... ۲۲۵۶، ۳۳۲   | برگ چنار ..... ۸۰۴، ۶۹۷                |
| برخواندن ..... ۲۵۳۷، ۱۱۲۹            | برگذار ..... ۶۷۸                       |
| بر خویش پیچیدن ..... ۱۴۳۲، ۹۱۵       | برگذر (گذرنده) ..... ۲۱۱۴              |
| برد (تگرگ) ..... ۲۹۴                 | برگ رزان ← رزان ..... ۱۵۱۹             |
| بر دادن (گفتن، برشمردن) ..... ۲۱۱۳   | بر گرفتن (شعله ور شدن) ..... ۲۳۰۰      |
| بردراندن ..... ۲۲۲۷                  | بر گریه کسی خندیدن ..... ۲۸۲۶          |
| بردریدن ..... ۱۵۸۷، ۱۴۷۷، ۱۳۶۴، ۷۸۰  | برگ زعفران ← زعفران ..... ۲۴۶۴         |
| بردمیدن ..... ۲۰۱۸                   | برگ و نوا ..... ۴۶۶                    |

|  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| ۲۰۲۲، ۱۲۷۳، ۷۸۶، ۷۲۰                           | ۱۷۰۸ ..... برمه (ابزار درودگران)     |
| ۲۴۱ ..... بَلَد (راهبر)                        | ۲۸۰۱ ..... برهان کردن                |
| ۲۴۱ ..... بَلَد (شهر)                          | ۱۳۵۴ ..... بر هم (پريشان)            |
| ۴ ..... بلوغ                                   | ۱۰۵۴ ..... بر ياد کسی جام برداشتن    |
| ۲۵۴۹، ۱۴۲۰ ..... بنان (سرانگستان)              | ۱۰۴۹ ..... بر ياد کسی زدن            |
| ۱۹۰۰ ..... بنای چیزی را برانداختن              | ۱۸۱۱ ..... بریشمین رسن ← رسن         |
| ۱۱۶۷ ..... بند برداشتن                         | ۲۱۳ ..... بر یک پا بودن              |
| ۲۳۶۸ ..... بند خار                             | ۱۶۳۵ ..... بزآز                      |
| ۲۷۹۶، ۲۵۶۶ ..... بند قبا گشودن                 | ۱۹۵۴ ..... بزم آراستن                |
| ۱۶۶ ..... بند کردن                             | بساط. ۵۸۸، ۸۸۰، ۱۱۲۳، ۱۷۰۷، ۱۸۸۳،    |
| ۷۱۵ ..... بنده خاص                             | ۲۶۲۹                                 |
| ۱۹۴۷ ..... بنفشه وار                           | ۱۲۰۰ ..... بساط خاک                  |
| بو (آرزو).. ۴۵۹، ۴۹۲، ۵۲۰، ۵۵۴، ۸۰۲            | بستان هشت باب ← هشت باب              |
| ۲۴۳۸، ۱۰۱۸                                     | بَسَد ..... ۷۸، ۲۴۲۸                 |
| ۲۱۶۲ ..... بوره (نمک تلخ)                      | بسنده کردن ..... ۲۷۳۹                |
| ۹۴۰ ..... بوسلک ← بوسلیک                       | بِسوه ..... ۱۵۹۰                     |
| ۱۹۲۳، ۹۴۰ ..... بوسلیک (اصطلاح موسیقی)         | بسیط ..... ۲۰۴۷، ۲۶۵۰                |
| ۲۲۲۸ ..... بوسه گاه                            | بسیط زمین ..... ۱۹۷۷                 |
| ۲۱۸ ..... بوق                                  | بُطین (از منازل ماه) ..... ۲۷۴۴      |
| ۶۶۷، ۷۵ ..... بو که (باشد که)                  | بُعد ..... ۶۴۹                       |
| ۲۱۰۳ ..... بوم (جغد)                           | بُعد أبعد ..... ۱۸۳۳                 |
| ۲۰۷۳، ۱۲۸۴ ..... بویا                          | بَعْل (استر) ..... ۱۹۷۵              |
| ۲۰۳ ..... به (برای بیان مقدار)                 | بقا دادن (بقا کردن) ..... ۱۸۰۳       |
| ۲۵۷۵، ۲۵۳۱، ۱۸۵۶ ..... بها (روشنی)             | بِقَم. ۹۹۴، ۱۲۸۴، ۱۳۵۳، ۱۶۶۳، ۲۴۶۴   |
| ۲۵۳۴، ۱۲۷۶ ..... بها (قیمت)                    | ۲۴۷۹                                 |
| ۱۳۴۸ ..... به اتفاق                            | بِکَر ... ۲۷۷، ۳۵۹، ۱۶۶۶، ۱۸۸۴، ۲۶۹۸ |
| ۵۵۲ ..... بهار (ظاهراً به معنی پیمانۀ یا وزنه) | بل (بلکه) .. ۱۰۵۰، ۱۰۷۰، ۱۶۳۷، ۲۶۵۵  |
| ۱۹۸۰ ..... بهاکردن                             | بلبله. ۱۳۲، ۳۳۴، ۴۴۱، ۵۲۴، ۵۶۲، ۶۷۴  |

|  |   |
|--|---|
| بیاره (درختی که ساقه افراشته ندارد) ۱۷۳۵ | به باد دادن ..... ۶۹۵                     |
| بیاض (سفیدی) ..... ۱۳۹۸، ۱۱۹۲، ۵۸۴       | به بار آمدن ..... ۲۲۹۵، ۵۸۰               |
| ۱۳۹۹                                     | به برآمدن ..... ۶۶۷                       |
| بی اندام ..... ۲۶۴۰                      | به بر در کشیدن (پوشیدن) ..... ۸۷۲         |
| بی برگ ..... ۲۱۱۰، ۱۵۱۹، ۷۶۲             | به بر کشیدن (به تن کردن) ..... ۲۱۳۰       |
| بیت (خانه) ..... ۱۶۳۶، ۲۴۰               | به بوی خون زرانده بودن ..... ۸۰۲          |
| بیجاده (خلاف آیین) ..... ۲۳۵۳            | به جو نخردن ..... ۱۹۸۰، ۱۳۶۳، ۵۵۶         |
| بیجاده ..... ۲۳۸۲، ۱۷۷۸، ۱۵۱۱، ۴۰۶       | به چرخ آمدن ..... ۱۹۹۲                    |
| بی حساب ..... ۶۱۰                        | به چشم آمدن ..... ۲۳۰۶                    |
| بیختن ..... ۱۰۶۸                         | به خاطر آوردن ..... ۶۹۴                   |
| بیخود ..... ۱۳۷۶                         | به خود برآمدن ..... ۱۲۴۱                  |
| بیدا ..... ۱۴۷۰، ۱۴۲۷                    | به خویش کشیدن ..... ۲۰۴۸                  |
| بیرون شو (رهایمی) ..... ۲۷۱۶             | به در کردن (بیرون آوردن) ..... ۱۷۱۳       |
| بی زیان (بی سخن) ..... ۱۵۰۸              | به (از) دندان بر انداختن ..... ۱۹۹۶، ۱۵۵۰ |
| بی زیان (خاموش) ..... ۲۶۵۷، ۱۰۵۶         | ۲۷۹۰                                      |
| بیست پیشه ..... ۲۱۶۹                     | به رغم ..... ۱۸۰۱                         |
| بیست و یک پیکر ..... ۱۵۹۳، ۸۳۳           | به کار آمدن ..... ۵۸۳                     |
| بیست و یک پیکر نور ..... ۵۳۲             | به کام ازدر بودن ..... ۳۱                 |
| بی سخن (یقیناً) ..... ۱۲۱۷               | به کام ازدر خفتن ..... ۸۳۲                |
| بی سرحده ← سرحده ..... ۱۴۷۰              | به مهر کسی بودن ..... ۳۶۲                 |
| بی سمر (بی سخن، بی شک) ..... ۲۴۹۳        | به یاد کسی ساغر در کشیدن ..... ۱۰۹۰       |
| بیع (خریدن) ..... ۵۸۹                    | بهق ..... ۱۱۷۸                            |
| بیعت ..... ۶۸۷، ۲۶                       | بهیم (پیوسته) ..... ۱۶۴۰                  |
| بیعت شکستن ..... ۱۳۱۰                    | بی آب ..... ۱۵۵۳، ۱۵۰۷، ۱۴۳۷، ۷۲۳، ۶۳۴    |
| بیعت نامه ..... ۱۵۲۳، ۱۱۲۱               | ۲۴۴۸، ۲۳۴۷، ۲۰۲۷، ۱۸۷۹، ۱۶۰۷              |
| بیع سلم ..... ۱۳۴۱                       | ۲۷۰۸                                      |
| بیع وفا ..... ۱۵۲                        | بی آبی (بی آبرویی) ..... ۹۸۸، ۹۳۰، ۴۱۸    |
| بیگانگی کردن ..... ۱۲۶۰                  | ۲۴۰۱، ۲۰۸۵، ۱۵۸۴                          |

|  |  |
|--|--|
| ۱۹۹۴، ۱۸۹۳ ..... پر انداختن            | ۱۴۱۷ ..... بيلک                        |
| ۵۳۸ ..... پر باز کردن                  | ۱۶۶۲، ۱۶۴۸ ..... بی محابا              |
| ۲۰۵۰ ..... پر تير                      | ۲۵۸۵ ..... بی میانجی                   |
| ، ۱۱۷۴، ۱۱۶۱، ۷۰۱، ۵۲۲، ۴۵۴ ..... پرچم | ۹۹۴ ..... بینایی (چشم)                 |
| ، ۱۵۶۵، ۱۴۶۰، ۱۳۴۳، ۱۳۱۸، ۱۱۹۷         | ۱۷۵۹ ..... بی‌نمازی                    |
| ۱۸۱۵                                   | ۱۰۴۶ ..... بیوه زن                     |
| ۲۷۷۰ ..... پرچم رایت                   |  |
| ۲۲۹۴ ..... پردل                        |  |
| ۱۱۵۵، ۱۱۴۱ ..... پردلی                 |  |
| ، ۹۴۴، ۹۳۷، ۹۳۵ (اصطلاح موسیقی)        |  |
| ۲۰۱۲، ۱۹۲۲                             |  |
| ۲۱۷ ..... پرده (سراپرده)               |  |
| ۳۹۶ ..... پرده دار                     |  |
| ۷۴۸ ..... پرده شادی دریدن              |  |
| ۲۰۱۲ ..... پرده شناس                   |  |
| ۱۸۷۶ ..... پرده عودی ← عودی            |  |
| ۸۶۷ ..... پرده کسی دریدن               |  |
| ۱۹۴ ..... پرده کشی کردن                |  |
| ۱۲۱۸ ..... پُردیده                     |  |
| ۴۲۶ ..... پرزدن                        |  |
| ۲۰۱۸ ..... پر فشاندن                   |  |
| ۱۶۰۲، ۱۰۰۵ ..... پرگار                 |  |
| ۹ ..... پرگار قدر                      |  |
| ۲۳۲۹ ..... پرن (پروین)                 |  |
| ۱۴۶۹ ..... پرنیان                      |  |
| ۲۳۸۷ ..... پروا (اندیشه)               |  |
| ۳۰۵ ..... پروانه (اجازه عبور)          |  |
| ۲۱۰۱ ..... پروانه (مجازاً نور چراغ)    |  |
|  | <b>پ</b>                               |
|  | ۱۰۰۵ ..... پایسته                      |
|  | ۳۱۷ ..... پایبند                       |
|  | ۲۵۵ ..... پاره (خرقه)                  |
|  | ۷۵۱ ..... پاره (رقعه، وصله)            |
|  | ۱۷۳۶ ..... پاره پاره                   |
|  | ۱۹۸۵ ..... پاره زرد                    |
|  | ۸۱۷ ..... پاس (نگهبانی)                |
|  | ۴۴۶ ..... پاسبان                       |
|  | ۱۰۴۶ ..... پاغنده                      |
|  | ۱۹۳۳ ..... پایان پدید                  |
|  | ۱۶۶۶، ۵۶۲ ..... پای ترسا (نوعی صراحی)  |
|  | ۳۰۷ ..... پای کوب                      |
|  | ۲۶۹ ..... پای کوفتن                    |
|  | ، ۱۳۴۲، ۸۵۳، ۱۲۲ (پایگه: اصطبل)        |
|  | ۲۲۴۱                                   |
|  | ۲۷۴۶ ..... پایگاه (پایین)              |
|  | ۱۵۱۷ ..... پدرام                       |
|  | ۲۰۰۶ ..... پدید دادن                   |
|  | ۲۴۶۷، ۲۰۶۲ ..... پدید شدن              |
|  | پُر (بسیار) ..... ۱۹۶۸، ۱۸۷۹، ۴۳۵، ۲۵۹ |

|   |                                  |
|---|----------------------------------|
| ۹۰۰ ..... پی بردن   | ۴۵۹ ..... پری خوان               |
| ۳۸۱ ..... پیچان بودن بر خود   | ۲۴۱۲، ۱۷۴۵ ..... پری دار         |
| ۱۷۴۹ ..... پیچیدن (رنج دیدن)  | ۱۰۱۷ ..... پری زده وار           |
| ۲۴۳۰، ۲۰۶۱ ..... پیدا شدن (آشکار شدن)                               | ۶۶۱ ..... پژمان                  |
| ۱۵۲۳، ۸۷۶ ..... پیدا کردن (به وجود آوردن)                           | ۱۱۳۷ ..... پس افتادن             |
| ۱۷۴۲، ۸۳۸ ..... پیر (در معنی عرفانی)                                | ۵۷ ..... پس پشت نهادن فردا       |
| ۱۱ ..... پیراستن  | ۲۰۲۱، ۱۲۱۱ ..... پست (کوتاه، کم) |
| پیرایه. ۱۱، ۱۲۳۴، ۱۵۴۰، ۱۷۵۶، ۱۹۵۵،<br>۲۷۷۷، ۲۷۰۶، ۲۴۲۰، ۲۳۹۳، ۲۰۷۶ | ۲۰۲ ..... پس رَو                 |
| پیرایه بند. ۱۲۱، ۱۳۶۸   | ۲۷۹۳ ..... پس گوش                |
| پیروزه عنکبوت ← عنکبوت. ۱۹۴۶  | ۳۱۲ ..... پشت (پشتی، حمایت)      |
| پیرهن غم دوختن. ۷۴۸   | ۹۷۳ ..... پشت (صلب، تبار)        |
| پی سپر (در معنی مفعولی). ۱۸۲۲                                       | ۲۱۴۹ ..... پشت حلقه              |
| پیشدستی کردن. ۲۱۱۷  | ۳۱۸ ..... پشت حلقه کردن          |
| پیشکش. ۵۲۷، ۲۵۹   | ۱۸۰۴ ..... پشت کردن              |
| پیل بالا ← بالا (قَد)   | ۲۰۳۲ ..... پشتی (یاری)           |
| ۱۶۷۳  | ۸۳۹ ..... پلاس                   |
|   | ۳۲۷ ..... پلاس پوش               |
|   | پنج ته کفن ← ته (لایه). ۲۳۳۳     |
|   | پنج شوهر. ۱۰۷۸                   |
|   | پنج شوی. ۱۲۴۳                    |
|   | پنج شوی بودن. ۲۵۲۳               |
|   | پنج شویه. ۱۰۴۶، ۷۷۹، ۴۲۴         |
|   | پنج نوبت زدن. ۲۳۵۰               |
|   | پوده. ۱۹۲                        |
|   | پوست کشیدن. ۲۵۶۸                 |
|   | پهلوی (دو طرف شکم). ۲۲۹۴، ۱۷۳۳   |
|   | پهلوی چرب. ۳۲۰                   |
|   | پی (بار، مرتبه). ۱۶۱۹، ۴۴۵       |

## ت

|                                  |
|----------------------------------|
| تا (همینکه). ۱۳۰۹، ۵۰۶           |
| تاب (پیچ و شکن). ۱۵۴، ۶۰۴، ۶۲۶   |
| ۲۳۳۱، ۲۳۷۳، ۲۵۲۰                 |
| تاب (حرارت). ۲۱۵۹، ۶۴۶           |
| تاب (رنج). ۱۰۴۷، ۹۵۴، ۸۹۹، ۶۴۷   |
| ۲۴۸۲، ۲۳۷۶                       |
| تاب آور. ۳۲                      |
| تاب آوردن (تحمل کردن). ۱۵۲۲، ۵۷۷ |
| تاب تاب (نور افشان). ۱۸۰         |
| تابستان. ۲۶۹۱                    |

|  |   |
|--|---|
| ۲۶۸۲ ..... تحريف كردن                  | ۸۰۵ ..... تابش آوردن (خم شدن)               |
| ۲۵۷۰ ..... تحريك (در معنى لازم: جنبش)  | ۲۸۱۱ ..... تاب كشیدن                        |
| ۷۳۰ ..... تحفه                         | ۳۴۵ ..... تاب گرفتن                         |
| ۶۵۴ ..... تخت عاج ← عاج                | ۱۰۸۵ ..... تا به جگر در شدن ناوك            |
| ۱۵۸۹ ..... تخته (عدد، تا)              | ۴۶۳ ..... تاج بر جبين داشتن                 |
| ۱۲۶۵ ..... تدریس                       | ۴۸۲ ..... تاج دار                           |
| ۹۷۲ ..... تدوير (اصطلاح نجومی)         | ۲۰۸۴ ..... تاجور                            |
| ۹۶۱، ۶۷۴ ..... تذرو (جامی به شكل تذرو) | ۳۸۰ ..... تار بریشم ← ابریشم                |
| ۱۷۵۴، ۱۲۶۵ ..... تذکیر                 | ۴۷۴ ..... تارتار                            |
| ۶۲۱ ..... تراب                         | ۲۲۳۶، ۱۲۵ ..... تار و پود                   |
| ۲۶۰ ..... تراکيب                       | ۲۷۳۴، ۲۰۷۱ ..... تاريخ عرب                  |
| ۲۶۸۴ ..... ترديف كردن                  | ۱۹۹۶ ..... تا سر پر كردن انبان ← سر (دهانه) |
| ۹۰۴ ..... تُرس (سپر)                   | ۲۰۷۹ ..... تافتن (تابیدن)                   |
| ۱۱۸۳ ..... ترشحات                      | ۲۶۸۳ ..... تأليف كردن                       |
| ۸۲۶ ..... تر شدن دف                    | تاہ (تا، لايه) ۲۷۷، ۱۶۲۹، ۲۱۳۴، ۲۴۲۱        |
| ۱۸۷۴ ..... ترش روی                     | ۲۸۰۳  |
| ۲۲۲۲ ..... ترش كردن رخ                 | ۲۳۳۲، ۱۰۰۶ ..... تب                         |
| ۱۰۸۵ ..... تركش                        | ۱۹۸۷، ۱۷۴۴، ۱۶۹۱ ..... تباشير               |
| ۱۴۶۷، ۱۴۱۳ ..... تركش دار              | تب سرما ..... ۶۵                            |
| ۵۵۸ ..... تركش آرا                     | تب لرزه ..... ۱۳۱۲                          |
| ۲۴۳۷، ۱۳۴۶، ۸۹۳، ۲۵۵ ..... ترنج زر     | تب لرزه دار ..... ۱۶۴۵                      |
| ۲۱۹۹، ۲۱۱۲، ۱۵۹۱ ..... تر و خشك        | تباین ..... ۲۱۶۲                            |
| ۱۳۳۴ ..... تره فروش                    | تنق ..... ۱۹۸۲، ۷۰۱                         |
| ۱۷۵۲ ..... تزوير                       | تجلی ..... ۲۵۹۰، ۲۲۰۶، ۱۶۷۵، ۹۲۲، ۸         |
| ۸۱۷ ..... تسكين دادن                   | تحرك قسری ← قسری ..... ۵۶۶                  |
| ۸۴۸ ..... تسلسل                        | تحریر ..... ۲۰۷۴، ۲۰۶۹، ۱۷۵۵                |
| ۱۰۹۶ ..... تش (مخفف تیشه)              | تحریرات ..... ۱۱۲۷                          |
|  | تحریر كردن ..... ۲۰۴۵، ۹۷۴                  |



|                         |                                  |                       |                                 |
|-------------------------|----------------------------------|-----------------------|---------------------------------|
| ۱۳۲۰                    | تکبیر.....                       | ۱۱۳۹                  | تشبّه کردن.....                 |
| ۱۳۳۸                    | تکسّر.....                       | ۴۷۶                   | تشبیه.....                      |
| ۲۰۵۳                    | تکمه.....                        | ۲۷۵۷، ۲۵۹۰، ۲۰۵۷      | تشنه دل.....                    |
| ۵۳۳                     | تکمه چادر.....                   | ۱۲۷۸، ۱۰۹۱            | تشنه لب.....                    |
| ۱۹۲۶                    | تکمه قبا.....                    | ۹۷۸                   | تشویر کردن.....                 |
| ۱۳۷۲                    | تلاطم زدن.....                   | ۱۵۱۲                  | تصاعد کردن.....                 |
| ۱۲۰۷                    | تلال.....                        | ۲۶۲۲                  | تصحیف.....                      |
| ۱۶۶۹                    | تماشا (تفرّج، عیش) ← روز تماشا.. | ۲۷۳۲                  | تصویر.....                      |
| ۱۱۲۴، ۱۰۱۰              | تمکین.....                       | ۲۶۸۱                  | تضعیف کردن (دو برابر کردن)..... |
| ۳۴۴، ۹۴                 | تموز.....                        | ۱۶۵۷                  | تعب.....                        |
| ۲۵۷۶                    | تمیمه.....                       | ۶۲۵                   | تعیبه.....                      |
| ۱۳۷۰                    | تمیمه بازو.....                  | ۱۳۳۸                  | تعذّی.....                      |
| ۲۶۸۰                    | تنصیف کردن.....                  | ۲۶۸۵                  | تعریف کردن.....                 |
| ۱۳۴۷، ۹۵۹، ۵۸۵          | تنگ (عدل، لنگه بار) ..           | ۱۹۷۱                  | تعلیم ده.....                   |
| ۱۳۰۷                    | تنگ بستن.....                    | ۶۴۶                   | تغلب.....                       |
| ۲۲۵۳                    | تنگنا.....                       | ۲۶۳۲، ۱۶۸۶، ۱۶۴۵، ۵۶۰ | تف.....                         |
| ، ۱۹۸۹، ۱۶۳۳، ۱۵۹۲، ۶۳۹ | تنگه (تنکه) ..                   | ۱۹۷۸                  | تفاخر.....                      |
| ۲۷۳۶                    |                                  | ۲۶۹۱                  | تفته جگر.....                   |
| ۵۹۰                     | تنگه زر.....                     | ۱۳۰۰                  | تفویض یافتن.....                |
| ۹۳۰، ۸۶۳                | تنور.....                        | ۲۸۱۵                  | تقدیر راندن.....                |
| ۲۷۰۹                    | تو (لایه).....                   | ۱۲۳۲                  | تقریر.....                      |
| ۲۶۸۶                    | توبر تو.....                     | ۱۹۹۹                  | تقریر کردن.....                 |
| ۱۵۱۹                    | تویخ.....                        | ۲۶۹۲                  | تقطیع کردن.....                 |
| ۲۲۳۷، ۱۱۰۵، ۸۲۷، ۶۵۱    | توتیا.....                       | ۲۰۳۹                  | تقویت.....                      |
| ۱۱۱                     | توجّه روی.....                   | ۱۱۷۷                  | تقویم کهن.....                  |
| ۶۱۹                     | توحید بر زبان راندن.....         | ۲۲۶۹، ۱۶۲۱، ۱۱۹۸، ۵۲  | تک (ته، عمق).....               |
| ۱۷۵۶                    | توقیر.....                       | ۱۶۲۰                  | تک (تگ: دویدن).....             |
| ۴۷۵                     | توقیع.....                       | ۱۹۷۸، ۱۰۴۲، ۷۷۴، ۳۱۲  | تکاور (تگاور).....              |

|                                     |  |
|-------------------------------------|--|
| ۹۷۲ ..... ثَخَن                     | ۶۳۳ ..... توقيعات  |
| ۴۹۷، ۲۵۷، ۵۱ ..... ثرى              | ۱۹۶۴، ۵۶۴ ..... تولا شدن چيزى به كسى                             |
| ۱۵۴۱ ..... ثعبان                    | ته (لايه، تا) ... ۱۷۵، ۴۳۸، ۴۸۶، ۱۰۶۴،<br>۲۳۳۳، ۲۱۹۷، ۱۸۱۷، ۱۶۹۵ |
| ۲۶۸۲، ۲۶۸۰، ۲۶۸۱، ۲۸۷ ... ثلث (سوم) | ته به ته (لايه لايه) ..... ۱۶۳۵، ۱۷۸۶                            |
| ۱۶۸۷ ..... ثمين                     | تهى جيب ..... ۶۹۳  |
| ۸۴۴ ..... ثناخوان                   | تير (خزان) ..... ۱۴۸۴، ۱۴۸۵                                      |
|                                     | تير (تيره) ..... ۹۸۲، ۱۳۴۹                                       |
| <b>ج</b>                            | تير شهريارى ..... ۱۸۹۲   |
| جادو (جادوگر) ..... ۲۱۸۹، ۴۱۵، ۱۸۲  | تيرگشادن ← گشادن (افكندن) ..... ۱۷۲۴                             |
| ۲۷۸۰، ۲۴۲۳، ۲۴۱۸                    | تيرماهان (خزان) ..... ۱۴۴۷                                       |
| جادوى كشميرى ..... ۱۷۵۰             | تيره (ملول) ..... ۱۳۵۷، ۲۰۹۱                                     |
| جار (همسايه) ..... ۹۶               | تيره شدن آب رخ ..... ۱۴۴۴  |
| جامع (گردآورنده) ..... ۱۲۰۹         | تيز بودن آفتاب ..... ۶۴۶   |
| جامع (تمام، كامل) ..... ۱۹۱۸        | تيز دست ..... ۲۷۱۶   |
| جامع اموال ..... ۲۰۱۰               | تيزگام ..... ۵۸  |
| جاموس ..... ۱۰۷                     | تيز نظر كردن ..... ۱۲۴۵  |
| جامه (صراحي) ..... ۷۷۱              | تيشه بر پاى (خود) زدن ..... ۲۱۶۹                                 |
| جامه در نيل گرفتن ..... ۴۳۷         | تيغ (قَلْه كوه) ..... ۵۳   |
| جامه روز عيد ..... ۲۷۹              | تيغ زن ..... ۱۸۸۰  |
| جان به لب آمدن ..... ۷۷             | تيغ كشان ..... ۱۴۸۴  |
| جان خود ساختن كسى را ..... ۴۴       | تيغ گذار ..... ۷۰  |
| جان دادن بر سر چيزى ..... ۱۴۰۵      | تيغ هندی ..... ۱۷۶۵  |
| جان دوز ..... ۱۰۸۵                  |  |
| جان نگار ..... ۲                    | <b>ث</b>   |
| جاي باش ..... ۱۲۹۶                  | ثابت ارکان ..... ۴۸۳   |
| جبار ..... ۱۰۱۳                     | ثابت و سيّار ..... ۱۰۱۲  |
| جبال ..... ۹۴                       | ثانى ..... ۲۷۵۹  |
| جباه (ج جبهه) ..... ۱۶۲۲            |  |

|  |  |
|--|--|
| جبر کردن ..... ۱۸۶۹  | جبر کردن ..... ۱۸۶۹  |
| جِبَّه ..... ۱۱۸۹  | جِبَّه ..... ۱۱۸۹  |
| جبهه (پیشانی) ..... ۲۵۰۷، ۵۷   | جبهه (پیشانی) ..... ۲۵۰۷، ۵۷   |
| جبهه نهادن ← جباه ..... ۱۶۲۲   | جبهه نهادن ← جباه ..... ۱۶۲۲   |
| جحیم ..... ۱۰۸   | جحیم ..... ۱۰۸   |
| جَدّ (بخت) ..... ۱۴۶۳  | جَدّ (بخت) ..... ۱۴۶۳  |
| جَدّ ..... ۲۷۶۲  | جَدّ ..... ۲۷۶۲  |
| جذر ..... ۲۶۸۳، ۱۲۰۲، ۹۹۰، ۲۸۷   | جذر ..... ۲۶۸۳، ۱۲۰۲، ۹۹۰، ۲۸۷   |
| جذر اصمّ ..... ۲۷۹۷، ۱۳۰۴، ۲۰۳   | جذر اصمّ ..... ۲۷۹۷، ۱۳۰۴، ۲۰۳   |
| جَزّ (اصطلاح نحو) ..... ۱۸۱۳، ۱۳۰۳   | جَزّ (اصطلاح نحو) ..... ۱۸۱۳، ۱۳۰۳   |
| جرب ..... ۲۵۴۱   | جرب ..... ۲۵۴۱   |
| جر کردن ..... ۲۳۴۲   | جر کردن ..... ۲۳۴۲   |
| جرات نمودن ..... ۱۶۰۴  | جرات نمودن ..... ۱۶۰۴  |
| جراحت ..... ۷۹۳  | جراحت ..... ۷۹۳  |
| جرس وار ..... ۸۶۵  | جرس وار ..... ۸۶۵  |
| جرعه نوش ..... ۲۵۹۱، ۲۱۲۳، ۲۰۶۵  | جرعه نوش ..... ۲۵۹۱، ۲۱۲۳، ۲۰۶۵  |
| جرم اختر ..... ۱۹۱۷  | جرم اختر ..... ۱۹۱۷  |
| جرم خور ..... ۱۷۳۷، ۱۶۴۴، ۱۰۹۸   | جرم خور ..... ۱۷۳۷، ۱۶۴۴، ۱۰۹۸   |
| جزیه (اضافه مرکب) ..... ۲۲۸۹   | جزیه (اضافه مرکب) ..... ۲۲۸۹   |
| جزع (مهره سیاه و سفید) ..... ۵۱۶، ۱۷۷  | جزع (مهره سیاه و سفید) ..... ۵۱۶، ۱۷۷  |
| ..... ۶۶۹، ۱۰۰۸، ۱۱۷۹، ۱۷۹۷، ۲۲۹۲  | ..... ۶۶۹، ۱۰۰۸، ۱۱۷۹، ۱۷۹۷، ۲۲۹۲  |
| ..... ۲۴۹۳، ۲۴۷۹، ۲۴۳۶، ۲۴۱۸   | ..... ۲۴۹۳، ۲۴۷۹، ۲۴۳۶، ۲۴۱۸   |
| جُزوی (اصطلاح علم منطق) ..... ۲۱۴۴   | جُزوی (اصطلاح علم منطق) ..... ۲۱۴۴   |
| جزیره ..... ۱۸۶۷، ۱۲۹۲، ۱۱۷۳، ۱۰۳۱، ۳۲۱  | جزیره ..... ۱۸۶۷، ۱۲۹۲، ۱۱۷۳، ۱۰۳۱، ۳۲۱  |
| جزیه خور ..... ۱۴۴۰  | جزیه خور ..... ۱۴۴۰  |
| جسم ..... ۱۹۶۳   | جسم ..... ۱۹۶۳   |
| جعبه ..... ۹۷۶، ۴۴۵  | جعبه ..... ۹۷۶، ۴۴۵  |
| جعد سرباز ← سرباز ..... ۲۴۵۹   | جعد سرباز ← سرباز ..... ۲۴۵۹   |
| جگردوز ..... ۲۲۴۹  | جگردوز ..... ۲۲۴۹  |
| جلاجل ..... ۱۹۳۲   | جلاجل ..... ۱۹۳۲   |
| جلوه دادن ..... ۲۲۹۶، ۹۹   | جلوه دادن ..... ۲۲۹۶، ۹۹   |
| جلوه کردن ..... ۸۵۴  | جلوه کردن ..... ۸۵۴  |
| جلوه گر ..... ۷۳۵، ۹۸  | جلوه گر ..... ۷۳۵، ۹۸  |
| جلوه گری ..... ۲۲۶۴  | جلوه گری ..... ۲۲۶۴  |
| جمازه ..... ۱۹۳۲   | جمازه ..... ۱۹۳۲   |
| جمال آراستن ..... ۲۰۵۶   | جمال آراستن ..... ۲۰۵۶   |
| جمعمه ..... ۱۶۸  | جمعمه ..... ۱۶۸  |
| جمع شدن (به جمعیت خاطر رسیدن) .....<br>..... ۶۹۸، ۴۹۸                                      | جمع شدن (به جمعیت خاطر رسیدن) .....<br>..... ۶۹۸، ۴۹۸                                      |
| جمعه ..... ۱۳۲۰، ۱۱۲۹  | جمعه ..... ۱۳۲۰، ۱۱۲۹  |
| جمل ← حساب جمل ..... ۷۰۰   | جمل ← حساب جمل ..... ۷۰۰   |
| جمهور ..... ۹۱۷  | جمهور ..... ۹۱۷  |
| جناب ..... ۵۶۴، ۵۵۷، ۴۳۱، ۳۳۹، ۲۲۶، ۱۸۴،<br>..... ۱۸۰۴، ۱۷۱۲، ۷۷۰، ۶۴۳، ۶۱۵،<br>..... ۱۹۰۸ | جناب ..... ۵۶۴، ۵۵۷، ۴۳۱، ۳۳۹، ۲۲۶، ۱۸۴،<br>..... ۱۸۰۴، ۱۷۱۲، ۷۷۰، ۶۴۳، ۶۱۵،<br>..... ۱۹۰۸ |
| جناح (بال) ..... ۲۶۹۰  | جناح (بال) ..... ۲۶۹۰  |
| جنازه ..... ۵  | جنازه ..... ۵  |
| جنان ..... ۱۴۳۹، ۱۳۸۱، ۹۳۳، ۷۰۳، ۱۸۴،<br>..... ۲۴۵۵، ۲۱۵۲، ۱۷۱۲                            | جنان ..... ۱۴۳۹، ۱۳۸۱، ۹۳۳، ۷۰۳، ۱۸۴،<br>..... ۲۴۵۵، ۲۱۵۲، ۱۷۱۲                            |
| جُنُب ..... ۱۳۲۵   | جُنُب ..... ۱۳۲۵   |
| جَنّت آشیان ..... ۱۰۷۱   | جَنّت آشیان ..... ۱۰۷۱   |
| جَنّت المأوا ..... ۲۴۵۷، ۲۳۶، ۲۱۲  | جَنّت المأوا ..... ۲۴۵۷، ۲۳۶، ۲۱۲  |
| جنیبت ..... ۱۸۸۷   | جنیبت ..... ۱۸۸۷   |
| جنیبت خاص ..... ۶۰۰  | جنیبت خاص ..... ۶۰۰  |
| جنیبت دار ..... ۸۲۴  | جنیبت دار ..... ۸۲۴  |
| جنیبت کش ..... ۱۰۸۹، ۵۰  | جنیبت کش ..... ۱۰۸۹، ۵۰  |

|                                     |  |
|-------------------------------------|--|
| جيد (گردن)..... ۱۹۱۹                | جو (مقدار اندک).. ۱۳۶۳، ۱۵۸۸، ۱۹۸۰،    |
| جيش ... ۱۷۲، ۶۹۹، ۹۰۵، ۱۲۲۷، ۱۸۸۶   | ۲۷۱۸                                   |
| جيوش ..... ۲۰۳۳                     | جواد ..... ۱۳۹۵                        |
|                                     | جوجو (پاره پاره)..... ۲۷۱۷             |
|                                     | جوسق ..... ۱۱۹۱                        |
|                                     | جوش (آشفتگی، اضطراب) ..... ۲۷۵۷        |
|                                     | جوش (هنگامه) ..... ۲۰۳۳                |
|                                     | جوشيدن (برآشفتن) ..... ۲۸۰۶            |
|                                     | جوع ..... ۲۷۱۸                         |
|                                     | جوف ..... ۱۷۳۲، ۱۶۴۶، ۸۷۷، ۲۷۴         |
|                                     | جولان ..... ۱۴۹۹، ۱۴۴۶، ۱۰۰۲، ۶۵۸، ۳۷۹ |
|                                     | جولانگه ..... ۲۵۸۹                     |
|                                     | جولهه ..... ۲۱۷۶                       |
|                                     | جوهر (تالالو شمشير) ..... ۱۱۷۱         |
|                                     | جوهر ..... ۳                           |
|                                     | جوهر فرد ..... ۳۶۴                     |
|                                     | جوهری ..... ۱۶۱۳، ۲۵۹                  |
|                                     | جهان (جهنده) ..... ۱۷۹                 |
|                                     | جهان بين ..... ۱۷۹۲                    |
|                                     | جهاندن ..... ۲۱۱۶                      |
|                                     | جهد ورزیدن ..... ۱۴۰۳                  |
|                                     | جهود ..... ۲۲۱۷                        |
|                                     | جيب (اصطلاح رياضی) ..... ۱۰۷۷، ۹۷۱     |
|                                     | جيب (گريبان) .. ۴۰۶، ۴۳۰، ۴۷۸، ۴۸۷،    |
|                                     | ۶۹۳، ۱۱۰۹، ۱۱۱۱، ۱۲۰۸، ۱۲۷۹،           |
|                                     | ۱۶۸۶، ۱۷۱۳، ۱۹۲۶، ۲۰۵۳، ۲۰۶۰،          |
|                                     | ۲۱۱۹، ۲۲۱۹، ۲۲۵۵، ۲۴۸۴، ۲۷۹۶           |
|                                     | جيب پاره کردن (دریدن) ..... ۲۵۶۶، ۱۴۴۷ |
| چ                                   |  |
| چادر .. ۶، ۸۶، ۵۳۳، ۸۲۸، ۲۱۵۷، ۲۲۳۵ |  |
| چادر کحلی ..... ۱۴۸۷                |  |
| چادر کسی را سياه کردن ..... ۳۱      |  |
| چار ارکان ..... ۱۳۸۴                |  |
| چار بالش ..... ۱۸۶۴، ۱۳۳۵           |  |
| چار برج ..... ۲۳۵۰                  |  |
| چار پر ..... ۲۵۸۲                   |  |
| چار تو ← تو (لايه) ..... ۲۷۰۹       |  |
| چار حد ..... ۲۹۲                    |  |
| چار ربع ..... ۱۵۸۹                  |  |
| چار رکن ..... ۷۰۵                   |  |
| چار زن. ۴، ۱۲۵۴، ۱۵۷۰، ۲۱۵۳، ۲۱۹۸،  |  |
| ۲۳۴۶                                |  |
| چار زنگاری سپر ← زنگاری ..... ۱۰۵۲  |  |
| چار شق ← شق (جانب) ..... ۱۹۶۵       |  |
| چار صقه ..... ۲۳۳۳                  |  |
| چار طاق. ... ۳۹۸، ۱۳۲۸، ۱۳۸۱، ۱۶۲۴، |  |
| ۱۹۷۳                                |  |
| چار قبه ..... ۸۷۷                   |  |
| چار گشتن گوش ..... ۸۶۱              |  |
| چار گوشه ..... ۳۰۲، ۱۷۲۶            |  |
| چار مادر. ۲۶۵، ۳۴۱، ۷۷۸، ۹۷۳، ۱۰۷۸، |  |
| ۲۲۵۲                                |  |

|   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| چشم برداشتن از ..... ۲۶۶۷                   | چارم ایوان ..... ۱۲۳۶                |
| چشم تذر و تذر ..... ۶۷۴                     | چارم دوره ..... ۱۸۰۵                 |
| چشم جام ..... ۲۲۵۷                          | چارم کتاب ..... ۲۰۲                  |
| چشم زخم ..... ۲۲۲۰                          | چار ملت ← ملت (دین) ..... ۷۷۰        |
| چشم گشادن به ..... ۱۵۶۲                     | چارمین ← امام چارمین ..... ۳۳۷       |
| چشم مور (کنایه از ناچیزی) ..... ۲۳۳۳        | چار و پنج قاروره ← قاروره ..... ۲۱۵۵ |
| چشم نهادن بر ..... ۲۲۷۰                     | چاشتگه ..... ۹۳۸                     |
| چشمه حیوان ..... ۱۳۸۸، ۱۰۶۵، ۶۳۵            | چاک زدن قبا ..... ۲۰۲۰               |
| ۱۵۵۲، ۲۴۷۶                                  | چاک کردن جیب ← جیب ..... ۲۱۱۹        |
| چشمه سوزن ..... ۲۸۳۴، ۲۶۸۷                  | چاوش ..... ۸۳۶                       |
| چکان (صفت حالیه از چکیدن) ..... ۹۸۶         | چاه زرخندان ..... ۱۲۸۷               |
| چکیدن (در معنی متعدی) ..... ۸۵۶             | چاه زهره ..... ۱۶۴۷، ۱۴۴۵، ۷۲        |
| چله ..... ۸۹                                | چپ و راست ..... ۲۱۲                  |
| چنبر ..... ۲۷۹۹                             | چتردار ..... ۳۹۶                     |
| چندانی ..... ۱۲۰۲                           | چتر سیاه ... ۱۸۶۴، ۱۳۶۸، ۱۱۳۹، ۶۴۵   |
| چنگ داشتن از - ..... ۱۹۴                    | ۱۹۶۶، ۱۹۹۱، ۲۰۸۸، ۲۱۲۱               |
| چنگ زدن ..... ۲۱۷                           | چرا خور ..... ۳۲۵                    |
| چنگ سرودن ..... ۴۹۳                         | چراغ واره ..... ۱۷۱۹، ۹۸۲            |
| چنگل ..... ۲۵۳۹                             | چرب (فربه) ..... ۳۲۰                 |
| چو (همینکه) ..... ۱۵۲۳                      | چرب زبان ..... ۲۷۹۲                  |
| چو آب (به آسانی) ..... ۲۵۳۷                 | چرخ اعظم ..... ۲۱۲۵                  |
| چوب خوار ..... ۴۷۷                          | چرخ زدن ..... ۲۶۶۳                   |
| چوب (چوبین) شدن ..... ۲۷۲۰، ۱۹۶۰            | چرخ زن ..... ۱۶                      |
| چوبین شدن (نمودن) خنجر ..... ۱۱۳۰، ۷۷۲      | چرخ زنان ..... ۸۳۱                   |
| ۱۲۲۱، ۱۵۶۶                                  | چرخ معدل ← معدل ..... ۲۲۰۱           |
| چون پرده بر در بودن (محروم بودن) ..... ۱۴۷۸ | چرمه ..... ۱۵۱۷                      |
| چون مار (برخود پیچیدن) ..... ۱۷۴۹           | چریدن ..... ۱۹۷۸                     |
| چهار ارکان ← چار ارکان ..... ۱۵۴۳، ۱۴۷۲     | چشم انداختن ..... ۱۲۱۸               |

|  |   |
|--|---|
| ۲۱۹۶ ..... حجر                                   | ۲۰۳۲ ..... چهار بازوی ارکان   |
| ۲۶۷۶ ..... حجره ایوان                            | ۲۶۱۵ ..... چهار بالش  |
| ۱۳۱۲ ..... حدّ (جانب، سوی)                       | ۲۲۶۵ ..... چهار شدن دیده  |
| ۱۷۱۵ ..... حدّ (مرز)                             | ۱۱۴۲ ..... چهارم تخت  |
| ۱۲۰۳ ..... حدق                                   | ۷۹۹، ۲۴۳ ..... چه روی (به چه دلیل)  |
| ۲۶۵ ..... حدوث                                   | ۱۸۱ ..... چهره گشا  |
| ۲۶۴ ..... حدیث (سخن)                             | ۶۲۷ ..... چه ناهید (چاه زهره)   |
| ۱۲۰۳ ..... حدیقه                                 | ۱۷۵۸ ..... چیدن (ترتیب دادن)  |
| ۸۰ ..... حرز                                     |   |
| ۵۳۰ ..... حرز خواندن                             |   |
| ۱۸۵۵ ..... حرز دمیدن                             |   |
| حرف (کناره، کناره شمشیر) ۷۷۳، ۱۳۱۵،<br>۲۳۴۳      |   |
| حرکات جرّ ← جر (اصطلاح نحو) .. ۱۸۱۳              |   |
| حرم (گرداگرد کعبه) ..... ۱۳۴۲                    |   |
| حرم آباد ..... ۶۹۲، ۱۳۷۳، ۲۵۴۶                   |   |
| حرمان ..... ۱۲۶۱، ۱۴۷۸                           |   |
| حرمت فزودن ..... ۶۳۶                             |   |
| حروف (ج حرف، تیزی سر کوه) ... ۱۸۱۳               |   |
| حریف ..... ۲۵۵۸                                  |   |
| حزم ..... ۱۶۶                                    |   |
| حساب جمل ..... ۷۰۰                               |   |
| حساب نیافتن ..... ۱۳۰۴                           |   |
| حسام ..... ۱۱۷۰، ۱۳۳۲، ۱۵۰۲، ۲۰۸۶،<br>۲۷۲۲، ۲۶۹۲ |   |
| حسب ..... ۶۸۷                                    |   |
| حَسَن (نیکو) ..... ۱۸۸، ۶۹۰، ۲۳۶۹                |   |
| حسینی (اصطلاح موسیقی) . ۹۳۵، ۱۹۲۳                |   |
|  | ح   |
|  | حا (حرف حا) ..... ۲۶۸۳  |
|  | حاجب. ۱۲، ۱۸، ۱۱۲، ۲۱۴، ۳۰۱، ۷۶۹،<br>۱۱۲۴، ۱۲۸۹، ۱۵۲۹، ۱۵۴۶، ۱۶۲۲،<br>۱۸۷۱، ۲۳۷۵، ۲۴۷۷، ۲۴۹۲، ۲۵۰۰،<br>۲۸۱۲ |
|  | حارس ..... ۸۳۵  |
|  | حاسّه ..... ۳۶۷   |
|  | حاشیه صفحه ..... ۱۹۸۸   |
|  | حال آوردن ..... ۱۲۳۶، ۲۰۶۲  |
|  | حالگه ..... ۱۴۳۷  |
|  | حامل (اصطلاح نجومی) ..... ۹۷۲   |
|  | حامل (حامله، آبستن) ..... ۱۷۱۴  |
|  | حامی ..... ۱۲۲۸، ۲۰۸۳   |
|  | حایض ..... ۱۲۹۸   |
|  | حبس خانه ..... ۲۵۷  |
|  | حجّ ..... ۱۳۴۲، ۲۳۰۴  |
|  | حجازی ..... ۱۷۷۳  |
|  | حجّت قاطع ..... ۲۰۸   |

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| حلقه درگوش .. ۳۵، ۴۸۰، ۲۱۲۳، ۲۶۱۲     | حشر ۱۴۴۴، ۱۵۴۵، ۱۹۹۹، ۲۲۳۳، ۲۷۸۹      |
| حلقه درگوش کشیدن ..... ۵۵، ۱۰۴۲       | حشم ..... ۱۲۲۰، ۱۳۳۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹      |
| حلقه ربا ..... ۱۳۶۵                   | ۲۸۲۹، ۱۵۶۴                            |
| حلقه ربودن ..... ۲۵۵۰                 | حشم کشیدن ..... ۱۲۸۳، ۱۳۵۱            |
| حلقهٔ کام ..... ۱۱۶۲                  | حشو (اصطلاح مستوفیان) ..... ۸۲۶       |
| حلقه کش ..... ۲۰۴، ۱۳۶۵               | حصات ..... ۱۳۹۰                       |
| حلقه وار ..... ۶۰۲                    | حصن ..... ۱۰۱                         |
| حَمَا ..... ۱۶۴۵                      | حصیر ..... ۹۷۹                        |
| حَمَال ..... ۲۷۰۹                     | حضرت (پیشگاه) ..... ۷۹۱، ۸۶۶، ۸۸۶     |
| حمامه ← مرعش حمامه ..... ۶۲۴          | ۱۰۱۳، ۱۵۹۷، ۱۸۰۴، ۱۸۸۸، ۲۲۱۵          |
| حمرا ..... ۱۶۶۷                       | ۲۷۴۰، ۲۲۳۶                            |
| حواصل ..... ۱۵۱۸، ۲۰۷۳                | حضيض ..... ۱۲۴۹، ۱۸۳۳، ۲۰۰۰           |
| حوت (ماهی) ..... ۲۵۸۰                 | حفیظ ..... ۱۳۸۰                       |
| حیز ..... ۱۶۸۴                        | حَقَّه .... ۴۳۵، ۵۹۱، ۷۸۰، ۱۷۸۱، ۲۴۳۱ |
|                                       | حکایت گزار ..... ۲۳۰۷                 |
|                                       | حک شدن ..... ۷۷۳                      |
|                                       | حکمت (علم حکمت) ..... ۲۶۹۹، ۲۷۰۱      |
|                                       | حکمت یونانی ..... ۲۶۹۸                |
|                                       | حکم راندن ..... ۱۰۷۴                  |
|                                       | حکم یافتن ..... ۳۱۴                   |
|                                       | حکیم (طیب) ..... ۳۸۵، ۲۷۳۱            |
|                                       | حل شده ..... ۷۸، ۶۰۴، ۸۹۷             |
|                                       | حلق گرفته ← نای حلق گرفته ..... ۱۲۰۵  |
|                                       | حلقه (انجمن، محفل) .. ۱۳۰، ۵۱۹، ۶۰۳   |
|                                       | ۱۷۲۷، ۱۹۹۷، ۲۷۴۹، ۲۷۶۷                |
|                                       | حلقه به گوش ..... ۱۲۸۱، ۱۳۳۴، ۱۴۴۲    |
|                                       | ۲۳۱۷، ۲۶۲۴                            |
|                                       | حلقه پشت ..... ۱۶۰۹                   |
| <b>خ</b>                              |                                       |
| خاتون ۱۶۵، ۳۰۷، ۱۱۶۱، ۱۵۱۶، ۱۷۱۴      |                                       |
| ۲۷۹۵، ۲۱۴۲، ۲۰۶۳                      |                                       |
| خادم (خادم خانقاه) ..... ۴۶۲          |                                       |
| خادم رکاب ..... ۷۷۰                   |                                       |
| خارا (سنگ سخت) ... ۵۳، ۱۱۶۲، ۱۶۴۶     |                                       |
| خاراگذار ..... ۲۲۹۲                   |                                       |
| خارخار ..... ۴۸۶                      |                                       |
| خاره (خارا، نوعی پارچه) .. ۱۷۱۳، ۱۷۲۲ |                                       |
| ۱۷۳۱                                  |                                       |
| خازن ..... ۴۳۱، ۹۲۴، ۱۵۷۱، ۲۲۲۴       |                                       |
| خاصی (منسوب به خواص) ..... ۳۷         |                                       |
| خاقان .. ۱۶۴، ۳۹۶، ۶۵۱، ۷۶۹، ۱۲۶۷     |                                       |

|  |   |
|--|---|
| خر (حرک ساز)..... ۳۲۸، ۱۸۱۱، ۲۰۲۴،<br>۲۲۱۹             | ۱۲۷۰، ۱۴۴۲، ۱۴۶۷، ۱۶۸۱، ۱۷۰۲،<br>۱۸۵۱، ۱۹۷۱، ۲۸۰۹       |
| خراب (مست)..... ۱۷۶، ۳۶۶                               | ۲۸۰ خاک (قبر).....                                      |
| خرابات..... ۲۵۹۱                                       | خاک (کنایه از بی ارزشی) .. ۳۲۳، ۱۶۰۷                    |
| خراباتی..... ۲۰۶۶                                      | خاک بر سر بودن..... ۳۲۱، ۱۶۰۴                           |
| خریزه..... ۱۷۳۵، ۱۷۳۶                                  | خاک بر سر ریختن..... ۱۶۳۴                               |
| خرجی..... ۲۷۳۸   | خاک بر سر کردن..... ۶۳۵، ۷۷۴، ۱۱۷۳،<br>۱۲۹۲، ۲۲۹۹، ۲۷۰۴ |
| خردسوز..... ۴۱۸  | خاک بر فرق بودن..... ۱۸۳۱                               |
| خرق (خرقِ فلک)..... ۲۵۵۸                               | خاکِ بستر شدن..... ۴۷۷                                  |
| خرقه..... ۴۴۳، ۸۴۰، ۱۲۱۰                               | خاکبوسی..... ۹۵۸  |
| خرقه پوشیدن چشم..... ۲۵۰۱                              | خاکپاش..... ۱۹۳۰  |
| خرقه دریدن..... ۳۲۶                                    | خاکدان..... ۶۹۸   |
| خرقه را چاک زدن..... ۲۵۵                               | خاک در دهان بودن..... ۱۳۹، ۱۸۶۷                         |
| خرقهٔ طیلسان..... ۴۲۵                                  | خاکروب..... ۲۹، ۴۰۲، ۲۵۹۳                               |
| خرقهٔ کیود..... ۷۵۱                                    | خاکروب کردن..... ۲۲۲۸                                   |
| خرگاه زدن..... ۱۶۲۴                                    | خاکسار..... ۶۶، ۶۹۵، ۱۵۸۳                               |
| خروار..... ۲۱۰۹  | خام (جامهٔ چرمین)..... ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۵۸                 |
| خزانه..... ۲۷۲   | خام طمع..... ۲۱۶۴                                       |
| خس..... ۱۸۲۲   | خان..... ۱۴۰۴، ۱۴۰۹، ۲۰۴۳                               |
| خسف..... ۱۰۹۹، ۱۴۸۳                                    | خانمان..... ۴۴۹، ۲۲۲۱                                   |
| خشت از سر خم برگرفتن..... ۲۱۱۸                         | خانه (اصطلاح نجومی)..... ۲۶۲۶                           |
| خشت بالین ساختن..... ۱۷۸۸                              | خانه (خانهٔ کمان)..... ۱۵۰۶، ۲۰۴۶                       |
| خشتِ خم..... ۳۳۰، ۴۶۹، ۷۸۹                             | خاور..... ۳۲۲، ۳۵۸، ۷۷۷، ۷۹۲، ۱۷۳۸                      |
| خشک (خالص، صرف)..... ۱۲۸۴                              | خاوند..... ۲۱۴۶، ۲۷۳۵                                   |
| خشک لب..... ۳۴۸، ۷۱۸، ۱۶۳۹، ۲۷۵۷                       | خدا (چهره) .. ۲۷۶، ۱۴۹۳، ۱۸۴۲، ۲۵۰۲                     |
| خشک و تر..... ۶۷۶، ۷۳۶، ۸۱۷، ۱۳۱۶،<br>۱۸۰۸، ۱۹۵۹، ۲۲۸۷ | خدّام..... ۱۱۴۳   |
| خضاب..... ۶۱۷  | خدیو..... ۴۸۲، ۵۵۷، ۸۱۵، ۱۵۳۵                           |



|                                      |                                    |                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|--------------------|
| ۲۳۱۷، ۱۲۸۴ ..... خم زدن (خمیدن)      | ۴۷۲ .....                          | خضرا               |
| ۲۲۷۷ ..... خمار                      | ۱۳۲۰ .....                         | خطبه               |
| ۲۶۸۰، ۱۵۸۹ ..... خمس                 | ۱۲۷۲، ۳۹ .....                     | خط جام             |
| ۱۴۸۲ ..... خمسۀ مسروقه               | ۱۱۰۱ .....                         | خط ردّ کشیدن بر... |
| ۲۴۶۲ ..... خم گرفتن                  | ۱۳۵۸ .....                         | خط شیرین           |
| ۶۹۹ ..... خنجرگذار                   | ۸۳۰، ۷۷۳، ۵۳۱، ۵۳۰، ۳۲۴ .....      | خط محور            |
| ۱۱۹۸، ۶۰۱ ..... خندق                 | ۱۸۵۵                               |                    |
| ۱۶۷۸ ..... خنصر                      | ۶۷۷ .....                          | خط می              |
| ۱۳۰۷، ۱۲۹۵، ۱۲۲۸، ۱۱۱۲، ۲۶۱، خنگ     | ۸۹۰ .....                          | خطیب               |
| ۲۷۰۴، ۲۵۷۸، ۲۵۳۳، ۱۸۵۷، ۱۷۰۵         | ۱۸۳۴ .....                         | خفاش               |
| ۲۳۲۶ ..... خنیاگر                    | ۳۷۷ .....                          | خفتان              |
| ۲۷۵۴، ۲۲۰۲، ۷۷۸، ۴، خوابگاه (خوابگه) | ۸۴۰ .....                          | خفیه               |
| خواجه ..... ۱۶۹، ۱۴۱۰، ۲۶۲۹، ۲۷۳۹،   | ۱۷۶۸ .....                         | خلاص (خالص)        |
| ۲۷۴۰                                 | ۱۳۹۴ .....                         | خلاصه (زیده)       |
| ۱۷۸۹ ..... خواقین (ج خاقان)          | ۱۹۵۸ .....                         | خلاف (بید)         |
| ۱۴۳۰ ..... خوان (خانه)               | ۱۹۵۶، ۱۷۰۸ .....                   | خلافت              |
| ۴۲۳ ..... خوانچه                     | ۲۰۵۶، ۲۰۳۷ .....                   | خلد آثار           |
| ۱۹۱۱، ۱۴۳۰ ..... خوانندن (دعوت کردن) | ۲۱۹ .....                          | خلدبرین            |
| ۲۲۴۱، ۱۵۴۰، ۸۶۹، ۴۴۷، خود (کلاه رزم) | ۶۵۹ .....                          | خَلَع (ج خلعت)     |
| ۸۶۰ ..... خور (طعام)                 | ۸۸۶، ۸۷۴، ۸۷۲، ۶۵۸، ۶۳۸، ۶۲۹ ..... | خلعت               |
| ۲۰۷۵ ..... خورشید افروز              | ۲۳۵۱، ۱۸۸۸، ۱۳۹۸، ۱۱۳۴، ۸۹۲،       |                    |
| ۲۴۴۲، ۱۳۲۲، ۶۱۳، ۱۷۷ ..... خوشاب     | ۲۸۰۵، ۲۷۹۱، ۲۷۳۸                   |                    |
| ۱۲۰۰ ..... خوش زو                    | ۶۳۴ .....                          | خلعت مصری          |
| ۹۱۹ ..... خوشۀ انگور                 | ۲۳۴۶، ۲۱۹۸، ۱۸۲۹ .....             | خلف (فرزند صالح)   |
| ۱۲۹۸ ..... خوک                       | ۱۲۰۵ .....                         | خَلَق (کهنه)       |
| ۲۶۳۴ ..... خو کردن                   | ۱۹۴۱، ۱۹۲۸ .....                   | خلوت سرا           |
| ۲۵۲۹ ..... خونبها                    | ۹۶ .....                           | خلیط               |
| ۲۰۱۹ ..... خون به لب آوردن           | ۲۷۵۶ .....                         | خم دادن            |

|                                       |                                    |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| خیمهٔ زنگاری ← زنگاری ..... ۵۳۳       | خون خروس ..... ۷۲۱، ۹۶۱            |
|                                       | خون دل رزان ← رزان ..... ۴۴۱       |
| د                                     | خون شدن درون ..... ۷۸۶             |
| داخل ..... ۳۸۹، ۱۳۲۶                  | خون کسی را حرام دانستن ..... ۲۰۶۷  |
| داد چیزی را دادن ... ۱۵۴۸، ۱۸۷۳، ۲۱۱۴ | خون کسی را حلال دانستن ..... ۲۰۶۷  |
| داد خواستن ..... ۲۳۹۹                 | خون کسی کسی را گرفتن ..... ۴۴۱     |
| داد ستاندن ..... ۱۴۴۸                 | خون ماهی ..... ۲۹۳                 |
| داد کسی را دادن ..... ۱۵۷، ۲۱۰۵، ۲۳۸۱ | خونی (قتال) ← شیرخونی ..... ۱۵۴۸   |
| دار (خانه) ..... ۷۹۰                  | خوهد (مخفف خواهد) ..... ۸۶، ۱۸۱۹   |
| دار (درخت) ..... ۱۴۹۱                 | خوهر (مخفف خواهر) ..... ۱۸۱۵، ۲۲۰۲ |
| دار ..... ۲۲۷۳                        | خوی (عرق) ..... ۹۱۳، ۱۶۶۷          |
| دارالجلال ..... ۱۸                    | خوی سرد ..... ۱۱۵۴                 |
| دارالضرب ..... ۴۷۹، ۲۴۸۰              | خویش (خویشاوند) ..... ۱۲۶۰، ۱۲۶۱   |
| دارالملک ..... ۶۳۳، ۲۱۳۷، ۲۱۴۸        | ۲۳۱۹                               |
| داروی سوزان ..... ۲۲۹۲                | خویشتن فکن ..... ۲۳۲۰              |
| دال (حرف دال) ... ۱۲۰۶، ۱۴۲۲، ۲۴۰۲    | خیاط ..... ۷۵۱، ۱۸۴۳               |
| دال ..... ۱۲۱۷                        | خیال . ۸۰۴، ۹۷۴، ۱۰۲۴، ۱۲۱۵، ۱۷۵۵، |
| دامن بر سر آمدن ..... ۵۱۲             | ۱۹۳۵، ۲۰۴۵، ۲۰۶۹، ۲۰۷۴، ۲۳۲۴       |
| دامن کسی را گرفتن ..... ۴۳۰           | ۲۵۸۷                               |
| دانه جمع آر ..... ۱۶                  | خیام (ج خیمه) ..... ۲۰۹۰، ۲۲۴۲     |
| دانه دانه ..... ۱۵۸۴                  | خیره رویی ..... ۲۵۲۲               |
| داور (پادشاه) .. ۶۸۶، ۷۶۵، ۷۹۱، ۱۰۲۱  | خیل . ۱۰۸، ۴۰۲، ۱۳۳۷، ۱۶۲۳، ۱۹۷۱   |
| ۱۰۶۹                                  | ۲۳۲۲، ۲۲۸۸                         |
| دایره (حلقه، مجلس) ..... ۴۹۸          | خیم (ج خیمه) ..... ۱۳۰۶            |
| دایره ... ۳۹۸، ۵۶۵، ۸۴۶، ۹۷۱، ۱۳۲۹    | خیمه برکشیدن ..... ۱۱۰۴            |
| ۱۵۶۸، ۱۶۹۶، ۲۱۲۶، ۲۱۶۰، ۲۴۷۱          | خیمه زدن . ۸۲، ۱۹۸، ۶۸۹، ۹۳۲، ۱۳۱۶ |
| ۲۶۸۷                                  | ۱۴۶۹                               |
| دایرهٔ عظماء ..... ۶۲                 | خیمه زدن بر ..... ۵۷۷              |

|   |  |
|---|--|
| دایرهٔ فلک ..... ۸۵                                 | در پا کشیدن ..... ۱۰۵۸، ۸۱۱                      |
| دایرهٔ مینا ..... ۳۹                                | در پای کسی افتادن ..... ۴۸۱                      |
| دایه ..... ۲۲۰۲، ۴                                  | در پیشانی جای داشتن (صدرنشین بودن) ..<br>۲۷۵۶    |
| دبران ..... ۱۴۲۲، ۵۶                                | در تاب بودن (شدن). ۴۶، ۱۵۲۹، ۱۹۱۵،<br>۲۴۹۸، ۲۴۹۲ |
| دیور ..... ۲۲۳۶، ۱۲۵                                | در تازیدن (در تاختن) ..... ۱۵۳۷                  |
| دیبر ..... ۱۴۷۵، ۱۱۲۷، ۹۶۹، ۹۶۶، ۸۵۶،<br>۲۲۰۴، ۲۱۲۸ | در ثبات آوردن ..... ۲۳۶۳                         |
| دیبرستان ..... ۱۵۹۶                                 | دُرُج ..... ۲۷۰۱، ۱۷۸۱، ۱۰۲۳، ۱۳                 |
| دجا ..... ۱۵۵۶، ۱۶۶، ۱۵۵                            | در جنب ..... ۹۷۱                                 |
| دخان ..... ۱۴۹۴                                     | در چرخ شدن ..... ۶۴۰                             |
| دختررز (انگور) ..... ۶۱۰                            | در چشم آمدن ← آمدن (پیدا شدن). ۱۹۵۸              |
| در (برای مقایسه و نسبت). ۱۴۱۸، ۱۷۱۹،<br>۲۶۵۱، ۲۲۸۸  | در چوب کشیدن ..... ۴۱۷                           |
| در (به معنی برای). ۲۱۴۲                             | در حال ..... ۱۴۳۸                                |
| در (برای تعلیل). ۳۴، ۱۶۰۰، ۱۶۳۹، ۲۴۹۹               | در حساب بودن ..... ۹۳۱                           |
| در (به سوی، جانب) ..... ۲۱۳۸                        | در خروش آمدن ..... ۲۶۶۲                          |
| در آفتاب انداختن (نوعی شکنجه) .. ۲۴۹۱               | در خشک ← خشک (خالص) ..... ۱۲۸۴                   |
| دُر آگین ..... ۱۷۸۱                                 | در خط آوردن ..... ۴۷۶                            |
| در آمدن ..... ۱۱۰                                   | در خنده شدن ..... ۲۷۹۶                           |
| در آمیختن ..... ۱۴۱۸                                | دُرُد ..... ۱۴۷۹، ۱۴۴۹                           |
| در آویختن ..... ۲۴۳۲                                | در دادن ..... ۹۳                                 |
| دراز بالا ← بالا (قَد) ..... ۵۵۹                    | در د اسلام ..... ۶۵۷                             |
| در انداختن ..... ۸۰۷                                | در د خوردن ..... ۱۹۳۱                            |
| درای (جرس) ..... ۱۹۳۲                               | در دسر ..... ۲۱۱                                 |
| در باختن ..... ۵۸۸                                  | در دم (فوراً) ..... ۱۱۰۶                         |
| در به در ..... ۱۳۰۸، ۷۴۹                            | در دهان مار بودن ..... ۲۱۹۳                      |
| در بر کشیدن (پوشیدن) ..... ۱۵۴۴، ۶۵۸                | در ربودن ..... ۲۶۶۵، ۱۱۰۶                        |
| در بستن ..... ۷۹۴                                   | در روی مالیدن ..... ۱۰۵۶                         |

|  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| در زرگرفتن ← گرفتن (پوشاندن)..... ۵۴۰  | در گرفتن (رونق یافتن)..... ۲۲۷۸     |
| در زمان (بی‌درنگ)..... ۱۶۱۸            | در گرفتن (سوختن، مشتعل ساختن) . ۵۱۹ |
| در ساره..... ۱۳۲۶، ۱۱۵۹                | در گوش آوردن..... ۲۷۰۰، ۴۹۱         |
| در ساعت..... ۳۸۷                       | درم..... ۲۶۵۶، ۲۲۷۲، ۱۳۴۴، ۱۳۰۹     |
| درست (درهم و دینار تمام عیار)..... ۸۴۰ | درماندن..... ۲۷۵۵                   |
| ۱۱۴۴                                   | درم ریزان..... ۴۷۹                  |
| درست (کامل)..... ۴۱۰                   | دُرَنثار..... ۵۸۵                   |
| درست زر. ۱۶۲، ۹۳، ۴۸۷، ۸۷۳، ۱۱۱۷،      | در نظر آمدن..... ۲۴۹۶               |
| ۱۱۳۵، ۱۵۲۳، ۱۵۳۱، ۱۶۱۳،                | در نظر آوردن..... ۲۰۷۷              |
| ۲۲۴۴، ۲۱۵۹، ۱۶۱۴                       | در نفس (بی‌درنگ)..... ۶۷۵           |
| درست گشتن (ثابت شدن)..... ۱۱۸۰         | دروا..... ۵۵۱، ۲۵۵                  |
| درست مغربی..... ۵۹۲                    | درّه..... ۳۱                        |
| در سر در آمدن..... ۱۰۵۸                | در هفت زبان لال گردیدن..... ۱۲۳۲    |
| در سر کشیدن..... ۱۱۱۰، ۱۱۰۷            | در هم شدن (آشفته شدن)..... ۲۴۰۴     |
| در شدن..... ۱۰۸۵، ۱۹۳                  | در هم کشیدن (جمع کردن)..... ۱۱۱۵    |
| در شک شدن..... ۱۷۶۶                    | دریاپرست..... ۱۶۹۰                  |
| در شمار آمدن..... ۵۹۳                  | دریادل..... ۱۰۰۱، ۹۸۵               |
| درع..... ۱۵۴۰، ۹۴۴، ۹۷۹                | دریا را در آستین کشیدن..... ۲۷۶۳    |
| در عهده... بودن..... ۳                 | دریانشان..... ۱۶۷۷                  |
| دَرَق..... ۱۱۹۳                        | دریانما..... ۱۹۳۶                   |
| دَرَقه..... ۱۵۳۹                       | دریای نگون (می)..... ۱۴۹۹           |
| در قیام شدن..... ۲۴۰۹                  | دریده جیب ← جیب (گریبان)..... ۴۳۰   |
| دَرَك..... ۱۹۳                         | دریده گوش..... ۳۲۹                  |
| درکشیدن (بیرون آوردن)..... ۲۰۱۹        | دژم..... ۱۳۶۱، ۱۳۱۰                 |
| درکشیدن (نوشیدن) ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۲۳۱۳،     | دست (نوبت، دفعه)..... ۲۵۶۹          |
| ۲۵۴۶، ۲۳۳۵                             | دستار در انداختن..... ۱۹۹۳          |
| در کمر کردنِ حمایل..... ۱۶۴۳           | دستان..... ۱۳۷۰                     |
| در کنار نهادن..... ۱۰۴۶                | دستبرد..... ۵۷۳                     |

|   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| دق. .... ۱۳۴، ۱۳۵، ۶۷۱، ۱۳۱۲، ۱۴۲۴،<br>۱۴۵۰، ۱۶۴۰ | دست بر سر نهادن. .... ۱۷۰۸            |
| دگان. .... ۱۵۲۴                                   | دست بر کمر زدن (نخوت و غرور). ۲۵۱۸    |
| دگرسان شدن چشم. .... ۳۸۶                          | دست بر کمر زدن کسی را. .... ۷۳۷       |
| دل (قلب، باژگونه). .... ۲۶۳۴                      | دستیوس. .... ۱۴۰۴                     |
| دل (میانه، وسط). .... ۲۶۴۲                        | دست به تیغ بردن. .... ۱۲۸۹            |
| دل افروز. .... ۲۳۸۷                               | دست پیر. .... ۷۳۲                     |
| دل افزای. .... ۲۱۷۳                               | دست داشتن از —. .... ۱۹۴              |
| دل برداشتن از. .... ۴۱۴                           | دست زدن (حمله بردن). .... ۷۳۷         |
| دلجو (مطلوب، مرغوب). .... ۲۸۰۷                    | دست زده. .... ۷۳۳                     |
| دل دریا (می). .... ۴۶۸                            | دستکاری. .... ۹۲۰                     |
| دل رز (مرگ). .... ۶۸۸                             | دست کسی را گرفتن. .... ۱۷۶۲           |
| دلفگار. .... ۲۶۶۸، ۵۹۶، ۴۷۳، ۹۲                   | دست کشیدن از. .... ۲۲۴۷               |
| دل کسی را به دست آوردن. .... ۷۳۸                  | دست گرفتن (منع کردن). .... ۱۹۴        |
| دل گرفتن (دلتنگ شدن). .... ۲۲۲۶                   | دستگه. .... ۱۵۰                       |
| دلیل (حجت، برهان). .... ۲۷۰۰                      | دستمال. .... ۳۱۷                      |
| دلیل (راهنما). .... ۲۶۲                           | دستور (وزیر). .... ۹۲۷                |
| دم (جرعه). .. ۱۴۰، ۱۰۴۹، ۱۴۹۷، ۲۷۵۵،<br>۲۷۸۸      | دشتیان. .... ۲۱۷۵                     |
| دم (خون). .... ۲۶۵۸، ۱۲۷۳                         | دشمن مال (کنایه از بخشنده). .... ۱۲۳۱ |
| دم (دمه، منفخ). .... ۱۲۹۷                         | دشمن مال (مالندۀ دشمن). .... ۱۲۳۱     |
| دمادم. .... ۱۱۰۲                                  | دشنه کشیدن. .... ۱۴۵۹                 |
| دمار برآوردن. .... ۱۳۵۱                           | دعا گو. .... ۸۴۴                      |
| دماغ تباه. .... ۱۶۲۰                              | دعاوی. .... ۱۶۰۳                      |
| دمدمه (هیجان). .... ۲۴۳۳، ۱۳۲۴                    | دعوا (دعوی، ادّعا). .... ۴۸۴، ۲۴۳     |
| دم زدن (نفس کشیدن). .... ۲۶۵۸                     | دعوی کردن. .... ۲۵۱۷، ۱۸۵۹            |
| دم زدن از. .... ۲۳۱۴                              | دفتر احرار ← احرار. .... ۱۵۹۰         |
| دمساز. .... ۲۰۰۴، ۱۳۲                             | دفتر مصادر ← مصادر. .... ۱۷۷۶         |
|   | دقق. .... ۲۶۰۷                        |
|   | دق (گدایی). .... ۱۲۰۱                 |

|   |  |
|---|--|
| ۲۸۰۰ ..... دورخ                         | ۲۴۰۲ ..... دمسازی                        |
| ۲۳۰۹، ۸۵۹، ۶۱۰، ۴۲۷ ..... دور فلک       | ۹۵ ..... دم سرد                          |
| ۱۴۷۳ ..... دور قسری ← قسری              | ۳۶۱ ..... دم صور                         |
| ۸۷۰ ..... دور قضا                       | ۲۳۳۷ ..... دن (خم)                       |
| ۸۴۸ ..... دور قمر                       | ۲۳۴۱، ۱۹۲۹ ..... دندانۀ کلید             |
| ۱۳۲۷ ..... دو رو                        | ۲۳۵۲ ..... دوات                          |
| ۲۰۰۳، ۴۸۲ ..... دو رویی                 | ۸۲۹ ..... دواج                           |
| ۲۷۶۸، ۲۰۹۹، ۱۳۲۷، ۱۰۳۲ ..... دو زیان    | ۲۰۳۱ ..... دوار                          |
| ۱۵۹۸ ..... دوستگانی                     | ۸۲۳ ..... دوال                           |
| ۱۶۹ ..... دو سرا                        | ۲۰۶۶ ..... دوال بر طبل عشرت زدن          |
| ۱۷۸۱، ۷۹۷ ..... دوسی (سی و دو)          | ۱۶۰۲ ..... دوایر عظاما ← دایرۀ عظاما     |
| ۲۷۸۸ ..... دو شاخ ← شاخ (شعبه)          | ۱۸۴۰، ۱۷۲۸، ۱۱۸۰ ..... دوپاره شدن (کردن) |
| ۱۸۹۰، ۱۴۲۹ ..... دوشینه                 | ۳۴۳، ۳۱۹ ..... دو پیکر (دوپاره)          |
| ۱۵۹۰، ۱۱۲۸، ۵۶۴، ۲۹۲ ..... دو عالم      | ۲۵۴۱، ۵۴۷، ۲۳۲ ..... دو تا (خمیده)       |
| ۲۷۲۳، ۲۲۴۵، ۱۹۵۹                        | ۲۷۷ ..... دو تاه ← تاه (لایه)            |
| ۱۷۸۸ ..... دو کرباس ← کرباس             | ۲۷۱۸ ..... دو جو نیز زیدن                |
| ۲۱۱۲، ۱۸۰۸، ۱۵۹۱، ۱۳۶۳، ۱۸ ..... دو کون | ۲۱۵۵، ۱۵۶۸، ۱۳۸۰، ۱۲۳۳ ..... دو جهان     |
| ۲۵۲۹                                    | ۲۵۹۸، ۲۵۸۹                               |
| ۲۲۲۴ ..... دولت سرای                    | ۴۸۵ ..... دوچار (مقابل، رویاروی)         |
| ۱۷۳۶، ۳۶۲ ..... دو نیمه شدن (ساختن)     | ۶۸۲ ..... دود بر آوردن -                 |
| ۲۵۷۷، ۲۱۷۱                              | ۲۲۰۹ ..... دو دسته                       |
| ۱۴۰۴ ..... دویت (تلفظی خاص از فعل دويد) | ۳۹۹، ۱۸۷، ۱۱۸، ۲۴ ..... دوده (خاندان)    |
| ۸۱۳، ۵۷۶، ۵۶۹، ۱۴۸ ..... دویم (دوم)     | ۲۸۲۷، ۲۰۸۹، ۱۵۷۴، ۱۴۶۶، ۱۰۱۳             |
| ۲۰۱۵                                    | ۱۸۶۵، ۱۰۸۳ ..... دوده (منسوب به دود)     |
| ۲۸۲۴، ۱۸۴۷، ۲۰۷ ..... دهان باز ماندن    | ۲۶۰۲، ۲۰۸۱                               |
| ۱۶۲۶ ..... دهان بند                     | ۲۷۳۰، ۹۲۶، ۶۲۴ ..... دور (زمانه)         |
| ۱۳۹۲ ..... دهان به شهد شستن             | ۴۲۰ ..... دوران                          |
| ۲۲۱۴ ..... دهان به عنبر و عود شستن      | ۲۳۱۰، ۱۷۱، ۱۲۶ ..... دور چرخ             |

|                  |                       |                                |                     |
|------------------|-----------------------|--------------------------------|---------------------|
| ۲۶۰۰             | ذخِر                  | ۲۱۹۳، ۱۳۶۴، ۹۰۵، ۴۵۰           | دهره                |
| ۱۹۹۳             | ذاکر                  | ۱۹۴۷                           | ده زیان             |
| ۱۹۱              | ذئاب                  | ۱۴۵۱                           | دهل بر بام زدن      |
| ۱۹۰              | ذباب                  | ۲۲۸                            | دهنُ باز            |
| ۱۲۴۹             | ذروه                  | ۲۲۷۵، ۱۹۲۲                     | ده و دو (دوازده)    |
| ۱۸۹۴، ۱۴۹۶       | ذره ذره               | ۲۴۸۹                           | دی (دیروز)          |
| ۸۶۰              | ذره وار               | ۱۵۱۰                           | دی (ماه شمسی)       |
| ۲۴۰۱، ۲۳۴۷       | ذقن                   | ۱۲۱۵                           | دیباچه              |
| ۱۹۱              | ذئاب (دمها)           | ۱۳۴۷                           | دیه زرد             |
| ۱۶۷۹             | ذئب (دُم)             | ۹۱۲                            | دیجور               |
| ۲۳۲۳، ۲۱۹۶، ۱۳۷۷ | ذوالجلال              | ۱۹۹                            | دیده باز کردن       |
| ۲۷۰۳             | ذوالمن                | ۲۳۱۵                           | دیده شدن تن         |
| ۲۳۲۳             | ذوالمنن               | ۲۷۵۱                           | دیده نهادن          |
| ۲۵۴۳             | ذهب (طلا)             | ۲۶۴۴                           | دیرپا               |
| ۱۶۰۳             | ذیل                   | ۹۳۰، ۸۶۳                       | دیگ تهی بر سر نهادن |
|                  |                       | ۹۲۵                            | دیمه                |
|                  |                       | ۲۴۳۱، ۱۰۰۸                     | دینار               |
|                  | ر                     |                                |                     |
| ۱۲۶۹             | راحت رسان             | ۱۹۰۹                           | دین طلب             |
| ۲۲۳۳             | راز ده                | ۱۸۷۸، ۱۱۴۹، ۱۰۶                | دیو                 |
| ۱۹۲۲، ۹۳۷        | راست (اصطلاح موسیقی)  | ۱۹۶۵، ۱۸۶۰، ۱۰۱۰               | دیوان (وزارتخانه)   |
| ۲۰۱۴             |                       | ۱۴۴۴                           | دیوان (دفتر شعر)    |
| ۲۰۸۱، ۱۴۷۸، ۶۳۸  | راست (درست)           | ۲۷۳۹                           | دیوان (ج دیو)       |
| ۲۱۹۷             |                       | ۲۰۹۴                           | دیوان قضا           |
| ۱۰۹۶             | راست آمدن             | ۲۷۸۹                           | دیو سیاه            |
| ۱۳۰۵             | راست شدن (آرام یافتن) | ۱۶۳۴                           | دیو هفت سر          |
| ۱۷۲۷             | راست طبع              |                                |                     |
| ۱۹۲۴             | راست کردن حساب        |                                |                     |
| ۷۲۴              | راست که (همینکه)      |                                |                     |
|                  |                       |                                | ذ                   |
|                  |                       | ۲۲۳۲، ۲۲۲۹، ۹۲۲، ۷۷۸، ۵۲۹، ۲۳۵ | ذات                 |

|   |   |
|---|---|
| راستی (تساوی)..... ۴۰۰                                    | رخت بردن..... ۱۲۴۸                                    |
| راستی (عدالت، صلح)..... ۹۱                                | رخت به در کشیدن..... ۲۷۵۱                             |
| راصد..... ۱۸۳۳  | رخت خریدن..... ۱۳۴۱                                   |
| رافع رایات..... ۳۹۷                                       | رخت سفر نهادن در جایی..... ۱۸۰۷                       |
| راقص ۳۱، ۳۴۷، ۵۷۰، ۸۳۲، ۹۱۸، ۱۶۹۲،<br>۲۱۹۳                | رخساره نهادن بر -..... ۲۷۳۷                           |
| راوی..... ۹۹  | رخشا..... ۱۶۵۸  |
| راه (انتظار)..... ۲۳۱۷                                    | رخ شیرین ← شیرین (مرغوب)..... ۲۲۲۲                    |
| راه زدن..... ۱۶۲۷   | ردای عودی ← عودی..... ۱۳۴۶                            |
| راه زن..... ۴۱۷   | رزان..... ۱۵۱۹، ۴۴۱، ۹۳                               |
| راهزنی کردن..... ۲۰۲۶                                     | رزم آراستن..... ۱۶۸۵                                  |
| راهنمون..... ۲۳۳۲   | رسن..... ۱۹۸۶، ۱۸۱۱                                   |
| رای (لقب شاهان هند)..... ۱۲۷۰، ۲۱۷۶                       | رش (واحد مسافت)..... ۱۰۹۵                             |
| رای زدن (اظهار نظر کردن)..... ۲۱۷۸                        | رشحات..... ۹۵   |
| رای زدن (تمایل نمودن)..... ۲۱۷۰                           | رشحه..... ۲۶۵۰  |
| رئیس مدرسه ← مدرسه..... ۲۰۳۴                              | رصد..... ۲۲۰۱، ۲۷۴                                    |
| رباب (ابر)..... ۱۹۴، ۱۱۵۲، ۱۳۴۸، ۱۸۷۵،<br>۲۲۳۰            | رصدساز..... ۱۵۳                                       |
| ربانی..... ۲۲۳۰   | رغد..... ۲۹۰  |
| ربض..... ۵۲، ۱۰۲، ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۹۲، ۳۹۸،<br>۱۲۹۸، ۱۳۸۴، ۲۰۳۱ | رغم... را..... ۱۵۳                                    |
| ربط دادن..... ۲۶۹۲  | رفتن (سپری شدن)..... ۹۴۳                              |
| رَبِع (منزل، خانه)..... ۱۵۸۹                              | رفع (بلندی)..... ۹۲۳، ۱۱۹۸، ۱۴۸۰، ۱۵۴۵،<br>۱۸۱۳، ۲۳۴۲ |
| رُبُع..... ۱۰۲، ۱۱۲۸، ۱۵۹۱، ۱۶۰۸                          | رفو کردن..... ۱۹۲                                     |
| ربقه..... ۲۳۳۵  | رَقَاص..... ۸۳۹، ۲۷۶۰                                 |
| رجب (ماه رجب)..... ۲۵۳۹                                   | رقص زدن..... ۵۱۱، ۶۴۴                                 |
| رخ آوردن..... ۱۹۸۹  | رقص کردن..... ۱۸۷۵، ۵۷۰                               |
| رخت (پرتو) ← ناهید رخت..... ۷۳۵                           | رقم (عدد، نوشتن)..... ۱۵۹۰، ۲۳۰۲، ۲۴۶۲                |
|   | رقم افتادن..... ۲۴۷۱                                  |
|   | رقم دادن..... ۱۸۳۳                                    |



|  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| رقم داشتن ..... ۱۲۸۶                     | روان (به سرعت) ... ۱۲۴۹، ۱۱۸۲، ۷۲۲  |
| رقم زدن ← رقم (نشانه) ..... ۲۴۶۲         | ۱۴۷۶، ۱۶۴۶، ۱۸۲۲                    |
| رقم شدن ..... ۱۲۷۲، ۷۵                   | روان (ماضی، نافذ) ..... ۱۶۸۳        |
| رقم کشیدن ..... ۱۳۵۸                     | روایح ..... ۶۱۶                     |
| رقوم کشیدن ..... ۲۱۰۲                    | روبارو ..... ۳۲                     |
| رُقیه ..... ۱۵۷۱                         | روبرو بودن ..... ۷۴۹                |
| رکابدار ..... ۱۴۱۳                       | رُوح ..... ۱۴۲۵                     |
| رکوع ..... ۳۲۷                           | رُوحات ..... ۶۱۶                    |
| رگ (تار ساز زهی) . ۲۰۲۴، ۲۳۱۶، ۲۵۶۸      | روح افزودن ..... ۲۰۱۴               |
| رگ از بدن بیرون آمدن (کنایه از لاغری) .. | روحانی ..... ۱۷۵۲                   |
| ۲۳۱۶                                     | روحانیان ..... ۳۷                   |
| رگ از پوست بر کشیدن ..... ۱۶۲۷           | روح پرور ..... ۲۶۵۴                 |
| رگ جان ..... ۷۳۹                         | روح فزایی ..... ۱۳۸۸                |
| رگ چنگ ..... ۱۳۶                         | روح قدسی ..... ۱۲۲۷                 |
| رگ نهادن ..... ۱۴۷۸                      | روح نگار ..... ۲۴۲۸                 |
| رگ و پوست بودن ..... ۳۲۷                 | رود (نام ساز) ..... ۲۲۲۰            |
| رمح . ۲۹۳، ۲۲۸، ۱۳۶۵، ۱۵۴۲، ۲۵۸۰         | روزان (جمع روز) ..... ۶۵            |
| رمد ..... ۲۸۰                            | روز تماشا ..... ۱۶۶۹                |
| رمضان ..... ۴۲۳، ۴۰۴                     | روز جزا ..... ۲۱۹، ۱۷۱، ۱۲۹         |
| رندانه ..... ۱۰۸۶                        | روز قضا ..... ۱۸۵۲                  |
| رنگ (مثل، مانند) ← زنجیررنگ ..... ۱۶۶۴   | روز کور ..... ۲۱۰۳                  |
| رنگ آوردن ..... ۲۴۹۹                     | روزه ..... ۲۰۶۶، ۴۱۱                |
| رنگ ریزِ کان ..... ۱۵۲۲                  | روزه دار ..... ۹۷                   |
| رنگین (با رونق) ..... ۲۳۹۱، ۱۷۸۶         | روزی (بهره، قسمت) ..... ۲۷۸۸        |
| رو آوردن به ..... ۲۳۰۴                   | روسپید ..... ۲۶۰۶                   |
| رواج یافتن ..... ۱۵۳۱                    | روشن (آشکار) .. ۳۰، ۲۵۰، ۶۷۷، ۱۴۶۶، |
| رواق ۲۷، ۱۰۳، ۲۵۷، ۵۷۹، ۷۰۵، ۱۵۹۸،       | ۱۸۰۳، ۱۸۳۴، ۱۸۵۲، ۱۹۴۰              |
| ۱۷۱۹، ۱۹۷۳، ۲۱۴۸                         | روشن بودن دیده ..... ۲۸۰            |

| ز   |                             |
|---|-----------------------------|
| روشندل .....                                    | ۷۵۵                         |
| روضه‌رنگ .....                                  | ۱۷۲۰                        |
| روضه هشت باب ← هشت باب .....                    | ۹۸                          |
| روی (فلز) .....                                 | ۱۸۳۱                        |
| روی آوردن (حمله کردن) .....                     | ۱۸۷۸، ۵۶                    |
| زاهد .....                                      | ۲۰۸۰                        |
| زیانانا .....                                   | ۱۴۹۰                        |
| زیان از قفا کشیدن .....                         | ۲۳۰۸                        |
| زیان بندی کردن .....                            | ۱۷۹                         |
| زیان دادن .....                                 | ۱۸۸۹                        |
| زیان شکافته .....                               | ۶۹۸                         |
| زیان کردار .....                                | ۱۵۵                         |
| زیان گشادن .....                                | ۲۵۱۰، ۲۱۲۷، ۱۷۰۵، ۶۲۱       |
| زَبَد .....                                     | ۱۵۶۹                        |
| زبرجد .....                                     | ۱۸۰۴، ۶۱۴                   |
| زجاجی .....                                     | ۲۷۶۰، ۱۹۶۰                  |
| زخم (ضربه) ۴۱۷، ۱۲۳۷، ۱۶۹۰، ۲۰۲۶،<br>۲۱۲۰، ۲۱۴۰ | ۹۳۹، ۹۳۵                    |
| زخمه نواز .....                                 | ۱۷۱۲                        |
| زدن (اختیار کردن) .....                         | ۲۳۵۳                        |
| زدن (نوشیدن) .....                              | ۱۹۲۴، ۹۳۵                   |
| زدن (همسری کردن) .....                          | ۱۰۰۲                        |
| زَرَاد .....                                    | ۹۲۸                         |
| زر پخته .....                                   | ۹۶                          |
| زر خلاص ← خلاص (خالص) .....                     | ۱۲۹۸، ۸۹۶                   |
| زرد آب .....                                    | ۳۱۵                         |
| زرد تن .....                                    | ۶۵۶                         |
| زرد چهره .....                                  | ۱۵۸۹                        |
|   | ۱۶۹۷، ۱۱۹۸                  |
|   | ریاض                        |
|   | ریشه (رشته)                 |
|   | ریشه (مجازاً به معنی ناچیز) |
|   | ریع (فزونی)                 |
|   | ریگ کبود                    |
|   | ره (سب)                     |
|   | ره (راه، اصطلاح موسیقی)     |
|   | ره (راه دفعه، بار)          |
|   | ره‌های (اصطلاح موسیقی)      |
|   | رهوار                       |
|   | رهی (غلام)                  |
|   | رھین                        |
|   | ریاض                        |
|   | ریشه (رشته)                 |
|   | ریشه (مجازاً به معنی ناچیز) |
|   | ریع (فزونی)                 |
|   | ریگ کبود                    |

|                                       |                                      |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| ۲۴۲۷ ..... زلزلهٔ محشر                | ۱۳۱۰ ..... زر درست                   |
| ۱۷۹ ..... زلفین                       | ۱۲۳۵ ..... زردُ رو                   |
| ۱۱۵۳، ۱۰۳۲، ۱۰۲۳، ۸۷۳، ۱۹۵ ..... زمرد | ۱۴۵ ..... زرده                       |
| ۲۲۴۸، ۱۹۲۷، ۱۸۳۵                      | ۱۷۳۱، ۴۸۶ ..... زرده ده              |
| ۲۱۴۲، ۲۰۶۰ ..... زمردگون              | ۲۳۵۵ ..... زر ساده                   |
| ۶۷ ..... زمردوش                       | ۵۰، ۳۳۳، ۴۶۹، ۹۵۷، ۱۱۹۶ ..... زرسرخ  |
| ۱۱۹۱ ..... زمردی                      | ۱۹۸۸، ۱۸۸۷، ۱۶۲۴                     |
| ۲۴۶ ..... زمردین                      | ۱۷۸۵، ۱۲۰۸ ..... زر طلا              |
| ۲۳۲۲ ..... زمره                       | ۲۵۵۷ ..... زرق (حشمت، جلا)           |
| ۲۴۹۷، ۲۳۸۱، ۲۳۱۱، ۷۴۲، ۲۰۶ ..... زمن  | ۱۷۱۸، ۱۶۵ ..... زرکشی                |
| ۹۵ ..... زمهریر                       | ۲۶۲۱ ..... زرگری                     |
| ۲۴۵۵ ..... زَنّار فروش                | ۱۵۱۶ ..... زرگری                     |
| ۲۲۸۱، ۱۶۵۵ ..... زنبق                 | ۴۶۷، ۷۲ ..... زرنگار                 |
| ۲۱۵۸ ..... زنبوره                     | ۱۳۴۹ ..... زره نگار                  |
| ۱۶۶۴ ..... زنجیر رنگ                  | ۹۲۵ ..... زریوار                     |
| ۲۱۶۷ ..... زنج زدن                    | ۱۶۴۱ ..... زرّین صدف ← صدف           |
| ۲۴۳۷، ۱۶۲۴، ۱۰۵۲، ۵۳۳ ..... زنگاری    | ۲۲۴۸، ۱۶۸۸، ۱۰۵۹ ..... زرّینه        |
| ۲۵۹۳                                  | ۲۱۸۰ ..... زرّینه فام                |
| ۲۷۰۹ ..... زنهار                      | ۸۳۷ ..... زشت نظر                    |
| ۲۵۷۴، ۹۴۰، ۹۳۹ ..... زوال (غروب)      | ۹۳، ۴۵۳، ۴۷۵، ۸۱۰، ۱۰۲۵ ..... زعفران |
| ۲۷۵۱، ۱۹۴۶، ۱۲۴۲ ..... زوایا          | ۲۴۶۴، ۲۳۴۹، ۲۰۹۸، ۱۸۶۹، ۱۶۶۳         |
| ۱۷۸۳ ..... زوبین                      | ۲۴۷۹                                 |
| ۱۱۵۱ ..... زور آوردن                  | ۲۷۷۱ ..... زعفران رخسار              |
| ۱۶۵۵، ۱۱۹۴، ۹۸۵، ۹۵۳، ۷۵۴ ..... زورق  | ۱۶۳۸ ..... زعفرانی                   |
| ۲۳۸۹                                  | ۱۵۹۸ ..... زَقّه                     |
| ۲۰۶۰، ۱۲۷۹ ..... زه (کنارهٔ گریبان)   | ۲۲۸۱ ..... زکام                      |
| ۱۸۱۱، ۳۳۱، ۳۲۰ ..... زهد              | ۱۲۲۵ ..... زلزال                     |
| ۳۸۴ ..... زهراشان                     | ۵۰۲ ..... زلزلهٔ صور                 |

|                                     |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
|-------------------------------------|--------------------------|---------------------|-----------------|---------------------|-----------------------|-----------------------|---------------------------------|----------------------|------------------|-----------------|---------------------------------|--------------------|------------------------------|-----------------------|-------------------|--|--------------------------|----------------------------|---------------------------|----------------------|---------------------------------------|-----------------|---------------------------------------|--------------------------|-----------------------|----------------------|---------------------|--------------------------------|-----------------------|--------------------------------------|----------------------|-----------------|----------------------|--------------------------|
| سایه‌چه ..... ۲۰۰۰                  | سایه‌دار ..... ۱۰۱۸، ۴۵۹ | سایه‌نگار ..... ۱۲۱ | سبحه ..... ۱۵۹۴ | سبزه‌خنگ ..... ۱۸۸۷ | سبزه‌کبوتر ..... ۱۰۹۴ | سبزه‌لباسان ..... ۶۹۶ | سبق بردن ..... ۲۸۲۵، ۱۵۹۲، ۱۰۹۴ | سبق داشتن ..... ۲۶۹۹ | سبکسری ..... ۳۸۳ | سبوس ..... ۱۲۲۹ | سپاره (مخفف سی پاره) ..... ۱۷۲۵ | سپاه‌دار ..... ۱۱۴ | سپراز سنان آویختن ..... ۱۴۸۵ | سپردن ..... ۱۹۷۷، ۸۵۱ | سپیددل ..... ۱۰۴۷ | سپید (سیمگون) بودن چهره (ترسیدن) ..... ۳۵۱ | سپید شدن دیده ..... ۱۰۴۷ | سپید کردن دندان ..... ۱۴۵۶ | سپیده (سفیداب) ..... ۱۷۱۶ | سپیده‌فروش ..... ۶۰۸ | ستاده (ایستاده) ..... ۲۷۲۵، ۱۷۱۱، ۲۱۲ | ستام ..... ۱۱۸۸ | ستان (بر پشت خوابیده) ..... ۲۴۷۷، ۴۶۱ | سجده ..... ۵۶۲، ۲۱۳، ۱۱۵ | سجده آوردن ..... ۲۰۲۷ | سجده بردن ..... ۲۲۶۱ | سجده کردن ..... ۶۸۱ | زهر در پیکان باریدن ..... ۱۵۳۹ | زهره داشتن ..... ۲۱۶۶ | زهره کسی را دریدن .. ۲۱۹۳، ۱۹۷۶، ۹۰۵ | زیادت شدن ..... ۱۸۰۰ | زییق ..... ۱۱۸۱ | زیج ..... ۲۲۰۵، ۱۴۸۲ | زیر کلاه بودن ..... ۲۰۰۸ |
| <b>ژ</b>                            |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ژاژ خای ..... ۲۱۷۲                  |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| <b>س</b>                            |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساخت (خلعت) ..... ۲۷۶۱              |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساخت (ساز و برگ اسب) ..... ۱۸۸۷     |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساختن (سازگار بودن) ..... ۱۸۸۲      |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساختن (نواختن آهنگ) ..... ۲۰۲۳، ۹۳۵ |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساخته (آراسته) ..... ۲۱۴۴           |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| سار (نام پرنده) ..... ۲۲۷۶          |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| سارا ..... ۲۴۵۷، ۱۹۸۲، ۱۶۸۷، ۴۶     |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساطع ..... ۲۶۴۳                     |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساقط اعتبار ..... ۵۹۸               |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساقط کردن ..... ۲۷۴۶                |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| ساقه (دنباله لشکر) ..... ۲۵۴۸       |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| سالک ..... ۲۰۹                      |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| سال و مه ..... ۹۱۶، ۹۷              |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| سایس (فرمانده) ..... ۲۰۸۸           |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| سایگی (نام میوه) ..... ۱۴۸۷         |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |
| سایه جوی ..... ۸۸۱                  |                          |                     |                 |                     |                       |                       |                                 |                      |                  |                 |                                 |                    |                              |                       |                   |  |                          |                            |                           |                      |                                       |                 |                                       |                          |                       |                      |                     |                                |                       |                                      |                      |                 |                      |                          |

|                        |                            |                                 |
|------------------------|----------------------------|---------------------------------|
| ۲۵۹۳، ۲۴۶۶، ۲۱۰۶، ۲۰۹۰ | ۱۴۰۴، ۴۵۱                  | سجدہ کنان                       |
| ۲۴۴۴                   | ۲۱۲۵                       | سجدہ گاہ                        |
| ۲۴۰۳                   | ۲۲۱۳                       | سجود کردن                       |
| ۲۶۲۹، ۲۲۰۸، ۹۲۴، ۸۹۷   | ۱۴۲۰، ۱۳۶۰، ۴۵۲، ۴۳۴، ۱۹۶  | سحاب                            |
| ۵۸۷                    | ۲۵۵۴، ۲۲۸۲، ۱۶۲۵           |                                 |
| ۲۷۰                    | ۱۱۷۱                       | سحر                             |
| ۲۲۵۰                   | ۱۷۵۴                       | سحر حلال                        |
| ۲۶۸۶، ۱۶۱۵، ۸۵۸، ۳۳۸   | ۶۹۲                        | سخط                             |
| ۱۳۳۳                   | ۷۱                         | سخن پیرا                        |
| ۵۹۶                    | ۱۰۵۶                       | سخن چین                         |
| ۹۲۹                    | ۲۳۴۴                       | سخن سرای                        |
| ۲۳۸۵                   | ۱۱۴۶                       | سخن شیرین                       |
| ۱۱۴۵، ۶۷۷              | ۲۱۳۲                       | سخن گزاردن ← گزاردن (بیان کردن) |
| ۱۹۴۳                   | ۱۸۲۴، ۱۰۲۶                 | سخنور                           |
| ۱۹۹۲، ۱۸۹۸             | ۳۶۴                        | سخنی نبودن (اعتراضی نبودن)      |
| ۱۳۲                    | ۲۳۸۰                       |                                 |
| ۲۲۶                    | ۱۷۱۲                       | سدره مآب ← مآب                  |
| ۲۱۴۰                   | ۱۵۹۸                       | سدره نشین                       |
| ۲۶۸۶                   | ۲۶۸۲، ۲۶۸۰، ۲۵۹۷           | سُدس                            |
| ۲۴۵۹، ۲۰۰۲             | ۲۳۳۴، ۲۱۴۳، ۲۱۲۵           | سَدّه                           |
| ۲۰۵۳، ۱۲۱۰             | ۲۰۴۹، ۵۵                   | سر (آغاز)                       |
| ۷۶۳                    | ۱۹۹۶                       | سر (دهانه، بالا)                |
| ۱۰۰۳، ۷۳۹، ۳۱۷، ۶۱     | ۲۸۱، ۱۳۰، ۹۶، ۶۹، ۳۷       | سر (سرور)                       |
| ۲۰۰۲                   | ۲۱۵۶، ۶۰۳                  |                                 |
| ۵۶۹، ۴۷۲               | ۱۷۰۴                       | سر آستین                        |
| ۱۰۰۹                   | ۱۸۶۸، ۱۶۰۶، ۱۳۸۸، ۶۲۵، ۱۸۵ | سراب                            |
| ۲۳۷۰، ۷۳۱              | ۱۳۸۶، ۶۶۰                  | سرابستان                        |
| ۶۷۲                    | ۱۷۸۶، ۱۴۸۶، ۱۲۱۴، ۴۲۰      | سرپرده                          |

|  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| سرکشیدن (نافرمانی کردن) ..... ۲۰۸۰                                     | سر به سر آوردن ..... ۱۸۴۹             |
| سرکشیدن از... (اعراض کردن) ..... ۲۰۶۹،<br>۲۴۸۰                         | سر به سر نهادن (متصل بودن) ..... ۲۵۹۴ |
| سرکشیدن از خط ..... ۱۱۴۵، ۸۹۸، ۳۴۸،<br>۱۲۹۴، ۱۳۴۰، ۱۵۷۳، ۲۳۴۰،<br>۲۳۵۲ | سرپنجه ..... ۲۷۲۲                     |
| سرکه‌فشان ..... ۱۶۵۶   | سرپنجه زدن ..... ۱۳۲۶                 |
| سرگشای (سرگشاینده) ..... ۱۷۶۶  | سرتافتن ..... ۲۵۲۲، ۱۵۸۵              |
| سرگنبد ..... ۱۲۳۴  | سرتافتن از خط ..... ۱۰۰۵              |
| سرمانده ..... ۱۵۱۵، ۴۲۳  | سرچشمه حیوان ..... ۱۹۷۰               |
| سرمایه ..... ۲۴۲۰، ۱۹۵۵  | سر حد ..... ۱۴۷۰، ۱۴۲۷، ۷۶۵، ۱۰۸      |
| سرمایه ده ..... ۲۷۶۵   | سر حلقه ..... ۸۳۹، ۸۳۴                |
| سرمه ..... ۲۲۴۲، ۱۸۴۳  | سرخ بودن رخ ..... ۱۱۳۹                |
| سر مو ..... ۲۵۰۲، ۹۹۵  | سرخ کردن از - ..... ۱۲۰۵              |
| سرنگونسار ..... ۱۲۲۲   | سرخیل ← خیل ..... ۱۹۷۱                |
| سرنهادن (تسلیم شدن) ..... ۱۸۰۲، ۱۴۰۵،<br>۱۸۶۳                          | سر دایره ..... ۱۳۱۳                   |
| سرو آزاد ..... ۴۶۵   | سر درانداختن ← درانداختن ..... ۸۰۷    |
| سرو بالا ← بالا (قد) ..... ۱۶۷۳  | سر در پای کسی نهادن ..... ۵۳۶         |
| سرو بُن ..... ۲۲۶۲   | سر دمزاجی ..... ۱۳۵                   |
| سرو پا برهنه کردن ..... ۱۱۳۱   | سر رشته ..... ۱۷۵۳                    |
| سرو پیاده ..... ۴۳۷  | سر زبیر ..... ۲۷۶۸، ۱۴۳۱، ۱۰۷۵، ۱۰۶۸  |
| سروش ..... ۲۴۵۶، ۶۲۰   | سر سام ..... ۳۸۴                      |
| سری (سروری) ..... ۹۲۹  | سر سبچه ..... ۱۷۹۱، ۱۵۱۳              |
| سریر چرخ ..... ۱۸۱۴  | سر ستون ..... ۲۰۳۱، ۲۱۵               |
| سرین ..... ۲۶۷۱، ۲۷۱۵، ۱۱۱۲  | سر سوزن ..... ۱۳۱۶                    |
| سطح زمین ..... ۲۲۸۸  | سر شکسته ..... ۷۶۴                    |
| سعد ..... ۱۶۷۸، ۱۴۱۴، ۱۲۴۶   | سر غزل ..... ۲۳۲۶                     |
|  | سر غول ..... ۱۶۳۷، ۱۱۹۷، ۸۳۷، ۵۷۰     |
|  | سر فاتحه ..... ۱۵۱۳                   |
|  | سرفشانندن ..... ۲۰۱۸                  |
|  | سر کسی را برگرفتن ..... ۵۳۶           |

|   |                                       |
|---|---------------------------------------|
| ۱۳۶۰ ..... سمر شدن  | ۳۵۴ ..... سعد اکبر                    |
| ۱۵۹۴، ۵۴۰ ..... سمط   | ۴۳۵ ..... سفیده (سفیداب)              |
| ۵۵ ..... سمند   | ۷۷ ..... سفینه                        |
| ۱۱۵۷، ۹۱۴ ..... سمور  | ۴۹۶ ..... سقر                         |
| ۲۰۹۸ ..... سموم (باد)   | ۹۲۹ ..... سقط                         |
| ۱۴۰۸ ..... سمیطه  | ۱۳۳۸ ..... سُقم                       |
| ۱۹۳۳ ..... سنان عصا   | ۹۳۱ ..... سقیم                        |
| ۷۲ ..... سنان‌گذار  | ۲۶۹۵ ..... سکاَن                      |
| ۱۱۵ ..... سنان کشیدن  | ۲۴۸۰، ۱۷۶۸ ..... سکه                  |
| ۲۵۰۲ ..... سنجاب  | ۸۱۷ ..... سگین                        |
| ۲۹۵ ..... سند (تکیه گاه)  | ۱۳۳ ..... سنگ جبار                    |
| ۱۹۲۸، ۱۳۸۳، ۱۲۹۷، ۷۰۷، ۴۸۴ ..... سندان  | ۱۱۵۷ ..... سگان (کلب اکبر و کلب اصغر) |
| ۲۷۱۵، ۱۰۱ ..... سنگین (از جنس سنگ)  | ۱۱۴ ..... سلاح‌دار                    |
| سواد (حوالی شهر) ... ۲۴۰، ۲۳۶، ۱۰۴،<br>۲۳۶۷، ۴۶۹  | ۲۷۲۸ ..... سلاسل                      |
| سواد (سیاهی) ... ۳۰۳، ۲۵۲، ۱۱۳، ۱۱۱،<br>۳۸۹، ۵۸۴، ۱۱۹۲، ۱۳۹۸، ۱۸۹۹،<br>۱۹۸۸، ۲۰۷۴، ۲۱۰۲ | ۲۴۱۶، ۱۸۴۹، ۱۶۷۹، ۱۶۳۹، ۸۰۶،<br>۲۵۴۵  |
| سوار (یاره) ..... ۲۲۶۹  | ۱۶۵۷ ..... سلب کردن                   |
| سواری ..... ۱۶۰۰  | سلخ ..... ۱۴۸۲                        |
| سودا (از اخلاط) ... ۱۹۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۴۳  | ۱۴۷ ..... سلسله بستن                  |
| سودا (تجارت) ... ۱۶۱۳، ۱۵۲۴، ۲۵۹  | ۷۲۶، ۱۹۳ ..... سلسله‌دار              |
| ۱۶۳۵  | ۸۶ ..... سلسله‌نهادن                  |
| سودا (مرگب) ..... ۱۵۱   | ۱۴۶۷ ..... سلطان السلاطین             |
| سودا ... ۶۸۳، ۴۸۶، ۳۸۴، ۲۳۱، ۴۲، ۳۶   | ۲۷۵۱ ..... سلطانی (رعونت)             |
| ۲۳۸۶، ۱۵۲۵  | ۱۸۲۹ ..... سلف                        |
| سودانما ..... ۱۶۰۱  | ۱۹۲۵ ..... سلک                        |
| سودایی ..... ۱۲۹۳   | ۱۱۰۹ ..... سَم (سوراخ سوزن)           |
|   | ۲۶۶۳ ..... سماع                       |
|   | ۲۴۹۳ ..... سمر (سخن) ← بی سمر         |

|   |   |
|---|---|
| سیب..... ۲۲۶۲                           | سوده..... ۱۷۹۸، ۲۵۳۶، ۲۷۲۸  |
| سی پاره..... ۴۱۱، ۱۵۹۵، ۲۴۸۷            | سور (دیوار قلعه)..... ۹۳۲   |
| سی پاره کردن..... ۲۱۰۲                  | سور (شادی)..... ۹۲۴   |
| سیر (ج سیرت)..... ۱۶۶۶، ۲۱۸۵            | سوره..... ۲۱۶۰، ۲۷۵۴  |
| سیف..... ۳۴۴                            | سوره برّ ← برّ (نیکی)..... ۱۲۳۱   |
| سیلی خوردن..... ۲۰۲۶                    | سوره بُشرا..... ۲۵۲   |
| سیم (نوعی ماهی) ← ماهی سیم..... ۴۰۵     | سوره فتح ← فتح (پیروزی)..... ۱۹۵۳   |
| سیماب ۹۴۸، ۹۵۳، ۱۰۶۲، ۱۲۲۵، ۲۵۰۳        | سوری (گل سوری)..... ۱۰۸۱  |
| سیمابه خاکستر..... ۱۰۵۶                 | سوزن عیسی شدن..... ۷۴۸  |
| سیمابی..... ۷۸۸، ۱۵۲۲، ۱۶۳۵، ۱۶۷۹، ۲۳۹۵ | سها..... ۱۸۵۳، ۲۵۲۸، ۲۵۷۲   |
| سیم خام..... ۱۱۵۸                       | سه بُعد..... ۳۴۱، ۱۴۷۲  |
| سیمرغ..... ۱۳۷۰، ۱۹۹۸، ۲۰۵۹، ۲۵۳۹       | سه پرده..... ۱۰۷۸   |
| سیم طلب..... ۱۴۴                        | سه پسر..... ۴   |
| سیم محلول..... ۲۴۲۸                     | سه خواهر..... ۴۲۴، ۷۷۹، ۲۲۵۲  |
| سین (حرف سین)..... ۱۷۸۲                 | سه خوهر ← خوهر..... ۲۲۰۲  |
| سینه پلید..... ۲۰۲۷                     | سه دختر..... ۵، ۸۳۱   |
| سیوم (سوم)..... ۱۴۸، ۶۸۴                | سه طفل..... ۹۷۳   |
| سیوم یقین..... ۲۰۹                      | سه فرزند..... ۱۲۵۴  |
| سی و یک مهره ← مهره..... ۵۳۰            | سهم (تیر)..... ۴۹۵، ۹۷۶، ۱۹۳۷، ۲۸۳۱   |
|   | سهم (ترس، هیبت) ۳۲، ۱۶۰، ۳۴۵، ۴۴۵، ۴۸۱، ۵۴۹، ۹۰۷، ۹۷۹، ۱۱۱۶، ۱۴۰۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۹، ۱۸۹۳، ۱۹۹۴، ۲۰۹۷ |
| شاخ (شعبه)..... ۲۰۹۶، ۲۴۴۲، ۲۷۸۸        | سه نتیجه ← نتیجه (فرزند)..... ۲۳۴۶  |
| شاخ (ظرف شراب)..... ۹۶۲                 | سه ولد..... ۲۶۵   |
| شاخ ارغوان ← ارغوان..... ۴۵۳            | سهیل..... ۱۱۴   |
| شاخ زعفران ← زعفران..... ۴۷۵            | سیاستگاه..... ۵   |
| شاخ شاخ شدن..... ۱۴۵۸                   | سیاه خانه..... ۱۸۰۷   |
| شاخ شکر..... ۱۸۲۲، ۲۶۶۱، ۲۷۶۶           |   |

## ش



|  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| ۱۶۷۴، ۱۸۷۶، ۲۰۷۲، ۲۲۱۷، ۲۳۹۲،          | ۱۵۲۷ ..... شاخ مرجان ← مرجان          |
| ۲۷۱۵                                   | ۵۸۸ ..... شاخ مردی                    |
| ۱۶۹۹ ..... شُبّه (ج شبهه)              | ۲۱۶۲، ۱۳۲۳ ..... شاخ نبات             |
| ۱۲۸۱ ..... شب همه شب                   | ۱۵۴۹، ۱۴۶۸، ۱۳۸۴ ..... شادروان        |
| ۲۴۶۹، ۱۲۸۹ ..... شحنة                  | ۹۶ ..... شارع                         |
| ۲۵۹ ..... شرا (خریدن)                  | ۹۸۰ ..... شانزده کواکب                |
| ۲۱۶۴ ..... شراب باقی ← باقی (بازمانده) | ۹۹۵، ۶۷۲ ..... شانه                   |
| ۱۴۱۳ ..... شرابدار                     | ۱۷۷۵ ..... شأنه رازی                  |
| ۲۶۳۲، ۱۶۸۲ ..... شرارات                | ۲۱۰۳ ..... شاهباز چتر                 |
| ۱۷۳۴، ۱۷۲۰ ..... شراره                 | ۱۹۳۳، ۱۰۰۸ ..... شاهراه               |
| ۱۰۰۶ ..... شربت (اصطلاح طب)            | شاید (شایسته است). ۲۱۱، ۹۲۵، ۱۸۲۱،    |
| ۳۲۳ ..... شرر                          | ۱۸۲۴                                  |
| ۲۷۴۴ ..... شرطین (از منازل ماه)        | ۲۰۷۲ ..... شب افروز                   |
| ۱۹۰۹ ..... شریع‌دان                    | ۶۵ ..... شبان (جمع شب)                |
| ۲۶۲۶، ۱۶۳۶ ..... شرف (اصطلاح نجومی)    | ۱۶۲۶، ۱۵۶۷ ..... شبان                 |
| ۴۳۶، ۳۰۸ ..... شرف گرفتن               | ۱۸۴۸، ۱۰۱۱، ۶۸۳ ..... شب به روز آوردن |
| ۹۲۹ ..... شرور                         | ۳۳ ..... شب‌پیما                      |
| ۱۳۹۳ ..... شروق                        | ۱۴۷۴ ..... شب دزدی                    |
| ۱۷۰۱ ..... شره                         | ۱۶۷ ..... شب‌دیز                      |
| ۳۵۴ ..... شست (انگشت شست)              | ۹۲۱ ..... شبیر                        |
| ۲۵۸۱، ۲۵۴ ..... شست (قالب ماهی، دام)   | ۱۰۸۷ ..... شبیرنگ                     |
| ۲۶۵۶                                   | ۹۵۴، ۱۴۴ ..... شبیرو                  |
| ۱۳۳۱ ..... شستن (مخفف نشستن)           | ۱۱۵۱ ..... شبیروی                     |
| ۱۲۵۱ ..... شسته‌دل                     | ۹ ..... شبستان                        |
| ۲۳۵۰ ..... شش جهات                     | ۲۷۷۹، ۲۴۹ ..... شب قدر                |
| ۱۵۸۹، ۱۳۶۸، ۳۴۱، ۲۵۶ ..... شش جهت      | ۹۴۳ ..... شبگیر                       |
| ۱۹۶۱                                   | ۷۸۲ ..... شب‌نما                      |
| ۳۱۳ ..... شش روز                       | شبهه. .... ۱۷۸، ۳۵۱، ۷۴۵، ۷۴۶، ۱۱۸۱،  |

|                                  |   |
|----------------------------------|---|
| شش روزه... ۵۰۱، ۱۹۸۳، ۲۱۳۷، ۲۷۱۱ | شکن در شکن ..... ۱۵۶                                  |
| ۲۷۱۶                             | شمال (سمت چپ)..... ۱۲۱۶                               |
| شش سوی عالم ..... ۱۵۴۳           | شمامه..... ۱۷۲۰                                       |
| شش گوشه..... ۱۸۶۴، ۲۶۱۵          | شمشاد..... ۷۵۹، ۱۰۸۱، ۱۴۹۵، ۱۷۵۸،<br>۲۴۲۰، ۲۴۸۳، ۲۴۹۹ |
| شط ..... ۱۳۱۷                    | شمشاد پاره ..... ۲۴۰۵                                 |
| شعار (پيراهن) ..... ۴۶۲، ۲۲۷۸    | شمشير انداختن (کنایه از عجز و شکست)<br>۱۹۹۵           |
| شعبان ..... ۶۴۲، ۱۳۷۸، ۱۴۴۹      | شمشير باز ..... ۶۷۱                                   |
| شعبده ..... ۲۷۴، ۲۳۲۲            | شموع ..... ۹۸۳  |
| شعبه ..... ۲۰۱۶                  | شن (مشک کهنه)..... ۲۳۳۸                               |
| شعر ۱۵۲۲، ۱۷۱۳، ۲۰۹۰، ۲۶۸۸، ۲۶۹۸ | شناه کردن..... ۲۵۵۵                                   |
| شعر بافتن..... ۱۹۲               | شناه ور ..... ۲۲۰۳                                    |
| شعر پوش ..... ۸۸۲                | شوخ ..... ۵۱۸، ۵۱۸، ۸۴۷، ۱۰۲۸                         |
| شعر طراز ..... ۸۸۲               | شوراب ..... ۱۳۲۳، ۱۵۲۸                                |
| شعرا (شعری: شباهنگ)..... ۲۴۰     | شوربخت ۴۵، ۵۸۵، ۷۶۰، ۱۲۱۳، ۱۳۵۴                       |
| شعشعه ..... ۲۲۰۷                 | ۲۱۱۱  |
| شعشه ..... ۲۷۱۱                  | شورش ..... ۷۴۶  |
| شفاعت ..... ۲۲۳۳                 | شور کردن ..... ۱۸۶۷، ۱۸۳                              |
| شفاعت خواه ..... ۱۹              | شوره (درخت گز)..... ۱۲۹۹، ۲۱۶۱                        |
| شق (شکافتن)..... ۱۲۰۴            | شوریده ..... ۳۲۱، ۲۷۰۷                                |
| شق (نیم، نصف)..... ۱۳۱۳          | شهادت (گواهی دادن)..... ۵۹                            |
| شق (جانب)..... ۱۱۶۹، ۱۹۶۵        | شهباز ..... ۲۱۱۶                                      |
| شق شدن ..... ۱۸۱۸                | شهپر باز کردن..... ۹۰۲                                |
| شق کرده ..... ۱۱۴۵               | شهدنشان ..... ۱۴۱۹                                    |
| شکال ..... ۲۱۷۴                  | شهریار ..... ۲۳۰۱                                     |
| شکر پرداز ..... ۲۸۲۳             | شهسوار ..... ۱۴۶۲                                     |
| شکر ریز ..... ۷۱                 | شهسواری ..... ۱۷۸۵                                    |
| شکر و شیر ..... ۹۴۶              |   |
| شکرگون ..... ۱۴۸۸                |   |

|                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| صاد (حرف صاد) .. ۱۲۱۸، ۱۲۸۶، ۱۷۸۲    | ۱۶۶۳ ..... شهلا                     |
| صافی دم ..... ۸۴۱                    | ۲۲۲۵ ..... شهود                     |
| صبح دویم (دویمین) .. ۶۷۵، ۸۲۴، ۱۱۱۹  | ۸۴۱ ..... شیخ                       |
| صبح صادق ..... ۱۶۱۴                  | ۱۲۰۹ ..... شیرازه                   |
| صبح کاذب ..... ۲۱۵۰                  | ۱۵۴۸ ..... شیرِ خونی                |
| صبح وار ..... ۸۶۰                    | ۲۸۳۰ ..... شیردادن                  |
| صبح (پگاه) ..... ۱۱۰۳، ۱۷۴۴          | ۱۵۴۹ ..... شیر شادروان ← شادروان    |
| صحاح ..... ۹۳۱                       | ۱۵۴۹ ..... شیر علم                  |
| صحو ..... ۱۴۲۶                       | ۹۴۹ ..... شیر مکیدن                 |
| صحیح ..... ۹۳۱                       | شیرین (مرغوب) ..... ۴۹۱، ۵۱۴، ۲۲۲۲، |
| صحیفه ..... ۲۶۱۳                     | ۲۳۷۷                                |
| صد پاره شدن ..... ۱۰۰۳               | ۱۸۳ ..... شیرین جواب                |
| صدر (بالای مجلس) ..... ۹۸، ۸۱۹       | ۱۰۰۴ ..... شیرین خط                 |
| صدر (بزرگ، مهتر) ..... ۸۱۳، ۲۰۹۴     | ۲۷۷ ..... شیرین لقا                 |
| صدره .. ۷۴، ۱۴۸۶، ۱۶۷۹، ۲۵۳۲، ۲۵۶۰   | ۱۰۸۶، ۲۷۵، ۱۹۵ ..... شیشه (ساغر)    |
| صد شاخ کردن ..... ۹۹۵                | ۸۵۹ ..... شیشه نهاد                 |
| صدف (پیاله کوچک) ..... ۱۶۳۶، ۱۶۴۱،   | ۱۶۰۴ ..... شیطان سار                |
| ۲۶۲۵، ۲۰۷۹                           | ۲۵۱۳، ۱۷۷۸، ۱۰۱۷، ۷۳۳ ..... شیفته   |
| صدمه ..... ۴۴۸                       | ۱۹۷۶، ۳۰۴ ..... شیهه                |
| صدور (ج صدر: مهتر) ..... ۹۰۸، ۲۰۰۹   |                                     |
| صرصر ۳۵۳، ۸۲۲، ۱۵۱۰، ۱۵۱۹، ۱۵۸۷،     |                                     |
| ۲۷۱۵، ۲۲۵۶                           |                                     |
| صریر ..... ۱۶۲۸                      |                                     |
| صغار ..... ۱۰۷                       |                                     |
| صفاهان (اصطلاح موسیقی) .. ۹۴۴، ۱۹۲۴  |                                     |
| صف دربانان ..... ۱۷۵۶                |                                     |
| صفر (خالی) ..... ۲۶۳۶                |                                     |
| صفر (عدد) ۲۰۳، ۲۸۷، ۱۳۰۴، ۱۶۵۰، ۲۷۹۷ |                                     |
|                                      | <b>ص</b>                            |
|                                      | ۴۱۰ ..... صائم                      |
|                                      | ۶۱۶ ..... صاب (درختی تلخ)           |
|                                      | ۶۴۴ ..... صاحب دوران                |
|                                      | ۱۸۴۸ ..... صاحب دیوان               |
|                                      | ۲۲۷۰ ..... صاحب عیار                |
|                                      | ۱۲۹۶ ..... صاحب فراش ← فراش         |
|                                      | ۲۲۸۴، ۱۵۷۰ ..... صاحب قران          |

|                |              |                            |   |
|----------------|--------------|----------------------------|---|
| ۲۶۸۱           | ضرب کردن     | ۱۲۰۶                       | صفر (علامت برج حمل)   |
| ۱۹۸۰           | ضربِ مَنّت   | ۱۹۸۷، ۱۶۴۰                 | صفر (از اخلاط)  |
| ۲۷۲۲، ۱۱۵۹     | ضرعام        | ۱۵۲۵                       | صفر (هوس، سودا)   |
| ۲۳۰۳           | ضرور         | ۷۶۴                        | صف زدن  |
| ۶۱۶            | ضربیت (سرشت) | ۲۲۷                        | صف کشیدن  |
| ۲۱۱۳، ۵۹۳، ۱۲۹ | ضِعف         | ۱۴۶۴، ۱۴۴۹                 | صفوت  |
| ۲۶۰۲           | ضلع          | ۸۸۲                        | صفّه  |
| ۱۳۲۰           | ضَمّ         | ۹۶۱                        | صفیر  |
| ۱۶۱۴           | ضمان شدن     | ۲۳۵۱                       | صلب   |
| ۱۳۰۳           | ضَمّ بودن    | ۲۷۰                        | صمد   |
| ۱۶۸۴، ۹۲۳      | ضَمّ شدن     | ۱۱۷۲، ۱۱۱۶                 | صمصام   |
| ۶۰             | ضَمّ کردن    | ۲۲۷۷                       | صندل سرخ  |
| ۲۷۱۲           | ضو (ضوء)     | ۱۷۶۶                       | صندوق (تابوت)   |
| ۱۲۴۴           | ضیغم         | ۲۳۸۴                       | صنوبرشکن  |
|                |              | ۱۷۶۲، ۱۵۸۷، ۱۳۲۰، ۶۵۶، ۳۶۱ | صور   |
|                |              | ۱۲۳۰، ۷۸۰                  | صورت (تصویر)  |
|                |              | ۱۷۹۹، ۱۲۹۸                 | صورتِ حال   |
|                |              | ۹                          | صورتگر  |
|                |              | ۲۷۶۰، ۱۸۹۸، ۳۲۶            | صوفی  |
|                |              | ۱۷۴۲، ۸۳۵                  | صومعه   |
|                |              | ۲۴۵۸، ۲۳۹۰، ۱۶۵۹، ۶۴       | صهبا  |
|                |              | ۱۳۰۷، ۸۲۴، ۶۷۹، ۵۲۷، ۵۰    | صهوه  |
|                |              | ۲۱۱۶، ۱۵۱۷                 |   |
|                |              | ۴۱۲                        | صیام  |
|                |              | ۱۰۹۴، ۹۷۵، ۶۵۱             | صیت   |
|                |              | ۷۸۳                        | صیدگاه  |
|                |              |                            | <b>ض</b>  |
|                |              | ۲۶۹۲                       | ضرب (زدن به شمشیر)  |
|                |              | ۶۱۶                        | ضرب (عسل سفید)  |
|                |              |                            | <b>ط</b>  |
|                |              |                            | طارم. ۵۱، ۲۳۷، ۲۵۱، ۲۶۸، ۵۰۱، ۶۴۵، ۷۶۸، ۸۸۱، ۱۳۲۸، ۱۴۶۱، ۲۱۳۷، ۲۱۴۸، ۲۱۵۴ |
|                |              | ۲۱۳۷                       | طارم شش روزه ← شش روزه  |
|                |              | ۱۱۷۴                       | طاس پرچم ← پرچم   |
|                |              | ۲۳۹۵، ۷۵۲، ۷۲۳             | طاسک  |
|                |              | ۱۳۴۳                       | طاسک پرچم ← پرچم  |
|                |              | ۹۷۸                        | طاعن  |
|                |              | ۵۲۱                        | طاق (یگانه)   |
|                |              | ۱۰۹۳                       | طاق منقش  |
|                |              | ۱۲۴۸                       | طاق نهم   |
|                |              | ۳۸۵                        | طالع (برجی که ...)  |
|                |              | ۲۳۲۹                       | طالع (طلوع کننده)   |
|                |              | ۲۵۱                        | طالع (بخت)  |

|                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| طاونوس هشت بال ← هشت بال ..... ۸۸۰   | طعنه گر ..... ۹۸  |
| طاها ..... ۱۶۵۲، ۶۷                  | طغرا ..... ۴۹   |
| طاير قدس ..... ۷۸۳                   | طغرای امان ..... ۴۱۱  |
| طایع ..... ۱۳۷۴                      | طفاهه ..... ۶۰۷   |
| طباخ ..... ۱۹۵۹، ۱۸۶۱، ۷۵۲           | طفل طبع ..... ۲۰۴۷  |
| طباشیر ..... ۱۷۴۶، ۱۶۹۱              | طفیل ..... ۲۵۹۸   |
| طبعی (دور طبعی) ..... ۱۴۷۳           | طنز ..... ۱۶۲۰  |
| طبق (نام بیماری اسب) ..... ۱۴۱۶، ۶۵۰ | طنین ..... ۲۰۳۵   |
| ۱۴۸۱                                 | طواف ..... ۲۱۰۰، ۳۵۳  |
| طبلك ..... ۲۲۷۸                      | طوطی پزان ..... ۱۶  |
| طپانچه ..... ۲۵۲۸، ۲۰۲۶، ۱۸۸۲، ۴۱۷   | طوطی نه بال ← نه بال ..... ۱۷۴                                      |
| طپانچه خوار ..... ۲۳۱۷، ۳۲۹          | طوف کردن ..... ۱۲۴۲   |
| طراز ..... ۴۷۸                       | طویله (رشته) ..... ۲۲۶۳، ۱۸۱۲، ۱۱۰۹، ۲۸۸                            |
| طرازیدن ..... ۱۲۰                    | طویت نفس ..... ۲۷۱۹   |
| طرب آباد ..... ۱۹۴۲، ۴۸۹             | طی کردن (نوردیدن، در پیچیدن) .. ۱۸۳۹،<br>۱۸۸۳                       |
| طربال هفت باب ← هفت باب ..... ۶۰۷    | طیلسان ..... ۱۰۷۲، ۱۰۶۱   |
| طربخانه ..... ۲۴۵۰                   | طیور ..... ۹۰۳  |
| طرح کردن ..... ۲۸۲۰، ۲۵۳۸            |   |
| طرف .. ۱۵۵۶، ۱۰۲۲، ۶۶۸، ۳۲۴، ۱۸۲     |   |
| ۲۴۸۸، ۱۷۷۷، ۱۵۵۸                     |   |
| طرف (گوشه، جانب) .. ۹۹۸، ۵۸۴، ۲۴۵    |   |
| ۲۴۶۲، ۲۳۹۴، ۱۴۳۱، ۱۳۹۹، ۱۰۶۴         |   |
| طرفا ..... ۸۲۷                       |   |
| طرف انداختن ..... ۸۲۷                |   |
| طرفه ..... ۲۸۲۰، ۲۵۷۷                |   |
| طعن زدن ..... ۲۱۷۲                   |   |
| طعنه زدن ..... ۸۱                    |   |
|                                      | <b>ظ</b>  |
|                                      | ظرافت ..... ۱۹۶۱، ۱۹۵۵  |
|                                      | ظلل .. ۲۷، ۴۹۰، ۵۹۹، ۶۴۳، ۷۹۲، ۹۲۲،<br>۲۷۰۶، ۲۳۷۰، ۲۳۶۳، ۱۹۵۲، ۱۰۷۰ |
|                                      | ظلام ..... ۲۶۴۳، ۲۰۹۲، ۹۰۴، ۹۰۲                                     |
|                                      | ظلم (ج ظلمت) ..... ۱۳۴۷، ۱۲۷۹                                       |
|                                      | ظلمات ..... ۲۰۹۶  |
|                                      | ظن ..... ۲۶۹۹   |

|  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| ۱۳۶۶ ..... عرض دادن  | ۲۶۴۸ ..... ظهور                      |
| ۲۱۲۶، ۴۱ ..... عرض کردن (آشکار کردن)                         |                                      |
| ۲۴۸۳، ۸۵، ۶۲ ..... عرضه دادن                                 |                                      |
| ۲۷۱۳ ..... عرضه کردن   | ع                                    |
| ۲۳۲۸ ..... عرض یافتن   | عاج ..... ۶۵۴، ۱۴۷                   |
| ۵۰۱ ..... عرفان  | عار آمدن از ..... ۱۰۰۱               |
| ۱۶۱ ..... عرق سرد  | عاریت ..... ۲۱۱۶                     |
| ۲۲۶۴ ..... عروسانه   | عاشر ..... ۱۵۸۹                      |
| ۵۳۳ ..... عروسی  | عالم صغرا ..... ۲۶۱                  |
| ۱۱۱۳ ..... عروسی کردن  | عالی تبار ..... ۲۲۸۴                 |
| ۱۳۸۷ ..... عروق رباب   | عالی درجات ..... ۲۷۶۵                |
| ۱۲۴۴ ..... عرین  | عامر (آبادکننده) ..... ۲۰۳۹          |
| عزیمت کردن (آهنگ، قصد) ... ۶۱، ۵۳۰،<br>۸۳۰، ۱۵۵۸، ۱۸۵۵، ۲۵۸۰ | عبرت گرفتن ..... ۱۷۶۴                |
| عشاق (اصطلاح موسیقی) ... ۹۴۱، ۱۹۲۳                           | عبودیت ..... ۱۳۷۵، ۱۷۱۰              |
| عشر ۱۱۲۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۱، ۱۶۰۸، ۲۶۸۲                             | عبور (نام ستاره) ..... ۹۱۸           |
| عشوه خریدن ..... ۸۶۸   | عبر .. ۱۴، ۴۷۲، ۵۰۳، ۵۲۱، ۷۹۷، ۸۹۶   |
| عشوه خوردن ..... ۲۳۱۴، ۲۲۴۸                                  | عتاب کردن ..... ۲۳۸۸                 |
| عصر (روزگار) ..... ۱۰۴۰                                      | عُجب ..... ۲۸۲۲                      |
| عصمت ..... ۱۶۹۴  | عجله ..... ۱۹۷۵، ۱۴۱۵                |
| عطسه ..... ۱۶۰۱  | عدمگاه ..... ۹                       |
| عطیۀ کبرا ..... ۲۵۱  | عُدوان ..... ۱۲۴۶                    |
| عظام (ج عظیم) ..... ۲۰۹۳                                     | عدویت ..... ۶۱۶                      |
| عَظَم (استخوان) ..... ۲۳۴۲، ۱۲۲۹                             | عراضه ..... ۱۳۹۴                     |
| عقد (شمار کردن) ..... ۲۸۵                                    | عراق (اصطلاح موسیقی) ..... ۱۹۲۳، ۹۳۸ |
| عقد .. ۸، ۷۸، ۳۵۹، ۴۹۱، ۶۶۹، ۷۰۲، ۸۴۶                        | عربده جوی ..... ۱۸۰۲                 |
| ۸۷۱، ۱۵۱۶، ۱۶۵۴، ۱۷۲۸، ۱۷۵۴،<br>۱۸۸۴، ۲۰۷۱، ۲۱۲۹، ۲۴۷۵، ۲۶۷۴ | عرش آشیان ..... ۱۰۷۷، ۳۳۸، ۱۸۴       |
|  | عرصه گاه ..... ۲۱۹                   |
|  | عَرَض ..... ۳                        |
|  | عرض حال ..... ۲۳۰۳                   |

|  |  |
|--|--|
| عقد پروین..... ۲۸۲۶  | عقدا پروین..... ۲۸۲۶   |
| عقد گرفتن (شمارش کردن)..... ۲۲۰۰                               | عقد گرفتن (شمارش کردن)..... ۲۲۰۰                               |
| عقدده (گره) .. ۲۷۲۹، ۲۶۰۹، ۱۳۰۴، ۸۴۶                           | عقدده (گره) .. ۲۷۲۹، ۲۶۰۹، ۱۳۰۴، ۸۴۶                           |
| عققی..... ۱۱۹۲   | عققی..... ۱۱۹۲   |
| عقل آزمای..... ۲۷۴   | عقل آزمای..... ۲۷۴   |
| عقل کل ..... ۱۵۹۶  | عقل کل ..... ۱۵۹۶  |
| عقول ..... ۲۲۱۷، ۱۵۷۲  | عقول ..... ۲۲۱۷، ۱۵۷۲  |
| عکس (پرتو)..... ۱۵۱۱   | عکس (پرتو)..... ۱۵۱۱   |
| عکس (تصویر)..... ۲۶۴۷، ۲۲۶۹، ۲۲۶۵                              | عکس (تصویر)..... ۲۶۴۷، ۲۲۶۹، ۲۲۶۵                              |
| عکس (سایه)..... ۲۲۰۱   | عکس (سایه)..... ۲۲۰۱   |
| عکس (مقلوب)..... ۲۶۳۸، ۲۶۱۶                                    | عکس (مقلوب)..... ۲۶۳۸، ۲۶۱۶                                    |
| عکس پذیر..... ۹۸۳  | عکس پذیر..... ۹۸۳  |
| عکس شدن..... ۱۸۷۵  | عکس شدن..... ۱۸۷۵  |
| عکلت (بیماری)..... ۱۹۸۷، ۳۸۴                                   | عکلت (بیماری)..... ۱۹۸۷، ۳۸۴                                   |
| عکلت اولی..... ۱۱۷۵، ۲۷۸، ۲۶۰                                  | عکلت اولی..... ۱۱۷۵، ۲۷۸، ۲۶۰                                  |
| علم (نشان جامه)..... ۱۲۸۰                                      | علم (نشان جامه)..... ۱۲۸۰                                      |
| علم آستین..... ۶۹۳   | علم آستین..... ۶۹۳   |
| علم شدن..... ۱۲۹۲  | علم شدن..... ۱۲۹۲  |
| علوی..... ۲۷۶۰، ۱۵۲۴   | علوی..... ۲۷۶۰، ۱۵۲۴   |
| علی (بلند مرتبه)..... ۲۳۶۹، ۶۹۰، ۱۸۸                           | علی (بلند مرتبه)..... ۲۳۶۹، ۶۹۰، ۱۸۸                           |
| عمارَت شدن..... ۱۳۷۲   | عمارَت شدن..... ۱۳۷۲   |
| عماری..... ۱۴۱۲، ۱۲۳۹، ۱۱۴۸                                    | عماری..... ۱۴۱۲، ۱۲۳۹، ۱۱۴۸                                    |
| عمامه..... ۱۱۸۹، ۱۰۹۸، ۸۸۳                                     | عمامه..... ۱۱۸۹، ۱۰۹۸، ۸۸۳                                     |
| عمَد..... ۲۶۹  | عمَد..... ۲۶۹  |
| عمود..... ۲۲۰۹، ۱۰۱۹   | عمود..... ۲۲۰۹، ۱۰۱۹   |
| عمود سحر..... ۱۶۲۴   | عمود سحر..... ۱۶۲۴   |
| عن (حرف جرّ)..... ۲۳۴۲   | عن (حرف جرّ)..... ۲۳۴۲   |
| عنا..... ۳۵۱   | عنا..... ۳۵۱   |
| عنّابی..... ۲۵۶۰   | عنّابی..... ۲۵۶۰   |
| عنب..... ۲۵۴۶  | عنب..... ۲۵۴۶  |
| عنبرینه..... ۱۸۸۴  | عنبرینه..... ۱۸۸۴  |
| عنصر..... ۱۶۷۸   | عنصر..... ۱۶۷۸   |
| عنف..... ۲۷۸۲  | عنف..... ۲۷۸۲  |
| عنقا ۴۰۸، ۴۰۱۶، ۲۱۱۵، ۲۱۲۴، ۲۴۵۹، ۲۶۹۰                         | عنقا ۴۰۸، ۴۰۱۶، ۲۱۱۵، ۲۱۲۴، ۲۴۵۹، ۲۶۹۰                         |
| عنکبوت..... ۱۹۴۶   | عنکبوت..... ۱۹۴۶   |
| عو (بانگ، فریاد)..... ۲۷۲۱                                     | عو (بانگ، فریاد)..... ۲۷۲۱                                     |
| عودی..... ۱۸۷۶، ۱۶۷۹، ۱۳۴۶، ۶۸۱                                | عودی..... ۱۸۷۶، ۱۶۷۹، ۱۳۴۶، ۶۸۱                                |
| عوزه..... ۲۵۴۷، ۲۴۸۷   | عوزه..... ۲۵۴۷، ۲۴۸۷   |
| عون..... ۱۹۶۲، ۱۰۱۰  | عون..... ۱۹۶۲، ۱۰۱۰  |
| عهد (زمانه)..... ۷۹۹، ۵۳۷، ۳۹۷، ۳۵۵، ۶۹، ۸۲۲، ۲۰۳۸، ۲۳۲۶، ۲۳۷۷ | عهد (زمانه)..... ۷۹۹، ۵۳۷، ۳۹۷، ۳۵۵، ۶۹، ۸۲۲، ۲۰۳۸، ۲۳۲۶، ۲۳۷۷ |
| عیار..... ۵۹۲  | عیار..... ۵۹۲  |
| عیّار..... ۲۴۱۴  | عیّار..... ۲۴۱۴  |
| عید..... ۱۸۹۲، ۶۳۸، ۳۰۵، ۲۹۶، ۲۴۹، ۲۳۳                         | عید..... ۱۸۹۲، ۶۳۸، ۳۰۵، ۲۹۶، ۲۴۹، ۲۳۳                         |
| ۲۷۷۹، ۲۰۶۳   | ۲۷۷۹، ۲۰۶۳   |
| عیدی..... ۲۴۶۸، ۳۰۶  | عیدی..... ۲۴۶۸، ۳۰۶  |
| عین (چشم)..... ۱۲۰۶، ۱۰۰۸، ۵۹۴، ۵۵۵                            | عین (چشم)..... ۱۲۰۶، ۱۰۰۸، ۵۹۴، ۵۵۵                            |
| ۱۵۲۶، ۲۲۴۳، ۲۳۶۵   | ۱۵۲۶، ۲۲۴۳، ۲۳۶۵   |
| عین (چشمه)..... ۲۶۴۳   | عین (چشمه)..... ۲۶۴۳   |
| عین (حرف عین)..... ۲۶۸۳  | عین (حرف عین)..... ۲۶۸۳  |
| عین (ذات)..... ۱۹۳۶، ۸۹۶، ۵۴۴، ۱۴                              | عین (ذات)..... ۱۹۳۶، ۸۹۶، ۵۴۴، ۱۴                              |
| ۲۶۰۰، ۲۵۴۳، ۲۰۷۴   | ۲۶۰۰، ۲۵۴۳، ۲۰۷۴   |
| عین (وقت)..... ۱۱۵۴  | عین (وقت)..... ۱۱۵۴  |
| عین ثور..... ۱۲۰۳  | عین ثور..... ۱۲۰۳  |
| عین کمال..... ۲۵۷۶   | عین کمال..... ۲۵۷۶   |

|  |                                     |                                  |
|--|-------------------------------------|----------------------------------|
| ۷۲۷ ..... غنودن  | غ                                   | ۲۰۶ ..... غاب                    |
| ۷۹۰ ..... غنيمت داشتن  | ۲۶۲۰، ۲۴۸۷، ۲۱۸۸، ۴۳۵ ..... غازه    | ۱۹۹۳، ۱۷۶۴، ۱۴۶۴، ۲۲۳ ..... غازى |
| ۱۴۲۸، ۲۶۳ ..... غواص   | ۱۹۶۷، ۱۷۸۵ ..... غاشيه              | ۲۶۲۴، ۳۵۵ ..... غاشيه دار        |
| ۲۱۶۴ ..... غوره فشاردن   | ۱۳۵۳، ۹۳۴، ۳۰۳، ۱۴۷، ۹۷ ..... غاليه | ۲۴۲۹، ۲۴۰۰، ۲۳۹۴، ۲۰۹۸           |
| ۱۰۴۷ ..... غوزه  | ۲۳۴ ..... غاليه دان                 | ۲۰۳۰ ..... غاليه سا              |
| ۱۰۹ ..... غول  | ۲۲۳۸، ۲۰۶۴ ..... غاليه سودن         | ۲۵۴۰، ۱۶۵۷ ..... غيب             |
| غیرت ۶۵۲، ۸۰۷، ۱۵۲۹، ۱۵۹۵، ۱۸۹۳،<br>۲۵۵۲، ۲۲۱۶   | ۱۶۴۲ ..... غبرا                     | ۴۰۴ ..... غبغب                   |
| ف  | ۴۰۴ ..... غبن                       | ۲۷۱۸ ..... غبن                   |
| ۲۳۹ ..... فا (حرف فا)  | ۱۸۵۴ ..... غبن فاحش                 | ۹۵۳ ..... غدیر                   |
| ۱۳۲۵ ..... فاتح شدن  | ۱۲۲۹ ..... غربال                    | ۱۳۷۸ ..... غُرّه                 |
| ۱۳۲۵ ..... فاتحه   | ۲۸۲۵، ۱۱۸۴ ..... غسق                | ۲۱۶۲، ۱۷۸۴ ..... غسلين           |
| ۲۲۷۶ ..... فاتحه خواندن  | ۲۱۶۲، ۱۷۸۴ ..... غصه پرور           | ۱۰۴۷ ..... غضنفر                 |
| ۲۵۹۹ ..... فاخر  | ۵۳۷ ..... غلاف                      | ۱۹۶۲ ..... غلبات                 |
| ۲۷۲ ..... فاسق   | ۲۰۲۰ ..... غم آزمات                 | ۱۹۳۷ ..... غمام                  |
| ۲۶۵۰، ۱۸۲۵، ۲۵۳ ..... فايق   | ۲۰۸۷ ..... غمکش                     | ۱۰۸۷ ..... غمکش                  |
| فتح (بيروزی) ۷۰۱، ۸۷۰، ۹۲۳، ۱۱۹۷،<br>۱۲۳۱، ۱۳۰۳، ۱۳۴۳، ۱۵۴۵، ۱۸۰۵،<br>۲۳۴۳، ۱۹۵۳، ۱۸۱۳ |                                     |                                  |
| ۱۱۵۰ ..... فتح الباب   |                                     |                                  |
| ۲۶۹۶ ..... فتح شدن   |                                     |                                  |
| ۱۵۹۲، ۱۲۶۵ ..... فتوا  |                                     |                                  |
| ۹۰۷ ..... فتور   |                                     |                                  |
| ۲۱۴۵ ..... فحوا  |                                     |                                  |
| ۷۲۴ ..... فراختن   |                                     |                                  |
| ۹۰۶ ..... فرار و قرار  |                                     |                                  |
| ۱۲۹۶ ..... فِرَاش  |                                     |                                  |



|                        |                      |                                    |
|------------------------|----------------------|------------------------------------|
| ۲۲۱۹                   | فغان‌نمای            | ۱۹۳۰، ۱۴۶۸، ۱۳۰۶، ۸۸۳              |
| ۱۴۶۷، ۱۴۴۲، ۹۰۵، ۳۹۶   | فغفور                | ۱۰۲۹، ۴۰۳                          |
| ۲۱۱                    | فقاع (شیشه، پیاله)   | ۲۶۸۰                               |
| ۲۵۹۹                   | فقر                  | ۵۷۸، ۱۰۰                           |
| ۸۷۱                    | فِکْر (ج فکرت)       | ۲۹۶                                |
| ۱۳۹۰                   | فلات                 | ۱۹۵۸                               |
| ۱۳۱۴                   | فلک اعظم             | ۷۸۶                                |
| ۱۲۷۶                   | فم (دهان)            | ۲۲۳۵                               |
| ۲۷۰۱، ۲۳۴۵، ۲۳۳۹، ۱۹۰۵ | فن                   | ۸۸۴                                |
| ۲۰۳۰، ۱۹۳۰، ۱۶۸        | فنا (آستانه)         | ۵۴۶                                |
| ۱۱۰۳                   | فنا (در معنی عرفانی) | ۱۶۸۶                               |
| ۳۲۷، ۱۳۷               | فندق                 | ۱۸۲۵                               |
| ۹۱۴                    | فنک                  | ۲۷۸۰، ۴۵۷                          |
| ۱۶۳۵                   | فوطه                 | فرق کردن (تفاوت قائل شدن) ۲۰۳، ۹۲۹ |

۱۸۳۱، ۱۸۱۲

## ق

|                               |           |                  |
|-------------------------------|-----------|------------------|
| ۲۳                            | قائم مقام | ۱۵۰              |
| ۱۰۳۶، ۹۴۲، ۶۷۸، ۴۷۴، ۴۶۷      | قار       | ۱۳۷۸             |
| ۲۱۵۵                          | قاروره    | ۱۵۲۴             |
| ۱۸۷۳                          | قاضی      | ۱۴۰۴             |
| ۲۰۹۹                          | قاطع امور | ۲۶۵۲             |
| ۲۵۰۲                          | قاقم      | ۶۱۶              |
| ۱۸۱۰، ۴۱۲                     | قالب      | ۲۶۹۵، ۱۰۸        |
| ۱۴۰۳                          | قاهره     | ۱۱۷۹             |
| ۱۵۳۹                          | قبضه قوس  | ۲۴۵۰، ۳۲۰        |
| ۸۳۸                           | قبله      | ۱۰۹۸             |
| ۱۳۰۶، ۱۱۳۶، ۶۴۵، ۳۴۲، ۱۷۳، ۹۵ | قبه       | ۱۸۲۶             |
| ۲۱۹۴، ۱۶۸۰، ۱۵۷۶              |           | ۲۳۴۳             |
|                               |           | ۱۷۵۳             |
|                               |           | فرمانروا         |
|                               |           | فرمان شدن        |
|                               |           | فرو بستن         |
|                               |           | فروخواندن        |
|                               |           | فرو دریدن        |
|                               |           | فروع (شاخه‌ها)   |
|                               |           | فریق             |
|                               |           | فستق             |
|                               |           | فسق              |
|                               |           | فش (علاقه دستار) |
|                               |           | فضل نهادن        |
|                               |           | فعل (اصطلاح صرف) |
|                               |           | فعل (کردار)      |

|                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| ۲۳۰۷ ..... قصه خواندن               | ۲۳۲۴، ۲۲۲۵، ۱۷۵۲ .....              |
| ۱۷۹۰ ..... قصه شیرین                | ۱۵۹۴، ۲۸۹ .....                     |
| ۱۸۵۲ ..... قضا ← روز قضا            | ۱۶۷۶، ۱۳۶۳، ۱۳۳۳، ۱۳۱۱، ۱۲۷۷،       |
| ۲۱۴۴ ..... قضایا (اصطلاح منطق)      | ۲۴۶۶، ۲۴۶۵، ۲۱۹۶                    |
| ۲۶۱۳، ۶۸۰، ۱۱۱ ..... قطار           | ۲۷۳ ..... قدم زدن                   |
| ۱۲۸۰ ..... قطب سیه پوش              | ۲۲۲۸ ..... قدوس                     |
| ۲۶۰۲، ۲۲۰۱ ..... قطر                | ۲۱۰۴ ..... قدوم (آمدن)              |
| ۳۷۴ ..... قطران                     | ۲۱۰۴ ..... قدوم (تیشه)              |
| ۱۰۷۷ ..... قطر محور                 | ۹۱۶ ..... قدوم (ج قدم)              |
| ۹۲ ..... قطره آب                    | ۶۱۹، ۲۰۱ ..... قراب                 |
| قطعه (قالب شعر) .. ۵۱۴، ۱۴۴۳، ۱۸۶۳، | ۱۳۹۴، ۱۳۱۰، ۳۶۲ .....               |
| ۲۰۱۵، ۱۹۹۷                          | ۱۰۹۷، ۴۵۴، ۱۵۳ .....                |
| ۱۴۹۶ ..... قطیع                     | قران کردن .. ۲۶۷۵، ۱۵۵۷، ۱۴۹۸، ۱۳۸۹ |
| ۱۳۲۴ ..... قعقه                     | ۶۵۵، ۲۳۳ .....                      |
| ۱۸۸۲ ..... قفا زدن (اعراض کردن)     | ۱۴۵۹، ۱۲۲۴ .....                    |
| ۲۷۲۴ ..... قلاده                    | قرص .. ۱۵۵۵، ۱۵۵۴، ۱۵۰۷، ۵۲۵، ۴۱۰،  |
| ۲۵۵۲ ..... قلب (از منازل ماه)       | ۲۶۶۵، ۱۹۱۳                          |
| ۱۱۵۸، ۱۱۴۴ ..... قلب (قلب الاسد)    | ۲۲۴۸، ۱۹۱۳ .....                    |
| ۲۵۵۰ ..... قلب (گردنگی، گردش)       | ۱۹۸۷ .....                          |
| ۲۶۳۶، ۲۶۱۱، ۲۵۳۷ ..... قلب (میانه)  | ۷۱۸ ..... قرص زر                    |
| ۲۵۴۸ ..... قلب (میانه لشکر)         | ۱۴۷۳، ۵۶۶ .....                     |
| ۲۵۵۷، ۲۵۵۱، ۱۵۷۷، ۱۵۲۵، قلب (ناسره) | قسم ..... ۲۷۰۱، ۲۶۹۹، ۱۹۶۳، ۸۴۷     |
| قلب (واژگون) ۱۵۱، ۳۵۶، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶،  | قصب ..... ۶۹۱، ۶۰۸، ۱۹۲، ۸۶         |
| ۱۲۸۷، ۱۸۱۹، ۲۱۸۲، ۲۵۳۷، ۲۵۵۳،       | قصب باف ..... ۱۸۷۰                  |
| ۲۶۴۴                                | قصب بافی ..... ۱۴۷۵                 |
| ۶۱۸، ۴۰۳ ..... قلب اسد              | قصر کردن ..... ۱۸۲۰                 |
| ۵۹۷ ..... قلب با خود داشتن          | قصور ..... ۱۱۰۸                     |
| ۱۲۸۷، ۱۲۷۵ ..... قلب یم (می)        | قصه ..... ۲۷۱۳                      |

|                         |                       |                              |                        |
|-------------------------|-----------------------|------------------------------|------------------------|
| ۵۶۸                     | کارفرما               | ۲۷۱۶                         | قلعۀ شش روزه ← شش روزه |
| ۲۷۰۵، ۱۸۷۰، ۲۷۰         | کارگاه                | ۱۶۹۵، ۱۶۲۹                   | قلعی                   |
| ۲۲۵۰                    | کارگشودن              | ۱۹۲۸                         | قلعی نهاد              |
| ۲۵۸۹، ۱۶۰۷              | کار و بار             | ۲۴۶۷، ۲۳۸۰                   | قلم رفتن (مقدّر شدن)   |
| ۳۲۰                     | کاسد                  | ۲۸۰۲                         |                        |
| ۲۳۳۶                    | کاسه لیس              | ۱۲۹۰، ۱۰۹۶                   | قلم زدن (قطع کردن)     |
| ۲۶۷۶                    | کاشانه                | ۹۴۵                          | قلیل و کثیر            |
| ۱۵۰۴                    | کاغذین جامه           | ۲۳۸۵                         | قمر تاز                |
| ۲۴۹۷                    | کافتن (گافتن: شکافتن) | ۱۴۰۸                         | قمطره                  |
| ۲۵۹۵، ۱۱۴۹              | کافر (کشاورز)         | ۱۵۶۹                         | قِمَم                  |
| ۶۱۴                     | کام دیدن              | ۲۷۱۱                         | قندیل                  |
| ۵۹                      | کامروا                | ۴۰۶                          | قواره                  |
| ۱۹۹                     | کامیاب شدن            | ۱۸۷۵                         | قوت حرام               |
| ۱۹۸۷                    | کاهربا                | ۲۹۳                          | قَوْد                  |
| ۲۵۱۱                    | کاهن                  | ۹۷۱، ۲۳۷                     | قوس (اصطلاح ریاضی)     |
| ۱۱۲۵، ۱۰۴۵، ۷۶۷، ۷۳۶، ۵ | کاینات                | ۲۲۰۱، ۱۹۴۱، ۱۲۷۹، ۱۱۶۲، ۱۰۷۷ |                        |
| ۲۶۴۸، ۲۳۵۱              |                       | ۲۱۷۶                         | قوس جولهبه ← جولهبه    |
| ۱۰۷                     | کبار                  | ۹۰۶                          | قوقه                   |
| ۱۹۷۴                    | کبوتر نه بال ← نه بال | ۳۸۶                          | قوی (در معنی قیدی)     |
| ۱۴۵۶                    | کبود نمودن لب         | ۱۳۲۴                         | قهقهه                  |
| ۲۸۱۵                    | کتاب (نوشتن)          | ۹۷۲                          | قیاس                   |
| ۷۱۱                     | کتابۀ در              | ۲۷۸                          | قیاسی                  |
| ۱۳۵۲، ۲۵۲               | کتابۀ علم             | ۲۸۲۴، ۱۳۲۰، ۴۷۶، ۲۱۸         | قیامت                  |
| ۱۷۳۳، ۱۷۲۳، ۱۹۶         | کتاره                 | ۱۳۰۳                         | قید بودن               |
| ۲۴۹۷، ۱۴۷۵، ۶۴۷         | کتان                  | ۱۰۶۶                         | قیر                    |
| ۱۸۸۶، ۱۲۹۶              | کتب عدم               |                              |                        |
| ۱۳۵۲                    | کتیبه                 |                              |                        |
| ۱۲۱۰                    | کج گردن               | ۱۳۴۱                         | کارخانه                |

|   |  |
|---|--|
| کشتی زر (زرین) ..... ۱۰۷۵، ۷۲۲          | کحل ..... ۲۰۹۲                           |
| کشف ..... ۲۰۱۵                          | کحلی ..... ۱۰۴۸                          |
| کشورگشا ..... ۷۶۶، ۲۲۵                  | کدخدا ..... ۲۲۳۷، ۱۰۷۸                   |
| کشیدن (تحمل کردن) ..... ۱۳۱۲            | کدو ..... ۱۸۹۶، ۱۸۹۴                     |
| کشیدن (ساختن) ..... ۸۲۳                 | کرام (ج کریم) ..... ۲۶۳۹                 |
| کشیدن (نوشیدن) ..... ۱۱۰۶، ۱۱۰۳، ۱۱۰۱   | کرباس ..... ۱۷۸۸                         |
| ۲۲۷۹                                    | کربت ..... ۱۲۶۱                          |
| کعب ..... ۲۶۸۳                          | کردار (شکل، صورت) ← زبان کردار ..... ۸۰۲ |
| کف از جام برآمدن ..... ۱۲۷۵             | کردن (نهادن) ..... ۱۸۳۷                  |
| کفانیدن ..... ۲۷۵۱                      | کرسی (تخت کوچک) ..... ۱۳۱۴               |
| کف بر سر بودن ..... ۱۹۱۵، ۱۰۳۱، ۲۰۷     | کرسی (عرش) ..... ۱۴۶۵                    |
| ۲۷۰۷                                    | کرسی (فلک هشتم) ..... ۱۲۲۷               |
| کف بر سر زدن ..... ۲۸۰۶                 | کرکس نه بال ← نه بال ..... ۱۹۰           |
| کف زدن ..... ۲۲۸۰                       | کرگدن گردن ..... ۱۰۷                     |
| کفن ..... ۲۳۳۳                          | کرم ..... ۱۳۶۰                           |
| کفه ..... ۱۲۳۳                          | کره ..... ۸۳۷                            |
| کلاه از سر افتادن ..... ۱۷۰۰، ۵۱۱، ۷۴   | کزگردن ..... ۴۶۲، ۴۱۶                    |
| کلاه دار ..... ۱۱۴                      | کسان (گماشتگان) ..... ۱۲۰                |
| کلب ..... ۲۳۳۶                          | کسر (چیز اندک) ..... ۱۶۹۳                |
| کلب راه ..... ۴۰۳                       | کسر (شکاف، رخنه) ..... ۵۷۹               |
| کلف ..... ۲۶۳۰، ۲۰۷۹                    | کسر (شکستن) ..... ۲۳۴۲، ۱۳۰۳، ۹۲۳        |
| کلوخ انداز ← ایام کلوخ انداز ..... ۱۴۴۹ | کسری (ج کسیر) ..... ۲۳۸                  |
| کلهها ..... ۲۵۳۵                        | کسری (معرّب خسرو) ..... ۲۴۲              |
| کلهنگار ..... ۸۷۶                       | کسوت ..... ۲۷۰۵، ۱۷۳۱، ۱۵۹۳، ۱۴۶۹        |
| کلیچه ..... ۱۷۶۳، ۱۷۱۳                  | کسور ..... ۹۳۱                           |
| کم آمدن (کاسته شدن) ..... ۱۳۵۷          | کش (آغوش) ..... ۱۰۸۶، ۱۰۸۴               |
| کلمات (ج کمی) ..... ۱۰۹۳                | کشاف ..... ۲۵۳                           |
| کمان آثار ..... ۱۵۸۵                    | کشتی رومی ..... ۶۷۸                      |

|                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| کوکبه ..... ۲۱۴، ۱۱۲                | کمان بر بالین بیمار بودن ..... ۲۶۷۰ |
| کونار ..... ۸۸                      | کمان را تا پس (بن) گوش کشیدن... ۵۴۸ |
| کونین ..... ۲۵۹۸، ۱۹۶۸              | ۲۵۰۰، ۲۴۵۲                          |
| کوه روان ..... ۷۷۶، ۲۱۸             | کمر (کمر بند) ۸۸۳، ۱۸۲۱، ۲۳۹۷، ۲۴۷۴ |
| کوه سایر ..... ۳۰۴                  | ۲۶۰۴                                |
| کوهان ..... ۱۴۸۱، ۱۴۱۶، ۱۲۳۹، ۶۵۰   | کمر از میان افتادن ..... ۵۱۲        |
| کوی مصطبه ← مصطبه ..... ۶۰۷         | کمر بر میان بستن ..... ۱۷۲۳         |
| که (چیزی که) ..... ۲۴۶۷             | کمر بستن ..... ۲۰۸۴                 |
| که (کسی که) ..... ۶۰۲، ۴۹۹          | کمر بسته ..... ۲۷۲۷، ۷۰۹، ۲۲۸       |
| کهربا .. ۱۴۷، ۸۰۹، ۱۰۳۶، ۱۷۰۴، ۲۷۱۵ | کم عیار ← عیار ..... ۵۹۲            |
| کهرباگون ..... ۲۰۶۰                 | کمیت ..... ۱۵۳۷                     |
| کهف ..... ۳۷۲                       | کمین (کمترین) ..... ۴۲۲             |
| کهینه ..... ۲۷۳۱، ۲۰۴۳، ۳۴۰         | کهینه ..... ۲۷۳۱، ۲۰۴۳، ۳۴۰         |
| کیش (تیردان) ..... ۱۶۴۴، ۱۴۴۶، ۳۴   | کنار (آغوش) ..... ۷۷                |
| کیش دار ..... ۶۳۷                   | کنار (ساحل) ..... ۸۰۰، ۴۶۸          |
| کیکاووس (صورت فلکی) ..... ۸۳۶       | کنارگوشه ..... ۸۹۴                  |
| کیهان ..... ۱۵۳۰، ۱۲۶۶، ۳۷۲         | کناره کردن ..... ۲۴۶۳، ۱۰۳۳         |
|                                     | کنب ..... ۱۴۷۵                      |
|                                     | کندوری ..... ۸۹۴                    |
|                                     | کندوری عام ..... ۱۱۶۹               |
|                                     | کنشت ..... ۷۹۱                      |
|                                     | کنف ..... ۸۸۷                       |
|                                     | کنگره ..... ۱۰۰۰، ۸۵۷، ۵۰۵، ۳۹۹، ۶۳ |
|                                     | ۱۹۷۴، ۲۴۱۵، ۲۴۳۲، ۲۴۸۸              |
|                                     | کنه ..... ۱۴۲۵، ۸۴۲                 |
|                                     | کوزه ..... ۱۷۸۴                     |
|                                     | کوزه سیماب ← سیماب ..... ۲۵۰۳       |
|                                     | کوس ... زدن ..... ۶۳۱               |
| <b>گ</b>                            |                                     |
| گام زدن ..... ۵۷۱                   |                                     |
| گاو (نوعی پیاله) ..... ۱۰۷۶         |                                     |
| گاو بحر ..... ۱۸۰۹                  |                                     |
| گاورسه ..... ۹۸۶                    |                                     |
| گاو زمین ... ۶۵۰، ۱۴۱۶، ۱۴۸۱، ۱۸۱۷، |                                     |
| ۱۹۷۶                                |                                     |
| گاوسار (گرز) ..... ۱۵۴۸             |                                     |
| گاهواره ..... ۱۷۳۲، ۱۷۱۴            |                                     |
| گذاشتن (طی کردن) ..... ۱۹۴۴         |                                     |

|  |  |
|--|--|
| گريان گريان ..... ۱۸۷۴   | گذرگه دل ..... ۷۰۷   |
| گريبان دريدن ..... ۶، ۲۰۲۰، ۲۲۴۴   | گرد برانگيختن از ..... ۲۷۱۴                                |
| گزار (طرح نقاشي) ..... ۷۱۰   | گرد برگرد ..... ۱۸۴۹                                       |
| گزاردن (بيان کردن) ..... ۲۱۳۲  | گردگستر ..... ۷۷۵  |
| گريز داشتن ..... ۹۶۲   | گردن (پهلوان) ..... ۳۵                                     |
| گشادن (آشکار کردن) ..... ۱۹۵۸  | گردن چنگ ..... ۱۸۱۱  |
| گشادن (افکندن) ..... ۱۷۲۴، ۱۹۳۷  | گردنکش ..... ۱۹۱۹  |
| گشادن (فتح کردن) ..... ۱۰۱، ۱۲۰  | گردن کشيدن ..... ۱۴۷۷                                      |
| گشادن (به يک سو نهادن) ..... ۱۳۴۷  | گرفتن (آغاز کردن) ..... ۴۲۹، ۴۵۱، ۵۲۳، ۶۵۶                 |
| گشاده (آشکار) ..... ۲۳۳، ۲۰۴۰  | گرفتن (اختيار کردن) ..... ۴۳۲، ۵۳۷                         |
| گفتی (پنداشتی) ..... ۲۴۲۷  | گرفتن (پوشاندن) ..... ۵۴۰                                  |
| گلاب ..... ۲۱۱، ۱۳۲۲، ۲۲۷۷   | گرفتن (تسخير کردن) ..... ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۸، ۵۳۴، ۵۲۲، ۵۱۷، ۴۴۹ |
| گلبيرگ فروش ..... ۲۴۵۱   | گرفتن (حاصل شدن) ..... ۶۳۷                                 |
| گل پرست ..... ۲۳۳۰   | گرفتن (فرض کردن) ..... ۵۳۲، ۵۳۳                            |
| گل پوش ..... ۸۵۱   | گرفتن (فروبردن) ..... ۳۴۷، ۴۳۷                             |
| گل خوار ← مرغ گل خوار ..... ۱۶۰۱   | گرفتن (قطع کردن) ..... ۴۵۰                                 |
| گلخن ..... ۲۷۲، ۳۸۹، ۱۹۴۲  | گرفتن (کردن) ..... ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۴، ۶۵۶، ۱۳۰۲                |
| گلدسته ..... ۱۵۰۹  | گرفتن (گرفتار کردن) ..... ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳                    |
| گلريز ..... ۵۲۵، ۸۵۳، ۱۰۱۴، ۱۱۸۷، ۱۲۱۲، ۱۵۵۴، ۱۶۱۵، ۱۷۳۷، ۲۰۵۶، ۲۰۶۳، ۲۵۴۰، ۲۵۵۸، ۲۶۸۶، ۲۷۰۵ | گرفتن (نهادن) ..... ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵                     |
| گل سوری ← سوری ..... ۱۰۸۱  | گرفتن ..... ۴۴۷، ۴۵۷، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۸                   |
| گل کار ..... ۱۸۷۴  | ۵۳۹  |
| گل گز (رنگ سرخ مايل به کبودی) ..... ۲۲۷۸   | گرگ سحر ..... ۱۳۳، ۵۳۷                                     |
| گلگون ..... ۲۲۷۷، ۲۵۶۰   | گرگين ..... ۲۷۲۱   |
| گلگونه ..... ۱۷۵۲  | گرمی (تيزروی) ..... ۱۶۷                                    |
| گلناز ..... ۹۹۴  | گرمی (محبت) ..... ۶۵                                       |
| گليم ..... ۱۱۰۷  | گرو بردن ..... ۱۹۷۵، ۲۷۱۴                                  |

|   |   |
|---|---|
| ۲۲۳۲ ..... لاحق                                 | ۱۰۰۹ ..... گنبد دَوّار                      |
| ۲۶۹۶ ..... لادن (معجونى خوشبو)                  | ۱۵۹۳ ..... گنجینه                           |
| ۲۷۰۷، ۱۸۳۴، ۶۵۳ ..... لاف زدن                   | ۲۷۲۱ ..... گندابی                           |
| ۸۱۸ ..... لاحق                                  | ۲۰۹۸، ۳۵۳، ۱۶۷ ..... گندنا                  |
| ۱۹۸۹، ۱۶۵۴، ۱۳۰ ..... لالا (درخشان)             | ۱۸۲۸ ..... گنده                             |
| ۲۰۸۲، ۱۶۷۲، ۱۴۲۸، ۵۵ ..... لالا (غلام)          | ۲۳۱۶ ..... گنده‌پیر                         |
| ۲۴۱۹  | ۱۵۸۵، ۱۵۸۴ ..... گو (بگدار)                 |
| ۱۴۳۲ ..... لالستان                              | ۲۷۲۲ ..... گو (گودال)                       |
| ۲۰۶۸ ..... لام (حرف لام)                        | ۲۳۱۶ ..... گوش (گوش چنگ)                    |
| ..... لام (نیلی که برای دفع چشم‌زخم نهند) . . . | ۲۷۹۳ ..... گوش (مخفف گوشه)                  |
| ۲۰۷۴  | ۲۰۲۶، ۴۱۷ ..... گوش‌دریده                   |
| ۱۵۶۹ ..... لامکان                               | ۲۲۲۰، ۲۰۲۴ ..... گوشمال                     |
| ..... لای (گل) . . . ۱۵۵۶، ۱۲۳۰، ۹۵۲، ۱۶۶       | ۱۹۹۷، ۶۰۳ ..... گوش‌نهادن                   |
| ۲۵۰۶، ۲۳۲۱                                      | ۶۵۵ ..... گوشه‌گرفتن                        |
| ۲۱۶۵ ..... لای بر روی آفتاب زدن                 | ۱۴۸۴، ۳۴۴ ..... گوشه‌نشین                   |
| ۲۰۶۵، ۱۳۷۳، ۶۳۰ ..... لایزال                    | ۱۸۵۶، ۵۹۲ ..... گوهر (اصل)                  |
| ۱۵۹۷، ۱۱۰۱، ۵۶۳ ..... لایزالی                   | ۲۱۱۹، ۱۹۶۶، ۱۲۷۹ ..... گوی (گوی‌گریبان)     |
| ۲۵۵۸، ۲۱۳۰، ۱۰۱۴ ..... لبچه                     | ۱۶۶۸، ۱۱۵۹ ..... گویا (مخفف گویا)           |
| ۱۴۳۴، ۱۳۹۶ ..... لب خشک                         | ۱۷۹۸ ..... گوییا                            |
| ۲۵۴۱ ..... لبس                                  | ۴۱۶ ..... گیسوکشان                          |
| ۲۶۳ ..... لجه                                   |   |
| ۲۶۷ ..... لحد                                   |   |
| ۴۷۵ ..... لخلخه                                 |   |
| ۱۴۰۲ ..... لرزان بودن آفتاب                     |   |
| ۲۲۳۰، ۱۳۰۱ ..... لطیفه                          |   |
| ۲۳۲۲ ..... لعبت                                 |   |
| ۱۴۸۹ ..... لعل‌نما (شیهه)                       |   |
| ۱۳۲۰ ..... لفظ بردن                             |   |
|   | <b>ل</b>                                    |
|   | ۲۱۴۲، ۱۱۸۳، ۸۹۳، ۵۴۰ ..... لالی             |
|   | ۵۹ ..... لا (کلمه شهادت)                    |
|   | ۱۷۰۹ ..... لا اله الا الله (برای تعجب)      |
|   | ۲۱۲۱، ۱۳۰۸، ۱۲۳۵، ۴۳۹، ۸۰ ..... لاجرم . . . |
|   | ۲۴۴۹  |
|   | ۲۰۴۹، ۱۲۷۲، ۱۱۰۳، ۳۳۳، ۱۲۴ ..... لاجورد     |

|   |   |
|---|---|
| مالک رقاب ..... ۲۳۷۷، ۲۰۵                     | لک بخش ..... ۱۸۵، ۱۶۲                     |
| ماندن (در معنی متعدی). .. ۱۳۹۶، ۱۶۰۰،<br>۲۲۷۱ | لک بخشی ..... ۴۸۰                         |
| ماورای حد ..... ۲۸۲                           | لکوک (ج لک) ..... ۲۱۰۷                    |
| ماه حقّ (رجب) ..... ۶۴۳                       | لم یزلی ..... ۱۴۰۷، ۲۷۱                   |
| ماه رایت ..... ۲۶۹۴، ۱۴۶۰، ۱۳۸۹، ۴۵۴          | لمعه ..... ۲۶۵۰، ۱۸۶۸                     |
| ماه سر خرگاه ..... ۱۰۰۹                       | لن (حرف ناصبه) ..... ۲۳۴۳                 |
| ماه سر منجوق ← منجوق ..... ۱۰۹۳               | لوح حساب ..... ۲۰۳                        |
| ماهی (نوع جام) ..... ۱۰۷۶                     | لولی ..... ۱۷۱۶، ۷۹۶، ۶۰۸                 |
| ماهی سیم ..... ۴۰۵                            | لولی بیچه ..... ۱۴۸۶                      |
| مایل (اصطلاح نجومی) ..... ۹۷۲                 | لهب ..... ۱۸۳۰                            |
| مایه (اصطلاح موسیقی) ..... ۱۹۲۲، ۹۳۶          |   |
| مباحثه ..... ۱۸۳۴                             | م   |
| مبارک دم ..... ۱۰۴۸                           | مآب ..... ۱۷۱۲، ۲۰۰                       |
| مبتدا ..... ۲۱۹۵، ۱۳۳۹، ۸۶۲، ۷۴۲              | مآب ساختن ..... ۵۶۴                       |
| مبدأ عدد ..... ۲۸۶                            | ما (ماء: آب) ..... ۲۶۶۰                   |
| میرا ..... ۵۶۶                                | ماحضر ۷۳۶، ۸۹۴، ۱۸۰۸، ۲۱۹۹، ۲۲۵۱          |
| میشّر ..... ۲۶۰۳                              | مائده ..... ۱۷۸۹، ۷۱۸                     |
| متابع ..... ۲۲۰                               | مائده ریز (سفره چی) ..... ۱۴۴۲            |
| متألّم ..... ۱۳۴                              | مادام (همیشه) ..... ۲۶۳۸، ۲۴۸۲            |
| مثال (فرمان) ..... ۱۸۶۸                       | مادر خاک ..... ۲۰۴۸، ۱۸۱۹                 |
| مثقال ..... ۱۲۳۳                              | مادر عالم ..... ۱۵۷۰                      |
| مثلث ..... ۸۱۲                                | ماده صفت ..... ۲۱۷۴                       |
| مجاز ..... ۲۶۹۹، ۱۵۳۴                         | مار ← چون مار ..... ۱۷۴۹                  |
| مجازی ..... ۱۷۵۷                              | ماز خط ..... ۱۴۹۳                         |
| مجال یافتن ..... ۱۲۱۸                         | ماری کردن (کار مار را انجام دادن) .. ۱۷۶۷ |
| مجتهد ..... ۲۷۸                               | ماضی (برنده) ..... ۲۳۴۳                   |
| مجذور . ۵۷۶، ۶۸۴، ۸۱۳، ۲۶۱۴، ۲۶۸۴             | مال (اصطلاح علم حساب) ..... ۱۴۸           |
|   | مالک (موکّل دوزخ) ..... ۱۰۰۶              |



|   |  |
|---|--|
| مخبر..... ۱۱۹۹                            | مجروور..... ۹۲۳                        |
| مختار (برگزیده)..... ۲۰۳۹                 | مجزّه..... ۱۸۲۱                        |
| مخترعات..... ۶۲۰                          | مجلّد..... ۱۸۴۰، ۱۲۰۹                  |
| مختصر..... ۲۱۷۸، ۷۳۳                      | مجمّر..... ۹۵۹، ۴۵۹، ۴۳۹، ۳۰۲، ۲۳۴     |
| مخلّب..... ۱۵۲۰                           | مجنّ (سپر)..... ۲۸۳۱                   |
| مخلّد..... ۱۸۳۶                           | مجوّسی..... ۱۵۱۰                       |
| مخمل..... ۱۴۸۸                            | مجبّب..... ۲۲۰۱                        |
| مداد (مرکّب)..... ۲۲۳۰                    | محاسب..... ۲۶۸۵                        |
| مدحت آرا..... ۳۸                          | محاسن (ریش)..... ۲۲۲۸، ۱۹۰۸، ۴۰۳       |
| مدّرّس..... ۲۰۱۰                          | محاق..... ۱۷۲۹                         |
| مدرسه..... ۲۰۳۴                           | محراب..... ۱۵۲۹، ۱۴۳۵، ۱۲۵۷، ۱۲        |
| مدغم..... ۱۳۵۵، ۱۳۱۵، ۷۶۸                 | ..... ۲۵۰۱، ۲۴۹۲، ۲۰۲۸، ۱۷۵۹، ۱۵۶۱     |
| مدقوق..... ۱۵۱۸                           | ..... ۲۸۱۲، ۲۵۱۴                       |
| مدکّر..... ۱۲۰۱                           | محرّم..... ۷۱۶، ۶۴۲                    |
| مذهب..... ۲۵۸۸                            | محرّم اسرار..... ۱۰۱۱                  |
| مراتب..... ۱۸۱۹                           | محن آباد..... ۹۲۰                      |
| مرّبع (حاصلضرب عدد در خودش) ۲۶۰۱،<br>۲۶۰۲ | محبّیر (اصطلاح موسیقی)..... ۲۰۱۴       |
| مرّبع..... ۸۱۲                            | محیط (احاطه کننده)..... ۲۵۶، ۲۱۵، ۱۰۲  |
| مرّبع وش..... ۵۴۱                         | ..... ۲۰۳۱، ۱۶۹۶، ۱۶۱۷، ۵۳۱، ۳۹۸       |
| مرتاض..... ۲۰۹                            | ..... ۲۶۵۰                             |
| مرجان..... ۲۴۳۱، ۱۵۲۷، ۱۴۳۴، ۱۳۹۰         | محیط (اقیانوس)..... ۱۰۳۵، ۸۰۱، ۳۴۲، ۷۷ |
| مردّ (صورت نادری از مردن)..... ۲۷۲۰       | ..... ۱۲۲۳، ۱۱۹۴، ۱۱۵۵، ۱۱۴۱، ۱۰۴۳     |
| مردم فریب..... ۲۴۷                        | ..... ۱۵۵۶، ۱۴۷۰، ۱۳۹۵، ۱۳۸۴، ۱۲۶۹     |
| مردمک وار..... ۱۸۷۶                       | ..... ۲۸۱۰، ۲۶۲۸، ۲۶۰۲، ۲۵۵۵، ۲۰۸۵     |
| مردمی (انسانیت)..... ۱۷۵۰                 | محیط چرخ..... ۲۳۳۸، ۱۹۲۰، ۱۱۶۰         |
| مرده دل..... ۱۷۶۹                         | محبّی..... ۵۲۹                         |
| مرسل..... ۱۷۷۳، ۱۴۶۴، ۱۱۷                 | مخالف (اصطلاح موسیقی)..... ۱۹۲۲، ۹۳۹   |
|   | مخالفک (اصطلاح موسیقی)..... ۱۹۲۳، ۹۴۳  |

|  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| ۲۳۳۸ ..... مسام                                    | ۱۳۴۵ ..... مرصوع                    |
| ۲۰۳۵ ..... مسامع                                   | ۱۲۱ ..... مرعا                      |
| ۶۹۱، ۸۶ ..... مستعار                               | ۱۰۹۴ ..... مرعش                     |
| ۳۴ ..... مستقبل                                    | ۶۲۴ ..... مرعش حمامه                |
| ۲۱۵۷ ..... مستوره                                  | مرغ (صراحی به شکل مرغ) ۱۰۷۶، ۱۵۲۱   |
| ۳۱۷ ..... مسطر                                     | ۹۲۲ ..... مرغ تجلی                  |
| ۹۵۰ ..... مسطور                                    | ۱۶۲۶، ۴۵۸ ..... مرغزار              |
| ۱۸۷ ..... مسکن الیاس (دریا)                        | ۲۰۱۸، ۹۶۰ ..... مرغ سحر             |
| ۲۵۱۴ ..... مسلمان شدن                              | ۱۸۸۱، ۱۵۲۰، ۱۱۱۸، ۶۷۳ ..... مرغ صبح |
| ۱۴۶۳ ..... مسند (مرتبه)                            | ۶۷۳، ۱۷۵ ..... مرغ صراحی            |
| ۱۸۳۷ ..... مسند کردن ← کردن (نهادن)                | ۱۶۰۱ ..... مرغ گِل خوار             |
| ۱۸۳۹ ..... مسود                                    | ۱۶۶۶ ..... مرغ گلین                 |
| مسير (رفتار، روش) ..... ۵۷، ۱۲۵، ۹۴۸، ۲۲۳۶         | ۲۳۹۴، ۲۳۹۲، ۱۶۶۰، ۲۴۳ ..... مرغول   |
| ۲۰۵۳ ..... مشاطه                                   | ۲۲۴۲ ..... مرفوع (برافراشته)        |
| ۱۰ ..... مشاطة تقدير                               | ۵۷۹ ..... مرفوع (رفیع، بلند)        |
| ۲۷۲۵ ..... مشاعیل                                  | ۱۸۲۵، ۱۷۶۶، ۲۰۶ ..... مرقده         |
| ۲۵۴۴ ..... مشبه کردن                               | ۱۳۵۲ ..... مرقوم کردن               |
| ۲۱۹۱ ..... مشتری نظر                               | ۱۷۶۵ ..... مرکب تازی                |
| ۲۲۰۶ ..... مشتهر                                   | ۲۶۱۸ ..... مروارید خرد              |
| ۱۷۸۴ ..... مشرب (پياله، کوزه)                      | ۲۰۶ ..... مروحه                     |
| ۴۸۳ ..... مشرب                                     | ۸۴۱، ۸۳۹ ..... مرید                 |
| ۲۲۸۶، ۴۱۹ ..... مشربه                              | ۲۰۴۷ ..... مریر                     |
| ۲۰۱۲ ..... مشرف                                    | ۷۵۲، ۵۲۵ ..... مزعفر                |
| مشعله. ۱۱۳، ۴۵۶، ۹۸۳، ۱۰۱۳، ۲۰۸۹، ۲۸۲۷، ۲۷۱۲، ۲۳۸۶ | ۲۵۹۶ ..... مزید (افزودنی)           |
| ۱۳۱۱ ..... مشعله دار                               | ۸۰۲ ..... مژة دیدار                 |
| ۴۵۶ ..... مشغله                                    | ۱۸۳۲ ..... مس سوخته                 |
|  | ۱۵۹۰، ۱۴۷۲، ۱۱۲۵ ..... مساحت کردن   |
|  | ۹۸۱، ۴۴۶ ..... مساس                 |

|                      |                    |                       |                              |
|----------------------|--------------------|-----------------------|------------------------------|
| ۲۲۰۱                 | معدّل              | ۲۱۸۹                  | مشک بر آتش افکندن            |
| ۱۶۴۳                 | معدّه              | ۱۶۳۷                  | مشک محلول                    |
| ۲۷۳۴                 | معراج              | ۲۸۱۶                  | مشوش                         |
| ۴۱۱                  | مُعْرِض            | ۱۷۷۶                  | مصادر                        |
| ۷۵۱                  | معصفر              | ۲۱۶۰، ۱۹۵۳، ۶۳۱، ۴۱۱  | مصحف                         |
| ۲۵۳                  | معضلات             | ۱۵۹۵                  | مصحف نه جلد                  |
| ۱۶۳۲                 | مُعْطَى            | ۲۶۳۵                  | مصحف                         |
| ۲۹۸، ۱۱۰             | معظم               | ۲۱۰۷، ۲۹۹             | مصر (شهر جامع و بزرگ)        |
| ۲۵۲۶                 | معقول              | ۱۹۱۸                  | مصر جامع ← جامع (تمام، کامل) |
| ۹۳۲                  | معلق               | ۶۰۷                   | مصطبه                        |
| ۲۱۵۱، ۱۳۴۵           | مُعْلَم            | ۱۶۳۶                  | مصنوع                        |
| ۲۷۹۷                 | معماً              | ۲۳۱۰                  | مصون شدن                     |
| ۲۰۳۸، ۱۹۰۰، ۷۱۴، ۷۰۳ | معمار              | ۱۲۱۰                  | مصیبت زده                    |
| ۹۲۶، ۹۲۰             | معمور              | ۲۳۰۵                  | مضراب                        |
| ۲۱۵۶                 | معموره             | ۲۶۱۵                  | مضعف                         |
| ۱۵۹۶                 | معنی دار           | ۱۱۷                   | مطالع                        |
| ۶۶۰                  | معنی دان           | ۱۴۶۹، ۱۱۲۸، ۸۳۷       | مطبخ                         |
| ۳۸                   | معنی گستر          | ۱۸۹                   | مطبخی خاص                    |
| ۵۹۲                  | مغربی ← درست مغربی | ۱۰۷۸                  | مطرب سه پرده ← سه پرده       |
| ۲۱۷۹، ۱۰۷۲، ۹۰۵، ۸۵۳ | مغفر               | ۲۳۴۵                  | مطلع (آغاز)                  |
| ۸۲۹                  | مغفرت              | ۴۷۶                   | مطلع (بیت آغازین قصیده و...) |
| ۱۴۶۷                 | مغفردار            | ۲۷۲۳                  |                              |
| ۱۶۸۳                 | مفاجا              | ۱۸۲۰                  | مطلع (محل طلوع)              |
| ۱۹۰۶، ۷۷۰، ۷۰۸، ۳۴۰  | مفتی               | ۱۲۱۴                  | مطلع انوار                   |
| ۲۷۹۱، ۱۰۸۱، ۱۰۵۷     | مفروش              | ۱۹۷                   | مطیر                         |
| ۱۲۵۱                 | مفروش              | ۱۰۷۹                  | معبر                         |
| ۱۱۱۹                 | مقالات             | ۹۱۸                   | معتدل                        |
| ۲۶۴۱، ۲۰۷۹           | مقام گرفتن (یافتن) | ۲۰۶۳، ۱۶۳۸، ۱۰۵۸، ۸۱۱ | معجز                         |

|  |   |
|--|---|
| ۲۳۲۸ ..... من (واحد وزن)   | ۳۱۹ ..... مقام نمودن                        |
| ۲۳۳۵ ..... منّ (منّت بر... نهادن)                                  | ۱۳۳۴ ..... مقتدا                            |
| ۱۲۰۱ ..... منابر   | ۱۵۸۶ ..... مقدار (منزلت)                    |
| ۲۰۶۶ ..... مناجاتی (با یای نسبت)                                   | ۲۶۸ ..... مقرنس                             |
| ۱۹۱۸، ۱۸۵۶، ۸۹۰، ۲۹۸ ..... منبر                                    | ۲۱۵۴ ..... مقصوره                           |
| ۳۱۴ ..... منتسخ شدن  | مقطع (بیت پایانی غزل و...) ... ۷۰، ۷۱، ۱۸۶۳ |
| ۲۵۴ ..... منجنیق   | ۲۳۴۵ ..... مقطع (پایان)                     |
| ۱۰۶ ..... منجنیق انداز   | ۹۸۱ ..... مقعّر                             |
| ۱۵۶۵، ۱۰۹۳، ۷۰۱ ..... منجوق  | ۲۷۲۳ ..... مقلوب                            |
| ۱۵۳ ..... منخسف  | ۷۲۲ ..... مقلوب یم (می)                     |
| ۲۵۵۲ ..... منزل قمر  | ۱۱۸۵ ..... مقید                             |
| ۱۱۷۷ ..... منسوخ   | ۲۲۱۲ ..... مکاید                            |
| ۶۳۳ ..... منسوخ شدن  | ۲۰۳۴ ..... مکرّر (مُعید)                    |
| ۵۰۲ ..... منشَقّ   | ۷۲۹ ..... مگر (فقط)                         |
| منشور ... ۲۳، ۴۷۳، ۸۵۲، ۹۲۵، ۱۱۲۶،<br>۱۱۸۳، ۱۳۹۹، ۱۶۵۲، ۲۰۹۴، ۲۱۴۵ | مُل ..... ۵۵۰، ۹۱۱                          |
| ۲۸۲۸   | مَلا (پری) ..... ۲۰۳۳                       |
| ۲۰۷۷ ..... منطق ← آلت منطق   | ملازم ..... ۲۶۳۹                            |
| ۱۹۶۳ ..... منطق (علم منطق)   | ملازم بودن ..... ۹۷۷                        |
| ۱۲۰۲ ..... مُنطَق  | مَلّت (دین) ..... ۲۵، ۳۴۰، ۷۷۰، ۱۷۱۷        |
| ۸۴۷ ..... منطق (سخن)   | ملحد ..... ۲۶۷                              |
| ۶۱۸ ..... منقل   | ملک‌داری ..... ۱۷۸۶                         |
| ۲۵۲۵ ..... منقول   | ملک یمین ..... ۵۸۰                          |
| ۸۴ ..... منون  | مل‌نوش ..... ۸۵۱                            |
| منهزم کردن ..... ۳۲۲، ۴۲۸  | ممکنات ..... ۳، ۷۳۶                         |
| منی ..... ۲۶۰۷   | من (ترنجبین) ... ۱۹۳۸، ۱۹۴۵، ۲۳۲۷،<br>۲۵۹۶  |
| مو (ذره) .. ۱۰۰۹، ۱۱۳۶، ۱۷۷۵، ۱۹۵۶                                 | مین (حرف جرّ) ..... ۲۳۴۲                    |
| ۲۵۰۲   |   |

|                           |                               |                          |                                      |
|---------------------------|-------------------------------|--------------------------|--------------------------------------|
| ۱۶۷۸                      | مهر نگین                      | ۲۴۳۳، ۸۵۸، ۷۵۴، ۴۴۹، ۴۳۴ | موج زدن                              |
| ۱۸۰۳                      | مهر نهادن                     | ۱۴۵۷، ۶۶۸، ۱۵۷           | مورچه زرد                            |
| ۱۹۷۶، ۱۰۱۹، ۸۳۰، ۵۳۰، ۱۳۱ | مهره                          | ۴۱۶                      | مور ریخته                            |
| ۲۴۹                       | مه عید                        | ۲۶۹۲، ۲۰۷۸، ۲۴۰          | موزون                                |
| ۲۱۴۴                      | مهمله (اصطلاح منطق)           | ۱۴۱۹                     | موسوی سخن                            |
| ۹۱۶                       | مهمه                          | ۲۰۳۵                     | موسیقار                              |
| ۱۸۳۸                      | مهند (خنجر)                   | ۱۶۷۵                     | موسی و شان                           |
| ۲۴۲۱                      | مه نوروز                      | ۱۶۷۸                     | موفاً                                |
| ۲۴۴                       | میان (به معنی سرین)           | ۱۳۷۵                     | موقوف                                |
| ۱۵۰۳                      | میان بستن                     | ۱۴۰۹، ۱۱۰                | موکب                                 |
| ۱۷۸۷                      | میتین                         | ۵۲۸، ۲۲۲                 | مولا (مولی: بنده)                    |
| ۱۳۰۷                      | میدان خاص                     | ۲۱۰۱                     | موم                                  |
| ۲۲۸۳                      | میغ                           | ۳۷۶                      | موی دیده                             |
| ۲۲۹۲                      | میل (چوب سرمه)                | ۳۶۹                      | موی شکاف                             |
| ۱۰۴۵، ۹۲۱، ۸۱۹            | میل (واحد مسافت)              | ۱۹۹۰                     | موی کشان آوردن                       |
| ۱۳۹۷                      | میل داشتن                     | ۶۹۱، ۲۴۴، ۲۰۳            | مویی (اندکی، ذره‌ای)                 |
| ۲۰۹۲                      | میل کشیدن                     | ۱۶۹۸                     | مه (اسم فعل به معنی مکن)             |
| ۲۰۲۵، ۱۲۱۷، ۷۳۱           | میم (حرف میم)                 | ۲۵۳۱                     | مهابت                                |
| ۲۴۰۲                      |                               | ۶۶۳، ۴۳۶                 | مهجه                                 |
| ۱۲۱۹                      | میمون فال                     | ۱۹۸۳                     | مهد شش روزه ← شش روزه                |
| ۸۴۹                       | می وش                         | ۲۸۱۴، ۲۴۸۰               | مهر (نقش سگه)                        |
|                           | ن                             | ۱۱۱۷                     | مهر آور                              |
| ۲۴۷۰                      | ناجنخ                         | ۲۳۸۲                     | مهرافزا                              |
| ۱۴۳۰                      | ناخوانده ← خواندن (دعوت کردن) | ۱۳۵۵                     | مهرانگیز                             |
| ۱۴۹۱                      | نار (انار)                    | ۱۴۸۳، ۱۳۱۸               | مه رایت                              |
| ۲۲۷۳                      | نارون                         |                          | مهر در دهان داشتن زر ← مهر (نقش سگه) |
| ۱۸۶۱                      | ناشتا                         | ۲۸۱۴                     |                                      |
| ۱۲۳۲                      | ناطقه                         | ۱۶۴۸                     | مهر زر                               |

|                 |                 |                        |                             |
|-----------------|-----------------|------------------------|-----------------------------|
| ۱۱۳۵            | نثارافشان       | ۷۹۷                    | نال (نی)                    |
| ۶۳۹             | نثاری           | ۲۴۸۵، ۱۵۶۷             | نالش                        |
| ۲۱۰۴، ۱۰۹۶      | نَجَّار         | ۲۱۴۶                   | نام خاص                     |
| ۸۶۵             | نجس خوار        | ۲۵۹۸                   | نامدار شدن                  |
| ۱۹۶۳            | نحو (علم نحو)   | ۱۹۰۰، ۷۹۱              | نامرادی                     |
| ۶۰              | نَدّ            | ۱۲۵۷                   | نامردمی                     |
| ۲۷۳۱            | ندیم            | ۱۶۰۳                   | نامشروع                     |
| ۲۲۴             | ندیم خاص        | ۱۳۰۲                   | نام گرفتن (نامیدن)          |
| ۵۸۸             | نرد             | ۲۲۶۶                   | نامیه                       |
| ۲۷۰۵            | نَسَّاج         | ۵۶۵                    | نانمایا                     |
| ۹۷۴، ۶۳۳، ۳۱۴   | نسخه            | ۱۵۴۸                   | ناوان (خمیده)               |
| ۱۸۳۲            | نسک (خار)       | ۴۵۲                    | ناودان                      |
| ۹۷              | نسمات           | ۲۴۱۴                   | ناوک انداز                  |
| ۱۶۳۵، ۱۵۲۲، ۷۴  | نسیج            | ۱۹۳۷                   | ناوک گشادن ← گشادن (افکندن) |
| ۴۲۵             | نسیج پوش        | ۷۳۵                    | ناهیدرخت                    |
| ۲۳۴             | نسیم باد صبا    | ۱۵۶۷، ۱۴۹۰، ۹۰۳، ۳۴۷   | نای (گلو)                   |
| ۱۱۷۳            | نشان جستن       | ۲۱۶۶                   |                             |
| ۲۴۵۳            | نشان کردن       | ۲۳۱۸، ۲۱۶۸، ۲۰۲۵، ۱۳۸۷ | نای (نی)                    |
| ۱۷۹۴            | نشور            | ۲۵۶۹                   |                             |
| ۹۲۲             | نشیمن           | ۱۲۰۵                   | نایِ حلق گرفته              |
| ۲۵۵۸            | نصّ             | ۳۴۷                    | نای زن ← نای (گلو)          |
| ۱۳۰۳، ۱۱۹۷، ۹۲۳ | نصب شدن (کردن)  | ۱۷۶۲                   | نای عراق                    |
| ۱۸۱۳، ۱۳۴۳      |                 | ۲۳۳۵، ۱۱۲۴، ۷۶۹        | نایب                        |
| ۱۲۸۶            | نصّ جلی         | ۲۲۳۴                   | نایبه                       |
| ۲۰۷۱            | نظام دادن       | ۳۸۶                    | نَبْض                       |
| ۵۰۸             | نظر افتادن در   | ۱۹۵۶                   | نَبْوَت                     |
| ۲۷۱۷            | نعل در آتش بودن | ۱۱۹۹، ۲۵۳              | نُبّی (نُبا)                |
| ۱۶۷۶            | نعم             | ۲۳۴۶                   | نتیجه (فرزند)               |

|  |                                    |
|--|------------------------------------|
| نغمه ..... ۵۱۱، ۴۲۰                    | نقش پذیر ..... ۲۰۴۲                |
| نغمه برآوردن ..... ۲۰۲۵                | نقش دیباچه ← دیباچه ..... ۱۲۱۵     |
| نغمه زن ..... ۲۳۱۷                     | نقش طراز ..... ۲۰۳۰                |
| نغمه سرا ..... ۲۷۷۵، ۱۹۳۸، ۱۰۱۸        | نقص طاعت ..... ۱۰۴۰                |
| نغمه گر ..... ۸۷۸                      | نقطه فرد ..... ۱۲۱۷                |
| نفاسه ..... ۱۳۹۴                       | نقطه موهوم ..... ۵۶۵               |
| نفخ صور ..... ۳۰۴                      | نقل ..... ۲۴۹۳، ۱۲۵۶               |
| نفسه ..... ۲۶۵۴                        | نقل شکر ..... ۱۵۱۴                 |
| نفسه صور ..... ۲۱۸                     | نقود ..... ۲۵۵۷                    |
| نفس ۱۶۰۴، ۱۷۵۱، ۲۲۲۹، ۲۲۴۵، ۲۳۲۲       | نقوش سگه ..... ۴۷۹                 |
| نفس گرفتن ..... ۲۶۳۲                   | نک (مخفف اینک) ۱۴۳۹، ۱۶۳۵، ۱۶۶۷    |
| نقود ..... ۲۲۳۰                        | نکاح ..... ۲۱۹۸، ۳۵۹               |
| نقور کردن (در معنی لازم: دور شدن). ۹۰۲ | نکنه دان ..... ۱۹۰۹                |
| نقیر ..... ۲۰۴۸، ۹۶۰                   | نکنه سنج ..... ۱۵۱                 |
| نقادان علوی ← علوی ..... ۱۵۲۴          | نگار (نقش) ..... ۶۷۰               |
| نقاش ازل ..... ۲۴۷۱                    | نگارخانه ..... ۲۰۳۰                |
| نقد رایج ..... ۱۵۷۸                    | نگار کردن ..... ۷۰۶                |
| نقد روان ... ۱۲۷۶، ۱۵۲۵، ۱۵۷۷، ۲۴۸۰    | نگارین ..... ۲۱۶                   |
| نقد قلب ..... ۱۷۶۸                     | نگون کردن ..... ۸۴                 |
| نقده ..... ۱۲۳۳                        | نگین وار ..... ۳۱۸                 |
| نقره خام ... ۱۰۷۲، ۱۱۳۲، ۱۳۴۵، ۲۰۷۲    | نگینه ..... ۲۴۶۵                   |
| نقره خنگ ..... ۱۸۸۵                    | نگینه وار ..... ۱۳۳۵، ۲۳۲          |
| نقره ساده ..... ۲۳۵۵                   | نم بردن ..... ۲۶۲۵                 |
| نقش (خال طاسهای نرد) ..... ۵۸۸         | نما (رشد) ..... ۱۳۶۰               |
| نقش ایوان ..... ۷۰۷                    | نما (شبیهِ) ..... ۱۹۳۶، ۱۹۲۱، ۱۴۸۹ |
| نقش بر شرر نهادن ..... ۱۸۰۳            | نماز (خدمت، بندگی) ..... ۱۵۹۴      |
| نقش بستن ..... ۱۸۱                     | نماز ..... ۱۷۶۹، ۱۳۷۶              |
| نقش بند روح ..... ۱۵۲۲                 | نماز شام ..... ۱۶۱۱                |

|  |   |
|--|---|
| نه بال ..... ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۷۴                                    | نمد ..... ۲۷۹، ۲۸۳  |
| نه بال چرخ ..... ۳۱۵   | نمکدان ..... ۴۶۰  |
| نه بال طوطی ..... ۷۸۵  | نمودار ..... ۱۹۴۲   |
| نه بام ..... ۱۱۳۶  | نوآيين ساختن ..... ۱۷۹۴   |
| نه پدر ... ۲۶۵، ۳۴۱، ۷۷۸، ۹۷۳، ۱۸۱۹،<br>۱۹۶۱، ۲۰۴۷، ۲۱۹۸، ۲۲۵۲ | نوا (اصطلاح موسيقي) ۱۳۶، ۹۴۲، ۱۹۲۳<br>نوا (سامان، توشه) ۱۴۷۸، ۱۴۹۰، ۱۸۸۲،<br>۲۱۴۰، ۲۲۵۷، ۲۶۹۳، ۲۷۷۵ |
| نه پسر ..... ۱۷۲۴  | نوا بردن (پيروز شدن) ..... ۱۳۸۷   |
| نه تاه ← تاه ..... ۱۶۲۹  | نواخت (سرود) ..... ۱۸۸۱   |
| نه تخته باغ ← تخته (عدد، تا) ..... ۱۵۸۹                        | نواخت (نوازش، انعام) ..... ۱۸۸۸   |
| نه تو ..... ۲۹۷  | نوادادن ..... ۱۳۷   |
| نه ته ← ته (لايه، تا) ..... ۴۸۶                                | نوازدن ..... ۲۲۵۴   |
| نه جلد ← مصحف نه جلد ..... ۱۵۹۵                                | نوا ساختن ..... ۱۹۹۲  |
| نه چراغ واره ← چراغ واره ..... ۹۸۲                             | نوا طلب ..... ۳۲۹   |
| نه چرخ ..... ۱۲۴۲، ۸۹۴، ۸۷۷، ۱۸۶۵                              | نواگر ..... ۲۳۷۸  |
| نه چوگان ..... ۱۴۳۸، ۱۵۵۱                                      | نوال ..... ۱۲۲۰   |
| نه حصار ..... ۶۰۱  | نواله ..... ۱۹۵۹  |
| نه خرگه ..... ۱۷۰۷   | نواخت ..... ۱۵۰   |
| نه خم ..... ۷، ۱۱۰۳  | نور (شكوفه) ..... ۱۲۰۳  |
| نه خوان ..... ۴۰۱، ۱۴۴۱، ۲۱۹۹                                  | نوروز ..... ۲۹۶، ۳۰۶، ۲۴۲۱  |
| نه خيمه ..... ۱۴۶۸   | نوشين لب ..... ۱۶۶۰   |
| نه دامن ..... ۱۱۳۵   | نون (حرف نون) .. ۶۰، ۶۷، ۷۳۱، ۱۲۱۸،<br>۱۲۸۶، ۱۷۸۲، ۲۰۲۵، ۲۱۳۴                                       |
| نه دامن افلاك ..... ۶۴۷  | نهاد (آفرينش) ..... ۱۲۵۵  |
| نه دايره ..... ۶۸، ۵۲۸، ۷۷۳، ۱۰۰۳                              | نهادن (به شمار آوردن) ..... ۱۸۱۳  |
| نه دهان ..... ۲۳۱۸   | نهادن (مقرر كردن) ..... ۱۶۴   |
| نه ريبض ← ريبض ..... ۵۲  | نه انبان ← انبان ..... ۶۳۹  |
| نه رواق ← رواق ..... ۷۰۵                                       | نهاوند (اصطلاح موسيقي) .. ۹۴۵، ۱۹۲۴   |
| نه زمردگون لگن ← زمردگون ..... ۲۱۴۲                            |   |
| نه سبزه زار ..... ۴۷۰  |   |



|                                       |                                    |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| ۲۸۱۸، ۴۳۷، ۴۰۵ ..... نیل (نام گیاه)   | ۲۷۰۹، ۱۹۹۵، ۱۵۳۵ ..... نه سپر      |
| ۲۳۴۹ ..... نیل (سپند سوخته)           | ۲۲۵۰، ۱۹۳۲، ۳۱۳، ۲۶۹ ..... نه سقف  |
| ۱۱۱۳ ..... نیل ردّ کشیدن              | ۱۳۶۴ ..... نه شکم چرخ              |
| ۲۸۱۸ ..... نیلگر                      | ۱۵۷۰، ۱۲۵۴، ۴ ..... نه شوهر        |
| ۲۸۱۷، ۷۹۵ ..... نیلوفر                | ۵۰۱ ..... نه طارم ← طارم           |
| ۴۶۲ ..... نیلی شعار                   | ۲۶۲۹، ۲۱۴۳، ۸۸۱، ۴۰۲ ..... نه طاق  |
| ۲۳۳۰ ..... نیمخواب                    | ۳ ..... نه عرض ← عرض               |
| ۷۶۵ ..... نیمروز (ظهر)                | ۱۵۴۳ ..... نه فضای چرخ             |
|                                       | ۱۹۱۷ ..... نه فلک                  |
| و                                     | ۵۳۸ ..... نه قبه                   |
| ۱۶۵۰ ..... وارینختن                   | ۱۹۲۸، ۱۷۱۷ ..... نه قلعه           |
| ۲۶۰۱ ..... وافر                       | ۷۰۴ ..... نه کبودحصار              |
| ۸۴۱ ..... وافی قدم                    | ۲۷۰۵ ..... نه کسوت ← کسوت          |
| ۲۱۷۹ ..... وبال                       | ۲۱۵۹ ..... نه کوره                 |
| ۱۲۲۴ ..... وبال گشتن                  | ۱۴۷۲ ..... نه گردون                |
| ۶۲۵ ..... و بیص                       | ۱۵۹۲ ..... نه لگن                  |
| ۱۸۱۷ ..... وتر (زه کمان)              | ۱۸۴۰ ..... نه مجلد ← مجلد          |
| ۵۳۱ ..... وتر                         | ۱۹۲۰ ..... نه محیط ← محیط          |
| ۲۶۳۹ ..... وجدان (یافتن)              | ۲۳۳۸ ..... نه محیط چرخ ← محیط چرخ  |
| ۲۵۱۶ ..... وجه (دلیل، سبب)            | ۱۲۱ ..... نه مرعا ← مرعا           |
| ۱۵۴۷، ۱۵۴۵ ..... وجه (روش، طریق)      | ۱۴۰۹ ..... نهوض                    |
| ۱۵۷۷، ۱۵۲۶، ۵۹۴ .. وجه زر (پول طلا)   | ۲۳۰۴ ..... نیت کردن                |
| ۲۳۶۵، ۵۵۵ ..... وجه زر (چهره زرد)     | ۸۱۹ ..... نیز (باز، همچنین)        |
| ۶۲۰ ..... وحی                         | ۹۳۷ ..... نیزه (واحد اندازه گیری)  |
| ۲۲۲۶ ..... ودود                       | ۱۵۰۷، ۱۷۲ ..... نیزه کشیدن         |
| ۴۵۷ ..... ورد زبان                    | ۱۶۰۵، ۱۳۷۷ ..... نیست (عدم، نیستی) |
| ۱۵۷۱ ..... ورد سحرگاه                 | ۱۳۶ ..... نیش (نیشت)               |
| ۱۷۴۸، ۱۵۶۰، ۱۱۹۵، ۹۱۳ ..... ورق (برگ) | ۲۶۵۹، ۷۳۹ ..... نیشت               |

|                                      |   |
|--------------------------------------|---|
| ۱۸۲۹ ..... هجا کردن                  | ۴۹۸ ..... ورق (درهم مضروب)                          |
| ۲۶۲۳ ..... هدف کردن                  | ۲۱۱۵ ..... ورقا                                     |
| ۱۷۷۶ ..... هذا                       | ورم. . . ۱۳۴، ۶۷۱، ۱۳۱۲، ۱۴۲۴، ۱۴۵۰،<br>۱۶۴۰        |
| ۱۷۷۶ ..... هذی                       | ورم دار ..... ۱۵۱۸                                  |
| ۱۰۸۹، ۸۲۴، ۷۵۸، ۵۰ ..... هزّا        | وساده ..... ۲۷۳۲                                    |
| ۴۰۳ ..... هرهمه                      | وسمه ..... ۲۳۴۹، ۲۱۸۸، ۴۳۵                          |
| ۲۲۶۶ ..... هزار (بلبل)               | وشاق ..... ۷۰۱                                      |
| ۳۹۱ ..... هزارستان                   | وشیک ..... ۶۲۳                                      |
| ۲۷۶۲ ..... هزل                       | وعظ ..... ۲۱۶۶                                      |
| ۱۹۴۲، ۹۸ ..... هشت باب               | وغا. . . . ۱۶۰، ۴۵۴، ۵۲۹، ۱۲۳۷، ۱۵۶۷،<br>۲۲۹۲، ۱۸۱۵ |
| ۱۳۸۱ ..... هشت باغ جنان ← جنان       | وفات ..... ۶۹۴                                      |
| ۸۸۰ ..... هشت بال                    | وقود ..... ۲۲۳۴                                     |
| ۲۲۵۴ ..... هشت بهشت                  | وقوف افتادن ..... ۱۱۲۲                              |
| ۱۹۵۸ ..... هشت در فردوس              | وکیل ..... ۱۳۴۱                                     |
| ۱۷۲۱، ۲۵۶ ..... هشت روضه             | ولایت (مملکت) ..... ۱۴۰۶، ۵۳۴                       |
| ۱۶۰۲ ..... هشت عظاما ← دواير عظاما   | ولوله ..... ۴۵۵                                     |
| ۲۷۰۶ ..... هشتم آسمان                | وله ..... ۱۷۱۰                                      |
| ۱۲۴۷ ..... هشتم ايوان                | ولی عهد ..... ۹۱۷، ۷۹۲، ۳۳۷                         |
| ۲۱۴۸ ..... هشتم رواق ← رواق          | وهق ..... ۱۱۷۸                                      |
| ۱۷۷۰ ..... هشت میدان                 | وهم‌کنان ..... ۲۲۸۷                                 |
| ۱۶۹۳، ۳۰۰، ۱۶۹ ..... هفت آسمان       |   |
| ۱۷۲۵ ..... هفت آیت ← آیت             | ه   |
| ۱۵۹۵ ..... هفت آیت زر ← آیت          | ها (حرف ها) ..... ۵۸                                |
| ۱۱۲۹، ۱۱۲۲، ۴۸۵، ۱۲۱ ..... هفت اقلیم | ها کردن (گفتن) ..... ۲۵۳۳، ۱۸۵۷، ۵۸                 |
| ۲۲۳۷، ۲۰۴۴، ۱۷۱۷، ۱۵۰۱، ۱۱۶۸         | هاتف ..... ۲۵۴۲، ۲۲۲۵، ۲۰۶۵، ۵۹۶                    |
| ۲۰۲ ..... هفت امام                   | هاتف غیب ..... ۵۹۶                                  |
| ۱۱۵۴ ..... هفت اندام                 | هامه (سر) ..... ۶۲۴                                 |
| ۱۴۶۹ ..... هفت ايوان                 | هاويه ..... ۲۵۹۰، ۲۲۳۴                              |
| ۶۰۷ ..... هفت باب                    | های زدن ..... ۲۱۷۴                                  |
| ۱۷۴۱ ..... هفت باره ← باره           |   |

|                                       |                                   |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| ۳۴۲ ..... ہفت محیط ← محیط (اقیانوس)   | ۲۶۲۸ ..... ہفت بحر فلک            |
| ۲۳۴۶ ..... ہفت مرد                    | ۳۷۷ ..... ہفت تاه خفتان ← خفتان   |
| ۶۴۵ ..... ہفتم طارم ← طارم            | ۱۷۲۵ ..... ہفت جلد مصحف ← ہفت جلد |
| ۱۱۳۶ ..... ہفتم طاق                   | ۱۱۴۸ ..... ہفت چتر سبز            |
| ۲۱۵۴ ..... ہفت مقصورہ ← مقصورہ        | ۱۲۵۰ ..... ہفت چوگان              |
| ۲۰۹ ..... ہفتم لباب                   | ۳۳۱ ..... ہفت خم                  |
| ۱۴۶۲، ۴۰۲ ..... ہفت میدان             | ہفت خوان ۸۴، ۴۲۷، ۴۴۸، ۷۵۲، ۱۹۶۰، |
| ۱۴۴۹ ..... ہلال عید                   | ۲۲۴۸                              |
| ۱۹۲۱ ..... ہلال نما                   | ۴۵۴ ..... ہفت خواہران             |
| ۱۲۹۷ ..... ہلک                        | ۶۴۰ ..... ہفت دامن                |
| ہمای چتر ... ۳۱۵، ۴۳۲، ۱۲۶۸، ۱۴۲۱،    | ۱۵۸۷ ..... ہفت دامن فلک           |
| ۲۱۲۴، ۲۰۵۲، ۱۹۶۶                      | ۱۹۲۷ ..... ہفت دایرہ ← دایرہ      |
| ۱۵۳۲ ..... ہم بالا                    | ۲۱۴۷ ..... ہفت دریا               |
| ۳۰۸ ..... ہمبیر                       | ۲۶۳۲ ..... ہفت دوزخ               |
| ۱۶۲۰ ..... ہم تک ← تک (دویدن)         | ۱۲۳۲ ..... ہفت زبان               |
| ۲۳۳۰ ..... ہمخانہ                     | ۱۴۰۲، ۳۹۴ ..... ہفت سپر           |
| ۲۴۸۴، ۲۳۳۰ ..... ہمخواہ               | ۱۶۳۴ ..... ہفت سر ← دیو ہفت سر    |
| ۲۴۳۵ ..... ہمسیاہ                     | ۸۵۷ ..... ہفت سما                 |
| ۱۶۴۱ ..... ہمسر                       | ۱۴۶۸ ..... ہفت شادروان ← شادروان  |
| ۱۸۰۹ ..... ہمنفس (برابر، معادل)       | ۱۸۶۵ ..... ہفت شمع                |
| ۷۹۸ ..... ہمہ تن دیدہ شدن             | ۲۱۵۳ ..... ہفت شوہر               |
| ہمیشہ تا ... ۱۲۸، ۲۳۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۶۲۶، | ۲۳۷ ..... ہفت طارم ← طارم         |
| ۶۲۷، ۹۳۲، ۹۸۲، ۱۴۰۶، ۱۴۲۲،            | ۳۹۹ ..... ہفت طاق                 |
| ۱۴۸۲، ۱۶۳۰، ۱۷۱۰، ۲۲۴۰، ۲۵۵۸،         | ۷۶۸ ..... ہفت طاق طارم ← طارم     |
| ۲۶۳۱، ۲۶۹۳                            | ۱۱۹۶ ..... ہفت طبق                |
| ۱۵۷۸ ..... ہندوی کیوان                | ۱۷۰۷ ..... ہفت فرش                |
| ۲۷۶۲، ۱۶۹۱ ..... ہنر                  | ۱۶۹۶ ..... ہفت فلک                |
| ۲۷۴۳ ..... ہنحہ (از منازل ماہ)        | ہفت قلعہ ... ۱۰۲، ۲۱۵، ۱۹۴۱، ۲۰۳۱ |
| ۸۷۸ ..... ہنگامہ دار                  | ۱۳۶۸، ۷۷۰، ۲۹۷ ..... ہفت کشور     |
| ۲۰۶۸ ..... ہو                         | ۱۲۳۴ ..... ہفتم ایوان             |

|                                      |                                       |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| يسار (توانگری) ..... ۴۷۸، ۶۹۳        | هوا (عشق، هوس) ۱۶، ۳۷۹، ۴۶۶، ۵۹۴      |
| يشک ..... ۴۰۸                        | ۶۳۷، ۱۷۴۲، ۲۰۶۸، ۲۲۴۳، ۲۲۴۵           |
| يکپای ..... ۴۱۶                      | ۲۴۰۳، ۲۵۰۴                            |
| يک تنه ..... ۶۹۹                     | هواجو ..... ۸۶۰                       |
| يک دو (عدد تقريبي) ..... ۱۳۳۱، ۲۶۳۶  | هواي... گرفتن ..... ۶۳۷               |
| يکران .. ۶۴۹، ۷۷۶، ۸۱۸، ۱۳۰۷، ۱۴۱۵،  | هودج ..... ۲۰۵۶، ۲۰۹۱، ۲۲۵۲           |
| ۱۵۳۸، ۱۶۱۰، ۱۶۸۰، ۱۸۵۱، ۱۹۶۷،        | هور ..... ۹۰۴                         |
| ۱۹۷۵، ۲۰۵۹، ۲۰۹۳                     | هوش (جان، دل) ..... ۵۹۶، ۶۶۱، ۲۲۲۵    |
| يکزانو ..... ۲۱۴۰                    | هيأت (علم هيأت) ..... ۱۶۰۲            |
| يکزيان ..... ۱۰۳۲                    | هيأت (شکل، سان) ... ۱۹۶، ۷۰۳، ۱۹۶۵    |
| يکسر (به اندازه یک سر) ..... ۱۹۵۶    | هيجا ..... ۷۷۴، ۷۸۳، ۱۹۶۲، ۱۹۹۲       |
| يکسواره ..... ۱۷۳۸، ۱۸۸۵             |                                       |
| يکشبه (نوعی پارچه) . ۷۴، ۱۵۲۲، ۱۶۳۵  | <b>ی</b>                              |
| يکوزن ..... ۱۶۴۸                     | ياد بودن (در خاطر بودن) .. ۲۰۰۷، ۲۳۵۴ |
| يکی گو ..... ۱۴۳۸                    | يارستن ..... ۱۴۷۴                     |
| يم (دریا) ..... ۲۰۷، ۶۹۰، ۷۲۲، ۱۲۷۵، | ياره ..... ۴۰۵، ۴۳۰، ۱۷۴۰             |
| ۱۲۸۷، ۱۶۸۲، ۱۸۶۷                     | ياسج ..... ۳۴۴                        |
| يم بازگونه (می) ..... ۱۸۱۰           | يخچه ..... ۷۶۱، ۱۰۶۵، ۱۱۸۲، ۱۲۸۵      |
| يمین ..... ۱۲۱۶                      | يخچه فروز ..... ۲۳۴۷                  |
| يوم الحساب ..... ۲۱۰، ۲۲۰۰           | يد بيضا ..... ۱۹۸۴                    |
| يهودانه ..... ۱۹۸۵                   | يرقان ..... ۱۴۲۴، ۱۵۱۹                |
|                                      | يزک ..... ۱۲۲۷                        |

## کتابنامه

- احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۰.
- ادبیات اسلامی هند، آنه ماری شیمل، ترجمه یعقوب آژند، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
- اردو دایره معارف اسلامی، زیر اهتمام دانشگاه پنجاب، طبع اول، لاهور، ج ۴، ۱۳۸۲ هجری قمری / ۱۹۶۹ میلادی، (به زبان اردو).
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۷.
- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۱.
- انیس الطالین و عدة السالکین، صلاح بن مبارک بخاری، به تصحیح و مقدمه دکتر خلیل ابراهیم صاری اوغلی، به کوشش دکتر توفیق ه. سبحانی، انتشارات کیهان، ۱۳۷۱.
- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۲.
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ نهم، تهران، ۱۳۷۲.
- تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی)، ادوارد براون، ترجمه و حواشی: علی اصغر حکمت، جلد سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- تاریخ تفکر اسلامی در هند، عزیز احمد، مترجمان: نقی لطفی، محمدجعفر یاحقی، انتشارات کیهان با همکاری شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۶.

- تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته، لکهنو، ۱۸۶۳ میلادی.
- تاریخ فیروزشاهی، شمس سراج عقیف، کلکته، ۱۸۹۰ میلادی.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، سعید نفیسی، چاپخانه میهن، ۱۳۴۴.
- تحفة الہند، میرزاخان بن فخرالدین محمد، تصحیح و تحشیه: دکتر نورالحسن انصاری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، جلد اول، ۱۳۵۴.
- تحفة حکیم مومن، به قلم سید محمد مؤمن حسینی، مقدمه: میرسید احمد روضاتی، ناشر: کتابفروشی محمودی، بی تا.
- تحفة موسیقی، رای دوله، چاپ سنگی، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره B ۱۰۵۱ (اردو).
- تذکرہ حسینی، میر حسین دوست سنہلی، چاپ سنگی، مطبع نول کشور، ۱۲۹۲ هجری قمری.
- تذکرہ روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، تصحیح و تحشیه: محمد حسین رکن زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی، چاپ اسلامیہ، ۱۳۴۳.
- تذکرہ صحف ابراہیم، علی ابراہیم خان، نسخه عکسی، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره عکس ۲۹۷۴.
- تذکرہ منتخب اللطائف، رحم علیخان ایمان، به اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی، دکتر سید امیرحسین عابدی، چاپ تابان، ۱۳۴۹ هجری شمسی.
- ترتیب المعجم المفہرس لالفاظ القرآن الکریم، ترتیب: محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۲ شمسی.
- ترجمہ کلیہ و دمنہ، انشای ابوالمعالی نصراللہ منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دهم، تهران، ۱۳۷۱.
- التفہیم لاوائل صناعة التّجیم، ابوریحان بیرونی، به تصحیح علامہ جلال الدین ہمایمی، مؤسسہ نشر ہما، چاپ چہارم، تهران، ۱۳۶۷.
- حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، انتشارات ہیرمند، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷.
- حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، سنایی غزنوی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چہارم، شہریور ۱۳۷۴.
- دستور زبان فارسی، کتاب حروف اضافہ و ربط، به کوشش دکتر خلیل خطیب رہبر، انتشارات سعدی، چاپ دوم، پاییز ۱۳۶۷.
- دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۲؛ و نیز به اهتمام علامہ محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، چاپ چہارم، تهران، ۱۳۶۲.

- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجّادی، انتشارات زوّار، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، به کوشش م. درویش، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ دوم، اسفند ۱۳۶۱.
- الدّرّیعة الی تصانیف الشّیعه، شیخ آغا بزرگ الطهرانی، قسم اول از جزء ناسع، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۳۲ شمسی.
- روضه الواعظین، محمّد بن حسن فتّال نیشابوری، انتشارات رضی، قم، بی تا.
- ساغری در میان سنگستان (مجموعه مقالات درباره زندگی، اندیشه و شعر خاقانی)، به اهتمام جمشید علیزاده، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۸.
- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمّدعلی موحد، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۷۰.
- سفینه خوشگو، نسخه خطی، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۲۶۵۵.
- شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۱.
- شرح قصاید بدرچاچ، موسوم به شرح عثمان خانی، محمّد عثمان قیس (دو جلد در یک مجلد)، چاپ سنگی، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره  $\frac{A}{218}$ ، رامپور، مطبع حسنی محمّد حسن خان، بی تا.
- شرح قصاید بدرچاچ، موسوم به شرح عثمان خانی، محمّد عثمان قیس، جلد دوم، چاپ سنگی، متعلق به کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره)، به شماره ۵۳۶/۸/۲۲، رامپور، مطبع حسنی محمّد حسن خان، ۱۲۹۰ هجری قمری.
- شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، سیّد جعفر شهیدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- صیدیه، سعدالدین هروی، به تصحیح محمّد سرفراز ظفر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳ شمسی.
- عرفات العاشقین، اوحدی بلیانی، نسخه عکسی متعلق به کتابخانه دایرةالمعارف اسلامی، به شماره ۵۳۲۴.
- غیاث اللغات، غیاث الدین محمّد رامپوری، به کوشش منصور ثروت، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳.

- فرهنگ آندراج، محمد پادشاه (متخلص به شاد)، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، دکتر محمدجعفر یاحقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سروش، تهران، ۱۳۷۵.
- فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمدعلی رجایی بخارایی، انتشارات علمی، چاپ هفتم، تابستان ۱۳۷۳.
- فرهنگ اصطلاحات نجومی، دکتر ابوالفضل مصفی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- فرهنگ جدید عربی-فارسی (ترجمه منجدالطالاب)، مترجم: محمد بندر ریگی، انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، آذر ۱۳۷۰.
- فرهنگ جهانگیری، میرجمال‌الدین حسین انجو شیرازی، ویرایش دکتر رحیم عفیفی، انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ دوم، ۱۳۵۹ شمسی.
- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۱.
- فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، دکتر سید ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، دکتر سید جعفر سجادی، کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، محمد پادشاه (متخلص به شاد)، زیر نظر بیژن ترقی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۴۶.
- فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، مؤسسه نشر هما، چاپ هفتم، تهران، تابستان ۱۳۷۰.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، جلد سوم، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۵۰.
- قصاید بدر چاچ، با تحشیه لاله بدری ناتیه و تصحیح و تنقیح مولوی محمد هادی علی، چاپ سنگی، کانپور، مطبع حاجی محمدحسین، ۱۳۶۸ هجری قمری.
- قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به اهتمام یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۰.
- کاشف الاسرار، شرح قصاید بدر چاچ، غیاث‌الدین رامپوری، طبع دوم، لکهنو، مطبع نول کشور، جولای ۱۸۹۶ عیسوی (۱۳۱۶ هجری قمری).



- «کلام بدر چاچ»، سید اولاد حسین شادان بلگرامی، اورینتل کالج میگزین، لاهور، جلد ۹، شماره ۳، ۱۹۳۲-۱۹۳۳، صص ۱-۲۰ (به زبان اردو).
- کیمیای سعادت، ابوحامد امام محمد غزالی طوسی، به کوشش حسین خدیو جم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، دکتر میر جلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸.
- گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، پاییز ۱۳۷۲.
- مشوی معنوی، جلال‌الدین محمد رومی، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- مجمع‌الفصحا، رضاقلیخان هدایت، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- مخزن الغرائب، شیخ احمدعلی‌خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام محمد باقر، لاهور، ۱۹۸۶ میلادی.
- مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ اول، بهار ۱۳۷۲.
- منتخب التواریخ، تصنیف عبدالقادر بن ملوک شاه بدائونی، به تصحیح مولوی احمد علی صاحب، به اهتمام کبیرالدین احمد، جلد اول، کلکته، سال ۱۸۶۸ عیسوی.
- موسیقی شعر، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ ششم، پاییز ۱۳۷۹.
- مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، دکتر فرهنگ ارشاد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۵.
- واژه‌نامه موسیقی ایران زمین، مهدی ستایشگر، جلد اول، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۸۱ وزن و قافیه شعر فارسی، دکتر تقی وحیدیان کامیار، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- «هزار نکته باریکتر ز مو (چندایهام و اشاره نویافته در شعر خواجه شیراز)»، پیک نور علوم انسانی (فصل‌نامه دانشگاه پیام نور)، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۴.
- هفت اقلیم، امین احمد رازی، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل، کتابفروشی علی‌اکبر علمی، تهران، بی‌تا.

# Dīwān -I- Badr Chāchī

Edited by  
Ali Mohammad Gitiforuz



*Library, Museum and Documentation Center of  
Islamic Consultative Assembly  
(Majles-e Šorā-ye Eslāmī)*

*Tehran - 2007*



## Preface

Badr Chāchī is one of the poets of 8<sup>th</sup> century A.H. and was born in Chāch (modern Tashkand). The total information obtained from the books of biographies and history about his name, lineage and life is very scanty. He went to Dehli (Delhi) in 733 A.H. and became attached to and boon companion of Sultan Muhammad Tughlaq (725-752 A.H.) and received the title of Fakhruzzamān from him. Apparently he had a governmental post and in some of his verses has mentioned his being *imām* (prayer leader), *mufī* (a magistrate) and *mudarris* (an academical lecturer). There is contradiction about Badr Chāchī's date of demise and since there is no mention of Muhammad Tughlaq's death in his poetry and the kings after him are also not praised by him, it appears that Badr Chāchī may have died before Muhammad Tughlaq and hence his date of demise is confined between the years 745 and 752 A.H.

The number of the couplets of Badr Chāchī's *dīwān* (collection of poetical works) has been mentioned 2000 couplets in '*Arafāt-al-'Ashiqīn* and *Majma' -al-Fuṣṣḥā*, 3000 couplets in *Khulāṣat-al-Ash'ar* and "approximately 6000 couplets" in *Tadhkira-i-Husainī*. The number of couplets which have been mentioned in most of the manuscripts and are available in the present edition amounts to two thousand and one hundred couplets and is near the number given in '*Arafāt-al-'Ashiqīn* and *Majma' -al-Fuṣṣḥā* but if the couplets which have been mentioned in *Khulāṣat-al-Ash'ar* and some biographies (the addenda section) are also taken into consideration, this

number will reach to more than two thousand eight hundred and thirty and it can be compared with the number given in *Khulāṣat-al-Ash'ar*.

The author of *Muntakhab-al-Tawārīkh* has attributed the composing of a *Shāhnāma* (book of kings) in the name of Muhammad Tughlaq amounting to thirty thousand couplets to Badr and added: "Just as it is a versified history, it is a booty"! From the last wordings it is deduced that the said book should be in the field of wars and military expeditions of Muhammad Tughlaq. Some of the modern researchers have also informed about the existence of such *Shāhnāma* but Dr. Zabihulla Safa specifies that Badr has had no other collection of poems except this available *dīwān*.

Badr Chāchī has compiled and arranged his collection of poems in the year 745 A.H. The main part of Badr Chāchī's *dīwān* comprises of 61 *qaṣīdas* (laudatory poems), 36 *qat'as* (distichs or short poems) and short *qasidas* which amount to 2170 couplets and most of what has been given in the addenda (consisting of *qaṣīda*, *ghazal*, *qat'a* and *rubā'ī* (quatrains), though they are not found in any of the manuscripts, hold the qualities of Badr's poetry.

The art and skill of Badr Chāchī lies more in composing *qaṣīda* and his *qat'as* are mainly the simpler repetition of the same subjects which exist in his *qaṣīdas*.

The introduction of these *qaṣīdas* are predominantly regarding the sunrise and sunset, arrival of spring, praise of autumn, laudation of the night sky, qualities of beloved, praise of wine and goblet, inviting for drinking wine and the description of the pen and in this respect resembles much with the *qaṣīdas* of Khaqani.

Among other subjects and contexts of Badr's poems, the making most of the moment, abandonment of asceticism, complaining against the situation of time and sufferings of the men of art, praise of wisdom, highness of talent and magnanimity and the condemnation of praising and panegerizing the kings may be mentioned.

Another subject of Badr's interest is "mu' amṡagūī" (composing of verses

having mysterious meanings). Most of these riddles are in the name of pen, goblet, sword, and the name of the praised one.

The direct or indirect reflection of social conditions in Badr's poems is poor and in fact the *dīwān* of Badr like the poems of the other panegerists is the mirror of court and not the society.

The poems of Badr Chachi are among the most ornate and difficult to understand poems of Persian literature. The authour of *Majma' -al-Fuṣḥā* has called him as the owner of "an outlandish style".

Badr Chachi is one of the most powerful imitators of Khaqani's qasidas and his diction resembles to Khaqani's style more than anyone else.

The composing of lengthy *qasīdas*, *tajdīd-i-matla'* (renewing the opening verse), selecting of difficult *radīfs* (the word which follows the rime and remains the same), using of rare *qāfias* (rime of rhyme) and expanding the meaning of *radīf* are among other qualities of Badr's poems and apparently he in most of the above instances has made the poems of Khaqani as his model.

In the editing of Badr Chāchī's diwan four manuscripts and two commentaries on it have been used:

1. National Library of Paris MS., date of copying: 1042 A.H.
2. Malik National Library's MS., date of copying: 1088 A.H.
3. Malik National Library's MS., date of copying: 1241 A.H.
4. The Library of Islamic Consultative Assembly's MS., date of copying: 1249 A.H.
5. *Kāshif-al-Asrār* (Commentary on Badr Chāchī's qasidas): Authored by Ghayath-al-Dīn Rampuri.
6. *Sharḥ-i-Uthmān Khānī*: Authored by Muhammad Uthman Qais.

## نمایه آثار منتشر شده کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

### مجلس شورای اسلامی

(۱۳۸۴-۱۳۸۶)

۱. *ازلیة النفس و بقائها*: تألیف ابن کّمونه، تصحیح و تحقیق انسیه برخواه، ۱۳۸۵، ۲۳۷ ص.
۲. *اسلام، جهانی شدن و پست مدرنیته* (مجموعه مقالات): ترجمه مرتضی بحرانی، ۱۳۸۴، ۴۹۹ ص.
۳. *اسناد بهارستان* (ج ۱: گزیده اسنادی از وقایع مشروطیت در کردستان و کرمانشاهان): به کوشش رضا آذری شهرزایی، ۱۳۸۵، ۴۰۴ ص.
۴. *الشریعة إلى استدراک الذریعة* (ج ۲): تألیف دکتر سید محمد طباطبایی (منصور)، ۱۳۸۵، ۳۶۵ ص.
۵. *العقد النضید المستخرج من شرح ابن اَبی الحدید*: تألیف فخرالدین عبدالله بن الهادی الزیدی الیمنی، تحقیق و تصحیح محمدرضا انصاری قمی، ۱۳۸۶، ۱۲۹۰ ص.
۶. *المشارع و المطارحات*: تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی، ترجمه دکتر سید صدرالدین طاهری، ۱۳۸۵، ۵۷۲ ص.
۷. *حدیث عشق* (ویژه بزرگداشت حجة الاسلام والمسلمین استاد سید احمد حسینی اشکوری): به کوشش سید صادق حسینی اشکوری، ۱۳۸۴، ۴۹۵ ص.
۸. *حدیث عشق* (استاد سید عبدالله انوار در جستجوی گمنامی): به کوشش فریبا افکاری، ۱۳۸۵، ۴۵۲ ص.
۹. *رنج و گنج* (یادمان میراث شناس معاصر برجسته استاد سید احمد حسینی اشکوری): به کوشش سید صادق حسینی اشکوری، با همکاری مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴، ۳۲۸ ص.
۱۰. *ساختارگرایی*: تألیف ژان پیازه، ترجمه رضا علی اکبرپور، ۱۳۸۴، ۱۸۰ ص.
۱۱. *سلوة الشیعة* (کهن ترین تدوین موجود از سروده های منسوب به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب «ع»): اثر ابوالحسن علی بن احمد فنجگردی نیشابوری، به کوشش جویا جهانبخش، ۱۳۸۴، ۲۲۳ ص.

۱۲. قواعد السلاطین: تألیف سید محمد عبدالحسین بن سید احمد علوی عاملی، به کوشش رسول جعفریان، ۱۳۸۴، ۲۴۳ ص.
۱۳. کلیات زلالی خوانساری: تصحیح و تحقیق دکتر سعید شفیعیون، ۱۳۸۴، ۴۹۹ ص.
۱۴. گنجینه بهارستان (ادبیات فارسی ۲): به کوشش بهروز ایمانی، ۱۳۸۴، ۷۳۹ ص.
۱۵. گنجینه بهارستان (تاریخ ۱): به کوشش سید سعید میر محمدصادق، ۱۳۸۴، ۶۱۲ ص.
۱۶. گنجینه بهارستان (علوم و فنون ۱، پزشکی ۱): به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۵، ۶۶۱ ص.
۱۷. گنجینه بهارستان (علوم قرآنی و روایی ۳): به کوشش سید حسین مرعشی، ۱۳۸۵، ۶۹۵ ص.
۱۸. گنجینه بهارستان (علوم و فنون ۲، پزشکی ۲): به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶، ۴۶۰ ص.
۱۹. نسخه پژوهی (دفتر دوم): به کوشش ابوالفضل حافظیان بابلی، ۱۳۸۴، ۶۴۴ ص.
۲۰. نسخه پژوهی (دفتر سوم): به کوشش ابوالفضل حافظیان بابلی، ۱۳۸۵، ۷۳۹ ص.
۲۱. هدیه بهارستان به زنده یاد استاد میرجلال الدین محدث ارموی: به کوشش عبدالحسین طالعی، ۱۳۸۶، ۷۶۹ ص.

### آثار در دست انتشار

۱. ترجمه ادویه القلبية منسوب به ابن سینا: از مؤلفی ناشناخته، به کوشش دکتر سید حسین رضوی برقی
۲. دیدگاه فخر رازی و اکوئیناس درباره قدم عالم: تألیف اسکندر اغلو، ترجمه عذرا لوعلیان
۳. دیوان سنجرکاشانی: تحقیق و تصحیح حسن عاطفی و عباس بهنیا
۴. ریاض الملوک فی ریاضات السلوک: تألیف نظام الدین شامی، تصحیح و تحقیق بهروز ایمانی
۵. شرح مثنوی: تألیف میرمحمد نعیم، تصحیح و تحقیق علی اوجبی



۶. **ظفرنامه:** تألیف شرف‌الدین علی یزدی، تحقیق و تصحیح زنده‌یاد دکتر عبدالحسین نوایی و سید سعید میر محمدصادق
۷. **فریده الاصفاع فی ترجمة سلوان المطاع:** تألیف سید نعمت‌الله بن سید عبدالهادی شوشتری، به کوشش دکتر عبدالکریم علی جرادات
۸. **گنجینه بهارستان (حکمت ۲):** به کوشش علی اوجبی
۹. **گنجینه بهارستان (تاریخ ۲، دوره قاجار):** به کوشش سید سعید میرمحمدصادق
۱۰. **گنجینه بهارستان (علوم و فنون ۳، فرسنامه):** به کوشش دکتر عبدالحسین مهدوی
۱۱. **گنجینه بهارستان (ادبیات فارسی ۳، عروض و قافیه):** به کوشش بهروز ایمانی
۱۲. **نسخه پژوهی (دفتر چهارم):** به کوشش ابوالفضل حافظیان بابلی
۱۳. **هدیه بهارستان به استاد عزیزالله عطاردی:** به کوشش دکتر حسن طارمی راد
۱۴. **شرح مخزن الاسرار:** تألیف قوامی بلخی، تصحیح و تحقیق علیرضا قوجه‌زاده